



# ازبیل در گذرگاه تاریخ

جلد دوم

تألیف  
پاپا صفیری

## مقدمه جلد اول این کتاب :

بشریموا از ان تأمین حوائج زندگی مادی ، حیوانه و علاقتمند بود  
و هست که از احوال پیشینیان اطلاعی نیست آورد و بهگونگی  
سرنوشت آنان ، تا آنجا که میسر است ، علم یابد ، برای ارشای  
این نمایل عالی انسانی بوده است که ثبت و ضبط وقایع گذشته معمول  
گشته و از مجموع آنها تاریخ بوجود آمده است.

ایران ، هیمن عزیز ما ، کشور پیش کهنسالی است و طبیعتاً وقایع  
و حوادث بسیار مهم و قابل توجهی دارد و چه بسا که هر قسمتی از خاک  
آن شاهد اتفاقات و پیشامدهای تاریخی میباشد . ولی چون همه آنها  
گردآوری نشده ، و بنا برحیثیت طبیعی و تحولات تاریخی نوشته های  
پیشین را از بین برده است برای نسل حاضر و آیندگان ، با همه  
علاقه ای که در این راه هست ، تکمیل اطلاعات کامل از سرگشت  
اجداد خود مشکل و بلکه محال گردیده است.

اردبیل ، شهری که مطالب این کتاب مربوط به وقایع گذشته  
است ، امروزه در گوشه دور افتاده هیمن عزیز ما واقع است حال  
آنکه ، در طول تاریخ بسیار طولانی خود ، غالباً در مرکز دایره  
سیاست و اقتصاد روز کشور قرار داشته و دفعات متعدد ، حتی مسیر  
تاریخ ایران را عوض کرده است.

در سفرنامه های جهانگردان و کتابهای تاریخ ، شکات و نوشته  
های پراکنده بسیاری درباره گذشته های این شهر به چشم می خورد و در  
گفتگو با سالخورده گان محدود و سرمایه دار داشتگاهی که از روشنفکران  
قرن حاضر این شهر باقی مانده ، مطالب قابل توجهی و اوجی بدان  
بنظر میرسد که مجموع آنها میتواند قسمتی از وقایع تاریخی این شهر

باستانی را بازگو نماید و اردبیلیان را از سرگذشت پدران خود و زادگاه آنان آگاه سازد.

نگارنده سالها در این اندیشه بودم که باجمع آوری آنها تاریخ معدنی برای این شهر ترتیب دهم و با تألیف مطالب پراکنده موجبات مستوفی علاقمندان را بوقایع مزبور فراهم سازم ولی طبیعت و اقتضای مشاغل مرا از نایل بدین آرزو باز میداشت.

خوشوقتم که از چندین پیش این مقصودات تنبیه یافت و فرصتی بدست آمد که با مراجعه بکتابخانه موجود، تا آنجا که میسر بود، مطالب مورد نظر گردآوری شده بصورت کتاب حاضر آماده تقدیم به پیشگاه ارباب فضل و دانش گردید.

تألیف کتاب، بخصوص در باب مسائل تاریخی، با کمبود مدارک و سختی شرایط، کاریس، مشکلی است. با اینحال پندرگاه خدای یزدگ سپاسگزارم که بیاری از این مجموعه فراهم آمد و در باره تاریخ گذشته اردبیل کتابی در اختیار علاقمندان قرار گرفت.

امید است این خدمت مختصر، که بی کفایتی عاری از نقص و عیب نیست، در محضر دانش پژوهان، حسن قبول یابد و در راه آشنائی با تاریخ آن گوشه از میهن عزیز ما منشاء استفاده قرار گیرد  
تهران، مردادماه ۱۳۵۰ خورشیدی

مرکز تحقیقات و پژوهشهای باستانی  
میرزا محمد باقر باستانی

### مقدمه بر این جلد:

خدای یزد کند اسباب همکارم که بار دیگر توفیق آن عنایت فرمود تا بخش دیگری از اوضاع اردبیل را در گذرگاه تاریخ، گرد آورده بصورت مجموعه حاضر، بعنوان جلد دوم «اردبیل در گذرگاه تاریخ»، بصورت ارباب فضل و دانش تقدیم دارم.

جمع آوری مطالب این جلد نیز تلاش و تکاپوی بهشتی لازم داشت و مستلزم تحقیق و مراجعه بآخذ و پرس و جوها از ارباب اطلاع و بالاخره استنتاجات معقول و مستدل از آنها بود و این کاری است که همدرد توانائی خود انجام دادیم و باز خطره ای از دریای زرف تاریخ پس طولانی این خطه باستانی و کهنیات زندگی اجتماعی ساکنان آنرا بصورت کتاب حاضر در آورديم.

در این جلد سعی کردیم که از لحاظ جامعه‌شناسی نیز مطالبی را مورد توجه قرار دهیم و بجای آنکه تاریخ را منحصر بذکر وقایع، مثل جنگها و گرفتاریها و دسته‌بندیها و کسودریها، کنیم آنرا آئینه تمام نمای گذشته گردانیم و باورود درسنن و رسوم یا مذهب و زبان مردم، گذشته‌ها را، با تمام بهدقضا، در آن منعکس سازیم.

ما در این جلد نیز، مثل جلد اول، اذعان بنقص داریم و آنچه را که کرد آورده‌ایم، با مقایسه با آنچه درطول تاریخ بر این شهر و مردم آن گذشته است، بهرشی بیش نمیدانیم ولی چنانکه در جلد اول گفتیم: هیچ توانستیم کرد بیش از این بنماییم و ما خلدیگری دسترسی نیافتیم و اشراف از چاپ و نشر مطالب این کتاب را نیز بعذر نقص احتمالی، گناهنا بخشودنی دانستیم و چنین پنداشتیم که اگر ما نیز این کار را نکنیم چه بسا که قسمت اعظم این وقایع از یادها برود و تادیکه‌های تاریخ شهرمان بستر گردد.

تردیه نیست که این نقائص، تا آنجا که بواسطیات امور و حقایق تاریخ اثر نگذارد، مورد اغماض خوانندگان دانشمند قرار خواهد گرفت ولی چنانچه عیبی متوجه اصل مطالب کندها بنظر آن بانقد و اعلام آن تسخیر تاریخ این کوشش از مبین ما، مبادت خواهد فرمود و مؤلف نیز آنها را بدیده متذکر خواهد پذیرفت.

ما در جلد سوم نیز بعضی از کتاب را بنظریات و تفهدهای ارباب فضل و اطلاع اختصاص داده‌ایم و امیدواریم، بشویکه در این جلد، در کمال صدا و امانت، نظریات رسیده را عنوان کرده‌ایم در آن بعضی نیز مقالات و نوشته‌های آاترا، اگر برسد، درج نمائیم و در رقع اقتباعات و ایرادات کتابی که بدون در نظر داشتن سود و انگیزه شخصی، سالها برای گردآوری آن لاجست کفیدایم، الزامی و مساعدت آنها برخوردار گردیم.

از خدای بزرگه مسئلت داریم توفیق تألیف و نشر جلد سوم کتاب را نیز بر ما ارزانی دارد و ما را در راهی که پسرای روشن کردن بهرمانند تاریخ این دیار پیش گرفته‌ایم از هر لغزش و انحراف

با عنايت از خواهشهای نفس و بازتابهای نامطلوب آن مصون و  
محفوظ فرماید، بسمه تعالی و کرمه .

تهران، مرداد ۱۳۵۳ خورشیدی

بابا - صفری



مرکز تحقیق کتب پیروز علوم اسلامی

**تعمین :** مراقبت زیادی بعمل آمد که کتاب حاضر بدون غلط چاپی  
و اختصار ادبیاب فضل قرار گیرد ولی صدحیف که باز چند اشباه  
در آن بنظر میرسد. با کمال احترام از دارنده این نسخه تعنی  
میشود که قبل از شروع بمطالعه غلطهای موجود را ، بصورتیکه  
در صفحه آخر یادداشت شده است ، اصلاح فرماید.

## فهرست مندرجات

مطالب این کتاب نیز، غیر از مقدمه‌ای که ملاحظه فرمودید، به پنج گفتار تقسیم شده است.

## گفتار ششم

### اردبیل در زمان سلطنت مؤسس سلسله پهلوی

ردیف	صفحه	موضوع
۲	۱	امتیاز
۷	۲	دانشان سجل احوال و نظام وظیفه
۱۲	۳	تشکیل بلدیّه در اردبیل
۱۴	۴	ایجاد اولین خیابان و باغعلی
۱۸	۵	تجهیز کلاه و لباس
۲۳	۶	کشف جعبه‌بازان
۲۵	۷	مسافرت‌های رضا شاه به اردبیل
۳۳	۸	تأسیس شعبه بانک ملی در اردبیل
۳۴	۹	راه‌های ارتباطی اردبیل
۳۵	۱۰	چند عامل نوظهور دشمنی آور
۳۸	۱۱	آمدن چروغ‌ها به اردبیل
۴۱	۱۲	اردبیل و سوم شهریور ۱۳۲۰
۴۳	۱۳	مسافرت فرمانده لشکر اردبیل در روز دوم شهریور ۱۳۲۰
۴۴	۱۴	حمله هوایی روس‌ها به اردبیل
۴۷	۱۵	ورود آتش سرخ به اردبیل
۵۰	۱۶	روحیه مردم اردبیل در آن روزها

## گفتار هفتم

## زبان و مذهب مردم اردبیل

## فصل اول - زبان

۵۶	۱	تاریخچه زبان در اردبیل
۵۹	۱	نمونه‌هایی از زبان آذری
۶۲	۱	زبان ترکی
۶۴	۳	رواج زبان ترکی در آذربایجان قبل از سلطنت صفویان

## فصل دوم - دین و مذهب مردم اردبیل

۶۸	۳	دین اردبیلیان قبل از اسلام
۷۴	۳	دین اردبیلیان بعد از ظهور اسلام
۷۸	۱	اردبیل و مذهب تشیع
۸۱	۱	خداشناسی
۸۳	۳	نصرت و عرفان
۷۷	۳	اختلاف علما و عرفا



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های  
گفتار هشتم

## رسوم و سنن مردم اردبیل

## فصل اول - اعیاد و جشنها

## مبحث اول - آئین نوروز باستانی

۹۷	۱	نکم و شکمچی
۱۰۰	۳	توتک، دلتکویا و ارمیایی
۱۰۳	صفحه	چهارشنبه‌سوری در اردبیل
۱۰۷	۳	تشریفات روز چهارشنبه‌سوری
۱۰۹	۱	مراسم نوروز
۱۱۳	۱	دین و یازدینهای عید
۱۱۴	۱	خدر بنی

## مبحث دوم - اعیاد مذهبی

۱۱۸	»	عید فطر و عید قربان
۱۲۱	»	میت و عید غدیر
۱۲۲	»	فصل دوم - سوگواریهای مذهبی
۱۲۵	»	شاخه‌ی
۱۲۷	»	طشت‌گذاری در اردبیل
۱۳۰	»	جنبه‌های منوی طشت
۱۳۳	»	عزاداری محرم
۱۳۵	»	تشریفات حرکت یکت‌دسته
۱۳۷	»	ناسوها و مراسم شمع‌گذاری
۱۳۹	»	عاشورا در اردبیل

## فصل سوم - رسوم و سنن مردم اردبیل در احوال شخصییه

۱۴۶	»	آئین مربوط بتول‌نفل
۱۴۹	»	یدی‌کجه و آذوقیدی یا شب‌ختم و نامگذاری
۱۵۱	»	اون‌سویی
۱۵۲	»	بکتب سپردن طفل
۱۵۳	»	کسپوکل و آندواج
۱۵۵	»	خواستگاری رسمی و عقد خوانی
۱۵۸	»	شهر و سی
۱۶۳	»	مسافرتها
۱۶۶	»	پیماری و مرگ
۱۷۰	»	مجلس ختم

## گفتار نهم

### آثار تاریخی اردبیل

#### فصل اول - آثار تاریخی قبل و بعد از خاندان صفوی

۱۷۴	صفحه	آثار قبل از اسلام
۱۷۶	»	مسجد جمعه
۱۸۵	»	شاهان و پیران اردبیل
۱۸۸	»	امامزاده‌های اردبیل



۱۹۲	صفحه	حماهای قدیمی اردبیل
۱۹۲	»	نارین قلعه
۱۹۸	»	کلیسای اردبیل
		<b>فصل دوم - آثار مربوط به خاندان صفوی</b>
۲۰۰	»	<b>مبحث اول - بقعه شیخ صفی الدین</b>
۲۰۴	»	گفتار پیشین در باره بقعه شیخ صفی الدین
۲۰۸	»	مائیدالسلوک بقعه شیخ صفی الدین
۲۱۱	»	بیوتات بقعه در اواخر قرن دهم هجری
۲۱۳	»	وضع کنونی بقعه شیخ صفی الدین
۲۱۸	»	صحن اصلی بقعه شیخ صفی
۲۲۱	»	سردر شاه عباسی
۲۲۳	»	نمای خارجی رواق بقعه
۲۲۶	»	در ورودی رواق بقعه شیخ صفی الدین
۲۲۹	»	دهلیز یا راهروی رواق
۲۳۰	»	رواق
۲۳۲	»	شاه نشین
۲۳۵	»	مقبره شیخ صفی الدین
۲۳۷	»	شاه اسماعیل بزرگ
۲۳۸	»	گنبد الله الله
۲۴۲	»	حرمخانه
۲۴۳	»	سختی در باره مدفن شاه عباس
۲۴۶	»	چینی خانه
۲۵۰	»	نمای ازینک شاه پیکر شاهنشاه
۲۵۱	»	کتابخانه بقعه اردبیل
		<b>فصل اندازی روسهای تزاری بر بقعه اردبیل و حمل کتابهای آن</b>
۲۵۵	»	بروسیه
		<b>فهرستی از کتابهای بقعه شیخ صفی الدین که بوسیله روسها برده شده است</b>
۲۵۸	»	کتابخانه بقعه شیخ صفی الدین
۲۶۵	»	قرشهای بقعه شیخ صفی الدین
۲۷۲	»	قرش معروف اردبیل
۲۷۳	»	قرشهای معروف دیگر بقعه
۲۷۶	»	



۲۸۰	•	شهید گاه
۲۸۲	•	مسجد جنت سرا
۲۸۵	•	موقوفات آستانه شیخ صفی الدین
۲۸۸	•	احترام بقعه شیخ صفی و موقوفات اجتماعی آن
۲۹۱	•	وطن دوشی بنام «صلی بیگ» که در تاریخ اردبیل باید به نیکی از او یاد کرد
۲۹۲	•	مبحث دوم - بقعه گلخوران

## گفتار دهم

### نقدها و نظریه‌های خوانندگان در باره جلد اول این کتاب

۳۰۳	•	نقدی بر کتاب «اردبیل در گذر گاه تاریخ»
۳۱۱	•	نقدی بر نقد اردبیل در گذر گاه تاریخ
۳۱۹	•	چند تذکار دیگر از طرف مؤلف
۳۲۳	•	نقد دیگری بر کتاب «اردبیل در گذر گاه تاریخ»
۳۲۹	•	نقدی از آقای دکتر واهب‌زاده
۳۳۱	•	نقدیک دانشمند روحانی
۳۴۸	•	نقدیک دانشمند ایرانی خارج از کشور
۳۵۶	•	نقدی از آقای دکتر حساری
۳۶۱	•	تذکارات اصلاحی چند صاحب نظر
۳۶۳	•	یادآورهای اصلاحی از آقای نجات
۳۷۱	•	نامه‌ای از آقای غلامحسین حبیب‌اللهی
۳۸۳	•	نقد آقای سید جعفر موسوی
۳۸۹	•	پایان جلد دوم
۳۹۰	•	ماخذیکه در تالیف این کتاب از آنها استفاده شده است
۳۹۳	•	اسامی خاصی که در این کتاب آمده است
۴۰۲	•	الف - اشخاص و طوایف
۴۰۷	•	ب - امکنه
۴۱۰	•	ج - کتب و مجلات
۴۱۸	•	فهرست متعدد جلد اول
۴۲۱	•	فهرست عکسهای جلد اول
		فصلنامه

## فهرست عکسها :

۶	رسم	جمعیت ارشد پر حلال در اسارت هوای دولتی
۱۰	۱	هر سم اولین جلسه نظام وظیفه
۵	۲	دهی قدیم اولین جمعیت اردبیل
۲۰	۳	مونه ای از لباس قدیم عیان و اشراف اردبیل
۲۶	۴	عیان و اشراف در مراسم استقبال رسمی از اعلیحضرت قاید
۲۹	۵	اولین وزارت دربار شاهنشاهی در صحن طمعه شیخ صفی
۳۰	۶	آثار ساجدهات اسنخ در رمزی درین بلیه
۳	۷	مراسم اصد حشمة ناسکسی اردبیل
۳۲	۸	عکس از اولین سرحد سکنا س ، سکنا س
۳۹	۹	عکس از یکتاسکس چروون
۴	۱۰	عکس از یشت اسکنا س چروون
۷۰	۱۱	چوبه باب دولت اصلی سیلان بالا میریزی
۷۳	۱۲	بلندی یکه مسجد جمعه در آسمان شده است
۸۶	۱۳	جمعیت ارمو قیان در کلهجوران
۹۰	۱۴	دهانه آتشخوار سیلان
۱۷۷	۱۵	نقشه از مسجد جمعه تاریخی اردبیل
۱۷۹	۱۶	مونه ای از گچبری و نقاشی داخلی مسجد جمعه قدیم
۱۸۲	۱۷	در قدیمی مسجد جمعه
۱۸۴	۱۸	دو کتیبه سنگی بر پشته مادنه مسجد جمعه
۱۸۹	۱۹	بقعه امامزاده حمزه (ع)
۱۹۶	۲۰	عکس از تارین قلعه
۲۰۳	۲۱	سردر قدیمی نقده خانه بقعه شیخ صفی
۲۱۰	۲۲	عکس از صورت تصایب صفا در یکروزه بقعه در سال ۱۰۴۰ هجری
۲۱۶	۲۳	نقشه عمومی ساخته ای بقعه شیخ صفی
۲۲۲	۲۴	کاشی کاری بالای سردر ورودی بقعه شیخ صفی
۲۲۷	۲۵	سردر ورودی بالای اصلی بقعه

۲۳۴	•	يك تابلوی نقاشی وهتری
۲۴۰	•	حکس پنجره در نقیبه گند الله
۲۴۷	•	مونه يك شقاب چيني از ياقمانده غلروف بقعه شيخ سعي الدين
۲۶۹	•	مونه سدهد ارغلروف بقعه شيخ سفي اندپن
۲۹۵	•	مای شمالي بقعه شيخ جبرائيل در كلخوران
		مير لسلطه حاکم روميل... باخاندنبرنگي اسرروس و جمعي
۳۲۰	•	از امر همان
		جمعي از پسيانان نظميۀ اردبيل در سال ۱۳۳۰ هجري که
۳۳۵	•	رحمت الله بليس مصعب آمده هم در آماج ديده ميشود
۳۴۰	•	عکس از شيوستان مسجد آقا ميرزا علي اکبر
		هنگام حکومت محمد وليجان سهدار در اردبيل با عظم و اکابر
۳۵۳	•	شهر در قلعه برداشته شده است
۳۸۱	•	سادرران حاج ميرزا بهوك آقا واحيد داده



# بسم الله الرحمن الرحيم

گفتار هشتم

## اردبیل در زمان سلطنت مؤسس سلسله پهلوی

یکی از مشکلات تاریخ نویی آنست که مورخ در صدد برآید تاریخ را در معاصر خویش بنویسد و رو قایم دور از حکومتی ، که بر مسند حکمرانی استقرار دارد ، سعی نکند بر هیچ حکومتی در پیا پید نباشد که تمام اعمال و رفتارش در طبق عدل و عشق و مصلحت بر آید و وقت شد بولی چه کسی میتواند بواقع آنها را نقد کند و از آثار سعادت که دولتها سبب است حتی بر بیان اشتباهات و خطاهای فراد عادی مترتب است ، در امان باشد ؟

و سوی دیگر بر این کار سخت است چه دگر محاسبات هم ممکن است آهنگان را در مظان دیگری نگه دارد و هر آینه بصری مؤلف را در نظر آنها بر اثر انعام و احسان دولتها ، در معرض تحقیر قرار دهد .

برای ختم بر این هر دو موضوع است که تاریخ نویس معمولاً در آوردن تاریخ معاصر در آثار خویش احتیاط میورزد و دیده ها و شنیده های خود را بصورت بدو داشت برای مورخان آینده باقی میگذارد .

ما اگر از این سنت منطقی عدول کرده ایم نه از آن جهت است که خدای پاکر ده وعده هائی دریافت داشته ایم و پائین آمدن در حه ز شهامت خلافت رسیده ایم که وعیدها را بحال و دل خریدار گشته ایم . بلکه بدین محاط است که با اعدا و نحوه حاکمیت دولتها سرو کاری نداریم و تنها وقایع و اتفاقاتی را ، که در ردیف روح داده

ست ، ثبت می‌نمایم .

گرچه در عهد ما هیچ واقعه‌ای نمیتوان یافت که سرانجام رنج‌آور حکومت و  
طور اعمال دولتی متأثر باشد یا اینحال چون در این چند ارکتاب میر سخی مؤلف  
بر آنست که وقایع و اتفاقات را جمع آوری و ضبط کند مجالی برای تجزیه و تحلیل  
آنها ندارد ، بصورت دیگر چون وارد در عهد عمال حکومتها میشود خویش را  
مستحق پاداش و کفیری از این حیث نمیداند

حکومتگاران در تاریخهای عمومی ایران حرا به اندک در واحر سلطنت  
و جبار ، بر اثر ضعف حکومت و هود بیش از حد بیگانگی ، بویژه آثار نکست و رخسار  
بین نعل اول ، از قس هرح و مروح سیاسی ، فقر قضای ، بیماریهای مری و فتنه  
امنیت اجتماعی ، ایران در وضع تأثر آوری در رداشت و طبق قراردادی که بین دولین  
روس و انگلستان ، برای تقسیم آن منعقد شده بود استقلال و تمامیت ارضی میهن ما بر در  
معرض تهدید بود . در اسامونع حساس کودتای کودت گرفت و سر انجام حکومت  
قدحار منقرض گردید و فرمانده کودت که آیروز رضاحاج میر سخی و بعد سر دار صبه  
نامیده میشد ، در آذر ماه ۱۳۰۴ خورشیدی نام رضاشاه پهلوی بنحسب سطلب شست  
و سلسله پهلوی را تأسیس کرد

تغییر سلسله موجب تحولاتی در شؤون سیاسی و اجتماعی و اقتصادی ایران  
گردید و در اردل سر وقایعی صورت گرفت که ما بر حنی از مهمترین آنها اشاره  
می‌نمایم

اهمیت : در جلد اول این کتاب با اشاره بموقعیت جغرافیائی ردبیل ،  
رسمی و دو طایفه شاهسون سخن گفته رفت در مطوب بر حنی  
از آنها را ، که اساساً کاری جز راهبری و غارت نداشته پد آور شده ایم . ایان از  
زمانهای خیلی قدیم در اطراف ردبیل سکونت داشتند و بر حنی از معمرین شهر آنها  
در از تیره ترکانی میداستند که میر تیمور لنگ پس از غلبه بر ایندزم با برید عثمانی  
باسرت آورده و در اردل برای حلب خاطر حواجه علی سپهپوش آزاد کرده

محمد شورابی در سال ۱۳۲۷ خورشیدی لقب کرد . در شاه نقد ۱۰۰

بود جماعتی بر بهار از اولاد سلحوقیان ایرانی تصور میکرد و تاریخ قدیمتری برای آنها قائلند.

[illegible][illegible]

تگرچه روح مهمان‌نوازی آنها، همواره دواوردن به «و نه»‌های آنان را در روح و عبادت ممکن بر خود در میگردولیم. در خارج از آنها، هرگاه که به میبایست هر آن آمدۀ حمیه سرور را مسیحی بشند و دستکم در نی و مرکب و وحشی سامان خود را نیز در دست بگیرند.

بعضی از خویشین رسم بدست «عدلان» ای برپا میداشند و مادر نایب و جبهی  
از مساوران، بدست حق «فره سوزانی» آنها را حمایت می کردی از افراد خود و از

۱ - رجوع فرمود بحدک اول در کتب - صفحه ۶

۲- آونده که در محل عبور رگ در دهانه بلفظ مسدود نمیشود یعنی جایی چادری است که شش هسوفه در بالای و فشاری در آونده رندگی میکند

ولمروایی خویش عبور میدادند. با این وصف آنها عتقاد خاصی بسادات داشتند و آنها را مصون از هرگونه تعرضی میدانستند. این بود که غالباً مسافران پارچه‌سری رنگی، بشعر سیادت، بر کمر می‌بستند و عده‌ای نیز بدان رنگ بر سر می‌گذاشتند. برای آنکه خوانندگان دشمن بدو حقه اعتماد شهسو ناد بسادات پی ببرند قول کسی را معترضه بدین شکل نقل می‌نمائیم: او گوید که برای تجارت و کاروانی همراه فندم بود و حواله‌ای نیز همراه داشتیم. بری حفظ آنها عمامه و «قورشخ» سری در نقچه‌ای برداشتم. چون مسافری از شهر دور شدم قورشخ بر کمر بستم و عده بر سر گذاشتم و شکل يك سد و دل حترامی در آمدم.<sup>۱</sup>

قصه را در سرل دوم سواران مسلحی بر کاروان حمله آوردند و از کاروانیان بهر محور مکان و حواری در دست داشتند. یکی از آنها روی بر من کرد و گفت: «سید تو هم پول بده» من به شاره بسیادت خود متمکاب کردم ولی بر اثر ضرورتی که فزاد. حسب خود در آورده بدو دادم و ناله کردم که: یا الله! چه قوم متمکاری که حرم بسادات را نیز بگه نمی‌دارند.

کاروان به فندم و قریب یکفرسخ دیم از آن محل دور شد. بگه چهار پدار مسافران امنوجه سواری کرد که از پشت تماحت می‌آمد. من بر خود ترسدم که بسادات آنها مر شاخته بدو کوب، برای تلافی، کسی بتعصب فرستاده‌اند. خود در پشت بار چهارپائی پنهان کردم. مگر بی و ترس شدیدی بر من سنگینی می‌مود. بسجی نفس میکشیدم و اوراد و اذکاری برای دفع شر می‌خواندم. بر برمال و حسب خود بیمه‌داک بودم. اود رسید و سراع مر گرفت و چون پیش من آمد گفت: «سدا! ما پولنه انگرا، هرین تو سب دل درد شدیدی من شده است» من که فرحی بعد از شدت یافته بودم بهی بر احب کشیدم و از قبول پول خود امتناع کردم و بلاخره پس از مکالمات و گفتگوهای زیاد بجای يك قرانك تو ماندا و گرفتم و «شعی بیمر را ارچده سادات

۱ - قورشخ اصطلاح ترکی است و بمعنی کمر بندی از پارچه میباشد که معمولاً مردها،

بویژه اشخاص حسن مر کمر خود می‌بندند.

۲ - این روایت نقل از مرحوم حاج باباش صراف است.



حواسبار شدیم.

صفت ممتاز شاهسونان شجاعت، تحمل سختی، چابک سوارى، تراسارى و «موس دوستى» بود. زبان و دختران قسله برای هر مردى، اعم از حاکم و افراد عدى آن قبیله مثل خواهر و مادر محسوب میآمدند و چون مردان عایاً در بیان بودند و مهمانان وارد بر او بهر بن پذیرائی میکردند. از ده ناریهائی بنام چشمچر نی و تحور ساموس دیگران، که در حرامع «متمدن» امرورى متداول است در آنها حشرى بود. ربه بر مانند مردان رشید داشتند و درست سوارى ماهر بودند. برخی از آنها مثل مردان خوب تیراندازى میکردند. تحمل آنها در مقابل سختى ها دندى بود. کسانى از اسب که هنگام کوچ کردن وضع حمل میسودند بلافاصله سوار بر اسب بر او خود ادامه میدادند.

شاهسونان، سسندورى و صلح مکان در بدگیشان ارشهر، حش نروى رحشتر بودند. در دیدارى اطلاعات و سیمى نداشتند و در بعضى از قیردها، از سدگى و بی اطلاعى عادت را محض ماه رمضان میداشتند و چون آن ماه میرسید نه پیشوار مردان بدبسمعى بعد از ظهر آخرین روز ماه شعبان، دست جمعى بمحلى در زبان مرفتند و دعا و سار میکردند و غروب ناویه ها بار میگشتند و چنین میداشتند که ماه رمضان را با خود بمحل آورده اند. از مردان که روزه میگرفتند و سار میخواستند و چون ماه رمضان میشد باهمان تشریفات بسبب دیگرى ر بانان روى میآوردند و ماه را بدرقه میکردند. آنگاه مهر سار را بگوشه اى می نهادند و بار مصان آید خود را فارغ از عبادت میداشتند. در ماه محرم از شهر روزه خود میبردند و در سوگت شهدای گریلا عر داری میسودند. با بحال شاهسونان آفتى بر شهر و شهریان بشمار میآمدند و علاوه بر نامن کردن راهها، در فرصتهای مناسب، سو بزه هنگام ضعف حکومنها، شهر محوم میآوردند و با عارت اموال و قتل موس مصائب و در بدگیهائی برای سکه ایحار میکردند. مردم اردبیل در مورد آنها صرب اتملى داشتند و در دیرى بلا اولرسى «لا قنبر پیگ» را از رده های قدیم قن مکرر دند. سر سگت گوی یکى از حوا این



پس از آنکه عشایر خلخال بوسیله ارتش ایران درهم کوبیده شد جمعی از  
دررگان و بیگانه زادگان آنها به سادات نیروی دولتی درآمد.

شاهسون بوده و در دوران حیاتش تا تیرانسته ساکنان روستاها را جاییده آنها را رعمشی ساقط کرده بود از سنگم مرگت وصیب کرده است که فرید بش حصاره او را بدان فرستاد و سرید و ارده شیدن بری او است حلال کند. کسان و برای عمل بوصیف، با جمع کثیری بر سواران عده همه مرده با نوت بروستند روی مآورد و مثل لشکر قهری، ضمن تحمل خورد و خورد اک خود و چهار پادان بر مردم، بر عادت دهند برای فرسنگت «حبیب» میخوهد و ضرب بمثل «مرده بلا» رنده بلا فرسنگت در سادگار میگذازند.

یاد نگفت که در بین جوانان شاهسون مردان مهربان و سادانه سب و کم نم بر رید بوده ست و کنون بر خطرۀ بیک بعضی را آید در جمعه ردین باقی است بری حبانکه دندیم پس از کودتا رتس ایر، هر مدهی امیر لشکر صهامسی ساد آنها را درهم چید و با جمع آوری اسلحه و اسلحه و اسلحه پادان داد و سون بعضی را آید از دیل بد و کشید و و چندان پیشی بر خود ورد که بقول سالخوردهگان اگر فصل دشت سادای اسد شیرت را سادای صلا و جو هر بردست گرفته بهر نقطه ای از اردن حرکت میکرد از هر گویا تعرضی که بهشوردی مصر و

طبیعی ست و فی در بیانیه و نقاط دوردست چنین امیتی باشد در داخل شهر بر مردم امیتی داشتند و از چپ و و عارب در آمد بودند این امیت مدتی بعد از سوم شهریور ۱۳۲۰ میر دوام داشت و بعد از آن کم تر لرلی در ارکان آن مشهود گردید.

شاهان سحر احوال سحر احوال که امرور بدان شناسیم میگویند ر قدیم لایام و نظام و طبعه در ایران معمول بود و اصولا دفر و پرونده ی از حبیب

۱ - میر و هلال نامی راعی سحر که طبع شمر ست سر کوبی عشا و دمدار آو حده شدان (سوری) حاکم و حبیبی حاکم پولارلو در بیانی بدین ترتیب آورده است

قصای را که ر نقدیر فکر دیگر شد  
در حبیب حاکم مصیب فک سر ر حاکم  
میر میر علی حاکم و دگر حبیبی حاکم  
هر اردیبد و چندیک ر هجرت یوی

دردیل وردد امیر لشکر شد  
دو نو حوال هر مید حاکم سر شد  
رفتاشان همه طایف شکسته شهر شد  
هلال گف بتا پنج شت دفر شد

آدم و ساکنان یک شهر و محل، تدوین و نگهداری میشد بلکه در مواقع غیر مترقبه مثل محاصره و کمپینی و بطایر آنها در بعضی از شهرها جیره بندی در اوق صورت میگرفت و بری تعبیر تعداد حیوانات و افراد صورت نهائی تهیه میکردید. در بچ تولد اشخاص معلوم نمیشد مگر در بعضی از خانواده ها و محل ثنث و ضبط آن بر پشت جند قرآن بود. شهرت اشخاص معمولاً نام پدر و پسر بزرگ آنها بود و در اردبیل گاهی افراد خانواده های بزرگ با پسوند کلمه روسی «وف» که در آخر نام پدر خانواده میآمد، شناخته میشدند.

از جمله اقدامات دولت ایران، در عهد سلطنت سلسله جدید، بمصوب رسایان قانون سجل حوال بود. این قانون در تاریخ بهمن ماه ۱۳۰۶ تصویب شد و در ۱۳۰۷ حور شدیدی در اردبیل بمرحله اجرا درآمد و شادروان میرنوما «سید براهم اسبکی» بمبنی معروف به اعرار اسبک بعنوان اولین رئیس سجل احوال، دادار در تأسیس نمود.

مردم ردین عی الموم سجل احوال را میشماخند و از مزایا و اثرات قانونی و اجتماعی آن اطلاعی نداشته چربعضی از تجار، که بر اثر مسافرت های خارج از کشور و تماس با ملل دیگر، از وجود و فوائد آن آگاه بودند. این بود که در اسدای امر نگرامی عینی در شهر پیدا شد و مردم با حور و رجاء در اطراف آن کنسکاو و حیاءاً شایعه ساری می نمودند. شایعات بیشتر بر مبنای حور بار و بیار مندی های عمومی و در مرحله بالاتر راجع به نظام وظیفه بود.

چون کشور ایران در گذشته بشردر معرض قحط و علا و نهاجم و بسیاری قرار گرفته بود مال اندیشی در مورد خوراك، طاعت ناوی مردم گشته بود. هیچ امری خاطر اجتمعی مردم اردبیل را آنقدر مضطرب نمیساخت که عدم امکان تهیه نان سالانه و از این جهت بیشتر هم حیوانات و امصروف آن میشد که در فصل خرم من گندم مورد نیاز سالانه را خریداری کند و آب آورد نموده در خانه نگهدارند. شایعات نهائماً در پاره بود و شهرت چینی داده میشد که با صدور سخن حور ل معجواهد و نراجیره بندی کنند و مردان را بر ای خدمت نظام و طبعه، یا بقول بعضی از پیر مردان آن زمان «اجباری قاراق» بپزند.

انتخاب دم حاو دگی نیرداستانی داشت بدیلمی جمع کثیری از مردم عادی مفهوم آنرا میدانستند و مأموران ادارهٔ سجل حوال برای آمدن نام حیوادگی معین میکردند و در این میان گاهی از روی مرح و شوخی نامهای نامتناسبی را نیز عنوان میدادند. مثلاً گویند مردپله‌وری نتوانست متصدی صلور سجل، نامی را بعنوان شهرت حیوادگی، تعس و علام کند. متصدی از شغش موآل کرد و چو بدانست که او بعضی اشیاء فروختنی سردوش خود از شهر برون میبرد نام حیوادگی «خر صحرئی» برای او نوشت.

اشخاص مطلع نیز در کش و قوس تعیین نام حیوادگی درمی‌ماندند زیرا بر مسای شهرت سابق، که گفتیم معمولاً نام پدر حاو ده بود، هر کسی علاقه داشت که بدان عنوان شاسنده بگیرد و نام پدر یا خودش را «دی» نسبت با پی افزود «زاده» نام حاو دگی خویش قرار دهد لیکن چونکه آن دهها در بیشتر حاواده‌ها مشابه بود از ایرو کلماتی مثل «اصل»، «مقدم» و نظایر آنها بر نام حیوادگیها اضافه میشد و اسباب بار احضی صاحبان آنها میگرددند.

نظام وظیفه را هم امر مخوف و خجسته آوری برای مردم میگفتند زیرا در آن عهد گردنکشایی مثل «اسماعیل آقا ممینقو» در کردستان، «میرزا کوچکجان جنگلی» در گیلان، «شیخ خزعل» در خوزستان و سران یاعبگر بعضی در ایلات و عشایر، در کدر گوشه‌های ایران، سر بطعین برداشته مشکلاتی برای دولت فراهم کرده بودند شایعات بر این مبنی بود که جوانها را میخواهند بدینوسله بخدمت نظام ببرند و برای جنگ با آنها بسیج کنند.

امروز که تقریباً نیم قرن از آن تاریخ میگذرد و ملت ایران از حیث دانش و تفکر فاصلهٔ بسیار زیادی با وضعی که در گذشته بود دارد هنوز نظام وظیفه کار سخی برای جوانان و حاو دهها تلقی میشود و مشمولین و کسان آنها گاهی اقدامات ناروایی برای معافیت از این خدمت ملی و میهنی می‌نمایند در حالی که به جنگی در پیش است و نه یاهی و گردنکشی وجود دارد.

آنروز نیز خانواده‌ها در تکاپو بودند و بوسایل مختلف، رئوصیه و پول و وسایط



تاگریه و زاری، در پیش اولیای دولت منتشر میشدند و بهترین کار در وهله اول ریش و سبیل گذاشتن بود. بدین معنی جوانان مثل مردان معمر ریش و سبیل خود را بلند می کردند و با سرهای تراشیده قبیله مردن با سینه سالخورده، خود می گرفتند و موفق بقولاییدن تاریخ تولد و تروس بیشتر یعنی بالاتر رستن مشمولیت نظام و طبعه میشدند. معورت صدور شد سامه مقدمات تأسیس اداره نظام و طبعه عمومی نیز فراهم میشد و صورت اسامی مشمولان از روی دفتر سجل احوان بر مبنای تاریخ تولد آنها تهیه میگردد.

مراسم اولین دوره سرنگری که در اوایل پائیز ۱۳۰۷ صورت گرفت اروقاع دیدنی اردبیل بود. گویی عمارت آنرو ندوه بر بیشتر خانواده ها پاشده شده بود. ابتدا اسامی جوانان متولد ۱۲۸۲ خورشیدی بر دیوار نصب و آگهی احصار آنها در کوی و بر رانصاف گردید. مردم همه سواد داشتند. این بود که هر بسرازی شخص سواد را پیدا میکرد و صورت اسامی را بخواند و بدین وسیله اورا از بودن اسم خود بی خبرند و کسانش در آنصورت غلطگاه سرد.

مرحام در بچ حضور فرزندانش را در یک محله و حیاط همات حاج صادق در محله حسن آباد، که محل استقرار اداره نظام و طبعه بود و وسعت زیادی داشت معنوا احوان و مدران و پسران گردید. چشمها همه از گریه سرخ بود و نگاهها عموماً استرحام آمیز. مأمور نظام و طبعه صورته را میخواند و مشمولان حاضر را بگوشه ای از حیاط جمع می نمود. برای آنکه ناراحتی مردم تا حدی برطرف و از ندوه مشمولان و اولای آنها کاسته شود دسته مورنگ قوچ قهرمان با صله های معین آهنگهای شاد اجرا میکرد. طولی نکشید که آندرا بطرف سر بر خانه بردند و مدران و جوانان و مردگان بر بچشمهای اشک آلود آنها را بدرقه کرده ساچمه را در پیش گرفته و

در اوایل سلطنت پادشاه کبیر وحتی در دهسال اول سلطنت او سحلوای اردبیل يك هنگ بود و آنرا قوچ می گفتند. قوچ ردبیل قوچ نازده قهرمان خوانده میشد و بعد از آن زیاد همداں شهرت و افتخارات وسیعی داشت.

در آن روز نیز فرزندان بعضی راعبا و متعصبین شهر حصار نگشیدند و یا با اخذ معاویت پرشکی موجب گفتگوهای بی مورد، یو یژه حایر ادهائی شدند که فرزندان آنها بدان شکل بخدمت نظام رفته بودند.

تشکیل بلدیه پس از کودتای ۱۲۹۹ خورشیدی در آن آغار یک در اردبیل؛ رشته کارهای عمرانی کرد و پیش از همه تأسیس ادارات مدیه بر مبنای ضوابط معسی اقدام نمود. مرحوم محسنی میونس که در سال ۱۳۰۳ دستور تشکیل آن محکمات اردبیل، که در آن تاریخ شدروان ابوالحسن حایر بود، فرمانده پادگان اردبیل بود، رسید و او با آشنائی که بر روحیه اصلاحی و صحت عمل مرحوم حاج میرزا بیوک آقا و امیر ده داشت، او را بر حسب اسرار بلدیة اردبیل اسباب کرد و این مؤسسه از اول مهر ماه ۱۳۰۳ شروع بتسطیح و تعمیر کردن کوچه ها و سنگ فرش آنها نمود.

یکی از کارهای شهرداری جدیدالتأسیس تشکیل خبریه برای نگهداری ضر بود زیر نظر عمومی و نعمت بیماریه و آثار قحطی های گذشته گروهی از ساکنان شهر و اطراف را از همی ساقط و جمعی را بطورک رستیم و بی سرپرست نموده بود ولی اعتبار مالی برای این کار وجود نداشت و شهرداری دارای آنچنان عواید کافی نبود. از این رو به همت ابوالحسن حایر و تلاش و کوشش حاج میرزا بیوک آقا سه ماهه مالی از حقوق صاحبمنصبان نظامی کسر و وجوهی بر آن حایر و بیوک کلان جمع آوری مگردید و معارج نگهداری عده ای از دربارندگان فراهم میشد.

چندی نگذشت که ابوالحسن حایر حصار شد و شدروان سید محمود خان امین بحای و فرمانده ساحلو و حاکم ولایت گردید. او هم مرد پاک طینت و نجیب بود و بکارهای شهر و امور خیر علاقهمندی زیادی شن میداد. تحار و اصناف از اقدامات او و شدروان حاج میرزا بیوک آقا به بیکوترین وجهی استنباط کرده چنین نوار دادند که در مقابل هریار روحی که از شهر حایر میسود پس فریاد و در بر بر هریار حیویتی که صادر مگردد و فریاد عوارض بپردازند از آن تاریخ برای این میں صادرات جوار وضع شد و بدین طریق مسع درآمدی برای برپانگه داشت خبریه بوجود آمد.



و آن مؤسسه در يك سال سه هزار تومان ، که در آن تاریخ مبلغ قابل توجهی بود ،  
عبارت بدست آورد و در حدود یکصد نفر زائر مستحق را نگهداری کرد .  
مؤسسين حیریه فقط نگهداری آنها اکتفا کردند بلکه چهل نفر از پسران جمع  
آوردی شده را که استعداد تحصیل داشتند بعد از سه فرستادند و دختر شادروان شیخ عبدله  
محتشد سرببی را برای تعلیم دختران بخدمت گماردند و بموارد آن برای رنای کار آمد  
برابر پشم ربسی و برای مردان سالم نیز کارگاههای فرش بافی بوجود آوردند و از حاصل  
دستریج آنها مبالغی هم بصورت سرمایه برای خود آنها پس انداز نمودند .

در یکی از شهبی زمستان ۱۳۰۳ برف زیادی بارید و بقول مرحوم محسنی  
بش از یکمتر و نیم برف بر زمین نشست . در نتیجه آمد و شد شهر مشکل گشت و  
بر اثر بامدن گوسفند از روستاها گوشت کمیاب گردید . امین که از این وضع نراضی  
بود و کمیابی گوشت را بر ثنائی قضایا بصورتی نمود آنها را احضار کرده شلاق  
داد حاج میرزا بولا که علت امر آگاه بود حکم را متوجه اوضاع حوی و بسته  
بودن راهها نمود و از آنها وساطت گرفت تا امین وساطت او را نپذیرفت حال آنکه  
فردی آن روز با خواهش کسان دیگری قضایا را آزاد ساخت . این امر بر حاج  
میرزا بولا آقا گرد آمد و از ریاست فنجاری بلدیة کماره گرفت و اسعفای او موجب  
کشمکش های جدیدی در شهر گردید .

محسنی می نویسد که بید قصد و طرفداران او میخواهند میرزا براهمین  
از باب را رئیس بلدیة کمدولی حاج میرزا بولا آقا و دیگر آزادبهره ها را میرزا  
آقا حاج حبیبی طرفداری میکردند . دزد و بدودها آغز شد و تبلیغات در باب اعلان  
و رفتن گذشته آن دو ، البته بصورت محدود و در مجامع خصوصی ، شروع گردید و  
سر انجام حبیبی شهردار شد و از اول فروردین ۱۳۰۴ آشوبکار کرد .

در موقیف محسنی ، باز زبان ردیل ، که از آزادیخواهان پشتیبانی میکردند ، اثر  
زیادی داشت و اصولاً آنها از کودتای خوت ۱۲۹۹ حمایت و طرفداری جدی مینمودند  
زیرا از وضع پسماند گذشته ناراضی بودند و تغییر وضع را تحولی در طریق اصلاح  
کارها و پیشرفت مملکت میدانستند و از این رهگذر د سوم اسفند ۱۳۰۳ برای

تحویل از آن مراسمی برپا داشتند و در آن روز که مصادف با بعثت پیامبر سرور گاه اسلام بود آذین بندی و چراغانی مفصلی کردند و نقل و نبات از مردم پذیرائی نمودند. امین میر دژهای دربار از توئم داد و در میان حساست پر شور مردم سحر را مبدی بخشی ایراد کرد. غیر از و سرور عباس محسنی (شلمان اوف) هم سحر را می نمود و تر حمان احساسات همشهریان گردید.

دری مأمورت میر مدت زیادی طول میکشد و علامت حسن سرهنگ بدی او بعنوان حکمران و فرمانده پدگان وارد شد. در دوران ریاست شادروان حاج میر بیوک آقا در سبیه طرحی برای عمرات شهر تهیه گشته بود که بتدریج بعد از وی مرحله اجرا درآمد و اهم آنها کشیدن حیابان و ایجاد نایع می و گردشگاه عمومی بود.

ایجاد اولی حیابان از نایبانی که مسوا در این بخش از آن سحر نگفت و پادشاهی اردبیل ایجاد اولی حیابان در اردبیل است این شهر بطوری که ملایر گفته بم ارشهرهای مهم تجارتی بود و در شاهه روز کمر لخصه ای میگذشت که صدی رنگهای شراب شبیده شوق و شوره های حلال بر در کوچه ها و گذرگاهها در حرکت باشد. سراسر اردبیل شهر آسودگی بود و تجارتخانه ها و کاروا سراها و عمارات بسیار جالب و گرا می می دست. عمارت بی که نظر آنها در پدید و شهرهای بزرگ دیگر کمتر دیده میشد. صحنی است که شهری بدین عظمت و با آن وضع ورود و خروج مال التجاره، کوچه ها و معابر را دیدی داشت و برای تطایف آنها کوشش میگردید و شبها بر نایبوسهائی که بر سر درهای خانه ها و بناط مختلف برار نصب بود روشن نگه داشته میشد. اسبهای بی مندر سر متناسب با اوضاع و مقتضات روز بود و وسیعترین آنها برای عبور دو یا سه کاروان شربیه حادات هم، یا حرکت يك از به با در شگه بوجود آمده بود و برای عبور ماشین و کامیون که کم کم بدین شهر نیز می آمدند، استعداد بدشت

۱- این خانه ها و تینه کاریها و نقاشی های داخل آنها بسیار دیدنی بود و در روز پهنه بعضی از آنها از روسیه آورده میشد. در باران تقسیم این کتاب پذیره ها و درهای بعضی این خانه ها بمایع گرامی خریداری میشود و جزو آثار گران بها تهران محسوب میگردد.

ارسوی دیگر برید دعوت که شهر همدان در معرض هجوم و غارتگری عثمانی  
بود معاصر مصوحت کوچه های پیچ و خم دار حادث کشته و شریط طوری منظور شد.  
بود که هنگام چس حملانی با پس اول و آخر آنها، يك كوچه طولانی حادث يك  
دژ كركك محمود و گروم و محمود و حسن در آنها معمر میگردید قابل توجه است  
که در عهد شاه عباس دوم كوچه به همین شکل بوده و (بی پروا و دانه) که همراه آن  
پادشاه بدریبل آمده در سفرنامه خود، آنجا که سخن از شهر میگوید، بدین موضوع  
اشاره میکند.

دسور حدت حیاتا در سال ۱۳۷۲ خورشیدی سرحد احرار آمد و خفته  
آن حدت مصوب شد که در راه سرحد بخط مستقیم به دره آستار وصل گردد و  
در فترت ریوسی، ۵ در مجیر حدت رسمی بام حدت پهلوی بار شود.



ہماری قدیم اور بڑی حبیب آباد اردبیل درویشی رہنما

این کار سر، عدم رعایت مریء، موجه گردید زیرا مریء و حبابهائی از آنجا  
ویران میشد و قسمتی از ناراده، بویژه مسجیدی بسم در چشمه سر در مسیر آن قرار  
مگرفت. با این حال بعد از ساختن باغ رنگین و حبابه و معدنهائی که در مینه

۱- دروازه ها، آكه مصرى حادّه، مصرى دور چون در قلمرو محدّدى طوى يا «تنامار» قرار  
داشت نامار، پوسى و در دروازه بهر مصرى آستى ر، بداب جهت كد از طرف اداوه گسى دور حيرى  
بر آرد سته سته و در حيرى، برگمىد

قرار داشتند درهم کوبیده شد.

امروزه نپیداش ماشین‌های عظیم راه‌سازی و بسطی «هندرولک» گشودن يك حیابان و خراب کردن حایه‌ها، حتی بریدن کوه‌ها امر آسانی شده است و بی آن ایام فقط بیل و کلنگ و بدروان عمده‌ها بود که می‌بایست آن همه آبادی را ویران نماید و حاك وحاشاك آنرا بوسیلهٔ چهارپا و گدازی به بیرون شهر منتقل سازد. لذا بر شدن حیابان مدت سال‌ها زیادی بطول انجامید و چون قدر مالی و اقتصادی مردم بر تعریبی بدشت و آثار و نایب درون‌کی، که قبل از آب‌تربیع این شهر موجود دیده بود، همواره کم‌بیش بر جای بود، از بس عمر آن سال‌های ممتدی طول کشید. در این امر عامل دیگری بر مؤثر بود و آن یکه مرکز دادوستد کلی، مثل شهرهای دیگر ایران، بازار بود و در حیابان خرید و فروش نمیشد و اگر کسی معده‌ای را بخر آمده این کار می‌نمود مشنری و خریداری، بویژه در قیصرمستان، پیدا نمیکرد.

مسئلهٔ مسجد سر قندل توجه بود بر خراب کردن مسجد در آن عهد کار بمقوله شمار می‌آمد و دولت حاکم احیاء و ترمیم این حجت رعایت می‌نمود. این بود که مسجد را در وسط خیابان که الانستینا و پیچورس نام دارند شکل دایره‌ای برای عبور و مرور در آوردند. مؤمنین و اهل محل سرسای آنرا بو کردند و با سنگ و آجر مسجد هشت صحنی ریختی، که دور تا دورش پیچیده بود، ساختند. این سادرس‌های جوی بدستور «مهام» نام استاند در آذر بایجان شرقی شبانه بران‌گردید و جوی آن بعدها بمید می‌مبدل شد که در تربیع تنظیم این مجموعه میدان ۲۵ شهر بزرگوار خورده میشود.

بموارات ایجاد بن حیابان باغ علی بر در سمت غربی درین قریه احداث گردید. محل آن پیشه‌زاری بود که «حصار لی باغ» خوانده میشد. در سال ۱۳۰۳ خورشیدی، زمانی که شادروان حاج بولک‌آغا و اهلبزرده رئیس بلدیة بود، ابن باغ بوسیلهٔ آقای علام‌حسین حبیب‌اللهی ارم‌حاج آن، مرحوم حاج حبیب‌خوئی، بری بلدیة خردنداری گردید و بعدها دهم شادروان سرهنگ غلامعلی حاکم فرماندار و فرمانده وقت پادگان اردبیل بصورت باغ زیبائی در آمد.

زمین این باغ بسبب بطرف‌گودتر بود از سرو در قدیم آب‌بهری که از محله

شاه باغی، برای پر کردن حندق میگذشته گاه و بیگاه در آن ریخته و آنرا بصورت مردابی در آورده بود ولی در عهدی که به حدائق باغ قدام شد از آن باطلای اثری نبود. باغ ملی، که مردم خامی آنرا «ملت باغی» میگویند، با سنگ ریائی ساخته شده بود. درختان اقیا با بادهای دیگری که از جنگ آورده در کنار جویها و گذرگاههای آن کاشته بودند توأم با گلهای رنگارنگ و معطری که در کرتها کاشته میشد صدای خاصی بدان می بخشید. برده های چوبی محکمی که بر تنگ آبی رنگ شده بود حد شرقی آنرا در مجاورت خیابان تشکیل میداد و مخصوصاً در گاه بردگ چوبی آن، با عظمت خاصی که داشت، در نظر بسده حمزه گری می نمود. بر صفحه هلالی بالای بر درگاه صورت های بر حسیه و محسسه مانندی شکل ملائکه مالدار نصب و بطور جالبی رنگ شده بود و اشعری که بطور مثبت بر دور طاق هلالی آن قرار داشت نمونه ای از هنر ریاضی می آمد.

از آنجا که نوپرداری کوچه که در عهد مابیش از واقع بیسی روح دارد بجای آنکه آن باغ ریاضی را بشکل اولیه خود نگهدارد و بر صفا و طراوتش بفرایند در دوسه سال اخیر بایرین درختها، بی شکل «باغ ملی» بصورت «پارک عمومی» در آورده و کلاغور نه تنها کنکش نکردند از راع بودش بپیر در داشتند<sup>۱</sup> در جنگ بین الملل دوم، زمانی که هنوز کشور ما مورد تجاوز همسایگان شمالی و جنوبی قرار نگرفته بود، باغ ملی عصرها مرکز تجمع بار دانا و فرهگیان و جوانان بود زیرا در آن زمان در ردپای رادیو معنود بود و جز در چند خانواده هنوز داشتن آن ممنوع نبود. حاج آقا، نام مجاهد، که از پدران قدیم حاج بابا جان بود، «بوفه» باغ میسر در جاره داشت و دور حوض بر رنگ وسط آن میز و صندلی گذاشته با چای و بستنی از مشتریان پذیرائی می نمود. بکنه سنگاه رادیو بپیر در کنار سه خود گذاشته بود و یک ساعت عرب سامه که چراغهای برق روشن میشد<sup>۲</sup> پستگاه رادیو

۱- معروف است این کار را شهرداری برای آن کرده است که هر قدر بدار وقت ارمیای

چند کلاهی که بر بالای درختان آن لایه داشته اند آسایش خاطر پیدا کند.

۲- در آن زمان سنگاه و وسائل ایجاد برق در ایران زیاد نبود و در شهرهایی مثل اردبیل چون مصرف روزهم نداشت لذا هر تو برق تقریباً یک ساعت بمرور مانده بکار می افتاد.

«پارسی» را که بزبان فارسی برنامه بخش میکرد، میگرفت. ساکنان اردبیل آن روز، با اصطلاح معمول «ژرموفیل»<sup>۱</sup> بودند و افتتاحات برق آسای آلمانیها در اروپا ابراز حوشوقتی میکردند. از ابرو هر روز جمع کثیری برای شنیدن اخبار جنگ به آنجا می آمدند و گاه علناً نیز برار احساسات میکردند و فی المثل وقتی گوینده رادیو، بدو غیاب داشت میگفت که امروز سپاه آلمان پست برومند هواپیمای متعقب را سرنگون نمود یا فلان لشکر آنها را از کار انداخته اند بر آن موقت کف میزدند. شبی است که روز اول تیرماه ۱۳۴۰ احساسات آن جماعت بدل بیأس و ندراحتی گردید زیرا در آن روز گوینده آن رادیو حمله آلمانیها را برونده شوروی اعلام داشت. شنوندگان این خبر بر آن جهت ناراحت شدند که جنگ را در درجه علیه موفقیت آلمانیها دریافتند و بر نگرانیهای ارحیت کشیده شدن دامنه مورد باور آن تصور نمودند. مع الاسف تصور آنها تحقق یافت و شصت و چهار روز بعد میهن ما با اشغال نظامی روس و انگلیس، و بعد آمریکا، در آتش و ساط کافه باغ و رادیو سر بر چیده شد.

در ضلع عربی باغ ملی صاحبمینی یا تالارهای بزرگ بعنوان باشگاه احداث شده بود که بعد از مقر فرمانداری شهر شدن شد و اکنون نیز این بنا در حصار آن مقام است و در قسمتی از آن هم خانواده او زندگی میکند.

تعمیر کلاه      یکی از اقدامات دوران سلطنت رضا شاه پهلوی تعمیر و لباس؛      لباس در ایران بود. این بیان از مسائلی قدیم طرز لباس پوشیدن خاصی داشتند و طبعاً جواندگاران داشتند. داستان دو نفر ایرانی در پاریس را که نویسنده مشهور فرانسوی نام «موتسکیو»<sup>۲</sup> آورده است میدانند. خلاصه آن چنین است که دو نفر ایرانی با آن لباسهای قدیمی پاریس میروند. برای

۱- «فل» در این موارد يك كلمه خارجی است و اصل آن یونانی و رومی طرفدار و دوستدار میباشد. در زمان جنگ بعضی از ایرانیان علاوه با کیمیسها داشتند و «آنگلو فیل» خوانده میشدند. برخی هم را آلمانیها طرفدار میگردید و «ژرموفیل» گفته میشدند. جمعی نیز که از روسها جانبداری می نمودند «روسوفیل» بودند.

۲- فیلسوف و ریاضیدان معروف فرانسه در قرن ۱۷ صاحب کتاب معروف روح القوابین، داستان مربوط عنوان کتابی است بنام Lettres Persanes.

مردم پارس دندان آنها با آن وضع و هیکل بسیار نمائشی بوده است و لذا هر جا که آنها قدم میگذاشته اند مردم برای دیدن آن دو جمع می گشته اند. طبعی است این وقتی در چنین وضعی قرار گیرد ممکن است روزهای اول حصص ناراحتی نکند ولی سرانجام از نگه های حیرت انگیز دیگران پستره می آید. آنان بر راجع ناراحتی مواجه بودند تا روری برای خود به س محلّی تهیه کردند و متعجب شدند وقتی که دیدند در حمام و کوی و برون هیچکس با آنها توجه ندارد و دریافتند که این لباس و کلاه آنها بوده است که نگاه مردم را بسوی آنان جلب میکرده است.

ناری همان ردپیل در آن تاریخ پیراهن ساده ای از جنوار اعلا می پوشیدند، سه تیره و شلواری بن می کردند کلاه اسوانه شکلی از مغول، که رویه آن از ماهوت با فاسونی و با بیشترین پوست بره منگی و آسترش حریر بود بر سر می گذاشتند و آنرا کلاه امیری میخواندند. کفش بوبین یا قویدار<sup>۱</sup> و جوراب بن می کردند. پالتو خیلی معمول بود و بجای آن «گیمه» می پوشیدند و گیمه، پرورن جیمه، لباس بالنسبه بلندی بود که یقه آن به جای آنکه برگردان باشد ده ختمی شد و قسمی از گردن را بر دور تا دور می پوشیدند. معمولاً هر کسی عبائی هم داشت و آنرا تا کرده در روی بدوی خود نگه میداشت و در موارد لازم برداش می گذاشت.

اکثریت مردم، یعنی طغانات پائین، به جای سه تیره «آر حلیق»<sup>۲</sup> می پوشیدند و آن تقریباً «کس» بلندی بود که تا سر را میپرسید. کلاه آنها «طاساکی»<sup>۳</sup> بود و کفش آنها را «یاستی داب» یا «دیشدایان»<sup>۴</sup> تشکیل میداد. جورابها معمولاً در محل و در

۱- کفش پاشنه بلند پخته دار با قوندانها میگفتند

۲- «آرح» در مرکب بالا نه گفته میشود و آر حلیق یعنی لباسی که در ایوبیلارا پیوسته است.  
۳- «طاساکی» همان طاس کلاه است که مشکل محروم رسید می ساختند و در پیش پا رچه و گاهی ترمه میگرفتند

۴- «پاشی دایان» یعنی کفش پاشنه کوتاه و «دیشد دایان» یعنی پاشنه بلند، از دیدن چنین میپنداشتند که کفش دیشد دایان علاج دیسک است و بیشتر کسانی که بدین مرض مبتلا بودند چنین کفشی که پاشنه آن بلند و سفت و سخت بود بپا میکردند



نمونه‌ای از لباس قدیم اعیان و اشراف ادیبان در بیک مناسبت در حضور و مباحثات



پشم با دست دفته می شد. و هری که در رنگ آمیزی و نقش و نگار آنها بکار میرفت تحصیل انگیز بود.

پارچه لباسها در طبقات ثروتمند ماهوت و فاستونی اعلا بود و بهامهی «لاسنی گوتون» و «زده» خرازده می شد ولی طبقات پائین و فاستونی معمولی و با پارچه های وطنی و بیشتر از لباس تهیه می کردند. شالی که با آن لباس می دوختند پارچه ای بود که در محل باقرا و اطراف با پشم می بافتند و مرغوبترین آنها را «برده» توخوم می گفتند که به تنهای تپیده و بارک و غولبار پشم شمر نهی می کردند و بهترین آنها را از «اجارود» و گاهی از خلخال می آوردند. اطو کشیدن معمول بود ولی در اواخر بعضی ارضیات عیان با اطوی و عالی، در حوض لباسهای خود را اطو می کردند. رنگه ردن کفش «راکس» هم عمومیت نداشت.

دولت که میخواست مست را در مسیر نمودن جدید فرار دهد اقدام خود را از اصلاح وضع طاهر افرو آغاز کرد و در اول او امر تغییر کلاه داد و بمرده ابلاغ گردید که بر گذاشتن هر نوعی کلاهی چر کلاه پهلوی ممنوع میباشد. کلاه پهلوی از مقوا و بشکل استوانه ای که روی آن تاج تارچه ای کشیدند، ساخته میشد و در قسمت جلوی لبه ای داشت که بر بالای پیشانی قرار میگرفت.

تغییر کلاه در فرماندهی و ارضیات اعیان شهر آغاز گردید بدین معنی قلابان دستور دادند که هر کسی چنین کلاهی برای خود تهیه کرده بفرماندهی برسد آنگاه يك روز همه را بدان حد دعوت کردند و پس از سخنرانی فرماندار، کلاه را در سینی آورده با کلاه های آنان عوض نمودند.

این يك اصل کلی است که هر کار جدیدی که در عادات و سنن افراد دیگر گونی موجود آورد، تا روزی که خود آن عادت شود. نظم و رخصی گذشته را دستخوش قوت لول می نماید بریزد آنکه حسه تحمیل داشته باشد پس بود که در کنار و گوشه ابراهانی برین کار اظهار میگردید و مخصوصاً لبه آن مانع سجده در نماز گفته میشد.

۱- این قیید شالیه را روی زمین می بافند و لذا برده توخوم می گفتند

۲- طبق تصویب نامه مورخ ۱۵ مرداد ۱۳۰۶ هیئت دولت

جمع دیگری که خیلی دل آروده بودند آس کلاه عیسویان میگفتند و چون مطهر عیسویت در نظر مردم اردبیل روسها و رومی ها بودند لذا بعضی ها بدن عسوان کلاه روس وارمنی میدادند.

ملولی نکشید که خود این کلاه بر موضوع تعبیر جدید قرار گرفت و اصولاً مسئله تعبیر بنام همان آمد بدین معنی بجای کلاه پهلوی «شاپو» شکل اروپائین تجویز گردید و بجای عبا، گیمه، سه تیره، آرخالین و نظایر آنها پوشیدن «کت» و شلوار و «پشتو» مقرر شد و در این میان روحانیان نیز در ردیف عمامه قرار یافتند و حتی مجتهدین مسم، دیگران مجبور به برداشتن عمامه و عبا پوشیدن کت و شلوار و سر گذاشتن شاپو گردیدند.

احمد علی سرین مرحله روحانیت در مذهب شیعه است و کمتر کسی میتواند بدن مرحله برسد. اراپرو در اردبیل حرم دوسه مهر که آن درجه داشتند بهیه در وضع ناراحت کسده ای قرار گرفتند و زندگی آنها بسختی واقعی کلمه محنت و تأثر آورد شد. پیرمردی که پنجاه سال با آن لباس در اجتماع زندگی کرده و باها و عمامه در مسرها بری مردم وعظیه در محرابها و آنها بمانند خود بیکبار می بایست تعبیر وضع نموده و باکت و شلوار و شاپو ملنس گردد و بدین شکل بوطایف دینی خود مبدرب نماید. عجب آنکه مأموران اجر بر هیچگونه روح گذشت و معاضات نداشتند و بمصادق ضرب المثل معروف بجای کلاه سر می آوردند.

نتیجه این شد که این دسته عبا حاد شیش شدند و تبیعات دینی و قاطعه مبار جماعت در مساجد بیرون تعطیل افتاد.

بموارات این کار بود که عز دری مذهبی هم فدای گردید و چندی که در خای خود گفته بم مرسم آن از عشا برای سال ۱۳۱۰ ممنوع شد.

فصل در این تاریخ هم بعضی از پادشاهان در عهد تغییر لباس برایان بر آمدند و اولین آنها از خود اردبیل یعنی شاه اسماعیل اول بود. اولدس کوتاه اروپائیان را که در آن تاریخ «ویر» یا بن میگردید، چون دست و پا گیر نبود پس بدو سربازان حردر بدان ملنس گردانید تا در مبدانهای جنگ حرکات بدنی آنها را آزادی بیشتری بهره مند شود

او میخواست لباده‌های بلند مردم را نیز با آنها عوض کند ولی عجزش کفایت نداد.  
**کشف حجاب** موضوع تغییر لباس مخصوص مردان بود و در تلك فاصله‌ای  
 زمان مر محصور بکشف حجاب گردیدند. معمولاً در میان حبیبی بود

که زن جز در پیش محارم صورت و بدن خود را از دیگران پوشاند و بدین وسیله  
 عفت و عصمت خویش را از محارمان محفوظ دارد. بدین جهت وقتی رختابه بیرون  
 میآمد چادر مشکلی، که در ردیله بدن چادر شایه (چادر شب) می‌گفتند بر سر می‌بندید  
 و تمام سر و بدن خود را با آب می‌پوشیدند و بر روی حدود زیر پارچه‌ای سیاه روید  
 می‌کشید. روید معمولاً سوراخ‌های کوچکی در بدن می‌بود در مقابل چشمها و دهان  
 داشتند و دید و شناس کسی که آنها را در صورت می‌بندید را آن طریق میسر نگردد. بعضی  
 از خانمهای متحدد بخای روی بدن «سجده» می‌زدند و پنجه اطعمه‌ای مسطح سبکی بر سر  
 پیشانی بود که روی دم سب می‌بافتند و ناسدی که در پشت سر می‌بستند آب مثل  
 لکه کلاه بر بالای پیشانی قرار میدادند و چادر را از روی آن بر سر می‌بندیدند و بخوبی که  
 چشمهای صاحب آب و گاهی قسمتی از صورت او را بر سر آن دند، میشد.

خوراک مثل مرود معمولاً در بخای آن (چادر چور) پدید می‌کردند و چادر چور  
 چادر که در بخای دیگر هم گاهی بپوشیدند بود که از پارچه مشکی بود و چند و مثل خوراک  
 تا بر ران می‌پوشیدند. برخی را بدون همه چادر چور بلند تا کمر تهیه میکردند و  
 مخصوصاً در زمستان از آن استفاده می‌نمودند. لباسها در زیر چادر دیده نمیشد از  
 این دو سعی بیشتر بر آن بود که چادر را پارچه خوب و زیبا تهیه شود و روید و پنجه  
 نیز وضع و شکل آبرومندی داشته باشد

موضوع کشف حجاب امر تازه و خلق اساعه‌ی بود که آنروز و بیکار در  
 اجتماع بران عود نگردید. بلکه قبل از آن تاریخ بر جسته‌گریخته‌ی نگوئی می‌رسند  
 و طبقاتی که در هر دوره غیر آن روشنگری می‌گیرند بویژه بانوایی که بر اثر مهارت  
 بخارج با حشروشر و خدو حجاب با ضرر و بدنگی بدن در حوامع اروپائی آشنائی  
 داشتند ترك حجاب را برای سون این امر مدبستند و برای استخلاص آنها از  
 چادر تلاش زیادی بعمل می‌آوردند. بیکر مراعات محظ امکان تحقیق بدین آرزوها  
 نمیداد و کوشش آنها در حالت انفرادی و محاطه‌ی کوچکی و اجتماعات حاد ادگنی

تجاوز نمی‌کرد با اینحال آنان از پای نمی‌نشستند و مول خویش برای پندری افکار جامعه از هر وسیله‌ای استفاده می‌نمودند و یکی از آن وسایل شعر و موسیقی بود.

میراده عشقی یکی از کسانی بود که در باب رفع حجاب چکامه معروفی ساخت و باوقر الملوك و زری حو بنده معروف سمفونی پیش ایران آنرا در دستگاه «شور» خواند و برای تحریک شویدگان این بیت از آنرا که:

«زبان کشور مارده بد و در گفتند که این اصول سیه رختی و سیه بختی است»

در نغمه حصار و بالحص بسیار مؤثری ادا کرد.

بعد از کودتای ۱۲۹۹ کشف حجاب رهن میر جرو اصلاحات اجتماعی منظور گشت و در دیماه ۱۳۱۴ خورشیدی بحر حله اخراج درآمد. این کار روز ۱۷ دیماه با تشکیل محالسی حشوی در سراسر ایرون عملی شد و در اردبیل نیز چنین مجلسی در فرمانداری برگزار گردید و از یک هفته قبل از چهار و رؤسای ادارات و محترمین شهر برای شرکت در آنجا همراه با وانشان دعوت بعمل آمد.

رؤسای ادارات عالماً محلی بودند و چون همسران آنها در اردبیل بستیگی نداشتند از این جهت جنداد با احتیاجت این بستیگی کردند ولی رزن محبی، که بر مسای عادت به تربیت مذهبی دل‌بند و نمیدادند، بافتدی هم که ر کسان و همشهریان خود داشتند با احتیاج بودند و برخی از آن خود ر تحت فشار شدیدی احساس می‌نمودند، تهیه لباس مناسب با این مجلس بر فکر آنها ر خود مشغول می‌داشت و بر لباسی که یث به او از دیر چادر می‌پوشید به چاه بود که بتوان به آن دریک مجلس رسمی شرکت نمود و چون زمان ایران با آن زمان سابقه شرکت در چنین محالسی نداشتند اصولاً نمیدانستند که در چنین مجلسی چه لباسی باید بپوشند و با چه آداب و در آنها شرکت نمایند. این بود که کثراً پائین روی آوردند و چون رسان بود شال گردنی نیز بپوشیدند و با صافه‌های گرفته و شرمگین در مجلس شرکت کردند. وضع مجلس دندبی بود. در بیرون عمارت یعنی باغ می، دسته‌مورک فوح قهرمان آهنگهای شاد مسواحت و خدمتگزاران فرمانداری مشغول پذیرائی بودند ولی سکوت ناراحت کننده‌ای بر مجلس حکومت داشت و مردان، جو رؤسای چند

اداره که همراه شدن در محل بودند، پایی سنگر میکشیدند و هر لحظه منتظر آن بودند که تشریفات پایان برسد و با آن احواله مراجعت داده شود.

ابتدا فرماندار عطفی ابراد کرد و درباره کشف حجاب و رهایی زبان و طلسم و نیز اثرات تصمیم دولت در جهت رشد اجتماعی ملت مطالبی گفت و سخنانش با دست ردن حاصرین پایان یافت. فرمانده نظامی نیز مطالبی در این باره اظهار داشت و آنگاه طرف شیرینی را برداشته بقصد پذیرائی جلوی حاصرین گریب این کار هم برای رتان اردبیل، که تا آنروز جر از دست شوهران و محارم خود چیری نگرفته بودند، باگور بود و لذا هر یک رتان در حالیکه سر بریز انداخته ارجحالت سرخ شده بودند یکمقد شیرینی برداشته در شقاب جلوی خود گذاشتند.

امروز نمیبوساید بهر آنزور اردبیل را ملامت نمود زیرا آنها میبایست میکار خرق عادت کسد و لباسی را که قریها با آن اسوالف داشتند وها سازند و این بر مبی فو نبی دو شناسی کار میهنیست.

چون با این مجلس گذشته حجاب عملی نمیشد طبق برنامه ای تشکیلی چنین جلساتی را در منزل هر یک از رؤسای دیوان و تحریر و اشراف مقرر داشتند و کم کم علاوه بر طبقات پیش از افراد دیگر بیرون دعوت نمودند. بهوارات این اقدام بر سر کردن چادر در کوچه و یارار میر برای زبان ممنوع گردید و بانوان مجبور شدند که بدون حجاب بدر آید. وضع اقتصاد خانواده ها آهسته آهسته بداد که آنها لباسهای جدید مناسب با وضع تازه تهیه نمایند از اینرو علناً چادرهای مشکی خود را بشکل روپوشی بنام «مشوه» در آوریدند و به چارقد یا شال گردن بر سر و گردن خود را بستند. مأمورین آری تقصیر عرص پیدا شده شروع به برداشتن و ضبط آنها کردند.

حادثه سوم شهریور ۱۳۲۰ بانوان را در برخی از نقاط ایران منجمله در اردبیل بدوران چادر و حجاب رجعت داد و در تاریخی که ما این مجموعه را گرد میآوریم زبان ردسل مثل گذشته ها و چادر و حجاب استفاده میکنند با این تفاوت که از روپوش و بنجه و چادر و چوری نیست و جورابهای نازک و کش های کف بلند آجورین «مد» پای پوش آنها میباشد.

## مسافرتهای رضاشاه

رضاشاه کیوسهت سلاطین ملوک، از جهت مسافرت  
باستانها و شهرستانها روش مصلوبی داشت و هرگاه

باردبیل:

و یگانه‌ی بک منطقه از شور مسافرت می‌نمود. سفرش به رمینی بود و با «انوسیل»  
صورت می‌گرفت و اثرات ثمر بخشی از حیات عمر و آبادی برخی می‌گذاشت.  
او مرد بهوش و دقیقی بود و اصل را در کارها در بهتر انجام دادن آنها می‌دانست  
از این روش کوچکتر بر تملک و تسامحی که در اجرای برنامه‌ای مشاهده می‌کرد در صد  
بار خود است بر می‌آمد و چون در جوامعی مثل ایران در امور اداری و حتی، سحر مؤلف، در  
روشهای تربیتی دوران قبل از پویع، تنبیه معقول بش ر شوق مؤثر است از این رو  
آثار تجربی عاید مردم و مملکت میشد.

از مدت‌ها قبل از مسافرت شاه راهها تعمیر و مرمت میشد. شهر در بریه تحرکی  
می‌یافتند، متصدیان امور تلاش و کوشش و پیگیری می‌نمودند و عموماً سعی بر آن  
داشتند که کارها مورد ابر و قرار بگیرد و مهمانان آنها محفوظ بماند.

رضاشاه پنج بار بعد از کودتای ۲۸ مرداد سفر کرد. اولین آنها در عهد  
نخستین و در خرداد ۱۳۰۴ صورت گرفت و در اردیبهشت و شهریور و دی و اسفند در دوران  
در هر پنج سفر سکنه اردبیل باران طاق‌های بصورت با سفید رفتند. دانش‌آموزان  
مدارس با لباسهای مرتب در مسیر شاه‌صفاستند و سرودهایی را که از مامها پیش‌تعلیم  
می‌یافتند با آهنگهای مهیج خواندند.

شاه در حقه شادروان امیرتومان مرل مکرد این‌جانب در سرون دروازه تیار  
بوسیله خود میرزا علی‌احمد میرتومان ساخته شده بود و مرکب در اسرونی و بیرونی  
ریختنی بود و شاه در قسمت بیرونی که تالارهای مجلل داشت اقامت می‌نمود.  
امیرتومان فرزند امیر حسن‌خان و بر دروازه میرزا نقی‌خان امیر کبیر بود. در  
عهد قاجار به در حقه میرپنجی مأمور اردبیل شد و در این شهر به منصب امیرتومان رسید  
و در آنجا اقامت گزید. با آنکه در ردیل اعیان و اشراف زیاد بودند و خانه‌های  
رسانا و مناسبی داشتند حتی برخی از آزاد موحاتی بری اقامت شاه در خانه‌های خود  
فراهم می‌کردند ولی خود شاه علاقمند بود که در این‌جا اقامت کند و علت آن بعضی از



اعمال و شرف اردبیل بالا رسمی در انتظار استقبال از دستشافتند .

معمربن حسن بر خورده امیر تومن و رضا شده، در زمانی که او بعنوان رضا خان و دستۀ پیرمخان باردبیل آمده بود، توجیه میکردند:

ورود رضا شده باردبیل در مسافرت اول بعد از سلطنت با نگرانی خاطر توأم بود زیرا ولیمهد بیمار بود و دکتر «پالایان» نامی که از طرف دربار برای معالجه از حرح دعوت شده بود، بیماری او را حصه تشخیص داده بود. در آن تاریخ حصه مرض سختی بود. برادر امانی که امروزه نام «آنتی بیوتیک» مورد استفاده است و خود بدست دور دره ورود شاه بود که تلگرام چراغعلی خان پهلوی نژاد از وزارت دربار بدست اعلیحضرت رسید و بهود ولیمهد مژده داده شد و آثار خوشحالی با دریافت این خبر در بیانات شده که در برابر تجار و اشراف شهر ایراد کرد، مشهود گردید. نو صبح آنکه رضا شده هر وقت باردبیل می آمد بزرگان شهر را محصور می پذیرفت و از اوضاع منطقه سوآلانی میکرد. آن روز نیز تحریر و اعیان شهر در راهروهای حیاط بزرگ قسمت بیرونی حائۀ امیر تومن بصف ایستاده بودند. شاه از برابر آنها میگذشت و در مقابل بعضی از صفها ایستاده سوآلانی می نمود و قبی نصف روحایان رسید از شد روان آقا میرزا علی اکبر سوآل کرد و از خبر فندان او متأسف شد و چون جلوی صف بجا رسید با سخن بصیحت مآیانه اشاره به پیشرفتهای صنعت و تجارت در کشورهای دیگر کرد و اشتغال به تجارت گندم و جو را کار کهنه و بی ثمری خواند و سرمایه گذاری در کارهای تولیدی را موجب اردیاد در آمد و پیشرفت تجارت و آبادی منطقه و کشور توجیه کرد.

برنامه سفر شاه معمولاً چنین بود که از راه سراب وارد اردبیل میشد و یک شب و دو روز و گاهی دو شب در این شهر توقف می نمود آنگاه از راه مشکین و اهر مراجعت میکرد. در ضمن توقف در سرانخانه، نارین قلعه و بقعۀ شیخ صبی الدین باردید می نمود. رضا شاه منل «آتریاد» همدان بفوح ۱۱ قهرمان اردبیل علاقه خاصی داشت و فرماده ولیۀ آن، شادروان سرهنگ «کلعلی حداد» را دوست میداشت.



ولایک و ارت دربار درمستی پرده که بهمنه شیخ صمدانوس، اندکی، کسرا از تشریف فرمائین رضاشاه قند



کلیلی جان حولا از براب، ساکنی قنار بود. رت فارسی را بخوبی نمیدانست و در سفر شاه گزشت نظامی را براب ترکی معروض میداشت. امیرمهران و بحیب و بهوش و پرکار بود. نظم و انضاط فوجش همیشه مورد رضایت شاه قرار داشت و این رضایت به عیان «کلیلی خوب» بهنگام «سان» و «دزف» فوج اصرار میشد. شیدایی است که سرماران بر مثل فرمانده خود ماران ترکی «باشسون رضایت» بدین رضایت شاه پاسخ میدادند.



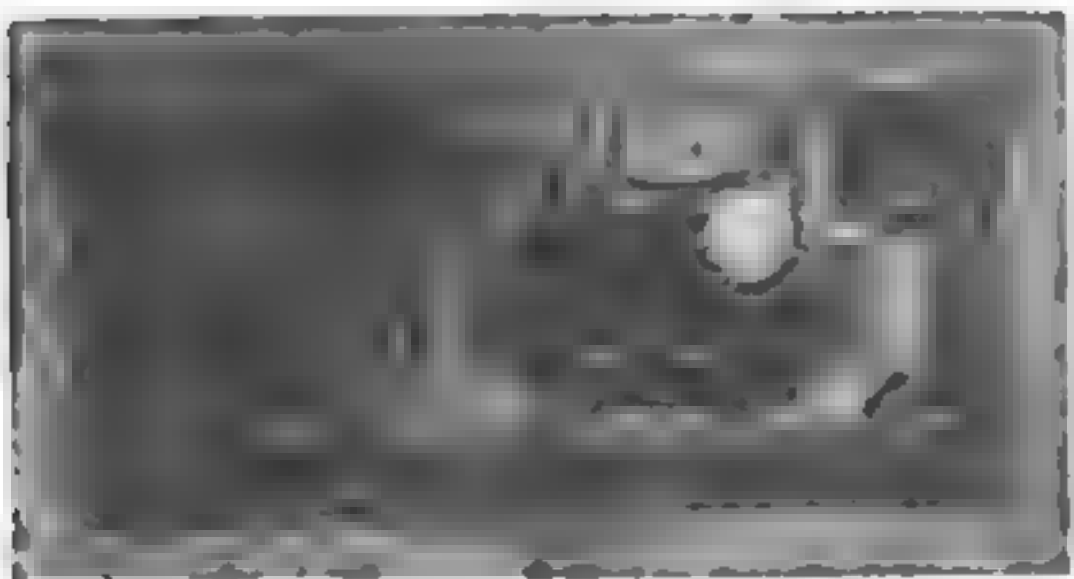
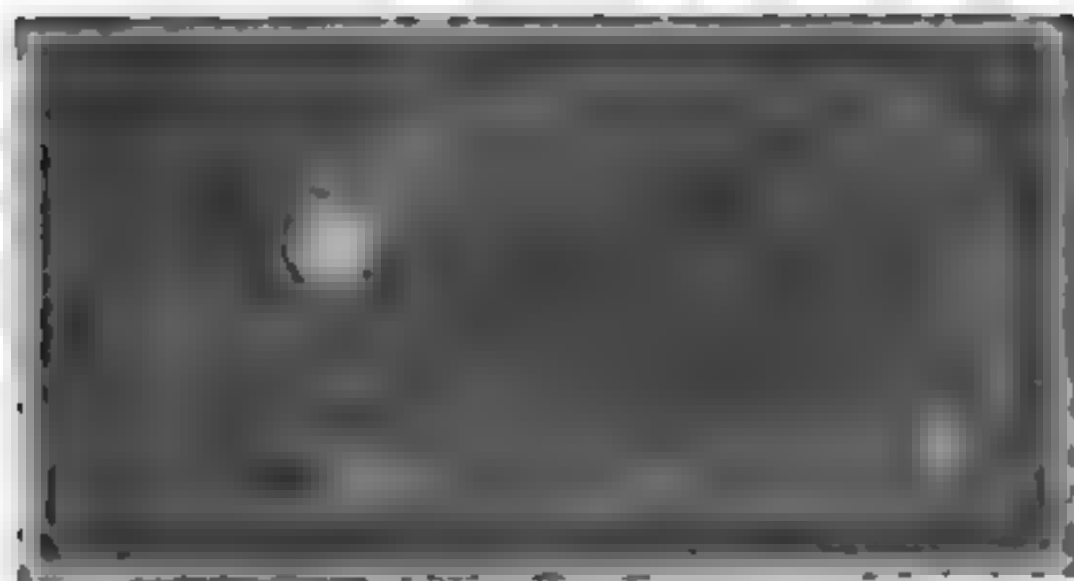
تختماختن اسیر و گردشگاه عمومی، در وسط زمین نادرین قلعه سابق،  
در فروردین ۱۳۳۶.

و اطاعتی سابق قلعه باصفای صریح در زیر این محراب گنبد هم در است.

آخرین سمر رضایت شاه در سال ۳۱۵ اتفاق افتاد و در بین مسافرت و لیعهد پسر شاه راهبر هی مسعود رضایت شاه در بین سمر هگ. نادرین اربابین قلعه دستور داد آنها را حراب کند و در حین آن عمارتی برای ادارات بسازد. قلعه به صله کوناهمی حراب شد و با حاکم و حشمت آن حلههای اطراف پر گردید و حای هر یک از ادارات مشخص شد ولی تا حارثه سوه شهر نور ۱۳۲۰ خرچند صاحبان بیمه تمام قدانی برای احداث سای در ب بعمل آمد و بعد از استوار محله امنیت در پراب، کم کم عمارات همی در آن محدوده باشد و ما در حای رنگر راجع بدین قلعه تفصیل سخن گفته ایم.



مراسم افتتاح شبستان و کتابخانه، یو ان دربار دمل



طرح — روی اولین « سری » اسکنسهای بانک ملی ایران

تأسیس شعبه بانك - بانك ملی ایران در سال ۱۳۰۶ تأسیس شد. قبل از ملی در اردبیل: آن بانك شاهی، که بر طبق امپارخاصی از طرف اساع انگلیسی در ایران فعالیت داشت امور بانکی را عهده دار بود. این بانك در ردین شعبه نداشت و کارهای بانکی بوسیله صرافیه صورت میگرفت. پول رایج هزار تفره بود و سه شکل يك فرانی، دو فرنی و پنج فرانی ضرب میشد. پول خرد نیز از سکه و بعدها از بربر و مس بود و باشكاف يك شاهی (پنج دینار)، دو شاهی (ده دینار) و ده شاهی (پنجاه دینار) خرید داشت. سكه طلا هم فروان بود و بیشتر باسم اشرفی خود سه میشد لیکن مثل دیگر مدع خرید و فروش میگردید نه آنکه ناآن متاع دنگری خریداری شود.

پول اسکناس در اوایل خیلی کم بود اما رفته رفته مقدار آن زیادتر میشد و کم که جای مسكوك تفره در میگرفت. صرافیه پولهای شهر را در کیسه‌هایی که مخصوص آنها، رمدقال یا گویهای محکم در سینه میبندیدند و کیسه‌ها را معمولاً صدنومانی ترتیب میدادند و چون وزن هر قران يك مثقال بود از این رو هر کیسه یکقران مثقال وزن میداشت. برای وصول به بزمعمول و صرافیه با دریافت کارمردی بعنوان صرافیهای خود در ولایات دیگر حواله صادر میکردند.

بانك ملی ایران در سال ۱۳۱۵ اولین شعبه خود را در اردبیل دایر کرد و این اقدام با حسن استقبال در بین مردم بویژه تجار و بازرگانان مواجه شد. افتتاح شعبه با مراسم خاصی صورت گرفت و ب ترتیب مجلس جشنی از رؤسا و بازرگانان و معاریف شهر در حائة حاج امین، که برای آن اجاره شده بود، گشایش یافت.

این شعبه بتدریج از پر مهم‌ترین شعبات بانك ملی در سطح کشور گردید زیرا با ترقی قیمت محصولات كش و وردی و دامی، که سه سد مبع در آمد اقتصادی این شهر است، داد و ستد آن رونق یافت و صادرات فرآورده‌های مزبور بدیگر مناط ایران، بانك ملی اردبیل را در مسیر فعالیت‌های بیشتری قرار داد.

راهپای از ناطلی پیش از سلطنت رضاشاه، برای رباط اردبیل با  
 اردبیل: شهرهای اطراف، راه شوسه معلوم امروزی وجود  
 داشت چه وسیلهٔ عبور و آمد چهارپایان و در حص و نقل کالا از شهر و در مسافت  
 شخص از کجاده و اسب و قاطر ستاده میشد و گاهی رنه برکه و سب کشیده  
 میشد و هم روشی «مرفون» معروف بود و در دامنه قرار می گرفت در شهر جدید  
 در سنگه و کلسکه عمومی و شخصی هم و خود داشت و مسافر و صاحبان آنها  
 گاه و بیگاه برای مسافرت در حصار ح از شهر را باها استفاده میکردند. راه و معبر  
 آنها هم همان بود که امروز ایم و اعصار در زیر پای چهارپایان محکم گشته عرص  
 بیشتری محود گرفته بود.

مسافرت های صاه شده بدین شهر سب گردید که راه تبریز و اردبیل را مرمت  
 کند و آب برای حرکت ماشینها مسدود نگذارد. و سرس اردبیل و مشکین، بوژه  
 و بریدن قسمتی از کوه در محلی به نام «دو حلقه» که راهی بوجود آورده  
 طریق مظهری که در حد اول به چگونگی احداث آب انبار می شده است و قدم  
 راه از ناطلی ردس و آستانه شهر یعنی آستانه راه ناریک و پر پیچ و خمی  
 بود. پس آستانه و سردپهلوی بیرجاده ماشین رو و خود داشت و رفت و آمد از طریق  
 دریا صورت میگرفت.

سالی چهل و دین از حیث حاده های ناطلی سرس اسیر تقریباً شهر پس بسی  
 شده رفت و آمد مسافران با صعوبت و سختی صورت میگرفت و احداث چنین  
 راههایی ضرورت داشت پس بود که ر وین سبب رضاشاه بچین کاری مبادرت  
 شد و اقداماتی برای راهسازی پس اردبیل و شهرهای صرف بعضی آمد و در این  
 ضمن احداث راه کناره پس آستانه را و پهلوی پر مورد توجه قرار گرفت.

گویند که در ساختمان راه مروری مساعی شد و در ح میسر محمد حسین  
 ضویع نائب الصدر اردبیل پیش از دیگران مؤثر فائده و مشرک لیه در سفری که در سال  
 ۱۳۰۸ خورشیدی به راه دشمن است ضمن تحصیل احاطه شریفی لروم احداث چنین  
 راهی را عرض شام رسیده است. نائب الصدر در این شریفی موضوع عمران داشت

معارف نیز عنوان نموده ولی موحیات آبدی این دشت در حیرت آیین اواخر فراهم نگردیده بود.

در اواخر سلطنت رضاشاه نظر بتلفاتی که در گردنه معروف حاج امیر دره آستارا بر اثر سقوط ماشین و کشته شدن مسافران رخ میداد در دیگری از طریق قریه «سه کرانه» محاذ دشت و آستارا انتخاب گردید و روبروسی آن نیز شروع شد ولی بپیش آمدن سوم شهریور ۱۳۲۰ مکان تکمیل آن فراهم نگشت و رفته رفته مسیر آن نیز از بین رفت.

در عهدیکه کشور ما مشکلات داخلی و خارج دست بگریزد چند عامل بوظهور بود در ممالک اروپائی علم و صنعت با سرعت پیش میرفت و شکست آور : اختراعات و اکتشافات جدیدی که مؤثر در شئون مختلف زندگی مادی و معنوی بشر بود صورت میگرفت و حیات فردی و جماعی ساها وارد مراحل تازه تری میگشت. در آن هنگام که تحریم تسکو در ایران مهمترین مسئله اجتماعی روز بود اختراعات و اکتشافات جدیدی که در ایران در راه مبارزه بادیواستبدان حاکمانی میکرد هواپیمائی بمقیاس قابل ملاحظه ی آماده بهره برداری میشد در آن زمان که «سمینقر» در غرب ایران بلوائی براه انداخته بود نگهبانی ها هلیکوپتر میساختند و در آن هنگام که کلاه و لباس پدران ما مشکل جدید بوجود میگرفت تلویزیون با بمرحله وجود میگذاشت.

جهان غرب با سرعت روبه ترقی میرفت و ایران بلا دیده در کشوقوس زندگی ناسامان و بتدائی دستوپا میبرد. در ماندگی بعدی بود که اثرات آن حتی در شهر یط کنونی نیز بشو کم بچشم میخورد و رعما و مسئولان اداره امور کشور را در ره رسیدن بیک حد مطلوب، که بدم تمدن بررنگ، مگداری شده است، بتکابوی بشری وامیدارد.

اردبیل بیر، مثل نقاط دیگر ایران، در آن روزگار در علم و صنعت جدید بهره و اطلاعی بداشت و زندگی فردی و اجتماعی درمداری که قریها معمول بود دور میزد.

آنچه نام ماشین در این شهر وجود داشت آسیای مونیوری معروف به «اوت دگیر مانی» بود که یک نفر بدم «ستاراوف» از روسیه آورده گاه و بیگاه گندم آرد می نمود<sup>۱</sup> و برترین کتاب موجود ارفقه و اصول و منطق و فلسفه قدیم و تاریخ نادر و نظایر آن ها محاور میگرد.

در چنین محیطی ورود و ظهور برخی از محصولات صریح جدید، مثل «انوموبیل»، چراغ برق، «رادیو» و غیره عوامل حیرت آوری بود که اعجاب همگان را برمی انگیزد.

انوموبیل چندی بعد از کودتا با ردبیل آمد و بوضع خود اردبیل را ساخت متعجب گردید. نوموبیل های آن روز شش کالسکه بود و مردم این شهر فیلات کالسکه آشنائی داشتند. آنچه موجب حیرت آنان می گشت فقدان ظاهری نیروی محرکه بود زیرا بزعم آنان نیروی محرکه کالسکه و درشکه و نظایر آنها جز سب و چهارپا چیز دیگری نمیتوانست باشد حال آنکه هیچکس از آنها در آن هیولا دیده نمیشد. این بود که بعضی از غامیان، بویژه رؤسای نظامیان از دیدن آن ساحت متعجب بودند و وقتی «آما فامیل»<sup>۲</sup> را بدیگران تشریف میگردانید می گفتند که «ناوت پیورنه سامان ایکی گوری وار دورت اباعی، چغیروب قاجار»<sup>۳</sup>

چراغ برق نیز موضوع شگفت آوری برای مردم بود. بحسب موبور برق در سال ۱۳۰۷ خودشدی در اردبیل نصب گردید و تأسیسات آن با سرمایه خصوصی موجود آمد. قدرت موتور آن محدود بود و بدینشتر بکوچه های مرکزی شهر برق میداد. مردم بطور استفاده از آن در خانه ها آشنائی نداشتند و از ایرو روزها

۱. «اوت» در ترکی یعنی آتش و «دگیرمان» بسمی آسیاست. چون آن آسیا به نیروی محرکه آتش کار میکرد آنرا آسیای آتش می گفتند.

۲. گاه و بیگاه از آن جهت بود که مردمان عادت داشتند گندم های خود را در آسیاهای آبی آرد می کردند و چنین می پاشیدند که آسیای مونیوری حق گندم را میگیرد و طعم نان را عوض میکند.

۳. معنی «انوموبیل» در شکل آفتاب میل تنظیم می کردند.

۴. یعنی به تلف می خورد و نه کام. دو چشم دارد و چهارپا داد میرند و میدود. (۱)



آنها خاموش میگردید.

در صحنی روزها اهالی شهر بنمایش آن میرفتند و سخت درجوت بودند که چگونه این چراغ بدون دست و کبریت روشن میشود و بر آنها، بحر کسنی که در شهرهای بزرگ ایران و روسیه آنها دیده بودند، تصویری که از چراغ داشتند همان چراغهای قلمی لوله‌دار بود که باریختن نفت در محرن و گذاشتن قنبله‌ای در آن آماده بهره‌برداری میگردید و به شعله آتش و جنوب کبریت روشن میشد. مردم تعجب میکردند که چگونه آنهمه چراغ بکسر روشن و خاموش میشود و بر شب‌های آنها بچه‌سان در برابر بره و باران مقاومت کرده نمی‌شکند حال آنکه لوله‌های چراغهای معمولی با برخورد با کوچه‌کتری قطره آب ترک برداشته می‌شکند

رادیو و سینما هم که در عهد سلطنت رصدا شده در اردبیل پیدا شدند، از عوام اعجاب انگیز زمان شماره آمدند. اولیلمین قبل از رادیو «گراموفون» بیشتر دیده و با آنطور کارش آشنائی داشتند. البته رادیو را هم مثل آنمی پنداشتند ولی از سخن گفتن و بخش بر نامه‌های مشوع آن احساس بی‌حرکتی میکردند و میتوان گفت که حق هم داشتند در سبزه سال پیش هیچکس نمی‌دانست که رادیو در شهر قصبائی «یوری گاکارین»<sup>۱</sup> اولین بشر کیهان نورد را اعلام کردند سراسر جهان در حیرت و تعجب فرو رفتند و چهار سال قبل که «آرمسترانگ»<sup>۲</sup> اولین فرد آسانی پا در سطح کره ماه می‌گذاشت مردم در برابر نلویزیونها غرق بهب و اعجاب بودند. آروز نیز اردبیلیان بنمایش رادیو ابراز علاقه میکردند و آن را امر حارق العاده‌ای تصور می‌مودند و هرگز بهور نمی‌کردند که کسی مثلاً در تهران سخن بگوید و در آن واحد گفته‌های و بدون کوچه‌کتری ارتباط ظاهری در شهر آنها نیز شنیده شود

اولین سینما در سال ۱۳۱۰ در اردبیل تأسیس گردید و فیلمهای صامت آن زمان در معرض دید مردم قرار گرفت ولی بر اثر اعتقادات مذهبی و تلفات صوری در اوایل

۱ - گاکارین يك افسر روسی و اولین آسانی بود که در تاریخ ۲۳ فروردین ۱۳۴

خودشیدی از حوزمین خارج شد و پس از يك دور گردش بر زمین بارگشت

۲ - آرمسترانگ آمریکائی اولین بشر بود که در تاریخ ۳۰ تیر ۱۳۴۸ در سطح

چندان رآب استعمال نشد. سحاب چون رماں بهر بی عمل معبر و صبح جامع آسایی سب  
بندریج ادهد بیشتر آمادگی یفت و کم کم بر تعداد سیبهای شهر بر افزوده شد.  
آمدن «چروونه» اخراج برانسان مهم روسیه شوروی بربرکی  
باردین.  
و نایع دورانی است که در این گفته رآب بحث میشود.

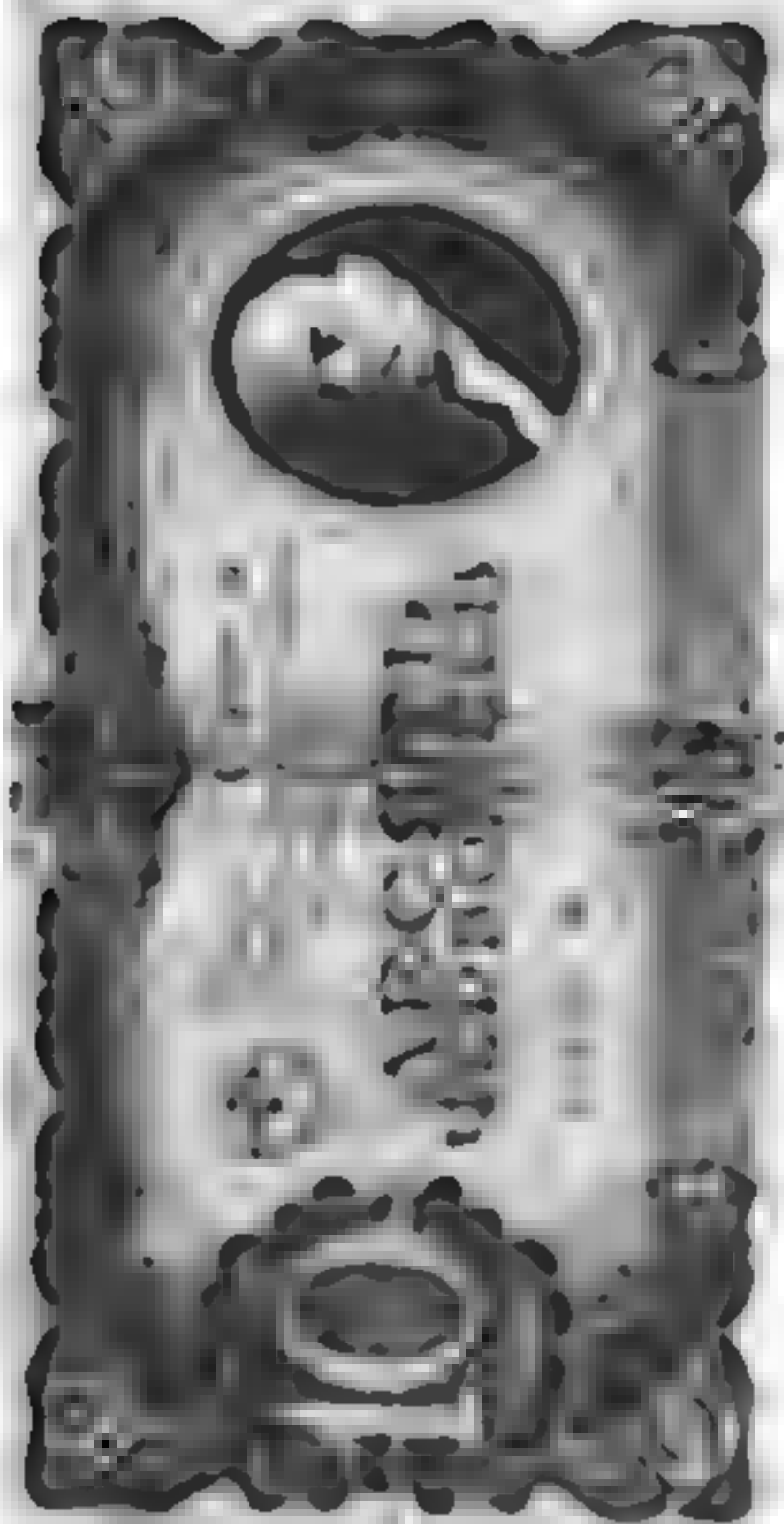
قبل از انقلاب کمتر ۱۹۱۷ روسیه رابطه بربرگی با مسیه وسیعی بین شهرهای  
ایران، بویژه آذربایجان، و آن کشور برقرار بود و چنانکه در جاهای دیگر بر اشاره  
کرده ایم ردیل مرکز مهم صادرات و واردات آن روز سمار می آمد.

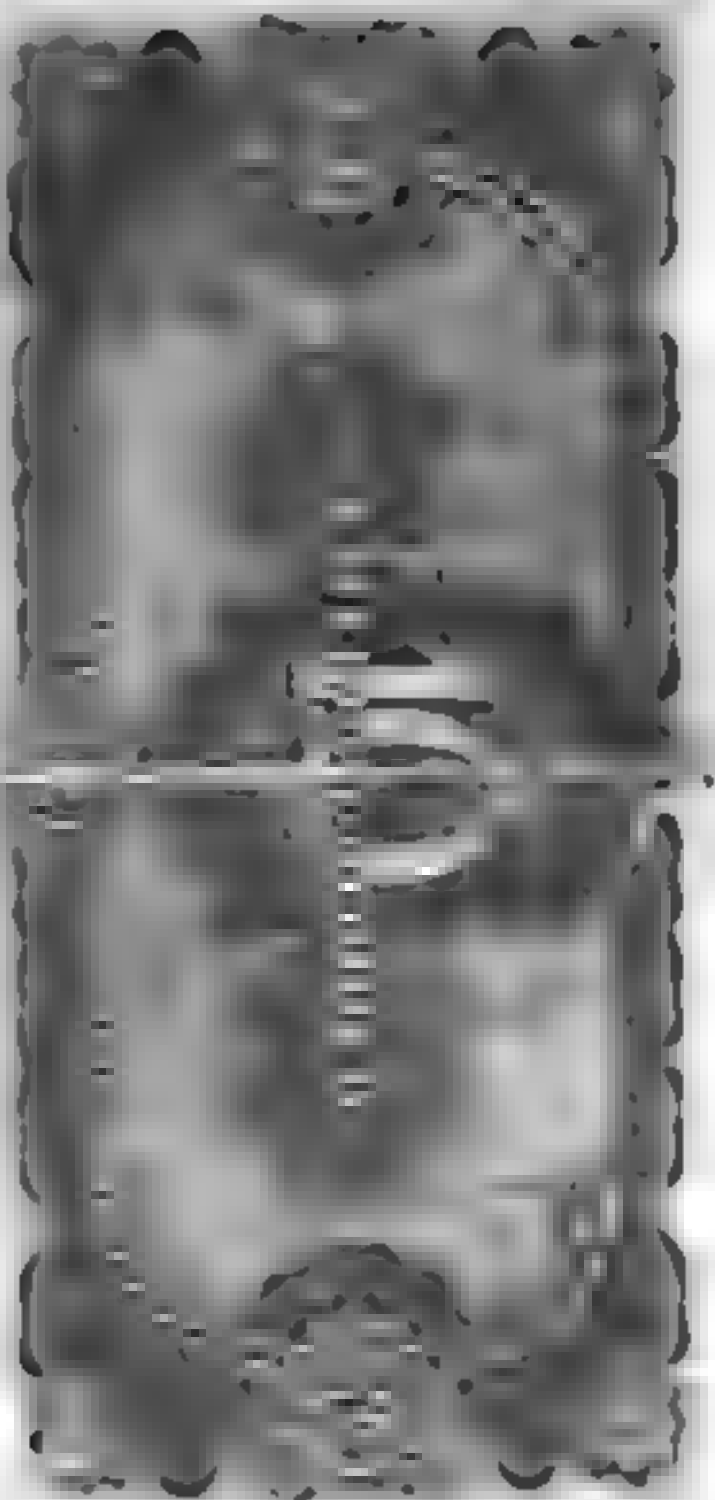
بر اثر این رابطه جمعی ر ابرناب، بعنوان ناخرید کاسب و حتی کارگر در  
شهرهای مختلف بهار سکونت داشتند و با حفظ تمت برای خود در آنجا شجارب  
و کسب و کار مشغول بودند.

در آن عهد رفیقان ایران بر سه به مراجعت بایران کار آسایی بود و گاهی  
اتفاق می افتد که کسی در يك سال چندین بار مثلاً ر روسیه ساد کوبه ره بر گردد  
با کباب فقیره و عمل دوس تراری بهر با آداب بلند قدری میگردید و چون خطری از  
جانب آنها متوجه سیاست و اقتصاد نبود میزدند و وسیع رفت و آمد آنها میشدند  
سیاست مرزهای سنتی دولت شوروی که کم در این رفت و آمدها محدود و تنهائی بوجود  
آورد و سر بحام بجهت عادت مقصیبت سیاسی و دینی، که از اختیارات حاضر  
هر دولت است، اخراج ایرانیان ساکن بقاقر و شهرهای دیگر مورد تصویب آید دولت  
قرار گرفت و سالها اعلام گردید که با تبعیت دولت شوروی در آید و به در مهلت  
معینی بکشور خود باز گردند.

مگونند در ضمن این اعلام عکس ممرع را سزدانده ارائه میدادند که اوی  
مرع سلمی بود ولی دومی شاه پرها و دمه‌ی خود را از دست داده سومی کاملاً  
بخت زیر کنده نهائی شده بود و چنین تعبیر میشد که هر کس در مهلت مقرر حرکت  
کند هر چه مال و منال دارد منتهی بدو خواهد بود. چنانکه تأخیری در خروج از موعد  
کند مقداری از آنها را از دست خواهد داد و سر انجام در صورت امتناع لاجب و غور  
از آن کشور اخراج خواهد شد مگر آنکه بتبعیت شوروی در آید.

جمع کثیری ر ایران ساکن آن کشور دست از کار و کسب خود کشیدند و





اسکاس ده چود و دخی روسه آتجه دربارا بین اسکاس 'نقطه' اسکاس

سارسی ولی دت و فک لائینهم فرشته شده

اسب و DAH CERVONS، سی

ره وطن در پیش گرفتند و از مرزهای مختلف مسجده آستارا وارد ایران شدند و پسوی شهر و دیاری که از آن بودند روانه گردیدند و تعداد زیادی هم به اردبیل آمدند .  
 بن عده ر در آن روح بدم میخو اندند ولی چوب آنها با خود سکناسهای روسی آورده بودند و آن اسکناسها «چروون» خرابه میشد از این رو خود این جداعت را نیز در اردبیل چروون می گفتند .

براستی هم وضع آنها به شکل آن سه مرغ اسطاف داشت و آنهایی که و این امر آمدند اثنایه و دزائی دیادی آوردند و کسانی که دیر بر ار همه رسیدند مکان مالی به مطلوبی نرسید . دولت ایران وضع آنها را ر لحاظ سیاسی و امنیت بدقت تحت نظر داشت تا آنجا که این قبیل و رسی ها برای اکثر آنان تولد رحمت و نیکو حاصر می نمود با این حال بار کسانی در سن آنها نداشتند که بشکل سود پرجم در آمده و در موقع حمله روسها پاریس با ارتش شرح همکاریهای کردند .

اردبیل و سوم شهر نور <sup>کسانی که با تدریج عمومی آشنائی در آمد سوم</sup>  
 شهر نور ۱۳۲۰ خورشیدی در دسر نوشت کشور : ۱۳۳۰

که پس از ایران و حتی در تاریخ جهان نقطه عطفی به حساب می آید و در دوره آن سحاب ریدی در کتبه و مقلات خود دیده شد در آن در ور کشور ایران در عین بی طرفی مورد تهاجم دو همسایه قوی خود ارشمان و جنوب فراز گرفت و قسمتی از مملکت بر بر اشغال و روهی مسیح روس و انگلیس در آمد

خلاصه مطلب از این قرار است که بعد از جنگ جهانی اول، که در آن آلمان شکست خورده بود، متعصبین نیز در آلمان بویژه در خود آلمان به فکر تلافی و انتقام افتادند و حرب تدریجی بنام « سری » بوجود آوردند . این حرب در بدک مدنی به تهبیح احداث ملی قدرت و وسع ریادی بهت و سرانجام حکومت آن کشور را در دست گرفت و با رهبری شخصی بنام « آدولف هیتلر » ، که دشمن سر و را دیوانه دانسته اند، سروی مسیح بر رگی بری آلمان تربیب داد و با کمک آن بر کشورهای اطریش و چکوسلواکی تجاوز کرد .

پیشرفت روزافزون نظامی آلمان دو تنهای اروپا و مسجده انگلیس و فرانسه را ،

بمکر مشابه انداخت و آنها نیز بسوازیات تفویض نیروهای خود، به بهانه اتحاد و همکاری نظامی، به هم معقد ساختند و تدبیر جنگی وسیعی، مثل احداث خط دفاعی «ماژینو» در فرانسه، بعمل آوردند.

لشکر در شرق آلمان برای راه یافتن به دریا بندری بنام «د نتریک» در کنار دریای بالتیک را در اختیار داشت و راه دریکی از دجله حاک آلمان، کشور را به بندر مذکور مربوط میساخت ولی آلمانها همواره بدین امر اعتراض داشتند و بندر د نتریک و دالان مربوط بدان را از آن خود میداشتند.

در سال ۱۹۳۸ میلادی بیشتر بهانه آراد ساختن آن قسمت از حاک مورد ادعا، فرمان به ای اشغال لشتان صادر کرد و سپهبد آلمان با یک حمله برق آسا صرف ۱۷ روز ارتش لشتان را از پای در آوردند. در این موقع انگلستان و فرانسه بحمایب از لشتان برخاستند و اینها نیز از آلمان طرفداری نمود. بدین ترتیب آتش جنگ جهانی دوم روشن گردید و قشون آلمان کشورهای اروپای غربی را اشغال کرد و دولت انگلستان را، که بهت موقعیت جغرافیائی دوزخ آرمه کرده جنگهای رسمی بود، از طریق هوا تحت فشار گذاشت.

روسها ابتدا با آلمانها رابطه خوبی داشتند و حتی به توفیق آنها قسمت شرقی لشتان را نیز با اشغال خود در آورده وی این رفقت دیری پائید و سپه آلمان، چنانکه گفته ایم، در اوت تیر ماه ۱۳۲۰ بروسیه حمله کرد و چون دولت آمریکا هم از تسلط نازیها نزارو با بیمه بود آن نیز بطرد ری از انگلستان و فرانسه وارد میدان گردید. ژاپن هم در مقابل این امر با آلمان متحد شد.

روسیه روشی را که در اوین قرن نوزدهم، هنگام حمله به پلش، علیه اربکار برده بوده تکرار کرده عقب نشینی نمودند. قشون آلمان تا نزدیک پیتخت پیش آمد و در فمار نیز تا استالنگراد رسید. نقطه انجیر برای هر دو طرف اهمیت خاصی داشت زیرا اگر نازیها بدریای حرر میرسیدند هندوستان، مستعمره آلمان و انگلستان، به خطر می افتاد و رشته حیاتی بریدنی کبیر، که در آن ایام آفتاب در فمار حکومت آن غروب نمیکرد، گسیخته میشد و چون ژاپنیه هم بطرد ری از آلمان وارد جنگ شده

بودند و راه خوب در هند با آنها می‌رسیدند و بدین طریق قسمت اعظم قاره آسیا را تهدید می‌نمودند.

حملة آلمان بر روسیه آن کشور را در دایف متعصب، یعنی فرانسه و انگلستان و آمریکا قرار داد و موجب آن گردید که غنی تر از آنها، یعنی آمریکا، با دادن سلاح جنبه شرقی را تقویت کند و آخرین نوع جنگ اقرار خود را، که مقتضی میدانست، در اختیار دانش شوروی بگذارد.

اروپا تحت اشغال آلمان و ایتالیا بود و راهی برای رسیدن این وسیل بر روسیه در آن قاره وجود نداشت. ترکیه سر در محاورت مدام جنگ قرار داشت و عبور دادن آنها از آب کشور مشکل می‌بود. طریق هندوستان و هندستان بر مصلحتی و صعب نبود بود و رسیدن و رسیدن به جنگ و راهی برای لارم داشت. این بود که تنها راه سهل و آسان بر آن نظر رسید که چون دوست ایران از قبول حمل تجهیزات آمریکائی بر روسیه و طریق راه آلمان سرانجامی، بمطو، حفظ بی‌صرفی، خودداری نمود و شهادت این کشور مورد بود و بی‌منعین قرار گرفت.

مسافرت فرمانده لشکر  
اردبیل در روز دوم  
کرای حمله ایران روسیه و انگلیسها از راه  
از بندرک می‌دیدند و در مرزهای این کشور بتمرکز  
شهر یوز  
ایران با پیش بی‌هی لارم، از مدت قبل اقدامات احتیاطی بعمل آورده بود و پادگان  
مستعد در اردبیل و از تپه به شگر توسعه داده، تپه سار و تپه «دردی» نامی در فرماندهی  
لشکر ۱۵ این منطقه منصوب داشته بود.

نگارنده در آن تریح با سمت دبیری در دبیرستان پوراندخت اردبیل شعب  
ندرس داشت. او بل تر با تلمس اداره فرهنگ حصار شده بطلاق رئیس فرهنگ  
راهبائی گشت. موضوع صحبت تدیس خصوصیت یک دختر حامی بود که آقای  
رئیس با احترام خاصی را و حیوانه اش دگر می‌نمود و از دختر بر مانده لشکر بود  
که در تهران در چند ماهه در روس بخاندی شده و در زندان قصد فرار آنها را  
داشت.

تیمسار در آن هنگام در ارتش ایران انگشت شمار بود و عرصه لشکر بعد از مقام سبط بزرگترین فرد مقتدر منطقه بحساب می آمد. از این رو رئیس فرهنگ رضایت او را در وضع اداری خود مؤثر می دانست و توصیه های خود را بصورت خواهش ادا میکرد.

از فردای آن روز دختر حاتم شانزده ساله تیمسار، با دو هرگمشته، هر روز ساعت ۹ صبح، بمدرسه می آمد و تا نیم ساعت بظهر باتفاق دو نفر از دانش آموزان خود مدرسه، که آنها هم در آنمواد تعلیمی شده بودند، درس میخواند.

ووزپانزدهم مرداد ساعت درس فرا رسید و بی دوشیزه قادری هائب بود. او نزدیکی های ساعت یازده بمدرسه آمد و کلاسی از پدرش مبنی بر قدردانی همراه حق التدریس ایام گمشته نگارنده دید و هنوز اینکه هوای اردبیل سرد شده است و قصد دارند آن روز بنهر آن مروید خداحافظی نمود. خبرت آورد که با این وصف فردای آن روز او بمدرسه آمد و انصراف پدرش را و مسافرت اعلام داشته مشغول تحصیل گشت. اما صبحه خداحافظی در دیگر روز یکشنبه دوم شهریور ۱۳۲۰ تکرار نگریه و هنگامی که نگارنده نزدیکی های ظهر از دبیرستان بیرون می آمد ماشین سواری مشکی رنگ تیمسار و ددی که حامل خود او و خانواده اش بود بطرف جاده تبریز حرکت می نمود.

حمله هوایی روسها      شب دوشنبه سوم شهریور ۱۳۲۰ در حالی که سکه  
باردبیل:      اردبیل، مثل همیشه بحواب رفته بودند، در مه

فرسجی شهر یعنی آن طرف مرز ایران و شوروی، مانند همه مرزهای شمالی و غربی مهنه، ستونهای نظامی با تجهیزات کامل آمده دریاب فرمان حمله بودند.

ساعت چهار بعد از نیمه شب این لحظه محسوس فرارسید و پروهای مسیح انگلیس و روس از هوا و زمین و دریا بایران هجوم آوردند و قسمتهای وسیعی از خورسان و کرمانشاه و آذربایجان و خراسان را اشغال کردند. درست است که در جنگها و کشمکشهای نظامی مریات و تجهیزات و نقشه های جنگی در ضروریات امر است ولی نباید کتمان کرد که موضوع فرماندهی بالاتر از آنها قرار دارد و لیاقت و



کردایی فرماندهان بزرگ بوده است که در جنگها آنها را به پیروزی رسانیده است .  
 مع لاسف در آن روز لشکر اردبیل فرماده نداشت و حتی رئیس ستاد و فرماده  
 پدگان شهر و رئیس بهداری لشکر نیز شبانه با تغییر لباس ارشهر خارج شده بودند  
 ولذا شهر نه تنها حالت غیر دفاعی داشت بلکه سربازها نیز در سربازخانه، در برابر  
 آتش مسلسل هواپیماها بلاذوق بودند و بعد از زیادی از آنها بدین جهت خان خود را  
 از دست دادند .

در ساعت چهار صبح، که سکوت مطلق بر فضای شهر حکوم داشت، باگاه  
 صدای گوش حراش و وحشت آور هواپیماهای روسی یکبار در شهر پیچید و همه را  
 از خرد و کلان، پیرو جوان از خواب بیدار کرد .

ردیل تا آن روز در معرض حمله هوایی قرار نگرفته بود و حتی مردم شهر حر  
 در سه بار هواپیما در آن منطقه دیده بودند از این رو ما همه سرگشتگی بیاطماها و  
 پشت بامها آمدند و تماشای آنها ایستادند

ولس هواپیما در جنگ بین السبل اول و از راه قفقاز بعضی اردبیل آمده بود .  
 آن روز نیز مردم برای تماشا یستاده حیرت زده بدان، که موجب تعجب همگان بود،  
 نگاه میکردند و از پرواز انسان در فضا سخت تعجب نموده هر يك از آنان عقیده  
 و درك خود را سعوی بر زمین می آوردند . شنیدی اصب که طس اظهار یکی از معمرین  
 شادروان کربلای شفیع تنی زاده از معریف بار آن روز نادیدن هواپیما در آسمان  
 گره میکرده مرئاً می گفته است «یا صاحب الزمان بداد ما برس . عصب و حرمت زنان  
 و دختران سر بره ما در خانه ها ، بوسله این نامحرمان از بالامورد دید و هتک قرار  
 گرفته است » .

در اوایل سلطنت رضاشاه ببر يك هواپیمای ایتالیائی بر اثر گم کردن راه  
 بار دبیل آمده در قطعه زمین همواری بربلای «قره باهر» که تقریباً در شش کیلومتری  
 جنوب غربی شهر است، زمین شسته بود، این هواپیما بزمین نداشت و چون در اردبیل

سر برین موجود بود برای آوردن آب رتهران و بر کسب حاره پرواز از دولت چند روزی در آنجا بود. مردم دسته دسته ر شهر بتماشای آب میرفتند و از اینکه جسمی با آن هیکل میواند در هوا پرواز در آن آب از تعجب میگردید.

بار سوم دوهوایمای تو که در هوای مه آلود و درانی اردبیل بر بالای شهر دیده شدند ولی جز معدودی بدیدن آنها تفریق یافتند این وقعه در بهار ۱۳۱۸ خورشیدی صورت گرفت. بر آن سال دوست تو که دوست و هم پیمان ایران<sup>۱</sup> مقصد شرکت در جشن عروسی و لبعهد ایران یکسره از هواپیماهای خود را بتهران فرستاده بود. این دسته هنگام مراجعت بر نوبی هوا را گم کرد و یکی دو فروندار آنها نیز در نزدیکی های مرز سقوط نمود<sup>۲</sup>.

یکی دوبار نیز هواپیماهای ارتش ایران بعنوان تمرین از سر بزرگ اردبیل آمده و گشتی در فضای آن زده بودند.

هواپیماهایی که شرح فوق در این شهر ریزه شده بودند حالت جنگی داشتند و لود مردم ر وضع حمله هوایی و طررحفاظ خود در مقابل آنها بی اطلاع بودند. اولیای وقت نیز که می بایست آنان ر در مسیر تعلیمات و اطلاعات قرار دهند تا آن تاریخ هیچگونه قدامی نگرفته بودند و عقیده بعضی حتی خود ارتشیان محل سر مقرر کافی با آن آشنائی نداشتند چنانکه سر بآدان را بر در محوطه سر بارخانه در مقابل آنها در حال صب نگه داشته بلا تعلیم گذاشتند. در نتیجه کثرت ساکنان شهر با لباس خوب از رختخواب بیرون آمده در پشت بهما و حیطه خانه ها آنها را تماشا میکردند.

۱ - در آن تاریخ دو نفری یوان ترکیه، عراق و افغانستان بموجب پیمانی که در همدگر ایجاد داشتند وی وقتی ایران بدوم شهر بور مورد تجاوز تو ر گرفت و محلی حلو نگذاشتند و عجب آنکه تجاوز انگلیس به افغانستان عرب ایران بهم از کشور عراق صورت گرفت.

۲ - کسی که من تصدیق های از قول کسی شدگان این سطره را حتمی که مفهوم آنها این بود: «کاش بایران نمی آمدم و در عرب نمی مردم، حاک ایران بر من وطن شده، پیر هن خوب آوردم گفتن شده»

تعداد آنها زیاد بود و چه بسا که آمده دوازده فروید تجاوز می نمود. زمان حمله نیز طولانی شد و شاید بیش از ۲۵ دقیقه طول بکشید زیرا شهر بلا دفاع بود و کوچکترین عکس العملی در مقابل آنها دیده نمی شد.

نماشگران آنها را متعلق بایران می دانستند و اس و وضع را همان تمرین هوایی حلب آنها توجیه می کردند و عجب آنکه استواری از سناد لشکر بر که ساعتی بعد، ر کورچه می گذشت و به سرکار خود می رفت با اطمینان کامل آنها را ر ارتش ایران می دانست. تنها یکی از بحر روشش فکر ابراز نگرانی میکرد زیرا ارقوب فرزندش بین می داشت که زیر پاهای هواپیماها علامت ستاره سرخ بوده است.

او این مطلب را با احتیاط تمام و بچند نفر از محارم اظهار می کرد زیرا از کار آگاهان شهر بانی که در آن دوره مأمورین بیرحم و خطرناکی بشمار می آمدند، حساب می برد و در صورت صحت قول فرزندانش هواپیماها را متعلق روسها می دانست و از اثرات ناگوار حمه بایران ابراز نگرانی می نمود.

آفتاب دمید و روز آرد گشت. کسبه و بازاریان

ورود ارتش سرخ مثل روزهای هادی ولی با نگرانی، کار و کسب

بارد پیل. خود شروع کردند. کارمندان ادارات نیز در

سرکار خود حاضر شدند ولی کار نمی کردند زیرا

دو نفر سه نفر بهم در اطافی جمع شده در گوشی درباره هواپیماها با هم دیگر سخن

می گفتند. آنان نظرات آنها را برای می دانستند ولی چون محرمی می داشتند صحبت از

حمه بسربارخانه و قتل سربازها می کردند. شنیدی است که علی راده دم سربری،

که در آب ایام رئیس آگاهی شهر بی برد، در آن گیردار، در خیابان و جلوی معارها

قدم میزد تا مردم از این معوله سخن نگویند ولی در همین احوال چند هواپیمای

اکتشافی روسی در نماغ بسیار کم از بالای شهر و سر درخانه گذشتند و تعداد زیادی

اور و چاپی ریختند که در آنها از طرف روسها برده و روسی و ترکی مردم طعمیان داده

شده و ضمن علامت روسی، از رهائی مردم ایران ریوخ تسلط تاریها، سخن رفته برد

این مر و قریات را درش ساحت و حمله روسها بایران در تذکره رسمی با

حیرت و بلا تکلیفی در شهر پیچید، استواری بام حلیل جان وطن دوست که مأمور  
دژبان لشکر بود با چند سرباز نگار از ده می رخت تا هر آینه کابیر و ماشینی برای  
انتقال سربازان و لوازم آنها پیدا کند. مقصد سربازها عقب نشینی بطرف ارتفاعات  
«بیر» و «صائیس» بود و چون وسیله سودا آنها پای پیاده و بطور آشفته در آن راه پیش  
می رفتند.

این وضع بیر بر اضطراب مردم می افزود و مخصوصاً خانواده هائی را که  
فرماندائی در خدمت سربازی داشتند مضطرب می ساخت. حدا چنین روزی راهر گرو  
برای این کشور و این ملت پیش باورد. سرگشتگی و درماندگی عبر قابل توصیفی بر شهر  
و شهر نان حکومت میکرد.

اصولاً قریب رتبهٔ چهل اسان بر تپهٔ امور است و حتی قریب از مرگ هم  
برای آنست که اسان از سر نوشت روح و جسم خود بعد از آن بی اطلاع می باشد.  
مردم از وضع زندگی خود بی اطلاع و بی اطلاع بودند و هیچکس نمی دانست  
که کار بکجا خواهد رسید و لذا بیم و اضطراب شدیدی بر آنها سنگینی میکرد.

جماعتی، بویژه از مسکین، دست رد و بجهٔ خود گرفته بودند و می رفتند  
تا در حلقهٔ روسها شهر آسینی نهیست. گروهی از نار دین متاع دکانهای خود را  
بر پشت خود و فرزندان و کسان خود بر کرده بحانه یا جای امنی منتقل می نمودند تا  
از دستبرد عداوت محفوظ دارند. کسانی با عجله بفرقهٔ نان و حواری بودند عده ای  
ماحولیهٔ دست از کسب و کار خود کشیده راه خانه در پیش گرفته بودند. در این  
مدت سوار بر اسبی از راه بمبئی صاحب شهر در آمد و در سر راه خود در کوی و برز  
دد مید که روسها آمدند، قریه ها را آتش زدند. اسان در کوشش و . . . سینی  
بر سب بروغ هون و هراس وصف پذیر در مردم ایجاد نمود.

هنوز ظهر شده بود که تا بکهای روسی و رد شهر گریزند و از نقد محنت،  
بصرف سربازخانه و نیز عداوت مد لاریه. که محل استقرار ستاد لشکر بود، روی  
آوردند. نگارنده همراه یکی از دوستان، لباس کهنه ای پوشیدیم بدان تصور که  
کمونیستها مار «بورژوا» بد آمد. (۱) و تماشای آنها رفتیم. وقتی جنوی عمارت

سالاریه رسیدیم دو تانک را در صحرای در و روی بد دیدیم . در پیچه‌های بالای آنها بار بود . در یکی از آنها یک نفر ز ملاحین روسی ، که تا دیروز در تاره میدان اردیل ساس فروشی میکرد ، هفت تیری بدست گرفته بود و ترکی خطب بجند هری که مثل ما بنماشا آمده بودند ، سخنرانی می نمود و از جاست عمال دولت ایران و ظلم و جور آنها سبب بمردم ، که یعون او اللهم از « باز بسم » و « کاپیتالسم » می گرفت ، مطالبی بیان می داشت و در بالای تانک دیگر یک نفر سائلات روسی با کلاه کاسک سر ز در پیچه در آورده از آن گوینده مراقبت میکرد .

از یک ساعت پس از ورود تانک ها جمعی از اهل محل برای نماشا بطرف سربارخانه رفته بودند . چون کسی از آنها خارج گیری نکرد وارد سربارخانه شده با چند عده ی از سرباران ، که در حمله هوئی صبحگاهی آمح نیرهای مسلسل ، قرار گرفته بودند ، مواجه شدند و برای تهیه وسایل دهن و کفن آنها مبادرت کردند . بعضی از آنها هم محرومین را برای نذاده پانسیون رخمها آنها را برای رسیدن بخانه ها یا رفتن بروسنه های محل سکونی جواگنگ نمودند .

مغروب ورود تانک ها سربارخانه کسانتی از محلات اطراف شروع برون خواربار و روعی و حیوانات از سربارخانه کردند و این کار تا یک ساعت کشید که برخی دست برون بنو و ملاسه بپا کردند و مخصوصاً فرشتهائی را که چند روز پیش ارتشین قصد استفاده در موقع مبارزه از مساجد آورده بودند بجمع بردید

در سربارخانه واقعه غیر متوقعی اتفاق افتاد و یکی از هواپیمائی کشتائی روسی بوسیله یکی از تانکهای خود آنها سرنگون گردید بدین معنی اولین تانکی که بسربارخانه رسید هواپیمائی را در دور در حال پرواز بطرف خود دید و بتصور آن که هواپیما متعلق بآرتشی ایران است بطرف آن آتش گشود تیر به هدف اصابت کرد و هواپیما سقوط نمود و چند روز بعد بدین متلاشی شده آن بوسیله کاهبون بروسیه حمل گردید .

حوالی ساعت دو بعد از ظهر بود که بیروی رمیی روسها و رد شهر شد . پیشاپیش آنها تانکها و رده پوشهای زیادی بود که پشت سر هم از راه آستراوین

و جب دہدی محصف شہر نظرف چہارز د پھوی می آمدند بر سرچہرہ افسری  
ار آنها یستادہ و بر طبق نقشہ جامع اردبیل کہ در دست داشت تائبہا و زرہ پوشہا  
را بجهات مختلف راہمائی میکرد .

آنگاہ وقت بہ پیادہ نظم رسید و در حدود دوساعت عورتہا ارجحان صوب  
کشید . آنہا پسر برحدہ می رفتند و دور محوطہ آن استقرار می یافتند جمعی نیز  
بمحل نازین قلعہ سابق و کنار وختی بستر حشت رود مالحو آمدہ در محوطہ وسیعی کہ  
در حموی پس داشکس بود مستقر گشتند و لکن روی ملاحظات جنگی ہنگام غروب ہمہ  
آنہا ار شہر خارج شدند و شب را در حالی کہ شہر را در محاصرہ داشتند در پیاب  
ماندند

ساکند اردبیل کہ قبل از ورود آنہا مضطرب و سساک در حدہ ہا مانده بودید ،  
کم کم بیرون آمدہ بنماشا ایستادید . بر جہت ایزد اہوان و سرباران روسی نو کہ ہل قہقار  
و آشنا بر بان ترکی بودید ، و بہت توقف صبح ہا برای چند رفقہ در کبر خدایان  
می ایستادید . با آن شروع بصحبت و گفتگو میکردید . گروہی از آنان بر سراع  
تبع ریش تراش «دوامالچک» آمدنی و ساعتہای ظریف از و پائی را می گرفتند و  
ساعتہای کار کردہ کہ بعضی افراد سودجو ر میج دست در نمودہ عرصہ می کردند  
خریداری میمودند . پول آنہا «روسل» بود و ہر زر بل بجای پت تومان حساب  
می شد .

باہمہ این احوال بہت و نگرانی و اضطراب در  
روحیہ مردم  
اردبیل در آن روزہا :  
نمود حتی با دوست و رفیق خود صحبت  
کند . حق ہم با آنہا بود زیرا دہ ساعت پیش

رندگی آرام و اطمینان بخشی داشتند و ہر گہ بصورت مسکری دید کہ در دہائی کوتاہی  
حوادثی بدین سرگی رخ خواهد داد و سپاہ بیگنہ را دگاہ و میہن آنہا را تحت اشغال  
در خواہد ورد درست است کہ یک «دبیلہ» و «رزقہ» نظامی ہ آن سرد و برگ و

تجهیزات کامل برای تماشای گراردیلی حایب دیدنی بود ولی آن صحنه وقتی میتوانست شادی آفرین و روح پرور باشد که همه آنها خودی و از آن کشور و ملت مام بود. از این دو مردم قلباً احساس اسوه میکردند و قدمهایی را که سربازان روسی بر زمین میزدند نگذاری در دناکی می دانستند که استقلال وطن را پامال می نمود. آنها آن همه سلاح و جنگ افزار و نیرو را در زمین و هوا می دیدند و آنگاه بیاد لشکر ارهم پاشیده شهر خود و وضع سرگردان نظامیان خویش، که در سبیلها پراکنده بودند، افتاده عم و ندوه میخوردند.

استقلال يك کشور برترین ناموس مردم آن کشور است. با آن که در آب و در سربازان روسی کو چکترین صدمه ای بمردم عامی شهر بردند و با آن که آنها بر مبنای تعلیمات قلبی با عبادت ذاتی، با منظور ردودن تلخی تجاوز خود بحاکم ایران از دلهای مردم، با آنها بحده و مهربانی رویرو می نمودند ولی آنها حده و مهربانی بیست سپاه اشغالگر می تو بست دلهای اندوهناک سکته لوروییل را بشو و حرسند گردانند؟ چنان که هر آینه خنده و مهربانی های سپاهیان ناری نمی توانست متلاذلهای مردم «وکر ابن» را در جنگ جهانی دوم حرسند سارد. *مختصر تاریخ روسیه*

ناری آن روز شایع بود که ارتش ایران در گردنه «صائین» و دامنه های سیلان موضع گرفته و از نهر ن نیروی بزرگی با تجهیزات کامل آمده است. این بود که بعضی از جوانان مهم محرمانه گفتگو شستند و چنین قرار گذاشتند که فردا با لباس دهقانی راه آن منطقه را در پیش گیرند و از بیرون به بدان حارفته برای دفاع از میهن سلاح بردارند. ولی وقتی شب آنهائی که در حاضره را دیو داشتند پیچ آن. اگشودند عبور سپاهیان روس را طرف رنجان و قزوین از جبرگوارها شنیدند.

شب چهارم شهریور ۱۳۳۰ شوم ترین و وحشتناکترین شهای اردبیل در نیم قرن اخیر بود. نگریده در تمام عمر خود شمی مخوف تر و دردناکتر از آن شب به خاطر ندارد. هوا تاریک، جراحها، خاموش، سکوت مطلق صحنه دردناکی

مخوف ترین شبهای

نیم قرن اخیر

در اردبیل،

بوجود آورده بود. شهر مسئول و نگهداری نداشت. در کوچه‌ها و معابر جسد‌های  
پوشیده می‌خورد

حی صدای سنگ و جفت پیر نموده نمی‌شد. در خانه‌ها مردن و زدن بر حمت بچه‌ها  
را در خواب می‌کردند و سپس ب‌هول و اضطراب برای رورهای نامعلوم آئینده  
بگفتگو می‌نشتند. هر آن در انتظار وقوع حوادث اندوهناکی بودند. صدای پای  
سوسکی بقدر حرکت قیل در میان درختان ابوه جنگل ترس و وحشت بوجود  
می‌آورد و بهم خوردن دو برگ در روی درخت توجه همه را بخود جلب می‌نمود  
پرده‌هایی که، برای جلوگیری از تابش نور به‌دواری جلوی پنجره‌ها گرفته شده بود  
مانند حصارهای محکم رندانه بر انسانها سنگینی می‌کرد و حد‌هایی که هر شب محل  
نشستن و خوابوری اهل خانه بود مثل طلسمات داستانی اسکندر، در نظرها مجسم  
می‌شد.



سوال‌ات مهم و اجوابی، به‌دو قلم و شمع، در صفحه صمیر آئین  
خود نهانی می‌کرد. شب چگونه خواهد گذشت؟ صبح کی می‌رسد؟ فرد چه خواهد  
شد؟ قشون مهاجم با مردم چگونه رفتار خواهد کرد؟ وضع دفاعی سپاهیان ایران چه  
شکلی بخود خواهد گرفت؟ دولت مرکزی چه اقدامی خواهد نمود؟ آلبانی‌ها، که  
ایرانی‌ها این همه بست نهاده، علاقه‌مند بودند، چه عکس‌العملی نشان خواهند داد؟  
وضع حوار در چه حالی بخود خواهد گرفت؟ نظام رهم گسیخته جامعه آرام و  
رحمتکش اردبیل کی و چگونه ترمیم خواهد یافت و بالاخره تکلیف ما برای فردا و  
فردا چه‌جست؟

شب بارانی گذشت و حادثه‌ای رخ نداد. روز سه‌شنبه چهارم شهریور با  
طمانشه و آرامش ظاهری ولی توأم با نگرانی مردم آغاز گردید. سپاه روس، که دیروز  
از شهر پلر رفته بود، باز دیگر بدن در آمد و کوچه‌ها و خیابانها پر از صف‌های سرباز  
شد. بیشتر آنها شکران تازه نفسی بودند که عقب داران سپاه محسوب می‌شدند.  
دیرا شایع بود آبهائی که دیروز آمده بودند بصرف میانه و رجوع حرکت  
کرده‌اند.



برد یکپه‌ی طهر سخنانی که فرمانده سپاهیان روس در باغلی ایراد کرده بود بین مردم پخش شد و افک آرامشی بوجود آورد.

در آن ایام شخصی بنام «حسینی شهروری» فرماندار اردبیل بود. او بواسطه وضع حمل همسرش نتوانست قبل از ورود روسها ر شهر بدر رود و بساچاها دست‌گزار شد و مثل دیگر مردم از خانه‌اش، که قسمتی از ساختمان فرمانداری بود، بدر نیامد. فرمانده روسی روز دوم ورود بدیدن او رفت و حوالی ساعت ده صبح باتفاق وی در ابون عدوت فرمانداری، خطب بمردمی که در باغ جمع شده بودند، سخنرانی کرد. او روسها را برادران یوآنیان خواند و طلب این حمله را حشی نمودن و غائب ستون پشم آلبانیهای ناری در ایران قلمداد نمود. پیرا آنروزها شایع بود که افسران برجسته آلمان بصورت مهندس و «تکنیسین» در ایران خدمت مینمایند و در صلند ایران را بصورت پایگاهی عیبه متعین در آورند.

او از مظالم نازیها در اروپا و بیر در حاک شوروی سخن گفت و حمله آنها را بروسیه تجاوز کاران خواند و برای آنکه مردم را ر چنان بصوری است بساچاها خود آنها پیران بدور دارد افزود که ارتش سرخ برای جنگ با این بیامده است بلکه برای آن دست بدین کار زده است که دشمن مشرک بشوشت، یعنی نازیها را، از این حاک سرون کند و شها را از شر آنها برهانند.

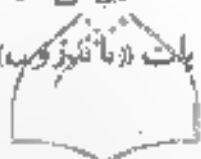
او بدسال این سخنان، که بعضی دوستانه‌ای اد میکرد، از مردم حواست دراز و دکاهی را بار کند و کار و زندگی روزنه خود را ر سرگیرند. از کارمندان ادارات نیز حواست کرد که بر سر کار خویش بروند و بر طبق قوانین و مقررات اداری ایران کارهای خود را انجام دهند.

بعد از او فرماندار بیر سخنانی در مورد لزوم باز کردن دکاها و بازار بیان کرد و کارمندان اداری را موظف بحضور در ادارات دانست.

این گفتارها بویژه سخنان فرماندار، که در هر حال بنایده رسمی دولت بود و مردم از متمدن وی در شهر خبر نداشتند، در تسکین خاطرها مؤثر شد و کم‌کم بعضی از دکاها، مثل نانوائیه، که مایحتاج عمومی معروضه کار خود را با احتیاط از فردای آنروز از سر گرفتند.

روز سوم ورود روسها، یعنی پنجم شهر بور، علانی در معبر و برابر و خیابانها بردیورده الصاف شده و دکه در آن فرماده میپاه روسی سر بر دایرانی خطر کرده بود سلاحهای خود را در سربار خانه روسها تحویل دهند، افسران ایرانی خود را بمقامات روسی معرفی کنند. هدای شهاب از روشن کردن چراغ در خانه ها و معابر خودداری نمائند و پشت پنجره ها برده نگیرند تا نور بخارج نیفتد. کارمندان داراب سرکار خود حاضر شوند و کسه و تخار مثل سابق بکسب و کد خود بپردازند، لحن صراحت علان نموده و با حمله امر میدهم آغار شده بود و شب میدید که از طرف بشو، فاتح بیگ، صادر شده است و رایحه ت در تنگ در خاطر ها را بیشتر گردانند.

همانروز دو سربار روسی و يك ایرانی از طرف روسها تیر باران شدند. آنها شانه بزرگی وارد انبار مشروبات «تاتلر» دار اداره دارائی شده مبادرت سرقت کرده بودند.



روسها در این دو روز در سینه چوبی سربار خانه با حمله آمد موقتی برای فرود هواپیما شدند و از روز سوم که خطر حمله هوایی صمیمیت یافتند، کم کم تعدادی از هواپیماهای جنگی خود را به اجازت منتقل کردند. دوسه روز بعد هنگامی که این هواپیماها بقصد مراجعت برومیه از آن فرودگاه برخاستند یکی از آنها در آسمان دچار نقص می گردید و جلوش آرا بروی باد هدایت نمود و پس از شش شش آسیب دید و سر نشان آن نیز کشته شدند. روسها جنازه های آنها را با موریک و نشریات نظامی از وسط شهر عبور دادند و در کنار قبرستان معروف به «پشت باغ کلانتر» بخاک سپردند و در موقع دفن آنها حو حله احترام تیر هائی به هوا شلیک کرد.

در این چند روز در آنها بسته بود و هیچ مسافری نمیتوانست از اردبیل بتهران و تبریز برود چنانکه هیچ مسافری هم از آن شهر ها بآردین نمیتواند روسها قبل ورود آردین سیمای تلفن بین آستارا و اردبیل را قطع کرده بودند و بهر دست که بسبب

تهران پیش می‌رفتند بی وسیله ارساط را نیز قطع می‌مودند. آنها کامیو بهائی را که در نگارخانه‌ی اردبیل بود با خود بروسه بردند ولی صاحبان آنها پس از عادی شدن اوضاع بمطالعه آنها را طریق دوست برحاشند و گوید پس از پایان جنگ بین الملل دوم از این جهت هرامتی بدست آوردند.



چون از این زمان تا بیست و پنجم شهریور ۱۳۲۰، که رضاشاه کبیر از سلطنت مستعفی و ولیعهد قاجاری حاشی و شد، حادثه‌ی دل‌ذکری در اردبیل اتفاق بیفتاد رایبرو این گفتار را در اسحایان می‌دهیم و مطالب مربوط بر دایل را در عهد سلطنت دومین پادشاه سلسله بهوی در جلد سوم کتاب بهیاوریم.

## گفتار هفتم

### زبان و مذهب مردم اردبیل

#### فصل اول - زبان

تدریجاً زبان در اردبیل: پس از مهاجرت آریاهای افلات ایران، مردمی در این سرزمین زندگی میکردند که موسی محل بودند و پسربان مخصوصی سخن میگفتند. یکی از ریح و کتل خود آنها، از چگونگی آن زبان برای اطلاع است چون مهاجرت آریاهای افلات گشت آنان در برابر ایشان پایداری نتوانستند و حکومت آریاهای گردن نهاده بتدریج آداب و رسوم و زبان آنها را بهر حال پذیرفتند.

در باب نخستین تیره‌های آریائی، که در نواحی اردبیل و آذربایجان سکونت یافته‌اند، و همچنین تاریخ استمرار آریاهای افلات ایران، مورخان اختلاف نظر دارند. مؤلف ایران باستانی، باستاد نوشته‌های مورخان خارجی، آمدن آریاهای سدی نواحی از بیست تا چهارده قرن قبل از میلاد میدانند ولی تحقیقات دیگری که در این زمینه صورت گرفته است حکایت از آن دارد که پنجاه سال پیش قوم معروف «اورازو» در این ناحیه، یعنی منطقه‌ای که در جنوب کره‌های قفقاز از ارمنستان تا کردستان و شمال و سراب (در شرق و جنوب اردبیل) واقع است، زندگی میکردند.

۱ - ایران باستانی تألیف شادروان حسن پیرزاد، تهران، مطبعه مجلس ۳۰۶

این دسته از محققان اورارتوها را شاهی از نژاد آریامند بد و معتقدند که آنها اولین جمعیتی بوده‌اند که با ذوب آهن و تعیظ آن فولاد ساخته‌اند و کوره فولاد سازی آنها، که چندی است در ارمستان کشف شده است، هم اکنون مورد مطالعه و بررسی باستان‌شناسان می‌باشد.

گرچه بررسی این کوره فولادسازی، که بمزله یث سد و مدرک تاریخی است و با مطالعه در استخوانهای کسانی رآن قوم، که در کاوشها بدست آمده است، در بشندان امروزی ر بدوخته تمدن و علم و صنعت پنجاه سال پیش اورارتوها و ر نژاد آریائی بودن آنها آنگاه مساره ولی تأسیس مدرک و سندی در دست نیست که بطور قطع این را از زبان آنها مطلع گرداند.

اگر تاریخ نویسان و بد بشندان، بحث گذشتگان بد و بشندان مدارک و آثار، ر ر دین اورارتوها طلاعت کافی و کامل بد رند در عوض بر بهائی که آریائی‌های قرون بعد در ایران بد بها سخن می‌گفتند و تا حدی آشنائی دارند و بطور کلی آنها را ر بهل آریائی میخوانند و چون خود آریاها ر در قلاب ایران، از چهارده قرن پیش از میلاد، بد ساحتی بطیر مدها، پارسها و پارتها تقسیم نمایند ر بهل و بهلی ساسانی ر نیز، با آنکه در اصل ر بهل و یکی بوده است، سه شکل پرسی قدیم، اوستائی و پهلوی متقسم میداند و بیشتر ر بهلی کوبی ایران را شاخه‌های دیگر گو به گشته آنها می‌پندارند.

پرسی قدیم بیشتر مخصوص پارسی‌ها و محانشی‌ها، پهلوی زبان اشکانیان و ساسانیان بود و زبان و ستائی بوسیله ماده نگار معرفت که محل استقرار آنها آذربایجان و قسمتهای دیگری در عرب و شبه عربی ایران کنونی بود زبان حیر از آنجهت که اوستا، کتاب دینی ر دشت، بد نوشته شده است ر بان اوستائی معروف گشته است، زیرا چنانکه قبلا هم گفتم این پیرامبر ایران بدستان از آذربایجان و بد شمال فریب بقین رمان اردبیل و دامنه‌های کوه سبلان ر حاسته و بقول «دارمستتر»، ایران شماس معروف بر سوی کتاب خود را ر بان مردم محل

که همان زبان مادری بود، ترتیب داده است.<sup>۱</sup> با این بیان میتوان گفت که زبان اوستایی قدیمترین زبان آریائی است که اخیراً اردبیلیان داستان زبان سخن میگویند.

چون مادها شکست خوردند زبان پارسی، سرثر سلطه محمشیان، در آذربایجان به دناقت ولی ساکنان این منطقه بر زبان پیشین خود را حفظ کردند و حتی در عهد سلوکیها و اشکانیها و ساسانیها نیز بر زبان آذری، که همان زبان مادی آمیخته با لغاتی از زبان بومین پیشین بود، سخن میگفتند.<sup>۲</sup>

در اینکه ریشه زبان آذری از کجاست اختلاف نظر است. شادروان احمد کسروی آنرا بمرودی و قدسی دانسته ولی مؤلف «دائرة المعارف اسلامیة ایران و همگی شیعة امامیه النبی عشریه» این گفته را باستناد تحقیقات زبان شناسان اروپائی رد کرده نوشته است که «آنان بروقی دلایل علمی و حسی ریشه زبان آذری را بریشه ترکی رمیدده اند»<sup>۳</sup>.

این گفتار خود محتاج تأمل است زیرا آنچه ما در تواریخ خوانده ایم آمدن ترکها بایران بعد از برافتاد سلسله ساسانی آثار گشته و توطن آنها بخصوص در صفحات آذربایجان دوسه قرن بعد از استقرار اسلام در این سرزمین صورت گرفته است حال آنکه زبان آذری قبل از اسلام نیز در این خطه رواج داشته است. ما چون از تحقیقات زبان شناسان اروپائی اطلاع نداریم برای آگاهی خوانندگان دانشمند نوشته آن دائرة المعارف را در اینجا آوردیم ولی آنچه خود از رباعیت باقیمانده آن زبان در میابیم آنها را از لغات ترکی بدور میداریم.

حمه اعراب به آذربایجان و سکونت طوایفی از آنها در این حدود، کم کم زبان عربی را در محیط اردبیل توسعه داد و لزوم ادای فرایض دینی عربی نیز مسبب رشد و رواج و افزون آن زبان گردید و بدریغ که کتبهای دینی و ادبی بدان زبان تألیف یافت حتی چنانکه گرفتن آن پیشو شد و روح رسم الخط عربی در روابط

۱ - ایران باستانی . ص ۷۵.

۲ - آذری زبان داستان آذربایجان . میداحمد کسروی . تهران . چاپ سوم ۱۳۲۵.

ص ۲۸ . توضیح : در دوینیهای مذکور شده از زبان آذری کلماتی فارسی عربی هم دیده میشود

۳ - دائرة المعارف اسلامیة ایران . عبدالمریر صاحب خراهر . جلد ۱ . ص ۳۹

اجتماعی هم شروع آنرا دید و برگرداند تا آنکه بقول مورخان در قرن دوم هجری  
کثر مردم اردبیل بر زبان عربی آشنائی داشتند و جمعی بر زبان رمان تکلم میمودند.  
در قرون بعد بر اثر اتفاقات تاریخی و دحمه صهیون پادشاهانی در مشرق ایران  
که بر زبان فارسی رشد و توسعه میدادند، تدریج آن زبان نیز در این حدود اثر گذاشت  
و در عهد قاجار اردبیل با زبان فارسی کم کم در میان بعضی از ساکنان این منطقه  
شایع گشت ولی نتوانست زبان عامه گردد زیرا زبان آذری همچنان نفوذ و قدرت  
خود را حفظ کرده و تا قرن ششم هجری «آذری زبان آذربایده» میماند.

با اینحال مورخان میگویند با آنکه زبان آذری زبان عامه مردم این سامان  
بوده معهود در امور اداری و دینی، پس از اسلام در زبانهای پارسی و پهلوی و بعد از  
تسلط اعراب از زبان آنها مستفاده میشده است چنانکه مروج میراثیه مردم آذربایجان  
بترکی سخن میگویند و بی در امور دینی از زبان عربی و در کارهای اداری و حتی  
مکاتبات شخصی از زبان فارسی استفاده میکنند.

نمونه‌هایی از زبان امروزه و آذری تکلی مروج گردیده و حرمونیه‌هایی که ر  
بعضی محققان میگویند به نسبت به حضرت شیخ صفی الدین علیه الرحمه  
آذری :

در مصادف و صرف و نحو آن زبان نیز طلاعات کائنات و کافی موحده میباشد.  
مؤلف کتب «زندگانی شاه اسماعیل» نوشته است که «زبان مردم اردبیل  
در عهد شیخ صفی الدین لهجه آذری بود آذری زبانی است پس کردی و طالشی پس  
کردی و مازندرانی و شبیه بهر سه بطوریکه مروج بسیاری از کلمات آذربای مردم  
طالش و کرده مفهوم است».

این مؤلف از قول صاحب صفة الصفی نقل میکند که وقتی شیخ صفی الدین  
بفرار بدش سید صدر الدین موسی در موزدی سخن میگفت بدین عبارت بگفته و جواب  
داد «کار من و ده بی کار نمودن من». کسروی در کتب «آذری زبان ناسان آذربایگان»

۲۰۹ آذری زبان ناسان آذربایگان سید احمد کسروی تهران، چاپ سوم ۱۳۲۵.

این داستان را از قول مؤلف صفوه اصفه چنین آورده است که «شیخ صدرالدین خلدالله برکت فرمود که از شیخ سوان کردم و فتنه که محضرت شیخ را هد رسانی اردل خرداشی؟ شیخ قدس سره فرمود بزبان اردبیلی: کار نمائده کار تمام نری - یعنی ای خانه آبدن کار تمام بود اما نسیه مرشد نمائنده بود». آنگاه کسروی اضافه میکند که ربن اردیل و همگی آذربایجان آذری بود لیکن هر شهر تفاوتی از حیث لهجه باشهرهای دیگر داشت.

در کتاب «سلسله نسب صفویه» دویستی هائی از زبان آذری ضبط شده که منسوب به شیخ صفی الدین میباشد و ما چند نمونه از آنها را در اینجا میآوریم

دیره کس سر بسودای تو کیچی      دیره کین چش چو حوین اسره ریچی  
دیره سر باستانه اچ ته دارم      حوه نه و اخی کوور یختی چو کیچی  
یعنی: دیری است که این سر بسودای تو سر گردن است، دیری است که این چشم همچو خون اشک میریزد.  
دیری است که سر باستانه نو دارم - جدا نگفته است که کور یختی را چس سر گردان کنی.

به درده ژان ر سو حیم درد      رنده باشان یوم چون حاک چو نگرد  
مرگ ژیم بمان دردمندان بود      رد یارین بهمرهی شوم برد  
یعنی بگذار دردمنه دردمندان بسو جان حریب من باشد و خاک پای قدمی نشان بدهم. حیات و عدمم در میان دردمندان باشد که پشان همراه و رفیق من در معرفت حقایق عالم توحید میباشد.

صمیم صابیم کنجان نمایم      بدل درده ژرم تن بی دوایم  
کس بهستی ره سرده یویان      از به بیسی چو یارن حاک بام  
یعنی صمیم صافدل هستم و راهمائی طالبان گنجهای اسرار حق میباشم. با اسهمه دلم دردمند است و تنم بی درمان زیرا که هیچکس معجز و پندار بدم و جدت

۱ آذری زبان آذربایگن میباشند کسروی، تهران، چاپ سوم ۱۳۲۵



و حقیقت راه برده و من ارمی یقینی و فروتنی خاکپای درویشانم.

از این زبان هور کلماتی در زبان اردیبه‌بیان دیده می‌شود مثل «درده ژر» که بصورت «درده جر» استعمال می‌شود و در مورد کسانی بکار می‌رود که درد و ضعیف و لاعز و مریض حوال باشد<sup>۱</sup>، همچنین کلمات دیگری مثل «وربات» بمعنی بد آب و «کوش» بمعنی کشتزار و برخی دیگر که هم اکنون در زبان اردیبه‌بیان معمول می‌باشد. چنانکه گهیم این درد تا فرسایش همجری و حتی مدتی بعد در زبان پیر در این محدود معمول بود و بیشتر موردی که در آن عهد در باره اردیل و آدر به حساب سخن گفته‌اند زبان مردم این سامان را آدری نوشته‌اند با این تفاوت که زبان مردم اردیل نسبت به جاده‌ی دیگر صحبت و برای دیگران ناآشنا تر و غیر قابل فهم بوده است. تا آنجا که یقوت حموی که در سال ۱۷۶۰ هجری اردیل را دیده است نوشته است که آسان بودن آدری سخن گویند و هر خودشان کسی آرا نمی‌فهمد.

امروزه در اردیل و آدر باحد کسی زبان آدری آشنائی ندارد ولی یقوت مؤلف «مختصری از تاریخ و جغرافیای خلیج فارس» بحسب شاهرود صاحب اردیل ۳۵۰ یا ۳۶۰ قریه بدان زبان تکلم می‌نماید<sup>۲</sup>.

علاوه بر آدری زبان رومی نیز در این شهر روح داشته است. این موضوع را «ابو اسحق ابراهیم اصطخری» مؤلف کتاب مسائل و معانی در غرب چهارم هجری نیز تصریح کرده می‌نویسد «مردمان اردیل زبان ارمی را می‌دانند».

آشنائی اردیلبیان با زبان ارمی در آن عهد یت امر عادی بوده است زیرا صرف نظر از آنکه حدود ارمنستان آنروز تا مرزیکهای این ولایت کشیده شده سکونت جمعی از این جماعت مسیحی در اردیل و روابط صمیمانه مردم با آنان بود و دست چین و بانی را اینجاب مکرر. علاوه بر موقعیت جغرافیائی و تاریکائی این شهر بر آشنائی مردم در زبانهای رایج آنروز ضروری می‌ساخت. چه اردیل بطوریکه گفته‌ایم،

۱- پسوند «ژر» بصورت «جر» در موارد دیگر هم استعمال می‌شود مثل «سوته جر»

یعنی طعل شیر خوانده

۲- کتاب «مختصری از تاریخ و جغرافیای خلیج فارس» تألیف محمد مصطفی قزوینی. چاپ اتحاد، ص ۳۲.

مرکز تجارت آذربایجان بود و بر سر شجریه‌ای رخاذه معروف تریشم قرار داشت و چون در گذران تو حنی مختلف ابر و مایه‌ی رسی در آنجا مقیم بودند، آشنائی بر مایه‌های آنجا بر مردم این شهر احدی لازم میساخت و تا به مقرب پیش هم که ارامه در اردبیل سکونت داشتند مردم بریان آنها آتش بودند.

رود ترکیه : رود ترکیه آورد ترکان است که با خود ندریجی آنها در این منطقه کم کم رائج گشته است. آمدن ترکان دیران بعد از اسلام صورت گرفته است در عهد شکانین و ساسانیان طوایف ترک بزاد بری بدست آوردن مریع و چراگاه در مشرق به سمت غرب پیش میآمدند و بی وقفه از بی که در تنه‌ی شکائی و ساسانی داشتند احاره و ورود بریان می یافتند. چرب ساسانیان مقرر شدند و خلافت بعد از بر در شرق و ضعف نهاد قبل برک ساجان ایران نمود کردند و تا کثرتی که داشتند حکام محلی و مرغوب خود ساختند و حتی دست سلاح برده به جنگ اسلحه و سر و پا و غلبه بر حکمرانان، خود به حکومت نشستند و مثل سبوقدن سلسله‌هایی بر خود آوردند.

رآن بعد مرزهای ایران بر روی آنها در شد و طوایف ترک بهر قسمتی در آن ملک که خواستند راه یافتند آذربایجان و بو بزه ناحیه ردبیل، بر اثر مزایع کم نظیری که داشت، بهترین محل برای پرورش دامهای آنجا شد و ولایت اردبیل محل هجوم و استقرار عشایر قرار گردید. آنان در نقاط مستعد بشیمن کردند و حتی برای خود دهن و قریه ساختند و چون حکومت مرکزی در دست آنان بود نسبت به زمین و مکان محلی تفوق و برتری یافتند.

نام توحه است که ردبیل‌های دسر جوش آنرا و، سالها و بلکه قریبها، از احتیلاط با ترکان احتراز داشتند و در اینگونه نگرانی می پنداشتند که به پشتیبانی دولت ترک بزاد سبوقدن بدین منطقه آمده سکمی گزیده بودند. حتی قریبها بعد از آن که

۱ اردبیل تا دریای خزر دوازده فرسخ تا جنگل پنج فرسخ، تا قتلای میان ده فرسخ و قتلای سلاخ چهار فرسخ فاصله دارد و این بخارا مندرات طبیعی آن شهر است و خانه در دیوار این حیثیت محصور بود و در آن هیچ شهری و معینون نداشت که باین موقعیت و مدین آب و فاصله کمتر به بیلاق و قتلای و جنگل و دریا راه داشته باشد

سلجوقیان از حکومت بر کاد گشته و مغولها در ایران فرمانروا بودند باز سکنه اردبیل ترکان را از خود نمی‌دستند و آنها را بزاز و مردمی غیر از خویش تصور میکردند. این گفته بر بسیاری حکایات متعددی است که بن بر از در صفوة الصفا آورده و در آنها امیر محبی و ترکان را ناخود آگاه مدکر شده است. مثلاً در یکی از حکایات گفتار «حاجی عادل» نامی را که از شخصینهی آفرود اردبیل بوده است در باب مسافرتش از قول «نظام الدین زرگر اردبیلی» چنین آغاز میکند که حاجی عادل گفت «بوتی به جماعت ترکان همراه بودم ...» و در حکایت دیگر در آمدن «جماعتی از ترکان» فرد شیخ صبی لایق یا دعوت «جماعتی از ترکان» از شیخ قدس سره برای رفتن به «قراء آنها» سخن میگوید و نظایر آنها ...

طبیعی است که این فاصله بین ترکان و بومیان، که این بزاز این را تساجیک مسامد، نشر زبان طرفین را نیز در میان هم دیگر مشکل میساخت و بر خلاف کسبه و سوداگران، که برای رفع نیاز مندیهای خود در مراودههای معاملاتی جملات و عباراتی از زبان یکدیگر فرامیگرفتند، تودههای عادی زبان طرف دیگر را میدانستند یا لااقل بومیان محلی چون احساس احتیاج میکردند و در میان ترکان مهاجر اطلاع بدشتند. عدم اختلاط اردبیلیها با قبایل ترك یکنوع مقاومت منفی در مقابل خودخواهیها و احساساً ظنم و ستم آنها بود ولی بعد از آنکه ترکان خوش نشین<sup>۱</sup> خوی شهر بگری و تمدن یافته تركتازیها و ترك باریهای خود را گذار داشتند انس و الفتی با آنان پیدا آمد و کم کم احرام متفاوت از هر دو طرف بظهور رسید و در این کار مخصوصاً آرازی ترکان در لباس رومی<sup>۲</sup> بوساطت حواجه علی میپوش بیش از همه مؤثر واقع شد.

بطوریکه در جلد اول این کتاب گفته ایم امیر تیمور گوردکان پس از شکست دادن «بلدرم بایرید» سلطان عثمانی، جمعی از بزرگان طویف ترك زبان عثمانی و

۱ - خوش نشین اسملاحی است که در ردیبل بطوایف چادر نشین اطلاق میشود زیرا

آنها در هر جا که خوش باشد چادرهای خود را نصب مینمایند

۲ - از آنجا که فریهای معنوی بر کیه امر و دشمنان و فیره در قلمرو حکومت دوم

شرقی به کریمت سلطانیه موده است بر اینها سکنه آنها را رومی میخوانند

شمارات را سر کرده سمرقند می‌بود. هنگامیکه بدرسداری ستراحت چند روزی در بن شهر توقف نمود و ساحو هاشم حواجه‌عی سیه‌پوش بو‌شایح صفی-الدین، که در آن‌ها اردبیل در مسند حدیث ارشاد جلالین مینمود، آنها را آزاد کرد. جمعی از آنان که عنوان فرمایش یافته بودند در این‌حدود سکونت گزیدند و کم‌کم نمود و قدرتی یافتند.

احرام را اردت را بدالوصف سال بسبب بحالدن صفوی و حقیقت سی‌امری آزاد شده در مقابل رقت و مهر پانیهای اردبیل بیش از هر چیز در آخر و محنت و میان دست دیگر ترکان و تطلّعب رفتار ترکان بسبب با حیکان مؤثر گشت و موجبات آمیزش و اختلاط آنها را فراهم آورد. در این زمان کسرتش ران ترکی در اردبیل آذربایجان و کم‌کم در بین شاهان روسیه و دولت رائج مردم گردید.

رواج زبان ترکی در آذربایجان  
 بعضی از نویسندگان پنداشته‌اند که شاه اسماعیل صفوی  
 این زبان را در آذربایجان  
 قبل از سلطنت صفویان، در این زبان  
 مان شده است زیرا در زمان او بیش از یکصد سال از آزادی و توطّن فریباشها در آن نواحی می‌گذشت و در اسمدت آنها در حث نمود و هرات و سمت بشری یافته و با آمیزش با ترکایی، که قبل از آنها در این‌حدود زندگی میکردند، سمت بومیان فزونی قبل ملاحظه‌ای دست آورده بودند و لذا وقتیکه شاه اسماعیل تمام کرد زبان ترکی بین مردم آذربایجان شایع بود و عده نیر بدان سخن میگفتند.

با اینحال خود شاه اسماعیل هم زبان ترکی گزاشی داشت. بر صرف نظر از آنکه قسمت بزرگی از سپاه و فرماندهان و مریدان و کارگران، حکومتش از فریباشها و ترکان بود خود نیز از بطن اردلان (دختر اورون حسن آق‌قویونلو) بدیبا آمده بود.

او با آنکه بزبان فارسی آشنائی داشت با اطر ایانش ترکی سخن میگفت و

بقول مورخان ریان در بریش نیز ترکی بود و حتی مقام و ماصب کشوری و لشگری هم اسامی ترکی داشت.

شاه اسماعیل شعاری نیز ترکی سروده و دیوانی که بدیوان خطائی معروف است از خود باقی گذاشته و اینک نمونه‌ای از آن اشعار:

میم بوتنده کی حسابیم علیدور	میم هم دی و ایمانیم علیدور
گمجه گوندور گره رم روضه سینده	میم روضه رسوائیم علیدور
حسن ابله حسینون یاغیچه سینده	میم تیل خوشخوائیم علیدور
میم سر قطره سو ساهون یولوندا	میم دریای عناییم علیدور
حاجیلر حج ایدر حیا و منان	میم حیا و ماییم علیدور
مه‌بردتر و دیون گره کمر	میم دفتر و دیوائیم علیدور
یورنک مصحفیه بنده خطائی	ریان علم فرآئیم علیدور ۱

شیخ صبی الدین هم ترکی اشعاری سروده است ولی بن برادر در صوفیه الصفا میویسد که و ترکی را میلی عربی و فارسی در مکتب آموخته است. متنت اشعار او هم حکایت از آن درد و آیات زیر نمونه‌ای از اشعار ترکی او می‌باشد:

ای رونق بهار و چمن گل مومن نه‌سن ؟

ای اختیاری ابدن آلان یلموس نه‌سن ا

دور یوزونده سیره حطون گسورهن دیر

ربحان موس بنفشه و سنبیل مومن نه‌سن ؟

۱ - ترجمه آنها فارسی چنین است: این روحی که در بند من است علی است. دین و ایمان من علی است. شب در در باغ (مهر) او قدم میرم زیرا روضه رضوان من علی است. در باغ ولایت حسن و حسین، باب خوشخوان من علی است. من در مقام با علی مثل یک قطره آبم دلی علی دریای حیا من است. صاحبها حیا و منان را حج میکنند ولی حیا و منان من علی است. این دفتر و دیوان سلطنت برای من لازم نیست زیرا دفتر و دیوان من علی است. خطائی بنده مسجف روی اوست. میان هم قرآن برای من علی است (توضیح: شاه اسماعیل در اشعاری که می‌سروده و خطائی، تخلص می‌کرده است)

حوش جنگجو گلور گوریمه قاش و کیپر یگون

ای گود لری حرمی قراول مومن نه سن

ای کو گلمون حرا به می آهولر او بیای

دیوانه لری تاقی مگر بچول مومن نه سن

ایغن و آه دور گجه گو سور اشون صعی

فهری مومن بو باعهده بلبل مومن نه سن

کسانی که از لحاظ ادب بزبان ترکی آشنا باشند میدانند که این بیات چقدر ادیبانه ست و در طراز اشعار برگزین شعرائی میباشد که زبان شعر سروده اند. بدی زبان ترکی از آن عهد در آذربایجان مرسوم شد و چنانکه گفتیم زبان عامه گردید و امروزه به آنها مردم اردبیل بلکه همه آذربایجان بدی زبان سخن میگویند.

در سالهای قبل ر جنگ بین الملل درم دوست ایران با توجه بعضی اشکالات اجتماعی و سیاسی، که هر آنکه تکلم آذربایجانیان میکرد ترکی سبب احتیاج آنها تصور میشد در صدد برآمد زبان فارسی را در آذربایجان رواج دهد و لسی بجای آنکه از یک طریق منطقی بدین کار اقدام کند و فی المثل با طرح برنامه های اساسی از کودکتان و دبستان شروع نماید، کارمند ترک زبان و محلی در ب رانشهر سدهای دیگر مثل ماحمت و بحی آنها کارکنان فارسی زبان از ولایت دیگر بدانجا آورد

۱- آذری: زبان دسان آذربایکان. کسروی تهران ۱۳۰۴.

۲- ترجمه آبیان قون فارسی چنین است: ای دویق بهار و چمن آید و گل هستی یا چه هستی؟ ای آنکه احتیاج دیگران را درست میگیری بمیدانی چاه هستی! هر کس که در در صورت بوسه خد ترا می بیند میگوید آیا تو معشوره ریحان و سبل هستی یا چه هستی؟ مژگان و ابروی تو جنگجوی حوشی بچشم من مآید ای آنکه چشمهایت مثل حرامی داهر است آیا تو قراول هستی یا چه هستی؟ ای هر به دل من که جست و جویر گاه آهوا و خو بگناه دیو فکان شده ای مگر نویامان هستی یا چه هستی؟ ای سعی شب و روز کار تو آه و فغان است مگر بو در این نام فهری و بلبل هستی یا چه هستی؟

پدر داشت مؤلف کتاب مختصری از تاریخ و جغرافیای خلخال این اشعار در تمام معنی خلخال صبط کرده است

این کار چون تسخیر شده و حساب شده بود به سه در زبان فارسی اثری نکرد بلکه کار مردم را هم از جهت روابط اداری آنها با مؤسسات دولتی، مشکل گردانید و چون مأمورین فارسی زبان مجبور برآمده با سکنه محلی بودند، بعضی آنها که دیگران را و در بنکلم بزبان خود کسند، بناچار خود زبان ترکی یاد گرفتند.

و وقوع جنگ جهانی دوم و اشغال ایران از طرف سپاه روس و انگلیس موجب بهم خوردن این برنامه گردید و هر کسی بحای خود بازگشت.

در عهده یکمه ما بجمع آوری این کتاب مشغولیم اردیلبیل عموماً ترکی سخن میگویند ولی خواندن و نوشتن آنها را میدانند زیرا زبان آنها رسم لخط و الهای خاصی ندارد و حتی کلمات و افعال آن در زبان ترکی ایکه در قفقاز و ترکیه رایج است یکسان نمیشود.

مکاتبات مردم کلاً بر زبان فارسی صورت میگیرد و مؤلفات دانشمندان بر زبان زبان تألیف میشود. شعرا، جز آنها که در رثاء و تعزیت پیشوایان مذهبی شعر میگویند، اشعار خود را بر زبان فارسی میسرایند، برنامه تحصیلات در مدارس نیز، مثل همه جای ایران فارسی است و در نتیجه اکثریت قریب با اتفاق کسانی که سن آنها امروزه بین ۱۰ تا ۲۰ سال است بدان زبان آشنائی دارند و توسعه ارتباطات و مسافرتها بین این شهر و مناطق فارسی زبان، دیگران را نیز با زبان فارسی مانوس ساخته است تا آنجا که مسافران غیر آذربایجانی از لحاظ تفهیم مطالب خود بزبان فارسی احساس ناراحتی نمیکند و چون صنعت «توریسم» توسعه یافته است بعضی از کسبه کلمات و جملاتی نیز بزبان انگلیسی میدانند.

## فصل دوم

### دین و مذهب مردم اردبیل

دین اردبیلان مورخانی که در باب مذهب اطلاعاتی کرده اند عموماً متفق لفظند که آذربایجان کیوبی در تاریخ قدیم جزو فلمر و آن قوم آریائی قلم از اسلام : بود و ایاب پس از آنکه باین نقطه از فلات ایران آمده اند بومیان را از آنجا رانده یا مطیع خویش ساخته اند و بساط حکومت و فرمانروائی گسترده در این سامان توطی اختیار کرده اند.<sup>۱</sup>

جای تأسف است که از آن قوم ذواب خطه آباری باقی نمانده ، با بدست بیامده است<sup>۲</sup> تا محققان را بدرجه تدلی و زبان و مذهب و دیگر شئون اجتماعی آنها راهبائی کند و ازین رهگذر اطلاعات قابل توجیهی در احسار علاقمندان نگذرد. از این جهت نظریاتی که در این باره وفقی المثل در باب مذهب آن بیان شده چه بسا که بر منای نیروی ندیشه صورت گرفته یا هر آینه بر امتدجات شخصی مبنی بوده است.

رویهمرفته مورخان معتقدند که مذهب «هرمرد» پرستی داشتند و این هر مرد همان است که بعدها در کیش زردشتی بهاء آهور مرد و خدایی بیکپی تعریف گشته است. دانشمندان مذکور ، که دارمستتر ایران شناس فرانسوی از جمله آنهاست و او متاکتاب دینی زردشتیان را ترجمه کرده است<sup>۳</sup>، چنین میبندد و میگوید که در بابیان

۱ - کوشهائی از این جهت در این سطره صورت نگرفته است.

۲ - ایران باستانی - حسن پیرنیا - تهران ۱۳۰۶ - ص ۴۲۸



آئین مدها، بسمی منها، دین شایع را بخرافات و توهمات و جادوگری و ساحری آلوده بودند زردشت برای اصلاح آن باحاست<sup>۱</sup> و شروع بدعوت مردم باصول واقعی دین نمود.

م. در جلد و، این کتاب راجع زردشت و بعثت و دعوتهای اولیه اش سخنی گفته ام و در اینجا بیری تنگ را از آن بسم فقط بر سیل سادآوری میگوئیم که در دوران قبل از ظهور زردشت، مرکز قربیت روحانیون دینی در مغان اردبیل بود و سبب سمنه<sup>۲</sup> آنجا به «مغان» هم میگویند مدها در آن خطه گشته است. زردشت نیز که بگفته مورخان یکی از روحانیان آئین هورمرد بود بزعم قوی ارایین نقطه برحاسه در صدد پیرایش مذهب ارواهام و خرافات پرآمده است و با ارائه او ستا مردم را بآئین خویش فراخوانده است اما مدها بمخالفت با وی قیام کرده عرصه را بر آن روحانی صدیق تنگ نموده اند و او را ترس جان یا بامید پیشرفت امر تبلیغ، بمشرق ایران و توران مهاجرت کرده سرپوششی<sup>۳</sup> که بر او عهد بسته است پیدا کرده است.

آنچه از این گفتار نتیجه میگیریم اینست که مغان باستانی اردیین، که از طایفه ماد و بازماندگان بومیان اولیه بوده اند، بقول مورخان، مذهب هورمزد پرستی داشته اند بعد که زردشت قیام کرده و در دشت مغان و اردبیل و دانه های سیلان و سپس در اطراف دریچه «ارومیه» بتلیع احکام دین پرداخته جمعی از مردم بدان آئین گرویده اند، ولی چون منهای دیگر بمحاصت با وی برخاسته اند کیش او در آن ناحیه پیشرفتی نکرده است.

ما را آئین هر مرد پرستی طلاحی نداریم و بی ارایین نوشته مورخان که گفته اند زردشت آن دین را ارا باطیل و ارواهام زدود نتیجه میگیریم که اگر چنین باشد و آئین زردشت همان دین اصلاح شده مردم باستان شود در آن صورت باید قبول کرد که دین

۱ ایران باستانی - حسن پیرایه - تهران ۱۳۰۶، ص ۴۶۸.

۲ Williams Jakob گفته است که زردشت در ۶۶۰ قبل از میلاد مدیا آمده و در

۵۸۷ قبل از میلاد در گذشته است (تاریخ ایران، دکتر علی اکبر ترابی).

مذکور مثل آنس ز در دشت مسی بر نیوت بوده و در معان هور مرد که فرسده  
 و روسکجه بوده است بر خود حشی بر عقاد زاشه مذکه حالی بدنها و تاریکیها



چون باران به کماچ میدان گوسفندان خود که در دهک قلل سالی میلان بالا رسد

به ده است و در دشت پس از آنکه آب دس را ز حرافات پاک ساخته بی دوشماه  
 قدر بر بامهای داحور امردا و و نگرده می شود و هر من معرفی کرده است  
 مؤلف تاریخ دیب نوشته است آریها دو هزار سال پیش از میلاد مسیح در  
 شرق دریای خزر زندگی میکردند و پند و نکستریک پیی بد بودند انتشار مقدس

میشمردند و فرزندگان آنها آذریب میگفتند. آئیس آنها مردائی و خدای بزرگ در دین آنها امور امردا بود. بعد از آهورامزدا «میترا» الهه بود «آناهیتا» ربه النوع آب و گیاه را بزرگ میداشتند. پرستش آتش و تجلیل از آن، از عهد زردشت بعد اهمیت زیادی پیدا کرد<sup>۱</sup> همین آریاها بودند که کم کم بفلات ایران سر از پرگشودو در این فلات مسجمله در اردبیل و آذربایجان جای بومیان را گرفتند.

بعضی از مورخان اسلامی ایران چنین پنداشته اند که زردشت از شریعت ابراهیم (ع) اسما ده کرده و حتی کتب او نیز بخشی از صحف ابراهیم میباشد. این دسته نوشته اند که قبل از زردشت ایرانیان بت پرست بودند. بعد از زردشت آتش پرست شدند. عبدی بیگ در تکملة الاخبار<sup>۲</sup> این مطلب را چنین آورده است که «چون سی سال از مسطک گشامسب گذشت از دهشت که زردشت مشهور است دین گبری عیان کرده دعوی پیغمبری کرد و کتابزند طاهر ساخت که از آسمان آمده، حال آنکه در کتاب لغات فرس رند را نوشته اند که کتب گنجی این و استاواستارا که هر دو تعبیه زنداست. و نوشته اند که رسو پارانند و کتاب است از صحف ابراهیم، پس آنچه از آسمان آمده صحف ابراهیم باشد ندرند. غایتش بعضی احکام زردشت از روی صحف ابراهیم علیه السلام جمع کرده زندنام نهاده باشد.

در تاریخ جلالی نوشته است که زردشت ازدهمی بود که در وعای آذربایجان واقع است. شرف ملارمت الیسع نبی دریاوت پیش از آن دین فرس دین صابی ویت

۱ - تاریخ ادبیات، دکتر علی اکبر رابی، تهران، چاپ تاش، ۱۳۴۱ - ص ۱۱۸

۲ - حواحه عبدی بیگ نویدی رین ابایدین علی من عبدالمؤمن بن سددالدین شیرازی معروف بمیدی بیگ اردبیلان عهد شاه طهماسب بوده است. در اواخر عمر در اردبیل مسکونت کرده با استفاده از کتابخانه شیخ صفی کبابهایی تدوین نموده است که از جمله آنها تکملة الاخبار میباشد. این کتاب در ۹۶۷ هجری بمشاه طهماسب نوشته شده است و یک منسوخ و چهار بابو یک حاشیه دارد. تکملة الاخبار بچاپ رسیده ولی از نسخه خطی آن چند نسخه عکسبرداری شده است که یک نسخه آن نیز در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران میباشد. عبدی بیگ مجموعه دیگری بنام صریح الملك دارد که نسخه خطی آن متعلق بکتابخانه ملی ایران است

پرستی بود و چون زردشت باین آمد دین گری آورد، گشاسب و سپاه او و کثر اهل ایران او را زردشت نموده دین گری پذیرفتند. و مجمع موعان آتشکده بود و معان را که بو و (موعان) یا و او (معان) توان نوشت جمع مع است و در معات فرس مع نوشته اند که گبر آتش پرست باشد بر ملت ابراهیم علیه السلام و گریه بر ملت زردشت بود که وی پیغمبر آتش پرسان بود. و این بیت عنصری مثال آورده اند:

چو شب رفت و بردشت پستی گرفت

### هوا چون مع آتش پرستی گرفت

محملاً آن دین از موعان آذربایجان بیرون آمد و آتشکده ها را برافروختند چه پیش از زردشت بر محراب عجم آتش بود. و در زمان هوشنگ بن دهم مایه بود بلکه در زمان قابیل بن آدم. و پادشاهان فرس محراب را آتش داشتند. و گویند در عهد نو بسده آن کتب در این زمان تألیف شد بحلالی، فرس و عجم فرق داشته است زیرا در عبارت فوق آن ذکر از هم ممتاز آمد و فرس و عجم ملت پرست و عجم در دین آتش پرستی متوفی گشته است.

ناری طبق نوشته مورخان پس از آنکه زردشت در توران کاری در پیش برد برد «ویشناس» پادشاه باخر رفت و بعد از آنکه او را آتش حذر داد او را در سرعت در شرق و غرب رواج یافت و چه مکه میا بیم این کیش قبل از سقوط بران بدست اعراب دین رسمی بر آن بود و طبعاً مردم ردیل بر آن دین مدین بودند و آتشکدهائی بر روی پرستش اهورامرد داشتند اما اکنون از این آتشکده ها نثری باقی نیست زیرا ساجنمان آنها به گل وحشت و جوب بوده و بر اثر برف و باران که پیش از هزار سال بر آنها ریخته شده است منهدم گشته و پیرین رفته اند. و این حال سکنه ردیل پسندی را که مسجد جمعه تاریخی در داخل شهر بر بالای آن قرار دارد جای آتشکده بزرگ آن زمان مساقت و این گفته را زبان بر زبان ارگدشتگان حدود شل میسند. عجب آنکه امروز بر وقتی همان بر بالای آن بلندی میباشد ارتفاع آنجا را از اطراف می بیند و آنرا با وضع صیغی رمبهای مجاور مقایسه میکند این گفته را نزدیک واقع در مساند.



برای اطلاع آیدسته از خوانندگان این کتاب، که مطالعاتی در رده دین زردشت دارند، احتمالاً میگوئیم که به نوشته «دیس کرب»،<sup>۱</sup> از کتب معروف زردشان، زردشت میگفت که عالم رذواصل ناشی شده است روشنی و تاریکی. این دو اصل بهم در مازعه هستند و فیروزمندی و شکست نصیب هر دو میگردد. از این روعالم سو قسمت شده لشکر روشانی و خوبی و لشکر تاریکی و بدی. سرسلسه قسمت خوبیها همردا «آهورامزدا» و سلازلشکر بدیها اهریمن یا «انگرمی یوه» است.

زردشت بهشش وجود مجرد، مثل چهار ملائکه درجه اول دین اسلام<sup>۲</sup>، قائل بود که نام «امش سپندان» معروفند<sup>۳</sup> و بجمعی وجودهای مجرد درجه دوم با اسم «یژت» یا ایرد و پرد و نر اعتقاد داشت که پاران و کمنک کنندگان آهورامزدا بودند برای اهریمن سریری دهنده گایی بصورت مسمود و آنها را «داتوا» یاد میخواندند.

عقیده از هر رازد اخلاقی بیکبها و اهریمن آفریده بدیها بود و از این جهت است که کیش او را نوری مگویند و برادوحی و دودوحدا اعتقاد داشت. او در کشمکش بین آند و فتح و فیروزی نهائی را در آن امور مردا میدانست و برای رستگاری انسان در سای بعد از مرگ، مسعدت نه آهورامزدا را با عمل به سه صل پداربک، گفتار بک، کردار بک ضروری میشمرد.<sup>۴</sup>

دین اردبیلان بعد از آنکه اردبیل مدسب سپاه عرب گشاده شد دین از ظهور اسلام؛ اسلام حائش آئین گذشته گشت و بطوریکه در جای خود گفته ایم اولین مسجد جامع اسلام این شهر در سال ۳۵ یا ۳۶ هجری بوسیله «اشعبدس القیس الکندی» ساخته شد و اعتقاد بوجود خدای یگانه حائش نوبت کیش زردشتی گردید. مردم در آنک زمان با احکام قرآن و اصول

۱ - یژش وجود عبارتند از: بهمن، اردبهشت، شهریور، سپندارمذ، خرداد، امرداد

۲ - این چهار ملائکه جبرائیل، میکائیل، اسرافیل و عزرائیل نامیده میشوند.

۳ - Amasha spenta

۴ - ایتنس از ابرار پستانی - حسن پیرنیا، تهران، ۱۳۰۶. قسمت اول از مبحث

دیانته جدید آشنائی یافند و اهل عطا، که وعاد و مبلغان موصوف اسلامی بودند، آنان را بوظایف و تکالیف شرعی آگاه ساختند.

بدیهی است که در بدو ظهور اسلام و حتی در عهد حقای راشدین، هیچکدام از مذاهب مختلفه تسنن و تشیع بمعنوم امروزی وجود نداشت و همه مبغین سه اصل اساسی اسلام یعنی وحدت خدای بزرگ، نبوت انبیا به خاتمیت حضرت محمد (س) و واقعیت روز بارپسین در یاب میداشتند ولی بعد که آشنائیان از جهت فروع پدیدار گشت و مذاهب اربعه تسنن یکی بعد از دیگری پدید شد بمقتدای مؤلف رباعی السیاحه «سکنه خراسان و آذربایجان بطریقه ابو حنیفه سلوک میفرمودند مگر مدینه چند». مردم اردبیل، بطوریکه مورخان دیگر نوشته اند، در آئین شافعی و طایف دیسی را بعمل میآوردند و ترمذیان شیخ صفی، و حتی مدنی بعد روی نیز، اکثراً بدین مذهب بودند تا جائیکه در نوشته های بعضی از مورخان شارانی دیده میشود که سرآینه خود شیخ را هم در آن مذهب پیدا داشته اند.

پیشوای مذهب شافعی (محمد بن ارداس) است که در سال یکصد و پنجاه هجری در شهر «غز» متولد گشته است. بعضی از مورخان نوشته اند که او از اردبیلان صمیمی حضرت علی بن یحیای (ع) و هر چند اشی بود و کسایرا که نسبت بآنان حرمت نگه میداشتند و غریب میمود. او شعری هم در این باره سروده است که آغاز آن چنین است:

ادافی مجلس دگرو عتیا	و شلبه فاطمة لمر که
یقل تجاوز اب قوم عه	فهدا من حدیث انر قصیه
برئت الی المهبی من اناس	یرون لر قصص حب لفاطمیه <sup>۲</sup>

۱. رباعی السیاحه - تألیف حاج میرزا عبدالباق شیرازی - چاپ سنگی گاهکاه اسفهان

۱۳۳۸ ه. ص ۱۵

۲. مبحث حج در مذاهب پنجگانه اسلام - تدوین میرزا حسن شیرازی - تهران ۱۳۳۸ ه.

۱۳۳۵ ه. چاپ ۲۵۰۰ عدد

ترجمه آن چنین است: هرگاه میکه در مجلسی اربعی و ع، و دوسیر بعد از ده طمعه پاک و نیکو کرد. همیشه مردم میگویند از این سال هر فطر کنند زیرا، اینها از گفتنهای اربعی است. من از مردمی که بعضی را در دوختن فاطمه میداند خدای بزرگ و مهمی پند میسازد.

این شعر شافعی طولانی است و در بیاب دیگر آن، پس از تجلیل رحمان حضرت علی (ع)، کسانرا که بطرفه در اب او و ولادتش «رافضی» میگویند سخت مکرهش نموده و طعن و نفرین آنها پرداخته است و دارندگان چنین فکری را اهل حواشیه است.

حوادث گاه دانشمند میدادند که ولین تاریخ وقایع کربلا و شهادت حضرت حسین بن علی (ع) و پدرش در دره غاشواری سال شصت و بیست و هجری در بزرگش می نوشته است و یکر از هم باشی را از اب وی بحضرت علی (ع) و ولادتش نموده است.

داری مذهب تشیع که زمینه آن بعد از رحلت حضرت رسول (ص) فراهم شده بود دست حضرت امام جعفر صادق (ع) ششمین امام شیعیان نهایی شد و رسمیت یافت. این مذهب همواره با مخالفت دستگاه خلافت و عمال حکومت عباسی مواجه بود و از رشد و نفوذ آن جلوگیری میشد. معیناً آنرا بیان کرد که بحضرت علی (ع) و فرزندان و جانشینان وی ایمان و اعتقاد مخصوصی داشته که و پیش و در حقا بتعالیم ائمه ثنی عشری عمل میکردند و در هر شهر و کوی و پناهی و در هر کجایان، ولو بنعداد فلیسی، پیرو آن مذهب بودند و در اردبیل نیز چنین بود.

حضرت جعفر بن محمد (ع) از دانشمندان بزرگ عهد خود بشمار میآمد و طبق نوشته مورخان در آن زمان کسی در عالم اسلام رجحان علم و دانش پیدا نکرد. میرسید، کورت فریشر آلمانی در کتاب «امام حسین و ایران» میگوید که این شخصیت بزرگ روحانی بها در علم دین تبهر داشت بلکه در علم ریاضی و شیمی نیز سرآمد دانشمندان روزگار خود بود و حتی حساب «یمنی» تهرنمال<sup>۱</sup> را میدادست. و در توضیح نکته خود در درة ابن قسمت از ریاضیات اضافه کرده است که اولیای این علم در یونان و روم و قریباً قبل از میلاد مسیح (ع) موسیة «ارشمند» عنوان شد ولی بعد از آن در تاریخ از کسی نمی دانند بشود که راجع بدان علم

۱- رقص بر درون درخت بمعنی برگ کردن و مداحی و قبول کردن چیز عیبی باشد.

ولی سببها در قدیم پیروان علی (ع) و شیعیان رافضی میخواندند.

۲- درماتند مورد استفاده حساب Infinitesimal به علم «جفر» ترجمه گشته است.



اشارتی کند جز جعفر بن محمد (ع) که آبرائیس نیز مینمود. آنگاه یادآور میشود که بعد از ایشان بر این علم خبری در کتاب دیده نمیشود مگر در عهد کپلر و کپرنیک که از علمای بزرگ ریاضی در قرون جدید بوده اند. فریشر میگوید که در عهد ما هم و در آن علم حتی برای دانشجویان رشته های ریاضی دانشگاه های دنیا کار سختی است و جز برای بعضی از سائید برجسته ریاضی در یافت آن مشکل میباشد. بن بوبسده در درهٔ طلاعات عمیق و ریشه دار امام ششم در علم شیمی بر سخن میگوید و از قول «جابر بن حیان» دانشمند معروف شیمی آن زمان اضافه میکند که او، یعنی جابر بن حیان، میگفت من هر چه در این علم دارم از جعفر بن محمد (ع) فرا گرفته ام<sup>۱</sup>.

این نه قضاوتی نیست که در مورد علم و دانش امام ششم شیعیان از طرف دانشمندان غیر مسلمان شده است بلکه در عصر ما با رونقی که علوم مادی یافته و با دیدی که علما نسبت به جهان و اجتماعات بشری پیدا کرده اند دور از عالم تعصب از آن شخصیت روحانی بعنوان يك دانشمند و تابعهٔ بزرگ علمی نام میرسد<sup>۲</sup>. چنانکه حیراً مرکز تحقیقات اسلامی «اسیر آشپز گاه»<sup>۳</sup> مطالعات دایره داری تحت عنوان «معمتمکر جهل شیعه» در بارهٔ حضرت صادق (ع) بعمل آورده<sup>۴</sup> و جنگو نگری بیوع فکری و احاطهٔ کامل او را بر قوانین و نظریه های در زمینه های هیئت، فیزیک، شیمی و روانشناسی، سحویکه در قرون ما شایع و مورد قبول است، منشر ساخته است و حق

۱- کتاب د امام حسین و ایران، کورنر فریشر آلمانی، ترجمهٔ دبیح الله منصوری.

تهران، ۱۳۵۱.

۲- شیعیان این نوع ودهاد را برای همهٔ ائمهٔ ثنی عشری تقلید و آنرا علم امامت مینامند ولی محققین مرکز تحقیقات اسلامی که مسیحی هستند و عقاید اسلام و تشیع ندانند بیوع فکری حضرت صادق (ع) را در ردیف بیوع دانشمندان بر ر که حواس فلهداد میکنند.

۳- ارشدهای معروف فرانسه در مورد آلمان است، دانشگاه قدیمی معروفی دارد و اولین چاپخانه را «گوتمبرگ» در آن شهر بگادانداحیه است و اکنون مرکز تحقیقات اسلامی اروپای غربی در آنجا متمرکز میباشد.

۴- این مصالحت بواسیلهٔ آقای دبیح الله منصوری ترجمه و در مجلهٔ خواندنیها (سال ۳۳)

ببایرج بهمن واسمند ۱۳۵۱ چاپ شده است.

آنست که شیعیان برای بهتر شناختن پیشوای مذهبی خود آنها را مطالعه نمایند.<sup>۱</sup> انسان وقتی این نوشته‌ها را در باب علم و دانش امام ششم شیعیان می‌خواند و آنها را با مطالبی که شادروان احمد کسروی در کتاب حدود بنام «بحر مد و داوری کنند» مقایسه می‌کند به ضعف سطحی بودن نوشته‌های اخیر پی می‌برد و گفته‌های او را قاشی از عرض یا علم اصلاع و دسترسی نویسنده آن می‌آید معتبر میداند و آرزو میکند که کاش کتابانی مثل نوشته فریشر یا شرنه مرکز تحقیقات اسلامی استراسبورگ در زمان حیات کسروی انتشار می‌یافت و خود وی این نوشته‌های مستدل و مستند را می‌خواند و در باره مطالبی که در کتاب خود در مورد ائمه شیعه آورده و بعضی کارهای ناساعد کسانی از شیعیان را بحساب آنها گذاشته است داوری می‌نمود.

اردبیل و مذهب باری در اردبیل نیز با آنکه مذهب شایع آنجا شافعی بود تشیع: باز کسانی بخاندان حضرت علی (ع) ارادت می‌ورزیدند و هر وقت منتصب بر مان برای ترویج آن گیش مساعد میگشت به تبلیغ تشیع می‌پرداختند. چنانکه در عهد حکومت مرزبان محمد قزلارلی چنانی شد و چون آن پادشاه اردبیلان گیلان و بر مذهب تشیع بود زمینه پیشرفت این مذهب بیش از پیش فراهم گشت این مقتضیات تا سال ۴۲۹ هجری بسپار مساعد بود و شیعیگری هیچگونه مانع و محالقی نداشت ولی «در آسان طغرل بیگ بن مسکاتیل بن سلجوق از پادشاهان سلجوقی سلطنت رسد و قلعن کرد که در قلمرو سلطنت او نماید اسم علی (ع) در اذان بر زبان آورده شود. از آن بعد در تمام ولایات که حرو حوره سلطنت طغرل بیگ بن مسکاتیل

۱- در حق مع تشیع نحوه تبلیغات درباره پیشوایان مذهب طوری بوده است که پیروان آنها جراحات و سرگشتهای اندوهبار آسان اطلاعات کاملی درمیران خود ندارند و از معانات علمی و تعلیم عالی اسانی آنها در مجموع پیغمبر میباشند تا جائیکه شاید بتوان گفت که شخصیتی مثل حضرت صدوق (ع) در بین طرفداران خود بر نداشتن داشته باشد. در این همه فضائل و کمالات آنها تحت الشعاع مصائب آنها قرار گرفته است.

۲- دائرة المعارف اسلامیه ایران و همگی شبیه، جزء اول، ص ۳۴

بود بردن نام عی (ع) در اذن ممنوع شد و . . . . طغرل بیگ هر کس را که ظاهر شیعه بودن کرد کشت و در تمام فلور و سطوت اوشیعیان مجبور شدند که تعبه بکنند و آنهایکه نمیتوانستند تعبه کنند منزل رسیدند یا اینکه جلای وطن کردند و بجائی رفتند که جزو فلوری سطوت آب مرد باشد.<sup>۱</sup>

بعد از سلاحت که کم این تعصب صعیف گشت و در اردبیل، بافرد و قدرتی که فردیدان شیع صعی الدین بدست آوردند، شیعیگری دواح یاقب و شیخ حبیب و شیخ حیدر صفوی، جا و پدر شاه اسماعیل اول در زمان خود بحضرت از آاد مذهب بر حاسند و خود شاه اسماعیل بر، پس از آنکه براریکه قدرت تکیه رد، آورا مذهب رسمی ابر یان گردانید. در آن ترویج مرده اس شهر مذهب تشیع حیدر کردند و کنون نیز یان مذهب.

گرچه بعضی از نویسندگان، مثل مؤلف «ریاض السیاحه» نوشته اند که شاه اسماعیل ناصر بات شمشیر مذهب شیعه دیر رده اممی را در ایران دواح داد و هر مسلمان را که در ای مذهب شیعه بود یا سبوح است شیعه شود قتل رساید اما اس نوشته صحیح یست و در رد آن همدین اس که عده ای از افسران و سربازان او اهل یست و جماعت بودند و از او عسمری می گرفتند و پیوسته دوی بر می بردند.<sup>۲</sup>

مورخان اردیلبیان را، بریژه در عهد صفویه، نسبت بمذهب تشیع سخت تعصب نوشته اند اما به دایان معنی که دارندگان مذهب دیگر سخنگیر ی شد، بلکه شیعیان اردیل در عین آنکه در راجم و طایفه دینی تعصب خاصی داشته اند، دارندگان مذهب دیگر با لطف و رقت مدار می نمودند و در حق آنان احترام مقابل را رعایت می کردند و اینکار علاوه بر رشد فکری و دواح بینی روحانیان بزرگ، معلول موقعیت مهم اقتصادی و تحریتی این شهر نیز بود. بر ارمحانقت با دارندگان مذهب دیگر مسهی بقطع مرادفات تاریکی می شد و سکنه ین شهر هر گر راضی بدین کار نمی بودند.

۱- نقل از «شاه اسماعیل» اردندان اسحر تاتحت سلطنت ترجمه دبیح الله مصوری محله

خواندیه، شماره ۲۹ سال ۳۴ مودح دیماه ۱۳۵۰.

۲- شاه اسماعیل صفوی، اقتباس دبیح الله مصوری محله خواندیه تهران شماره

عبر شیعیان نیز تا به چه درجهٔ تعصبات مذهبی در حفظ حرمت معابد دینی مردم مراقبت نام داشتند و حتی مسیحیان از تهیه و صرف عسی مشروبات الکلی خودداری می‌نمودند.

از پیروان مذاهب دیگر پیش از همه ارمنی‌ها در این شهر زندگی می‌کردند و محلهٔ مخصوصی داشتند که نام آنها از مستدان خوانده می‌شد و این محله، که کلیسای کهنه و متروک رومی‌ها در آن واقع است، امروز نیز بهمان نام معروف است. ارمنی‌های اردبیل رویهم رفته مردم سنگ‌فطری بودند و به دیگران به مهر دینی و احترام زندگی می‌کردند. شغل بیشتر آنها تجارت و صنعتگری و طبابت بود. در اواخر حکومت قاجار و یار بس رخن موقعیت خاص تجارتی اردس، آنها نیز از این شهر مهاجرت کردند و مروره هیچ ارمنی در اردبیل زندگی نمی‌کند و سدرت فرندان بعضی از آنها تکیه در کلیسای اردبیل می‌نمایند. برای زیارت قبر پدران خود بدین شهر می‌رفت می‌دید. لیکن در فصل تابستان به شهر مروره جمع زیادی از ارمنی‌های آذربایجان و نقاط دیگر برای استفاده از آب‌های گرم اردبیل چند روزی به «سرعس» می‌روند.

مرحلهٔ شهر اردبیل

کلیسای هم در اردسل بیشتر بودند و شغل تجارت اشتداد داشتند در بازار سری بزرگی بود که به «کاروانسرای جهوده» شهرت داشت و تمام حشرات طبقات دلاوری این برای تجارت در دست یان بود. کسب دیگری از آنان بر طبابت می‌کردند و امروز سالخورده‌گان اردبیل از خدمات پزشکی «جهود آقاجان» و دیگران یاد می‌کنند.

عبر از مسیحی و کلیسی، گرجی و هندی و حتی چینی نیز در این شهر زندگی و تجارت می‌کردند و همه در اجرای وظائف مذهبی خود آزادی کامل داشتند. مروره از هیچیک از این طبقات در این سامان خبری نیست و فقط ساکنان پمخ‌قرنه از محال و بلکسج مرکزیت «غیران» مذهب شافعی دارند و به احترام دیگر مسلمانان شیعی مذهب این‌ها را بر حور دارند.

در تاریخ اردسل، به ویژه در چند قرن اخیر، جنگ و کشماری نام اختلاف

مذهبی دیده می‌شود و مانگارنده از آنها بی اطلاع مانده است اما اختلاف بین عجمای شریعت با پیروان طریقت مثل همه جا وجود داشته و در قرون مندی بین آنان با سرگاری بوده است.

برخی چنین می‌پندارند که چون در عهد صفویان اهل طریقت از مقام و موقعیت خاصی بهره‌مند بودند شاید سبب عجمای روحانی و عابد حال می‌نمودند و لذا روحانیان را این امر ناراضی گشته در فرصتهایی که پیش می‌آمد تلاقی آن بر می‌داشتند طبیعی است که بعضی صاحب چنین تصویری، می‌تواند آن را دلیلی بر این اختلاف دانست مگر آنکه خدای ناکرده اصحاب طریقت را در انجام تکالیف شرعی بکلی بیگانه و یا در هران شریعت و از روح واقعی اسلام بی اطلاع پنداریم آنچه محقق است اینست که اختلاف عام و عارف مختص با ردبیل و دوران بعد از صفوی نبود و در ادامه و امکان دیگر نیز علل آن را در اختلافاتی پیدا شده و حتی کشمکشهایی هم رخ داده است

دکتر علت آن اختلافات خارج از موضوع کتاب ماست اما از آن جهت که اردبیل در ادوار مختلف از مراکز گوناگون و نفوذ و نفوذ بوده است بطور اجمال بدین طریقت نیز اشارتی می‌نمائیم:

از رویکه بشر بوجود آورنده‌ای برای جهان توجه یافته خداشناسی: همواره در این صدد بوده است که او را کما هو حقه بشناسد و بکینه و حقیقت کبریائیش پی ببرد شاید مطالعه باشد اگر نگوییم که از نخستین ادوار زندگی اسان، حتی در کلاهی<sup>۲</sup> و له، کشف علت جهان، که برای مردم کم رشد

در کتاب دینار السباحه علت این اختلاف چنین آمده است که «قبل از ظهور شاه اسماعیل قطبیه سکنته ایران هر سنت و جماعت بودند و خلق حراسان و آذربایجان بر مذهب بو حنیفه عمل می‌نمودند و عجب ما کثای از آن و فارس طریقی شافعی را می‌پسودند و بعضی سکنته حبال و مارندران می‌بودند چون پادشاه دین پناه خروج نمود و قلاع و بقاع ایران نگشود به مر وی شمشیر به قیای اهالی ایران از مذهب آملای خویش گشتند و داخل سلک اسماعیه و مذهب انسانی عصری گشتند این معاندت از آن جهت و این عداوت از آن زمان بر حاست» ص ۲۳.

۲ - کلان Clan اصطلاح جامعه‌شناسی است و مراد از آن حومه‌های سرد کوچک و محدود ابتدائی اسان می‌باشد.

آنروز عبارت از محیط محدود زندگی و محسوسات آن بود، و پس بردن به سبب حلقه و نگویند و بطور عالم، قسمت اعظم اندیشه و تشکیل میداد؛ و هنگامی که وی از شرح جسمانی و معنی میفت درباره محیط و چگونگی تغییر و تحول آنها بتفکر میپرداخت.

صیعی سب که رشد مغزی و فکری اسان، در ادوار مختلف تاریخ، کیفیت تصورات او را در باره مداء و موضوع و نحوه تفکرش تغییر داده و علتی که فی‌المرئ در بسجاء قرن پیش برای وجد اشاء و محیط زندگی بطور لازم میآمده با حدائیکه در ده قرن قبل بعنوان حائلی جهان توجیه میشده فرق کلی یافته است و شاید از این رهگذر بوده است که هگل<sup>۱</sup> دانشمند معروف آلمانی گفته است «ب پیشرفت اسباب خدا بیشتر ظاهر میگردد».

اگر کوشش بشریت را در راه خداشناسی در دوران رشد مادی وی طبقه بندی کنیم بطور کلی سه طریقه مهم میبینیم:

نخست روش عقلی که حکما و فلاسفه از آن پیروی کرده نادلایل و استدلالهای منطقی و ثبات و احاطه بوجود پرداخته اند؛ طبعی است که این امر خاص دانشمندان بوده است که بپسندیدنی اعتقاد یافته اند و گونه هر کسی را ثبات وجود خدا و شباحتی واقعی او از این راه میسر نگشته است. وانگهی فلاسفه و حکما بیرحمه مثل سقراط و افلاطون و ارسطو واقع بین بوده اند بلکه در میان آنها کسانی مثل سوفسطائیان<sup>۲</sup> و ایدئالیستها<sup>۳</sup> و آتئیستها<sup>۴</sup> هم پیدا شده اند که حتی وجود اشياء عالم را نفی یا اساساً مداء آفرینشی بام خدا را انکار کرده اند.

۱ - هگل Hegel فیلسوف معروف آلمان در قرن ۱۸ و ۲۰ و طرفداران مشرب علوم است.

۲ - سوفسطائیان جماعی از فلاسفه بودند و با طور استدلالهایی که داشتند غرضاً در حلای جهت حقایق نتیجه میگردیدند.

۳ - ایدئالیستها فلسفه از فلاسفه گفته میشود که اصالت را بجای حقایق حلای در ذهن و اندیشه میدانند.

۴ - Athéists عوانی است برای آنها که کنندگان خدا و ترحمة آسمان را منکر خدا میباشند.

دسته دوم پیروان شریعتند، ایان در مردوره و زمانی از دینی تسمیت کرده با انجام تشریفاتی که پیام آوران الهی تشریع فرموده‌اند و طایف عودیت خود را در برابر خالق محیی آورده‌اند. اینها حدار از طریق کتب آسمانی می‌باشد و تعالیمی که از رهبران دینی میگیرند تمايلات معنوی خود را در عقاید بحداده آفرینش ارضاء می‌یابند.

جماعت سوم اهل طرقتند که معتقدند حدار به صغری و کبری تصوف و عرفان: مطلق و تعالیم و حکام شرعی مبتوا شاحت بلکه آذات مقدس را فقط راه دین میتوان دریافت و به کشف و شهود است که میتوان بدور رسید. پاسکال در ایباره جمله معروفی دارد و میگوید «دل دلایلی دارد که عقل را سدان راه نیست».

بعضی از اینها، که بعنوان صوفی و عارف شناخته میشوند، نوعی وحدت و خود عقاید دارند و از این رهگذار خود را جزئی از وجود کلی تصور می‌کنند. و تشر می‌گوئیم اینها چنین می‌پسارند که در برهه روح انسان حرشی از هستی مطلق بود و در عالم ملکوت قرار داشت ولی بر اثر خطائی که او سرور از آن میداد عینی دور گشت و در عالم بالاندی باقیه در زندان مادی بدن محبوس گردید.

بگمان ایان در جهت هیچ مصیبتی بری ندان بالاتر از این حد نمی‌یست و بری جبر ن آن خطا شخص باید ریاضت نکند و رلداید دیوی پر میر کند تا روح خود را پاک سازد و آرا آمده وصل با اصل خویش گرداند. ملای روم که خود از عرفای دمی جهنم است این حدائی را از روم «می» تشریح میکند و سورو گذار عارف را از بیجهت سبب جزا و اندوه او و دل ترجم دیگران بیان می‌کند و در اول کتاب خود چنین می‌گوید:

« بشنودنی چون حکایت میکند |

و ز جدائنها شکایت میکند

۱ - فیلسوف عارف ملک و دینی دان مورو فرانس است که در قرن ۱۷ هجریست

آن گذار او برهان فرانس چنین است

Le Coeur a des raisons que la raison ne les connaît pas

گریستان تا مرا بریده‌اند

از بهرم مرد و زن سالیده‌اند

سه خواهم شرحه شرحه از عراق

با نگویم شرح درد اشتیاق

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش

باز جوید روزگار وصل خویش

هر که ز او هم‌پایی شد جدا

بی‌پایا شد گرچه درد صدا

بن سب رمه دهی تک صوفی و عارف و قبی را در باب مبدء و حدایی  
خود از آن بیان می‌دید و مولوی در آیات دیگر که در این دستان سروده است  
مرا از واقعت هستی و بحسین مقام و مرتبه ایستاده مدد دهد تا کند با بکه روح  
ر نایب از الاشهادی مادی پاک کرد تا او را شسته درک اصل سود ، بصراحت  
میگوید :

« آیهات داسی چسرا عمارت بست  
ز آنکه رنگار اودش معمار بست

آیه کر رنگ و آرایش خداست

پر ضاع نور خورشید خداست

روتوزنگار از روح او پاک کسی

بعد از آن آن نور را ادراک کسی

«ری مرد حکیم که از ره عقل حد را همیشه گاهی بظاهر خود را مستغنی  
ر شریعت دیانت می‌پرد و این از نظر شریعت گداهی بشمار می‌آید زیرا در نظر  
سان متشرع ، عودیت در بر حائل و بحای آوردن و طایف دینی ، اساسی ترین  
و حقیقه هر فرد است و بهترین وسیله اظهار این به سگی بیرون آوردن بیه و احقری تشریفات  
مقرر در باب عبادت میباشد.

اما عارف ، که در اصل خود را خدای می‌داند و مثل حسین



مصور گفتار «ان الحق» بر زبان می‌آورد و چون بایرید بسطامی «سبحان ما عظم شأنی»<sup>۱</sup> می‌گوید و یا ماسد ابوالقاسم حمید بصر احب اود می‌کند که «لیس فی جنتی سوی الله» غالباً در این بدیشه است که خویش را از «لابس نفس اماره» رها ندهد و با اصل خود پیوند یابد از بی‌روگامی «سرجیب تکر و وسرده» و در «عالم حسه» وجود مادی خود را فراموش می‌کند و معتقد است که در این راه «جان شود رنده» چون میردثن<sup>۲</sup> و همواره مترجم این بیت است که:

«حجاب چهره جان میشود عارتم

خوش آیدمی که از بی‌چهره پرده برهیم»

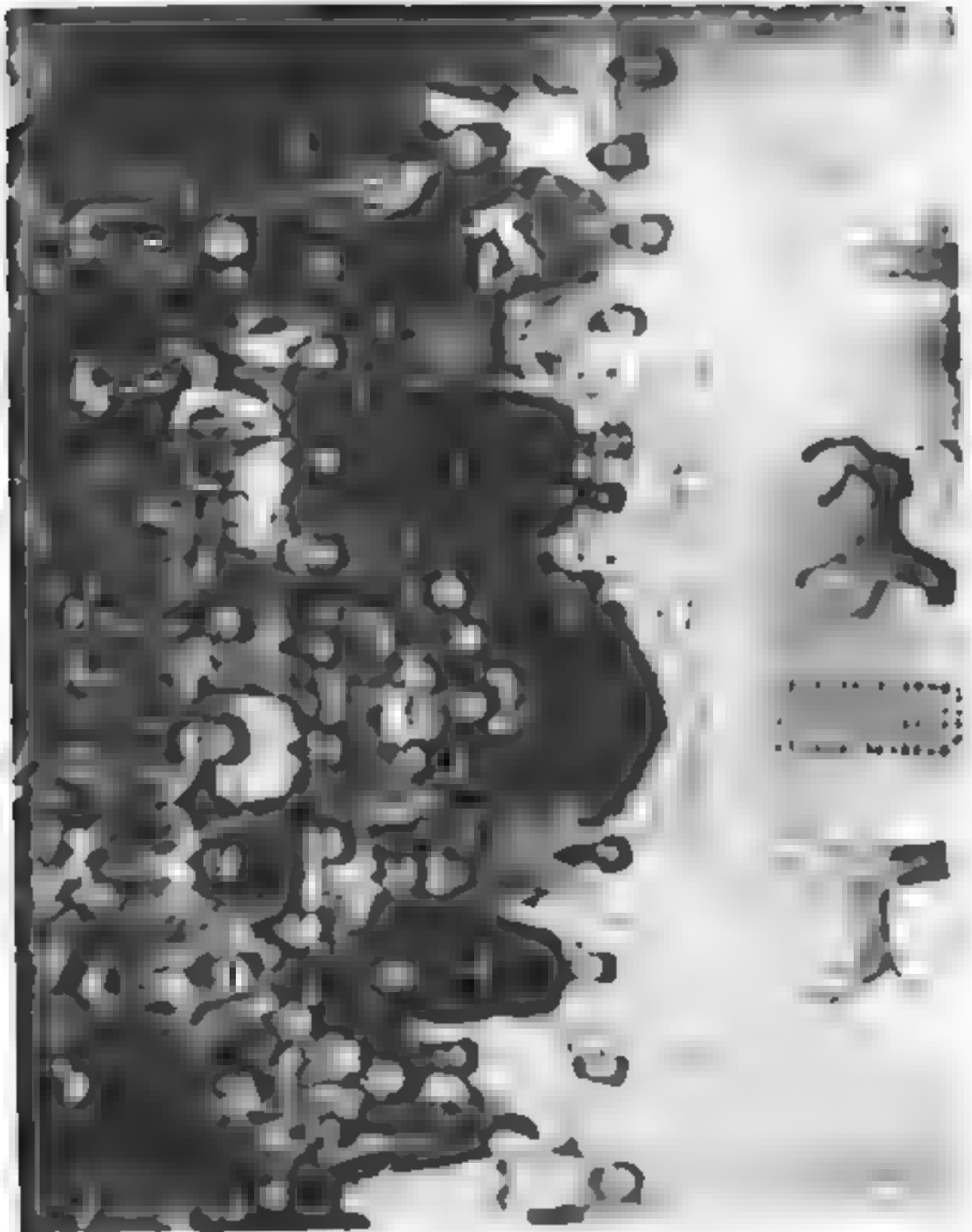
ما یکنار برید آور شده ایم که باید از صوفی و عارف واقعی، ماهیم مبتدلی در دهر داشت و عرف و صوفیان را در ماه‌گان ژولیده و پشم‌لودی تصور نمود که بسوی صایف دیوی و سابی خویش پش پاره خود را از عوهای رنگی بکار کشیده بد، طعناً درین صوفیان غیر حسی گشتن بی‌سواری، چنانکه در هر صنف و دسته‌ای هست، رید میتوان یافت یکی تصوف و عرف و واقعی با اعمال و رفتار این قبیل افراد انطاف بدرد و تملی و گوشه‌گیری و بربر احتما گشتن عیار ریاضت برای ترکیه نفس و آمده ساختن روح بمظرد وصول بحق است. چهل رود زوره گرفتن و زوری پیک بدم و یک حره آب افطار کردن تن آسائی و گوشه‌گیری است<sup>۳</sup> بلکه امر بس سحت و طافت فرسائی است که بر عتده هر کسی نه می‌آید، نفس اسباب مانند اسب سرکشی است که خو گرفتن از آن کار مشکل و دشواری میباشد و پشت پا زدن بحواستهای آن همه جا بعنوان جهاد اکبر بهر یف گشته است از بی‌ظرمون گفت که عرفا مردان با اراده یوره بد که رآنهمه بد بدیوی چشم پوشیده وصول بحق را تنها هدف و مطلوب خود قرار داده‌اند. عر حال وصف بدگی جماعی را نیز محو کاملی با محام رسائیده‌اند.

۱ - معروف به جلاج که در سال ۶۰-۳ هجری بامر خاندان عباسی و یزید عباسیان قتل

رسید. جسدش را سوزاندند و خاکسترش را در دهنه ریختند.

۲ - طغوری عیسی بن آدم از عرفای بنام قرن دوم هجری است.

۳ - اشاره بحالات شیخ صمدی است.



**اختلاف** سخن از اختلاف ارباب شریعت با پیروان طریقت مراد ارباب علم و عرفا: بنو صبیح محضری در آن باب میساید ویر ممکن است همه خواستگاران بن کتب، در این قسمت مطالعاتی نداشته و بهامانی بند کنند، و آن بسنکه در طول تاریخ اسلام عالماً بر علمی شریعت مسائلکان طریقت تیرگی هائی رخ داده و گاهی دمنه اختلافات بتکفر دسته حیدر و حتی قتل آنها کشیده شده است. در چنگه بگی ابر اختلاف و وسعت محیط آن بر علم و دین و عقول و در ارباب علم و بحره رفتار و عسکر در عرفا دحالت انکار و پندیری داشته است هر چه روحانی شرعی عالم ترو و آشنا تر بروح دیانت بوده و عارف بر معصیت اجتماعی زود در مورد توجه قرار داده است بر اختلاف محدود ممکن رسیده و بی در موارد دیگر، ویژه هنگامی که العید، الله علاقه به تبوق اجتماعی و ریاست و مال نیز برای طرفین پیدا شده، به برخورد های اسف آوری منتهی گشته است.

در صدر اسلام علم و عرفان با هم توأم بوده و شاید یکی دو قرن بر روش دمه داشت ولی در زمان خلافت عباسیان، بخصوص در زمان حکومت هرون الرشید بعد، که مطالعات فقهی در جهان اسلام مذکور گشته، چنین نشانی پیدا شد و عالم و عارف از هم جدا گردیده است.

در اختلاف بر این دودمه طرز رفتار و عسکر صوفیان بر بنفیس و سیمی اثر داشته است عارفی که دل حائنه خدا ساخته احکام الهی گردن می بندد صماً تکالیف شرعی خود هم عمل میبند ولی برخی از دان پیدا شده که آیه شریعه «واعتدلتک حتی باتیک الیقین» را مستمسک قرار داده چنین گفته اند که چون در مورد حضرت بار بنه لی بمرحله یقین رسیدند دیگر وظیفه ی از حیث عبادت ندارند.

عمای شرعی بر این گفته ایراد کرده پس بر غیر از آن دمنه اند که عرفا مدعی آمد و بر گفته را بر سبیل سواد عنوان نموده اند مگر هر کسی که دست در دست مرشدی داد یا نا اورداد و دکار خاصی، که گاه بر خود مریدان ارمعی آن بی صلاحند، چند دوری بدکر پردحج مساوات در ناره خدای معال نه «یقین» برسد و بدین عنوان

ارتکاب شرعی مستعی گردد؟ مگر بر گزین عارف سلامی بعد از شخص پیغمبر ص (حضرت علی ع) بود که در مکتب نبوی، هم از طریق شریعت و هم روزه شهود «شرق به «لقین» رسیده بود. و «بجمل هیچ عبادت شرعی از او فوت نگردید و هنگام نماز چنان محو عظم و خلالت گویائی میشد که ر خود و موسوی الله» بیحیر میگفت. و آنجا که سر بجام میر در محراب عبادت سربست شهادت نوشد.

در اینجا است که بعضی را دشمنان بین صوفی و عارف فرق گذاشته عارف را صوفی دانسته اند که دل «خانه جد» دارد و صورت را متمم شریعت بداند.

زمان هر چه با نزدیکتر شده سیاست نیز در اختلاف بین آنها دخالت یافته و تدریج و ضعف حکمونها در ضعف و شدت آنها مؤثر بوده است و بی در عهده یک ما رنگی سکیم راین اختلاف اثری دیده میشود بر اصطلاح عسی اکثر مترا حیان شرعی، بمقتضای محولات عسی و فی حدیث «لا یغشوه و بعضیات سابق مدعیه و عسی هم سی و حسی خوب گردیده است. خانماذنهانی طریقت بدوین مر حبس بر است و عالم و عارف در همه نقاط نامحسوس و در درگاه هم رنگی میکند.

باری صوفیان و درین بر دین عارفی جد شایسی بودند و تفصیلت عرفان در اردبیل : و تفریق رنگی میکردند و در عرض حال، که در در مطامع دین سینه بکج سلامت شده بودند، صبر شریف را در چرخ راه هدایت خود فرار داده با خلوص عقیدت بدانها عمل می نمودند. همین مسح صبی الدین که مرور عرفان و صوفیگری را در راه او در دهان دشمنان مداعی میگردید، در عشق سبزه در صبر غمت، عدم بعنوان شریعت بر بود. قرآن و احادیث سلامی را تفسیر و تعلیم میکرد. مثل بیت عالم و حجابی مسجد جامع شهر به ر حبه عب دیخو بد نادیدیت عصر خود مسد یکت داشتند دبی آشنایی کامل داشت. عانسین مصمم مدوی را در فکرم کلمات و شعر عارفی و آدری و در کی باب می نمود و مدد محترمین وقت و سلاصین و برر کات نشست و بر حاسب داشت. در عین حال چهل ها روز بر قصد صبر و توحه بعد از دنیا میرید و در خلوص می نشست. لائم لیل و صائم اعمار میشد. بار صاب دارن نهی، حبش بیش از پیش زده گزرد و در راه

و صل با صل آمده تر شود .

در جلد اول این کتاب گفته ایم که بصوف و عرفان ناشی صمی اندین در ادبیل پیدا شده و این معتقد از زمان او در الارشاد نگشته است بلکه قریبها قس از وی میر ردیل از این حب شهرت و موقعیت مهمی داشت و صوفیان بزرگ ازی که از معاصر بوییدنگر ره حق بوده اند در این شهر زندگی کرده و مروان دیدی تربیت پروده اند که شیخ صمی هم یکی از آنها بوده است و آنچه دیو در بح بر میآید است که توحه معوی کسی مثل ابو الفرج ردیینی بوده است که روح سرگشته اسحق بن جبرائیل کلجور بی را محدود خود کرده و اسعاد ددوی و برای درك حقایق معوی ، رقوه بدل آورده است . چنانکه عدیت عارف والا مقام دیگر ، یعنی امالربانی حواجه کمال لدین عرشاهی ردیینی بر پدرش میآیدن حد نبی در مثلث ساحه و را بطریق عرفان هدایب پروده است .

در باب نمکه چرا ردین در اصول بزرگ مساء عرفان و بصوف بوده هیچ اشارتی در کتابها نرفته بالا اهل بطریق نگرییده اند است لیکن در مقالات صهوة الصفا حمله ای هست که ممکن است در بریغ این بصوف قبحی ما را ناری کند و آن ایست که بن برار مؤلف آن کتاب در تفاوت دوران حوی بی شیخ صمی لدین میویسد که او «بکوه سلان بیشتر میرفت و بر امردان خود آنچه بیشتر بود» .

کوه سلان چنانکه قبلا هم گفته ایم از قدیم لانام حصة قد سنی بن ساکنین این حدود داشت و نه تنها در عهد اسلام حتی قریبها قس از آن میر دیار تگاه مردم بود . با آنجا که بنفیده بعضی از مورخین فریدون و فی سلطنت برگزیده شد در دامنه های این کوه عبادت میکرد و زردشت بر نخستین در دامنه ای آن کوه شیع احکام دین پرداخت .

در جلد اول در دوره اسلام هم احادیثی از مورخان قدیم آوردیم و گفتار حمیدالله مستوفی را نقل از عجائب المخلوقات نوشتیم که حضرت رسول صا میر بودن فری از فور اسیه را در بالای آن کوه بیان فرموده و به جاری شدن چشمه ای از چشمه های بهشت در آن اشارت کرده است .

جمعی ر متعکربین معتقدند که محیط طبیعی اسان در چگونگی رشد معوی



صبحگاه در خانه  
میرزاخان احمدی در  
درختی نایب هند

و در همه های دینی و بر قایل تو جهی در رو مشاهد و سندی آن، توجه آدمی را  
بیت قدر - فاهر لایسه ای و لایر - حب مسدود در آن، بعضی ها با آنجا پیش رفته اند  
که از بده شدن در آمدن استعداد معنوی بعضی را پس از آن، در هم در نتیجه  
دستی آنها، در شتهای و کوششهای قایل توجه فسطح مند و در آن، در کدر جمع  
دیگری، مدتی در به قبول مسدود که به حب آن، محقق بی فکر در باره جهان و  
حب آن، که سوی بر دند من در رآ افر نه، آن سب سر، ر ع دت ثقل  
میشد

ما میفهم که در ناره عرفای رد و بل، که قبل از صبیح صبی لیدین، بعد از فواص  
صغره - در این شهر در شد مریدان پرد حقه و در عالم عرفان و صف عقبات و ذاتی  
به اند، وسیله تحقیق میفهم و از شخصیت کسانی مثل همین شیخ و اهرام اردیلی  
که از مرید شیخ حبید بغدادی بودند، سب، پکن امان معنی اردیلی، که ر شمع  
سحاب الدیر سهروردی پیروی میکرد و شیخ صبی لیدین در مرار او سد در و فکر  
میرد حقه - میفهم و معنی - سب حیات و مهربان آنها در اطلاع صحیحی  
بست و ورودیم - حیات که پیرانوسجیه ر هم که مر و در نگاه شیخ صبی بوده است  
از جهة دیوبت آملان شباحیم و در آن آرزو، که کاش شرح حال همه آنها را مید میفهم  
و این بخش از کتاب را از "محببت کامتر میفهمیم، و کم میفهمیم" چه غالب آنها  
شخصیتهای زر گوازی بوده اند و مقامات معنوی قایل تو جهی داشته اند و حتی با  
بوشه بعضی ها، برخی از آنها صاحب کشف و کرامات سر بوده اند - کتاب  
صوت لصف در رة پیر عبد الملت که کتب پیر فرس در دست معنوی بهمن نام  
دقی سب، معنی است که شیخ صبی مدین در مر حیات از یک شهر، شبی دیو وقتی  
شهر رسید و خواست عذر خود بگوید - در مسجدی، که مشهور به مسجد عابور، بی  
پیر عبد الملت ر د است، در آمد، مر ر پیر حب مسجد بود و پنجره ای بمسجد  
داشت مؤذن مسجد، که در حایه می خوانده بود، پیر در حایه دید که او را  
بودن چنان مهمانی در مسجد آگاه میکرد و بدو دستور میداد مسجد رفته و پدید آئی

کند. مؤذن از خواب بیدار شد ولی تصور آنکه رؤیای صادقانه نیست سر به لب بیدار  
و بحواب رفت. ناردیگر پیر در خواب دید و تأکید او را دریافت و در خواب  
پرسید: «سکن به کجاست؟» آنکه خواب در حمایتی نسبت دوباره خوابید. برای سومین بار  
پیر بحواب وی آمد و از آنکه او در پذیرائی از میهمان قصور می نماید و بر مور  
عتاب قرار داد. مؤذن در میان اصرار پیر عدد آورد و گفت که چیزی ندارد تا از  
میهمان پذیرائی کند. شیخ در خواب غسل و کراهی که وی در صندوقچه دشت  
اشاره کرد. مؤذن از خانه بیرون آمد و بمسجد درآمد ولی با کراهی چون هوا تاریک  
و سرد بود از میهمان عدد خواست که چیزی ندارد تا از وی پذیرائی کند اما شیخ  
تکفئه پیر در باب غسل و کراهی اشاره کرد و مؤذن از تکفئه خود سر میخیزد و گردید.<sup>۱</sup>

در دوره شاسانی بن مشایخ طریقت، که صوفیان عهد شیخ صفی لدین در  
انها سرگوازی یاد میکنند، تلاش زیادی کردیم و بعضی از همشهریان خود،  
که در مسئله های گوناگون عرفان و تصوف، پژوهش و جوهر نمودیم ولی اطلاعاتی که  
شوان آنها را نامشندان تاریخی در این کتاب آوردند به دست ما آوردیم و از حلال  
اقتضای دیگری مثل پیر «گنجینه گویا» «پیر مسند شمس» و «پیر محمد» «شیخ محمد الدیر»  
تاکلی که همدرس و بحث شیخ عطار بوده است و دهه های دیرگزار عرفان  
و مرد حق، که مفهومی از آنان در صوفیه تصانیفی است، آگاهی یافتیم و چنانکه  
نگهیم حتی تاریخ حیات و مرگ آنها را بیرون نسیم در مورد بعضی از که اطلاعاتی  
به دست آوردیم با اختلاف و حشی در دوره آنها برخوردیم مثل شیخ ابودر عفا دیلی  
که از عرفای معروف قرن چهارم و دهه اول قرن پنجم هجری بود و قاضی موسعید  
صاحب کتاب «اسرار صوفی» شده بعضی از بزرگان اردبیل در باره او می نویسند  
«امام ابودرعه عبد الوهاب بن محمد بن ابوب اردبیلی کن شیخاً و هدایت بقدر  
یوم الاحد لحداس من رجب سنة ۴۱۵»<sup>۲</sup> در حالی که تکفئه واضی موسعید نابوشته حنائی -

۱ - فتاوی از مقالات سده الف - چاپ سکی - بیانی - خط ف - حواله میرزا احمد

تبریزی، ۱۳۲۹ قمری (این داستان بعد از بمباران ای در گفتار پیشین نقل شد).

۲ - خود قاضی این معبد سال ۵۰۶ هجری در مر و متولد گشته و در سال ۵۶۲ در  
همان شهر درگذشته است و کتاب «الاسرار» وی که در سال ۱۹۱۶ میلادی در تبریز چاپ شده  
در شرح حال علماء و بزرگان اسلام است. این جهت سکی از مدارک قبل بوجه تاریخ است  
هجری میباشد.



الطریق صوفی است و حاشیه ای که مرزا احمد نیریزی بر کتاب صغرة الصفا نوشته فرق دارد.

حدائق الطریق که سال ۱۳۱۸ هجری با چاپ سنگی در بهران طبع شده است پس از ذکر مطالب فاضلی ابوسعید اصفهانی میگوید که شیخ ابوذرعه «مرد عالم و زاهدی بود که بسیار کرده عمر طولانی نمود در راه حجاز و مدینه با شیخ عبداللہ بن حنفی همراه بود و او را مجذوب خود نمود سرانجام بشیر آمد و در آنجا اقامت کرد». وی مرزا احمد نیریزی در حاشیه صفحه ۱۹ کتاب صغرة الصفا، که خود وی آنرا با خط تحریرش نوشته و دریمثی با چاپ رسانیده است، آورده است که «شیخ ابوذرعه همان است که در وقت ورود حضرت رضاعیه و آئانه الصوة و السلام به نیشابور، جلوسه حضرت را باز کرده و از رحمت ارحم مردم حفظ می نمود» در حالیکه حضرت رضاع (ع) در سال ۲۰۳ هجری قمری بدرود زندگی فرموده است. در بعضی مآخذ به ترتیب فوت او را ۳۱۵ نوشته اند و او را «معارف عرفان در اواخر مائۀ چهارم هجری» دسته و شیخ ابوالحسن خلیف از شیوخ معروف قدیم فارس و از شاگردان او شمرده اند و این شخص اخیر همان است که شیخ عطار و را در تذکره الاولیاء «مقرب احذیت، مدیس صمدیت، بر کشیده درگاه و برگزیده اله، محقق لطف و قطب و قبا حواله است».

شیخ صفی الدین هم در آرامگاه ابوذرعه در فارس دستبسی دارد و آنچنین است که هنگام مسافرت وی بشیر از مردم محل معتقد بودند که هر کس شب در صغرة و بخواند صبح زنده درسی بیابد. شیخ صفی الدین قصیدیتی در آنجا کرد و دیگران و راضع کردند ولی او مدین عمر که بوذرعه همشهری است و گریسی بدو میسرساند شب را در آنجا خوابید. مؤلف صغرة الصفا گوید صبح مردم با کفن و حوض آمدند که صفی الدین را غسل و کفن کنند ولی او زنده رفتند.

این داستان است بکه را مورد توحه قرار میدهند و آن اینکه آیت و انعام چنین و قایمی در چند مکالماتی، بدان شکل هائی که نوشته اند، صورت و نوع می یافته است یا نه؟ اگر صورت نیافه چرا و چگونه عنوان شده، آیه نه در مورد بوذرعه، بلکه

موارد زیاد و بسیار زیاد دیگر؟ و اگر جواب مثبت باشد آیا دلیل و علت آنرا صرفاً باید در تلقین داست یا علل و جهات مصری دیگر دارد؟..

بهر حال مطالب فوق ما را از محقق در شرح حال و کیفیت احوال عروای بزرگ این شهر بار بیدرد و در جلد سوم این کتاب، در قسمتی که در علما و عرفا سخن بمیان آمده است، بحثی نیز بمعرفی برخی از صاحب‌شدگان آنها اختصاص یافته است.



## گفتار هشتم

### رسوم و سنن مردم اردبیل

در گفتار دوم جلد اول این کتاب پدا آور شده ایم که آداب و رسوم و سنن قوام بیر در مآخذ تسوین تاریخ ملل و اجتماع بشری است و با دقت و مطالعه در آنها میتوان بمراحل تمدن و مبانی تاریخ ملل و جماعات پی برد  
از این نقطه نظر است که مانگناری را بیر بدین موضوع احصا ص داده ایم تا با اطلاع از آنها ، از کمالات روحی و نحوه زندگی گذشتگان اردبیل آگاهی ییم  
رسوم مذکور ، خوب یا بد ، نماینده قومیت و بشان ملت مردمی است که از قدیمترین یام در این محیط زندگی کرده اند و کمون بر مظاهری از آنها کم و بیش باقی میباشد . ولی صدحیف که بدن مظهر حره کننده عرب آنها را تهدید بر وال متمایذ و جوان عهد ما<sup>۱</sup> ، که در حریر تحولات عظیم زندگی اجتماعی دوران مسافرت مکررات آسمانی ، سرگشته و حیران مانده اند ، سرپیچی و پشت پساردن بدین رسوم کهن و نمایشگر ترقی و تعالی و پیشرفت در حقه تمدن خود میداند . مدیسی که اگر از لحاظ خلاقی اسچسن پیش رود بهائش بدادش توحش یکسان خواهد بود و در سبک ربانی شریعت رابه بر بریت و وحشیگری دوراهی اولیه پدایش خود خواهد رسد نید

۱ - مقصود ما قبه خوانان اردبیل نیست بلکه بمل خوان معاصر است

۲ - منظور از توحش بی مدوداری و عدم اطاعت از اصول و روشهای بر سر شده و معصمی است که سعادت جامعه و مالک آن آسایش افراد را تأمین نمیداند

و پنجمه سعی ما بر آنست که ناآشنا که مسیر سودرسم و موسسه‌های معمول در گذشته اردبیل را در این کتاب ماورجه تا یندگان را از چگونگی آنها آگاه سازیم و بر دانش پژوهانی را که ممکن است در صدد بررسی خصوصیات فرمی گذشته‌گان این محیط باشد نفعر امکان یاری دهیم



موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران

## فصل اول - اویاد و جشنها

### مبحث اول - آئین نوروز باستانی در اردبیل

نکم و نکمچی: ارسن تاریخی مردم اردبیل بجای آوردن مراسم جشن نوروز باستانی است. شریعت برگزازی این جشن بهست سقا دیگرا ایران، تاجدی مصل و وسیعتر بوده است و با آمدن نکمچی عار میگشته است.

«نکم» (ن - ک - م) شطرنجی بود که شکل حیوان چهار دست و پا از تخته مساحت طوب آن تقریباً ۲۵ سانتی متر و دستها و پاهاش متناسب با بدن و قابین حرکت بود. آن را پارچه های رنگارنگ و تکه های آینه بطور ریائی میاراستند و در زیر شکم بر انتهای چوب دار کی منحص مساحت. این چوب از سوراخی که در وسط صفحه تخته ای تمپه شده بود میگذشت و آسانی در آن سوراخ بالا و پائین میروست.

نکمچی، یعنی صاحب نکم صفحه تخته را بطور افقی در یک دست نگه میداشت و با دست دیگر انتهای چوبی را که نکم بر آن نصب شده بود در زیر تخته بالا و پائین میبرد و بدین طریق محسسه چوبی در روی تخته حرکت در میآمد و دستها و پاها در زیر شکمش با برخورد بر آن تخته صدائی بوجود میآورد که چون «دبم» و آهنگ مخصوصی داشت مثل صدای ضرب بر ای اسان خوش آید بود. نکمچی با این حرکت دست و آهنگ صدای تخته، آوازه و تصنیفائی نیز میخواند و در راه

چشم و گوش تماشاگر بر محظوظ میساخت و چون تکم محصولات نوروز بود تصایف و آواها پیر همواره در باده بهار و عید سروده میشد و جبهه نشارتی برای پیمان رسیدن رستمستان و آمدن بهار داشت مطلع آنها در این اواخر عداً چهر بود.

### بهار آمد بهار آمد خوش آمد

سیرون بوتقاره بایرامور مبارک<sup>۱</sup>

بی اشعار گاهی حسه نثنا داشت ولئه نیز این شادهم در دره های گذشته متوجه ربابی بود که بحای حابه داری بیشتر به همایی و گردن میرقصد و بران محسن عون لا گزه گن آرو ادلاره بخود میگرقتند.

نکمیچی ها تقریباً از يك ماه به عید میاید، پیدا میشوند و بدر حابه ها میآمدند و رسیدن بهار و نوروز ر مزده میدادند. مردم هم بسبب آنها به مهر و محبت رفتار میکردند و بهر امکان به دادن پولی آنها را دستگیری میسودند.

در نقاط دیگر ایران، محض صاً در بهار که سکنه کوبی آن از مهر حرور قسمهای محصف کشور تشکیل یافته، بحای نکم «جاح فیروز» معمول است. و آن چنین است که کسانی صورت و دست و پای خود را ناده و بخاری سیاه میکشد و پیراهن و شلوار قرمزی میپوشد و کلاهی بهمین رنگ بر سر میگذارد و در حالیکه دایره رنگی ای بدست دارند در معابر و خیابانها جلوی مردم میرقصند و هدیه در دست میدارند.

جاح فیروز، در اصل عنوان بوکرا و بردگان سیاه پوستی بوده است که بعضی ر ثروتمندان و اشرف صمن سر خج ر مکه با خود میآوردند و آن در میان گاهی از مردم آفرین بود که برده فروشان در موسم جح مکه آورده در معرض فروش میگذاشتند و چون ایر بین سیاهان آفریقائی ر کمتر دیده بودند و با آنها در نظرایان عجیب جلوه میکرد. به یزه آنکه آدمی به حرکات و رقصهای مخصوص، حاضر صاحبان خود را شاد میساختند تا ر آرز و ادیت آنان مصون مانند. ر اینجاست که بعد از بو رنگان دوره گود، یعنی جاح فیروزها، خود را

۱ - مفهوم مصرع دوم چنین است: «دانه شما مبارک باشد»

بدن شکل مآر بدن و آلات حرکات را انجام میدهد تا بیشتر جلب توجه کند  
تک‌جی‌های اردبیل فقط در یام نوروز می‌آمدند و در مواقع دیگر سال دیده  
نمیشدند حال آنکه حاج‌فرورها در ایام دیگر نیز مشاهده میشوند ولی روزهای عید  
تعداد آنها بیشتر میگردد.

تاریخ پیدایش تکم و وجه تسمیه آن نامید است. برخی آن را کلمه «تکه»<sup>۱</sup>،  
که در بعضی از نقاط آذربایجان بمعنی بز<sup>۲</sup> بکار میرود، و صمیر منکی «م» مرکب  
میدانند بدون آنکه بتاریخ پیدایش آن اشاره کنند ولی چون بز، در تاریخ تطورات  
جوامع بشری، مثل سنگ و گاو و بعضی حیوانات دیگر حرمت و قدسی داشته  
است این تصور در ذهن قوت مییابد که شاید تکم امر کاملاً ناست بی‌وهر<sup>۳</sup> به‌نظر  
«توتم»<sup>۴</sup> جوامع قدیمه بشری باشد که در چنین موقعیت مهم با آن شکل و حرمت  
مخصوص جلوه‌گر میشود و مثل یک مشرب بر رنگ مزده سپری شدن رمان و هزارسین  
بهار با تنیدن میدهد بویژه آنکه خود کلمه تکم هم، اگر بصورت ساده و رسم خاص  
تعبیر شود، در زبانهای معمول آذربایجان معنای بدرد و مجموعه آن محسنه چوبی و  
پایه و تخته آن اطلاق میگردد<sup>۵</sup>.

بهر حال تا گذشته‌های نزدیک با تمدن تکمچی‌ها حسب خوش چشمگیری پیدا  
مشد و شهر حیات عید بخود می‌گرفت. پدیده فرودها، حیاطها، گشت‌دورها و  
مشتی زیادی پیدا میکردند و برخی از آنها که در ایام عادی کارهای کمتری داشتند در  
این دورها گاهی تا نیمه‌های شب تلاش مینمودند. دوسه‌تانی از راههای دور و نزدیک

۱- بر دربان کنونی آذربایجان «تکچی» (ناکیر اول) نامیده میشود.

۲- حایمه شناسان میگویند در زمانهای بسیار قدیم، که هنوز سورت «کاز» و «سی  
ج» معنای اسب نر بسیار کوچک، زندگی میکردند معتقد به یک روح باهری بودند که با  
حایمه تسلط داشت و حیروشر حایمه در دست او بود. آنرا توتم میگفتند و در هر حایمه حیرو  
با حیوانی را معبر آن روح تصور میکردند و آنرا محترم میدانستند.

۳- برای بکارنده امکان تحقیق در این مورد ممکن نگردید. شاید ست حایمه شناسان  
دادند که ای قبیل تحقیقات سستی هدف علمی آنها میباشد. در این دربارا تکم را سر و حایمه  
حسب خود قرار میدهند.

برای خرید عبد بشهر می‌آمدند، روز آنها، که بالناسه‌ی بند و رنگینی توأم با مدب  
و وقار جلوه خاصی بکوچه و بازار میدادند. غالباً مشتری‌های پرچه فروشان و کماشده  
بودند و یی مررها بیشتر شیرینی و خشک‌کار و «په‌مش» می‌خریدند.

بناها و آجر فروشها تحفه‌بندی دکانهای خود را تجدید میکردند و حواچیه‌های  
اجاس را بطرز زیبایی می‌چیدند و با پرچه‌ها و شمعهای رنگین و چسب‌های  
کوب‌گون محوطه دکان را مزین می‌ساختند. قنداق شیرینی‌های زیادی به‌همه می‌فروشدند و  
میوه فروشها بصدوق‌های مدعی و مرکبات و میوه‌های دیگر، که بوفور برای فروش  
عرضه میکردند. به آنها معرعه را پر می‌فروختند حتی قسمی از معدن و بازار را هم  
می‌فروختند. هر کسی طروف مس را برای سفید کردن لباس دیگر می‌داد و برای مس  
بش کور ذآب بخریداری می‌فروختند و این دو جزو شکون حیواناتهای این شهر بود.

توتک، دنگه و کس بو، رزح‌ها، شوریج، بچه‌تکانی و دخت‌شویی می‌فروختند  
و سام اطاقها و در و دیوار از انگورگیری میکردند. همه خانه‌های  
ناورام پابی: شهر در عرض مساحت بزرگ پابارده روز کلی ضیف و تمیر

میسند. در هیچ خانه‌ی لاس نشسته پابی نمی‌ماندند و هر کسی بقدر وسعت مالی خود بالناسه  
و کفشهای فرزند خود را می‌فروخت و از چند روز قبل از عید آهار آمده می‌ساختند.  
صفت «پلاستیک» ساری معمول بود و لاس است و در نه‌های بچه‌ها معمولاً  
در کل ساحه مسند در کارگاههای سفیدسازی، بویژه در فریه دشکس، که مردمش  
شهرت و تخصص در این کار داشتند، از آنها پیش شروع ساختن «توتک» و  
«توتکه» می‌کردند و از این وسایل بمقدار زیادی فراهم نموده برای فروش بمعرعه‌ها  
میدادند.

توتک محسوسه‌ای از گل بود که بشکل حیوانات اهلی، و بیشتر بصورت قوچ

۱- همیشه لفظ توتکی است و بمعنی خود را که میباشد و معمولاً روستائیان آنرا به کسمنی

دیده می‌گویند

۲- این قسمت از مسموم اکنون بهر باقی است

۳- فریه غایت درپشت کیلومتری جنوب شرقی اردبیل

۴- ۱۳۹۹. این کلمه هـ سوب U فراسه تلفظ می‌کنند Tutak و Dukkah



مرای پجاه عراده توپ که در قلعه اردبیل بود و در خی دیگرمسویست که بعد از رفتن سوحتن، بیست سلطه «نظر علیخان» را به اردبیل فرستاد تا از اهالی آنجا، که بخدست گراری دولت اقدام نموده بودند تشکر کرده بالتعهد دولت امیدوار سازد. به محمد میرزا نیز دستور داده شد که بطش برود و آمجدود را، که طبق عهدنامه برومها و گنار شده بود، تحویل دهد و جهانگیر میرزا هم با اظهار قدردانی رحمانتش به تبریز بازگشت. سر نوشت پردیگر جهانگیر میرزا در این شهر آورد ولی به عنوان حاکم و فرمانده بلکه بصورت محبوس و زندانی، و سر محام نیز در قلعه ای که او، در آن لحظاتی سخت ناراحتی آن فرماندهی آنجا را بر عهده داشت و برای حفظ وطن جانشانی، در آن کرده بود، بحکم همان برادرش محمد شاه چشمه ای خود را نیز دوست داد و ما، در جای خود در این باره سخن گفته ایم و نیری تنگتر از آنها در اینجا نمی بینیم.

بعد از این وقایع حوادث دیگری نیز در این شهر اتفاق افتاده که مهمترین قسمت آن مربوط به عهد مصر اندیشه و جانشینان اوست و ما آنها را در گفتار دیگر بعنوان مشروطیت در اردبیل آورده ایم ولی قبل از ذکر آنها نوشته های جمعی از مورخان و جهانگردانی را که خود در این شهر سفر کرده و مطالبی درباره آن نوشته اند برای ملاحظه خوانندگان دانشمند نقل می کنیم.

## گفتار چهارم

### اردبیل از نظر مورخان داخلی و جهانگردان خارجی

در ایستادگی با نسله طولانی که وقایع آیرا با احتصار آوردیم مسافران و جهانگردان زیدی به اردبیل آمده مدتی در آن اقامت یافتند و از آن دیدن کرده‌اند. برخی از یان شخصاً و نیز بعضی از مورخان با استناد و از گفته‌های آنان مطابق درباره اردبیل در آثار خود نوشته‌و باقی گذاشته‌اند که اینها را به منظور تکمیل مدارجات گفتار پیشین، قسمتهائی از آنها را در این بخش نقل می‌نمایم.

#### فصل اول

##### نظر جهانگردان در باب اردبیل

##### قبل از صفویان

شاید اولین جهانگرد خارجی، که در نوشته‌های اوستحانی در باب اردبیل بنظر می‌رسد، «ابودلف» جهانگرد عرب باشد که در اوایل قرن چهارم هجری یعنی ۳۱۲ قمری (مطابق ۹۳۵

ابودلف ابن مهلهل  
در اردبیل

میلادی) آذربایجان را دیده و در شرق و غرب کشورهای اسلامی بسیر و سیاحت پرداخته است. مسافرت او بارز دل هنگامی صورت گرفته که وی از منستان و قنبرستان به سمت ایران حرکت می‌کرد.

ابودلف خاطرات خود در سال ۳۴۱ هجری جمع آوری کرده کتابی تدوین نموده است که بنام خود وی سفرنامه ابودلف معروف می باشد. او برخلاف مورخان و جهانگردان قرون جدید اطلاعات کافی و کاملی از حیث اجتماعات آبرور و آرمندار از اوصاف عمومی بلاد و شهرها، که مورد علاقه معاصرین ماست، در اختیار نگذاشته و مطالب مفیدی از این حیث، الاقل درباره اردبیل ضبط و ثبت نکرده است بلکه چون مرد بازرگانی بوده و بمعاود علاقه داشته است بحث مهمی از دیدنیهای او را این قسمت تشکیل داده و در همه جا بیشتر از این مقوله سخن گفته است.

بهر حال وی می نویسد که از تغلیس، از ارتفاعات «سپونک» ارمنستان و مرز و بوم بیهک طاعی معروف گذشته از آنجا باردیل رفتیم و از کوههای «ویرور» قان، خاجن، ربیع، حدان و یذین، گذشتیم. در این مکان معدنی از زاج وجود دارد که بنام محل خوانده میشود و زاج آن سرخ و معروف به می می باشد و از آنجا به یمن و واسط فرستاده میشود. در واسط پشم را فقط با آن رنگ میکنند، جس آن بهتر از زاج مصری است، در این مکان و در اردبیل و در کوههای پیش گفته آبهای معدنی وجود دارد که فقط برای معالجه جرب مفید است.

از گفته ابودلف چنین بر می آید که در بد یا بدین، معدن زاج سرخ وجود داشته و نیز آب معدنی مورد اشاره وی که «نقط برای معالجه جرب مفید» بوده است شاید همان «قوتورسو» باشد که هم اکنون نیز در دامنه سلان، بین اردبیل و مشگین از زمین میجوشد و مردم برای معالجه زخمهای جلدی، بخصوص جرب، بدانجا میروند.

مسافرت ابودلف باردیل گویا مقارن بزمان سلطنت سالاریان در این سامان بوده است و بطوریکه میدانیم در آن تاریخ اردبیل مهمترین شهر آذربایجان و پایتخت آنجا بود و برح و باروی محکمی داشت و مردم آن نیز دلبیری مشهور بودند چنانکه «ابن مشکویه» در ذکر حوادث مربوط بمسازعات دیسم کردی و لشگری در آن زمان مینویسد که «لشگری بر سر دسر آذربایجان دست یافت حزمه اردبیل، اردبیل در این وقت کرسی آذربایجان و پررگترین شهر آن ولایت بود و باروی استوار داشت. مردم آنجا پیرمگی دلیر و جنگی و بدرشتخوئی و هنگامه جوئی معروف بودند».



اوسلطانی که در سلطنت ثباتی نداشته نمیتوان عیبی بر آنها داشت. زیرا بطوری که گفته ایم در ایسوق فرمانروای ثابتی در آن حدود حکومت نمیکرد و هر چند صباخی مرزبان، دیسم، لشگری، عینی این جور بقوله و دیگران در آن ناحیه فرمان میراندید و بکرات از همدیگر شکست خورده فراری میشدند و آنکس که فاتح بشهر در میآمد دست بغارت و چپاول مردم میرد و اموال آنها را به زور و فشار از آنان میگرفت.

امروزه کسی نمیتواند با بودن مآخذ کافی ارسکه آبروز اردبیل دفاع کند ولی قبول قول این مؤلف نیراحت نامل است که همه مردم به شیطان تمسک جسته بودند و موال مسلمان را عارت میکردند و آنها را میکشتند. اما این حوقل در این بده صرار دارد و میگوید «در باب مردم اردبیل داستانها شنیده ام از جمله آنکه گفتند کسی از قصاب آنجا گوشت میخرید از وی خواست که گوشت و از آنجای گوشتند ببرد که دلخواه اوست. قصاب غذازی از ردای خریدار را برید و با گوشت در کت نوار گذاشت و نصایب دیگر از آن سر خریدار بریده بود و دیگری از دشمال مشتری، و همه سب طعمان و گردیکی و چری شدن بخداوند بود و از این رو خدا ایشان را گرفتار کرد و این شهر امروزه فرسوده است و آبادی و رونق تجارت سابق را ندارد...».

مؤلف مریود که در سال ۳۳۱ هجری بموان باررگان از بغداد در آمده و در مملک اسلامی گردش کرده است کتاب خود را احتمالاً حوالی سال ۴۶۷ هجری بر شة تحریر در آورده و آنرا بنام «صورة الارض» موسوم کرده است. او در این کتاب پس از بیان مطالب فوق درباره اوصاف طبیعی اردبیل نیز سخن گفته و نوشته است «روستها و ولايتها و بزرگوهای بسم سلان دارد که بالافس و پائین آمدن آن سه فرسخ است. کوهی است بزرگ و بلند مشرف بر شهر و در زمستان و تابستان پیوسته از برف پوشیده است. چشمه های جاری و چاههایی با آب شیرین دارد» و اضافه کرده است که «... اردبیل شهری است فراخ نعمت و با نرخ ارزان و بیشتر اوقات در آن بعدد میروشد. بجهه فرص نان بیهی يك درهم است و گوشت را با «من» خودشان، هر يك من و نیم يك درهم می فروشند. عمل و روغن و گرد و مویر و همه خوردنیها بحد

و یگان اوزان است ... در ورنان واقع بر رود ارس و حر آن بر ماهی هفت و هشت مطبوع بودن آن باردبیل ... میفرستند.»

بالاخره این حوالل متوجه وضع سیاسی منطقه شده گفته است که «... بررگترین شهر آذربایجان بعد از ردبیل مراغه است و در روزگار قدیم لشکرگاه و دارالاماره بود و خراة دیوانهای ناحیه در آنجا بود ولی ابوالقاسم یوسف بن داو، دایم داودش آن را باردبیل انتقال داد زیرا این شهر در وسط بلاد بود...»

ناصر خسرو دهلوی هم در کتاب خود بنام «حدود العالم» که در سال ۳۷۲ هجری قمری تألیف کرده است بمقامینی از این شهر اسم برده و در مبحث مربوط به «سخن انشیر ناخس» ارمیه و اتران و شهرهای ایشان نوشته است «اردبیل فصبة آذربادگان است... شهر عظیم است و گردوی باره است و شهری بسیار نعمت بود... اکنون کمتر است و مستقر بلوک آذربادگان است...» ناصر خسرو در جای دیگر به پارچه‌های این شهر اشاره کرده اضافه نموده است «... از وی حمامهای رنگین خیزد»<sup>۲</sup>.

«اصطخری»<sup>۳</sup> در مسالك الممالك که مربوط به قرن چهارم هجری است در بحث مربوط به آذربایجان می‌نویسد «اما آذربایجان، بررگترین شهر آن اردبیل است. شهر است دو نلث فرسخ در دو نلث فرسخ. حصاری دارد که دارای چهار دروازه میباشد. قسمت مهم بناهای آن از گل و آجر است. پادگانی در آن مستقر است. شهر پر نعمتی است. قیمتها کم است. عسل آن مشهور است. روستاها و کوهستانها دارد نزدیک

۱- قصبه یعنی مرکز.

۲- ناصر خسرو درباره تهریز نوشته است شهر کی است خرد و با نعمت.

۳- حدود العالم تألیف ناصر خسرو دهلوی یکوشش دکنر منوچهر سوده. تهران، از انتشارات دانشگاه، اسفند ۱۳۳۰.

۴- ابواسحق ابراهیم بن محمد الماری الاطخری که در اصطخر تولد یافته و در سال ۳۲۹ هجری سیاحت پرداخته است.

شهر کوه عظیمی است. شکل گاه است و آب و هیزم از آنجا آورند و مسگه اردبیل هزار و چهل باشد چون مسگه شیراز<sup>۱</sup>.

مسافر دیگری که در ۷۷۳ سال پیش از این شهر دیدن کرده  
**یاقوت حموی** «یاقوت حموی»<sup>۲</sup> است. او در سال ۶۱۷ هجری بدر بیل آمده  
 و در کتاب حرد که معجم البلدان نام دارد از این شهر تعریف  
 کرده است. «یاقوت گوید در سال ۶۱۷ این شهر را دیدم در  
 نصائی از زمین که بسیار وسعت دارد واقع و در خارج و  
 داخل شهر اهرار جاریه کثیره المیاه بسیار است. معدنك يك درخت میوه نه در داخل  
 شهر و نه در خارج و نه در فضائی که واقع است وجود ندارد و اگر درختی از  
 درختهای میوه بنشانند با وجود صلاحیت هوا و حوری آب وجودت زمین مشرف نمیشود  
 و سببش معلوم نیست و این عجالی است که من دیده ام. میوه این شهر را ار پشت کوه،  
 از جایی که يك روزه راه کمتر و بیشتر مسافت دارند، میآورند».

یاقوت سپس در باره جنگلهای مجاور اردبیل مطالبی نوشته و از فایده آنها  
 برای مردم این شهر، بویژه در موقع هجوم دشمن، سخن گفته است از جمله آنکه  
 «... از این جنگلهای می برد و قطع می نماید چوبی که برای ساختن کاسه صاف  
 است از درخت نخلنگ، صاحب صنعت در این شهر زیاد است که کارهای ایشان برسم  
 معمول بی عیب و خوب است ولی پارچه که برای فروش در خارج بعمل می آورند  
 بهترین آنها خالی از عیبی نیست». وی از این امر بسیار تعجب می کند زیرا رباب  
 صنایعی که کارهای آنها بی عیب و خوب است چگونه در تولید پارچه بی عیب عاجز و  
 درمانده اند. میگوید «دوری از یکی از کارگرهای این شهر خواش کردم که پارچه  
 بی عیبی بمن بماند گفت همچنین چیزی در این شهر معلوم است».

از نوشته یاقوت استنباط میشود که اگر چه پارچه با آن عیب و نقصی در کار خود  
 داشته اند ولی استعمال پارچه های خوب معمول بوده است زیرا وی نوشته است «پارچه

۱- شباهت زیادی بین گفته وی با نوشته های ابن حوقل موجود است.

۲- ابو عبدالله یاقوت بن عبدالله الرومی ملقب بشهاب الدین.

ممتد و بی‌عیب از روی می‌آوردند<sup>۱</sup>، و هم مثل اصطخری شهرت برسدگی در این شهر را یادآور شده و ربه اردبیل را بزرگ و هوار و چهل درم فلامداد کرده است. سالی که یقوت ر اردبیل دیدن کرده حملات و حشیانه‌گراییها تازه پدید آمده و چند روزی از دوران بائسبه آسوده این شهر بوده است. ولی مدت زیادی از این ایام نگذشته است که یورش بی‌رحمانه مغول مواجه آمدن گشته و سپهیان جنگگیر بدین شهر رسیده‌اند. این یله در سال ۶۱۸ هجری اتفاق افتاده است. شهر پس از مدافعات سرسختانه مفتوح و بکلی ویران شده است و جمع کثیری از سکنه آن بربقتل رسیده‌اند. مقتولین کسانی بوده‌اند که قل از حدنه شهر را تحلیه نموده و به جنگل فرار نموده‌اند و گویا آنهایی که از شهر خارج بوده‌اند از این پیه جان سالم بدر برده و پس از آنکه امواج سهمگین حملات مغول فرو نشسته است باز گشته‌اند و بار دیگر شهر را آباد نموده‌اند.

بطوریکه در گمارشش آورده‌ایم سکنه دلبران شهر با سبی حانه و کاشانه خود را راه نموده و زادگاه خود را تسلیم دشمنان نموده‌اند بلکه دو بار در مقابل حملات مغولهای حواری این دنگی کوچ و آیهام شکست دادند ولی در مرحله سوم چون بیروی آنها تضعیف گشته و سپه مغول با نیروهای امدادی تقویت شده بود از یرو ناب مقاومت بیاورده شکست خوردند و آنکه کشته نشدند از شهر خارج گشتند و در جنگلهای اطراف که پناهگاهی برای آنها بود، محفی گردیدند و بعد بوبرانه شهر باز آمدند و آنرا بهر از سابق آباد کردند. خود یقوت در ایبده می‌نویسد که مغولها شهر را «... بمحوئی حرب کردند و بسیاری از مسلمین را کشتند و کسی چادر دست ایشان نبرد مگر آنهایی که از ایشان پنهان شدند. آنگاه مغولان رفتند و باقی ماند آن شهر حراب با سکنه کمی. اما لآن از اول آبادتر است...».

پس در آنکه جنگیر بر سپاه حواری شده فائق آمد و شهرهای ایران یکی پس از دیگری سقوط کرد سلطان محمد خوارزمشاه از برس آنها بجزیره آیسکون در دریای حزر پنه برد و سرانجام در آنجا در گذشت. فرزند او بنام جلال الدین خود را



جانشین پدر خواند و در نقاط مختلف کشور بمقابله با مغولها پرداخت و چون در قسمتهای شرق و جنوب کاری از پیش برد متوجه آذربایجان گردید و بدون آنکه پایشخت ثابتی داشته باشد بعنوان پادشاه ایران بآرامغولها پرداخت. وی در سال ۶۲۴ هجری ولایت اردبیل و بیلقان را ملک خاص خویش ساخت و بموجب نامه ای که وزیر شرف الملک پیشکار املاک مزبور بدو نوشت خواند این را ضعیف صرف نگهداری دربار وی شد.<sup>۱</sup>

«حمدالله مستوفی» هم که معاصر شیخ صمی الدین بوده نوشته های در مذهب الفلوط، که آنرا در قرن هشتم هجری تألیف کرده است. حمدالله مستوفی میگوید: اردبیل «... هوایش نهایت سرد است و از پنجه در باب اردبیل عله که بدروند تمام آنرا در آن سال خرد نتراند کرد و بعضی در سال دیگر بمشاهده

در زمان بن مورخ با آنکه اردبیل دیگر مرکز آذربایجان نبود و پنحال شهر آبادی گشته و بسیاری از عظمت گذشته خود را باز یافته است، لیکن چنانکه از گفته وی برمیآید در آن زمان هم توجه کشاورزان این سستان معطوف کشت و برداشت علالت بوده است و حمدالله در ابتیازه تصریح میکند که «خبر از غله حاصل دیگری ندارد». مستوفی سکه این شهر را بر خور قلمداد کرده و آنرا هم معلول آب گوارائی دانسته است که در کوه سیلان جاری و گوارا و محلل است و بهمین واسطه سکنه اکولاند. در آن زمان اردبیل «ولایتش صد پاره دیه و همه سرد میر بوده اند و حقوق دیوایش هشتاد و پنحهرار دینار ثلث دفتر» بوده است.

«مهلین» مردم این شهر را ند جو گفته و «ابو حامد اندلسی» داستان موش و گربه نوشته است که «در بیرون اردبیل در میدان آن در اردبیل سگی است بر رنگ، زیاده از صخرطل، هر وقت اهل

۱- نقل از کتاب کشاورزی و مناسبات ارضی ایران در عهد مغول، پطروشفسکی. ترجمه

شهر محتاج بیدار می شود آب سنگ را به عراده حمل نموده بشهر می آورند. مادامی که سنگ در شهر است باران می بارد و همین که سنگ را بیرون بردند باران قطع می شود. «خواند میر» صاحب حبیب السیر هم این موضوع را بدیبطریق نقل می کند

«در عجائب ایندو مذکور است که در بیرون اردبیل سنگی است بوزن دویست من تخمباً در مناسبت بمنابه ای که آهن در او تأثیر نمی کند. هرگاه که اهل اردبیل بهاران محتاج شوند آب سنگ را برنگار بار کرده بشهر می برند و مادامی که آب حجر در آب ملده باشد قطرات مطر در فیصله باشد و چون سنگ را بدر به بیرون هل کنند باران تسکین یابد».

از مطالب شنیدنی کثرت موش و کمی گرهبه در آن شهر بوده است. مؤلف مرآت البلدان از قول یوحنا اندلسی نقل می کند که «موش در این شهر بی نهایت وافر است بخلاف سایر بلاد. و همین جهت گربه برد سکه حلی عرب و مرغوب است و خرید و فروش مشهود و دراز و دلالت های مخصوص دارد که آوار می کند گربه ای است شکاری و رام و تربیت شده که گریز پا و درد نیست، هر که صاب باشد ملان قیمت فروخته می شود».

مقدمی<sup>۱</sup> هم از جمله کسانی است که در کتاب حسن التفسیم<sup>۲</sup> اشاره ی باردبیل کرده است. تاریخ تألیف این کتاب معلوم از نظر مقدمی نیست ولی تاریخ کتابت آن از صرفی کاتب سال ۶۵۸ هجری یادداشت شده است. او هم مثل دیگر مورخان «مرکز آذربایجان را شهر عظیم اردبیل قلمد کرده و یادآور شده است که در آن بزرگترین شهر آذربایجان است و در آن کوهی است که مساحت آن یکصد و چهل فرسخ است تماماً قراء و مزارع میباشد».

مقدمی مطالب قابل توجهی درباره این ناحیه نوشته است مثلاً: «مبگویند

— شمس الدین ابی عبدالله محمد بن احمد بن ابی یکرالبنه العاصی استقدمی معروف

دلبازی

هفتاد زبان برای تکلم در آن موجود است» و یاد اکثر خانه‌های آن در زیر زمین است». او هم مثل اصطهری گفته است «اردبیل مرکز آذوپایه‌جان و پایتخت ناحیه است. قلعه منبعی دارد. باران آن به شکل صلیب است و چهار دروازه دارد و مسجد جامع<sup>۱</sup> در وسط صلیب (یعنی چهارسوق) قرار دارد و در بیرون قلعه حومه بسیار بزرگی موجود است... ساختمانهای آن از گل است. میوه و غلات بعد و فور موجود است. آبهای جاری دارد...».

مقدسی ضمن توصیف مردم این شهر بندو نکته متناقض اشاره کرده مینویسد «خیرات درین شهر زیاد است» و بلافاصله اضافه می‌کند «... مردم آنجا بخیلند و قتل هستند و اهل مکر و غیب میباشند». بنا بر گفته او «... این شهر نشون مرتب و حقوق بگیر دارد... ولی... علما در آن کم هستند... مردم بموافک کار خود نگاه نمی‌کنند... طبیب حاذق ندارند... واعظ و ائمه و رئیس مورد توجه... ندارند». مقدسی با آنکه مردم را با اصول انجمن کمتر می‌آزشکار میدانند میگوید که «حمامهای پاکیزه و تمیز در آن موجود است... منطقه مستحکمی است. کیمیا در آن خیلی مورد علاقه است» و بالاخره «شهر عزیز است».

۱- این مسجد جامع غیرمسجد جمعه فعلی است زیرا تاریخ بنای مسجد جمعه فعلی سال ۶۷۸ هجری می‌باشد.

## فصل دوم

## طرز جهانگردان و مورخان در باب اردبیل

## در عهد صفویان

کتاب دیگری که در میان حکایات سیر ریاض آن می‌توان  
مطالبی در باب ادبیین استبط کرد «صفوة الصف» تألیف  
«درویش نوکل» فرزند «اسماعیل نوکی» معروف به

ابن یزار و کتاب  
صفوة الصف

این در اردبیلی است که در حدود ۷۶ هجری قمری و در زمان شیخ صدرالدین موسی  
پسر و جانشین شیخ صفی‌الدین بوشه بحر و در آمده است. مرحوم عباس قبل در  
تاریخ مفصل بیان می‌گوید که برادر از مریدان شیخ صفی‌الدین بود و کنایش در  
مناقب از بوشه شده است و علاوه بر تاریخ ظهور مریدان صفوی و حول شیخ  
صفی‌الدین، حاوی بسیاری مطالب ندرت و تاریخ و اخلاق و احلاق مردم در سده دوم  
قرن هفتم و اوایل قرن هشتم است و عرایب اطلاعاتی که بعدها مورخین دیگر جمع  
پایندی مرصوفیه در کتب خود آورده‌اند اقتباس از همین صفوة الصف می‌باشد.  
در این کتاب مستقیماً مطالبی درباره شهر اردبیل ذکر نشده و مسرحات آن کلاً  
در توصیف حالات و صفات و کرامات حضور شیخ صفی‌الدین است با بحال با مطابقت  
حکایات آن می‌توان اطلاعات مناسبه معینی درباره اردبیل بدست آورد و مثلاً در باب  
که در عهد شیخ صفی، این شهر دروازه‌های متعددی داشته و دروازه رئیس سعد، درب  
ساعیان (که از دروازه سفلی اردبیل بوده است)، دروازه بوشهر، دروازه سهریس  
دروازه مقبر از جمله آنها بوده است بدون آنکه بتوان بطور کلی معلوم نمود که در  
آن تاریخ این شهر چند دروازه داشته و موقعیت آنها نسبت بحجاب چهارگانه اصلی  
چگونه بوده است همچنین رصده پیرو مولی، که در زمان تألیف کتاب برای نویسنده  
و مردم معروف و شایسته بوده، سم برده شده است بدون آنکه لزوم معرفی بهایی  
آیندگان احساس گردد مثلاً در یکی از حکایات آمده است که «مریدانش از جمله

مقابر مشهور اردبیل است» یا در جایی دیگر گفته شده است «روری شیخ صفی‌الدین برنارت مولانا مجددالدین کا کلی اردبیلی رفته بود و این محد لدین همدرس و بحث فرید لدین شیخ عطار بود» و بر همین قیاس در جای که «مروره بری سکه ردیل مزار میدیشین شاخته بیست و قدر مجددالدین که از عرفا و دانشمندان بنام آن عصر و معاصر شیخ عطار بوده است باید پیدا میشد». ر «مزار پیر گنجبه بگول که یکی از مرارات اردبیل است» هیچگونه صلاحی در دست نیست و آگاهی از مکان و موقعیت آن با شخصیت خود پیر سر برای معاصرین و نویسندگانی آینده مسر نمیباشد.


برای آنکه خواننده با نوع نوشته‌های این کتاب آشنا شود یکی از حکایات آن را با اندکی تصرف در بعضی از عبارات نقل می‌کنیم و آن چنین است که شیخ صمی‌الدین «روز جمعه از مسجد جامع بیرون آمد و بیرون رفت و از آنجا بالا آمد تا در دیک دروړه معبر رسید پس سر ستر برکشید و دعا کرد و روی مولانا عبد اللطیف کرده گفت ر بن حاك نوى دوى ميان عبد اللطيف آنجا علامت گذاشت و بعد بتحقیق پرداخت ر بی که سشی ده ۱۰۴۰ رسیده بود گفت در قدیم آب درایطرب رودخانه بود و چون سبل میآمد قور را آب میزد مردم از جهة مرده‌ها بشن باراحت بودند، وقتی شیخ عربی در اینجا بود، آن شیخ گفت وقتی من مردم مرا لب رودخانه دفن کید، چون او را در آنجا دفن کردند آب از آنصرو بگردید و از طرف یسار شهر، که در دیک دروړه مقابر است، بطرف یمن که دروړه اسدریس است، افتاد و پها در حشکی افتاد و جای رودخانه کنون باغات است، عبد اللطیف از ر ب خواست که محل آن قور باو بس دهد، آنجا چیزی ظاهر شود مقدری کند و قبری بیرون آمد بر طرف آب مقامی میشی کرد و اکنون هر کس آب مشهور و پیدا است»

باید گفت که با کتب باساف، کنون آن قریه مشهور است و نه پیدا است زیرا امس و بسار و

۱- این مطلب در آن عهد از کثرت و صوح در حفا مانده است چنانکه در این کتاب هم مطلب بسیار زیادی ست که از بس برای سبل حاضر و صح است توضیح درباره آنها معقول پملر می‌رسد حال آنکه ممکن است بیشتر آنها بری آیندگان مجهول باشد

دروازه مقابر و مسیر رودخانه و محل دعوت و مسجد جامع هیچیک امروزه شایسته نیست و آیهة معلومات آروزی امروزه کلاً جزو مجهولات گشته است مگر دروازه سفیرس که محل آن در حدود مقبرة شیخ صفی لدین بوده است، ربوا قبلایر گفته ایم که بر طبق وصیت شیخ صفی لدین، سید جمال لدین صفهانی او را غسل داد و در کنار دروازه اسفیرس در اردبیل بخاک سپرد.

فاس توجه آنکه از مسیر رودخانه هم در آن حدود اثری نیست و طبعاً گذشت روزگار بستر رود را بار دیگر تغییر داده و در دروازه اسفیرس دورتر گردانیده است اگر مثل محققین و نویسندگان امروزی جهت صلی و فاصلة تقریبی بین وینار آن روز شهر و موقعیت دروازه مقابر و درهای دیگر شهر نسبت به دروازه اسفیرس مورد توجه این قرار میگوشت اکنون برای ما بعض حدود تقریبی آنها و جای بستر آن رود رودخانه بر میسر میگردید.

آنچه در حوز مطالعة است  بهشت که شهر در آن دوره بسیار پررنگ بوده و بطوریکه از پیشینیان شنیدایم تپه ماهورهای «پیر سحران»، که امروز در دو کیلومتری شرقی اردبیل واقع است، در گذشته در محدوده شهر قرار داشته است و حکایاتی درباره آن، که بار بار فروش شتروپیبه در آن حدود بوده است، نقل شده است و نوشته است: بر ابرهم در باب اینکه دروازه نوشهر یکی از دروازه اردبیل بود گسترش شهر را در آن حوالی تأیید مینماید زیرا نوشهر بیریکی از قره شرق اردبیل است و پیر سحران بر سر راه آن قرار دارد و هم اکنون بیری نوشهر و اردبیل قراء دیگری واقع میباشد.

باری در کتاب صفوه صف حکایات زیادی در مورد مسافرتهاى شیخ صفی لدین بنقطه مختلف و ملاقات او با اهل سلسب و عرفان نوشته شده که مطالعه آنها ما را در مقام معنوی و اجتماعی آن شخصیت بزرگوار معروفا و حرمت و منزلتی که بین مردم بهخصوص مرد شاهان و بزرگان داشته است آنگاه میسر شود و از مریدان و صوفیان روشن ضمیری که در آن عهد و کمی بعد از شیخ صفی لدین در دارالاشاد اردبیل زندگی میکردند نظیر مولانا شمس الدین محمد زرگر، مولانا نجم الدین پیر اردبیلی، مولانا حاج الدین عوض شاه،

مولانا عطاء اندین عطاء الله ، مولانا شمس الدین آفمیونی ، شمس الدین کاسه‌گر اردبیلی ، پیره ملک‌شاه هم‌رئینی اردبیلی ، پیره عزالدین ، مولانا شهید قاضی جمال‌الدین اردبیلی ، پیرعی بوبینی و صدها افراد باارح و محترم دیگر اطلاعاتی در اختیار می‌گذارد. اینان کسانی بودند که معاصر شمع زندگی می‌کردند و شخصیت‌های معنوی دیگری مثل پیر ابومعبد، پیر عبد الملک و... قبل از شیخ در این شهر بوده‌اند و قبور آنها زیارتگاهی برای او محسوب می‌گشته است.

این بزازنها مارا الرصوفیان و در اویش آگاه می‌کند بلکه خواننده صفوة الصغار همان حکایات مختلف از حکام، فرما، نرواین و بزرگان و طبقات مردم زمان نیر آگاهی می‌یابد و حتی با پهلوانان نامدار آن عهد مثل حاج ابوبکر، حاج صفی، پهلوان حلیل، و پهلوان منوس و دیگران، که در آن دوره در اردبیل و آذربایجان شهرت و معروفیت قابل توجهی داشته‌اند، آشنا می‌شود.<sup>۱</sup>

یکی از مسافری که در جوی اردبیل «ناور نیه» جهانگرد فرسوی  
 ناور نیه سیاح است که ملت جهان را در عمر خود را صرف جهانگردی  
 فرانسوی کرده و هزاران مرسنگ در تهنکی راه پیموده تا به هندوستان  
 در اردبیل رسیده است سفرهای او با توان در زمان شاه عباس دوم  
 صورت گرفته و سفرنامه‌ای نوشته است که بهارسی ترجمه شده

است.<sup>۲</sup> او درباره سفر اول خود وقتی از تبریز عازم اصفهان بوده می‌نویسد «در روز دوم از تبریز، از کوه سحنی باید سرازیر شد و راه در آنجا بسیار تنگ است. در پای این کوه است که تجاریکی از دره‌ی را که باصفهان می‌رود انتخاب می‌بایند و هر کدام بر حسب میل طبیعی یا احتیاج و ضرورت راهی را حیار می‌کند. آنهائیکه می‌خواهند راه مستقیم معمولی را از قم و کاشان پیش گیرند مردابی<sup>۳</sup> را که فاصله میان دو راه

۱- کتاب مثالات صفوة الصمد، تألیف ابن براز، خط مرحوم میرزا احمد تبریزی

چاپ سکی ۱۳۲۹ ق.

۲- سفرنامه ناور نیه، ترجمه ابوتراب موری، محرم ۱۳۲۱.

۳- این که مسحت گردیده شیلی، و این مرداب، مرداب جنوبی است که امروزه در گول،

مس، طرف چپ میگذارند و آنهایی که میل دارند از راه اردبیل و قزوین، که دو شهر خوبی هستند، بروند مرداب را بطرف راست گذرده طول کوه را میگیرند و میروند. از تبریز تا اردبیل کمتر از ۱۲ لیو مسافت ندارد. از بندای مرداب همه جا ریمبهای خوبی است و من (یعنی تاورنیه) او را بشرح این راه میپردازم»

تاورنیه زاینده تعریف میکند و پس از ذکر مطالبی چسب میسوزد و اردبیل بواسطه تجارت بزرگ ابریشم، که از گیلان همسایه نزدیک آن به بیاید، و هم بواسطه مقاره ساه صبی و ب (مطور شیخ صبی الدین ست) و بعضی اوشاهرادهای آن جا بوده مشهور است. خیابانهای آن بسیار فشنگ و مضاعف است بواسطه برشتهای بزرگ چار، که از دو طرف محط مستقیم و فاصله متساوی کاشته شده است. بزرگی شهر بعد متوسط است و در آن شکاف فشنگ که می واقع شده است (مقصود چار بگرد مرود جنگه رسی اردبیل است که بی دو رشته کوه سلا و مدغرو واقع شده است) که سلا که شهر بزرگتر است مرتفعترین جبال مدی است. حایه های اردبیل هم مثل همه شهرهای آن ب از گل و حایه ب شده و کوچه ها خیلی سنگ و کعب و معراج و بی قوسه هستند فقط یک کوچه فشنگ در آن که در مسیاله آن کلیسای ارمنه واقع شده است. یک رود کوچکی از وسط شهر میگذرد که سرچشمه آن از حایل مجاور از مشرق بمغرب جاری است. این رود چندین بهر منقسم میشود و باعث شهر را مشروب میسازد. در نقاط مختلفه درخت کاشته اند که مایه تفریح نظر و صدای شهر است. میدان شهر بزرگ است و طولش بیشتر از عرض و یک کاروان - سرای فشنگ که حایل اردبیل بنا کرده در یک طرف میدان واقع شده است. کاروانسراهای دیگر هم در بعضی نقاط شهر هست که همه خوب و راحت اند و در اطراف آنها پادشاهت واقع شده خصوصاً در ساه که شروع میشود از یک حایه طولانی با چهار ردیف درخت تا بدرب مدخل آن میرسد.

مرود ریدعشه و آن خیابان چهارده اثری نیست و سی محله ای در جنوب

۱ تاورنیه در کتاب خود، مثل مورخین دیگر شیروان و یوخی عربی دریای حور و آذربایجان و اردبیل را کشور قدیم ماد میدانند



شرعی شهر بنام «باغ شاه» موجود است که یادگار همین باغ شاهی است که سلاطین صفوی در آن منزل میکردند و این جهانگرد فرانسوی نیز از آن نام برده است.

تاورنیه آنگاه منوجه قسمت معنوی و اعتقادی مردم شده چنین می نویسد که «اراضی اردبیل اگرچه برای عمل آوردن انگور مساعد است ولی در شهر ابتدا شراب پخت نمی شود و در چهارپنج لیو دور از شهر شراب میدارند. ارامنه متوطن اردبیل اگرچه شرابهایی خوب در دخیره دارند اما در هیچ نقطه ایران وارد کردن شراب و نوشیدن آن با مشکل و سختی اردبیل نیست. خیلی پنهان و محرمانه باید صرف کرد مثل اینکه شخص قبیح ترین اعمال را مرتکب میشود».

سیاح فرانسوی علت این سختی و احتیاط را لزوم احترام قبور آنها یعنی مقبره شیخ صفی الدین و مجاوران آن میدانند و اضافه می کنند که «ایرانیها متفق اند باینکه هیچ گناهی بالاتر از آشکار شراب خوردن در اردبیل نیست» و طبعی است که این گناه از نظر اجتماعی و جزائی است و الا اینو ایان غیرمسلمان گناهی برای شر بحواری نمیدانند و مسلمانان بر آن در همه جا و همه وقت بیکسان گناه و حرام بشمارند. تاورنیه بنقصین درباره بقعه شیخ صفی الدین و قبور مجاور سخن گفته است ولی قبل از آنکه وارد این بحث شود دریاب اهمیت آوردن اردبیل چنین می نویسد که «از همه جای ایران مردم برای زیارت قبر شاه صفی می آیند و این مسئله بانفاق تجارت ابریشم. اردبیل را یکی از معتبرترین شهرهای مملکت کرده است».

وی برای نشان دادن اهمیت تجارت ابریشم اضافه میکند که «قوافل تجارت ابریشم که گاهی به هشتصد و نهصد شتر میرسند بیشتر در اشتهار این شهر مداخلت دارد. بواسطه مجاورت گیلان که ابریشم از آنجا بعد ورود می آید و مردیکی شماخی که آیهام مقدار کثیری ابریشم میدهند و معر این شهر بطرف اسلامول و ارمیر شهر اردبیل است، تسلسل قوافل و تجارت آنجا را دارای اهمیت بسیار کرده و در آنجا هم مثل تبریز همه قسم مال التجاره بعد فراط یافت میشود»

تاورنیه سرانجام برای تکمیل بیان خود درباره اردبیل یادآور میشود «از اردبیل نافعترین همه جا خوب است. کاروان معمولاً پنج روزه

از اردبیل تا «آربون» و از آنجا دوروزه یا «طارم» میرود و از طارم تا قزوین هم دو روزه راه است»

**دیندار** «پی‌یترو دولاوله» جهانگرد ایتالیایی هم از حمله کسبی است که در عهد سلاطین صفویه اردبیل را دلبه‌داند. مسافرت او بایران در زمان شاه عباس بزرگ اتفاق افتاده و در این سفر مطالبی برشته تحریر درآورده است که قسمتهایی از آن

در باره اردبیل چنین است: «... در شهر اردبیل بهرهای بزرگ در بیشتر کوچه‌ها جاری است و این بهرها طاهرا، از رودخانه کرچکی که از کوه سلاطین سرچشمه میگردد، منشعب میشوند. بهمین سبب اردبیل را شهر «وئسیا»<sup>۱</sup> بی‌شبهت نیست. در این بهرها میرمهی قرل آفران و بقدری لیدید است که من (پی‌یترو دولاوله) نظیر آنرا پس از بروکس<sup>۲</sup> سکندریه مصر ندیده بودم»

برای گنجش از این بهرها در کوچه‌ها با فاصله‌های کم پلهای آجری ساخته بودند و در زمستان، که بر خلاف تابستان آب آنها زیاد و عبور از بهرها مشکل بود، مردم را آب پلهای رفت و آمد میسر میگردید و اطراف بهرها نیز درختانی کاشته بودند که از دو سوی جویها سرهم آورده مطر و دپدیر و ربائی داشتند. بقول وی میسدا بزرگ شهر مسطین بود و حایه‌ها و عمارات اطرافش دشب و ناچیز می نمود. جز حایه حاکم، که در زمان شاه عباس یکاح شاهی تبدیل شده، و باهای بقعه شح صبی‌الدین، در شهر اردبیل عمارات بزرگ و دلپسندی وجود داشت

پی‌یترو دولاوله<sup>۳</sup> که در سال ۱۰۲۷ هجری در کاب شاه عباس واردبیل رفته

۱- این شهر همان دیر معروف است که از شهرهای دیدنی ایتالیایی می باشد. شهر در محل دریا و در وسط آب واقع شده و کوچه‌ها و حیاطهای آب بر آب دریا قرار دارد. وسیله نقلیه شهر قایق و کشتی است که بجای تاکسی و اتوبوس مورد استفاده مردم می باشد. این شهر از بزرگترین مراکز جفت توریت اروپا بشمار می آید.

۲- Pietro dellavale یکی از شوالیه‌های رومی و مردی عالم و دانشمند بود. ندر که دهه بریدرت اماکن مقدس مسیحی بمشرق و مسطین می رود. از آنجا بمقداد آمد و یک

امت مینویسد که در ایراک «... زنان هرجائی را فحبه میگویند که در مجالس مهمانی  
میرقصند ... در بیشتر مهمانیها زنان رقاصه رنده میشوند و صاحبخانه آنانرا بهریک از  
میهنای که تدبیلیشان دهند تقدیم میکند ... تنها در شهر اردبیل این رسم وجود ندارد  
دیو شاه عباس این گونه زنان را از آن شهر بیرون کرده است»<sup>۱</sup>.

این سنت قرنهای بعد از شاه عباس نیز در این شهر باقی و تمصب سختی بوجود آورده  
بود چنانکه هنگام یکی از اشد لهای نظامی ردبیل از طرف قشون روس روزی ژنرال  
فرمانده قوای اشغالگر به حاجی رجبعلی نام یکی از متنفذین شهر پیغام فرستاد که سربازان  
از حیث عز و بت و تشییع غریزه جسی فارحتند و فرمانده درخواست دارد که در ایام مورد  
همفکری و راهنمایی و مساعدت لازم با آنان بمانید. حاج رجبعلی بر اثر این پیغام  
جلسه ای با حضور محترمین شهر در منزل خود ترتیب داد و پیام فرمانده روس مطرح  
مذاکره و تبادل نظر قرار گرفت و بالتسجم تصمیم محرمانه ای اتخاذ شد و یکسانیکه  
سربازان روسی خانه های آنانرا برای سکونت در اختیار داشتند بلاغ گردید که هر کسی  
موظف است با کسان خویش شریک باشد چاره ای بقییم در حانه خود را بقبل برساند، و  
پسین شد و جمع کثیری از روسیان در یکشب بقتل رسیدند باقی از قوس فرار  
کردند و از این شهر رفتند یکی از سالخورده گان شهر که این داستان را بنگارنده میگفت  
اگرود که چندی قبل در قسمتی از حانه موروثی خود برای ساختن بنائی پی کنی میکردیم  
تعداد زیادی سگلت اسن در چاهی پیدا شد که چون موهای بور داشتند معمرین آنها  
را متعلق بهمان واقعه کشتار روسان دانستند.

«دختر سطورى از اهل ماردن Mardn که سینی مآبی Citi, Maani خوانده میشد ازدواج  
کرد و با اتفاق او بسمت ایران و هند براه افتاد. درش در شیراز از حیثی و قب در گنشت  
ولی او خودش چند وقت و در مراعت حسد درش را بروم برد و در آنجا با تشیع مفصلی  
دفن نمود (تمدن ایرانی).

۱- اقتباس و نقل از کتاب زندگی شاه عباس اول، تألیف نصرالله فلسفی چاپ تهران

ار خارجایی که دربارهٔ اردبیل مطالبی نوشته است باید از «مایدلسلو» هم نام برد او در زمان شاه صفی از اردبیل دیدن کرده و در سفرنامه خود که در ۱۶۷۹ میلادی در پاریس چاپ رسیده شرح این مسافت و بازدید از دانشگاه شیخ صفی اردبی و کسب اجازه از کلعلی خان حاکم شهر را برای زیارت بقعه ذکر کرده است ولی چون گفته‌های وی بیشتر مربوط به بقعه شیخ صفی اردبی است در چند دور این کتاب در گفتاری که مربوط به آثار تاریخی اردبیل است به نوشته‌های او اشاره شده است

### ترجمهٔ فصولی از سفرنامهٔ «آدام اوله آریوس» استاد دانشگاه آلمان در باب اردبیل

در سال ۱۶۳۳ میلادی یعنی ۳۳۷ سال قبل از تاریخی که ما این مطالب را جمع آوری می‌کنیم از یک منطقهٔ شهرزاده شدن آلمان، که «هولشتاین»<sup>۱</sup> نام داشت شخصی به نام «موروگمان» به اتفاق سبخت‌نرخنده و همراهان دیگر به عنوان سفير پادشاه سلاطین روس و ایران مأمور گردید. در این سفر خود به دانشمندی به نام «آدام اوله آریوس»<sup>۲</sup> بود که در آن موقع سی سال داشت و در دانشگاه «لایپزیک» آلمان استاد بود. این جوان پس از بازگشت به کشور خود سفرنامه‌ای نوشته و دیده‌ها و شنیده‌های خود در این سفر طولانی و پرمخاطره‌ای آنروز باقیمانی نوشته بحریر در آورده است. او به دفعه دوم به اردبیل توقف کرده و فصولی از کتاب خود را به وضع این شهر اختصاص داده است. ما ترجمهٔ آن فصول از کتاب خود در اینجا می‌آوریم<sup>۳</sup> تا خوانندگان محترم وضع آنروز این شهر را در زمان او بشنوند.

۱- Ho stein

۲- Adam Olear us

۳- این ترجمه توسط آقای دکتر مهندس حسن و همدان در نسخهٔ مجاری آب کتاب صورت گرفته است.

برای ما میسر بود که بجای آن، نوشته دیگری از این جهانگردان را نقل کنیم ولی از اینجمله آنرا بردیگران ترجیح دادیم که وی تاجر و محدث شاس و ... بوده بلکه استاد دانشگاه بوده است و بدین روشی مطالب را ملاحظه و منعکس نموده است و بدین لحاظ نوشته های او بسحو مطلوبی میتواند حواسدگان دانشمندان را در حریان وضع عمومی آبرور جامعه اردبیل بگذارد و بعضی از نهادهای اجتماعی را بشکل قائل توجهی روشن سازد.

کاروان سفیر هلش دین ارفیقار وزیر راه شماعی گذشته بعد از عبور از رود ارس در سوم آوریل ۱۶۳۵ میلادی وارد ایران شده است. اوله آریوس مینویسد «در آن طرف ساحل در دشت مغد، مهماندار و راهمائی جدیدی که کلیلی خود حاکم اردبیل با استعمال ما فرستاده بود، از ما پیشو رکرد. چون راه ما بایران از کوهستانها و دره های عمیقی میگذشت و خرابه رو نمود از پیرو سپید اسب و ۴۰ شتر برای سواری و حمل بارها در اختیار ما گذاشتند. خوردنی فراوان و آب شکر و در آن گوسفند و ۳۰ پامان (مس) شراب، برنج، کره، تخم مرغ، جدامر، کشمش و میب و چیزهای دیگر بمانیدادند. شب اول در آلاچتهای گرد چوبانی منزل کردیم. روز بعد از دشت زیبائی گذشتیم که آهوی زیادی داشت

در اینجا از توصیف آهوها و دشت پرداخته و از «بالها رود» و سنگ پشتهای بزرگ این حدود سخن میگوید و از اینکه ساکین قریه «شاء مزار» رترس این ایچی-های خارجی دهکده را رها کرده در کوههای اطراف پنهان شده اند اظهار تعجب میکند و در تعریف کوههای اطراف مینویسد «... در بالای کوه از شکاف سنگی آب رلال و نمیری جاری بود و در آن شکاف خرچنگ در بانی بچشم میخورد. بعضی از همراهان من تا آن موقع چنین خرچنگی را بچشم ندیده بودند. حقیقت این است که باید بطور عجاز آمیزی این خرچنگ از دریا باین مرتفعات رسیده باشد. شب را در يك دهکده خانی از سکنه منزل کردیم ولی چون حریفانقتیم که ساکین آب قریه در پانیو گذشته از سماری طاعون تلف شده اند فوری آنجا را خالی کردیم و در بیان ما ندیم

مهمانداران ما از اطراف تعدادی آلاچیق برای ما آوردند زیرا هوا سرد بود و چون برای همه کباب نکرد عده‌ی وارد یکی از آن خانه‌ها شدیم و آتش روشن کردیم و با صرف بقیه شر بهائی که در قمقمه از شب گذشته داشتیم شب خوشی بصبح آوردیم.»

در فردای حرکت برف و کولاک شدیدی افراد این کاروان را ناراحت کرده است ولی در بردیگی کاروان اسرای «آق‌قیره» که بنظر اوله آریوس ساختمان عظیم و فشنگی بود، مرستاده مخصوص شاه ایران در لباس فخر و داد و بزرگواری خود از بیان استقبال میسازد. شب را در دهکده ای که در دامنه کوه واقع و باغها و درختان زیاد و زیبایی داشته مانده‌اند و روز بعد از طریق گردنه «چیرتنو» از رود قره سو گذشته به اوله آریوس در اینجا پس سیمان را تعریف کرده نرسه است «دو کنار دهکده سامیل دوساحل این رودخانه را یک پل سنگی متصل به قدم به ۶ چشمه زن بهم وصل میکند» با آنکه باردییل دو میل راه باقی بود معینا چون عید پاک آنها رسیده بود شب در در دهکده دیگری منزل کرده‌اند ولی اردیست «ساس» شب در راحتی گذرانده‌اند.

برای مؤلف آن کتاب تهیه قباله چیر حاجی بوده و شرحی در چگونگی درست کردن وحشت نمودن آن در دیوار و جلوی آفتاب نوشته صافه کرده است که «بهم آورین آفتاب عید پاک بر ما دمید، هنگام طلوع خورشید با توبه و تمسکاتی که داشتیم به علامت سلام سه بار شلیک کردیم و آنگاه برای تفریح با خریدن در مجلس و عطای تزیین دادیم، نزدیک صبح مهماندار جدید ما، که جوان خوش مشربی بود، برای احترام بملاقات سیران آمد و عینا را تهنیت گفت. هدایائی هم با خود آورده بود که عبارت از پنج عدد ماهی خشک، یک ظرف پر از نان بخلاوه انار و سب و یک کوع گلایی مخصوص که شکل لیمو ولی آیدر بود و صم و بوی خوشی داشت. با مقداری حبار و سیرنک

۱- ده دیهه به چهارپایان را با آب جوش کرده مانش میدهند و آنرا قهوه طعمه جلوی آفتاب بهن میکنند و پس از آنکه خشک شد در تنور و جاق میسوزانند و بر آتش آن نان دهنده می‌پزند.

رده و شراب شهر، که در ایران بهترین شرابها محسوب میشود<sup>۱</sup>.

چگونگی پیشواز  
از سهرای آلمانی  
در اردبیل

فصل نوزدهم کتاب اونه آریوس ب این عنوان آغاز میشود و چنین میگوید که ورود ما به اردبیل روز دوشنبه دهم آوریل و مصادف با عید پاک بود. پیشوار مجللی از ما کردند و با رژه حاشی که دادند پیش از شامی ما را سرگرم نمودند.

نزدیکیهای ظهر بود که ب لباس فاخر براه افتادیم.

دسته‌ای از سوارکاران و گارد حترام حاکم باستقبال ما آمدند. ابتدا رکاب در کشیدند و دوستانه سلام کردند آنگاه برگشته پیشاپیش ما براه افتادند. کمی بعد دو کنار قریه‌ای که برجهای رنگارنگ داشت<sup>۲</sup> سواران زیاد دیگری بفرماندهی «طالب» خان و ارما پیشواز کردند. طالب خان خود مرد لاغر اندام و پیری بود و قلندر<sup>۳</sup> این ولایت بشمار می‌آمد او بما حیرت‌مقدم گفت و کتار سواران قرار گرفته حرکت نمود بعد از آنکه ندی از این دهکده دور شدیم<sup>۴</sup> زیادی مردم شهر را دیدیم که بعضی سواره و برخی پیاده باستقبال و تماشای ما آمده بودند. ازدحام آنها زیاد بود و سواران از بین آنها برای عبور ما راه باز میکردند.

اینک سواران زیاد دیگری دیده میشوند که بسمت ما پیش می‌آیند. اینها که هر از نفر بودند پشت سر «کلعلی خان» حاکم حوکب میکردند. کلعلی خان شخص کوچک اندام ولی بشاش و گشاده رو بود و چون بمار رسید دوستانه خوش آمد گفت و بخواهش سواران در صف آنها در وسط قرار گرفت. همچونکس میرفتیم سواران اردبیل نمایشهای زیادی میدادند و ما را سرگرم می‌ساختند. دو پسر بچهای که پیراهن سبک داشتند و روی آن پوستینه‌های زیبائی از پوست بره بش کرده بودند بمار رسیدند. پوستینه آنها پشمهای بلند و رنگین داشت و هر يك از آنان چوبی در دست داشتند که

۱- این گفتار اول آریوس قبل توجه است زیرا در این موقع از سال این میوه‌ها در

اردبیل پیدا نمیشود مگر آنکه ارجامهای دیگر آورده باشند.

۲- گویا قریه کلخوران بوده است.

۳- «طالب الحکومه» را قلندر میگفتند.

سر آن بشکل پرتقال بود، چون بسرا رسیدند ایستادند و از روی کتابی که در دست داشتند اشعاری در مدح محمد (ص) و علی (ع) و شیخ صفی الدین خواندند. پشت سر آنها جوانان زیادی که بالا پوشهای سفیدی تن داشتند یا صدای پرندگان آواز میخواندند و به مهارت کامل از بلبل و دیگر پرندگان تقلید میسودند. از گوشه‌ای از این محل، که بشکل میدانی درآمده بود، نو زندگی با آرای صبل و نی لک چوپانی فرا رسیدند و دسته‌هایی از مردم در حالیکه کمر همدیگر را گرفته بودند حلقه زده آواز میخواندند و رقص میکردند. آنها که بهمین حال در حلقوی ماسمت شهر حرکت میکردند، کلاههای خود را به هوا میانداختند و در میان هلهله شدید تماشاچیان آنها را با طرز زیب و مشغول کننده‌ای میگرفتند.

در نزدیکی شهر کمانداران زره پوش در دو طرف معرصاف کشیده و دیوار گوشتی ترتیب داده بودند. کلاههای آنها همه کلاه شا بود و بام عرقچین خوانده میشد. بر تارک آنها پرهی زیبا و پهی نصب کرده بودند. عیصر آنکه جمعی دیگر این پرها را در پوست سر یا پیشانی خود فرو برده و حتی دشنه بر عضلاب پر گوشت سیه و بازویشان فرو کرده و یزان مشوره بکوتک سها حیل کردیم که ایها تردستان و ساحران هستند که شیده‌ایم در ابروان و بخصوص هندوستان ریادسد. در بین مردم تعدادی هندو هم دیده میشد که با دیدن ما دست بر سیه گذاشته سر تعظیم فرو میآوردند. اردحام تماشاچیها ریاد بود و نگهبان با چوبهای بلند و شلاق آنها را از سر راه دور میکردند. با این حال چندین بار فشار آنها حرکت ستون مار متوقف نگذاشت. پشت بام خانه‌ها و روی دیوارها حتی بالای درختها پر از مردم بود که حیره ما را تماشا می کردند.

حان مار بخانه ویلاتی ریائی برد که در وسط یکی از بزرگترین باغهای شهر قرار داشت و ده پله شخص را بدان عمارت بالا میرد. باغ با درختان میوه شکوه و جلوه خاصی داشت ما را در صافها و خدمه را در چادرها جا دادند و در تنگهای طلائی برای ما شراب آوردند. آنگاه غدا دادند.



در مدتی که عدا صرف می شد و اثم برای صریح از موسیقی در ترم بود و یک دسته «وچی» یعنی کماندار در کربخانه با مهارت کامل با آهنگ آب می رقصیدند. اینها کمانهای خود را در دست داشتند آنچه که در رقصهای «بله» آنرا در دست میگیرید، کمی بعد بر دو طبله نال با چوبهایی که سر آنها مثل پرتقال بود<sup>۱</sup> پیش آمده قصبه جو بدند.

اوبه آریوس در اینجا از حواصه گان حرد اجازه میجوهد که کاج شاهی اردن در باره این کاج شاهی سوید و چس می آورد «خان قلی» «شاد باشی» اردیل که در انقدر جان نام داشت آدم بسیار ثروتمندی بوده به خرج خود این عمارت را بسپرت تر کها بنا کرده است شکل آن مشب ضلعی و ارتفاعش سندی سه طبقه است در اطراف آن از هزارها آب فوران میکند و ارتفاع آب بمندی است که از بلندی عمارت بیز میگذرد و دیورها از سنگهای آبی و قرمز و سبز حته شده که باشکال مختلفی کارگد شده شده است و دیهای نفیسی کف اطاقها و فرش کرده و دورادور عمارت را یوان ریانی از مرمر فوا گرفته است در یک گوشه یوان قسمی که در حدود ۱۶ پی مربع است، قالی قلابدوری شده ریانی است که و در روی آن بالشهای ابرشمنی و زردوری شده گدشته به گویا روزگاری شده ایران وقت معاصر ناردین در این قصر خانه کرده بود و این با احترام وی این گوشه از ایران را چنین نگه داشته اند و چون پای گذارش در آنجا هم ممنوع است از این دو دور آنرا نرده ریانی کشیده اند.

بعد از صرف عدا و تفریحات لازم، خان سفیران را بحده خوب و رحتی و اطمینانی کرد که سابقاً، محل اقامت مامور اداری شاه ایران بود. ملزمین را بر در حایه های محاور مرل دادند. حایه هایی که صاحبان آنها مردمان رشید و ثروتمندی بودند و تمام احتیاجات را شرافتمندانه برطرف میکردند.

۱ این چوبها شبیه گرد است و در اصطلاح محل «نوبور» یا تقدید صرف پ

روز دوم ورود ما از مطبخ سرای شیخ صفی الدین برای سفر آشپزخانه بقعه «ترک» فرستادند طبق رسم معمول به سفیران خارجی و سایر مأموران عالی رتبه که وارد این شهر میشوند، دوسه بار در این عمارت مهمانی میدهند و از آشپزخانه مربوط برای آنان حد میفرستند و آنرا «ترک» مینامند.

هرکمی که برای ما فرستادند ۳۲ کاسه بزرگ پر از پلو رنگ شده<sup>۱</sup> بود که بالای آنها گوشت پخته و کباب بود و نانهای تخم مرغی بیر همراه داشت. آنها را بر روی سر عملها گذاشته بودند. مهره را روی زمین گسترده و ساکمی احساس ناراحتی کردیم، بخصوص که دهار را طبق مقررات خودشان بنوع شراب صرف نمودیم. سفر برای احرم دستور و حسن شیور و ضلک توپها را دادند و سر حاکمین عدا ایدم هائی تعارف کردند ولی هر چه از نظر از کردید آنها نگرصند و چنین کاری را مستلزم کیفری برای خود بیان نمودند.

رورهای بعد بیش از احتیاج در سفره بما خواربار میدادند. روزانه ۱۶ رأس گوسفند، ۲۰۰ تخم مرغ، ۴۰ باتمان<sup>۲</sup> شکر (همچون باتمان ۷/۵ فونت است)، ۲۰ باتمان کشمش، یک باتمان بادام، ۱۰۰ باتمان شرب، ۴ باتمان درشاب (شیره) به ضافه آرد و برنج و مرغ و چبرهای دیگر. از هدایای دیگری که حاکم برای ما میفرستاد در فرصت های دیگر سخن خواهیم گفت.

اوله آریوس فصل بیستم کتاب خود را با چنین عسارتی شروع کرده و دیدنیهای خود را در آن شهر بیان نموده است «روز ۱۲ آوریل کلعلی حاکم بملاقات آمد و سفراء به دوستی و صمیمیت خویش اطمینان داد و چنین هم بود و او تا آخر بهرلای خویش و عدار مات در صحن پیکر باصفهان، بدربار سلطنتی، فرستار تا شاه

۱. معمولاً بوی پلو را با دھران رنگ میکردند و امروزه میر در مهمانیها چنین

می کنند

۲. باتمان لغت ترکی است یعنی «من» و من اردبیل برابر ۶ کیلو است.

ایران را از ورود ما آگاه سارد و طلق دستوری که از جانب وی دریافت می‌دارد ما را روانه پایتخت گرداند ولی مناسبه این دستور خیلی طول کشد و ما دو ماه تمام در این شهر مانده‌گار شدیم.

نویسنده سرنامه در اینجا ورود یکی از کشیشان ارمنی ایروان را ذکر کرده و ملاقات سفر را با وی یاد آور شده است که چون با ردیل ارتباط مستقیمی ندارد از ذکر آن صرف نظر می‌نمائیم ولی یادداشت‌های زیرا در مورد عهد قربان که او در اردیل دیده از نوشته‌هایش می‌آوریم:

«روز ۲۵ آوریل که مطابق با ۱۰ دیحجه تقویم اعراب بود آخوندها «ابیرم»<sup>۱</sup> بردگی راه می‌داشتند. این عهد را «قران» می‌گویند و پیاس عمل «ابراهم» پیغمبر که فرزند خود را قربانی می‌کرد، برپا می‌دارند. در این روز کسانی که استطاعت مایه دارند بباد قربانی کردن اسماعیل، که ایرانیها معتقدند پدرش او را قربانی می‌کرد نه اسحق را، در سپیددم گوسفندی را دم درختان یا در حیات آن سر می‌برند، و تکه تکه کرده در میان فرائی، که دسه دهنه چکن کت می‌کند، تقسیم می‌دهند. کسی حق ندارد که کوچکترین قسمت قربانی، حتی پرست گوسفند را در خانه نگهدارد. زیرا ابراهیم هم وقتی بجای پسرش فوچی ر قربانی کرد يك لقمه هم نداشت محاسبه نکرد در این موقع است که از ایران و سایر بلاد اسلامی روز فراوانی بری قربانی کردن به‌یکه می‌روند.

در این دور، پیش از طلوع صبح بیش از ۵۰۰ نفر از ایرانی در قبرستان ردیل جمع شده بین گورده راه می‌رفتند و یا تشنه بودند و بر سر مزار مردگان خود سوگواری می‌کردند. بعضی‌ها در حالیکه روی سنگ قبر نشسته بودند غذای می‌خوردند و برخی نیز پسر بچه‌ای را بر روی خود نشاندند که در برابر پول یا هدای پسند چند سوره از قرآن قرائت می‌کرد. منمیرین در کنار قبر چادر رده بودند تا از نظر بیگانه محیی باشد. اینگونه عزاداری در روزهای «روح»<sup>۲</sup> یعنی ایدم ماه رمضان میرموسم است.

۱ - ابیرام کنما ترکی و معنی عهد است.

۲ - ارواح کلمه ترکی است و بعضی دوره می‌باشد.

روز ۲۷ آوریل کلبه‌ی خان بملاقات سمرآمد و خمرخوشی آورد و آن ایام «بی‌چری»<sup>۱</sup> های شورشی، سعاد عثمانی را در مسطنطیه کشته جمعی از مسدین را توقیف نموده‌اند. بدین مناسبت هلهله و شادی در شهر ریار بود و دستور خان بری شادی تشاری کردند و هشتگه (هشتمه‌ها) تی را در هو پرواز در آوردند و آوی سوب و طبل از هر گوشه بگوش می‌رسید. سمری ماهم در این شادی شرکت کردند و فرمان شیک توپهارا دادند و عشیپک با سه توپ کردند. خود توپالای پشت‌بام رسید تا نظاهرات مردم را تماشا نماید. این رفتار سمرام، مخصوص هنگامی که دستور دادند طبن و شپوره، بیر بصدا در آید، در خان اردبیل ایجاد خوشحالی کرد و از آن ارسال دو شیشه شرب شیرازی و روشسته بزرگ Cand از میان نهاد نموده.

### عزاداری ایام عاشورا

از به ریوس پس از ذکر بن مطالب، عزادری ماه محرم و پیش کشیده می‌نویسند «در پانزدهم ماه مه عزاداری ده روز»<sup>۲</sup> ابراسان شروع شد، که آنرا عاشورا می‌نامند، دیرا «عشر» بهری ده میباشد. این عزاداری خاص بر آیین است و حرآنها مسلمانان دیگر چنین مراسمی ندارند و عزاداری نمی‌کنند. روز عاشورا آنرا آنجا مخصوص یادآوری از حسن ع. جو ترین فرزند علی (ع) است که او را عنوان موم و بمرله مقدس تکریم میکنند. صبی نوشته مورخان در این گزارش که «برید» خبیفه اموی علیه حسین (ع) برپا کرد، ول آب را بروی او بست و بدین ترتیب با نشگی رحرآوری شکجه‌اش داده پیکرش را با ۲۲ بریکان سورح موراح کرد. شخصی نام «سید بن انس» بدش را هدف تیر قرارداد و مرد دیگری نام «شمر بن ذی الجوشن» صوبه شهادت را بر او و در کرد، از بری آن عزاداری ده روز طول میکشد که حسن (ع) در این مدت از مدینه مکوفه حرکت میکرد و دشمی ده روز نام او را در معرض مرگ قرار داده بود.

ایر بیها در چنین روزی لباس عزاء پوش میکنند، عمگین هستند و با آنکه روزهای

۱- قسمت مخصوصی از سزاداری دینی سلاطین عثمانی بودند که در ریدگیهای جنگی

ریادی داشتند و شجاعت مشهور بودند.

دیگر با تبع سرشان را میتر شد در این روز سرهای خود را با سبغ نمی تراشیدند زندگی معبدی دارند. شراب نمی خورند فقط آب می آشامند. سراسر اردبیل مثل يك لانه مورد درخوش و خروشان است. مردم به مراسم مخصوص مشغول اند. در روز آخر قبل از ظهر مجلس حتم عمومی و عصر آروز مراسم عجب و غریب عزیزی را خاتمه دیدند. مجلس حتم در هشتی مزار شیخ صبی برگزار شد. در اینجا در بالای منبر پرچم درازی آویزان بود. گویا این علم را قاطمه (ع) دحیر پنجم دوخته بود و سر علم را بشکل نعل سب «عاس» عمومی به عمر فریب آورده بود. این نعل را شیخ صدرالدین فرزند شیخ صبی از مدینه باردیل آورده بود. وقتی در مجلس حتم اسم حسین (ع) را بر زمین می آوردند گویا عجم پشت باهتزر در می آمد و وقتی از حتمهای هفتاد و دو گانه و خوریزی و صحبت میشد، که متعاقب آن حسین (ع) از اسب افتاده است، عجم با آجیان سروئی خمیده میگردید که چوب آند دو تکه شده می شکست و می افتاد. حقیقت اینست که من در آنجا بوده و به چشم خود دیدم ولی ایرانیها این را بعنوان حادثه معسر و حقیقت مطلق تلقی میکنند.

روز ۲۴ ماه مه ظهر حسین بنعلیر شاه ازین سکنه که عصر امروز مراسم هراداری را حتم مینماید چنانچه سورا مایل باشد که تا آخر مراسم تماشا کند او با طیب خاطر از آن استقبال خواهد کرد ولی باید بداند که طبق قوانین شرعی این پذیرائی با آب خواهد بود و حق پذیرائی با شراب ندارد. بعد از غروب آفتاب در حالیکه در آن هیأت ما سفیر قرار داشت بدین وقتیم. حاکم از ما استقبال کرد و ما را بطرف دره دیت نمود و در صندلیهای پوشیده از قالیهای مجلس، در سمت چپ دروازه میدان بازار بزرگ، جا داد و خود نیز، در طرف راست دروازه به تنهایی روی زمین نشست.

ما صبحها ما ضافت بر رنگی دادند. طبق عادت ایرانیها سوره را جوی روی زمین پهن کردند و در فجاها ای چینی مشروبات شربین معطری 'چیدند. شمعدانهای عظیمی بطول چهار پا با شمعدانهای ضخیم مومی، همچنین لانه و مشعل در جلوی ما

مراسم

شب یازدهم محرم

در آنروز نماز

۱- گویا همین شربت قد بوده است که امروز هم رسم است و با گلاب و تخم ریحان معطر می کنند

گداختند و در آنها فتله‌هایی در محل پنهان شده‌ها شعله‌ور بودند در پیش خدمت ما هم مشعلهای بر درگی گداخته بودند که در هر يك ۲۰ و ۳۰ پنهان شده بود و ب شعله‌های تند میسوخت روی دیوارها سرنگ و حاك چند صد شمع گچی دسوار میصب نموده بودند که با نور کافی روشن بودند و این مخصوصه را بطرز زیبایی چیدمان بورانی کرده بودند که انگار در شعله و آتش غرق شده‌است.

در بالای میدان، در امتداد عرضی آن یکمك طاباهی طویل و بهمان درازی، بدکانه‌های رنگی تریبی، فابریک‌هایی را او براف کرده بودند که نور را انگیزی داشت. سکنه شهر، که اجتماع انبوهی تشکیل داده بودند، برخی روی زمین نشسته و بعضی با مشعلهای مشتعل و با چوب دستی‌هایی که انتهای آنهاش پرتفل بود (تربور) حلقه‌زده بر وجه میخواندند.

قصیه بدین قرار بود: اردبیل پنج <sup>محل</sup> <sup>محل</sup> بزرگ و اصلی داشت که هر کدام از آنها دسته‌های مستقل و جدا از یکدیگر داشتند. شعرا، از پیش تهیه روحه‌هایی را در یادبود علی (ع) و حسین (ع) می‌نوشتند و آنرا و آنروز در دسته‌ای پیش خان می‌بستاد و در میان آنها آنکه صد نشانه بهتر بود روحه میخواند در محله‌ای که حدادترین و اسکاریترین شعرا را بهترین طرری میخواند مورد محبت قرار می‌گرفت. شرب (قد آب) هم سبیل می‌کردند.

پنجشنبه پیش خان و شعرا آمدند و حلقه زدند. شش از دو ساعت تمام نشستند و روحه‌ها را در میان چوب هفت سر دخت می‌چرخانیدند. سم‌انها را چهلچهار می‌گفتند. اینها را روحه و دوده از سر تا پا خود را بر رنگ سیاه براق رنگ کرده بودند. هفت شرمگاهها، پشان پوشیده بود. بک ترتیب و حشمت کی رنگ کرده بودند انگار که بچه‌های عذرایت باشند. سنگ‌هایی را با «ترق و تروق» بهم می‌زدند و صدا می‌دادند: ناحصین، ناحصین. همه این مراسم بعدی

۱. جای اسف است که اوله آریوس هم آنها را نداشت مگر چه است گویا همان شش صحنه کثومی باشد ولی چون مرکزین مراسم عالی قاپو بوده آن حساب می‌آورده است.

بود از حساس سوگه عمیق ارقطل حسین (ع) و بدین علت گاهی با سنگ بر سینه‌اش هم  
مکوب می‌شد. بر سینه در اسحا شمه‌ای ارض‌رز زندگی این بچه‌ها شرح می‌دهد و آنگاه  
در قسمتی از فصل بیست و یکم کتابش چنین می‌آورد :

«در روز بعد با طلوع آفتاب صف تدفین حسین (ع) بر اه انباد  
نقاد خوں  
علم‌ها را با همتراز در آوردند و با شترها و اسبهای پوشیده از  
پیرچه آبی در شهر یگردن پرده حشید. اردو پوشها تیره‌هایی  
آویزان بود و بن بیرم مطهری بودند از تیره‌هایی که دشمن بر حسین (ع) زد در پشت  
شترها و اسبها پیرچه‌هایی بسته بودند که تابوت خالی حمل می‌کردند برای آنکه  
فرزندان اسیر حسین (ع) را بحاضر آورند سر و لباس آنها پر از گاه بود. در پشت  
اسبهای دنگر عمده‌های ربا، تیرو کمان، بردا بادی ممنوع از تیر بود. اینها نماینده  
سلاحهای حسین (ع) بودند»

وقتی آفتاب بر آمد حبلی به هشتی شبح صهی رفتند. آنها از بالای آرنج در  
گوشه پر عضله بارو شان رحمی عاشقانه ایجاد کردند و غیب برای این کار بیشتر بکار  
میسازد. بعضیها رنگ بارو شان را بر یک طایفه تعویذ تهرات بهتری زیاد بود که طرفهای  
طهر صحن پر از خون شد انگد که گاو هائی را ادبج کرده باشد بعضی از جوانان  
کوچک سال در حالیکه بارویشان را در بالای آرنج رحمی کره بودند آنقدر کف  
دستشان را بهم کوبیدند که درویشان عرق حوش شد همبصورتی در کوچه‌ها می‌دویدند.  
همه این کارها را می‌آورد از خون بحق حسین (ع) ادم مظلومشان می‌کردند و این امید که  
همراه خویشان گناه‌هایشان نیز فرو ریزد. هر کس در پی‌ده رود و یا در دور شهادت  
حسرت علی (ع) و پدر حش عید فریاد و ایام روزه (رمضان) می‌برد و بطور شایسته‌ی  
این مراسم را برگزار نموده باشد بر حسب عقیده ایشان، بی‌چون و چرا وارد بهشت  
میشود»

اوله آریوس در این فصل کتب خود خریدن پت آتش بازی  
در شرح می‌دهد و چنین می‌نویسد :  
«در آتش بازی همه گونه ابتکارات مسرت بخش دیده

آتشبازی

در اردبیل

میشود که از جمله آنها قصرهای کوچک، مناره، چرخهای آتشین، ستاره‌هایی که در  
حال تهیق می‌چرخیدند، مشعلها، قورباغه‌ها و شمشه‌های مختلف بود.

اول بوقت قصر کاغذی رنگارنگ بود، قابوسهای کوچکی در آن قصر روشن  
بود و هیكلهائی را که بر روی کاغذ رسم کرده بودند بحوبی روشن میکرد. بعد قریب  
یکساعت و نیم بعد های مهیسی شمشه‌های بشمیری از آن به‌واسطه شد که بالاخره  
همه ب شعله‌هایی تبدیل بحاکسیر گشتند. آنگاه يك چیر نادری پیش کشیدند اسم  
این شبی را «دیده» میگفتند، این چیری حریك چرخ نبود که ضحاک آن يك ربع  
با و موشکهای آن سه دوم پا بردند که از دوسوراخ پیش آمده آن شراره‌هایی بخارج  
پرتاب میشدند. هورم شمشه عادی و کرجك پرواز کرده و در بین مردم چرخ می‌رود  
و بالا بوشهای کنای آنها می‌فروشد و توله‌ها سر و حنکی و حسارت می‌موردند در عین حال  
موشکهای بلك تر فرو می‌ریختند که طویشان را در چشم می‌زدند و همیشه پرواز در می‌آمدند  
موشکها را از انتهای چوبهای کوچکی که در دست داشتند آتش می‌بردند و مثل ببر پرواز  
میدادند. صدای ترق ترقی از آن شمشه‌ها می‌آمد و بوی بوی آن برق می‌زد و شراره‌های  
ستاره ماسدی را در اطراف پراکنده میکرد که بعد لاله‌هایی بر زمین فرود می‌آمدند.  
يك کره عظیمی داشتند که در آن مثل يك برج کوچکی لوله‌ای بیرون آمده بود. همه  
این دستگاه را رنجیرها و مسج‌های صوبلی بر زمین محکم کرده بود تا بیروی عظیم و ب  
صدای وحشتناك و گوشه‌خراش آتش بیرون می‌ریخت و شراره‌های بزرگی از آن به بیرون  
می‌پریخت. این ماشین آتش را «کوسار» می‌نامیدند.

صدهای بودند که چوبهای بلندی در دست داشتند. در انتهای چوبها «لامپو»های  
کاغذی چرخنده‌ای دیده میشد. چوبها را تکان میدادند متعاقب آن قابوسها روشن  
میشدند و در حال اشتعال صدای حرناس آن می‌شد شبیه ارتق و شمشه‌هایی که  
به بخ ردیف کرده بودند چرخهای حیرت‌آوری بیرون می‌رفت. این مدتی در هو در



پت جا مکث می‌کردند و بیهوده کوشش می‌مودند که بالانتر پرواز نمایند ریز زنجیرها نمی‌گذاشتند که با زادی پرواز کنند. این زنجیرها و سایر چیزهای ستاره‌ای شکل و ابتکارات عجیب دیگر تفریح دل‌پیری را نصیب ما نمود.

مؤلف سرنامه از گلوله‌ها و وسایل دیگر، که ناروغ سفید (یعنی تعب) می‌ساختند سخن می‌گوید و اضافه می‌کند که «گلوله‌ها وقتی بروی زمین می‌فتادند آتش می‌گرفتند و بشکل ستاره‌های کوچکی در مدان برق می‌زدند» و آنگاه آحر بی‌پرده این آتشیاری را چنین می‌آورد که «برج کوچک آتشی بود که عفتاً فشمه‌های بیشمار از آن رها شده در میان صداها و ترق تروق خود در یک چشم بهم‌زدن، درهم پاشید. با باین نمایش‌های پر اسر و شادی، فردیکهای بیمه شب بهانه‌ناز گشتیم. این حقیقت است که در این شب تفریح لذت بخش و چشم‌گیری نصیب ما شد».

در اینجا ما باید حقیقتی را بیان کنیم و آن نسبت از حساسات مذهبی خود می‌باشد. این حساس موجب شد که در ذکر مطالب فصل بیست و یکم کتاب این نویسنده مقدم و باحری فائل شویم و در اینجا عراداری روز عاشورا و مراسم آتشیاری را از هم جدا کنیم. آتش بازی ای که اوله آریوس از آن سخن می‌گوید در شب یازدهم محرم یعنی عروب روز عاشورا، توتیب یافته بوده است و این مانه شگفت است که چگونه در آنروز گاز، که تعصب سختی در امور مذهبی معمول بوده است، بچنین کاری اقدام شده است. این ما نیستیم که امروز در چنان مراسمی تعجب می‌کنیم بلکه بقول این نویسنده در آن روز هم جان اردبیل «... بدین طریق تکدر خاطر بعضی از ایرانیها را فراهم نمود. زیرا اینها می‌گفتند که در روزهای سوگواری آتشیاری به سزا است، بخصوص در بر پر کفاری نظیر ما، که بمقدسات آنها ارزشی قائل نیستند، و آتش بازی فقط برای جشنهای سرور است».

ما هم امروز با آنهمه هیجانانی که مردم پیام عراداری عاشورا از خود نشان داده بودند علت این مراسم را نمیدانیم و از توجیه آن عاجزیم. اگر مردم آنروز از این امر مکدر نمی‌گشتند چنین می‌پنداشتیم که این وضع یک امر شایع در آنهمه بوده

ست ولی عدم رصدیت مردم، حارق عدوت بودن آن را روشن می‌داند و بوجه امر را مشکل می‌داند و این تصور را قوت می‌بخشد که هر آینه حاکم احتمال می‌داده‌است که همان روزها هیئت سفرا عازم پادشاهت ایران خواهند شد و لذا برای آنکه وظایف مهم مدیری خود را در حق آنان سنجو بھری و تمام برسد به چنین کاری دست زده‌است حال آنکه این تعسّر هم با توجه به نصایب و محب مذهب اعیان مطلق کافی نخواهد داشت.

هر حال مطالب دیگری در نوشته‌های اولیه آریوس قابل توجه است از جمله آنکه در آنروزگار، رور عاشورا مخصوص حرم عوادری حضرت حسین (ع) بوده و فردی آن، یعنی رور پردھم محرم، بناد تدفین حسین (ع) دسته‌های مقصدی ترتیب می‌دادند و ترشهرهایی که روی آن، فرش بداحه بودند اصنافی را بشکل سر سوار می‌کردند. بر سحویکه ما در عنوان پیش آورده ایم، بجای همه رور پردھم می‌توانستیم شیخ صبی بنیس گرد آمده از پروان خود خون می‌گرفتند.

چه شده که بعدها همه رور پردھم، جانشین خون گرفتن رباروشده است موضوع قابل تحقیق و رسیدگی است. چه آنکه چنانکه در متن خون گرفتن از بارو برتر پسته بررسی می‌باشد.

۱. نویسنده در فصل بیست و دوم کتاب خود تقریباً (ششصد و پنجاه و یک) دلیل بر داحه و چس نوشته است:

«اردبیل که تو کھا آمر «اردو بل» می‌گویند، و در نقشه زمین هم بهشتاد «اردو بل»<sup>۱</sup> نوشته شده در منطقه آذربایجان، که سابقاً «ساتراپنه»<sup>۲</sup> می‌گفتند قرار دارد و یک شهر باستانی است. این شهر در میان این بیها اهمیت بسیاری دارد زیرا از یک طرف اغلب پادشاهان قدیمی و بیش از همه پارتی‌تخت پایه گذارانشان شیخ صبی<sup>۳</sup>

۱- Ardabil

۲- Satrapene

۳- مؤلف سفرنامه اشتباه کرده و شیخ سبی را پایه گذار مذهب قلندار ندوده‌است.

میباشد. حتی چنین مگونس که اسکندر کبیر هم در لشکر کشی بایران در این شهر اردو رده است. از طرف دیگر در این شهر قنور شاهان قرار دارد به علاوه مرکز داد و ستد داخلی و خارجی است.

سکین آن بر بان ترکی صحت میکند. شهر در وسط جنگه ای، که تقریباً بشکل دایره منظم است و قطر آن سه میل میباشد، گسترده شده است. کوهستانی بلندی از هر سو شهر را در بر گرفته است. بلندترین آنها سیلان است که در غرب شهر قرار دارد و قله شش و نیم او برف و یخ پوشیده است. در جنوب شرقی کوهستان گیلان با اسم «باغرو» کشیده شده است و این کوهستانها آب و هوای اترشی ای، که گاهی گرم و زمانی سرد است و خیلی نامالام می شود، بشهر داده است. لذا در ماههای اوت و سپتامبر، که شبیه ماههای سرد پائیزی است، خیلی بد بیمار میشوند و بهلاکت میرسند. در میان همراهان ماهم خیلی ها بابت شربت و سماریهای حضو باکی دست بگریبان شدند. پزشک ما آمپن به بیماری و جینی گرفتار شدم گم دیگر قطع امید کردیم. بطور غریبی همه روز مارهای ظفر، وقتی که آفتاب بوسط آسمان می رسید، گردباد شدیدی بر میخاست و ابری از گرد و خاک از یک طرف به سمت دیگر میخاست و به سمت تمام طرفین پدید میگرد، سپس سراسر روز شب هوا آرام بود و اردیبهها ضرب المثلی در این باره داشتند «صبح اردییل بهرور کردیل».

بعلمت سردی هوا بگور و حریره و انار و پنبه در اردییل بعین میآید ولی سب و گلایی به اندازه کافی حاصل میشود. در همان فقط در اواخر آوریل<sup>۲</sup> شکوفه می کنند. در دامنه کوه، آنجا که هوا ملایم و گرمتر است، نبات مناطق معتدله خوب پرورش می آید. در ربر «باغرو» در دهکده آلاو<sup>۳</sup> حریره عباسی و در «بارو»<sup>۴</sup> بهترین خیارها را بعمل می آورند. در این واحی ریههای ضخیم شده حاصلخیز و

۱- گردوا در اینجا هم در سرد تلفظ می نمایند یعنی بادی که همراه گرد است

۲- او اردیبهشت.

۳- Aizru (این دهکده امروزه معروف به «آلاری» یا تشدید حرب میباشد).

۴- Baru (همان دهکده باروق است که امروزه باقی است).

چراگاه فراوانی است درست بهمین علت در اطراف اردبیل، در میان باغهای سبز و دهکده گسترده شده است

چراگاههای این شهر سالانه مالع فراوانی معرئه شاهی در آمد دارد، زیرا چوپانان ثروتمند ترکی و عربی که برای مراعاتش بمذهب یزید در آمده اند و با خود را تحت حمایت شده قرار داده بدگلهدی خود را چرا میدهند و حیوانات خود را خرید و فروش میکنند، برای ما، شخصی که مأمور محاسنه گندها بود، حکایت میکرد که در عرض دو هفته پهل سهر صد هر رگوسهد رد شده است در مقابل هر گوسهدی که اینجا چرا میکند بمبار ۹ «گارشی» (پول کاربکی یا هوشی و ۱۰ بیول می سو' بند ۵/۲ گارشی) باید مالیت پردارند و بیول و در مقابل دم. موقع فروش نیز بهمین مقدار باید پول دد.

شهر اندکی وسعوار شهر است و در شهر حصار نیست. تمام خانههایش را باغها احاطه کرده است. در در بیشتر محله ها شیشه ست تا شهر. چوبهای با حتمی را از گیلان، که غرور راه فاصله دارد، و از می کشد ربر در این شهر چوب است. بهر کوچک و بحدو در شهر جریان دارد و پهل سنگی وانی بر روی آن رده اند. این بهر از دهکده شام اسبی که از شهر يك ميل فاصله دارد سرچشمه میگیرد و در بالای شهر دو شعبه مشود يك شعبه آن از شهر میگذرد و شعبه رنگر سمت چپ شهر منحرف شده در پشت آن به فرسو میریزد.

در ماه آوریل، وقتی که در فیه کوهها و دره ها برفها آب میشود، بهر عبد رودخانه عطشی میگیرد و اگر موقع آب آنرا جریان بدهند حتماً تمام شهر آب فر میگیرد. گویا این حادثه یکبار در زمان شاه عباس رخ داده و آب طعین کرده و خانه های ساحه

#### ۱. Meissen

۲- منظور نویسنده چوبهای صنعتی و حتمی است و گرنه از همه آنها چوبهای زیادی حاصل میشده است

۳- سر چشمه این رودخانه از کوه های سلاسل است و از شام اسبی میگذرد به آنکه سرچشمه اش آنجا است.

شده از گل و حاکم دس و حشها و شسته و از هم پاشیده و کوچک و بزرگ را با خود برده است. مردم و دامهای فراوانی در آب نبود شده است. بهمن است وقتی ما آنجا بودیم در آوریل هزار نفر مجهز به بیل و بیل کج و پورو جلورودخانه سد محکمی بستند تا آب را، که مثل دریا میماند، به مراتع وسیع هدایت نمایند.

شهر دارای کوچه‌های کوچک فراوان و پنج کوچه اصلی و سببی است که در کنارهای آن در گرمای شدید درختان بندسبزه چمکی میدهند. در این شهر میدان عجلال و سببی هست که طریش ۳۰۰ و عرض آن ۱۵۰ قدم است و آثار بنام «میدان» محو اند که بعضی رعی گردش و بازار است. در هر دو طرف آن دکه‌هایی قرار دارند که با نظم و بدنی ساخته شده است. در این دکه‌ها اصناف مختلف، پیشوران، هر صنفی جدا از دیگری کار می‌کنند. در دروازه میدان، دست راست، پشت مقبره شیخ صفی، مسجدی پنجم به‌وجود که در آن معرجه نامی ده‌ای هست. گرم‌خرمی توانست در این محل پناهنده شود مدتی کاری نگار او نگار نگار. از آنجا با ساسی میتوان بطرف مقبره شیخ صفی، که پناهگاه بررگی است، فرستاد کرد.

ر پشت میدان به‌دراز می‌رویم. اولاً تيمجة بسدی که چهار گوش است و قصریه می‌نامند. در این قیصریه صلا و فقره آلاب، سنگهای قیمتی، ابریشمهای نفیس و سایر چیزهای گرانها مفروشند. ارسه دروازه ناره، بکوچه‌های سر پوشیده‌ای میرود که کالاهای صوری می‌فروشند. کاروانسرای محنتی برای تجار خارجی: ترك، ماس، هندو هست. تجار اهل چین را هم بن نشان دادند، که چینی معروف هستند. لاسهای عجیب و غریبشان خبر از آن میدان که خارجی هستند.

در شهر «حمام» یعنی حمام فراوان است. همچنین مسجد زیاد میباشد و کلیسای هم دیده میشود. زیباترین و بزرگترین مسجد مسجد آدینه است که در بسدی تپه‌ای در وسط شهر بنا شده، برج بلند و گردی بر تارك خود دارد. در روزهای جشن یا روزهای

۱- این مقبره امروزه بین باقی است و امام امراده صالح می‌باشد ولی مردم آنرا

داغلان امام‌زاده‌سی، یعنی امام‌زاده پسر می‌گویند

۲- منظور نویسنده از کوچه‌های سر پوشیده بازارهای اردبیل بوده است

جمعه، که اسم مسجد از آن گرفته شده، بنا نهاده و بدو جلو مسجد چاهی است که در بر  
شاهی «روح حوضه» یا باسم دیگر «محمد رضا» بنا کرده است. آتش را از کوهستان  
بلندی که در جنوب غربی است و به وسیله کهر رهدی که در زلزله میسی کشته شده است میآوردند.  
در این چاه بر بنها پیش از آنکه وارد مسجد شود دستش و شومی کند.»

این موضوع عنوان فصل بیست و سوم سفرنامه را تشکیل میدهد.

و مؤلف آن چہیں میگوید «در ردی کی مدال، مثمرۃ مجاہد

شیخ صبی و آخرین شاهان ایرانی، که ولادت اشاره کرده ایم،

قراردارد، کمیسیون حساب روری، بطور دقیق و در دوم صد

اِخْمَس (جہاں) روز بعد از عید يك) خط نشان ساخت کہ

آنگاه جایزه می‌دادند و قید و محسوسات را به بیست و آهسته می‌داد

عبدای و عہدہ سوم در دفتر جوہدہ شد وی با اشادہ کہ د کہ روز روز و

صرف مشروب خودداری کیسے ۔

بعد از صرف باهادر سفر دو رئیس همو های و سوارباشان با نظم بطرف مقبره

حرکت کردند، در وره و آن که بطرف مشرق باز می شود بقدر کافی بزرگ بود، بالای

۱. پارسچر بقره ی در رنگ در عرض، و همچنین با رنگی که بطور عمودی

از آب آلوده بود، مریض شده بود صحن وسیع و بزرگ با سنگهای مرمر شکل

معروش شده بود در دو طرف در بر طرفها دکه‌هایی قرار داشت، در پشت آب‌ساع

بربرگی دیده میشود که برای استفاده همومی بود ،

حادث درهشتی از ما استقبال کرد و سپس از دروازه دنگری ما را هدایت نمود

که بالانشاء هم بطور رحیم صبح بقره ای بشکری سه گوشه ترسیم کرده بود در آن

محل زندگی و شمشیرهای ما را از ما نگه داشتند، زیرا دروازه کسب خود بدرد ما

اسلحه‌ای که سپس مرتکب می‌شود، بگذرد و گویند که فقط یک کار با خود می‌آورد

جدا بشود. با وجود این که بیم دارد آسمای در وادی از مرز سسلی که نظام و ستاد به

مدور که ده اند، ساخته شده است. بنگداشت. روی این آستانه همه است. بر این ادا

مسلمی که در دور و بر قبر نفس مشغول رهد و عادتند آبرامیوسند، از این آستانه باید به پای راست نبرگندشت.

در آنطرف این دروازه محیاطی که دو طرف آن با ستونهای قرین شده بود، رسیدیم این محاط و صفت زیادی داشت و بی طول آن زیاد رکف آن به سنگهای



بنای دیوار شمالی صحن بقعه شیخ صفرالدین که چله خانه در پشت آن قرار داشته است

بزرگ کاشی معروش بود، در دیوار راست این محیط از يك شير مسی آب تعمیر و گوارائی جاری بود، سرچشمه این آب در کوهستانهایی بود که يك مبل ناشهر فاصله داشت و از راه زیر زمین آب بدست می رسید و برای مصرف کسانی که در این بقعه غذا می خوردند بکار می رفت، در نهای حیدر، در دست راست، توجه مرا بجای طایدار و دیوار بزرگی، که دایره ای شکل بود، جلب کردند نمای آن ناکاشی های آبی و سبز

مزین بود. داخل آن و باقالی مهرش کرده بودند و دو چراغ در وسط آن قرار داشت. آجودنهای سفیدپوشی در کنار دیوارها، دورا دور نشسته، و مشغول تلاوت قرآن بودند و با صدای بسیار بلند قرآن میخواندند. میان درموقع خواندن برآست و چپ خم میشدند و این کار دهنه جمعی آنچنان با مهارت و یکسواحت بود انگار که همه آنها را با یک حرکت درآورده باشد. منظره غریبی داشتند و گویا آنها با این حرکت بواسطه و رعد و تفری صبیح خود را ابراز میکردند.

این همان جائی بود که گویا شبح صفی الدین سالی بکار بمدت چهل روز در آن عزلت اختیار میکرد در ریاضت و عبادت میپرداخت در این چهل روز او را چیزی خورد بلند نمیشد و روزانه حرکتی به یاد او نمی آمد چیزی دیگری صرف نمی نمود. ساد بود آن یام چهل روزه است که این تالار را «چله-خانه» میگویند.

از این حیاط بحیاط سومی رفتیم که از کور آن نیز همچنان زنجیر نقره ای آویزان بود محوطه ورودی گنبد مقبره، عمارت بسیار مرتفعی است که زیر برج استواری دارد میشد. در آن در صفحات ضخیم نقره پوشانده بودند. این در دستگیره های عظیمی داشت و آستانه سنگی در باقالی مهرش بود و فقط با پای بی کفش ورود بآن محار بود. نخست سفرا برای کندن کفشهای خود دلخوشی زیادی نشان میدادند ولی بالاخره در برابر درخواست ابر نیان تسلیم گردیدند و کفشهای خود را بدانه میسرنمود. در سمت راست راهرونی، که با قابلهای نفیس مهرش بود، از یک در طلایی مار بیک تالار طاقدار مجلی هدایت کردند. طول این تالار هشت فاد و عرض آن پنج فاد<sup>۱</sup> و از سقف آن چراغهای طلایی و نقره ای فراوان آویزان بود. قطر هر کدام از آنها سه چهارم «اله» بود<sup>۲</sup> در دو طرف این تالار دوازده نفر آحرید نشسته بودند که بآنها «حافظه» میگویند.

۱- در کتابهای دیگر نوشته شده است که بسفر گفته شد وقتی شد. ایران قصد زیارت آجیا میکنند در بیم فرسخی شهر پیاده شده پهای برهنه بداجا می آیند. این بود که آند کفشهای خود را در آورده اند.

۲- Faden برابر ۱۰۷۲ متر میباشد

۳- Elle برابر ۵۷۳ سانتی متر بود



در جلوی آنها حزوی از قرآن بود که بر روی چهار پایه (رحل) کوچکی قرار داشت و بواسطه راهبهای عا دسته جمعی قرائت میکردند. یکی از آنان جمله ی را قرائت میکرد در حالیکه بدن خود را بچپ و راست تکان میداد درست مثل آنها نیکه در چله خانه بودند.

از آنجا ما را بتالار دیگری رهنمائی کردند که در آن بود و بکمک برده هائی محاط شده بود. باین تالار سه پله بفره ای بالا می رفت. حن ونیر مترجم فارسی ما «رستم» پله ها را بوسیدند. بعد سمر او چهار نفر از ماها را ببالا راهمائی کردند. در انتهای مجلل و باشکوه تالار، در محلی که با اندازه يك پله ارتفاع داشت، در پشت يك شبكه طلائی که او در باب بود، قیر شمع صفی قرار داشت در گاه آن از مرمر ریختی بود و بر بالای آنچه در آنواه عمومی شایع است قرا از طلا نبود و تقریباً سه پا از کف زمین بلند داشت. طویش تقریباً به پا و عرض آن چهار پا بود و مخمل قرمزی آرا می پوشانید. چراغهای طلائی ریائی بر بالای آن آویزان بود و از راست بچپ دو چراغ بزرگ و بلندی قرار داشت و با سایر چراغها سر امیر شب روشنی بود.

در شبكه طلائی بسته بود با آنکه سمر آ خواهش کردند آمدن بار نمودند، چه از مردم دعوی هیچکس، حتی خود شاه را هم نتواند راه بیاورد. در دست چپ این تالار اطاق طاقدار کوچکی بود که در آن قبر شاه سمر اول و نیز حرمهای شیخ صفی و بعضی از شاهان صغوی قرار داشت. از خلال پرده یکی از آنها بخوبی میشد دید که تزیین محصور صفی ندارد. دیال ما پیرمردی میآمد که از يك آتشدان طلائی دود مطری در هوا میپاشید.

هر قدر که دلمان خواست تماشا کردیم و سپس از يك راهرو دستراستی بتالاری رسیدیم که شبیه کلیسائی بود با نقش و نگارهای طلائی نخستین اندیشه ما این بود که این صافهای وسیع بدون سون را چه چیز نگه داشته است. از طرفها تزیینات زیادی که پله مانند بود معلق بود. این تالار را «جنت سرا» میگویند. در اینجا کتابخانه ای بود. کتبها در گنجینه ای بسته بی نظم و درهم و برهمی قرار داشتند.

عصب نه برپای عربی بود و بعضی دیگر برهه‌های فارسی و ترکی با حروف بی- اندازه ریشتی روی پوست و ناعبد، نوشته شده بود. در کتابهای تاریخ تصویرهایی هم نقش شده بود که باسیدیه‌های سرحرکت جلدگم نه بدید و با گل‌های برحسب از شاخ و برگ‌های طلاکاری شده تزیین یافته بودند. در زیر یکی از طاق‌های تالار چندی طروف چینی دیده میشد که بعضی را آب طلاها ده تنگ آب حای مگروت<sup>۱</sup> در این طروف شده یا کسبی را مسعدس، که برای باریدن بمب‌محل می‌آمدند، غذا می‌دادند. باید توجه نمود که چون بن محل حرر بیة مقدسه است بکار بردن طروف طلا و نقره در آن ممنوع میباشد. و بدین سبب در «سرك» و درسوگواریه‌های حبسی (ج) سهره را با طروف چینی و کاشی‌های چوبی می‌چسبند. گواشع صهی آنچنان رنگی مقدس مآبانه‌ی دشت و قایع بود که در کاسه سده چوبی غذا می‌خورد.

رحمت سرا مار با شیر حبة ضفة بالا هدیت کردند. در آن مریس نقره بود و نظم و ترتیب در آن توجه مارا جلب کرد همه چیز در جای خود مرتب بود. دیگهای ثابت بزرگ، که گردن باریک داشتند. با دقت سرپوشیده شده بودند، اطراف آشپزخانه آب در لوله‌هایی جاری بود که شیرهای بزرگ مسی، به سطحنهایی که در زیر آنها قرار داشتند، میریزد. آشپزها و دیگران هر کدام حوضه خود را داشتند. در بن آشپزخانه روز به روزی برش از هزاره‌ها غذا می‌چسبند. در اینجا خدمه مقبره و دفرا روزی سه بار غذا می‌خورند. صبح ساعت شش، بعد ساعت ده و سپس ساعت سه بعد از ظهر، دو عددی اوییه از بود حة شبح صهی و سو می را از بود حة شاه می‌پردازند. دو عددی اول روی هم رفته برای همه آنچه روزانه ۱۵۰ عباسی یعنی ۳ تومان تمام میشد.

پیش از اینکه تقسیم، غذا شروع شود در باز بر روی طین می‌کوبیدند و این طیل را گویا روزگاری محمد (س) بکار مسرا و شیخ صدرا بدین بهمه‌ای عدم نموده از مدینه آورده است. از شستن آوی طین مردم شتاب می‌کنند. در برین هر کدام

۱- چینی خانه در آب تاریخ ساخته شده بود و چینی‌ها در جیت سرا نگهداری میشد.



سید معروف اللہ رحمہ اللہ در زمانہ سید عبداللہ بن موسیٰ حررک شیخ حق اللہ بن  
پرہلای آرامتجاہ آن عارف بزرگہ بنا شد

سوپ گوشت و برنج می‌پزیرند. آنچنان فراوان که یکمهر به تنهایی نمی‌تواند همه را بخورد و سکه بدیگرو، که حجت‌الت دارنده صدقه قبول کنند، می‌فروشد.

ما را از آشپزخانه بنای ریساوبررگی مشایع کردند. در زیر آسمان آزاد، قمرستان حیدروشه ملهماسب و سایر شاهان بدون تزیین، چشم می‌خورد. بن مقبره ر شیخ صدر الدین، بعد از مرگ پدرش، یکمک استادی که ارمانده آورده بوده، ساخته است. می‌گویند که نقشه و طرح ساختمان را خود شیخ صدر الدین داده است. آنهم شکل معجریه، چنانکه پدرش هم نسبت معجریه می‌دهد. او باستان فرمان داده که چشم خود را ببندد، استاد چنین کرده و در رؤیای خود تصویر عمارتی را الهام یافته است که بعد از آن میبایست او روی آن ساختمان نماید. امروزه همه این عمارت شبیه کاخی می‌باشد و اردحام در آن از اردحام در هیچیک از دربارهای بر طمطراق شاهان دیگر کمتر نیست.

این مقبره و چند مؤسسه شاهی دیگر دژ اثر در آمد دائمی و وقف و هدیه‌ای لایق قطع چندین میلیون ثروت دارد. گویا در صورت جنگ، برای تسلیحات آرتش بیش از شاه پول در اختیار دارد. بغیر از پول نقد بیشه ر، شیخ صدر الدین هم میهد و همشهریه‌ای زیادی دارد که همواره ثروت مقبره را افزایش می‌دهد. فقط در خود اردبیل ۲۰۰ خانه، ۹ حمام، ۸ کاروانسرا، بازار بزرگ معروف بقیصریه، همه میدانها و دکانهای ریطاقها، ۱۰۰ دکان دیگر در بازار، میدان دو آب و میدان عیبه و نمک و روغن اینها همه ثروت «مرار» را تشکیل می‌دهند. به علاوه آفتاب شینها، که در زیر آسمان آزاد فروشنده‌گی میکند و دکه‌ای ندارند، باستانه شیخ اجاره محل پرداخت می‌نمایند. از دهات اطراف اردبیل ۳۳ قریه نمک «مرار» است. در سراب ۵ دهکده، در شهر تبریز ۶۰ خانه، ۱۰ دکان، در خارج شهر دودمکه دیگرو؛ در شهر قزوین چندین کاروانسرا و حمام همچنین در گیلان و آسارا و سایر مناطق درآمد های سرشار ثروت آستانه را پیشتر می‌نمایند. در شمار اینها «تاتارسان» و «ملوسان»

۱- این همان موقوفات تیمور لنگ است که ما قبلاً از آن سخن گفته‌ایم

که ساکنین بعضی از نقاط آن مذهب ابریه را قبول کرده اند، مالمی بصندوق آشپزخانه آستانه می‌برند. این عادت مرسوم ایرانیهاست که در موارد مسافرت به دور، و پیش از اینکه کار مهمی را متقل شوند، همچنین در صورت بیماری، یا در مواردیکه کار به تنگنا می‌افتد، در آستانه شمع صفی نذر می‌کنند و بعد از گشودن گره از مشکل شان باطیب خاطر و ارضای طلب عهد خود وفا می‌نمایند زیرا رعایت وسعادت و خوشحالی شان در معرض خطر قرار نمی‌گیرد. علی‌الحصص درار متدین و پرهیزگار داوطلبانه هدایا و نذر می‌آورند. بعضی‌ها در وصیت نامه‌هایشان مواهب دبیوی خود را بشیخ صفی وقف می‌کنند و بدین طریق روزی پول فراوان، اسب، الاغ، شتر، گوسفند بی‌حد و شماری و اشیاء دیگر نصیب آستانه می‌شود. اهدا کنندگان مقداری Annis دریافت می‌دارند و این علامت آنست که روحشان هری شیرینی خواهد بود. تحویل‌داری هدایا و نذر در آستانه دو تن باشد که فلاسوف گند حورده‌اند، آنها را «نذرچی» ها می‌گویند. و نذر بمرئی بعضی تصدق باشد. در سمت چپ مسجد چله‌خانه، نذر چیان سر اسرور در آستانه می‌نشینند و در برابر آنها صندوق پول گردی با دو روپوش محسن سرخ‌رنگ قرار دارد. از سوراخ این صندوق پول‌های اهدائی را می‌ریزند. شترها و اسبها و الاغها را بلافاصله بفروشد و تسدین به پول می‌کنند و گوسفندان و گاوهار را می‌کشند و این فقرا تقسیم می‌مایند. نذر بشیخ صفی که در سنج‌رئس، نام دارد در قریه کلخوران واقع است که فاصله آن تا اردبیل بیستم می‌باشد. سیدچرئین یکمنو آدم ساده ارتوده عادی بود و در این دهکده زندگی میکرد. قبلا بین سایر دهقانان مذهب شده بود ولی صدر الدین وقتی بعد از مرگ پدرش مقبره‌ای برای وی با نمود تصمیم گرفت که تربت جلدش هم بست بمردم عادی جا و مرتب دیگری داشته باشد و باین ترتیب بقایای استخوانها و بدن و بر باین محل منتقل کرد و مقبره مجلسی با نمود و گسندی بر روی آن برپا داشت.

چون در اردبیل قبور مقدسین فراوان است حال اردبیل علاوه بر شاه در خدمت

روحانیون هم باید باشد در برتر حقوق دیوی باید در صدد جلب رصبت آب هم برآید و آنرا از نظر دور ندارد. خاب اردبیل مثل حاکم شماخی چرنکهنی. نادی ندارد زیرا اردبیل شهر سرحدی نیست و لذا از حمله و شیخون ترکها ترسی ندارد. در در خاب اردبیل کمتر از ۵۰ نفر خدمه داشت و از این حیث شکوه و حلال وی پپی در بار «عرب خاب» خاب شماخی می‌رسد. جان ردیس و بدگی گوشه گیرانه و هوشیارانه‌ای داشت در فرصتهای مناسب به‌ار به‌تحریر می‌رفت داد. خیلی چینی میکشید مثل عموم برای آن که دود را از یک صفحه ی بطول دو پا در داخل شیشه‌ای که پر از آب است رد می‌کنند همچنین آب میاه یعنی قهوه دغ را بدی میخورد. گونا قهوه بطور مصنوعی حثت میکند و تحریکات بیش از حد و شدید را تسکین می‌بخشد. دیگر از چیرهای قابل ذکر اردبیل چاه حمام کوهستان و آب گرم، هزاره، حمامهای طوسی است و ی ما از این محلها دیدن نکردیم.



در اینجا سفرنامه او به توصیف در مورد اردبیل پایان می‌رسد و در فصل بعد کتاب داستان حرکت اردوی سمیران را در اردبیل بطرف سلطانیه ذکر می‌نماید که چون رطبی به‌ابر مجموعه می‌درد از آوردن آن خودداری می‌کنیم و ی اشاره محلی به سرگذشت خود «بورو گمان» رئیس آن اردوی می‌بشدنری و صمیر فرما می‌نویسد: «الارم می‌دایم زیرا نشانه آن مرد حواسدگان نشدند حالی از فایده تصویر می‌بخشیم. بطوریکه ملاحظه فرمودید و له آردوس از سکوتهای جان اردبیل، که نمائنده روح محبت و انسان دوستی دوست و ملت آرزو برابا بود، در خواندن چگونگی سخن گفت و از اعزاز و اکرامی که از بورو گمان و پارانیش عمل آمد بجهت حوی سایش کرد. طبیعی است که رفتار در بار صغوی در باره آنها گرامی تر و محترمانه تر از اردبیل بوده

۱ - نویسنده آنکه خال را حقیق کش نوشته در توصیف خود فلیس در حریف کرده

است.

۲ - معلوم میشود در آن تاریخ هنوز صرف قهوه در اروپا با لابل آلمان و هولستان

معمول بوده است

و از هر گونه مهر و مودت فرو گذاری نگذریده است تا آنجا که حتی در مراجعت از ایران نیز گروهی از مأمورین دولت و قزلباش در معیت مهماندار به شایعت آنان عزام گشته اند. در حوالی مارستان قزلباش جو بی که حرو مشایعین بود بواسطه سبیر چوبی می‌رسد و در و گمان بر قزلباش بر حاش کرده با وی تکلایم می‌شود و بپاران خود دستور تسیه او را می‌دهد. اینان بقصد کشت او رفتند و قزلباش از حال رفه‌ها، بقصورتی که مرده است، ارمحه بدر می‌برد ولی فرد که سبیر ارزنده بودن وی اطلاع می‌یابد با دگر دستور با حصار او می‌دهد. مهماندار با ادب و احترام لازم از حلال و حیم اوسخن می‌گوید ولی سبیر صواب در احصار وی می‌نماید. قزلباش نگویند بحث را در وسط پتئی به حصور می‌آورد و بر کران سبیر بدستور وی دست بردن می‌گشاید و او را همانجا بقتل می‌رسانند. این صحنه موجب تحریک قزلباش‌های دیگر علیه این عده می‌گردد ولی تدبیر و مناسبت مهماندار از حوادث ناگوار جلوگیری می‌کند. اولاً آریوس می‌بوسد که تا وقتی ما از درین (در قفقاز) که آخرین شهر ایران بود خارج شده بودیم از واکنش انتقامی قزلباش‌ها بگریز بودیم و چون زاین مرز گذشته‌وارد خاک روسیه شدیم خدا را شکرها کردیم.

گریز پاران سبیرین حرکت داشت و دیگر کارهای رسیده‌ای را که در اصفهان از او سر زده بود پس از ورود به هوشاین شاهزاده آن ناحیه گزارش می‌دهد او و وروگمن را بکیه این کارهایش محکوم می‌کند و دستور بدار کردن او را می‌دهد. و وروگمن عجز و لایه نموده تقاضای بخشش می‌کند. شاهزاده يك درجه دو تخفیف می‌دهد و بجای دار او را بدست جلاد می‌سپارد و با شمشیر سر او تن وی جدا می‌نماید و انتقام خون جوانی که در مارستان نامر او بقتل رسیده بود بدین طریق در آلمان از او گرفته می‌شود.

## فصل سوم

نظر چهارنگردای و مؤرخان دربارهٔ اردبیل

بعد از صغویه

در عهد فتح‌الشاه صفوی ، داسم « مسوژوبر » ، از طرف  
پاپائون اول ، مپر طور فرانسه مأموریتی در دربار پادشاه  
قاجار پیدا کرده بایران آمده است . در آرمینان عباس میرزا  
نایب السلطنه رونمهد ایران ، بعلت جنگهای ایران و روس  
در ولایت اردبیل بود ، ژوبر برای ملاقات شهزاده به  
اردبیل آمد و بحضور وی رسید . او در سفرنامهٔ خود نوشته

دیدار  
« مسوژوبر »  
فرانسوی  
بعباس میرزا  
در اردبیل

است که عورمن بنهران ر تبریز بود . بشیسم ولیعهد ابراهیم عباس میرزا در اردبیل  
است لذا بدان شهر عریض کردم . وقتیکه اردبیل شدم اردوی شهزاده ، بوجود  
رستان سخت آن سال ، در حارح شهرورده شده بود در داخل شهر در عمارت میرزا  
بررگ فرهایی وریر شاهزاده میرزا بری من تعین گردید . هر روز وشب به آنکه در  
حاجه وریر مرل داشتم از مطبخ مخصوص شاهزاده ، که در اردو بود ، بری من غذا  
مپوردند .

روبر دربارهٔ ملاقات خود بولیعهد مپویمد که بحضور شاهزاده حضور شدم  
بعد از تعارفات رسمی اجازه داد که رو بروی او در روی فرش حراسایی ، که شاهزاده  
بر آن نشسته بود ، بشیسم .

.. ژوبر در اینجا شخصیت و درایت شاهزاده را برشتهٔ تحریر در آورده از  
هوش و زده و قدرت اوسحق مپگوید و از اطلاعات وی نسبت بکشورهای مجاور و  
فرسه تفصیل بیان مپکند و سنوالات شاهزاده را دربارهٔ ایستون و « احمد حریر » ،  
حبب نصاب ، والی عثمانی در سواحن دریای ژه ، مطرح مپسارد و سرانجام رژه  
سپاهیان ابرانرا در اردبیل ، که دو روز بعد از آن ملاقات با شرکت من مسافر حارحی  
تربیت یافته بود ، شرح مپدهد . خوشبختانی که در اردبیل بر او گذشته اقامت او را ، که



قبلا فقط برای دو روز بود، طولانی تر کرده و چون در رسانیدن نامه ناپلئون به فتحعلیشاه تأخیر زیادی احساس میشد رشت، مراغه، اجاره مرخصی گرفته از راه خلع حال پتهران رفته است.<sup>۱</sup>

حکومت محمد شاه «تاریخ نو» و در آن راجع به اردبیل بتفصیل سخن گفته است در اردبیل که ما قسمتی ز آنرا در صفحات قبل نقل کرده ایم و گوید عباس میرزا نایب السلطنه در سال ۱۲۴۶ هجری با دیگر پادشاهان و دیگرش محمد میرزا، که بعد از فتحعلیشاه بنام محمدشاه به محب منقلب نشسته است، وارد اردبیل شد و سکنه شهر مبلغ پنج هزار تومان پیشکش آوردند. عباس میرزا، که در عین حال ولی آذربایجان نیز بود، نظر با اهمیت منطقه، حکومت اردبیل را به محمد میرزا داد و جهانگیر میرزا را نایب الحکومه مورد و اداره مورین ولایت را بدست دو فرزند خود سپرد. دو برادر یکی به پیش پیش در این شهر همکاری داشتند ولی بدست تقدیر دو سر نوشت متعین بری آنها مقدار مدحت بدیسان که یکی از آنها بعد رفتن واحد برار بک سبط آیرن بکبه رد و دیگری بدست همین برادر در قلعه اردبیل محبوس گشت و سرانجام بهرمان او بیانی در تبر اردست داد.

مورخین مینویسد محمد میرزا بعد از فوت پدرش بمقام لاسعهدی فتحعلی شاه رسید و بعد از ورود به آذربایجان چهار نفر را برادران و شامهراگان، یعنی جهانگیر میرزا، حمزه میرزا، احمد میرزا و مصطفی میرزا را مخدول و معروص نموده بقلعه اردبیل فرستاد و زندانی کرد. خود جهانگیر میرزا در تاریخ نو عیب این گرفتاری را تحریکات قائم مقام بدست و بتفصیلاتی در این مورد نوشته است که او را «همراه اسراده حمزه میرزا و بهمن میرزا و چهارصد سوار و چهارصد سرباز و دو عراده توپ» اردبیل تبعید و در بارین قلعه رفتن کرد و متعاقب آن امیرزاده احمد میرزا را نیز از حوی و امیرزاده مصطفی میرزا را از ارومه که در سب ۱۵ و ۱۶

بوده‌اند یاردبیل آوردند و در قلعه محبوس نمودند».

روضة الصفا در باره کور کردن آنها می‌نویسد: «هنگامیکه محمد میرزا عهده دار امور مرجوعه گردید قائم مقام معروض داشت دو خود مکات و سلامت امیرزادگان در بهه، که مزاح شخص آذربایجان را بمرثه عناصر اربعه اند، طریقه حرم بست که بدار الخلافه روی آوریم، هرگاه ملازم من بده در رکاب بروی داشته باشد بحسب باید حصر و بیهود از جمیع قارب و عشایر و عمام و احوان چشم پوشید و آنچه در اهلاک و اتلاف هر يك معروض درم ببوشد... لاجرم بدلخواه او سکوت گرفته فرمود هرچه مصلحت دولت است بختاری

حساب قائم مقام رقبه‌ای نگاشته مهر مبارک حضرت ولیعهد را بر آردده بدست «اسماعیل خان قراچه داغی» بر شاهی داده مأمور یاردبیل نمود تا او بدانجا رفته جهانبگیر میرزا و خسرو میرزا را بکشتن بصره و احمد میرزا و مصطفی قلی میرزا را مرخص کرده برگردد»

اسماعیل خان بعد از ورود یاردبیل شخصاً با سرکار اقدام نکرد و اعتبار آنکه حرد ولیعهد بن دستورنایب‌الدوله و آستانه شیخ صبی الدین بست نشست ولی «محمد مهدیخان» ولد «فتحعلی خان نوری» حاکم اردبیل و جمعی از فرامان‌مروغصب در شب ۱۵ رجب ۱۲۵۰ هجری ربهخته بدین کار مساعدت نمودند.<sup>۲</sup>

در آن زمان در اردبیل صبیبی بود موسوم به «حاجی صالح اردبیلی» که زندانیان بیمار را بیزمعالجه می‌نمود فرزند او «میرزا عبدالوهاب» که بعد از پدرش در این شهر طاعت مکر دار پدرش نقل میکند زمانیکه مرحوم امیرزاده جهانگیر میرزا و خسرو میرزا برفقه اردبیل متوقف بودند والدین حاجی صالح رحمت

۱- اسماعیل خان قراچه داغی فرامان‌نویس محمد شاه و همان کسی است که میرزا محمد علی محمد باب را قتل ارمحا که در تبریز بوسیله سپید

۲- شرح حال رجال ایران در دهه ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری. مهدی باستان، جلد ۲ تهران ۱۳۴۲.

حکومت اردبیل مأذون بود به خدمت امیر دگان تردد نماید. چند روز قبل از قضیه عاجز شدن این دو نفر، در قلعه خدمت آمدن بود جهانگیر میرزا برای تنفس ز دیوان حفظ برای استحلاص خودشان تعال نمود. در حال آمدن:

خوش آمد گل و روان خوشتر باشد که در دست بجز ساغر باشد

رمان خوشدلی دریاب دریب که دائم در صدف گوهر باشد

مرحوم جهانگیر میرزا خوشحال شد ولی خسرو میرزا عرض کرد که بر درین بیت نشد میدهد که ما را عاجز و کور مسدود جهانگیر میرزا عصائی شد که چرا تعبیر می کند ولی هنوز یکمته نگذشته بود که آن واقعه تعالی افتاد.

قلعه اردبیل که معروف به «نارین قلعه» بود، طبق نوشته روضه الصفا و مرآت البلدان، سابقاً نیز قلعه این شهر بود و دیوارهای حوالب چهارگانه آن ز قدیم الایم باقی بود.

عاس میرزا نایب السلطنه دستور داد تا نیمه خراب کردند و سپس به سرکاری یکمتر از صاحبان فراسوی، که بازرگانان با بران آمده بود، ساخته شد و برگردان قلعه دیگری بر آوردند و خندق و خاکریز بطریق فلاح مهم ساختند. و تحمیباً در پست هر زنومان بمحارح آن صرف کردند. این قلعه از قلعه عاس آباد، که بامر عباس میرزا در کنار رود ارس در خاک تحجوان ساخته شده بود، محکمتر و متین تر بوده است. این قلعه در موقع جنگ ایران و روس مرکز تدارکات سپاه ایران بود ولی بعدها به علت استحکام و مناسبت رید به بدان محالفان حکومت و مدعیان سلطنت گردید و علاوه بر جهانگیر میرزا و برادرش شخصیت های بزرگ و حیوانی بیو مدیهائی از عمر خود را در سوارهای آب گذرانیدند که ظل السلطان و شجاع - السلطنه و حشمت الدوله و دیگران از جمله آنها بودند.

مرحوم صبیح الدوله در کتاب مرآت البلدان داستان توقیف ظل السلطان و فرار او را چنین مینگارد که در سال ۱۲۵۰ هجری از شاهزادگان و امیرزادگان در الخلاه حسنعلی -

فرار ظل السلطان  
از قلعه اردبیل

میرزا شجاع السلطنه، محمدتقی میرزا حسام السلطنه، علیقلی میرزا ارکسلالدوله، ماموردی میرزا ابیحسی، شیخعلی میرزا، محمدحسین میرزا حشمتالدوله، اسماعیل میرزا، محمود میرزا، بدیع الزمان میرزا و دیگران را و سایر محاسن دولت را به ردیف آذربایجان فرستادند. در سال ۱۲۵۲ هجری قمری قلعه سفید در قزوین که مرکز شهر ممسی بود، از طرف نیروی دولت اشغال شده و لشکران پسر جوانان ممسی سرکرده این اشرار دستگیر و با دو پسرش باقرخان و هادیخان در دیل تبعید گردید و وویجان در اردبیل در گذشت.

مؤلف کتاب «شرح حال رجال ایران» حیرت‌نمید آن شهرادگان را بقلعه اردبیل پس برنیت آورده است که در ربیع الاول سال ۱۲۵۱ هجری محمد شاه یارده بهر شاهزادگان را بآذربایجان اعزام داشت و در قلعه آن شهر محمود و صاحب، ابان حسینی میرزا شجاع السلطنه (دبیر)، محمدتقی میرزا حسام السلطنه، علیشاه ظل سلطان، علیقلی میرزا ارکسلالدوله، ماموردی میرزا، کشیکچی باشی، شیخعلی میرزا شیخ جنوک، اسماعیل میرزا و محمود میرزا (پسران فتحعلیشاه)، محمد حسن میرزا حشمتالدوله، بدیع الزمان میرزا صاحب‌الختیاری و نصرالله میرزا (برده‌های فتحعلیشاه) بودند و تا سال ۱۲۵۳ در زندان ماندند. مؤلف مزبور در چند سوم کتاب خود مینویسد که باستانی ظل سلطان و بدیع الزمان، محبوسین این قلعه در ربیع ۴ ربیع الاول ۱۲۵۱ توسط حاجی خان شکری و نوروزخان چهاردویی بآذربایجان عزام گردیدند.

صبیح‌الدوله در تکمیل مطالب کتاب خود صافه میکند در این سال چون محمد شاه قصد عریض و برونش بنگران داشت توقف ظل السلطان عیش‌شاه را در پینخت مصلحت ندید و دستور داد که او را بهمدان و از آنجا بمراغه و سرانجام بآذربایجان ببرد. باحاطر همایونی در این سفر از طرف او آسوده باشد، لیکن بدید علیقلی میرزا ارکسلالدوله، که قبلاً در قلعه اردبیل محبوس بود، دستگیری گماشته شد و بوسیله اوزمعدری<sup>۱</sup>

۱- شرح حال رجال ایران، ذوقون ۱۲ و ۱۳ و ۱۴، نوشته مهدی بهمنیار، ج ۱، تهران ۱۳۴۷

۲- در بعضی کتب نوشته شده که این معمار در قزوین بود و رفتند و محبوس او را آوردند.

که پس حتماً اسامی قلعه آگاه و از راه زیر زمینی محفی آن بخارج مطلع بود، محل این معبر معلوم گردید. آنگاه شاهرا ده، بعنوان آنکه محل نظهری در اندرون اطاق خود در قلعه داشته باشد، موافقت، حاج علی صفر خواجة مارندرانى و مسئول قلعه را برای کندن چاهى کسب نمود و مصفاى برای این کار بهزبنة شاهزاده ار اهالى شهر اجير گردید. چاه بمقدار لارم کنده شد و حاشا آن توسط حمله ها بخارج قلعه حمل گشت ولى شاهرا ده در این ماجرا بهایى ببل و کلنگ و دیبمى و سبلة مقى برای خود فراهم کرد و شبها مخفیانه مقداری از زمین در طرف راه خروجی زیر زمینی حفر کرد و حاشا آنرا در همان چاه ریخت و پس از سه ماه راه خروج بدیبطریق آماده شد. ركن الدولة آنگاه بادستیارانى که در خارج قلعه فراهم کرده بود سه اسب آماده ساخت و بمشوى مخفیانه طل السلطان را، که از این مقدمات بکلى بیخبر بود، از خواب بیدار کرد و بانطق او و اموردی میور کیشیکچى ناشی، از ره نقب بیرون آمدند و سوار اسبها شده راه شمال را در پیش گرفتند و چون مقداری تاحشند بقراولخانه روسیه رسیدند و خود را از تعقیب مصون یافتند.

نگهان قلعه، بمى حاج علی صفر خواجة مارندرانى، که صبح از این مر اطلاع یافت در پشت سر آنها تاحت ولى وقتى آنها رسید که آن در حاشا روسیه بودند و لذا باو مبدى مراجعت کرد و تفهین امر را بمحمد شاه گزارش داد.

چون طبق قرارداد ایران و روس پناه دادن محالمان سطنیت در کشور طرف دیگر میسور نبود از این رو فراریان توتوکیه و از آنجا به مکر رفتند و بالاخره بپیداد مراجعت کردند و در آنجا بشارف دولت متوقف شدند و وظیفه اردولت ایران ذریعت می داشتند.

محمد ولیخان خلعتبری سپه دار تنگابنى هم از جمله کسانی است که در پاداشتها پیش مطالبی در باب اردبیل بچشم میخورد. و در ماه صفر ۱۳۲۲ هجرى قمرى مأمور آذربایجان گشت و روانة تبریز شد و در آنجا بحکومت ولایت اردبیل، که مشگی و حلحال و طالبش هم خسرو آن بود، بسوی

یادداشتهاى  
محمد ولیخان خلعتبری  
سپه دار اعظم  
حکمران اردبیل

و گذار گردید .

سپهدار رور هشتم ربیع الثانی وارد اردبیل شد و دست بسک سلسله کارهایی بود . او در یادداشت‌های خود دربارهٔ فعالیت‌های خویش می‌نویسد «خرابه‌های عمارات اردبیل را خوب تعمیر کردم حالا يك جهای مصعانی دارد توپخانه و غیره و دم و دوزخ‌های آنر می‌سازیم ، يك مدرسه هم اینجا ایجاد کردم ، امروز رقم سی و پنجاه شاگرد لای در آن مدرسه است . مدرسه ای که سپهسالار بدان اشاره میکند اولین دبستان بسک جدید است و ما در گفتار مربوط به مرگ این شهر اجمالاً از آن سخن گفته ایم .

در این زمان بود در آذربایجان شیوع یافته و محمد ولیخان نیز در اردبیل بگری می بسیاری داشته است . او در یادداشت‌های دور ۳ ربیع ۱۳۲۲ می‌نویسد «در رور حضرت ولیعهد از تبریز بمن تگراف حضور پ داشت . معلوم شد در تبریز هم وبا برور کرده است . خداوند حفظ کند منم نمی‌دانم و همه جا اردبیل قراطن گداشیم با حذرند چه خواهد » ولی رفته رفته وبا باردیل هم سرایت کرده شدت یافت جمعی را بهلاکت رسانید . سپهدار که از این بلا ترسیده بود روز هفته رمضان از گناهان خویش توبه کرده و در یادداشت‌های خود این ماجرا را چنین نوشته است « مرور که رور هفتم رمضان است در کمال صحت و سلامتی هستم و تنها در منزل نشسته ام . جرم ویر بودیم خدا یا ما بود . از تمام معاصی کبیره توبه کرده ام گشت و رجعت إلی الله میدویم که خداوند از معاصی گذشته این شده سراپا نصیر عفو کند و شعبم جرنطف خدا و انمه هدای و اهل بیت طاهرین محمد (س) مصطفی رسول اکرم برگزیده آدم باشد در قلعه اردبیل در حایکه در نهایت اقتدار حکم و فرمانروا بودیم بحریر شد . بحمد الله نفس رنگی مزاج را بازار شکستیم و پشت با مرچرج بستیم . با یحسان اوتوس و با ثاب مقاومت نیاورده فردای آنروز از قلعه خارج و به یمن رفته است . او در یادداشت‌های خود از تلفت ریاد و باشکوه دارد و بالغ بر بیست کرور از اربابان را در این بیماری تلف شده قلمداد میکند و اروضع دقصد بر مردم بلادینده و سپاهیان سحت

## اهل‌هار دلتنگی میسید

آمین سپهسالار در دبی‌ل گویا برخلاف میل او بوده و همواره میخوشته ست ز این تعبیه‌هایی یابد و سرانجام بآرزوی خود نایل میشود و از طریق مغان و بیسه‌سوار، که طبق امر ولیعهد بدینجا رفته بود، عازم مرکز میگردد. او دوبهمرفته اردبیل را خوب یافته و در ضمن یادداشت سوم رجب خود گفته است: «... این صفحات یقین از پاریس معظم تر ست. اما چه فایده این نظم‌هایی قنوں و فوری است...» ولی از هوای آن گویا ناخوشدل بوده است زیرا یکبار میگوید: «... ۲۴۰ سرطان است. هوا مثل زمستان گیلان ست.» و در جای دیگر میگوید: «... پارسال در ۲۳ جمادی الثانی سنه ۱۳۲۱ اتانک اعظم میردا علی اصغرخان در بهران معزول شد که بر حسب فصل امروز میشود هوای خیلی گرم بود و امروز در اردبیل باید لباس زمستانی خوب بپوشید. تفاوت هواست...»

سپهسالار در تاریخ مشروطیت ایران از شایسته شدگان است و مدتها مقامات مهم دولتی داشته ست بعد از سقوط محمدعلیشاه معزول شد و به تبعیت از پیران شده و شرح حال او در کتابهای مربوط به مشروطیت ایران به تفصیل بیان گردیده است.

باری نوشته‌های مورخین و مخصوص چه نگردن مار ناحدی از وضع گذشته اردبیل آنگاه می‌سازد و همیت موقعیت جغرافیائی و سیاسی و اقتصادی آنرا در قرون گذشته نشان میدهد. نشان میدهد که این شهر زمانی خیلی وسعت «دوثلث فرسخ در دو ثلث فرسخ یا چهار کیلو متر در چهار کیلو متر» داشته و روزگاری قدری زیبا بوده است که با ویزا اروپا برابری میکرد. با کثرت به عاتش آنرا در نظر چه نگردن روپائی از دور ماسد جنگلی جلوه گر میساخته است. شهری که در شش روز فاصله‌های تجاری بمبیس نهصد شتر بدان رفت و آمد میکرد و دارای آنچنان عظمت اقتصادی بوده ست که تا حال حر بنادر روسی در آنکه در شهری در این کشور بدان پایه دیده

شده طبیعی است که قابلیت کشاورزی و دمداری منطقه و میزان این قدرت اقتصادی در رور قرون میساخته است. حیف که تصمیم بدر برحراپی این شهر، و جنگهای قجاریان با دولتهای روس و عثمانی، و صدماتی که این شهر بر اثر وخیره سربهای برحی از عسایر دیده، موجب و برای آن گردیده و فراد گرفتنش در مردسته کشور و رکاز افتاد بدر آستارا اهمیت بار رنگانی آراء، بمقاسم سابق، اربین بوده است. و اینحال طبیعت، بهمنصای آنکه:

«خدا، گر رحمت بسدر دری و رحمت گشاید در دپگری»

دو دههای اردندهای بحای امتارات اردست رفته، به مردم این حدود عطا کرده است که و فور آبهای معدنی بی نظیر و هوای سیار مطبوع و بیلاهی و انواع مرغوب هر آوردههای کشاورزی از جمله آبهاست و اگر چه، مروره مردم از طر راستاده صحیح و منطقی از آنها و، در آمد سرشار اقتصادی که از آن راه میتوان بدست آورد، عاقلند ولی بدون بردند روری فرا خواهد رسید که این منابع طبیعی بموادات دیگر مراحل اقتصادی، سرچشمه ثروت شایان توجهی برای سکه این ممان خواهد بود.

به حمله به هر رسیدن مشروطیت، از آنکه، در اردبیل نیز فعالتهای چشمگیری رخ داد و مردن وطن دوست و پاشه مت، در برور ساختن بهل آزادی قداکارها کردند که با منتهای تأسف مروره نام بیشتر آنها فراموش گشته و قسمت اعظم بدداشتهائی، که احیاناً جمعی در روشنفکران گذشته در این باره از خود بحای گذاشته اند بدست بر ماندگان از بین رفته یا در لابلای کتاهای گرد گرفته مدفون گشته است. اوراق و نوشتههایی که مسلماً از این حث اردش تاریخی دارند و در روش گردایدن حقیقی تاریخی اردبیل و ایران بسی مؤثر میباشد.

آردوی، بر آن ست که بخواست و باری خدا، تا آنجا که میسر است، وقایع مشروطیت اردبیل را آنچنانکه اتفاق افتاده در گفتار بعد بیاوریم و نام زاد مردانی را، که در این راه مقدس جانفشانیها کرده اند، در صفحات این کتاب رنده گردانیم.



## گفتار پنجم

### اردبیل در دوران مشروطیت ایران

پیدایش مشروطیت  
در ایران  
چو بدگور داشمید میدید که حکومت ایران قس ارسطوست  
مظفر لدیشده و حر و نیر در دوران خود وی استبدادی بود و  
شاه و حکام، که سایدگان او در ولایت بودند، از حیث جان  
و مال مردم اختیار تام داشتند. روابطی که در این عهد بین ایران و کشورهای اروپا پیدا  
مشد و مسافرتها و بیرون رفتن از ایران به خارج میگردید کم کم بی فکر و اندیشه  
پدید آورد که چه بهر شکن حکومت ایران عوض شود و قوای سه گانه مقننه، قضائیه  
و مجریه حاشین و صیغ دلسخوه اولیای امور گردد، تا در وضع قوانین از طرف  
دستگهی، که خود ملت بپا مجلس انتخاب میکند، تکالیف مردم در روابط میمایند.  
و نیز رابطه آمدن با دولت، معین شود و دستگاه قضائی، بیطرفی کامل، تحقیقات  
مردم را از هر نین مزبور رسیدگی و داوری کند و آنگاه دستگاه اجرایی، صیغ و طایف  
خاصی که در لحاظ حفظ حدود کشور و اداره امور آن دارد، آن احکام را بوقوع حر  
نگذارد و پادشاه، که رئیس مملکت و سنگ ریزه بیستاله و عظمت ایران است  
سلطنت خود را در تعادل و نظارت آن قوا اعمال کند.

طبعی است کسانی که همواره بمیل و اراده خود امر واهی کرده و از برکت حکومت مطلقه قاهر کوفری داشتند پس کازدا برخلاف نظر و منافع خود داشته از هر مکانی در محافت ب این طرف فکر بر انداختن اساس آن استعاده کردند .

مرحوم مظفر لدین شده که مردی غلیل امرح ، و در او اخر عمر ، مأیوس در سلامت جسم و طراوت روح بود رعیت خائب مردم را دحیره ی برای خود در سرای جاود بی میدنست و عطای حقوقی را بملک ، مست تقرب به حد تصور میکرد این بود که با همه کارشکنی هائی ، که حتی از طرف فرزندان و حرمسرای او بعمل میآمد سرانجام تسلیم این نظر مقدس گردید و فرمان بشکل دارا شوری را صادر کرد و متعاقب آن قانون اساسی ایران که پیشروان بهت آردی تهیه و تدوین نمودند ، چند روز پس اردر گذشت خود ، توضیح نمود و با این اقدام يك نام نیکی از خود در تاریخ ایران بجای گذاشت . بعد از او محمد علی شاه فرزند و جانشینش نیز در مشروطیت حمایت کرد و در شعبان ۱۳۲۵ قمری متهمی را ، که برای تکمیل قانون اساسی نوشته شده بود ، امضاء و تنفیذ نمود و بدینوسیله حکومت مشروطه رسماً جانشین سلطنت مطلقه گردید .

برای شاهزادگان و عمال درباری و امرای و حکام و حتی حو جه سرایانیکه سلاطین سل ، سالها و قریبها ، بمیل و اراده خود هر چه خواسته کرده بودند بسیار سخت و دشوار بود که اعمال و رفتار خود را تابع قوانین کسی که مشتی از افراد ملت ، کسانی که تصور آنها حتی بیافت صحبت با آنان نداشتند ، وضع نماید و ز دریافت هر گونه مالیات و وجوهی که بدان احتیاج داشتند ، جر بطریق که مجلس معین میکند ، معسوع باشند . این بود که شاه جوان را شب و روز بمخالف با مشروطیت برنگیختند و با عناوین و دستاویزهای گوناگون ، او را بست بآردی ملت بدین ساحتند و حتی با ماجرا هائی که بر خود آوردند و حادثه هائی که باشکل مختلف آفریدند مشروطه خواهان را مخالف سلطنت و دشمن شخص شاه قلمداد کردند . محمد علی شاه اگر مرد جهان دیده و با فراستی می بود قطعاً با دور اندیشی لازم ، که لازمه سلطنت و حتی مدیریت کارهای خیلی کوچکتز از آن است ، خود را بکناری میکشید و آثار شومی را ، که

اقدامات ناروایی او بدست داشت، پیش‌بینی می‌نمود، ولی حواری و حیره سر به‌ها کم‌کم او را آلت اجرای ده صد و مصادق مخالفان آر دی‌گرد بید و در گمراهی و تعلیمات و مصلحت‌اندیشی‌های نمایندگان سیاسی دو دولت استعماری روس و انگلیس نیز مؤثر واقع شد و او را بتدریج بمخالفت و مشروطه خواهان برنگیخت. وی بآنکه برای جهت مشروطیت سوگند یاد کرده و متمم قانون اساسی را، که در راه محدود حدود اختیارات او و حکامش، مشروط‌تر از قانون اساسی بود، توشیح نموده بود پرچم ضدیت بآن برافراشت، و بطوریکه در کتب‌های تاریخ صسط شده، در حمادی‌الاول ۱۳۲۶ قمری، یعنی هشت ماه بعد از توشیح متمم قانون اساسی، از قصر سلطنتی بی‌اغ شده رفت و «لیاحوف» فرموده روسی‌گذار سلطنتی، بفرمان وی مجلس شورای ملی را به توپ بست و بدست‌گیری مشروطیت تعطیل گردید.

با این حال می‌توان گفت که عدالت مشروطه خواهان ایران دو دوره ممتاز از هم دارد یکی گرفتن مشروطیت از مظفر بدیش‌شاه و دیگری نیام برای بازگرفتن آن پس از به‌توپ بسته شدن مجلس، فاصله بین به‌توپ بسته شدن مجلس و برقراری مجدد مشروطیت، که رو به ۳۸۸ روز طول کشید، در تاریخ ایران اسناد صغیر نام گرفته است.

## فصل اول

## اردبیل در آستانهٔ مشرب و طبیب ایران

شاهسونان و  
اردبیل

در دورهٔ اول، که پیشتر مردمی خروشن و تیزی و قهیر و آشتی و تعطیل دراز و سبب ششسر آرادنحوه‌ی، واستماع و هندردی مظهر اندین شده باملت، وحی گرفته او استوار بود، در شهر اردبیل مزاجیش‌ها و فعالیت‌هایی بر فوج پیوسته و روشنفکر در ادشاد افکار مردم قدمت ضایع توحهی، مورد آمد و بی حواسده در شمشه باند و مطار دشته شده که رسعت دامنهٔ ین فعالیت‌ها و نحوهٔ قدمت روشنفکران بهمان شکل و نوع بوده ست که در تهران صورت می‌گرفت. اینکه بر آن جهت که امور تابع شرایط مخصوص بخود می‌باشد و وضع اجتماعی و محیط حکم‌آفرینی اردبیل در ی شرایط خاصی بود که اقدامات آنرا تا میران قابل توجه است. ع خود قرار میداد و ماقبل از آنکه بذکر بهصت و چگونگی آن سپردن و آنرا در این کتاب ذکر می‌نماید.

سکونت عشایر شاهسون در اطراف شهر اردبیل رفدیم الایام موفقیت خاصی بر ی بی شهر و خود آورده و ولایت اردبیل بر بیات منطقهٔ عشایری مدد ساخته بود شاهسون یاک کلمهٔ ترکی است و معنی آن دوستاند شاه می‌باشد. میر شاهدومسی ایان، در گذشته، متعیر بود و هرگاه که دولت مرکزی قند رکابی داشت آنها افراد مطیع و خائستگار و دولت وشه بودند و در غیر آن صورت عارتگرایی بی عاطفه و بیرحمی شمر می‌آمدند و بدنگی آنها بشسر دچادر شمی و گله‌داری میگذشت و در ده ماه سالار بی‌دشته‌ی گرمسیر مغن و بی‌الاقاب کوه سلال در حرکت بودند. حاد آنها را چادرهای مدی، باسم آلاچقی، تشکیل میداد که زمستانها در فثلاق مغن و نستانها در بیلاغات سلال و در دیگر فصول بی‌آندو ناحیه بر پا میشد.

شاهسونان باقتصای وضع زندگی مردمی چالاک، سو دکاران بی‌بالک و تیراندانان

مهری بودند و قدری در این کارها مهارت داشتند که در هول کمر بن مهر که‌های جنگی، و بر شکم اسب میخو بندید و در حال تاخت تیر را بر هدف می‌نشانیدند ولی در عوض افره‌هنگ و تمدن بی‌اصلاح بودند و از اصول زندگی شهری، که لازمه آن عظوفت و اسان دوستی است، مثل یک فرد تربیت یافته بهره‌کافی نداشتند. برخی از آن‌صو یف عارت و جیاول و حتی قتل را از لوازم زندگی، و دزدی موال و احشام دیگران را امر عادی می‌شمردند. در دینداری بسیار ساده بودند و چه بسا که جزایم امام حسین (ع) و بعضی از ائمه شیعه اطلاعی از آن نداشتند و از هیچکس و هیچ مقامی جز حضرت عباس برادر رشید امام حسین (ع)، سادنت، و جان ترس و بی‌بی بخود راه نمیدادند. در عین حال مردمی مهمان‌دوست بودند و کسی که بر «دایه» آنها وارد میشد از پذیرائی‌های گرم آنان برخوردار میگشت.

شاهسونان اطراف اردبیل به‌سمی و دو طایفه تقسیم میشدند که «آتابخانلو، آلازو، اودولو، ایباتلو، پدتی‌لو، تکه‌لو، چای‌خانلو، خلودارلو، جهانخانلو، حاجی خواجه‌لو، خامسلو، دورسون، خورجه‌لو، دیله‌گوده‌لو، رضا بیگلو، ساری بصیرلو، سرخان بیگلو، سرو دلار، حدیش میکانل‌لو، غریلو، عسلی‌لو، فولادلو، قره موسی‌لو، قوجه بیگلو، کور عباسو، کله‌سرلو، که یکتلو، گووه‌شلو، مرادلو، مسنعی بیگلو، مغانلو، بکه‌لو و پورتچی نامیده میشدند.

برخی از آنها مثل فولادلوها، قوجه بیگلوها، پورتچی‌ها اعصی زیدی داشتند و در داخل خود نیز به‌عشیره‌هایی تقسیم میشدند و بعضی نیز مثل قوجه بیگلوها در جنگجویی و بیرحمی کم نظیر بودند. هر طایفه از آنها را حدی و باست می‌کرد که به «بیگ» می‌گفتند و افراد طایفه ویرا، که بارث بدان مقام میرسید، صاحب جان و مال خود میدانستند و ربط افراد در قبیله، طبق آداب و سنن ایلانی صورت می‌گرفت و خان یا بیگ قاضی و فرمانرو و پیشوای طایفه و حافظ مس قومی و افراد قبیله بود. فرمان جنگ، صلح، حمله، عقب‌نشینی، کشتن، بخشیدن مجرمین و اسرا همه در اختیار وی بود و کسی حق سرپیچی از آن نداشت.

آردن غالباً از سیاست دنیا دور بودند و بدین جهت گاهی آلت اجرای مقاصد دیگران قرار می گرفتند و گرفتاریهای شخصی برای مردم شهر، دولت و ممکت فراموش میگردند و مادر جای خود قسمت هائی از آنها را خواهم آورد.

علاوه بر سکونت شاهسروان، وجود درین قلعه نیز در چگونگی  
موقعیت اردبیل مؤثر بود. این دژ، چنانکه قبلاً هم نوشته ایم،  
در عهد فتحعلیشاه قاجار، با تعمیر قلعه قدیمی شهر و احداث  
دیوارهای جدید در خارج آن، طبق نقشه قسراں هیئت فرانسوی  
بازین قلعه و اثر  
آن در موقعیت  
اردبیل

گاردان و با نظارت آنان، بوجود آمد و حداثتهائی که گرداگرد دیوارهای مرمر، در  
داخل و خارج کنده شد. انرا جزو محکمترین قلاع ایران گردانید.

در مواقع صبح، بویژه بعد از جنگهای ایران و روس، این دژ تبعیدگاه محالان  
حکومت و مدعیان سلطنت ایران گردید و بکسی زیاد از شاهزادگان و بزرگان قاجار  
قسمی از عمر خود را در اطاقهای تنگ و تاریک و محیط دهشتناک آن سپری  
کردند.

لرغم مراقبت دقیق از زندانیان مهم، این قلعه بموجب آن بود که سلاطین قاجار  
صمیمیترین نوکران و وفادارترین گماشتگان خود را بحکومت آن برگزیدند تا خاطر  
آنان را از جانب زندانیان جمع دارند و بر علاوه بر خوگیری از طغیان و سرکشی  
عشایر، در موارد لازم بپرامکان استعاده از نیروی آنان را فراهم سازند.

گاهی هم حکمرانی اردبیل خود معنی تبعید و تسبیح شخص حاکم بود و در  
این صورت عمال نامرئی دیگری رفتار و اعمال آنها را تحت نظر می گرفتند و در  
مواقع لازم گزارشهایی بمرکز ارسال میدادند. در هر حال با وجود چنان حکمرانان  
مستبد و نوکران وفادار حکومت مطلقه قاجار، داشتن افکار مشروطیت در این ولایت  
امریس مشکلی بود و حضرات حانی همراه داشت.

نکته ای که در جهت مخالف دو مطلب فوق می توان بیان کرد نزدیکی اردبیل  
از طریق روسیه، اروپا و موقعیت جغرافیائی و بازرگانی آن نسبت به ایران آنروز و

ولایت قفقاز، ارمنستان و ماورای آنها بود که مهمترین عامل روشنی فکر کسان دیادی  
در این دیار و آشنائی آنها بر آردی بشمار میآمد و روشنفکران را از محو حکومت  
در برخی از کشورهای آزاد دنیا و حقوق ملتها، در جماع و زندگی خصوصی آنها،  
آگاه می ساخت .

برای آنکه خواننده محترم را با وضع عمومی آنسوره اردبیل آشنا سازیم  
باجمال بدکربصی وقایع آن قبل از بهت مشروطیت می پردازیم، که یکی از آنها  
عصیان جمعی از مردم اردبیل علیه علیخان والی حاکم این شهر در ۱۳۰۸ قمری است.  
سرکشی دباغها از  
اداره امور ولایت، مثل دیگر عمال مستبد دوران قاجار تکبر  
فرمان حاکم  
و خودخواهی را بر عقل و رأفت برتری میداد و مشکلاتی برای

مردم فراهم می ساخت . او در آن سال دستور داد که دباغها محل کار خود را از کنار  
شهر به بیرون انتقال دهند ولی دباغها، که جماعت کثیری بودند و مشکلاتی در پیباره  
داشتند، حال خود بدو عرضه داشتند و تقاضای تجدید نظر و مهلت کردند. حاکم در  
گفته خود پافشاری کرد. اینها اطلاع از سرکشی او دستور داد رئیس سیدان  
دباغها را آتش زدند و معین الرعا یا کدخدای شهر ، که مصلحت حکمران را در  
ملاطمت و مهربانی می دانست، و بوقولی در اجرای امر کوتاهی می کرد، تحت تعقیب  
قرار داد. معین از ترس خان در بقعه شیخ صبی الدین متحصن گردید و چون حاکم  
نمی توانست بر او دست یابد بسر بازار «چاردانو» که با خود آورده بود، دستور دحانه  
او را خارت نمایند .

سربازان بطرف حانه معین حرکت کردند. در این میان حاج میرزا مهدی امام که  
از علمای بنام و مورد احترام شهر بود خبردار شده سوار بر ستر ، خود را بخانه او  
رسانید و از فرمانده سربازان خواست که ساعتی دست نگه ندارد تا او بحضور  
حاکم برسد. وی با عجله ، بقلعه ، نزد حاکم رفت و وساطت نمود. سخنان او در  
علیخان ، که از اوضاع نیز نگران بود ، کارگر افتاد و خواهش وی پذیرفته شد و

بدین طریق متحصنین بیرون آمدند و عائله پانان یافت محسن دباغ که بعضی شوحی  
او را «عمر محسن» می گفتند رحله کسانی بودند که درین واقعه در خانه اش آتش  
زده شد

دیج سال ۱۳۰۹ و محرم ۱۳۱۰ قمری (تر و مرداد ۱۲۷۱  
و بای موحش  
معروف به «اوماجا»  
خو رشتی) از نام سحاب و مصیبت ب اردبیل بود، زیرا در  
آن ایام و بای موحشی درین شهر شایع گشت و جمع کثیری  
را تلف نمود. و حشمت سحنی مردم را فر گرفت و خانه ای باقی نماند که در آن واقعه  
عربری از دست نداده باشد. در دوازده شب هائی که مرحوم محسنی باقی گذاشته  
تعداد تلفات این بیماری را روز به چهارصد و پانصد نفر و گاهی مقصد نفر دکر  
می نماید و یاد آور میشود که چون احصائیه صحیحی در دست نیست این رقم را از  
قول کودکانها نقل میکند معترضین نیز میگویند که چون تعداد مردگان بیشمار بود دهی  
همه آنها در یک روز میسرنمی شد و چه بسا که برای این امر در یکروز بویست بجای دهی  
میرسید.

آنها نیکه مکان داشتند از ترس مجرای رحله و بویستگی را راها کردند و از شهر خارج  
شده بدهات رفتند این مهاجرت و بیزمرگ جمع کثیری از مردم شهر را در سکنه  
حالی کرد و موجب ویرانی آن شد. بیداری و بار بران محلی «اوماجا» میگفتند  
و از بیرون سال بدیم «اوماجا» معروف شد و چون واقعه مهمی در تاریخ این شهر  
بود مبدائی برای ذکر وقایع بعدی گردید با آنجا که سال قتل ناصرالدین شاه را، که  
رحوادث مهم کشور بود، در این ولایت چهار سال بعد از آن «اوماجا» ذکر میکردند  
باید گفت که قتل این پادشاه بزرگ فاجعه نیز، که در ۱۳۱۳ قمری رخ داد،  
موجب اتفاقاتی در این شهر گردید و مهمتر از همه طعیانی بود که در طرف عشایر  
ظهور رسید و بی نظمیهائی در معدن و اطراف شهر بوجود آورد. با آنکه پسران  
استمرار سلطنت مظفرالدین شاه عده ای سوار از تبریز مأمور سرکوبی آنها گشتند و آنان  
را بجای خود بنشاندند.



داستان حیدری و معنی مثل مسائل شیعه و سنی، صوفی و  
 داستان مشرع، شیعی و آقبالاسری، که در نقاط دیگر ایران رواج  
 حیدری و نعمتی داشت، اردستانهای اسف آوری است که صدها سال در این  
 شهر وجود داشته و موجب کدورتها و کشمکشها و گامی بیسبب قتل و حویریهای  
 شده است. ما از تاریخ و فلسفه پیدایش آن و ماه کمایکه این بدکار محوس در  
 بوجود آورده اند آگاهی نداریم<sup>۱</sup> و همینقدر میدانیم که شهر اردبیل، بابت خط مرعی،  
 بدو قسمت تقسیم میشود و سه محله ر محلات ششگانه آن، یعنی طوی، جدکان و پیر-  
 عبدالملك حیدری و سه محله دیگر یعنی گاران، فسلان و عالی قاپو<sup>۲</sup> نعمتی بوده اند.  
 حیدریها خود را اصل و نجیب و ممتاز از نعمتیها میدانستند و نعمتیها  
 خویش را عدلی و برجسته تر از حیدریها میشمردند. بدرت بین آنها وصلت  
 زناشویی رخ میداد و کمتر با هم آمیزش جنس وادگی داشتند و حتی آنکسی که مسوب  
 یکی از این دو قسمت بود در قسمت دیگر<sup>۳</sup> خانه نمیخريد و آن بخش را شایسته  
 زندگی نمیدانست.

باید یاد آور شد که این اختلافات غالباً بین سرشسان دو ناحیه بود و مردم  
 عادی، که اکثراً قریب با اتفاق سکنه شهر را تشکیل میدادند، آلت اجرای مقاصد  
 سر حسانان هر دو طرف بودند.

امیر المؤمنین عسی علیه السلام، که صرف نظر از حسنه امامت شیعیان، از  
 دانشمندان بزرگ جهان و از خطبای نامدار عالم است در یکی از خطبه های خود افراد  
 اجتماع را سه دسته تقسیم نموده و اکثریت عوام را «همج لرعا» نامیده است  
 یعنی کمایکه مثل پشه های ضعیف از خود احتیاری ندارند و از هر طرف که باد آید

۱- یعنی از مورخان آن یادگار دوران سلطنت صفویان میداند و کردهی نیز آنرا  
 قبل از پیدایش آنها می شناسد.

۲- بعدها این محلات را بنامهای «تابار»، اوچدکان، پیر عبدالملك، اوچی میدان،  
 چشمه باشی، و شیخ قاپاغی» میخواندند.

ملاراده در مسیر آن قرار می‌گرفت. در حنگ حیدری و نعمتی هم کثرت مردم شهر تابع رادش چند متعدد ریاست مآب بودند و بدین طریق با احیای آنجا پیدا میکردند. این زندگی شیرین خود را با گوار می‌بخشید.

«لاتر شمس معتقد حیدریها در يك مجلس عطار رفقه نعمتیها، با حلوتر دست شمس رئیس نعمتی و با اربشوی حیدری در يك مهمانی شام، کافی بود که فردا یکی را بر روی اردنگری قلمداد نمایند و کیمه قبیله این آنها را بشمار کند و ببحریت آن سکته شهر بهم در آورده و به ق و کدورت موجود صندچند. یادتر گردد.

حواصده د شمسند می‌دند که در قرون وسطی، یعنی دوره یکه کششهای کانونیک اروپا با هر گونه علم و دانشی سرره می‌کردند، برای آنکه خود را از خدمت مردم برهانند و نام تأسیس مدارس در جبهه کیمه ها کرده بدین مطالب عرض ده ا پرد حیدر گویند که در این مدارس صدها سال طایفه بر سر مطالب و سر کورچک و بی ساسی بحث و مجادله می‌کردند، و مثلاً در این باب که بر سر يك مورد چند ملائکه میتواند جایگیرد، قریبها مدخله و مجادله می‌موردند و در این میان چه دشمنی‌ها که باهم پیدا می‌کردند. بعد از آنکه اروپائی در این جواب عملت مدبر شدند خود تعجب می‌موردند که گردانندگان آن مدارس چند فکر صحیح و کودگانه داشته‌اند.

داستان جلری و نعمتی هم مانند مصائب «اسکو لاسمیک» یعنی آن مدارس بود و قریبهای مولی بحکم صدمات و بعدی بین مردم می‌گذاشت، و بر سر مطالبی، مثل بدایر شش يك آقا از آقای دیگر، سالها بین سکته شهر کدورت و عداوت ایجاد می‌کرد. بیشتر حوادثی که قبل از این ایام و بعد از آن در این شهر و ولایت اتفاق افتاده از این اختلاف و دو تیرگی سرچشمه گرفته‌است و ما گاه و بگاه اشارتی بدانها خواهیم نمود. آنچه درباره وضع این دو ناحیه در آغاز بهصفت مشروطیت میتوان گفت آنست که رویهمرفته زعامت و پیشوائی قسمت حیدری را مالکان بزرگ در دست داشتند ولی سردمداران قسمت نعمتی و بیشتر تجار و بازرگانان تشکیل میدادند از ابرو در قیام مشروطیت نعمتی‌ها اکثر آرادیه‌خواه بودند و حال آنکه مشندان مسعود را عاصماً مانکان

حیدری تشکیل میدادند. با این حال در هر دو طرف افراد دیگری نیز بودند، که بمسئله فهم و ادراک، یا تشخیص مباح عمومی و شخصی، از یکی از آن دو مکتب پیروی میکردند.

از آثار دوتیرگی‌های حیدری و معنی یکی هم اختلافی است  
آقامیرزا علی اکبر  
و حاج میر صالح  
آقا مجتهد  
که بین دو مجتهد نامی شهر، یعنی آقا میرزا علی کبر و حاج  
میر صالح آقا، پیش آمد و سالهای متمادی آن دو را، که با هم  
بست سنی بسیار نزدیکی هم داشتند، از یکدیگر می‌کند

ساجد<sup>۱</sup>. این دور از سلطه ماسک که بجای دوستی، مخالفتهای پیداکشید و آنهار  
که بنظر ما رشتنی‌هاست، جایگزین محاسن گردانیم ولی چون حوادث تاریخی عالماً  
زاده و محصول اختلافات وجدانیهاست ناچار بدگر احمالی آن می‌پردازیم.

آقامیرزا علی اکبر فرزند مرحوم حاج میرزا محسن مجتهد معروف بود که  
از علمای بام و ر و ثروت مند در آن زمان بود که او در سال ۱۲۹۵ هجری در تهران  
اعتماد السلطنه در باب دهم در کتاب «مآثر و آثار» حاج میرزا محسن را چنین تعریف  
میکند «اراضل علماء آذربایجان بود و در فقه و اصول و مسائل دیگر، مقامی رفیع داشت  
و ارجحیت ریاست بر بهنجکس و فقیه بی‌بها و ثروتمند وافر مهم رسانید»<sup>۲</sup>.

ثروت او بقدری زیاد بود که در اردبیل وی را «افرایی مجتهد» یعنی مجتهدیکه ملای  
رود دارد، می‌گفتند او در سال ۱۲۹۵ هجری در روز بدگی گفت و خناره‌اش به ثبت عالیست  
منقل گردید. سپهسالار عظمی نخست وزیر وقت ایران در دیفنده ۱۲۹۵ هجری  
قمری شرحی به شاهزاده حسام السلطنه حکمران کرمانشاهان نوشته و بوضه کرده‌است  
که در حفظ احترام جناب او اقدام کند و برای عود دادن آن از مرز تسهيلات لازم  
بوجود آورد. حاج میرزا محسن از لحاظ اولاد نیز از کامیاب ترین مردم عهد خود  
بود زیرا ۱۵ فرزند پسر داشت که همه صاحبان دین و علم و نفوذ بودند و کسانی

۱- حاج میر صالح شوهر خواهر آقامیرزا علی کبر بود

۲- مآثر و آثار، محمد حسن خان عبدالسلطنه، تهران ۱۳۰۶ قمری.

بر آنها مثل حاج میرزا یعقوب و حاج میروزا یوسف از مردان بررگوار عهد خود  
شمار می‌آمدند.<sup>۱</sup>

آقامیر غلی، کتوکه دومین پسر و نهمسررتبه نبش بود در نجف تحصیل  
میکرد و هندوره مرحوم آخوند ملاکاطم حراسانی بود و در ساگردان شادروان مبررای  
شیرازی محسوب میشد. اگرچه در مرتبه علمی بقدر ملاکاطم و دیگران بصاعت  
ریدی نداشت ولی بعنوان محقق در علم و پشوائی قسمت نعمتی، در ردیل اسم و رسمی  
پیدا کرد و ساهی متعادی مرد شماره يك این شهر شد.

از مرد ساده دل ولی مقتدر و با اراده بود و از نمود و قدرت خود بیش از علم و  
فصاحت استفاده نمیکرد. مرد طبعی نبود و هرگز روحه شرعی بسمع خود استفاده  
نمود. در حکومت دینی خود علاوه داشت و بسان حکام مذهبی فتوی میداد و در  
اجرای آن پادشاهی میکرد. از دولت و ملت پرور و واهمه نداشت و از هیچ مقامی  
پروائی بخود راه نمیداد. عیب بزرگ وی سادگی و روداوری او بود. هرچه  
مردان، مخصوص بر در داده و دامادش میرزا موسی، میگفت باور میکرد و بدین ایستادگی  
شان میداد. برحی او را بسیار رنگ میگویند و این سادگی در او رنگی وی میداد.  
کسروی، که سابقه آخوندی خود از ملاها در حوضی نداشت، او را در  
تاریخ میجده سادۀ آذربایجان چنین تعریف میکند: «ملائی اریب حاج شیخ فصل الله  
وسید کاطم پردی»<sup>۲</sup> میبود با این تعوی که شکوه و جلال دوسوی شیخ فصل الله و فریب  
کاری سید کاطم را میداشت و يك مرد ساده درونی بود و هر آنچه از مردم میخواست  
هم بسود خود آنان بکار میرد.

در این مرد روحانی کارهای رشت و دیای زیادی سرورده و از این و مریدان  
بسیار با وفا و مخالفان بسیار کینه نوری برای او پیدا شده است. با آنکه امروز متجاوز

۱- وی از مردان معتمدش ۵۰ فردند داشته که ۲۵ نفر آنها در حیات پدر در گذشته اند

از ۲۵ نفر ۱۵ نفر پس از ۱۰۰ نفر دختر بوده اند.

۲- این دو عالم از مخالفان مدم مشروطیت ایران در تبریز آن وصف بوده اند.

ز چهل سال از مرگ وی میگذرد باز در اردبیل مرید می‌دارد که بقبرای مسجوده از او نقل می‌کند و متقابلاً رسوم و رنج‌های هم می‌یون یافت که بنوعی می‌بایست معتقد که بر اثر مخالفت وی با فرسنگ جدید، ر علم و دانش بی بهره ماندند و از برآیدی معنوی و مادی آن محروم گشته‌اند.

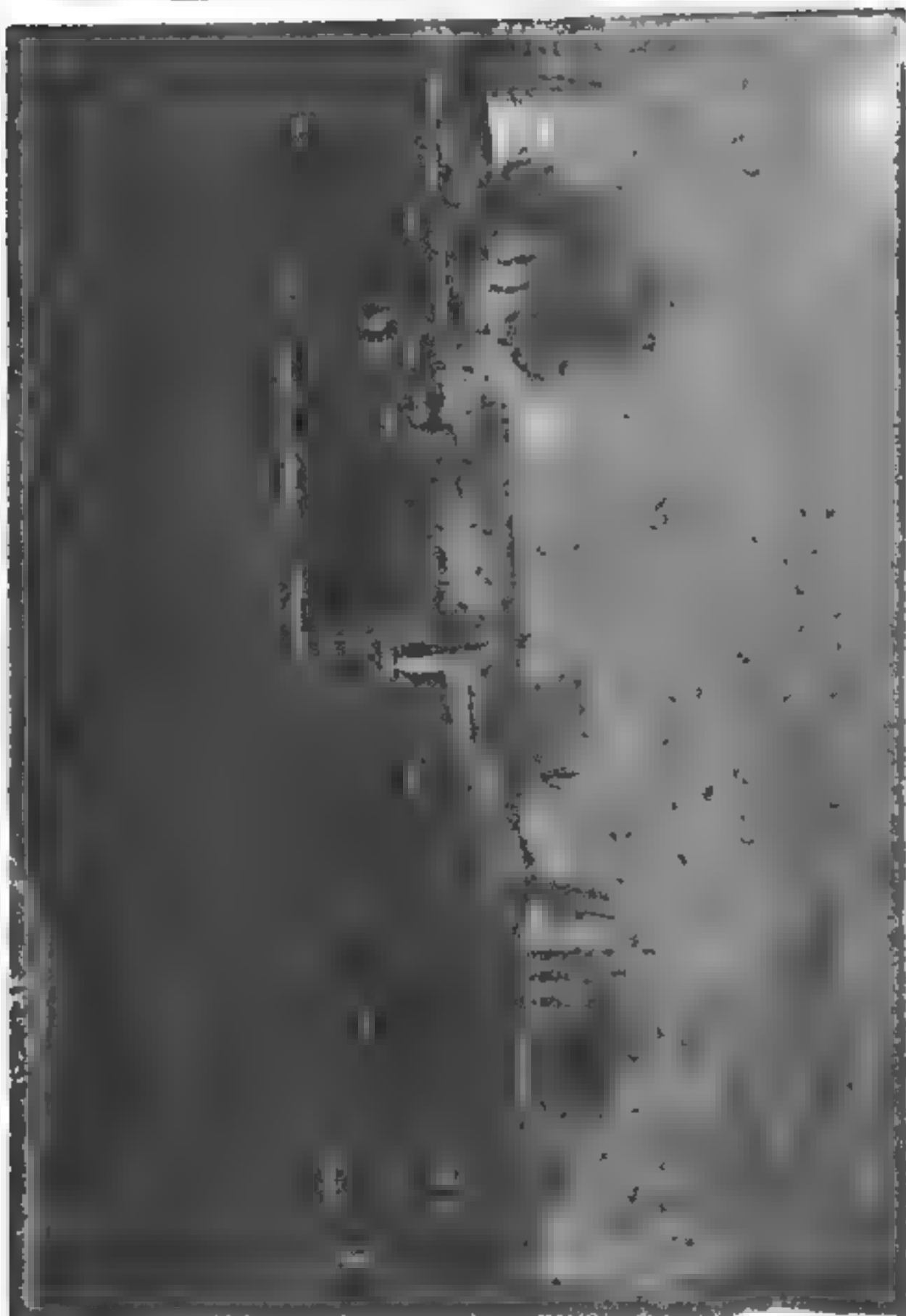
شاید بتوان گفت که اولین قیام تاریخی زبان ردیس، در اوایل قدرت او، در این شهر صورت گرفته و این کار با آن زمان سابقه بد شته است، ما آن دستان را از نوشته کمال که در این باره یادداشت‌هایی دارند نقل می‌نمائیم ولی برای آنکه حلال آنرا بین کنیم از عالم بزرگ دیگر آنروز شهر میر چند سطر می‌نگوئیم.

زمانیکه آقامیر را صی اکبر از محب برگشت مجتهد و روحانی فاضل و دانشمندی در اردبیل مرجعیت داشت که، رحیت علم و دانش سرآمد همگان حردود و بنام حاج میر صالح آقا نامیده میشد. او را که حوراب بر خاسته در رجب اشرف تحصیل کرده بود و در محضر بزرگانی مثل مرحوم آقا سید حسین کوه کمری و نظایر او درجه اجتهاد یافته بود. مرد بسیار بهیوش و ذکاوتی بود و در مباحث علمی و مسائل فقهی فصل و کمال برائی داشت و برگشت رسائل شیع بر تفسی انصاری حاشیه‌ای نوشته بود که امروز ملاحظه آن علما و نشاندان را سر حه علم و دانش او دلالت میکند و مقام فصل و پرمایگی نویسنده را نشان میدهد.<sup>۱</sup>

بعضی از مطلقین معتقدند که اگر او در رجب ر جل قامت می‌افکند و بمطالعه و تحقیق خود ادامه می‌داد بی‌گفتگو از بزرگان درجه اول آن حوزه علمی می‌گشت و چه بسا شایستگی رعامت عام تشیع را، که در فوه داشت، بعمل می‌آورد لیکن حب وطن و بزدانگاشی رجعت داد و در اردبیل مقیم ساخت.

حاج میر صالح در اردبیل بنعیم طلاب علوم دینی و رابع حو ثج مذهبی مردم پرداختن و شاگردان فاضل و برجسته‌ای مثل آخوند مرحوم حاج میرزا محسن خوشویس

۱ این حاشیه بچاپ رسیده است، حق آن بود که قرضه‌دانش آنرا طبع و منتشر



نادرزای حاج میر صاحب انوارک در مراسم سار سید طبر سال ۱۳۰۴ هجری  
در چندی قلمه

و دیگران تربیت نمود و بر مسجدی بسبب زیبایی با بهاد که اکنون نیز بم و باقی است و بقعه امامزاده‌ای که در جنب آن مسجد است و معروف به «امامزاده دحتر» میباشد مرمت کرد. بعضی‌ها درباره او میگویند که کم کم حب مال قسمتی از زمینه خاطر ویرا محمود مشغول داشت و در شهری مثل اردبیل مقام علمی او را تحت الشعاع قرار داد که بحث در آن خارج از موضوع کتاب ماست.

گفتم که برخی اردانشمنان پیشرفتهای علمی و اجتماعی شهر را مولود نضاد بین مردم میداند و اختلاف آنها را برای چنین پیشرفتهائی لازم می‌شمارد، لکن بدگفت که اختلاف این دو عالم در اردبیل، تبرکهای حیدری و نعمتی را دوچندان بیشتر گردانید و شهر را از اتحاد و یگانگی برای تأمین حوائج عمومی بازداشت.

اختلاف آنان از روز ورود آقا میرزا علی اکبر به اردبیل آغاز گردید و تا سال ۱۳۱۹ قمری، که سال درگذشت مرحوم حاج میر صالح بود، ادامه یافت. ما آغاز این اختلاف را مع واسطه از قول بنادر و حاج حسین چنین شنیده ایم که حاج میر صالح، مرد سیاست و مال اندیشی بود. وقتی شنید آقا میرزا علی اکبر از نجف به اردبیل بر میگردد برای دور ورود او تدارکی دید و از حوّه عمما و معاریف شهر دعوی بحانه خود نمود و چنین ترتیب داد که او را یکسر بمنزل خود آورد و با این مهمانی که بافتنار او برپا داشته است و پرا، که برادر همسرش نیز می‌بود، تحت نفوذ خود قرار دهد. لیکن آقا میرزا علی اکبر بدین امر پی برده از ورود بمنزل او خودداری کرد و چون بشهر وارد شد یکسر راه حانه پدری خود را پیش گرفته در آنجا پیاده شد و با صراحت کسان حاج میر صالح آقا و قبی نگذاشت. این امر بحسب تخم اختلاف را بین آندو عالم، در مس مستعد اختلافات حیدری و نعمتی، کاشت و روز بروز نیز

— او چون در شبیهائی که دور عاشور بری نمایش داده می‌آوردند و غنیمت شعر را بر صحنه میگرفت از پیر و به دشر حسین معروف بود، مرد مشک و جویی بود و همشهریانش به یکی از او یاد میکنند

عوامل مختلف بر شد و نمو هر چه سریع آن کمک نمود .

از سوی دیگر بری شخصی مثل آقامیرزا علی اکبر، که قادر به جمع رسیده و از تمکین و حرام‌خانی دگی نیز برخوردار بود، گران بود که قدرتی فوق‌فرد او در اردبیل باشد و قیاب وی علاوه بر مردم مورد احترام و اعتماد حکمران ولایت و دستگاه اداری او قرار گیرد. این بود که او نیز در صدد اردیاب قدرت خود برآمد و اعمال خود را بر حاکم ناصم السلطنه، حاکم وقت و سارمن اداری و، وجهه همت خود در قرارداد شاید این به تنهایی نخواست آقا میرزا علی اکبر بود و آرزوی ساکنان قسمت نعمتی را نیز تشکیل داد زیرا برای آنان نیز سخت بود که پیشوای طرف جدیدی، یعنی حاج میرزا صالح آقا، دارای آموختن بود و قدرت علمی و اجتماعی باشد و رئیس آنها، یعنی آقا میرزا علی اکبر، در برابر او و در برابر حساب آید .

در این کشمکش شخصی، نمود قدرت طرف، بود و فضا حمایت  
 حاکم از حاکم میرزا صالح آقا، کار سختی بود و تلاش مریدان  
 که بر سر آقا میرزا علی اکبر جمع بودند، برای پیروزی در این  
 مبارزه کافی نظر نمبر میداد. این بود که در سال ۱۳۲۳ قمری، روزی جمع کثیری در  
 روم، در حالیکه چادرهای خود را بکمر بسته و دامن آنها را بر آتشکده نموده بودند  
 به پیشوائی شیرزنی به نام « بیگم پاشا » از محله سلطان آباد برهه فرستادند و پس از آنکه  
 بزرگواران را به تهدید و ارباب مجبور بنعمتین کردند راه قلعه را پیش گرفتند .

قیام تاریخی  
 در آن اردبیل

قلعه محل استقرار حکمران بود و در آن موقع عده‌ای از سواران فولادی محافظت  
 آنرا بر عهده داشتند و تحت ریاست « حور و خ بیگم » در بیوت قلعه مستقر بودند. آنان  
 چون از قصد و هجوم زنها آگاه شدند درهای قلعه را بستند و دهنه دهنه در بالای برجهای  
 بسنگر نشسته و بسوی مردانی که بشااشا، یا حیایا بقصد حمایت از آنها آمده بودند  
 آتش گشودند. نمی‌توانم بقال و شخص دیگری که حور و خ ده آصف اشعار بود، و در  
 اسناد موجود هم، و را بیاقتیم، کشته شدند و کسانی مثل فرج جابری و مشهدی و محمد علی  
 زنجابی زخمی گردیدند. زنها فرار کردند و آقا میرزا علی اکبر نیز مردای آندو را با چادر



بمسافرت گردید و مقصد مرغه ر شهر بیرون رفت و بااع برهشت ماه در آن شهر اقامت نمود .

این واقعه و کشته شدن دو نفر و مجروح شدن جمعی ، اختلاف موجود را تشدید کرد و گرچه بطاهر وضع غائله شد اما حور و ح بیگ و رؤسای فولادلو مدتها از ترس انتقام کسان مقتولین از آمدن بشهر خودداری کردند و در مواقع ضروری محرمانه آمد و شد می نمودند و معمولاً شبها و یا محافظان مخصوص بدین کار مبتدرت میکردند . قیام رنهای برگزین و قبه آن سال جلوه کرد و بعد از عصیان دباعات در شش سال پیش ، ر وقایع اجتماعی مهم این شهر بحساب آمد . شهر شعرهایی در این باره سروده و نوار سنگان تصنیفهایی در این مورد میخوردند . ما از یکی از اشعاری که در این باره سروده شده چند مصرع را که بخاطر سالخورده گان باقی مانده است میآوریم :

حکم ابله دی بیگم پاشا      کل انساٹ و فراشا  
سبز قلعه بی باسون دشا      من نزارا دگوم گلوم  
چاچچوری می گجوم گلوم      بیریشیش کباب پیوم گلوم

بطوریکه گفته ایم چنین بهمنی در گذشته از زندان این شهر و حتی نقاد دیگر ایران سراغ نداریم و برای اولین بار شوکت باوان را در بیت امر سیاسی و اجتماعی ، در عهدی که سه ربع قرن پیش از آزادی زبان ایران است ، در این شهر ملاحظه می نمایم .

آق میرزا علی اکبر بعد از هشت ماه به اردبیل برگشت و مورد استقبال کم نظیر مریدان قرار گرفت ولی چون حاکم دست باو نظر مساعدی نداشت مریدان وی مسلح

۱ - مفهوم فارسی آن اینست که : بیگم پاشا ، یعنی (بی که پیشوای ضلایبور بود ، بزنها و فراشا دستور داد که شما قلعه را سنگباران کنید . من سری بیار و در صحن چاچچور (جوراب منتهدی که از پارچه میبوجند) خود را بپوشم و بیرون یک سیخ کباب بخورم و بیایم .

گشتند و هر روز آقا را با محافظت مسلحانه بمسجد می‌آوردند و پس از اقامه جماعت و با وعده ربی بمرس بر می‌گذاشتند، گاهی ببر در کوچه‌های معبر او مردان مسلحی و بر پشت بامها می‌گماشتند و از او پامداری می‌کردند

این وضع، آقا میرزا علی اکبر را در گفتارهای سب و آفتاب خود علیه مخالفان تشویق میکرد و حاج میرزا صالح می‌جته و حاکم را در مخالفت خویش بیش از پیش بر میانگیخت بویژه آنکه دهه رحان، حلیو ببر نامتسکچیان خود بحمایب آقامیرزا، علی اکبر بشهر آمد و مخالفان را می‌غیر مستقیم تهدید نمود. کم کم زمینه بی‌نظمی‌های جدیدی فراهم می‌گشت و احیاناً مقدمات قدامات نامساعد دیگر تهیه میشد و گفتگو از قیام مردان کهن پوش، منع آقا میرزا علی اکبر، میرزا، این بود که دولت به‌عکس چاره افتاد و برای دفع غائله حاج باطمینان سلطه را از حکومت بر کنار کرده علی‌حده والی را بدو برگردانده و آخر سال ۱۳۱۵ قمری بحکمرای اردبیل منصوب داشت او چون وارد شهر شد کوشش همه جایی برای دفع اختلاف بعمل آورد و چگون نتیجه نگرفت مراقب را به والی گزارش داد و در نتیجه سردار نصرت رحیم خان چپ‌سو معروف به رحیم خان قزاقه داعی تا شوار آن خود در طرف وی مأمور دفع غائله گردید.

دستگیری و تعصید  
آقامیرزا علی اکبر  
رحیم خان پس از ورود باوردیل مدنی میاشت کرد تا هر آینه  
ارزاه مسلح دفع اختلاف شود و بهادمی بن سواران او  
و کسان مسلح آقامیرزا علی اکبر بوجود نیدید بویژه آنکه  
اگر چنین رد و خوردی رخ میداد جمعی از طوایف شهمون نیز پیاری آقا می‌آمدند و  
پیش‌بینی هاقست کار مشکل بود. رحیم خان حله‌ای کرد و در عین حال که خود را  
صالح طلب نشان میداد در ایام عید نوروز، یکشب پس از آنکه همه در خواب بودند،  
سواران خود را بر پشت بام خانه طرفداران آقامیرزا علی اکبر بالا برد و يك عماده توب  
ببر در مقابل خانه آقا آماده شلیک ساخت و در اطراف آن خانه ببر مردان مسلح خود را  
برگماشت. چون صبح شد و نزدیک طلوع آفتاب گردید دستور شلیک هوایی داد.

در این میان در حاشیه آف بار شد و سستی از طرفداران وی، که میر اصلاحت دم داشت، به اتفاق دو نفر از خدمه سروان آمدند از جریان واقعه خبری به دست آورد ولی بلافاصله هر سه هدف تیر قرار گرفته بقتل رسیدند. سواران که در را باز دیدند بی محابا وارد خانه شدند و آدم بردارانی کبر را دستگیر نموده بقعه بردند. مریدان او که غارتگر شده بودند مجال هیچگونه عکس العملی نیافتند و چه بسا که از ترس چنان مراری شدند.

این امر اختصاص مریدان مر را عینی گردید شست. نادانها بوده چنین بوده است وقتی کسی در طریق پیشرفته‌ی اجتماعی و اقتصادی قدم بر میدارد و راه رندی دور خود می بیند و بی هنگامی که مدافع آنان سخوی در محاطره می دهد هر يك بهانه‌ای که در میروند و ولای دبر و خود در نهائی در معرض تلافی می دهد.

داری، علیحاج حاکم بطاعه از این حادثه ظهاری اطلاع یافت و تأسف کرد و سه روز آقا میرزا علی کمر در قلعه نگه داشت و بدستور ولیعهد، والی اردبیلخان، او را تحت الحاح نظر و نه تیر و گردانید. سلمای سربز و رود او را سرنگ داشتند و به وسعت برد و لبعهد بارد گرم و حاح، قامت او را در مرغه و هم ساحس و بدین طریق وی نکسال دیگر نیز در آن شهر مقیم گشت.

مراجعت اقامیرا عینی کمر رین تبعید در ایام نوروز اتفاق افتاد و او در ۱۳ عید وارد اردبیل شد. در آنروز علیحاج حاکم در باغ دشمن محسوس میرده را بدر میگرد عاقل از آنکه محسوس بزرگی بری او مقدر بود بر او بعد از طهر آن روز بود که حریقت حسرو حاح یورچی قصد دستگیری او باغ را محاصره کرده است. بهر تقدیر حاح یورچی حاح حاکم را دستگیر و سوز به دست پالانداری کرده به محاصرت چهار تنگ در روانه تیر بر سرورد و خود شهر برگشت و طرفداران او را گوشمالی داد. در این واقعه اصغر باه یکی از یوکران حاکم بصورت گلوله از پای درآمد. اصغر گویا مست بوده سبحان به ماسی بر بان میراند از این رو بعضی او را مردم مورد بی احترامی قرار دادند و کسانی از و باش به قتل او را حمله نمودند.

جباره آبرو دهن نشد و شب را در کوچه ماند ولی فردا کسی از افراد خبر و بطرف، که همواره در چنین موقعی آستین بالا میزد، بکس و دهن آن مادت کردند.

حسرو جان از طرف ولی به تیر در احضار شد ولی او از بر سر جان بهانه تراشی نمود و سرانجام به واسطه هائی که برای گنجت رده هرات تومان پیشکشی که به محمد علی سردا و بلعهد داد، پس از چندی حبس از مجازات وی صرف نظر شد و به اردبیل بازگشت. اما سخت با ویری نکرد و در سفری که محمد علی سردا بقصد مشایعت مظفرالدین شاه بدن و فرزند خود به آسترا میرفت هنگام توقف در اردبیل دستور توقیف او را داد و پیرمان او سر زنتش جدا گردید.

داستان بدین شکل اتفاق افتاد که مظفرالدین شاه در سفر خود بارو پا از آسترا عبور میکرد. ولیعهد برای ملاقات پدر و مشایعت اواز تریز برای فاده وارد اردبیل گردید و در خانه و کس لرخانا منزل نمود. طبق رسم آبرو و عشیر برای احترام در مسیر و بلعهد حاضر شده رؤسای هر طایفه پاسو اوان و کسب خوش آمدگی خود را برای خدمت اظهار میکردند. حسرو خان نیز با یک هزار تن از سواران خود در مسیر موبک ولایتعهد قرار گرفت ولی محمد علی نیز از آنجا از کثرت تشنگی ران و قدرت جنگی او اندیشه کردید و آن شب که در اردبیل بود دستور دستگیری او را داد و چون در قلعه زندانی گشت بحکم وی مقتول شد.

مظفرالدین شاه در این سفر با کشی ده ناد کو به معرفت گویا  
 ملا غلام علی معروف به «آلاپالاز اوغلی» که شهرت زیادی  
 داشت بپیر با همان کشی برای روضه حو بی عارم فقیر بود  
 و در آن سفر خاطره خوشی برای مسافین موجود آورد. ملا غلام علی، آخوند کوسه-  
 ریش بدنیافه ای بود و وقتی با اسان صحبت میکرد صدای خشن و نازحت کسله اش  
 طرف را خسته میسود. او روضه حو ان بود ولی عملاً کنما گری میکرد و هر چه پول  
 بدست میآورد برای پیدا کردن اکسیری، که مسرر طلا کند، بمصرف حرب قلع و  
 قلیا و دیگر مواد لازم میرسید و بیشتر ساعات روز در کنار کوره آتش به «مشقی»

که آبروز حیوانی برای کیمیاگران بود، میگزینید. و در مکر بدست آوردن طلا بود غافل از آنکه خداوند بر رگه نعمتی گر نهاتر از جواهر بدو عطايت کرده و آن صوت گبرای او بود. هر چه صورت او رشت و ناراحت کنده و صدایش حشن و نامطلوب بود آوری صد چندان زیبا و دلپذیر داشت و قدرت آوار و ملاحب صوت او توأم با آشنائی عمیق وی بدستگاههای هفتگانه موسیقی ایرانی او را در ردیف برجسته ترین خوانندگان دوران قاجار قرار میداد. و در ولین شهر ناشنخته‌ای که بنهران نمود و برای تماشای مجلس آوار جوانان ناصرالدین شاه کسب احاطه کرد بدعتر ظاهر ژولیده و فیافه نه‌سحارش، در پست ترین قسمت محس حای گرفت ولی چون نریمی نمود و آواری خود بد مورد حرام عموم حاضرین مجلس گشت و در بالابرین محل آن مقام یافت.

او مرد حوی گبری بود و گاهی، بدست‌آلام محلی بگردش می‌افتاد و بدست‌آلامی خاصی ارباب خواهش و تمایز داشت. بدست‌آلام حاکم و ولی و حتی شاه، خودداری میکرد و هر گونه تهدید و تملیح در او بی اثر میشد چنانکه وقتی در حضور ناصرالدین شاه چنان واقعه‌ای پیش آمد و ملا از اجرای امر او متناع کرد و جان خود را به خطر انداخت ولی بوساطت مقربان دربار از نگاهش اعصاب گردید.

در آن کشتی که مظهرالدین شاه در بقعر میرد قسمتی مختصر ص شاه و ملتزمین رکابش بود و بخش دیگری اختصاص بمسافران عادی داشت و ملا غلام علی نیز در این بخش بود. از مثل روضه جوانهای دیگر اردبیل، در یم عزاداری محرم به فقار میرفت و در شهرهای آ، روضه حوای مسعود و حق الزحمة قابل توجهی بدست آورده به اردبیل بازمیگشت.

اطرافیان شاه در حضور روی در کنشی آگاه گشتند و آبراهه شاه را بدیدند. مظهر الدین شاه او را میشناخت و از ریثائی آوازش خبردار بود و برا بصورتخواست و مورد ملاحظت فرار داد لیکن هر چه اصرار کرد ملا غلام علی بگردش افتاد و آوار بخواند.

کسب بیکه او را دنده بودید می‌گفتند که ملا در عین حال جمال پرست بود و جمال

رسانا دوست مینداشت و در حائلی که قدرت شاهان و پول زر و تمرد و خواستن  
دوست و تهدید دشمنان در او کارگر نبود جمال ریزی پسر بچه‌ای همان اختیار اردست  
او میگرفت و شوق و دوق حاصی در او بر خود میآورد.

باید در حق این مرد هم مد مدین بود و در ریائی، بتعبیر همانه، حقه شهوی  
آبرو در بطور گرفت چه ریائی نسبت جزء تشکیل دهنده هر شبی است و چه سنا که  
کوره گلین متناسب بر تن ریائی از هم شکل طلاش متناسب آن باشد.

از روز که پشربیت و به را مشخص داده بریئی آشپاشده و در باره آن افکار  
و سببها نئی یافته است و سرانجام، در عهدیکه فلسفه و دانش در ایران مورد  
تحقیق و بررسی در شمعان بزرگی مثل سقراط و افلاطون و ارسطو بود، درستی بر  
حقیقت عمومی یافته و بعد، ریاضیاتی شده بی از علوم شده است.

ک. بیکه از این حوی وی با خبر بودند که آیت، ظفر ادبی شده در آن آگاه  
کردند و به پیشخدمت مخصوص خود، که از صحبت مطرب بهره‌گانی داشت،  
دستور داد فلانی چاق کرده پیش من ببرد و در دست من در خدمت بوی رسد  
این تدبیر کارگر فاد و ملاعلامی شروع به ترم نمود و چنان شور و عوالتی  
یافت که مسافران عادی کشتی را بی‌قراری نماید شده بداند بدرد آنها بیرشب  
در درین محفل انس گذرانند و مظفر الدین شاه را، که در آن مرد مسلم نفس و مردم دوست  
بود، شاد و خوشحال ساختند.

آوار ملاعلامی قدرت ردی داشت و وی در طاق و طالار در سینه‌ای میخواند  
گاهی شبیه پنجره، می‌شکست و با طروف در طاق و طاقچه نکال میخورد و بر می  
می‌افتد. در عین حال بقدری از ملاحظ و گیرائی بهره‌مند بود که حتی مرغان، خود را  
به پنجره میردند، و در اطراف محلیکه او آوار میخورد میآمدند.

ملاعلامی شاگرد خوب و متعددی بر تربیت نمود و شاد و بان ملاعلی کرشمه  
و مشیر لحکماء از جمله آنها بودند.

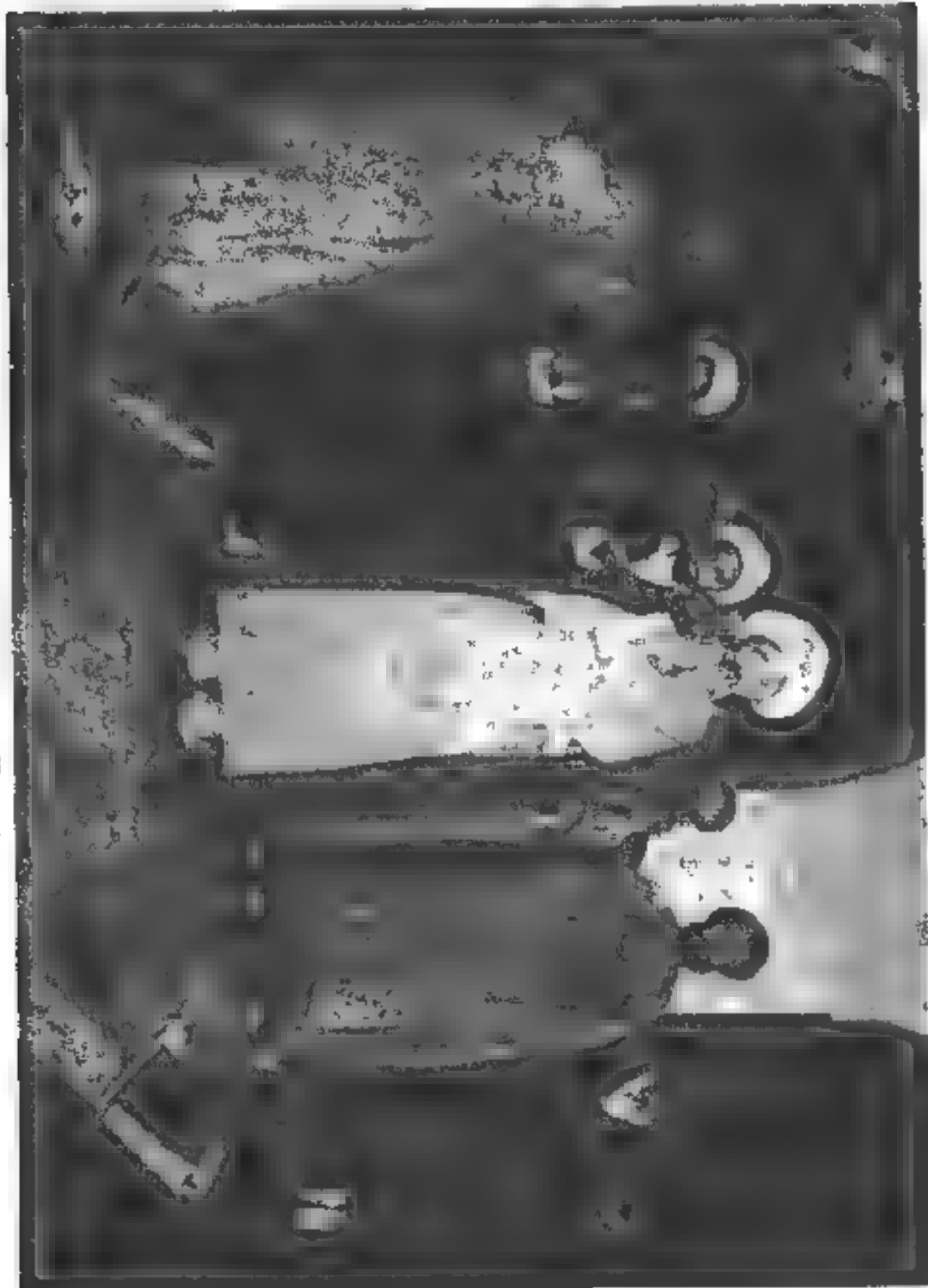
علیخان، والی دیگر به اردبیل برگشت و بعد از او حاج محمدخان  
 شاه اندوله به حکمرانی اردبیل منصوب شد و چون طویف  
 فولادپور خامسولو ایمنی‌هایی ایجاد میکردند جو دروخ، کلانتر  
 این فولادلو و فرخ بیگ، رئیس طایفه خامسولورا پندهانه توپ  
 بست و بدبطریق امنیتی در این حوالی وجود آورد. نگارنده  
 از شادروان پدرم شنیده‌ام که پس از آنکه توپ‌ها آتش شد بدهی آمد و بکه پاره  
 گردید و هر قسمی بسمنی افتاد و وقتی سر فرح در هوا بالا میرفت همور سخنانی که در  
 آخرین لحظه بر زبان آورده بود اردهاش قطع شده بود.

پندهانه توپ  
 گذاشتن دو تن  
 از سران  
 شاهسون

باری در سال ۱۳۱۹ قمری که سال «حج اکبر» بود شادروان حاج میرصالح آقا  
 برحمت الهی پیوست و آقامیرزا علی اکبر بیگ به مجتهد مشعل اردبیل گردید. لیکن  
 چندی نگذشت که با ورود حاج میرزا ابراهیم، پسر بزرگ و جانشین حاج میرصالح  
 از نجف، دامنه اختلافات حیدری و بعضی قسمت یافت و احوالات جدیدی رخ داد که  
 در جای خود بدایه اشاره خواهیم کرد.

در این سال عده زیادی از مردم اردبیل برای شرکت در مراسم حج بمکه رفتند  
 ولی جمعی از آنان دچار مانگشتند و آن‌ها که ولایت باز آمدند خدمات زیادی دیدند از  
 ابرو سالهای ۱۳۱۹ و ۱۳۲۰ قمری از سالهای پراکنده ساکنان اردبیل بشمار می‌آید.

آنچه در این میان باید یاد آور شد فکر مردم و توجه به فرهنگ جدید و تأسیس  
 مدارس با اصول نوین بود. طرفداران این امر بش و کم فعالیت‌هایی میکردند ولی  
 چون ضرورت چماق تکفیر مرحوم آقا میرزا علی اکبر را بر سر خود احساس نمیدادند  
 باز پس می‌نشستند. این کشمکش‌ها بطور مرئی و بمرئی باقی بود تا سال ۱۳۲۲ قمری  
 فرارسید و محمد ولیخان ننگابی، که بعد از عادة مشروطیت مدتی بنام سپه‌دار عظیم  
 در رأس حکومت ایران قرار گرفت، به حکمرانی این ولایت منصوب شد و ما در حای  
 خود از آن سخن گفته‌ایم.



مقبره آقا میر علی‌اکبر در جامع شهر اردبیل



اولین دبستان در زمان حکومت وی تأسیس یافت و فرزندان پیش از چهل سالگی به تحصیل در آن مشغول شدند ولی این دبستان با تغییر حاکم بهم خورد و محصلین آن بهایه‌های خود بازگشتند.

متجددین بوسیلهٔ این حاکم کارهای خوبی در شهر شروع کردند و از جمله موفق به تحصیل این حکم اروی گردیدند که هر کس باید کوچهٔ معاور حقهٔ خود را سنگ فرش کند و نیز بر در خانهٔ خود فانوس دیواری بزند و شبها تا صبح آنرا روشن نگاه دارد بدین طریق اردبیل با مساعدت سپه‌دار، در طریق پیشرفت قدمهائی برداشت ولی صد حیف که با شیوع وب و کشتار جمعی از مردم، اضطراب و نگرانی عمیقی پیش آمد و خانو ده‌هائی پیرداغدار گردیدند. این و ما از طریق یزد و کرمان و شیراز و تهران با آذربایجان رسید و همه جا تلفات سنگینی بوجود آورد چنانکه در تبریز در راه بین ۷۰ تا ۷۵ نفر کشتار کرد. دورهٔ آن تقریباً سه ماه طول کشید و جمعی را هلاک نمود و شد روان میرزا محمد علیخان حکیم، که به حاکم اردبیل آمده بود، با کمک اطباء محلی خدمات صادقانه‌ای به مبتلایان کرد و صمیمانه به یاری مردم شهر شتافت.

محمد و بیخان، که خود بعنوان تبعید بحکومت این شهر آمده  
تشکیلات جدید  
بود، پس از یکسال به تهران بازگشت و شادروان جعفرقلی‌خان  
حکومت اردبیل  
سهام‌اندوله جانشین وی شد. او از حکام بیگ اردبیل بود و بقول مرحوم محسنی با آنکه در زمان او اصول ستم‌دار حکمرما بود، معین وی، اصول مشروطیت رفتار میکرد و چون بشخصیت خود احترام میگذاشت هرگز در آرام مدخل خود تمیز نمیداد و وساطتهای بیجا را نمی‌پذیرفت چنانکه در مورد میرعشایر جنحالی این کار را کرد و حکومت خود را نبر فدای یک دندگی خود نمود.

میرعشایر جنحالی، که او را عمیدالسلطه میگفتند، مدتی هم حاکم خلخال بود، با خیره سریهائی که میسود آشفته‌گی‌هائی در صفحات جنحالی بوجود آورده بود و ناحت و ناز هائی میکرد. او، که اصولاً مردم خواه‌طلبی بود، بدستور سهم دوله دستگیر و زندانی گردید، کماتش واسطه‌هائی فر هم کردند ولی حاکم قول ننمود. حواهر و

## اعلان

محض سلامتی ذات ملکوتی صفات مقدس بایوفی اروح بسایین فیه  
 بر حسب امر و شارت بندگان والا حضرت احمد تس و بعد گردون  
 عهد اروح سافداه برای آسایش عموم رعایا در اینموقع تجدید حکومت  
 اجراء حکومتی اینچل از عالی و دولتی موقوف گردید و بعد با هیچ اسم  
 نامورین و هرا حکومت حق مطالبه و اخذ خدمت نامه نخواهند داشت  
 و نیاری ما خود نمایند مقصود بنیه و اخراج خواهند شد تریقات  
 مجالس لازم و تعیین تکالیف عارض و معروض و امور تعلیمات و امور  
 حکمداری متطلبین از قرار است که در دیوانخانه حکومتی معمول و فرست

برادرش به ولیعهد منتجبی گزینید. محمد علی میرزا، که در اول توفیق او را کار بسزای اردبیل می‌دانست، در آخر از رأی خود برگشت و چون سهام الدوله ولیعهد را در رأی خود مغفودید در فصل زمستان، که برای رسیدگی بکارهای حکومت به ببله‌سوار رفته بود، ارداه دومبه عزم گیلان و نهران شد و از حکومت این ولایت صرف‌نظر کرد.

سهام الدوله در اردبیل دست با اقدامات تازه‌ای زد و بمحض ورود اعلامی بدین شرح در شهر منتشر کرد و تشکیلات حکومت را برهم زد.

«اعلان: محض سلامتی دات ملکوتی صفت مقدس مایوسی از و اح العالمین فداء، بر حسب امر و اشارت پادگان و الاحصرت اقدس و تبعه و گردون‌مهد ارو حاقده، برای آسایش عموم رعایا، در اینموقع تجدید حکومت اردبیل، اجراء حکومتی این محل را عالی و دانی موطب گردیده، و بعداً بهیچ اسم و رسم، شخصاً مأمورین واجزه حکومت حق مطالبه وحدت نه نخواهند داشت، و اگر دیگری مآخوذ نماید مقصر و تنبیه و احراح خواهد شد. ترتیبات انعقاد مجلس لازمه، و تعیین تکالیف عارض و معروض، و مأمور تعلیمات و لوازم جنگداری متظلمین، امراری است که در دیوانخانه حکومتی معمول و مرتب است.»

آنگاه پنج مجلس مصلحتی و یک مجلس استیاض بوجود آورد و تاریک‌هایی در امر دادرسی مردم برقرار ساخت، یک ما این قسمت را از گزارش خود وی که به محمد علی میرزا و یعهد و والی آذربایجان نوشته است عیناً مآوریم:

«روز پنجم اعلامی که یک نسخه آن در شرف عرض حاکم‌ای مارك می‌گنجد در شهر منتشر شد. روز مریود اجراء این محل که سیصد نفر از تفنگدار و فراش و غیره بودند حاضر و بحکم قرعه یکصد نفر از آنها و حراء شخیص، موطب و مستخدم نمود که با شرائط معینه مشغول خدمت شوند. چند فقره مجلس بجهت ترتیبات تحقیقات و تسویه تظلمات و احقاق حق مرتب، و از برای هر مجلس تکلیف معین و دستور العمل لازم داده شد است که از آن قرار معمول دارند. مجلس تحریر عراض و عرضین، مجلس بضمه، مجلس تحقیق، مجلس اجری و احقر، دفتر مخصوص، مجلس دیگر برای استیاض

آنچه است را چه با عقل که صدای لغو می‌دهد، است چه لغو از غیر در غایت  
 اگر چه عاقبت در نورانی و غیره گناه می‌کند، چه در غایت که یارک بر سر لغو می‌کند  
 و چه بر خفته لغو از غایت و به غایت است و به غایت می‌کند و به غایت می‌کند  
 و به غایت می‌کند و به غایت می‌کند و به غایت می‌کند و به غایت می‌کند

و در غایت می‌کند و به غایت می‌کند و به غایت می‌کند و به غایت می‌کند

و به غایت می‌کند و به غایت می‌کند و به غایت می‌کند و به غایت می‌کند

و به غایت می‌کند و به غایت می‌کند و به غایت می‌کند و به غایت می‌کند

و به غایت می‌کند و به غایت می‌کند و به غایت می‌کند و به غایت می‌کند

و به غایت می‌کند و به غایت می‌کند و به غایت می‌کند و به غایت می‌کند

و به غایت می‌کند و به غایت می‌کند و به غایت می‌کند و به غایت می‌کند

و به غایت می‌کند و به غایت می‌کند و به غایت می‌کند و به غایت می‌کند

و به غایت می‌کند و به غایت می‌کند و به غایت می‌کند و به غایت می‌کند

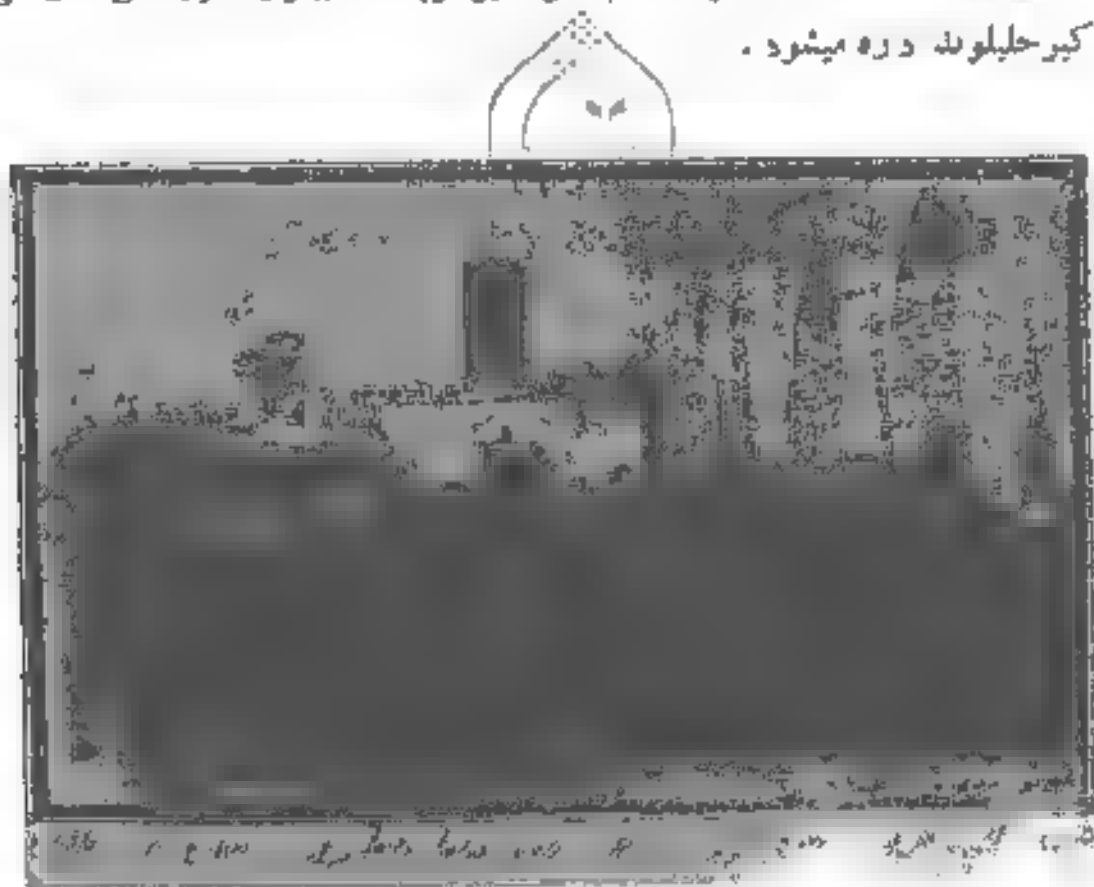
و به غایت می‌کند و به غایت می‌کند و به غایت می‌کند و به غایت می‌کند  
 و به غایت می‌کند و به غایت می‌کند و به غایت می‌کند و به غایت می‌کند  
 و به غایت می‌کند و به غایت می‌کند و به غایت می‌کند و به غایت می‌کند



قرار داده شده که گرمتر فیس، از عارض و معروض، شکایت از مجلس رسیدگی احراز نماید حق دارند که استیضای بحو هندو محدوداً با شرائط معینه رسیدگی شود و در آن مجلس خور حایز آدم حاضر خواهد بود.

ترتیب این مجلس قسمی شد که دو نفر از علماء که حناپور آقا میر طاهر آقا و شیخ الاسلام سلمه الله در مسند ای ترائع و تعارض نایکد گردا شدند خودشان با کمال مین مشخصه در مجلس تحقیقات در دارالحکومه حاضر و سرتب معینه ناطه و انت طره بن شروع پرسیدگی و مشغول تسویه هتند.

این اقدامات، سهام الدوله را در اردبیل بیکام کرد و رابطه درستی بین او و محرمین بوجود آورد وی بعداً بمس رستایی ده قم تأسیس نمود و قسمتی از مملک خود را برای اداره آن وقف کرد که هم اکنون نیز بر پست و بتولیت فرزندان آقای علی کبر خلیلوند دره میشود.



عکس از دهقان و دیوین که در سال ۱۴۰۸ قمری علیه خان ساکن آباد کردند و این چنین گرفتار غل و در میر و جیس گردیدند

## فصل دوم آغاز مشروطیت

### آغاز نهضت مشروطیت

سیر وقایع مرا از سال ۱۳۱۴ قمری می‌رساند، سالی که بهضت مشروطیت در ایران باوج خود رسید و سرانجام به صدور فرمان تأسیس دادرشوری پارسان یافت. در این یام فرصت مناسب برای فعالیتهای آزادیخواهانه روشنفکران اردبیل بدست آمد و کسانی که سالیهای متمادی در آرزوی آزادی بودند مجای برای برابر نظریات خود و موافکار دیگران یافتند. امروز که تعلیم و تربیت توسعه یافته و مدارس ابتدائی و متوسطه و عالی، مناسب مکانات و احتیاجات، در هر گوشه‌ای از کشور موجود آمده است روشنفکران را بدانشجویان دانشگاهها و فارغ التحصیلانی آنها احضار می‌سازد و لسی در آن عهد که موضوع صحبت ماست از این مؤسسات ترمیمی حثری نمود و بیپ روشنفکران عداً از تجار و دررگان و علم تشکلی می‌تافت، و چون اردبیل در بارر گانی آنروز ایران مرکزیت و مقام شامعی داشت، از اینرو روشنفکران اردبیلی در آنجا بچشم می‌خورد. برای خوانندگان دانشمند نپری بدین توضیح نیست که چون بهضت مشروطیت ایران سالها قبل از احداث راه‌آهن حضا- تبریز اتفاق افتاد و در آن زمان هنوز بی بندر بهلوی و عاریان بر پلهای کونی بنا شده بود و نیز جاده شوسه‌ای که در سواحل شمال موجود است وجود نداشت از اینرو آستارا از بلاد مهم دریای خزر بشمار می‌آمد و بابلک شاهره با سیه و سیمی، نام «طریق مظفری» به دلیل اتصال داشت. منعه تجارتی بوسیله کشتی در آستارا، که پیش بند اردبیل حساب میشد، خالی میگشت و بوسیله قافه‌های شتر، که گاهی تعداد آنها بهر از میر رسید، بار دبل حمل میشد و از این طریق بهضط دیگر ایران نورس میگشت. صادرات مناطق مختلف نیز بهمین ترتیب به اردبیل وارد و از طریق آستارا به بارانهای خارج رسال میگرددند. تجارتی که همواره مال التجاره خود از نقاط مختلف ایران، با بلاد خارج، درین شهر می‌آمدند آخرین اخبار را با خود همراه داشتند و

نادرگان اردبیل بر که غالباً در شهرهای مختلف خارج از ایران از «حاج طرحان» و «نژنه» و «نو و گرده» یا «طر بودان»، «استاسول» و سواحل دریای خزر تجارتخانه داشتند ارره مرارده با روشنفکران خارج، و ارتباط دائمی با آنها، کم و بیش در مریز آردای و هدفهای آردخواهان آگاهی می یافتند و لذا در مریز که مشروطه خواهی در پستحاب ارن در شرف مکیوس بود و احیاناً حتی در شهرهای بزرگ آثاری را با چشم مسمورد کسانی در اردبیل آرا درگ میگردید و ار آن، بقدری که شرائط محیط اجاره میداد، طرفداری مینمودند.

منظورم ز شرائط محیط همان است که چند صفحه پیش بدانها اشاره کردیم و وجود عشیر شاهسون و رندیان نادرین قلمه و نصاب حکام ستمکار و مستدرا ارجله موجبات احسان افکار عمومی در این سامان شمردیم و یاد آور شدیم که در چنین محیط دهشتناکی که موجود آمده بود چگونه فعالیتهای آردبخش و به مشکل و احیاناً سختتر میبود.

در عهد صاری، مثل *سیدالملک میر معز گروسی* و *شیخ الدوه* و دیگران، که بنام حکمران ارمرگوبه آختباری در این شهر بر خورد و بودند و بدون هیچگونه محاکمه و قصارت سر می بریدند، دار میزدند، بذهنه توپ می بستند و وقت بحمام رفتن کت آنها، با قصد سیر و سیاحت عیالاتشان، مردم مجبور بودند «کر و کور و دور و روبدیوار شوند» خیلی آسان بود که آنها را سر بدست میر غضب سپرند یا تسلیم چوبه دار کنند چنانکه کسانی مثل مرحوم میرزا محسن مامزاده، یا شادروان ملا اماموردی مشگینی بدان سربوشت دچار گردیدند.

لرغم حباط نجب میگرد که روشنفکران اردبیل در آن دوره بطور سری گرد هم آیند و برنامه های خود را، که صرفاً کاشتن نعم آردای و آختباری و بدور کردن آن بود، با تانی و مآل اندیشی لارم بموقع اجرا بگذارند. این بود که جسات اولیه

۱- این دو نقطه در روسیه و بی مسکو و حاج طرحان قرار داشت و بازار مکانه بی.

لعلی هر سال در آنجا تشکیل میشد. ابر در هم بیشتر تجار آردبیل در آنجا شرکت میکردند.



مشروطه خواهان اردبیل تصور مری تشکیل می یافت و اعصاب آنها، که همه از روشنفکران این شهر بودند، از همدیگر و برای آردی کم ریش اطلاع داشتند.

با نگرش به این در تاریخ می که ما از آن صحبت می کنیم در رفتار نیز آردی خواهی صبح گرفته کمیته هائی بنام کمیته دموکرات و بعدها مساوت و غیره تشکیل یافته بود و نا آنجا که مد نیم بعضی از آردی خواهان اردبیل از افکار آنها آگاهی داشتند و گاهی بر در آنها عصوبیت یافته بنام رسیدگی بامور ناروگانی و جابو ادگی خود به اردبیل آمد و شد می کردند و وضع اجتماعی شهر و دشت عمده می افکار مردم را اردی بایی مسودند.

در نوع و چگونگی تشکیل این اجتماعات اطلاع داریم

و بی داستان پیدایش یکی از آنها که شادروان محسنی نقل

تشکیل اولین

انجمن سری

اردبیل

کرده ذکر می نمائیم  
میراجوم میرزا عباس محسنی، که به «شاهان» و «



شادروان میرزا عباس محسنی معروف به  
«شاهان» و «شاهان»

مر معروف بود از روشنفکران اردبیل و به  
می آمد او مردی خوش مشرب و قوی بود و به  
استعدادی بود به نوشته خودش در بیشتر  
وقایع این دوره شرکت داشته و اطلاع خود  
را بصورت کتابچه ای با خط ریشی نوشته و  
بائی گدشته است و ما قسمتی از مطالب در  
بخش از کتاب از نوشته های او اقتباس و به  
مدارک دیگر تطبیق نموده در این مجموعه  
آورده ایم و هر جا که اشاره به این محسنی کرده ایم  
منظر ما او میباشد.

او می نویسد و فنی در سال ۱۳۲۴ قمری

سروصدای مشروطه خواهی برخواست، علما و

نجد اردبیل، مثل عبد و بزرگ آن آذربایجان، بامر کرشیدن همصد شدند و آوی باری در زدند. طبعی است که غده‌ی از مردم معنی مشروطه را نمی‌دانستند و از صرفی هم معیوم بود که همسایگان در مودسامی در آن بحالت درید و این مروجت نکرد خاطر مردم و احتلال اوضاع شهر گردید.

در جای دیگر نیز تشکیلات و این محسن سری اشاره کرده میگوید، که روزی مشهقی بوالفصل رصاصارده مرا بحدی حاج فخر لسادات دعوت کرد. هر وقتی بدیج رسیدم حزمشدهی ایة لفصل<sup>۲</sup> آقاسید زکی را بیو در آنجا دندم<sup>۳</sup>، چون به صحبت نشستیم سخن مشروطیت و آزادی بمیان آمد و ما هر سه بفر آن سرگند حور دیم که با اساس آن مخالفت نکنیم. این جمیع سه نفری در بدیج زمانی به ۱۲ نفر رسید و سیصد تومان نیز برای خرید سلیمه پول جمع آوری شد.

«اولی اقدام این تشکیلات همین شد که بر صیغه علماء و محققین اردبیل در بمساعدت اساس مشروطیت مصاء گرفتند و مترجم دیس، متحد المال سامانی علمای طراز اول اردبیل نوشیه پیشه که چه میفرمایند علماء اعلام در باب رفع تعدی و بطلان تیکه و حکام و ولایت و رجل دربار، که نسبت به بدبخت رعایا و اهالی فروگذاری نمیکند در ملت را محدود اوضاع حدیثه و تعبیر دیم استبدادی در حصول مشروطیت جوار است و خبر؟»

شبهها چند نفر مسلح بتعبیر فافه رفته از دیوار آه‌بان توی حائط فترده کاغذ را

۱- از خانه در بر تیکه‌ی قنجه بود و اکنون نیز باقی است و معنیق بر بدان حاج فخر، که بنام خانوادگی فخری معروفند، میباشد.

۲- او فردند بردگه در دیوار حاج محمد حفر صراف بود که از بر دگان اردبیل بشمار میآمد و در او چندکان خانه بر دگی داشت که اکنون بر باقی است و بنام او خوانده میشود. خود حاج محمد حفر مثل هر پیشه در ردت آرد و جواهران بود با اسلح چند تیکه در جای خود گنه‌افام برای تأسیس اولین دبستان کوششهای پی گیری نمود.

۳- حاج سید زکی فردند حاج میر قوام بود که در محله اچدگان نزدیک دیو دمسکومت داشت و مریدان وی بنام خانوادگی میر قوامی شهرت دارند.

میدادند آفابان در مشاهده پور (نعمی و صبح لباس و مسلح بودن) حامل کاه و ترتیب  
سجل و مهر و مسدود بودن در و ورود ایشان، متوحش در حاشیه استغنا با خط جلی  
مرقوم فرموده، لته مشروطه موافق شرع مقدس، مساعدت کننده، مجبور و مناب  
است، و با مهر خودشان مزین مهر مودید، صدای این عملیات اسباب وحشت عامه و  
کسی ارتس و بیم نمیتوانست کنبه‌ای بر علیه مشروطه نگوید حتی در خاطر دارم  
محمد ولی نام عمه (نایب) در حل همین تشکیلات بود يك نسخه از همان متحد المال  
گرفته نزد آقاسید احمد آقا میبرد چو در روز در بامر جماعت حضرت آقا  
حاضر میشد پاکت را با آقاسید احمد داده و گفته بود که بمسجد می‌آمدم و در راه این  
پاکت را پند دهم و گفتند که محضر آقا برسان و جواب گرفته در همین جا، و تو میگیریم  
در صورت عدم جواب مرا بھدید کردید آقا هم مهر کرد»<sup>۱</sup>.

محسنی به هر دیگر رباران خود را هم سرده و مدارك دیگری نیز در حصار ما  
سوده است که از آن پشروان آزادی سادی کنیم و خطره آنها را بوسیله این مجموعه  
در باربع رنده بگذریم. ولی این بدان معنی نیست که برای همیشه نام آنان بفر مرشی  
سپرده خواهد شد. چه بسا کسانی که بعد از این دستخوش نام آنها خواهد پرداخت و ناشر  
یادداشت‌های دیگری، که مبادا به دسترسی نیافتیم معرفی آن بزرگان مبادرت خواهند نمود  
عبر زین عده هم گمان ریادی از روشمکران اردبیل در بهضت مشروطیت  
کوشش‌هایی داشته اند که نام آنها را نیز بنویسیم و چون مسای کار ما از شناسایی نیست  
یکسانی است که در آن نام دهشتنك در راه آزادی به تکیه بر حاسته و ناپای جان  
جانشینی کرده‌اند، بدینوسیله بر او آنها درود می‌فرستیم و از درگاه خدای بزرگ برای  
همه آنان جرای جبر مثلث می‌نمائیم.

اگر نوشته‌های محسنی در معرفی اعصای اولین تجسس سری ردبیل دارم دست  
در عوض بکنه مهمی اشاره مینماید و آن اینکه تهیه سلاح و بر حوردهای مسلحه از  
نظر آنان دور بوده و از بین قسمت فعالیت آنها را تشکیل میداده است.

تشکیل انجمن سرتی قبل رصود و فرمان مشروطیت و چون مشروطیت اعطا گردید و انجمنهای ایالتی و ولایتی بوجود آمدن بعضی بر سر بآرادیخواهان مکلفه لایحه‌ای عینی یافتند و کسانی را آنها را شرکت در این انجمنها، در انجمن بخشیدند و هدفهای آر دی قدمهایی برداشتند و نگاه که محمد شاه مجسم را بشویش مشروطیت در تعظیم نمود و بار دیگر فعالیت خود را با انجمنهای سرتی گشایدند و از فعالیت دو حزب اتحاد و اتحاد در اوایل نهضت مشروطیت مطالبی شنیده و از شدت کف بعضی از تجار معروف و محرم اردبیل، مثل شادروان حاج علی اصغر عبدالله اوف و حاج اسماعیل احمدی و دیگران، در آنها اطلاعات مختصری داشته‌ام و حتی از انتشار روزنامه‌ای سم اتفاق از طرف حزب اتفاق، گاهی داریم ولی در چگونگی تشکیل آنها و سایر عرصه‌ی مرجسته و گردندگان و قیادت و فعالیت‌های آنان بی‌اطلاعیم و مناسبم که ما بعد بیشتری نیز برای تحقیق بیافسم.

تشکیل اولین انجمن ولایتی اردبیل با اختلاف شدید حاکم و بعضی شریعت‌مداران است، که از مسلمانان هم و رد نکال محمد شاه و در وقت حاکم این ولایت ساری است و تشدید این اختلاف متزلزل گرداند، ما گروهی از اوصاع

تشکیل اولین  
انجمن ولایتی  
اردبیل

اردبیل در آسانه تشکیل این انجمن در دست داریم که چون وضع آبرور را محو می‌تشریح میکند عین آبرور را اینجا می‌آوریم:

«گزارشات ولایتی بطور حقیقت و صحت وضع ورود حکومت را در موقع نعمات مشروطیت، که مردم مترنم بودند، عرض کرده‌ام. قبل از ورود حکومت محمد سماعی حاکم با رتبه‌ی طایفه کور و غنای یوز بچی چاپیده، چند هزار سوار بی‌سرب شده در کوه ماسه، طایفه زکوری شهر آمده در دهه شیخ علیه الرحمه متحصن شده، تلگرافاً بحضرت ساعدالملک متضلم، حاکم میرزا علیخان امر بومام مأمور فرستاد سواران مهتوک لمعه در شهر آورده در شیخ بودند. از طرف دیگر رضاقلیخان مولادلو قزلباشه فتح الله خالور چاپیده، با و کور می‌هوت و مسلوب شهر ریخته، از

یکطرف قلیچ خان فولادلو، پسر ابوالفتح خان فتح الله خیلور، بقتل رسانیده محضصر غارتی برده، فتح الله خیلو نیز هشتاد شمر از فولادلو برده بودند، عذر صبی کله در شهر حضور داشتند، حکومت وارد شد صدای نظام گوش شنید را کر کرد. محمد اسماعیل خان مشغول، پنجهزار تومان مأخوذ و یکدختی منصوب، رضا قلیخان محبوس بنادیه وجه معتدبه مستخلص قلیچ خان مسعود و بوسيلة وساطت محمد قلیخان آلازی در شهر حاضر مبلغی تقدیم و مرفه، بدون بیکه قراری در سترداد مهرات و آسایش متطلبین داده شود، سهل است شهرهای قلیچخان را از ابوالفتح خان پسر کشته، محصور اگر قصد ماه مبارک مسجد پر، مایه دایر، مسائل اتحاد از پیای دین و دولت و ترتیب اساس مشروصیت و حرب بنقین اجمن تبریز ضمن مسائل شرعیه مذکور در همچنان موقع حکومت حمله منصوب بعضی متصدیان مور، که معروف لجان هستند همان سلیقه سابقه را در پی عندالی پیش گرفت و این ملاحظه از کسی نبود و عند بوسطه ها و شفیع متطلبین نکرد، بر تق و فتح پرده حجت و محکوم را به تنظیم امور ولایت و اعاده امنیت و رعایت حال متطلبین آشد نسبت کار بجائی رسید از رضا علی بیگ کدخدای معانای پنجهزار تومان تعریف کدخدائی نگرفته، و این گنج را بیکگی مراهمائی مردمان کوبه بین خود پسند و بقرب جو و معرض، پیدا کرد، کور عباسلو با زنه های مهتوک لعصمه، و فتح الله خیلو، رنه های مسلوب، متوسل بجنب آقا میر علی اکبر مجتهد شده بودند ایشان خواهش آب پسر آنها را خود باین حاجی میرزا ابرهیم و حاجی شیخ لاسلام و حاجی نائب الصدر و صدرین و مؤتمن الرعا، که افعال و اعمال ایشان به محصر عالی پوشیده نیست، بسجاحت و صدید افزوده در جواب میر علی اکبر حشومت و درشتی کرده بود، ایشان گویا بفصل را بحاکمای مبارک بلگرام کرده بوده است، بحکومت چه جواب شرفصنوبرفته بوده است مباد صدمت را مستعد داشتند، با حصرات فوق السد کرگرم گرفتند، علی الرعم میر علی کر به ترتیبات باطنی صرف وقت فرمودند متطلبین فرید کنند و بحالت سب انگیز به مسجد ائمه جماعت وارد، و مانع مبار حو بدن میشوند، مجتهدین و پیشمارها را جلو انداخته حاد آقا میر را





عمی، کرمی آرید و ایشانرا بمسجد خود میآرید. بار برودگان بسته گیرند، بها شکسته شد. حکومت بمواظفت حصرات بنحریب این ترتیب پرداختند. مسجد جامع اهرش کردند. درگاههای ده دسی نگرا افغان. محوذهای درس و بحثه شد. هر حسب فقه خو و فساد، بگیری معسی و شریعی و قمری جمع، کار معصی رسید. عزل حکومت سر حداً عنوان کردند که این چه آزادی و چه مشروطیت و چه انجمن و چه عذاب نمائی و این چه حکومت مقدسی است که معصیان همسبب تاسیس ولایت را بهم حورده. تحرکات مدئی رسیده بوده است. حساب میرزین العسین و شیح سار محتفد و آد موطهر و خادم باشی و صدرالعلم و جمعی در تلگرافخانه پستی گردیده بوده اند. بالاخره شامت ترتبات رهنما بر. دامنگیر جناب ساعد الملت، شخص محرم و صاحب حیواناته شده احصار مباح گردید. گوید به نمر بر تواند برد. رفیق مد چه آمورد بدسی. هنگامه بود همان وضع تر بر که شبیده و داده. در ردیپل هوید گردید.

رک نیا. د کوه که حصرت به بی دیده ای در رس بوده اند. متعاقب آستار آمده ساعد الملت را که در آستار بوده به پیام نهیدند. کرده محصور بر گشت نموده گویا (ساعدا الملت) نوانسته بشهر خود نوازده شود. در دهات معطل است. مختصر هنگامه ای است کس تو بد شیدش حراند انجمن تهران و تبریز و خارجه چنان مردم را رجا در آورده کسی لب بخلاف ساز کند کافر مطلق میشود. اللهم اجعل عواقب مور حیراً.

باشری مردم بر ی عزل ساعدا ملک به نتیجه رسید و محمد علی شاه ب همه علاقه دکه بوی دشت او را معزول. تهران برد و به وزارت معزول خود برگزید. معاقب آن نگرا افغانی بر انجمن ایلبی بعون آق میر علی کبر محابره شد و ز او درخواست گردید که انجمن ولایی را بر پاگرداند.

قمر علی اکبر بطوریکه گفته ام ابتدا بمشروطیت محافضی نداشت و آخر وسیله پیشرفت شریعت میدست. این بود که مردم را در مسجد گرد آورد و تنگرمی



در بر آنان حواری و در صدد تشکیل انجمن ولایتی برآمد. انجمنی که بدینسان تشکیل یافت بیشتر بر مبنای صفتی بود و رؤسای اصناف به صورت آن برگزیده شدند و آنان شادروانان مشهدی عبدالخالق میخچی (که فرزندانش در تهران بنام عظیمی خوانده شده‌اند) میر محمود محمدراده (که ورا میر محمود انجمن می‌گفتند) حاج



کر بلانی احمد علای از اعضای اولین انجمن ولایتی اردبیل

محمد علی تقی زاده (پسر آقا سلیم تقی زاده) کر بلانی احمد علای (پدر آقا زکری که در اردبیل ساکن است) مشهدی عباد الله قندچی و مشهدی عبدالحمید نام بودند که ما بار ما بدگان دو نفر آخر را نشناختیم.

در این سال واقعه دیگری در شهر اردبیل پیش آمد و آن

حادثه مالی و کمبود بارندگی بود در نتیجه مردم دچار

قحطی گردیدند و ارض حث آمد و گندم در مصیبه قرار گرفتند

سال قحطی

معروف به چفته گیلانی

این قحطی از اوایل سال ۱۳۲۴ قمری ( بهمن ۱۲۸۵ خورشیدی ) در بیشتر نقاط آذربایجان ظاهر شد و قیمت گندم یکس به ۵۰۰ قران رسید ، گرانی قیمت از یکطرف و حالی بودن رمیه از طرف دیگر ، شش هفتی مردم را ، بخصوص در اوایل سال ۱۳۲۵ قمری ، تهدید نمود . در این موقع پیاوردی بجر ، بخصوص بهمت کسی مثل شادروان حاج میرزا محمد برادر آقامیرزا علی اکبر ، حاج محمد حیدر صراف ، و اسماعیل بیگ شبرویی ، از روسیه آرد ریادی وارد گردید و شهر آریک محاطه بزرگ رهایی یافت ، این سال در اردبیل بهاء « هفته لیلی » یعنی مس جهته معروف شد زیرا علامتی که بر روی کیسه های آردهای وارده شده بود بشکل « جهته » یا جهته بود

برعم بعضی چون صفرها نیکه بحرف روسی برای نمایاندن درجه حویی و متوسط بودن آردها بر روی کیسه ها بود مثل حلقه های چمت بنظر می آمد آن آردها را بشم آرد جهته و آن سال را هفته لیلی نامیدند در حالیکه برخی زنهار قدیم جهته را نام محل عده حیزی در تقاربه میدانها چون آرد و گندمی که در آن سال وارد میشد آوردند از آن محل بوده است ، عنوان جهته یا آنها داده شده است .

از نوشته های محسنی چنین بر می آید که ابتدا آرد جیره بندی شد و شادروان میرزا محمود محمدراده برای توزیع و نظارت در بخت آن از طرف انجمن اشحاب گردید ولی بعد ، که اغلب بازرگانان اردبیل بوارد کردن آرد مبادرت کردند ، پس محدودیت برین رعت ، در این سال اردبیلین از بیماری طاعون بیر سختی در بیم بودند و برین مرض در شرق ایران ، بخصوص منطقه سیستان کشتار بزرگی نمود و جمع کثیری از مردم را بهلاکت رسانید .

آقامیرزا علی اکبر ، بطوریکه گفته ایم از قسمت نعمتی بود ، بشوئی او برای تشکیل بن انجمن برحمدریها گران آمد بخصوص کسانی که باری طرفت و رقابت داشتند از این امر مکرر گشتند و بهم چشمی با معنی ها ، مقدمات تأسیس انجمن دیگری را در آن

انجمن  
حمدریها

قسمت ارشهر، یعنی سمت حیدری، هر هم سخند و بحس عیجده‌ای در آن منطقه تشکیل دند. تشریفات افتتاح این بحس بسبب متصل شد و ارجمع کثیر مدعوین باچای و شیرینی پدیرانی گردید و «مارک سب، مارک سب» شعر حاضرین آن مجمع گشت. این دسته بندیها و حرف گیریها، که پایه و مایه آن عر ار مشروصیت بود، و در نهضت آزادی این شهر ظهور و بروز نمود، در آینده مسأله اقدامات دیگری گردید و در موقع خود از آنها سخن خواهیم گفت.

احسن حیدریهت ارجعه هدفهائی که عرصه گردید در گبهائی دشب و شکل دهندگان آن، گرچه مثل روشنفکران دیگر پای سد آر دی و مشروطیت سودند، وای سا از مخالفان آن بیربشار میآمدند، و بحال تأسیس مدرسه جدید و بشر معارف را وجهه همت خود قرار دادند و با ایجاد دبستانی بنام «حضری» مساعی بر بری تأمین مخارج آن مساعدت مالی کردند.

ب امروز از آن تاریخ خیلی بدوریم و چونکه اشاره کرده‌ایم متحد قابل اسنادی برای اثبات این گفته خود نداریم ولی بر این عقیده‌ایم که چون آقا میرزا علی کبر، مرد متعدد شماره نك آنروز، بر تأسیس مدرسه جدید مشقت محالفت می کرد و «شکول» مرکز تدریس جعفر می دست و ایس علم را، که در آن از گردش زمین سخن میرفت، از علوم صانه مشهور، از ابرو تأسیس آنرا خلاف شرع میدانست و طرفداران آنرا گناهکار و مسحق کیم تصور میکرد. در نتیجه به تنها بین طیف جوان و روشنفکر طرفدارانی نداشت آنرا را جرو مخالفان سرسخت خود بر در آورده بود. تا آنجا که آنها و بر ماندگانشان اکنون نیز بحاضرین کار او را هرین میمایند. مؤسسان انجمن حیدری که بدین نکه توجه داشتند در صد جلب دسه مخالف آقا میرزا علی اکبر بر آمده تشکیل مدرسه را و وجهه همت خود قرار دند و بچنین امر ارزنده‌ای مبادرت نمودند.

۱- کلمه «اشکول» که آقا میرزا علی کبر و مریدانش مدرسه میگفتند از همان کلمه «School» خارجی است که بطریق روسیه پارسی رسیده و شکلی که در روسیه تلفظ می شده در اردبیل نیز شایع گشته بود.

حیلاف پس دودسه هر روز و سیمر می‌گشت و چون ماه محرم فرا رسید طرفداران هر دو طرف در مساجد بزرگ حیدری و نعمتی گرد آمدند و برای هر دو طرف از آن خود بوسیله ممکن دست اقدام زدند. سوره‌های بزرگ را برای پیرانی مردم آتش کردند و کسانی که در آن مساجد می‌آمدند به‌همه زدند بقول محسنی «اشخاص پسب فطرب و شرلاتابها» هسم بی‌هوشی‌گری گذاشته با حیلاف دامن می‌زدند و تظاهر می‌نمودند و هر طرف را به زدن و امید داشتند. تا آنجا که دسته‌هایی از عشار سیدی آنها بر حاسد و فوج بی‌گلوها بطرف‌داری و نعمتی‌ها و فولادلوها بکمان حیدریها و رد شهر شدند. تیراندازیها کردند و عارتها نمودند و کسانی بر درین میان بکشتی رسیدند.

سراجم روشن‌فکران بطرف ارباب کارستو آمده وند را شوروی در بهر ن، و بحسن ابدلی در تبریز، تلگرافها کردند و از آنجا باسی کارها شکینتها نمودند. بحسن ابدلی آذربایجان هیأتی مرکب از شریف العلماء، سطور استیضه، معتمد هان، و اسماعیل امیر حیری را سرپرستی شیخ اسماعیل مشرودی که معروف به حاج اسماعیل قره بود در دین اعراف داشت و معاقبات رشید التمسک را بحکومت او ولایت فرستاد. رشید التمسک بحسن‌ها را برهم زد و آقا میرزا محمود و کریم‌ای حمد علاء را بچوب بست و سعید فرود. نصای هیأت تبریز آقا سرور علی کمر و سر ن حیدری آشتی زدند و بحضرت و مساعی شیخ ساعی حیلاف رفع کردند و تلگرافی از طرف سران مخالفین، یعنی آقا میرزا علی اکبر و حاج میرزا ابرهیم آقا انواری، با بحسن محیره شد و در ضمن آن بطرف شدن اختلافات موجود و بکمال محبت و مودت بین آنها علام گردید.

ابو حسن ولایتی  
خالد

عشده کم کم از شهر سرور و رفتند و با آرامشی که ظاهر ان وجود می‌ان بحسن خدای در او یل ۱۳۲۶ قمری بدست رسید. بکمال شکست یافت و از نفس عضو آن سه نفر از طرف حیه ریها و سه نفر از طرف نعمتی‌ها بر گزیده شدند. از طرف حیدریها شادرو در



الحق ولایتی آرژان

۱۳۲۶ هجری

عکس مجلس ولایتی آرژان در سال ۱۳۲۶ قمری

از راست: حبیب شادروایان ۱- حاج محمدعلی سزگر، ۲- حاج میرزا ابراهیم صادقی ۳- امیرنایب شاهنده خان کیم ذرا بهمن ۴- حاج میرزا محمدعلی ۵- رشید کندی ۶- حاج امیرعلی قره شاه ۷- حاج میرزا آقاسی ۸- حاج میرزا محمدعلی ۹- حاج محمدحسن حبیب‌اللهی

حاج میرزا فخر الدین شیخ الاسلام، میرزا ابراهیم ارباب و حاج میرزا ابراهیم صادقی و رحمتی، مرحومین حاج میرزا یعقوب برادر آقا میرزا علی کبر، حاج محمد حسین حبیب الهی و حاج محمد علی حریری بودند. ریاست انجمن در شمع اسلام درخند، و معاونت آنرا به حبیب الهی ربعمی دادند و بدین طریق «تکمیل مودت» نمودند. حکمران نیز در این انجمن نموده ی داشت که از جانب او به کارهای انجمن و ادارات و مراجعات مردم رسیدگی میسرود و بر اثر این امیر ناصر امینی از طرف رشیدالملک بدین سمت انتخاب گردید.

از کارهای این انجمن خبری نداریم ولی بی شک آنرا در کتب شادروا امیر خبری خوانده از بکوهش آن خودداری نشو بسته ایم و آن یکه با همه فرار آراد به خواه و در ریاست و علاقمندی که به همشهریان بود انجمن مربوط به گستر عمر- اردبیلی، یعنی قای میرحجری، در نمایندگی خود در انجمن نالی انتخاب و ناشر ح مسوطی به ترویج اعرام داشت و این شرح در حسیه دوم ربیع الاول سال ۱۳۲۶ قمری در آن انجمن قرائت گردید.

این ولی تحصیل نماینده غیر محلی برای شرکت در نیک محسن قنونی بر این ولایت بود و ما ششم که در سوابق بعد بر کسان غیر محلی دیگری سالها در کرسی به پندگی اردبیل در مجلس شورایی جنوس کردند در حالی که اگر در سمار لایق و وطن دوست و باهوش و با ایمان تر از آنها بتعداد بسیار زیادی در بین طبقات مختلف این شهر وجود داشتند، ناتوجه به اینکه نقیب در انجمنات و تحاور بحقوق حقه مردم و همه اره سازی حکم می- شخصیت و پست صورت گرفته بطن قوی متواضع گفت آن انتخاب نیز از تحصیل حکمران بر انجمن بوده است.

## فصل سوم

## اردبیل در ایام استبداد صفیر

در بن ایام واقعه دیگری در ن ولایت اتفاق افتاد که چون قتل يك افسر روس و نعيم حكمران اردبیل  
 در لحاظ روابط خارجی ایران قبل عشاء بود باده پس از نوشته مرحوم محسنی مذکور آن مبادرت میساختیم این حادثه عسارت از بر خورد مسجانه ای بود که بین عشایر و سالداتهای روس در بیله سوار رخ داد و بر اثر آن يك افسر روس کشته شد .

بر خورد مرزی گاه و بیگاه بین عشایر و مردان روسی صورت میگردید و در این طریقی رشدهون ، که از جدا شدن همدار از بران ، ناراضی بودند برای هرب و چپاوس تا بطرف مرز میرفتند و مرز حملهائی میکردند و ای که متراپی میافتد که سربازها افسری از روسها کشته شود چون دولت مرکزی ضعیف و کشمکشهای سیاسی از کال حکومتها مترارل کرده بود موضوع از طرف دولت قبل توجه بسطز میرسید این بود که رشیدالملک و حکومت معزال و امیر معرر گروسی بعدی وی منصوب شد و سادرموقو معروف به بن بیگی ش هسوب بیرونی رفیع خاتمه بمرور اعرام گردید و این واقعه با سرشی که بین میسیدگان در دولت بعمل آمد بحیرت جانیید . خوشبختی ای سرروس هیجده هر رسب بمین گشت و مصادقه ۲۴ ساعت از تاجر اردبیل قرص و پرد حث گردید .

رشیدالملک و جانشینش امیر معرر ، هر دو از بوکران صمیمی محمد عبیسه و تربیت یافتهگان مکس استداد بودند و بی امیر معرر رنگی و سیاست رشیدالملک را بدشت و بدیجیه در اردبیل دست بکارهای دژخیمانه یزدو بر خلاف پسرش شدروان دریادار بایندر ، که در سوم شهر و در سوم ۱۳۲۰ حور شپیدی در مقب بن تحو را نگیسها بدیران جان خود را در جنوب کشور از دست داد و در بارح ایران هم بیکی یافت ، امیر معرر با قتل رشکسها های بس رشب و طمانینه که بر آرد ، حواها را اردبیل رو داشت حاضر اب

سنگینی برای خود کسب کرد و باقی گذاشت.

رشید لمبک با سردار رشید، که بدعتاب متعهد بحکومت اردبیل منصوب و معرول گشته است، یک باریگر موقع شماس بود و چنان با مهارت دور و یه دری میکرد، که در عین آنکه خود از سردگان محمد عیسیاه و روسها میبود، مشروطه خواهان نیز او را ر خود میدادند و در مراحل مهم و مأموریتهای بزرگ او را به نمایندگی و حتی سرداری سپاه بر میگزیدند چه آنکه در زمان وقتی حو بسند برای آزادیخواهان بهر اندیشه و نی بداند بهر مشداور سرداری قشون انتخاب کردند، یا در وقت اعترت اردبیل، هنگامیکه محجر لسته، ولی حکومت مشروطه، در صدد کمک محاصره شدگان این شهر بر آمد و را در رأس سوارانی بدجا فرستاد.

حکومت امیر معرّز در اردبیل مصادف با دوران اسفنداد صغیر گشت و او با پیروی از محمد عیسیاه، که در شهر اردبیل بقتل و شکست آزادیخواهان گشوده بود، در اردبیل بحسب و آزاد مشروطه خواهان پرداخت و بحسب مرد باعیرت، میر محمد حسن امامزاده پسر حاج میرزا هادی امامزاده که تباریکه تریسین و جهی بقتل رسایید.

امامزاده  
مختص شهادت  
مشروطیت در اردبیل

محمد عیسیاه وقتی که مجلس سرباست حبر انحلال دارا شوری و بر هم حورین مشروطیت را بحکام ولایت بلگرام کرد، میر معرّز بشکراة ابن پروری دستور بحسب و چرخانی عمومی در شهر ددرسه روز بار و دکانین را محصور بآدین بندی کرد آنگاه بشکار مشروطه خواهان پرداخت و کسانی که مدانها دست دهب با چوب و فلک و حسی و بحفر کبهر دد میر محمد حسن فرستاد هادی امامزاده جوانان بحسب و باعیرت بود و از روشفکران و آزادیخواهان بشمار میآمد. بهر حکمران بیسی او را سوراخ کردند و بدسب طاب بقتل و بدین شکن او را در شهر و برار گردانیدند سپس او را بچوب بستند و آندر کنت زدند که حوان پاکهاد بیش از دوروزنات تحمل بیورد و بدروود رنگی گفت



بعد از و نبوت بشادروان ملا امام وردی مشکینی رسید و او را  
 نیز بوضع فجیبی کیفر داد. ملا امام وردی اراکالی مشکین بود  
 و در جوانی چوبانی میکرد. مؤلف کتاب «خاوند مشکین شهر»  
 در شرح حال او نوشته است که سالهای اول عمر وی در صحرای خبار ناگله چرانی  
 گذشت. شبها که از پیاپیان بر میگشت پیش آخوندی در میخواند و آن درس را در  
 روی کتابی که روزها بصحر میبرد را میگرفت چون در مقدمت مرحله بالائی  
 رسید شغل و شهر خود را رها کرده به تدریس در مدرسه طالیه آنجا تکمیل معلومات  
 نمود و مثل هر طلبه دیگر عازم نجف اشرف گردید. ملا، آنکه در آن شهر بصورت مدگی  
 میکرد بقول حاج میرزا باقر و بیجو به ای محضر دانشمند و لامقامی مثل فاضل شریانی  
 را درک کرد و بنوشته برگ علی مراد گامش برگشت و بدینامور کشاورزی از شحمردن  
 و گوسفند چرانی مشغول شد.

و بعد داشت، بهره مندی از مایه علمی و آزادگی، توجه بجهان با منتهای توان  
 با گذشته های دردناک او را با خود آگاه نظر بنابر آزادی نموده به مشروطیت علاقمند گردانید  
 هر بار که برای وعظ بمسیر میرفت سخن آتش و شعله به میان آورده ذهن مردم را برای  
 برانداختن استبداد روشن و مساحت. در بن میان گاهی نیز به تدریس و آمد میکرد و  
 با آرا و سخنان حشرو بشری میبافت.

مشکینی در آن موقع قصه ای از ولایت اردبیل بود و امیر معزز گروسی، که حکومت  
 این ولایت را داشت، حکمران آنجا نیز میبود و از جسارت و کوششهای امام وردی  
 احساس ناراحتی مینمود. سرانجام شکایتی را ببحر السعنه و ای آذربایجان نوشت  
 و وزیر مابع وصول مایاتهای دولتی قلمداد کرد ولی، بطوریکه مرحوم امیر حبزی  
 نوشته است، مکتوب میر معزز را باجمن ایالتی فرستاد و کسب تکلیف نمود. طبق

۱- کتاب بلوای تبریز - محمد باقر و بیجو به ای - تبریز - چاپ سفکی - ۱۳۲۶ هجری  
 به نقل از کتاب «خیابان مشکین شهر»

۲- هیئت مجلس شوب سته فده بود و اجمنهای ایالتی و ولایتی وجود داشت.

تصویر انجمن ملا به تبریز احضار گردید تا تحقیقات لازم از وی عمل آید و بدین طریق امیر معز از مزاحمت وی آسایشی بدست آورد.

در تابستان ۱۲۴۶ قمری، کسبه حر سوپ بسته شدن مجلس به تبریز رسیدند و راهی حواله‌های دیگر چاره‌انداز شدند و در صدد ازدیاد نیرو در آمدند. ملاپری آنها بر حاکمیت و تصمیم بر رجعت به دگاه خود گرفت تا مساعدت طرفین اطراف را جلب کند و کسانی را که به باز آمدن می‌ورزیدند برای کمک به آب مسیح نماید. دوشنبه ۱۲ شهریور ماه ۱۲۴۶ قمری، و با یادآوری سرحداری پلایات و عشیر از محمد عیسی‌شاه، رجعت او را به حصول خود بدین همراه با خطر پیش بینی کردند. وی او را تصدیق خود بر نگشت و بدین امید، که گریخته‌ها را آنها یاری گیرد از مخالفت آنان با آر دین خود جلوگیری خواهد نمود، راه مشکین پیش گرفت. عین آنکه حر بر فساد مجلس و دستگیری و کلاه‌نگاری آر دین خود، قبل از بدین کار رسیده و رو به فرار است. شیر کرده است و سر معز بر سر موسی بنکر است که از طرف مشن‌بین تبریز دریافت شده از قصد و تاریخ حرکت او کلاه‌نگاه گشته است.

دری، وی بر اطراف مشکین بدست مردی، اسم رحیم‌خان آید و به دستگیری گشت و سه روز در رفقه مصطفی بنوگ محوم شد و آنگاه به دستور امیر معز به اردبیل منتقل گردید. او را با کلاه‌نگاری که بر سرش گذاشتند پیام بانی در بر شهر گردانیده و از آنل و اویش و جهاب را دو عین او واداشتند و آنگاه در بالای دیو رقلعه بدر کردند. قبل از روحانی بنگاه با یک اتفاق طاعت مصادف گشت و سه شنبه روز، خانک سرح بر شهر و اطراف آن برید. مردم درین واقعه وحشت زد گشتند و آنرا دلائل مطلوبیت شیخ دانستند و این دست‌آلود نیز بین ساجوردگان گفتگو میشود.

طبق نوشته مؤلف کتاب «حیات و مشکین» آقا میر غنی که تعدادی از علمای اردبیل محاکم مراجعه نموده جدره ویر گرفتند و به امراده صالح، که در اردبیل به اسم امامزاده پسر معروف است، برده دهن نمودند و در حالیکه دسته سینه زن و بر حور و ترتیب داده بودند برای وی مجلس تاسعه برگزار کردند. ما عکس این شهید آریدی



شادروان، مجموعه ملا المصطفوی در ولای دار

را بر بالای دره دست آورده بری درنده نگه داشتن حمره خداری و شهابی چاپ کرده هم خداوند روان او را شاد گرداند و آتھائی را، که در حکومت مشروطه ای که در پرتو حساری چنین مردان رخساری بدست آمده، مقامات ولایتی رسیده اند را از آنها عاقل بسازد. خبر قتل وی به تبریز و مانگین رسید و مجلس یاد او در اسوهی درسنگ او ترتیب یافت.

امیر معمر، چنانکه گفتیم، تنها باین قناها اکتفا نکرد بلکه از هر صده و حوری که اردشیر بر میآید در حق مشروطه خواهان فروگذارند. آلبانی و یونان و صومالی و در سمنو بهی ناریت آن بحسب شکسته و زرداد سرور ابراهیم باب، عضو مجلس ولایتی، را مدتها در محسب نگه داشت و حاشا! در عار و غارت نمود همسر او که دختر شادروان حاج میرزا یوسف مجتهد بود بناچار حمره و کاشانه خود را زده برداشت بیچه های خورده گرفته حسینه مجتهد رفت و در یکی از طایفه های محسوب نمود. مشهدی باب نام نوکر او هدف ترعمد حکومت قزوین گرفت و با آنکه بشدت مضطرب بود محروم گردیده پاشش شکست حاج میرزا یعقوب مجتهدی عضو دیگر مجلس دستگیر شد ولی بحاطر غیبت موقعیت برادرش، آذربایجان علی آقا، بمشهد تعین گردید. مشروطه خواهان و آئینده اعضای دیگر مجلس که معروف بآزادخواهی بودند، برخی بعضی بعضی محتاج به شهر خرج و متواری شدند. میر معمر ارسوی دیگر دست بر سر اجاب پول از مردم کشور وطنی داد و دست های مریدان محسبی فقط دست قدم دوم را از تومان ارساخ محمد حفر حریف، که بری آردی سرور ابراهیم ارباب برجاسته بود، گرفت و او را رها نمود.

اردبیل بار دیگر بصورت سند فعالیت های مستبدان درآمد و چون آزاد به خواصان تبریز علیه محمد عیسا شاه دست تقیام مسلحانه زدند شاهزاده عین الدوله ولی آذربایجان و مأمور

عین الدوله

در اردبیل

۱- آقای ملا محسن حبیب لاهی این عکس را در اختیار نگذاشته است ۲- خرج میرزا یوسف

فرزند شادروان حاج میرزا محسن مجتهد و از علمای بسیار محمد اردبیل بود، حاج میرزا محسن حسینی در اردبیل ساکن است که کنون در دقایق است و با حسینه مجتهد خواسته میشود

سرکوبی آنها گردید و چون بتو بست مستقیماً به تبریز برود و اردو بدست آمد و مدتی در اینجا مقیم گردید.

عین‌الدوله بار اول بود که در اردل می‌آمد بلکه وسایقاً مدتها حکمران این ولایت بود و حتی لقب «عین‌الدوله» گوی را هم در این شهر به دست آورد. او در سال ۱۳۰۹ قمری به منصب امیر بهائی (سرشگری)، علاوه بر منصب سرآخوری، حاکم اردل، منگین قوچه راع و منبیدی حاصحات آذربایجان شد و در سال ۱۳۱۱ هنگامی که در سمت حکومت اردل بود، لقب عین‌الدولگی به دست گردید. او برای آنکه بدون جنگ و کشتار بمقر اردل برسد هیئتی مرکب از آدیان و کین بر عاری اردبیلی، صاهم السلطه حاش و صاحب لاطه ارجانب خود برای مد کرده و تمام جمعیت، بر د مشروطه خود اردل تبریز فرستاد ولی چون مأیوس آنها بود که باشکست شد امر معزز گروسی و نصرالله خان پورنجی را مامور سواران آن صاهه برای محاصره تبریز گسیل داشت.

این همه سخن‌گویی‌ها در مورد سبب فکر زدی را از مصلحه مشروطه خود اردل این ناحیه بدور سازد و ارتباط محرمه آنها را از دیگر محاهدات این طریق قطع نماید بلکه در عوض رو به ستیزی آنها را پیش «پیش محکمتر است و لك غلظه با گسسی» آید در آموخته‌های سجب، پس همه مشروطه خواهان ایران بودند و خود اردل تصور ما از استحکام روابط مشروطه خواهان «در آموخته‌های سجب» است که افراد هر اجتماع مثل مسلمانان يك كشتی یا تو جوس، در ر هدس بکس و یک کجه می‌بایست و در نهانی که پیش آمد همه در من همت بر کمو می‌بند و مانند افراد نهان خود تلاش و کوشش بر می‌خورند ولی چون بمقصد رسید بهر کسی سجنی می‌رود و آن محیط یگانگی برهم می‌خورد.

قیام مشروطیت ایران نیز چنین بود. تا محمد علی‌شاه بر سریر سلطنت تکیه داشت دشمن مشترك همه آذربایجان از تهرانی و سرمدی و اردبیلی و رشتی و بخساری

و بشمار می‌آمد ستارخان سردارمنی بود سپه‌دار رشتی، سردار اسعد حبیری، سید محمد طباطبائی، پیرم ازمنی و حاج باباجان اردبیلی همه و همه مثل افراد یک‌جبهه تلاش می‌کردند و جان بر کف برای بدست آوردن آزادی و عداکاری می‌مودند ولی بحکم آنکه اور از سبب برداشت هر کسی بر می‌رفتند و چه بسا که بارن دیروز دشمنان امروز نیز گردیدند.

لی مراجع خاص به جامعه ایرانی ندارد و در دها بیرجین است تدوینی هیست، در جنگ جهانی دوم، رنده بود و سردار آلمانی نمک بردوش داشت چوچین، اسامین و ترومن رهبران انگلیس، روسیه و آمریکا نمایند به برابر انویسی بظاهر نرد محبت مساحتند و هر گونه مساعدت و همراهی با هم کوتاهی بداشتند ولی فردای دوریکه کار آلمان پایان رسد آنها چنان مقاس هم بصلحه ساری برداشتند انگار که سالان درازی دشمن هم بودند یا روح هیتلر در وجود هر یک از آن، نسبت بدوئی دیگر، حلول کرده بود.



سحق در آنجا بود که پس مشروطه خود را در ایران ارتباط سری برقرار گردید و حاکم کشور مر بیا بین کمته‌های محلی مبدله شد چنانکه حضرت میرزا علی صدر العلماء مقدس رازة اردبسی، که از حاکم محمد عیسی شاه حاکم بامه و پیامی برای عشیر شاهسون بود و در نزدیکی قزوین بدست مجاهدین دستگیر و مقبول شده بود، بلافاصله باردین رسد و بر آمادگی مجاهدان رشت، برای حمله به آستارا، وسیله شادروان مشهدی محترم حمد زاده باجمن سری اردبیل ابلاغ شد.

جنگ رشیدالملک چون عین النوبه امیر معز را به تبریز فرستاد رشیدالملک بحی وی حکمران اردبیل گردید حمیدزاده دستگیر و پس از چوب خوردن مدتی در قلعه زندانی شد سواران مولادلو، نا طوالش

نور بچی و حیحال برای سرکوبی مشروطه خواهان مأموریت حمله بآستارا یافتند زیرا رشیدالملک اطلاع داشت که مجاهدان گیلان، بعضی آزادیخواهانی که از همدار و اردبیل و دیگر نقاط در رشت گرد آمده‌اند، دست به فعلیهائی زده و کسانی از آنها نیز مآستارا

مدها تا خود را پیش از آن در دودخانه تگرز داد. بود که امیر عشاق، خان  
مشاور و مصلحت‌اندیش که هم مدتی بدست سپهر سلطه در فتنه اردبیل و بدای شد،  
مجلس مسازردی برپا داد و سرانجام تصمیم گرفت تا سر حمله کند. او و سواران  
فولادلو، یورتچی و خلج و حماقت خویش بنص تقریه حیران، که در مرز طبعی  
جنگ گیلان و جنگ اردبیل واقع است، وارد شد و جنگی راهوش کرد و چون  
سواست کاری از پیش برد مرز جفت نمود

با کسانی را از مجاهدان گیلان، که باستان آمده بودند، عموماً می‌شناسیم و  
بمدت هم به مدت پنج چندی و غصه آب حه اشخاصی بوده است و چه با کسی که پیش  
دشمنه با ولی در پادشاهی مرحوم محسنی، شادرو مان سر محمود رئیس سابق  
محسن، مشندی حسین آخوند ۵۰ که از آری خورده پانجهاد ا دیلی بوده و  
بدست محفل نقل رسیده است، و شجاع لشکر خلجانی را می‌خواندیم که پس از ورود  
با سر در منزل مرحوم میرا پور<sup>۱</sup> و عاقل را در محلی شده و کسی مثل حسین علی  
حاج و دیگر خویش را در آنجا جمع است و چنانکه دیدیم رشدالملت را  
در جنگی که با خود آورد، با کام کار و پیل کارگر و پیل و شیب می‌است که رشدالملت  
وقتی وارد «حیران» شد، دهکده را آتش زد و برای آنکه خدمتی بدولت<sup>۲</sup> نشان دهد  
بهران بگرفت نمود که «شهر حیران را اشغال نمودم»<sup>۳</sup>

شکست رشید سلطه آناه در در مقصود خود، که ورود در دیل و کمک به  
مجاهدان و جردن گان مشروطه طلب این شهر بود، حری تر گردانید. طبیعی است که  
دستجانی اینچنین چربکی، نمیتوانستند و بود و در پیش منظم می‌بشهریکه در تصرف  
مسجدین بود وارد شوند آن شهر بر طرفی را از خود عقب و وحشت و بخش حیرهای  
در وعین درین مردم د نسد و این کار را وسیله آرا و حیران خود اردبیل، هر روز  
بمحو انجام ددند و همه را دچار اضطراب و نگرانی کردند. حیرانی که در مورد  
مجاهدان و تر و مار نمودن مسجیان در شهر گفته می‌شد سران استبداد را بش از پیش

هنگام چاره بداحض و طلق نداشت مرحوم محسنی نگهداری شهر رحمت و دست  
مرحوم میرسوک آقا خادم باشی به سواران فولادلو محول گردید و سام تهیه سلاح شروع  
پول گرفتن او مردم شد

آمدن مجاهدان  
اردبیل و جنگ  
آنها با مستبدان  
فرآیند مسوی مجاهدین، که جمعی از آزادخواهان آستان بزرگ  
تبار اردی میادند، سرگردانی میرزا غلامحاج محمدی  
ولی تک تک و بصورت انفرادی در شهر شدید و با اسبهای  
مدل در حاکم آقا میرطاهر اردبیلی، که از سران مجاهدان اردبیل  
شمار میآمد، مرل گردید.

آقا میرطاهر فرزند مرحوم حاج میرزا محمد مجاهد اردبیلی بود که کمون بر  
مسجد بزرگی سام پدرش در قسمت محسنی باقی ست و رحمت و سبب بر برگترین مساجد  
اردبیل است. حاج میرزا محمد چنانچه داشت و شادروان آقا میرطاهر و سید  
حاج اردبیلی از جمله آنها بودند و هر دو در بهشت مشروطیت ایران، در تهران و در  
از بار بگون بردگت بشمار میآمدند. آقا میرطاهر در راه مشروطیت در اردبیل متحمل  
رحمانی شد ولی در واقعه سوئی، که منجر به قتل عده ای از سران مستبد شهر گشت، متهم  
گردید و مادرستان آنها قریباً خواهیم آورد.

دری شهر آسمان خوار شد و در فیل یکی از مجاهدین، مثل کشته شدن «آفسوکه»  
فرسیس اردبیل و ولیمه اتریش در سال ۱۹۱۴ میلادی، دست و پا بر آغوش جنگ گردید.  
ما کسی را که کشته شده به نام عیسا سم و قائل بود بر یاسم میادیم ولی واقعه را چنین  
میاوریم که روزی یکی از مجاهدین در جلوی خانه روان شد شمس الحکم قتل رسید  
با آنکه مجاهدان طور محمی و با داسهای عرصی در شهر بودند و بر اثر تسلط و  
سختگیریهای بیش از اندازه مسدین و عسکر فولادلو امکان هیچگونه فعلی نداشتند  
با بحال صبح روز دیگر جماره قاتل و در هم بجا پیدا شد که کاهنی روزی سباهش  
گذاشته و در آن پوشه بودند «است سرای کسی که مجاهدین حیات کند»

این واقعه بر رعب و وحشت مردم فرود و معانات آن با آتش زده شدن حاکم



مهام شکر، که از مقربان رشیدالملک بود، امطراب و نگر بی عیبی، بر شهر سایه  
و کند. حرهائی که مجاهدین از تهران داشتند و از فشار قوای انقلابی در سر وی  
محمد علیشاه بر اربع آگاه بودند آنها را در قدام بیگ بر خورد مسلحانه دلاورتر ساخت  
و در ترتیب آرا و حیوانات و مسکن شروع بستگاری و به اندازی کردند.

مجاهدین از راه میدان تاجلوی نفقه شیخ صبیح را گرفتند و ولاد او را به محمد حمزه را  
مستاد نمایندگی خود قرار دادند و در محلات شهر مخصوص در خانه های شادروان معین لورخیز،  
حاج میرزا یوسف کلانتری و وکیل الزمانا و سبحانی از شاهسونان را جادیدند. جنگ  
بشدت آغاز گردید و هر طرف برای سرکرم بی دمنم نکوششهایی برخاست. بازار که مرکز  
تجارت و اقتصاد شهر بود، جهت مقدم شد و بدست مجاهدین افتد و برای مردم بی امکان  
فراهم گشت که قسمتی از مارالاجاره و اجناس در خانه های خود منتقل گردید. این کار  
بیشتر برهون خوانم سردی مجاهدین و به خصوص پاکداری حاج باباخان اردبیلی بود  
که از برجسته ترین سرداران دلاور مشروطیت ایران بشمار می آمد.

حاجه معین در پیر عهد لملک، یکی از مراکز مهم تجمع عشایر بود. مجاهدین بدانچه  
یورش بردند ولی با مقاومت شدید روبرو شد. حاج باباخان سر مجاهد دلاور در دلیل  
از کوچه ای که از باز ربه «آقایی حرمی» می رود وارد یکی از دکانها گردید و در یک شب  
دیواری مشترک مابین معاردهائی را که بین آن کوچه و پیر عهد الملک قرار داشت سوراخ  
کرد و چون ناچارین آنها که روبروی پلاخان معین و محل استقرار عشایر بود رسید خانه  
را بر آتش گرفت. شاهسونان رو به رگداختند و حلیل نام نوکر معین و جمعی برادرهای  
درآمدند. ولی در بین میان محسن خان جمعی (داشکسی) با کسان خود قرار میداد و بر دیگر  
آن خانه را منصرف شد. محسن خان حاجه امیرنومانی سر غارت کرد و حافظی نام نوکر  
سر، که از آرا و حیوانات بود دستگیر و به رشیدالملک گردید و بدستور آن  
مرد خفه شد.



کتابخانه ملی ایران - تهران - کتابخانه ملی ایران - تهران

گفتیم که مجاهدان با پاکدستی میجنگند و در آن گیر و دار در  
 سقوط اردبیل  
 بدست مجاهدان  
 مال و منال مردم چشم طمع ندانند و چه بسا که برای حبس  
 قلوب آنان آنها را ناری نیر میگردند و بی هوادلوها و نار ب  
 مستند آنها در خلاف این جهت قدم برمیدارند. این بود که مردم ستوه آمدند و برای دفع  
 شرعشیر دسته دسته بماری مجاهدان بر جاسند و حایه قه مرطاهر که در آنه وقع سنا  
 عملیات آنان بود، روی آوردند. این کار پروری آرادینخواهان را بیشتر گردانید و  
 بدین سبب آنها حایه حاج میرزا یوسف کلانتری را مصرف شدند و حایه وکیل را نیز  
 از بیروی عشایر پاک کردند.

پس سران عشیر بعدها این جمله شهرت یافت که از «توی کوفته هم مجاهد  
 در میآمد» و آن اشاره بیک حمله متهور بهای بود که حاجی باباجان بر آنها نموده بود. داستان  
 آنرا چنین گویند که رؤسای هوادلو و دیگر لایحه مشرانشار با خیال آرام مشغول  
 خوردن ناهار «کوفته» بودند. حاج باباجان ساعتی پیش از آن، از پشت بام باران  
 و خانه ها خود را به پشت دیوار این «الاعطاف» رسانیده حای تیغه محلی موسوم به «یوک  
 بری» را پیدا کرده بود. در آن لحظه، یکه یکی از شاهسون مشغول شکانس و خورد  
 کردن کوفته بود ناگهان حاجی باباجان با انگد سوار محکمی بر آن قسمت از دیوار  
 زده آنرا حراب نمود و هفت تیر بدست خود را در آن اطاق انداخت و نسی چند از  
 پارتاش نیز پشت سر او زد شدند. عشایر کوفته و ناهار گذاشته فرار کردند و حایه  
 بنصرف مجاهدان درآمد. آنان بعدها رنگی مجاهدان را بدانگونه تعریف میکردند که  
 انگار ارشکم کوفته هم مجاهد بیرون می آمد.

باری در این میان خبر سقوط تهران، بدست آرادینخواهان، پدیدار رسید و پیش  
 از پیش موجب تقویت روحیه مجاهدان و تزلزل وضع مستبدین گردید، تا آنجا که

۱- در قدیم دیوار اصفهان را بدینشد معمولاً در این عصر جانی بلندای تقریبی ۶ و  
 عرض ۱ متر حالی میگذاشتند و در آن رختخواب جمع میکردند و آن را برین محلی  
 یوک بری می گفتند. سمت خارجی دیوار در این قسمت کم قطر و صورت تیغه ساخته میشد

جمعه مسجد، یعنی آخرین سنگر آنها بر سهو ط کرد و شنبه بر بالای آن چراغهایی، که علامت پیروزی آر دی و پادان طبیعت اسباده بود، روشن شد.

عشایر فرا کردند و سران استند و بقای رشید لیک حکمران ولایت اردبیل یکسوی لگری روس رفته متحصن گردیدند. صدای «پش سون مشروعه» (دیده باد مشروطیت) تمام شهر را فرا گرفت و پرچم آزادی در تمام محلات شهر، اعم از حدی و نعمتی، بر در خانه ها به فراز در آمد و آر دی خواهان تسخیر و پیروز گشتند. مردم رشیدانک و سران مسجد را مسخره میکردند و مدعی اینچنین میخوردند.

گیردی قنصولخانه مثل الاع دیدی مشروطه گنور قونما فاراغ

من اولوم قویما فاراغ

با پیروزی آرادی خواهان کمینهای در آن، مرکب از میرزا محمد حسین زاده میرزا عیسی کوزینگر، مشهدی حسن آخوندی، شعاع شنگر حدخانی، ملا عیسی صحر روضه خوان و چند نفر دیگر بطور سری تشکیل شد و نظر پاره ای ملاحظات محمدقلیخان آراالو به لقب سبب الدوله بحکومت اردبیل منصوب گشت. اداره آنک دایر گردید و صندوقهای هم در محلات نصب شد تا هر شخص شکایتی دارد بوشه در آن افسارد همچین مالیه ای ترتیب یساخت و حاج ابراهیم خیل حوئی و مشهدی کریم علی زاده قزقیری بمصوبت آن گمارده شدند و بدسود آقا میرزا هر از ممحکین مدعی نام اعانه گرفته شد و در آن مالیه جمع گردید. شادرون محسنی ملحق این رخواه را دوسه هزار تومان از هر یک از آنها بوشنه است.

اینها ظاهر کار بود و ای مورد شهر بطور کلی تسکین و نظم طبیعی بدشت و مثل حکومت مرکزی، که بهدار سقوط محمد عبیده مدتی در دست انقلابیون دره میشد، اوضاع اردبیل بر استقرار قطعی داشت و با اختلاف جبری و نعمتی، که بشکلی موجود بود، دوتیرگی مشروطه خواه و مسجد میر اضافه گردید. پول گرفتن برور در متمولین،

۱ ترجمه فارسی آن چنین میشود که مثل لاع و ر قنصولخانه شد و حساب قراق

دوین گشت مرگ من مگدار که مشروطه مآبد.



رحر و شکمحه برخی بیگناهان ناتهم همکاری با بولالوها، و آثار دشی از جنگهای بین طرفین، همه و همه مطالبی بود که بکسر سلاتکیبی در امور جامعه اردبیل بوجود آورد.

با انحصار رشید ملت حکمران روس در کسولخانه، سردار محم سکندر حاج کشیکچی دشی. بحکومت این ولایت منصوب گشت و در شش ماه چهارم شعبان ۱۳۲۷ قمری نکساعساو معروف میده و در شهر گردید. مردم شهر از حکمران دوره جدید مشروطیت بگرمی استقبال کردند و با احتیاج و توبهائی شلک نمودند. او بکسر دمحی ولایتی آمد و پس از استماع خبر مقدسی، که شیخ نعیم تبریزی ایراد کرد، بقلعه درآمد، چون در آن روزها مجاهدان اردبیل و آرا دیخواهان محیی، در رفتار محمدهی قفقر، که بام کمیته ستارگیلان عمل میکردند، دراصبی بودند و با آن اختلاف داشتند شیخ نعیم در ضمن سخنان خود باین موضوع بیر اشاره کرد و اظهار آرا دیخواهان را بیکدیگر و متعماً با دولت آرزو نمود.

هنگامیکه حاکم بقلعه میرفت مردم در مسیر وصف کشیده مرئاً فریاد میکردند «باشاسون مس، دشمون دولت مشروطه، دشمون حاکم مشروطه». مجاهدان و قرقاها سربازان نیز با کمال نظم و ترتیب در دو طرف صف کشیده بیرقهای مشروطه در دست داشتند. در فاصله شادروان شهدی حسین آخوند راه (آخوند اف) از طرف محمدهی و آرا دیخواهان اردبیل سخنان بسیار سنجیده و متینی بیان کرد و میرز غلامنهن محمدی هم از طرف رؤسای مجاهدان مقدم حکمران را سریت گفت.<sup>۱</sup>

گفتم که شیخ نعیم در سخنان خود با اختلاف بین مجاهدان محلی و کسانی که رزق و کسب آمده بودند اشاره کرده و رفع آنرا بمساعی حکمران جدید آرزو نمود. این اختلاف دشی در رفتارند و کارهای ناپسندیده ای بود که آنان خود سرانه و بنام مشروطیت انجام میدادند و اضطراب و ناامنی بین مردم شهر بوجود میآوردند.

کارهای زشتی که  
مجاهدان غیر محلی  
مرتکب شدند

۱ - دشمون ملت، رفته باد دولت مشروطه، زنده باد حاکم مشروطه.

۲ - روزنامه ایران نو شماره ۲، مورخ پنجشنبه ۹ شعبان ۱۳۲۷ قمری.

شاید اهمیت و بررگی هدف مجاهدان، که بحالت جامعه ایرانی از ریزش استبداد و خودکامگی محمد علیشاه و بازگردد بحد مشروطیت دست رفته بملک بود، احاطه ندهد که از اعمال ناجی آن، بکوشش کیم ولی دور از این قبیل تمصیب ناید گفت که این دسته را از دیخواهان کارهای دنجائی در این شهر کردند آن چنانکه اثرات سوء آن در جهت بی تاکی و بی دقتی است.

هنگامی که مجاهدان بر مستندان تفوق یافتند و اداره امور شهر را در اختیار گرفتند دست بعضی حرکات و مطالبی زدند که بر عجم جمعی دور از شئون وطن دوستی بود و در دست و پایش را متأسف گردیدند این که هم میرزا محمد، جمشید، حاجلار، عمار، ضعیف، آلیش و بعضی دیگر از آنها مرور بر بحر طاری و دکان دقتی است، و طرف کمیته سرد دست و مستملاً از فقر و بدبیل آمدند در این وقایع در صف مجاهدان قرار گرفتند و با اصطلاح و درون‌خارج چپ و راستی از دیخواهان تشکیل دادند و چون تنها راه پیروزی را **قطع ریشه بستن** و زبیدن بردن آنها میدانستند از این راه بیشتر از دیگران **عملیات** عمل بخرج میدادند.

اینها با تهدید و تحریف، کمیته از دیخواهان ردبیل را در اختیار گرفتند و اعضای محلی آنرا تحت لشع خود قرارداد و رفتن و شکست و مصادره اموال بیشتر شد سان، با تهم طرفه ری از استبداد، خودداری نکردند و کار را بسد بجا رسانیدند که سردر مضم، حکمران اردبیل را که خود را از دیخواهان بود از قلعه، مفر حکومت بیرون کرده آنرا مرکز فرمانروائی خود ساختند و با آنکه و وساطت آقامیر عینی کسر حاصر به حویل قلعه باز گردیدند باز بقول خود عمل نمودند. ایام بغدیری بین مردم و حتی باران خود ایجاد رعب و وحشت کردند که، کسانی که دیروز سلاح در دست داشتند و با آنها در پیست مسگر می جنگیدند، امروز از ترس آنکه مبادا با تهم طرفه ری از مستندین تحت شکنجه قرار گیرند قدرت اظهار نظر و برر مطلبی نداشتند. روزنامه ایران نو در شماره ۳۵ مورخ ۲ رمضان سال ۱۳۲۷ قمری دربارهٔ ستمگریهای اینعلیه مکتوبی از اردبیل درج کرده و در آن نوشته است که «مردا





مشروطه خواهان اردبیل خود مردان وزین و بتدبیری بردند و بمناات خاصی در راه پیشرفت آزادی فعالیتهای تمرینهای میمودند، از روزیکه، قبل از اعطاء مشروطیت، در این راه قدم برداشند با توجه بمقتضیات و شرایط محل، با روش عفلاتی عمل کردند و، چه از طریق بخششها و چه از راه تشویق علاقمندان، روز بروز در پر شاخ و برگ نمودن نهال آزادی پیش میرفتند. در نتیجه این حسن رفتار آنان بود که کم کم مردم شهر با هدفهای مشروطیت آشنائی یافتند و با مساعد بودن شرایط بیست سلسله حشمت دست زدند و حتی در آنهمه «میتبستگی» در صحن بر رنگ شیخ صبیح الدین ترتیب دادند و در آن، که رحمان و معارف و علمای شهر نیز شرکت داشتند، سخن شوانی در محاسن آزادی گفتند و عموماً از باطن و مسمع، از آزادی طرفداری کردند و چون گویندگان مشروطیت را از عوامل مؤثر در پیشرفت شرع انور شمردند مردم نیز با جان و دل از آن استقبال نمودند و، چنانکه در جای دیگری هم اشاره کرده ایم، حتی آقامیرزا علی اکبر میخواستند هم، که بعدها از مجاهدان سرمدت مشروطه شد، روی خوشی بدان نشان دادند و از مشروطه خواهان حمایت نمود.

این موفقیتها نتیجه حسن تدبیر و وسعت نظر مشروطه خواه بود. صد حیف که دخالت افراد بیخردی، مثل مجاهدان اعلیائی نهاد و اعمال سنجیده آنها، پیش شود و هیجان را مبدل بتهدید و بدبینی گردانید و بادشمن کردن متهمین و رعایا مصلحین، به آنها، زمینه بی میلی عمومی را بست بدین نهضت فراهم ساخت نهال مشروطیت و آزادی را بیکباره بسوی خشکیدن و از بین رفتن سوق داد.

یکی از کارهای افراطی که بدست مجاهدان قفقازی در اردبیل صورت گرفت قتل جمعی از آقایان و بزرگان قسمت حیدری بود، ایان بجای آنکه با واقع بینی در حسب همکاری مخالفان بر آیند و در این شهر، که مثل گنج انگشتی، در وسط ایلات

کشتار حسنه جمعی  
آقایان و بزرگان  
قسمت حیدری

و عشایر مستبد شاهسون محصور بود، در راه تحکیم مبانی وحدت و مودت قدم بردارند در عکس حقه راه پیمودند و با مخالفان مشروطیت بسیر و عباد برخاستند، نخست از توانگران آنچه توانستند پول گرفتند و آنگاه، حیر عم نمایلات مشروطه خواهان،

اردبیل، مکتشار جمعی را معروف شهر زدند. این کشتار بطور جمیع و باجوانه دانه ای صورت گرفت و حساسات مردم را، از دوست و دشمن جریحه دار ساخت.

جنگ و ننگی این واقعه چمن بوده است که از طرف آقامرطهر، که در آن موقع در رأس نجمی که پس از سقوط اردبیل بوجود آمده بود، قرار داشت از عده ای از بررگان و معاریف اردبیل برای بعد از ظهر دور چهارشنبه بهمن رجب ۱۳۲۷ قمری (مطابق با پنجم مرداد ماه ۱۲۸۸ خورشیدی) بقلعه دعوت شد تا در آنجا گردآید و عصابی بچمن بلدی را انتخاب کند. در آن روز مراسم آتش باری بر در جلوی قلعه و مقابل عمارتی، که معروف به سالارنه بود، برپا داشتند. برخی از مدعوین بمعاذیری حضور نیافتند ولی چون هفت نفر آنها بمی آقیدین میربیوک آقا حادم باشی، مؤتمن الرضا، مشیرالتجار، معین الزمان، ریاح میرزا یوسف کلاسی مشردفتر و میرزا حبیب خان مشی در جلسه حاضر شدند، بوضع صلاح مرور اکوید بر وی شروع شد. کرات کافی دیدند و طبق بر دمه انبلی مطا، لی، یا مطرح مذاکره قرار دادند ولی در انشی گفتگو، دعوت کنندگان را بوی آنکه کسی را بخواهد رفتار خود کند، بی شک از اطاق بیرون رفتند و چون حریفان هر را آن حراج شد بیکبار مأمورین مسلحی، که از ساعی قس در اطاق مجاور آماده اجرای دستور بودند، وارد اطاق گردیدند و همه را بگلوله بستند. برخی از آنان از هوا جان بظالار بالا قرار کردند و بی رهائی بیفته در آنجا کشته شدند و بعضی آنها از پنجره پائین اساخته شد. مرد نگویند یعنی بام محمد علی و کیل باشی هم، که بپرو دعوت بد بجا آمده بود، در شمار آنها نفس رسید.

قائلان اجساد آنها را باطن و شیپور بصحن نفعه شیخ صبی الدین منتقل کردند و بقواری که شایع است پس از در داف و جوه معاصی، آنها را بری دفن بصاحب ده تحویل دادند. گرفتن پول در مقابل تحویل اجساد، کنون بر اردبیل گفتگو میشود.

۱ آقای سوچهر احمدی از پدر خویش، شادون مختار احمدزاده معروف به «قره مختار» که از آرادیه خواهان بنام دوران مشروطیت اردبیل بود. وی می کند که پس از دعوت برای آشنی دادن بین مجاهدان و مستبدین سبل آمد و قرار گردید که اگر سارشی شود بکشتار مستبدین اقدام گردد.

حال آنکه برخی از نزدیکان آنها منکر تازیانه‌ای و آبر شایعه بی‌اساسی می‌دند در یادداشت‌های مرحوم محسنی این امر چنین آمده است که «در کسان مقولین ابتدا حرأت شد که در دهن خارها حاضر بشوند شبیه تمامی خارها را بصلح شمع صبی علیه الرحمه برده نهایت انتصاح کاری می‌کردند بالاخره دهن نمودند».

گرچه روشمندان و جمع کثیری از مردم اردبیل از بیشتر کشته شدگان دلخوشی داشتند و حتی کسانی هم برخی از آنها را مستحق قتل میدانستند با اینحال او، خود عمل دحوا و مردانه مشروطه‌خواهان شدت نکان حورده با حشود می‌نمود و چون بظاهر برای سخن گفتن نداشتند درختها از هر گونه شکویش و مورنش باز نایستادند و اقدام با بجای آنها را تفصیح کردند تا آنجا که حاج بابا جان اردبیلی، که از مرد سنگان مجاهدان اردبیل بود، از این کار بدعتی متأثر گشت و بنا به نوشته مرحوم محسنی در روی طرف عسری مجاهدین خود قلعه‌ها را که مسکن مجاهدان قفقاز بود، محاصره کرد و راه تردد و آذوقه را بر روی آنها بست. <sup>۱</sup> براندازی بن مجاهدان قفقاز از دل و مجاهدان اردبیل از خارج قلعه آغاز گردید و کار بالا گرفت. سرانجام آقا میرطاهر بن آنها صلح داد و فراموش که مجاهدان قفقاز دیگر مزاحم مردم شوند. این صلح ظاهری بود ولی در باطن هر دو طرف از هم بدگرمی داشتند.

شادروان حاج سید زکی که گفتیم از پیادگان مشروطه‌خواهی در این شهر بود، در جلسه سری یکی تصمیم قتل آقایان در آن اتخاذ گردید. شدت مخالفت نمود ولی مخالفت وی نیز رأی مجاهدان قفقازی را تغییر نداد این بود که او مجلس را ترک کرد و چون از جان خود بیمناک بود در خانه‌اش پنهان گردید. این روایت از فرزندان اوست که «همانروز پدرم در خانه ماند و در را از پشت قفل نمود و بنا، که کودکی بودم، سپرد چنانچه او را بخواهد بگوئیم در خانه بست. طرفهای عصر او مشغول آب دادن باغچه بود که کسی در زد و از پشت در آقرا پرسید. و چون جواب نمی‌شنید او لای در کاغذی داد که پدرم بدیم. وقتی پدرم آن یادداشت را ملاحظه کرد

بلا را زده «لا اله الا الله» گفت و طهارت یافت نمود. بعد از معیوم شدن که آب یازده شب حاوی حبر قبل آفتاب بود و یکی اردوستان پدرم آورده بوده.

در این واقعه شعرا شعاری سرودند و بعضی نه و برخی علیه آنان مصامحی آوردند که ما چند بیت از دو نمونه را آنها ۱، که بعضی از سالخورده گان بحرورد شده و سگارنده گفته اند، میآوریم.

در بهم ماه رجب	از جور جمعی بشرف
که سالها برده طرف	جمعی را جوان شد تلف
دان از آن مغموم شد	مادان را آن شد در شرف

در یکی از اسب این چکامه عبارت «او مظلوم شد» هم معنویان ماده ۲، بحرورد که راوی را آن سب از باد رفته بود. گوییده دیگری شعار خود را سرکی سروده و این چند بیت از جمله آنها بوده است.

آبون دوقوری روز چرخشده ده	مدد محسنی نور دولاقله ده ۲
عدوآب مشروطه بی غیر دلا	اولادان بوگردیسی سین ویر دلا
کلامر، مشر، مشیر، مؤتمن ۳	معین ایله حاد مباحی ۴، ویردن
محرد پریه جلیل مشی ده	شهید اولدی بیهوده دحق بیه

مرحوم محسنی در ادد شهای عود مطالبی را هم عنوان کرده و شنه است که در تقویم آن سال صمن پشنگوئنه ۵، شته شده بود «اعجب لم تعجب، بن الحمدی والرحب».

ناری کسه شدگان عموماً رحیدر بها بودند و از سر و کمان آنها و برخی دیگر

۱- این اشعار در آقای سیدجلال سنوی به خاطر شده و سگارنده گفته است

۲- بیت دوم و سوم در آقای علامه حسن حبیب بھی نقل کرده است مفهوم اسب بر کی چنین است که در روز جهاد شنه بهم ماه، مجلس بلدیة ررقده برپا داشتند و در آن مجلس دستان مشروطه را کشته هفت نفر از آنها را از پیش بردند. آنان کلانتر، مشر، مشر، مؤتمن معین و خادم باشی بودند. جلیل مشی هم بجای محرد بیهوده و دحق شهید گردید.

آقامیرطاهر را، که در آن تاریخ همه کاره نعمتی و رئیس مجاهدان بود، عامل اصلی این قتل قلمداد کردند و حتی چنین گفتند که چون حبلیزه، در زمانی که در شهر صاحب قدرت بودند، آنامیرطاهر را برای جنگ رفتن عده‌های حقارتی در روان او پند شد و ویرا همواره در صدد انتقام بر آوردن این موقعیت پش‌آمد و از نحو است خود رسید. گویا سر سده باب فارسی فوق هم این تعبیر را مورد توجه داشته و در مصراع «که ساه بوده صرف» بدان اشاره کرده است.

موجوم کسروی ضمن بیان این وقعه میرزا محمد حسن را «عامل اصلی آن قتل میدان و چسب میگوید» تنها کار بدی که از او سرزد و مایه تباهی‌اش گردید، بلکه بدحوه‌ان مشروطه را بی‌ارزاهه صحنی نمود و کسانی را در آن بحیره خون رنجاند. بدینسان که بدست او بر برگردن انجمن ملی دسته‌ی ارایشگر نه‌ر برود خود خواند و با مجاهدان چنین بهاد که همه را بکشد. گشایی از این چگونگی را در بفته درونی بدر سر بار زدند ولی پنج شش تب که رفتند مجاهدان همگی را بکشتند. یکی از آنان خادم‌باشی بارگاه شمع صبی بود.

برای ما که از آن تاریخ بدوریم قضاوت صحیح دربارهٔ اینکه چه کسی این صحنه را بوجود آورد کارش مشکلی است. زیرا جمعی آقامیرطاهر و گروهی میرزا محمد طراح و محری این نقشه شوم میدهند. همچنین عده‌ای این‌ها را تعجید و گروهی آنرا هیچ می‌کنند ولی کسانی آنرا عکس عمل رفتار خود کنه‌شدگان تصور می‌مایند و چنین می‌گویند که روزی، که مجاهدان گم‌لان و فقار یکت‌باب و با تعبیر لاس بردن آمدند ردسب برخی ر کشته شدگان در امان بودند و مجاهدان اردبیلی نیز هیچ‌وجه بجای خود تأمین نداشتند زیرا اولاد و همدسور آن‌ها شهر آمده و در خانه اعتاب آنها بی‌کشته شدند و بارگاه ساخته و از هیچ نوع ظلم و ستمی خودداری نداشتند. ما در جای خود باید موضوع اشاره کرده‌گفته‌یم که حایه معین‌الرعایا و حاج میرزا یوسف کلاسی و دیگران محض استقرار عشایر بود و خادم‌باشی بر آنها را سرپرستی مسمود. ناالجان باین نوشته شادروان محسنی هم اعتبار میدهم که این قتل صرفاً بخاطر

مشروطات بود و مستند بودن گشته شدگان علت مطلق قتل آنها، بشمار نمآید. چه مسندین دیگری هم در آن تاریخ در اردبیل بودند که در طی طریق متداعی دستگیری ارایه بدشتند ولی چون در وقت محنتی بودند اساساً ناسمجس دعوت بشدند. و چه بسا عوین دیگری هم در کار دعوت داشتند که بر اثر آنها کسانی رد دعوت شدگان بقول کسروی «چگونگی را در نافه درخت پدر سر در دند»

هر چه باشد میتوان گفت که این اقدام در جهت بی مصلحت

کاری

و کوشش نمیتواند باشد. زیرا اریکس و کسب بیگانهی مش

شایسته سرورش

شادروان میرزا حبیب مشی و محمد علی و کیساشی درین وقایع

بار دیگری بودند که مستحق قتل میشد

داماد سردار اسفانگیر است. میرزا جلیل مرحوم که در دروازه اوچدگان مرل داسب آدم بطرفی بود و در دستگاه چکومت مشی سده ی شمار می آمد. یکن بجای میرزا جلیل محروم حصر شد و قتل رسید. مرحوم میرزا حلیل محروم خود مردی با ایمان و مورد اعتماد عامه بود و بجای سقا از استاد رسمی امروز، ولی حبلی معسرتر از بعضی از آنها، اسناد مردم را در قفسه ها و کتبخانه ها و عقیقه ها، اسرو طه خوانان موافق سود و بدسجیه مورد عقوبت و تهدید آنها قرار میگرفت و چه بسا سر امتناع وی از پرداخت وجوهی که آن معخواستند، را محکوم چنان سر و شتی می نمود هر چه بود نام او هم در آن سیاه سیاه در آمد و بی عوین باعث شد که روی شده اسمی میرزا حلیل، مشی حکوم بجای او احصار گشت و بدان طریقی جمع بقتن رسید.

محمد علی و کسب مشی هم از آن حمله کسانی بوده است که بی دعوت در محلس شرکت می نمایند و این حضور را نوعی تشخص کاذب بری خود میدانند حال آنکه این جلسه ن محامع دیگر فریاد داشت و دامی برای شکار مدعوس بود

از سوی دیگر، بقرار آنکه سال حورردگان مگوییست، موضوع بوز درین کار دحالت داسب، کر بلای اسلام معروف به اسلام مجاهد، که از اعیانندگان مجاهدین اردبیل در این عهد است در گفتگوئی که بانگازنده داشت مگفت «مدید» بعد از آن تاریخ دوری حجت الاسلام را، که جزو مدعوین قلم نموده ولی بمادیری نرفته بود، در مجلسی

دیدم و اردوی علمت برفتن او را پرسیدم گفت پسر من بجای خود پول درسام و آخر  
بعوض خود بکشند دم». با اعمار گفتم مردم میتوان گفت که ساداشت او درنوخیه پس  
مطلب اصفیه کند «ریرا آروز مرده و رنده مستندین هر دو پول تعویم میشد».

غیر از حجه الاسلام، حاج میرزا یحیی قزوینی، حاج میرزا هم حلیل حوئی،  
نائب‌الصدر، حاج میرزا ابراهیم بوری، حاج محمدجعفر صراف، حاج مسئولی  
و دیگرانی بر جزو مدعوس بوده بدوی «هر يك بدساویری (که بر ما مجهول است)  
از رفتن بندر سر بار رده بد».

بکته موم آنکه پس از سقوط محمدعلی شاه بطور کلی مشروطی خواهان ایران  
میبخوشند مش مستبدین عمل نمائند و با قتل و جوار و بره مردم را نسبت بآزادی بدمن  
سازند. چنانکه در بهران هم گناهکاران زیادی بر مستبدین را، که گناهشان بمراقب پیشتر  
از خطاهای آنان بود، مورد عفو و عدم تعقیب قرار دادند.

بالاخره ابد گفت درست است که بعضی از کشته شدگان مورد مفر شد مردم  
بودند، از نظر اکثر اهالی شهر بحاضر عدل نامعتبر دیگر، و به بد طر مشروطیت،  
شایستگی پس کیفرهایی را داشته و بی عمل آنها بدو و چگونگی محاکمه و رینگ احقاق  
در بسته بسیار ظالمانه و بد جور مردانه بود و ب آئین مشروطیت و بی بساد این بود که  
ب کشید آنها در قاضی مردم شهر، بر آزادی بدو و مستند و طرف، حالت ای مر اضطراری  
دست داد و علاقه بد آزادی را از آن بگران و بگریبان ساخت و نام میرزا محمدحاجان  
حسین راده، جمشیدحاج، شمع، غفار، خايلار، آتش و برخی دیگر برای همیشه  
مطعون و مهور گردانید و لکه سنگی آن دمان بعضی از مجاهدان و آزادیخواهان پس  
ولایت مثل شادروان آقا میر طهر، میرزا آوودنگی مصوب بداشت.

حیران قتل بمطهر در دست مهور سپید موجب افساستی برای حیرانگیری از تکرار آن  
گودید چنانکه شادروان آخو بد ملا محمد کاظم حیرانی، که در آندوره بد بر من مرجع  
روحانیت شیعه در نجف بود و از مشروطیت و آزادی ایران شدت حمایت مسمود ارشدند  
این حیران گشت و نلگر می به محیر الساطعه و الی آذربایجان کرد و است ما آن تنگ را مرا

از کتاب خاطرات و خطرات محبر سلطه، که در ۱۳۲۹ خورشیدی در تهران چاپ رسیده است، می‌آوریم:

«بسم الله الرحمن الرحيم بحسب محترم اسالتی جناب مستطاب حل اکرم افحم آتای محبر سلطه حکمران آذربایجان دام اقباله و تأییده اشالله تعالی ورود مسعود عالی بفر نالت بمبار کی و میمنت مزید تأیید در رفع مادی تفرق، و تکمیل موجب اتحاد کلمه، و اعمال عهده و می تمام طبقات ملی از هم پیکر، و اغماص از سرگذشت مفروض، و بشریت مستقر بر مینت و انتظامات کامه و قطع بهانه احاب و حصول کمال اتفاق می وصف و الفت فیما بین آقایان علما و سایر خدمات را بیمن مقدم و حسن بیت و کمال کفایت و درایت جناب مستطاب عالی عاجلا امیدوار، و مخصوصاً چون جمله از آشوب طلبان فتنه جو، باسم محمد اردبیل و عیره، خود سران به مرصفت و تحمیلات خطیره نموده حرکت بکنند موجب مدعی سرداران ملت و منحل انظام مملکت و عدم آسایش مشروطیت و هدر رفتن تمام رحمت است، لهذا مراقبت کامله عاحیه در این باب مترقب و لازم است، و کسانی که خود را قشوق ملت قیداد مینمایند هر کدام از بواجمعی وزارت جلیله جنگ و ریاست و حکم صاحب مصابک نظامی خارج و معاش مبرر ندارند، از اصول مدخله و سلاح برداشتی در مملکت و عاقبت ملت که موجب بدراج و در عنوان مجرب است، ممنوع شان فرموده، آقایان علما و نخبه اردبیل، مثل حیدر آقایی حاج مبرر، براهیم وحاحی میرزا محمد و غیره و سایر افراد ملت را از تحمیلات خود سران آنها آسوره، و مملکت را از فسادشن حفظ، و ایدی غاصبان شامو بهار هم از املاک مسلمین رفع، تعدیات شان را جلوگیری خواهد فرمود. شالله محمد کاظم خراسانی، تریح ۱۹ شوال ۱۳۲۷»

نباید تصور نمود که منظور از سران مستبدین و متهم صاحبان و بابر عکس آنست بگازیده اردست کسان برخی از این کشته شدگان ستم دیده و حتی به تخریب آنها در معرض قتل و حاقه خرابی نیز قرار گرفته عزیزترین فرد بعضی مادر خود را از دست داده است و کنون نیز از آثار شوم رفتار گذشته آنها در امان نیست. با این حال



چون این مطالب مانت تاریخ است، آنها را، چنانکه از گذشتهگان در پافه، به آیدنگان میرساند و بدون هیچگونه حب و بعضی آنچه را که پس از تحقیق ریادندست آورده است در بن صفحات معکس مسارد. راسر و گر کمایی این نوشته ها را به زمره افعالی خاطر خود موافق نیابند و یا قیافه اسلاف خود را در این آیه، غیر از آن ببند که خود تصور منه شد، با قبول عذر بیطرفی نگارنده هر گر در صدد شکستن آیه بر بید چنانکه اگر کسان دیگری سر هم گذشتهگان خود را سبکی، خود را با مداح و ستایشگر آنان تصور نمایند. ما طرفدار و فعیت هستیم و بدین نگیره هم در دست گرفته ایم. ارحم و بعض دیگران بعد از پده میروم و حر و منجاء و پاهای ندارم و بیز نخواهیم.

## فصل چهارم

## نحارت اردبیل

حادثه هول انگیز دیگری که در سندوره «تاریخ اردبیل» و بعد  
از سقوط محمد علی شاه و حار، و قبل توحه است عربین  
شهر نوسیده عشا بر شده و صو یف فراخده و ع می باشد

نحارت  
اردبیل

این حادثه در اردبیل نام «چاپتوب» یعنی چپان معروف است و من و فوع آن،  
که از لحاظ عظمت مصیبت و شدت آن تاریخی بری ذکر بعضی وقایع و سالجوردگان  
شده است، به «چاپتوب» یعنی س، نحارت و چپول معروف گشته است.

این واقعه بر رگزار حادثه غم انگیز اردبیل در قرون اخیر است و کون بیر که  
شصت و نه سال از آن تاریخ میگذرد و از آن بصورت «تو ازدی» دردناکی در خاطرها  
باقی میماند. ما پیش از آنکه شرح خرد آن کتاب برداریم عمل نکون این سله  
احمالاً و دآور مشورم و برای این منظور مقدمه کوچکی را لازم میدیم.

خو بدگان د سمد میندالتین کوین و لا غنا حوی غری بود که در آن استعمارگری  
دولت انگلستان به وح خود رسید و موقعی برای آن دولت در جهان پیش آورد که  
«هرگز اصاب در مستعمرات آن عروب نکرد». افزاینش مستعمرات این کشور و ماساهی  
که از طریق آنها عاید ثروت و فتصد بریتانیا میگردید ممالک مقدر آبرور و مجسمه  
روسیه تراری در بیرمکر تحصین مستعمرات انداخت و آن دولت را، برای آنکه از  
نافله استعمار عقب نماید، در شرق با اقداماتی واداشت.

این نقشه، که وصت بصر کیر برای دست یابی بندرهای گرم بر آبر تأیید  
می نمود، در کشور ما با استعمار عهده نامه محوس بر کمچای و موضوع «کاپولاسیون»  
گاه و بیگاه بصورهای گوناگونی ظاهر گردید. اگر ابرن در آن تاریخ دولت مقتدری  
داشت طبعاً حدود هدایتها و آردوهای دولتهی سعماری بیر محدود میگشت و چه  
بس که فکرا حلالهای سیاسی و اقتصادی از مخیبه پیگانگان سگداشت. وی بطوریکه

مردانیم بعد از دوران فتح‌عیشاه و آن جنگهای مصیبت‌آفرین و دوس، دوازهٔ بی‌حال و درمابدهٔ وی بنام محمدشاه بنسبت ششم و سیاست دولت محصور بتدبیر حاج میرزا آقاسی و کمائی از آن قعائش گردید، و چون سوت بمصرالین شاه رسید راهمانی‌های بحای بعضی از اطرافیان، بریژه مادر جده صفت وی در اوایل سلطنت نسیامانیهای در ادارهٔ مهم امور کشور بوجود آورد و موجب اتحاد تصمیماتی نظیر قبل امیر کبیر و غیره گردید که آثار آنها مذهبهای مدنی برای کشور سایه میکند بعد از آنکه این پادشاه را اختلافات داخلی و کارشکشی‌های مدعیان سلطنت آسایش حساطر یافت بر مذهبهای استعماری دول بیگانه، باقی‌مانده‌های گوناگون در صحنهٔ سیاسی و اداری ایران ظاهر شد و این پادشاه را، که گویا بعد از سمراردپ، تاملی هم بپیره‌ای انداخت اصلاحی یافته بود، چنان مشغول داشت که محل هر گونه پیشرفت در و کشورش سلب گردید.

جانشین وی مظفرالدین‌شاه بود، که با اعطای مشروطیت، عاقبت بحر شد و در تاریخ ایران دم یکی از خود ماندگار گذاشت، اصولاً شخص مریض حوال و ضعیف، لایسی بود و چه بسا که در پیشرفت وضع اداری و سیاسی و اقتصادی مسکنت هدف مشخص و روشنی نداشت و در ایام بیان بود که پایه‌های استعمار همسایه‌های مستعمر شمال و جنوب در این کشور قدرت گرفت و بعد از آنها ما آنها رسید که بقرارداد ۱۹۰۷ میلادی موحیات تقسیم این کشور نامیدی میرفر هم گردید.

در قیام مشروطیت ایران انگلیسی‌ها، که بروحیهٔ ملل شرق بیش از حریف آشنائی داشتند، موفقیت آزادبجراهمان را ردیکتر از کامیابی مسیادان میدانستند و این بود که با آردن برد محبت می‌باجند و برخی از رهبران آنها را حمایت بی‌دریغ خرد محروم می‌ساحند و ای عمال ترار، که علاوه بر خشونت دبی از بحریهٔ کافی در مورد روحیات مشرق زمینی‌ها بی‌ بهره بودند، حمایت از مسیادین را وسیلهٔ بین مآر و ههای دیوس دولت خود تصور می‌کردند و بدین حقهٔ روز بروز بر توسعهٔ دامنهٔ نفوذ خود و تقویت محمدعیشاه می‌کوشیدند. خودخواهی و بی‌تجربگی محمدعیشاه هم موحیات

بن امر را فراهم می‌ساخت و رسته دحلب و گنگان را در امور داخلی ایران مهیا می‌سود غافل از آنکه انکی بی‌حاصل و بردنگران خود مایهٔ رنجش می‌سود و وصلهٔ او را به ملتش هرگز نمی‌رسود. ناآگاهانه سر بحام در مقابل قیام مسلحانهٔ ملت به‌درب روس پاشیده شد و برخلاف پدرش برای همیشه در ترحم بی‌سرزمین داع بگیتی بر پیشانی خود باقی گذاشت.

بر کناری محمدعلیشاه از منصب شاهای روسیه را بخش  
 بر آب کرد و کعبهٔ برادرش به‌صحنهٔ حریف یعنی انگلستان پائین  
 آورد. سیاستمداران روس شاهای جدیدی طرح کردند و  
 اشغال نظامی قسطنطنیه از برن، و احیاناً برگرداندن محمدعلیشاه را بر آنکه سلطنت  
 از دست رفته، تنها وسیلهٔ جبران شکست خود باشد.

وارد کردن سرب و به یک کشور دیگر نیز اشغال نظامی آن در صحهٔ بین‌المللی آن  
 دور بیرعلات و مسی می‌خواست و گریه در درگاهش برای روسیه فراهم می‌ساخت. این  
 علت و بهانه با امر از آن تأسیف شهر اردبیل انتخاب گردید و قل‌حد و عارت مال اعلالی  
 آن، برای موافقهٔ حیوه دادن و زود شپا هیکان ترکش بایران، از تصویب بیکلای دوم  
 آخرین ترار روسیه گذشت.

در آن در ببح نرحی از سکنهٔ اردبیل جزو قناع روس بشمار می‌آمدند ایان  
 عالماً و شهرهای لشکران، نادرکوبه، سیروان و دیگر جاهای قفقاز بودند که پدر آن‌ها  
 قبل از عهدنامهٔ ترکمنچای، با خود آب بعد از آن وقایع، برای تجارت و کسب باین  
 شهر آمده در آنجا، که گفتیم از مراکز مهم بزرگمی ایران بود، بدین کارها مشغول  
 بودند و چون ایران دارای قوانین وضعی دوشی بود مثل بومباد مسعلات و ملاکی  
 بر حسب آورده دارای اموال غیر منقول هم شدند در صورتی بیرون چون بموجب  
 عهدنامهٔ ترکمنچای امتیازاتی برای اتباع روس در ایران منظور گشت اسباب بتبیت  
 روس به‌همی ماندند و کم‌کان در این شهر سکونت گزیدند.

طرحی که دوسها بموان خود و زود با ایران تصویب کردند چنین بود که به—

وسيلة عنايت شاهسون و ايالات قراجه دغ ردبين مورد هجوم و تاراج قرار دهند و چون بری دولت مرکزی ایران مکان فرسارد برو و دفع شر آنها فراهم نبود ایام به سنای پرلر و حفظ جان و مال قباغ خود قشویی را که در مرز متمرکز کرده بودند، پس شهر بیورد و سپس نقاط دیگر آذربایجان را در اشغال نظامی خود نگاه دارند.

اما شاهسونهای اردبیل، چنانکه قبلاً نیز در واقعه بیله سوار اشاره کردیم، بعد از شکست فتحعلشاه کیسه‌هایی از روسها بردل داشتند و نگه و بنگه از مرز گذشته قراء مردیک و غارت میکردند و گاهی هم کسانی در مرزبانان را بقتل میرساندند و

شاهسون  
مخالف روسها  
بودند

چون حمله آنها به صورت انفرادی و چریکی بود همواره مردان آن دولت و مرد شبان اطراف را مراجعت مینمودند.

در این سابقه کنار آمدن روسها با سرداران شاهسون ردبیل، در مشکلی بود ولی در آن تاریخ جان دیگری در قریه دغ هر، به يد دیگری از عشقیر آن حدود ریاست داشت که او را رحیم خان سردار مصر و طایفه شش «چلبی‌تلو» می‌گفتند. رحیم خان مردی چالاک و در عین حال سیاست و جاه طلبی بود. او نگران در قیام‌های آزادیخواهان آذربایجان نقشهای موثق و مخالف سری کرده و قسمتی از وقایع تاریخی آذربایجان را در آن عهد او موجود آورده است. او با آنکه از مخالفان سرسخت مشروطیت بشمار می‌آمد، مذتها مشروطه خواهان را با بیهوشی نگاه‌های خاص خوشن تعبیر قرار داد و حتی زمانی در انجمن ادنی تبریز حضور یافته، عموماً کردن مطالبی خود را از معاندین استبداد و ارمز بین مشروطیت قلمداد کرد در حالیکه به عقیده ما چه بسا که از هر دو آئین بدور بود و جرات‌مندی جاه طلبی خود را می‌بینیم.

جاه طلبی و خود خواهی وی بهرین وسیله بود که او را در نظر روسها، که دنبال چهره مهره شایسته‌ای برای انجام آن طرح می‌گشتند، مرد لایقی کند و فرقه این

سید احمد کسری در کتابهای تاریخ مشروطیت و تاریخ هجده ساله آذربایجان بتفصیل در بیان او سخن گفته است.

دل محسوس را بنام و بر بند. این به دکه روسها بدو بردن شدید و با وعده‌های پررنگی، که حتی بگمان بعضی عظمت آن نامقام خود محمد عبید شاه پیر مرسله است، حسن حاضری طبعی اور برانگیختند. روز سه‌شنبه ایراد بود در شماره ۴ مورخ ۶ شوال ۱۲۲۷ قمری ضمن طرح احضار اردبیل چنین می‌نویسد که «بعد از آمدن و برگشتن روسها بقرجه داع بمیدادیم پاشا بطایفه رحیم‌خان چلبه‌نوجا بوید و منه ده‌شده که از آن تاریخ بعد شاهسونها اطعین کرده شد. - عاقلان خوب میدادند».

رحیم‌خان که آن وعده‌های فریبده را همراه بربرباری سلاح و پول تحویل گرفت احرای نقشه حمله بر اردبیل را عهده‌دار گشت و آنگاه در سران شاهسون اتفاق نمود و با دادن تفنگ و فشنگ و پول، که بیش از هر چیزی مطلوب آنان بود، آنها را با خود همراه گردانید و بدین نظر بود که برونی، که محموله افراد آن بیست ده با دست و پنجه‌زار هر در کتله آمده است، فرایم ساخت.

بقول کورت فریشلر آلمانی بیشتر دانشمندان اجتماعی پول و نصیب‌خیزان و مؤثرترین دلیلها میدادند و هرگونه تحقیر و کبرای مطلق را در مقابل آن محکوم می‌شمارند و بدین سبب است که آنها بیکیه در تاریخ و حقیقتهای اجتماعی و سیاسی بدست آورده‌اند. راین دلیل قاطع بهره‌مند گشته‌اند، او کتابی نوشته است نام «امام حسن و ایران» که محله خود بدینها ترجمه آنرا در شماره‌های خود منتشر کرده است. وی ضمن بحث سرگذشت مسلم بن عقیل، فرستاده مخصوص حضرت حسن (ع.) در کوفه می‌نویسد که وقتی مسلم وارد آن شهر شد، جامع برهشتاد هزار نفر بدو سینه‌اوردن آن امام بیعت کردند. برین دلیل خطر آگاه شد و عبیدالله بن دراء که حاکم بصره بود، به حفظ آن مقام محکومت کوفه مصوب کرد. هنگام ورود عبیدالله بشهر کوفه در مسجد آن شهر از کثرت جمع دکناسی که پشت سرمه‌نهار می‌خوردند حای حساسی پیدا می‌گشت عبیدالله آنچنان پیروی مسیحی در اختیار داشت که با مسلم و آنهمه بیعت کنندگان دریافتند لذا داین متوسل گشت و رؤسای عشار طراف را، که با امام لای

تعجب میبردند، با پول خرید و چنان عرصه را بر مسلم سنگ سود که وفی اور بشهادت رسانند هیچکس از آن همه پانزده نفر با وی سود و جز عباس اردبیلی کسی ندای یاری بآن حضرت نداد.

روسها نیز چسب کردند و با ناری سردار نصرت با این دلیل قاطع رؤسای طوائف شاهسون را طر بنادر خود گردا بستند. ما برای آنکه اردبیلیان را از جواسروری همشهری خود عباس در کوفه آگاه سازیم قبل از بیان حادثه عارب اردبیل، آن واقعه را از قول کورت فریشلر چنین مآوریم

کورت فریشلر از قول ابن حباط، که از مورخان قدیم اسلامی  
 است، میگوید که عید الله بن زیاد حاکم کوفه، برای آنکه  
 کوفیان را از طر فداری حضرت حسین بن علی (ع) باز دارد  
 دستور دستگیری مسلم بن عقیل را صادر کرد و سیصد نفر  
 سپاهی بدینکار بفرستید. مسلم با آنها بجنگ پرداخت. ابن  
 حنک از یکی از کوفیه های سنگ کوفه شروع شد و سرانجام  
 یادی از یک جوانمرد  
 اردبیلی که ۱۴۳۰  
 سال پیش بدست  
 قیراندازان عید الله بن  
 زیان در کوفه شرب  
 شهادت نوشید

به میدان «بی حله» کشید. مسلم بن عقیل در این میدان با صدای پسد کسانی را که  
 در روز بوی سببندگی امام بیعت کرده و امروز بنماشای دستگیری او ایستاده بودند  
 مورد خطاب قرار داد و از آن بوی خواست. اما کسی برای کمک نیامد. در آن میدان  
 چندین دکان بود که بر اثر ردهم مردم محبور بنعطل گشتند و بر سیصد نفر سربازان  
 عید الله بن زیاد برای دستگیری او با وی جنگ میکردند و جمعی هم بنماشای سباده بودند.  
 یکی از آنها دکان آهنگری بود و در آن مردی بامه تر شاگردان خود کار میکرد.  
 یکی از این شاگردان جوانی قوی به و چهارشاهی بود و آنقدر در روی سبد و پتک  
 بر آهن کوبیده بود که عضلاتش بمضلاب پهلوانان شده است و او را «عباس بدائی»  
 می گفتند.

استاد آهنگر بش گردان خور، از جمله عباس بدائی، گفت امروز دیگر نمیتوان

کاری کرد و بهتر است که دکان را سدیبه و مرویم استراحت کنیم و فردا را، برای جبران سنگاری امروز، دودنیز بر سر کار کنیم. عباس بذائی گفت آری امروز نمیتوان کار کرد اما آن می بسد که چنگو به اسبچه سر بار بر سر یک فرد بجهاند و میجو دهد و در دستگیر کند و یا بقتل برساند؟

در بین تماشاچیان کسی اطلاع بدشت که حاکم کوفه دستور داده است که مسلم بن عقبیل را رنده دستگیر کند تا او در باره مقصد حسین بن علی (ع) تحقیق نماید و تصور می نمودند که سر باران محمد بن اشعث (فرمانده آنها) قصد قتل مسلم را دارند و این بود که اربابیداری و شجاعت آن مرد، که از شجاعان عرب نیز میبود، حیرت میگردید. استاد آهنگر گفت این موضوع ما مربوط نیست و ما مردمی هستیم که باید با رحمت، چند نان بدست بیاوریم تا شکم پررندان خود را سیر کنیم. اما عباس بذائی که هل منطقه نذ<sup>۱</sup> بود، و امروز میخواست <sup>نارسیل</sup> میبشد، عقیده دیگر داشت و گفت من شبیدم مرا ده نفر در این شهر با <sup>این مرد بیعت کردند</sup> ولی امروز یکمروید نمی شود که از او حمایت نماید. آیا سر او را <sup>است که این مرد</sup> بدون حامی بگذارند یا اینکه بدست سر بازاران کشته شود؟

استاد آهنگر گفت هسته حرف برن چون ممکن است صدای تو را بشنوند و ترا دستگیر نمایند و امروز هر کس که به حمایت بین مردم دستگیر شود کشته خواهد شد. عباس بذائی گفت گرمی کشته شوم اهمیت ندارد برای اسکه در و فرزند می رزم باقی نمی ماند که پس از من دچار بدبختی شود. استاد آهنگر گفت عباس بن حرف را برن و از روی جهالت جان خود را در خطر نهد و بخواگزارانی مرد حمایت کنی ما را هم دچار خطر خراشی کرد. اما عباس بذائی که بهیچان آمده بود گفت من با همین پلک که در دست دارم به حمایت این مرد خواهم رفت.

فریشار میگوید از روایت بن حبط نمیتوان فهمید که آیا عباس بذائی از کس می بود که بتوسط مسلم بن عقیل یا حسین (ع) بیعت کردند یا نه اما داوطلب شدن وی برای



حمایت از مسلم بن عقیل بطور طبیعی این فکر را بوجود میآورد که اگر با مسلم بیعت نکرده باشد ناری از طرفداران حسین (ع) بوده است و گرنه خود را بخاطر نمی انداخت .

عباس برای اینکه بکمت مسلم برود صلاحی غیر از پتک نداشت که با آن بر آهس میگوید . در آخرین لحظه که دکان آهنگری بسته میشد پتک را برداشت و حواست خارج شود . اسناد آهنگر که فهمید وی برای چه پتک را برداشت جلوی او را گرفت و گفت این پتک را کجا میری ؟ عباس گفت میروم که از مسلم حمایت کنم . اسناد آهنگر گفت این پتک مال من است نه ما تو من نمی گذارم که تو با این پتک بجنگت مر باران حاکم بروی و مرا بحریم همدستی بد تو بقتل برساند ، و چون عباس اصرار میکرد که پتک را برد اسناد آهنگر از بسم جان زد و شاگرد دیگر کمک حواست و هر سه عباس حمله ور گردیدند و پتک را از او گرفتند و او را از دکان بیرون نداشتند .

در میدان بنی حبله قبوله تجیه و تملیچاچی تقدیری زیاد شد که کار را بر سر بازان  
تنگ کرد. محمد بن اشعث وقتی آن جمعیت ابوہ را دید ترسید کہ مسادا بکملک  
مسلم در جنگ دخالت کند و قسمتی از سربازان خود گفت کہ مردم را از میدان دور  
سایند. سربازان مردم حبله ور گردیدند و تماشاچیان از بیم جان گریختند ولی عباس  
بدائی بدون آنکہ سلاخی درست داشته باشد در جواب استمداد بہ مسلم بن عقیل فریاد  
رد اینک بکملک تو میآیم.

محمد بن اشمیت وقتی آن صدارا شنید متوجه شد که هر گاه بی درنگ صاحب آن صدارت بکشت شود و بقتل نرسد ممکن است که سر مشقی برای دیگران گردد و او را عهده بر بیاید لذا فرمان داد که او را به قیام رساند و بقتل برساند و تمام تماشاچیان در از میدان بدر کنند و هر کس برفیقش برساند، سر به زان هم که از مقاومت مسموم بقتل خشمگین شده بودند و نمی توانستند او را بقتل برسانند در چند لحظه جوان آهنگر را آماج تیرهای خود کردند، او افتاد و بر نحاس، در آن روز با پروایت این شیاطین غیر از آن جوان

آهنگر (اردبیلی) در شهر کوه، کسی محبت مسموم عقل بر محاسن<sup>۱</sup> .  
 در نخل در حای دیگر کتب خود مگوید همانروز نزدیک غروب آفتاب ،  
 موقعیکه قاتل مسموم سر بریده و در پشت نام دارالعماره در دست گرفته مردم میان  
 میداد ، چشمهای مسلم مار بود و در پرتو آخربن اشعه خود شید میدرخشید و سی  
 تماشاچیان بر شرمندگی نمی توانستند بر آن نگه کنند و برایشان آبرو و ساری  
 وی بر محاسن جرعیست ردیابی که سرانجام جان خود را برودست داد

کتوب بمطالب خود در باب عرب اردبیل در میگرداند و نام سردار  
 ملی اردبیل میبرداریم

دوات مرکزی ایران ، که باهرازمحمد علیته بدست آرادی  
 حو هب و ماه بود ، والی آذربایجان ۱ در ماجری و حوادثی  
 که در کمین مردم اردبیل و در حردار نمود و محضر السلطه ،  
 که تیره و پیاپی در گذرگاه و بزمی شسته بود  
 سردار ملی را برای کمک بدفع اردبیل و دفع همة آشوبان کرد و  
 مواجبات عربیت و را نایب شهر قهر نم ساخت

آمدن سردار خان  
 سردار ملی  
 اردبیل

ارو شده های دوبار از مورخان آذربایجان ، یعنی کسروی و امیرحیزی ، که  
 کتابهایی درباره وقایع آمدة آذربایجان نوشته اند ، چنین بر میآید که سردار  
 آهنگر خدمات و جانشانی هائی که بری عاده مشروطیت بر ن کرده بود خود را در  
 دولت مشروطه سهم و شریک میدانست و انتظار داشت که عمل دولت پسند کارهای  
 او و بارانش را بداند و خود هوشهای آنها را بآوردند ولی محضر السلطه ، که محو است  
 با استقلال حکومت کند ، او و کسانش را مراحم خود میپنداشت و شب و روز در آن  
 صدد بود که آنها را از محو فراموشی خود دور سازد تا کسی بر حق نکشد طبیعی  
 است که اگر سردار در پیشامدی بزرگشته میشد بدترین مراحم حکومت او ازین  
 میرفت .

این بها ستارخان بود که سواران بافه و جملی، که پیامردی او و یارانش براه افتاده بود، اورا احلالگر کارهای خود میدانستند و دفع شر او را، بپهر بخوی که مسو باشد، آرو میگردید بلکه تدریج شواهد مثالی بر پادای ارا این حیث دارد و پایان انقلابانی که درصریق تحولات اجتماعی رخ داده همواره چنین بوده است

در لحظات حساسی که رگبار گلوله های جنگ مستبدین و عمال محمد علیشاه از هر سمت بسوی ستارخان و یارانش میبارید کسانی مثل مخبر السلطنه در داخل و خارج براب در گوشه می نشستند دستی اردور بر آتش میداشتند و گاهی بدیه گویان دلاوریهای مجاهدان را در بدست آوردن آزادی میسودند و بی کسوف که آزادی بدست آمده و این خود بمشروطیت رسیده بود ستارخان را افراد را بد و مراحمی می پداشید و دفع شر آنها را لازم میسودند.

این ارزشگفتی های مشروطیت ایران است که چون فرشته آزادی بر دیوار استداد پیرو گشت و حکومت مشروطه خارج از حاکمیت مطلقه گردید اداره امور کشور غالباً بدست کسانی افتاد که در تحصیل آزادی سهم زیادی داشتند و با اساساً جزو مخالفان مشروطیت بودند. یان کثراً بقاب آزادی بر چهره زدند و یار دیگر صاحب عالیله را بنصرف خود در آورده در خانواده خود موروثی ساختند و پشه های خود خود را در عهد آزادی بقدری عمیقتر ساختند که در دوران استبداد هم هرگز آنرا تصور نمی نمودند.

گر مصفا قه و ت کیم والی را بیر باید ارشدت ملامت بدور نداریم زیرا برخی در دهان هم گاهی انتظارات زیادی داشتند و ای بسا خود را برای همیشه فعال میدانند بصور میسودند و اهل از آنکه اگر چنین می بود حکومتی که بهمت آنان بدست آمده بود قدرتی نداشت و امریت قانونی آن تحت لشاع توصیه های ایشان قرار میگرفت که خود نوعی دیگر از استبداد میشد.

باری ستارخان که در جوانی قریب دوسال در تارین قلعه اردبیل محصور بود و بکیم هشتم خان یورتچی و محمد قلیخان آلازلو فرار کرده مدتی نیز در بین آن دو

طایفه سربرده بود<sup>۱</sup> تا ردبیل آید. بودوین عشایر شناسی داشت. و این کاروان را خود صاحب مناسب می نمود که مقدمات سفر در هر هم کرد و عزم ردبیل شد.

سفر ستارخان یار ردبیل روز پنجشنبه ۲۳ شعبان ۱۲۳۷ قمری در دو مسافت تاریخی تبریز آغاز شد و در باعده ای از یارین خود، که مجموعاً کمتر از یک روز از یک صد هر بودید، بطرف سراب حرکت کرد.

آورد در این با قافله دیگری هم بر، و فتد در نهر ابسوی برلی (بدر بهوی فعلی) در گیلان حرکت کرد. این کاروان هم، ناتوجه بمقتضای سالار آن، سیر محقر بود و با یکصد و بیست سوار ایرانی فرماندهی چند افسر روسی و هندی محافظت و بدرقه میشد. سالار این کاروان محمد علی شاه مخلوع بود که مثل ستارخان در کاسکهای شیشه و سواران گرد آبر گرفته بودند. او، که زمانی در عالم برین مقام کشور نامی، قرار داشت، بر اثر خودخواهی و جاهلانی که آن سرلش بائین آمده کمن پشت بر وطن راه کشور بیگانه ای را پیش گرفته بود. او معرفت که جان خود را کسایش را از دست رعایای دبرور و هموطنان امروز خویش رهایی بخشید، ای آند دیگری در تبریز راه فتنه بود تا آثار تحریکات و تزلزل در گوشه ای از مین بر طرف سارد و آردبیلان را در دست عشایر شامسون نجات دهد.

آردبیلگاه هر فرد وطن دوست حق این بود که محمد علی شاه با تیر محالان هموطن خود کشته میشد و به بیگانه پناهنده نمیگشت ولی برای مردان سیاست مسائل دیگری مطرح است که با حسامات و وطن دوستان فرسنگها فاصله دارد.

ستارخان پس از ورود سراب چند روزی اسیر حب نمور و با محامدانی که در آنجا بدر پیوستند بیروی خود را به سیصد سوار، کم و بیش، رسانید و در این فاصله از محنت بر رگانی آردبیل، مثل شادروان حاج کاظم و هاب راده و دیگران، که به سنجان آمده بودند، بر حوردار گردید. شاید به پاس دوستی های سابق بود که محمد قلیخان آلازلو و نصرالله خان یورنجی هم با حرام تمام ملاقات وی آمدند و در

دیدارش اظهار حرسدی نمودند و چون مستبدین بری ورود مردم در کارشکنی‌ها می‌کردند آرادیه‌خراهان اردبیل هم جعفر قلندجان حسنی را ناعده‌ای از مجاهدان برای تقویت وی بفرستادند.

سردر صبح روز شنبه دوم ماه رمضان از سراب براه آمد و شب را در نیر که قصه‌ای در فضی فرسختی جنوب عربی اردبیل است، گذرانید و حوالی ساعت ۵ بعد از ظهر روز یکشنبه سوم رمضان، مطابق ۲۷ شهر و ۱۲۸۸ هجری، در میان استقبال کم نظیر مردم وارد اردبیل شد و در نجف ولایتی، که به نحو ذی‌بی‌آرامش شده بود، پیاده گشت. این عبارت روزنامه ایران بواسطه که نصف مشرق ساکنان شهر در این مراسم شرکت کردند و استقبال بسیار بشکوه و بهمانندی آروی بعمل آوردند.

بعد از معارفه و سراجت در منزل حاج رسول و هدایت داده فرود آمد و چند روز بعد بحاجت حاج امین در محله طایفه کردک باران عمل مکان نمود. نشان سارخان بحاجت حاج امین بدستگاه صورت گرفت که چون خانه و هابراده در محله اوچدکان و در قسمت حیدری بود و کرمی در آن باحاجه باثروم بطرفی شخصی مثل سارخان سارگازی بدادش بود و آنکه او سردار مشروطه طلبان و آرادیه‌خراهان بود و در جامعه آبرور اردبیل، بطوریکه گفته‌ایم، قسمت نعمتی مرکز آرادیه‌خراهان و حجه حیدری کانون مستبدان بحساب می‌آمد. پس بود که اطرافیان او مصلحت در آن دیدند که سارخان در خانه‌ای که در مورد حجه باشد سکونت نماید و چون حجه حاج مین چنین وضعی داشت آنرا بری سکونت وی گرانه کردند. دوسه روز صرف پذیرائی شد و آنگاه طبقه اصلی شروع کردند.

حکمران اردبیل، چونکه قبلاً یاد آور شده‌ایم، سردار معتمد اسکندرخان معروف به کشیکچی باشی بود، که در طرف آرادیه‌خراهان مصروف گشته بود، و بی قدرت و سوابقی تمام این طبقه را بدادش تا آنجا که مجاهدان قفقاز او را از قلعه، مقر حکومت، بیرون کردند و سر تمام بیانی‌گری آقامیرزا-

علی کبر بدیع بازگشت سردار ملی روزه‌ها بقیعه میرفت و دوی بکارها رسیدگی میکرد. قتل از ورود او به اعمی‌هایی در اطراف شهر دیده میشد و شاهسونها، بخصوص قوچه بیگنوها، تحریک مستندان، وبا استفاده از اختلافی که بین مجاهدان اردبیلی و قفقاری بود، با حاج و درهائی دست میردند، میرزا محمد حسین رده، که گفتیم پس رفس آقایان در قلعه بمجاهدان اردبیل اختلاف پیدا کرده بواسطت آقا میرزا هوسریش مرده بود. بواسطه مجاهدان محلی و قفقاری ردوئی ترتیب داده بری سرکوبی قوچه بیگنوها از شهر خارج و در قریه کلخوران، بقصد غارت و تصرف مشگین، مستقر شده بود. حرکت بن اردو از شهر، که دو غریزه هم توپ داشت، بشور و هیجانی در او حر شدن، بعضی مقارن با جلوس احمد شاه بتحت سلطنت ایران (۲۷ شعبان ۱۳۲۷ قمری) و آخر بر روزهای اقامت سردارخان در سراب صورت گرفت ولی چون خبر ورود سردارخان، بندها رسید اردو در کنخوران موقوف شد و منتظر ورود او گردید.



چنانکه گفته‌ایم ساکنان اردبیل از رفتار خشونت آمیز مجاهدان قفقاری و قوچه‌ها بی‌خوابی بودند و بی‌چون و تدبیرات قوچه بیگنوها و بر شایعیت حمله عشایر بشهر، نگرانی داشتند از اقدام آنها در بهیه و حرکت بن اردو پشتیبانی کردند. بی‌ستارخان اوایل کاری که پس از ورود یار دبیل انجام داد بحلال بن اردو و دستگیری سران آنها بود. علت اتحاد این تصمیم شکایت‌های قبیله مردم و دستور محرم سلطه بود. اردبیلیان دائماً در تحاورات و مدرت‌ریهای میرزا محمد و ناراش بهران و نیروی شکایتها کرده دفع شر آنها را خواستار بودند. بدینجهه وقتی که محرم سلطه، سفارشهایی در زمینه کارهای اردبیل بسارخان می‌فرستاد رسیدگی بوضع حسین رده و مجاهدان قفقاریا به توصیه کرد بدینسه از مجاهدان خود را همه کرده اردبیل میدادند و علاوه بر آن مردم، مقامات را بر او خود رتبه مساعدند چنانکه با حکمران قانونی دولت مشروطه هم چنین کردند و او را رتبه بیرون نموده خود در آنجا نشمن نمودند. روزنامه ایران بو

به هم زدن اردوی  
مجاهدان اردبیل

این داستان را چنین آورده است که اختلاف مجاهدان محلی پایان شد و پخت و پز بر خوردی که در ۱۶ شعبان ۱۳۲۷ قمری بین مجاهدان اردبیل و کسان میرزا محمد اتفاق افتاد یکی از افراد میرزا محمد رحیمی شد و به جنگ حلی بین دو دسته از مجاهدان مردم رندیشاله گردانید حکمران که هنوز ۱۲ روز از ورودش به اردبیل نمیگذشت بر این پیشامد نگران گشت و با محسن ولایتی دابرای بررسی اوضاع دعوت به شکل جلسه نمود. پس از بحث و گفتگوی زیاد فرشته مجاهدان حلی سلاح شویدت از وقوع حوادث باطلوب جلوگیری گردد کسان میرزا محمد سلاحهای خود را به سبزه تحویل دادند اما دبری نگذشت که عصبه حاکم بر شورنده او را اقلعه برون کردند.

عدم مصاف سردار محمد ارمجهدان قفقز موجب آن شد که در سیدگی موضع آنها را در صفحه اول برنامه اقدامات ستارخان قرارداد. در نتیجه دستور سردار می، میرزا محمد دستگیری و ربای شد و ریست گردید به یار محمدخان کرمانشاهی، که از یار ستارخان بود و گداز گردید. حشید، دیگر یاران سرد محمد چون بن کار بدیدند بکس نکرده با جمعی از راهزنی قرار کردند و سرد عشایر رفتند و تلاش سردار برای دستگیری و برگرداندن آنها بهوده شد. آید شاهسون پیوستند و بکبه خوانی در ستارخان آنها در حومه شهر و قل و تارخ مردم باری کردند و این یکی از شتهات سرد رملی در آب مرقعیت حساس بود.

امشاه دیگر ستارخان دستگیری حاج باباخان اردبیلی، سردار دلیر و جو نمود مجاهدان این شهر بود که بقول سالخوردهگان نه تنها از حیث شجاعت و دلوری بلکه از جهت اصول مردانگی و صفات اخلاقی بهر ترسار سردار می بود او بهوارات توفیق میرزا محمد حاج باباخان را به دستگیری بدی نمود و چون حاج باباخان از محبوبیت عموم هشریان خود برخوردار بود این اقدام موقعیت سردار در نظر مردم پائین آورد ساکنان محلات از حیدری و نعمتی باهم متفق شده باطل و شیپور

دستجاتی را دادند چند و نهاده مسکونی ستاد جان رفتند و آزادی او را خواستار شدند. سردار ایستادگی کرد و سرانجام برای اتخاذ تصمیم بکشی مهلت خواست و سعی حاج ملاصدرا و ضمه خوان، و دیگر ریش سفیدانی که بسایندگی مردم با وی سخن میگفتند، چون بعد از حاج بابا جان ترسیدند و قتل آن سردار دلاور را در همان شب ممکن دیدند پوشاری و ایستادگی نشان دادند و سرانجام دستور استحلاص او را گرفته بهمان مهلت بنده رفتند و حاج بابا جان را برداشته با خود آوردند و در مجلس افطاری، که برای تجلیس اروی، در حقه مشهدی علی کبر مولای راه ترتیب یافته بود، شرکت نمودند. مشهدی علی کبر را احرار و آزادیخواهان این شهر بود و ما در حامای دیگری بر بچو مردیها و گذشته‌های زیادی از وی برآورده ایم.

ما همواره در این نوشته‌ها و اقیاب را بر احساسات شخصی بر خیز داده در این امنیت تاریخی ذکر واقعات را بر حسب و بخواه‌ای خود و دیگران بر تو شمرده ایم و هر این هم گزیری نداشته‌ایم. زیرا اصولی است و اقیاب قلم بدست گرفته نگردآوری این مطالب، که در شرایط امروز کارهای شخصی و خصوصی را بر حمتی است، پرداخته ایم. گرفتار ما رعایت احساسات شخصی، یا تحصیل رضا و حرشند با حامای دیگران، یا ملاحظات دیگری بود. راهها و کارهای آسانتری در اختیار می‌بود که ما را در سبیل بدنها بازی می‌نمود، لکن ما این طریق را پس‌گرفتیم زیرا در ذکر حوادث تاریخی پیروی از اقیاب را بهترین کار میدانیم و هر آن طریق دیگری نمی‌پوئیم.

ما بطوریکه ملاحظه می‌کنیم ستارخان را سردار ملی تاریخ مشروطیت ایران می‌شناسیم و تلاشهای او در عاده حکومت دموکراسی ایران، مثل هر ایرانی دیگر، بی‌نهایت ارج می‌گذازد و ملی این امر را موجب آن میدانیم که اشخاص او را در وقایع اردبیل، در کتابی که نام اردبیل نهاده شده، ذکر می‌کنیم و از خدمات ملی و جانی یک مردم این سامان از این رهگذر متحمل گشته‌اند، در مجموعه‌ای که مخصوص سرگذشت آنهاست، یاد نکنیم.



بی تدبیریهایی  
ستارخان  
در اردبیل

حیره سربهای میرزا محمد و یارانش بلائو از آن است که  
کسی در صدد دفاع از آنها بر آید و عمال نابجای مجاهدین  
قصد را نکوهش نکند. ولی از ذکر این نکته هم بمسوان چشم  
پوشید که اگر آنروزها بجای ستارخان سردار دوراندیش  
دیگری میبود و احبار وحشتناک حملات شاهسونان را بقراه سر راه اردبیل میشد  
به ته در آن موقعیت حساس مجاهدان را رنجیده و فراری نمی ساخت بلکه آنها را برای  
دفاع از شهری، که مدتی در آن هرجه خواسته کرده بود، و در این روزهای سخت هم  
میدیست بدفاع از آن برحیرند، نگه میداشت و رتبه ضعیف قوه دفاعی شهر خودداری  
نمیبود. با این ایستادگی در مقابل گروهی از مردم شهر، که با آن تشریفات برای آزادی  
سردار عبود خود حاج باباخان، برخاسته بودند آنها را از خود رنج و وادار بشد  
هم نمیساخت... چنانکه سران عشایر براهم که بی خدمتگزاری آمده بودند  
جاهلان از خود رنجاند و آنهمه بدبختی را برای مردم شهر فراهم نمود

باید گفت که ستارخان مرد دلشوری بود. خوب تیر بهدف میرد و در جنگ  
بی باکانه پیش میرفت و از دشمنان شوق جنگی نمیبرد و مناسب بقدر  
شجاعت بهره کافی بداشت. تدبیر و سیاست کمربادور و شجاع در یکجمله جمع میشود.  
در تاریخ دیب صد هاسرد ربرنگ نو ن یافت که در عرصه سیاست در بر بر کوچکترین  
کارها برانو در آمده بود گذشته اند

او بر مردم سدهای بود و احیاناً گذشته های پراختیار، و اینکه سردار شکست  
ناپذیری است، و برا تاحدی خود حواه ساخته بود و این تصمیم نابجایی و نیز از  
سادگی یا از خود خواهی های او سرچشمه می گرفت شاید هم هر دو عامل مذكور،  
یا نقشه های ماهرانه یکه برای تحقیر و تحقیر او کشیده شده بود، او را تا خود آنگه  
بدن کار کشاید و ابرات مصیبت بر آنها را نصیب مردم این شهر گردانید

این گفته ما نیست بلکه شدروان کسری هم، به همه علاقه ای که به سردار داشته  
در کتاب خود از نکوهش این کار بار بار ستاده نوشته است «در چنین هنگامی يك کار



مستولیت شورش شهسویه، که سرکردگانش برای عباد و اطاعت بردبین آمده بودند متوجه اوست. چه ستارخان در حال هستی باحشوب آب را سار و سار گرفت، آنها را این پذیرائی ناگوار چسب کسی که او را از خود می پنداشت چنان خشمگین شده بودند که از شهر بیرون رفته به رحیم خان پیوستند. ستارخان و جواری آن شهر پیو را بسروشت بازگذاشته به تیریز گریخت.

خوانندگان نوشته بامداد باید تصور نمایند که و قماً ستارخان سب پیدایش غارت اردبیل گردید و بقول مطلقى ها علت تمة آن بلیه حاکما سورش شد، بلکه باید قبول نمود که عامل ساسی بلوای قتل و غارت اردبیل روسه‌ای تراری بودند و کنسول و مأموران آندولت بسوسله رحیم خان قراچه داعی و دیگر عامل شاحنه شده و باشاس خود، سران سادان عشایر را بدان کار کشیدند، تسحوئی سردار شید آخرین قطره‌ای شد که این کاسه را سرریز نمود. اگر سردار مرد با تدبیری بود و به سران شهسود، که صبیانه یا از اسیر برگشته به حضور وی آمده بودند، بحسن خلق مدار می نمود چه بسا که درین حایج نه چو بگیری میشد و دستگیر در بین عشایر اختلاف و چند بیرگی بوجود می آمد، بخصوص که رسته آن سرور هم شده بود.

دور تمة ایران نو، در شماره ۱۶ مورخ ۲۶ شعبان ۱۳۲۷ بمقدمات این اختلاف اشاره کرده نوشته است که امیر عشایر، حبیبعلی خان فولادلو و نصرالله خان یورنجی شهر آمده حاضر بهم به نوع خدمتگزاری گشته بودند. و در جای دیگر اضافه کرده است که گزارش عمر ن خان حاجی خواجه لو، به بجهن ایلانی تبریز، حکایت از بهم حورردن اتقان رحیم خان و سرور قوچه نگلو داشت. ولی نادانی وجود خواهی سردار همه این مقدمات را برهم زد و بلای بردگاری را، که سر می خورده بچلو گیری از آن بود، باحشوب متوجه اردبیل گردانید.

۱ شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ مهدی بامداد. تهران ۱۳۲۷

### نقاط امن اردبیل در رودهای عارت

گفتیم اگر سردار و در بنی مریخ نمی شدند مردم می توانستند  
قسمتی را مول و ثانیة خود را بجایای امنی منتقل سازند و  
آنها را از چپول و عارت مصون دارند. از نقاط امن اردبیل

در آن ایام یکی خانه های اتباع روس بود و بایرچم های آن دولت، که بر در خانه های  
مذکور امن تر داشت، شصت می شد. اتباع روس برخی فطرتاً مردمان بیک نفسی  
بودند و به طول رمزی که با مردم این شهر حشر و شر داشتند آنها را بیگانه نمیدانستند  
و از ابرو به هم می زد و شاسان و دوسان جاده می دادند که کودکان و عیالات خود را  
بخانه های آنها برنند و بمقداری که مسرعتاً به محتاج رسیدگی با خود همراه سازند و  
چون رحیمخان قراچه دعی، فرمانده عشیر و ایجاد کننده نوی عارت اردبیل،  
دستور داده بود که کسی متعرض خانه و دکان و ابار نباشد این بود که برخی از  
مردم، پس از آنکه از دفاع شهر بوسیله سپیدار ملی بومید گشتند، بدان خانه ها روی  
آوردند.

یکی از ايمان اسماعیل بیگ عشیر و یکی ناچر باشی روس در اردبیل بود و در  
کوچه ای مقابل مسجد سلیمان شاه که کچون در بنی مریخ کوچه اسماعیل بیک معروف است،  
زندگی می کرد. او سا به تشخیص خود، با تعلیماتی که ر کس و خانه گرفته بود،  
در اول کوچه دوتی سه دات روس گذشته و نیز بر در کس خانه های کوچه پرچم روس  
زده آنها را از آن خود معرفی نمود. این بود که عشیر نتوانستند بدان خانه ها هجوم  
آورند و اموال آنان را غارت نمایند. سا کمان اس کوچه به آنها اثاث خود را ردست  
دادند حتی احساس مدره های خود را بر نحوی بخانه ها منتقل کردند و در دروهای  
سخت عارت شهر، بر روی در آنجا بوجود آورده متاع مورد حاجت در اختیار مردم  
گذاشتند. این بار از مدت ها پس از رفع عاثه و ورود روسها برقرار بود و وسوچای  
و گوشت و نان و بطایر آن را برای فروش تهیه می نمود.

سا کمان کوچقمصوب مشاهیر چسب کردند و زهر خانه ملی جمع آوری نموده  
بکی از حو بین دادند و از دستهای ارتسگداران خود را در اول کوچه مستقر داشت

و در ورود دستجات دیگر عشایر و غارت خانه‌ها حلو گری نمود .

کسولحابة روم هم از نقاط امن در آن روزگار بود و پاهندگان آن از شرارت اشرار مصوبیت داشتند . گروهی از سران آردی خواهند مثل آقامیرطاهر ، اعصای امحسن ولایتی ، میرز عبدالله محنته وحی میرزا محمدحسن راده سردهسته مجاهدان فقهار و پیر جمع کثیری از معاریف و محترمین شهر باعزالت خود بد بجا آمدند و تا برقراری مجدد نظم در آنجا آمدند . عمارت کسولحابة در مقابل قلعه بود و محوطه بسیار وسیعی داشت . پاهندگان برای تأمین حوائج زندگی خود در آنجا ساوانی و فصایی بوجود آوردند و قسمتی از صحن بزرگ آن را به بازار کوچکی بدل ساختند . روزنامه ایران بود شماره ۶۷ مورخ عرۃ دیعه ۱۳۲۷ قمری ضمن خبری چنین گوید که « بعضی منحصین قسولگری ردس از وضع رفتار و سوء سلوک ناشی از احزی قسولحابة مترحر و منشکی <sup>میشکی</sup> .

حابة برخی از بزرگان مستبدان را هم باند حرو بی مناطق امن قلمداد نمود که در صدر آنها حابة وکیل اوعایا <sup>الزکری</sup> داشت . خانواده وکیل از خانواده‌های سرشناس این شهر بود و جد آنها <sup>بشیرخان</sup> بی‌آزاری شهرت داشت . ایسان از حو بی قدیم معان بوده‌اند و بعداً بزرگین آمده متوطن گشته‌اند و با آنکه مردم دریاب و گذاری قسمی از شب معان بوسله حد آنها بهرونها سخنانی میگفتند با سحرل نسبت بآنها رعایت احترام میکردند . وکیل لرغاب از علاقمندان حکومت مطلقه فاجر بود و بدبجهه باآرادی و مشروطیت مخالف مینمود و چوب بازوسای شاهسون انس و الفنی را داشت و سالها دراز بل بگی رسمی آن بود بود و محوسب ریادی بی آبان بدست آورده بود . باقتل مؤتمن الرعایا برادر ده‌اش بدست مجاهدان فقهاری ، کیسه از دست بارادی خواهند بیشتر شد و هنگامی که آنها بر مستبدان چیره گشتند وکیل ، با تفاق رشیدالملک حاکم اردبیل و کسان دیگری از مستبدین ، در کسولگری روم منحصن گردید و چوب بدنامی که ستارخان بآنها داد از آنجا در آمد و بمیان شاهسونان رفت و در بانی که عشایر معارب اردبیل قیام کردند او نیز در ستد

آنها در کله خوران و نیار حضور داشت و چنانکه گفته ایم در موقع سقوط شهر همراه رحمتخان و امیر عشایر وارد اردبیل گردیدند. حایه و کیل در محله طوی بود و در آن روزها پاهنگامی بری بسنگان و دوسان او بشمار میآمد. و کیل از عدا صرم نظر از مشرب سبسی مرد متببی بود و فرزند آن محبت و مؤدبی نیز تربیت نمود.

دیگر از مناطق امن حایه بعضی رسادات محترم بود. بطوریکه گفته ایم شاهسونان رسادات احترام میگذاشتند و از تجاوز بمال و جان آنان بیم داشتند. بواسطی ایمان مذهبی چه اثر عمیقی در روح بشر دارد و چگونگی میتواند در تربیت اجتماعی او عین مؤثری باشد. مرد بیمه وحشی و خرمخوری که جز عارنگری و آدمکشی افتخاری در زندگی خود نداشت و از دولت و مات ترسی بعهد راه نمیداد از عمامه سیاه پیرو مرد در مانده ای. که حکایت از واپسنگی او بیست حایدان مورد احترام میکرد. حرمت نگه میداشت و چون بدو میرسد <sup>لوازه</sup> <sup>تنگ</sup> خود را، که در آن ایام اردبیل آن فشیگهای روسی بقصد کشتن افراد بیگانه مثل <sup>تنگ</sup> <sup>مبارک</sup> میبارید. پائین میگرفت و سلام و احترام خود در حاشین تجاوز و قتل میساخت. این <sup>تنگ</sup> <sup>مبارک</sup> تریشی بسیر مهمی است که برای مدیران اجتماعات بشری قابل توجه میباشد. ایمان در تمام ادوار زندگی نسل عیس بر رنگ تلاشها و حاشیایهای و بوده است. چه در دوره توحش و چه در قرن تسجیر کرم آسمانی اگر ایمان محرك مسا بوده بشر تیرمرب مقصود پیشرفته و اگر ایمانی بوده نکوچکریب دست و بزی شاه او آن حالی نموده است.

آخرین نقاط امن که باید از آنها نام ببریم حایه کسان بعضی از رؤسای عشایر بود که در شهر سکونت داشتند و بر حایه آبدسته معذور و کسبی بودند که بشکل ستون پشم و حصاهه بفع عشایر اقدام می نمودند. مثلاً در مجاورت بهر «آل محمد» بر سیده محله بغوییه حایه حاج نظم السادات ارجمه ای مرکز بود و بر عین گفته صاحبوردگان سکنان و بها حین کمکهایی کردند و حتی عده ای از آنها در میل علوفه خشکی، که بر اریه ها بار کرده برای حوراک رستنی دمه های خود بشهر می آوردند، داخل شهر نمودند و در حایه خود محبتی میساختند و تصنگ و فشیگ آنها را

بزرگواران را به بداهت آوردند. این مطابق سخن فی است که سالخورده‌گان حکایت میکنند و می‌گویند با وجود مرد باور و تقوی بی‌ام شادروان آقا سیدعفی نامی را از این خانواده مشاهده می‌کردیم که در مسجد پیرو صدق‌المنک امامت جماعت داشت و فرزندان محترمی هم از خود بجای گذاشت.

کسان دیگری هم بودند که بجهت کاری مبادرت می‌کردند و ما با آنکه نام آنها را نمی‌دانیم ولی قتل همت نفر از عشیر ر بدست حاج پدشاه شنیده‌ایم که یکی دیگر از اهالی شهر آورده در کوچه آقا سید احمد در سزلی مخفی کرده بود. حاج بابااحد چون از این امر آگاه گشت برای آنکه در حین جنگ با عشیر، در پشت سر مورد حمله ایشان قرار نگیرد بدان حاکم روی آورد و هر همت سر را بقتل رسانید.

عشیر روز بروز شهر ناری را محاصره و با آتش هر روز شهر نزدیکتر شده حلقه نزدیکتر میشدند  
محاصره را تنگتر می‌کردند. از فرء دور و بردیک مرتأخر حمله می‌رسانید و مهاجمین بمنزل سیل بیان کن اردیبهشت و فراتی که می‌گذاشتند یکمشت غرابه با حتمی مردم در مانده بجای می‌گذاشتند.

حاکم عاخر و ضعیف نفس نیز، که دیروز در دست میرزا محمد درمانده بود مرور باعتبار وجود سردار ملی بهیچ کاری دست نمیزد و سرور هم در عالمی که داشت دشمن را حوار و ضعیف می‌شمارد و بوی بجا شهر، بخصوص در فرصتهای اولیه، اندیشه اساسی نمیکرد و کسانش غالباً بفکر احد پول از مردم بودند و بنام نهیه جنگ فرار و نامی رندگی فداییان، ثروتمندان را تحت فشار می‌گذاشتند عاقل را آنکه سلاح و فشك بهتر کافی بدرد و بدد هر چه رود تر برای فراهم آوردن آن اقدام سیاسی و حتی نماید و این کار با بجای دومی بود که از سردار ملی در چنین موقعی سر زده است.

فشننگ در آن دوره بوسیله کنسولگری روس وارد و از قرار هر عدد پنج قران فروخته میشد. برای دفاع از شهر بزرگی مثل اردبیل، در مقابل ده تا بیست و پنج هزار

مهاجم جنگجو و عارتگر تهیه سلاح کافی در شهر امر ناشدنی بود بخصوص کهروسه  
بیزار عرصه فشنگ خود داری میکردند. سردار که مرتناً ارومصح مهاجمین و نقشه  
آنها، چه بوسیله مردم و چه از راه تلگرافها و علامات دولتی، آگاهی داشت میبایست  
قبل از آنکه شهر کاملاً محصوره شود کسانی از مردکان خود به تبریز و شهرهای نزدیک  
اعزام دارد و با حسن سلاحهای دولتی رفع احتیاجات دوی خود را بر هر امری مقدم  
شمارد ولی چنین کاری نشد و بجهت فقره تلگرافی که تهران و تبریز مخاطره گردید  
اکتفا گشت و سر محام وی و یارانش در مصیقه سختی قرار گرفتند و فرار حفت بار  
برقرار و دفاع از شهر ترجیح دادند.

شادروان امیر خیری می نویسد مناسبه مجاهدان از جهت فشنگ در رحمت  
بودند و بهیچوجه دسترسی به فشنگ نداشتند و هر روز از عده فشنگ کاسه میشد تا کار  
بجائی رسید که سواران بمقام اعراض نرسیدند و گفتند گر چند روزی بجنگ  
بپردازیم فشنگهای ما بکلی تمام خواهد شد و آنوقت کسی را ز ما رنده نخواهند  
گذاشت.

مردم که با وعده های سردار ملی دلخوش بودند کم کم متوجه  
عظمت خطر گشتند و در صدد چاره برآمدند بحسب از جوانان  
و کسبیکه قادر بحمل اسلحه بودند بمسجد جامع دعوت کردند.  
مسجد جامع در قسمت حدیری بود ولی چون بلاعمو میباشد شب  
همگی خلاف حدیری و نعمتی را کنار گذاشتند و با سلاح و تفنگ در آن مسجد گرد آمدند.  
مسجد در آنروز بسیار تماشائی بود و خاطره اولین مسجد مسجبین در زمان حیات  
حضرت محمد (ص) را بناد میآورد زیرا تصمیمات جنگی مسلمین و صلاح اندیشی  
آنها در آنجا در مسجد صورت میگرفت و نقشه حملات و مدفعات اسلام در آنجا  
طرح و تصویب میگشت. مردان جوانان عبور، که بعدها چهره های بسیار دلاوری  
از آنها در اردبیل دیده شد، به فشنگ و سر سزه و حتی، نهرل بعضی از سالخورده گان،  
با سلاح سرد در آنجا صفها بسته و بری دفاع از دیوار شهر و همشهریان کنار هم بنشسته

سلاح برداشتن  
جوانان و مردان  
اردبیل



بودند با صیقین سحاح پرشوری میگفتند و لزوم دفع ارض شهر، بسن دروازه ها، سنگر -  
سدی در بقاص لارم و... را توجیه میکردند. سحاح گفته شد نقشه ها تصویب گردید  
و برای پاسداری از حدود شهر، بخصوص دروازه ها، دسته بندی، بعمل آمد و رما سمان  
معین گشتند و سرانجام بسن سنگر در پشت دروازه ها آغار شد.

صدا حیف که و صایل دوعی ایدن ببر بسید ناقص بود. زیرا اکساییکه نسگک در حایه  
داشتد معدودی فشگک نگه میداشتد در حاییکه در این موقعیت مهم بمقدار زیادی نسگک  
و فشگک نیاز بود. بررگان متوجه این نقص گردیدند و از توانگران محسینیة مجتهد دعوت  
کردند و ساعت طولانی، حتی تا پاسی از شب گذشته بگفتگو پرداختند. همگی ب میل و رغبت  
علام کعلک مالی نمودند و بجهیز مذا اعلان پرداختند و بری مردان و جوانان پرشور، که  
مضطور دفاع از شهر بشدت برانگیخته شده بودند، سلاح تهیه نمایند. اما چندی تن  
از مستبدین و مالکان، که حرو دعوت شده گانی بودند، با گفتارهای پراکنده مجلس را  
بدون حد نتیجه پایان رسانیدند.



شاهسونان در شهر حاسوسینی داشتند و از هر خبری برودی آگاهی می یافتند. بعلاوه  
مستبدین و کسان آنها سر کوچه کنتر ب اطلالی را که آرنشۀ دوع و نحوه اقدام بسب  
می آوردند بدنها مبرسانیدند و ر پشت سر حجر بر قلب ناموس اجتماع خود میردند  
و در صمت قتل و هارت همراغان خویش را وسیۀ نسکین خاطر خود می پنداشتند.  
از مطلق که در آنروز این اقدام ناجوانمردانه بری آنها صحیح و انسانی جلوه  
میداد بی اطلاعیم لیکن هر چه باشد از قصاصوت درباره آنان حور داری نمیتوانیم  
و میگوئیم که اگر هم کسی درباره آنها پدی کرده بودند نگه بیگانه ای که در این واقعه  
داعدار و بیحاشمان گردیدند چه بود؟

باری حلقۀ محاصره تنگتر گشت و عشایر به تیررس مداخلان دروازه های شهر  
رسیدند و مقر حرم سدهی را در قرة کنخوران بوجود آوردند. این حرها بشهر رسید  
و سترخان بقول امیر خبری ددیگر اقامت در شهر را جیر بدیده بقعه تشریف بردند  
و اعیب معاهدین بر از ایشان پیروی کردند. جنگ شروع شد و سواران قره داهی

و شاهسون، اردبیل را چون نگین انگشتری احاطه کردند» تیرمثل تگرك بزرگ گرفت  
و شاهسون جنگ آرموده بشهر باخت آوردند، روز درار شجاعت و مردانگی رسیده  
بود و چه مردان دلیری در این شهر پیدا شدند که هم سردار می و بارانش و هم دشمنان  
مهاجم از مردانگی‌های آنها در شگفت ماندند.

حمله عشایر  
شهر  
حمله شهر قرار بود روز چهاردهم در مصاب (هفتم مهرماه)  
صورت گیرد و این تاریخ در تگگرامی که سران عشایر از طریق  
سفارت روس به محمد علی میرزا محاصره کرده‌اند بصراحت

معین شده است و «يك عين آن تلگرام در زیر نقل می‌کنم»

«از تبریز بتهران سفارت روس. توسط حساب جلال‌آب حرل فسونگری  
دولت بهیه روسیه دام اقامه، بحاکمای مقدس مبارک اعلیحضرت اقدس محمدعلی‌شاه  
ارواحنا فداه، مدنی است این مشروطه ضابط بنای ملو او عدالت را گذاشته، ول  
چقدر از آقاها و سادات تبریز مقتضای رسالت ایشان را عارز گردید، و از آنجا  
در اردبیل چند نفر رسالت را آفریدند و از آنجا که در آنجا، و تمام دارو مدار آنها را بردند  
و محتند که بیب امام است، در تهران چند نفر محتند و آقاها را قتل رسانیدند اینها  
با آرامه و گرجی همدست شده از ول علما و سادات مار کشید، گر آنها مذهب  
داشتند علما و سادات چه تقصیر دارند کینه حیثه در قطع ریشه مامت در این صورت  
متجاوز از چهار کروار نفوس و عموم جوانین و رؤسای فراحه داع و عموم بیگرا دگان  
و رؤسای قوچه بگنو و کدخدان طوائف شاهسون منو لقلول شده ایشان الله چهاردهم  
شهر عموم بطرف اردبیل حو کب کرده، نجان درین داریم بحوا هم گذشت کسی  
در هیچ‌جا اسم مشروطه نبرد، و در حدیث‌گذاری در راه پادشاه خود من مصدقه داشته  
حال و مال خود ما را تصدی کرده، از ساعت تجاوز نداریم محض اطلاع خاطر  
اقدس ملوکانه ارو حنا فداه عرض شد مهرها: یرحیم، عیده محمدحسین عیده  
سردار بهری، هراذ، نصره الملوک سعدالله، میر، عیده عبادالله، عیده اراحتی مامان،

آقاخان . آقا ابن سلطان نورقه . صاحب علی . اسکندر . عبدالله الصالحین<sup>۱</sup> .  
 این تلگرام در ادایل ماه رمضان مخابره شده ولی مفهوم آن حکایت از این  
 دارد که قل ۲۳ شعبان ، یعنی روز حرکت محمد علیشاه از تهران بطرف روسیه  
 تنظیم گشته است و چون احتمالاً مناسبت در تبریز کسوت لگزی آبر ملاحظه و با سیاست  
 دولت حدود و خروج محمد علیشاه از یراب انطاق دهد و احیاناً ارس بطر بورک نبر  
 کسب دستور کند از این رومحیره آن بآخبر فتنده است . چنانکه روز حمله یار دبین  
 بر ، برخلاف آنچه که در این تلگرام تصریح گردیده ، تغییر یافته است .

در یح قیق شروع جنگ ، بین مهاجمین و مدافعین اردبیل ، یروستی روشن نیست  
 و در نوشته های مرحوم کسروی و امیر خیری و محسنی اختلافاتی نظر میرسد . ما  
 نمیدانیم که قبل از آغاز جنگ مابین شهرین و عشایر پیکهای ، برای سارشی و تسلیم  
 شهر ، سده شده یا نه و مذاکرانی صورت گرفته است یا نه ؟ و در صورت اول کجاء کی ،  
 چگونه و بوسیله چه کسانی رخ داده است ؟ و باموضوع مذکره ارجه قرار بوده است ؟  
 باری طبق یادداشت های مرحوم محسنی پیکار عشایر با شهرین روز سوم ماه  
 شوال آغاز گردیده بوده شده روز ششمی ادامه یافته است . روز چهاردهم شوال  
 شاهسویان از یکی از باغهای 'براهیم' در خط دفاعی شهرین رخنه کرده قسمتی ر  
 محلات را اشغال نموده اند . سالخورده گان متقی القولند که مدافعان محلی مردانگی ها  
 کرده با شجاعت ایند الوصفی مقاومت نمودند و دلاوری مثل حاج «خان» و «ارانش»  
 که میتوان آنها را از همه شجاعت و دلیری در ردیف بزرگترین سرداران آن دوره از  
 تاریخ ایران ذکر نمود ، مردانگی ها کردند و ما در جای خود بعضی را این جو نبردها  
 اشاره خواهیم کرد .

در نوشته مرحوم محسنی اشتباهی نظر میرسد و آن اینکه او ، پس از ذکر  
 این واقعه ، که رحیمخان ستاد خود را در قریه کلهجورن مستقر ساخت ، چنین آورده  
 است که ستارخان سردار ملی در کنار شهر سگر بندی نمود و دوهر در واره ، دو عراده

۱- نقل از کتاب ستارخان و قیام آده با بجا . امیر خیریه . تبریز ۱۳۳۹

توب گذشت. طلق اظهار سالخورده‌گان، اردبیل در آن عهد داشت درویره داشت و اگر در هر درویره دو عراده توب مستقر می‌شد باید قبول نمود که شهر در آتش و دمار دارای شایسته عراده توب بود و چون بت عراده هم در اختیار محامد ب در قلعه دگر شده حملاً می‌بایست همده صرده توب در اختیار مدافعین شهر باشد و بی تعداد و میله بسیار مؤثری برای دفاع از شهر بشمار می‌آید. واقعیت آنست که ستارخان ابتدا اسگر خود را در میان درویره کج‌خورن ترتیب داد و دو عراده توب موجود در شهر را در مقابل ستاد عشت‌بر مستقر ساخت و آنگاه که سردار، به‌ون میرحسری «بقلعه تشریف برد» بت عراده از آن توپ‌ها را ماحود برد و در آنجا مورد استفاده قرار داد.

رحیم‌خان نیز دو عراده توب در چهار داشت و با آنها گاهی گلوله‌هایی بشهر پرتاب می‌نمود ولی چون کاری از پیش نمی‌برد بقول مرحوم محسنی «اهدای شهر هم آنها را مسخره می‌کردند».



از تکالیف سیاسی آور آن ایام بی اطلاعی و ناچاران والی  
جانبازی مردم اردبیل بود که در این زمان محسن می‌بایست ایالت بدان

بررنگی در قبال بن لسل تحریکات، و دیگر مایه‌ها، داده نماید. در درویره‌هایی که رحیم‌خان سب خود را در کج‌خورن ترتیب داد مردم شهر، و نیز سردار ملی تنگرمهای متعددی به محضر لسطه والی آذربایجان محیره کردند و خطر حمه‌ولروم چاره‌ساری فوری و بحث شهر را اعلام نمودند ولی او با اصرار تمام جواب داد که رحیم‌خان در هر بیمار است و از تمیز برای مناجاة وی دکنر اعزام گشته است.

این موضوع علاوه بر آنکه در کتابهای شدرو بن کسروی و امیر حسری هم آمده مورد اشاره مرحوم محسنی هم قرار گرفته است. او می‌نویسد: در این موقع مخبر لسطه در تبریز ایالت بود جریان تحد طویف مشکین و رحیم‌خان را داو گفتند. حور بد که رحیم‌خان در خایه خود مریض است و سیری و مشغول معالجه می‌باشد. هر چه هالی شهر اصرار کردند و تیراندازی رحیم‌خان را بشهر در تلگرام تأکید نمودند و یادآور

شدند که از کنحوران تیرباران میشوند ، امیر عشایر هم آمده در قرینه بدر سکونت کرده ، مورد قبول و جمع شد و محراب السلطه در خواب گهک که در تیر برتری مانجه وی طیب مرستاده شده است .

باری پس از آنکه مجاهدات تبریز ، سردار ملی قلعه رفتند دفاع شهر بمهده دایره از دیبل واگذار شد . بعد آنچه در قوه داشتند الاش کردند و عشایر را بسختی محب و شار گد شدند و بار دیگر آنرا از شهر بیرون راندند . دایره و مردانگی هائیکه جو مردان اردبیل از خود شای درید مهاجمین در روز بروز بومد گردانید ، مخصوص که پائیز سرد در دیبل نیز قرار دادن ره با سحت را علام میباشند و ضعیفی است که اگر هوا اندکی بیشتر سرد میشد مقاومت مهاجمین بمقدار زیادی از بین میرفت چنانکه مقدمات آن نیز ظاهر گردید و روحی در سر عشایر از طول مذب محاصره خسته شده آهنگ مر جعت نمودند و خود را بحیمجان نیز چون دید از طریق کنحوران کاری از پیش نمبرد به فریه بدر (رو کماو منتری شمال شرقی شهر) تغییر محل داد و چون حساس کرد که طرایف شمشیر در صدد مر جعت یور تجیه را ، که در فریه ججین (دانشکس) دریکت کیومتری جنوب شرقی شهر مستقر بودند ، و در حمله و تیر باران شهر نمود سکن بر اثر تیر گذاری متقبل ، که مجاهدات تبریز از روحهای قلعه کردند و رود آبها شهر مسرنگ کردند خود در حیمجان نیز از سمت بدر بروی شهر آتش گشود و مدافعان را سخت تحت و شار قر رود

در حیمجان هر ساعت بر تلاش خود افزود و سر انجام روز ۱۵  
نمود عشایر در خطوط  
شوال درو ره یعقوبه بوسیله فولاد نوها درهم ریخت و حمله  
دفعی شهر  
امام جمعه در کنار مهر امام جمعه بنصرف عشایر درآمد و

سگر بندی شد . حاج بابا خان که مرتباً بکملت مدافعان مداخله مستجاب بیاری مجاهدات یعقوبه آمد و در پیش حدم رسم جان ، که در کنار رود بسالو و حب بل بعقب بیه واقع است ، سگر گرفت و چنانکه شایسته جوانمردی او بود جانفشانی کرد . لیکن تی چند ارباب آتش کشته شدند ، خود او نیز از ناحیه کمر تیر خورد و چون از دو

صرف ، تقویّه و ابراهیم آباد ، مورد حمله قرار گرفت خود را در آب انداخت و بدین طریق از رگبار تبر دشمنان حویش را بکسری کشید . همراهایش او را پشت دیواری کشیدند و رخنش را ، که سطحی بود ، بستند و او بلافاصله بر سنگر گرفت و شروع به تیراندازی کرد .

عشایر محوم آوردند و تدمجیه پیر عبدالحکیم پیش رفتند و چون شب شد جوابین آنها در حایه حاج ناظم الحجار بیتوته کردند . ولی فردای آنروز ، که جمعه ۱۶ شوال بود ، مجاهدین حایه سختی نمودند . جمیع کثیری از مولدلوها کشته شدند . حایه حاج ناظم تخلیه گردید و ساعتی بعد بوسیله ابوباش ، که همواره در پی چنین فرصتهائی هستند ، غارت و ویران شد و حتی تیرهای سهف اطاقها نیز بیفما رفت . خبر نفوذ عشایر در قسمتی از خطوط دفاعی شهر در نامه ایبر دین بودر شماره ۵۷ مورخ ۱۹ شوال ۱۳۲۷ قمری ذکر کرده نوشته است که در ۱۶ بهمن (نهمی ماه شوال) عشایر در پشت شهر حمله آوردند و تیراندازی و سرزد از ملکی ده رخ کرده آنها را بکمر سنگ عقبراندند .

ابن عفت بشیمی بر درویشیه عشایر مؤثر گشت و کسانی مثل مذاکرات صبح رشید الممالک و دیگران راه مراجعت پیش گرفتند و در بیر

از آنهمه جوابین جر رحیمجان و امیر عشایر حلجالی کسی نماند . رحیمجان به تنگنا افتاد و در صدد چاره و آمد و شب ۱۷ شوال جمعی از سادات نبار را بعنوان میانجی بخانه شادروان حاج میرزا بوالقصد مجتهد فرستاد و در شماره صبح و شریط آن مذاکراتی صورت گرفت . مرحوم محسنی در ایپرده می نویسد که جمعی از خرابین بر گشتند و غیر از رحیمجان و امیر عشایر کسی در آنجا نماند . آنها نیز در صدد مراجعت بر آمدند ولی نمیخواستند که دست حاجی بر گردند این بود بفرمان احمد امیر قی قبادند . مهمترین شرط آنها این بود که مشارحان دستگیر و بآنان تسلیم شود ، وی اسجنس ولایتی اردبیل که نماینده آن در این مذاکرات مرحوم مشهدی حسین آخر پدرا ده بود ، آنرا قبول نکرد . بن گفتار چندی طول کشید و در این فاصله بن مجاهدان و عشایر جنگ ادامه

داشت سردار ملی با کسان خود همچون در قلعه بود و از آنجا ارفستی از شهر پاسداری می نمود .

در این موقع داستان تأثر آوری رخ داد و آن بین بود که کسی ، بویژه از خود پدر سردار ملی ، که از نتیجه کار بیم داشتند و برای مراجعت به تبریز اصرار می نمودند ، موضوع آمدن سادات یار را به خود دیگری ستارگان گفتند و چنین را خود که عشیر شرط دست کشیدن از محاصره شهر ، دستگیری و تسلیم سردار رحیمخان قرار داده اند و این محسن و مدافعان شهر بر آن پند می انداختند . این مرد روح مردان مؤثر اند و تصمیم به فرار گرفت .

مرحوم امیر خیری در کتاب خود این موضوع اشاره کرده می نویسند : ... سردار با وجود اینکه اصرار بر آن ، می خواست شهر بیرون برود و قتی که منتف شد از اهالی اردبیل اشخاصی هستند که در ساطی در حمام و کده ها بان شهبان مرابطه و مکاتبه دارند و اگر پیشهاد آقا را بپذیرفت و شب به اردبیل حرکت کرد .

ناید از تجسم اوصاف مهم و وحشت در آنروز اردبیل عامل بود و پیشتهاد عشیر را ، بدان نحو که بگوش ستارگان رسانیده اند ، در روح سردار بی اثر دانست و این نقشه برخی از باران و ، که موجب تر لرل روحیه سردار گشته اند ، بکوشش نمود . خواهران اردبیل ، مانند مشهدی حسن آخوندزاده و حاج داغون و تبریز بررگان با از حیث حاج میرزا ا. و الفضل معتقد و دیگران هرگز حاضر بقبول این درخواست نگشتند و چنین نکته نگینی را بر ساخت مقدس مهمان نوازی خود باقی نگذاشتند

خود مبارها در این گفتار اشاره کرده اند که کسانی ر می شدند ، مخفیانه با عشیر ارتباط داشتند و حتی برخی ، مثل شدروان و کبک الرعایا ، در نیاز بهار رحیمخان و امیر عشایر برای سقوط شهر مآل اندیشی می نمودند ولی آردی خواهان هرگز در چنین فکری نبودند و کشته شدن خود را بر تسلیم میهمان دشمنان ترجیح میدادند و این بود که هرگز درباره دستگیری و تسلیم ستارگان توافق و مصالحه ای نمودند

داوری بی طرفانه ، عمل برخی از این مستبدین را بر ، بامطقی که آنها داشتند

مشروع جنوه میدهند. زیرا کسانی که بستگان خود را با آن طرد و جیع در قلعه از دست دادند دشمنی با آردیخواهان را بشمار پیش نجات خود نداری کردند و بری گرومن بنقام کشته شدگان خود هر يك از آنها پیش یکی از حوایی شاهسون رفته مکاناب خود را در حمله شهر و ازین برد آردیخواهان در اختیار وی گد شتند. کسی که بر در یابدر خود را چنان بر حمله اردش داده بودند، بدو نگرانی که با وضع رجر آوری مباح را نادی از آن اجازی شده بود، بحکم قایوب طسمی بنقام، خود در هر گونه عکس العملی محقق می نمودند و عمل خود را در هر سررشتی برکنار می پداشتند. آنچه عمل اینهارا در نظر مخالفان و نیز سکه بیطرف شهر بویژه در بر تاریخ قابل مکرش نمود آن بود که کسانی آنها بدست یکمشت مجاهدین قفقاری، و علیرغم مین باطنی آشوب مردم اردین، بقتل رسیده بودند و درین و کودکان معصوم داردیل حتی مودان آنها بر درین واقعه دحالی پداشتند. امر در قن و غارت اردیل، که برخی از ابدن در انجام آب کوشش و همکاری فراوان داشتند، مجاهدین مزبور خود بر بکاری کشیده و این هوس ر که در معرض هتاک و قتل قرار گرفته و دار و ندارشان بدست عشیر بی رحم بیمه رفت و عموماً بحاک سیاه شتند.

باری در این میان مجاهدین اردیل همچنان مردانه میجنگیدند  
 کمبود جنگ افزا و  
 مدافعین  
 و عرصه ر بر مهاجمین تنگتر میگردد. احساس که فشنگ  
 یه نیز رو بکاهش میگذاشت و هر روز کمبود آن دو چندان  
 بیشتر احساس میشد.

گفتیم که فشنگ را کنسولگری روس میفروخت و قیمت هر عدد آن بسیار گران و پشقران میبود (در آن زمان بیست فران ۴۰ عدد نیم مرغ خریداری میشد) ولی چون کنسولگری بمطور اجرای نهشهای سیاسی از فروش آن خودداری می نمود عرصه بر مدافعان شهر تنگتر میگردد. اسان بویکه های حالی ر جمع آوری میکردند و استادکاران محلی با آنها فشنگ جدیدی میساختند ولی چون میران باروت و قطرسرر آنها باندازه مشخص، یعنی بر آن تسکها «استاندارد» نمیبود گاهی بعلت گیر کردن



در لوله با منعحر شدن در آن خطرانی ایجاد میکرد مدتی نیز بداین فشگها تیراندازی دامه یافت ولی با توجه باینکه توپید آنها بمراتب کمتر از مصرف بود دفاع از شهر برور و مشكلتر گردید . امچون عشا بر از سبجه مأبوس بودند و دسته دسه مر جعت میکردند نگر نی سحتی از ین حیث در میان نمبود .

قلعگیان ، یعنی سردار ملی و باراش هم ارنداشتن فشگ در رحمت بودند . هرور در پشت برجهای دژ موضع گرفته تیرهایی میفدا حشد و پاتویی نیز که در اختیار داشتند از لای برج شمال شرقی قعه گلولهائی بسوی مهاجمین پرتاب میکردند ولی چون برد توپ کم و نت به گیر بها گاهی ناشیه بود برخی از آنها در باعث کنار شهر میافاد و احاباً دیو رهایی را حراب میکرد .

توپهای معمول آن زمان بوله مهرعی سنگینی بود که بر روی محور فقی در میان دو چرخ سوار میشد . کیسه باروت را در دهانه آن فرو میکردند و مقداری پارچه کهنه بر روی آن گذاشته با سبه محصوصی در نه آن محکم میکردند تا هوای دخل آن حالی شود . آنگاه گلوله را بیکه بشکلی یک کبره لیزی بطرد هانه توپ بود در داخل لوله قرار میدادند و با فبله ای ، که در سوراخی در نه لوله میگذاشتند ، آنرا آتش میزدند . باروت منعحر میشد و گاز حاصله ، که حجم آنرا اروپائیان سبده و شصت بر ابر حجم خود باروت می د ستند ، کهنه را شدت در لوله حلومی رانند و گلوله را تا سفتی پرتاب میکرد این گلوله ها بر اثر حرارت باروت و اصطكاك هوا تگرم و سرخ میشد و مثل يك گوی آتشی از روی حابه یا بالای سر برین میگدشت و اگر بکسی اصابت میکرد او را مصدوم و مقتول میساخت . یکی از ین گلوله ها بیکي از پبسه های آجری ین ساین ابراهیم آباد اصابت کرده بود و باین اوجو ، که ین قدیم حراب و پل جدیدی بر پایه های ربر ین آن احداث گردید ، در داخل آجرهای آن باقی برود و اسان تسج جنگهای حابما سوراخهد را بار گو میمود .

## فصل پنجم

## سقوط شهر بدست عثمانی

فرار ستارخان از اردبیل  
 کوشش مدعیان با وجود حسنگی زیاد و کمبود فشنگ، همچون ادامه داشت ولی فرار ستارخان بکمی رفته‌ها را پنهان کرد و بیش از آنکه عثمانی را به جلد حمله تشویق نماید

روحیه مجاهدان شهر را ضعیف‌تر گردید. این ضعف به از آنجهه بود که سردار و پادشاه، مخصوص در روزهای آخر، بهش مؤثری در دفاع ز شهر داشتند بلکه بیشتر از آن لحاظ بود که او نمایندگی حکم و قدرت دولت بود و دائماً با شرح و وصول اسلحه و سبی و حرکت سپاه از تهران و تبریز برای کمک به مجاهدان، مساعدت را مبادار میساخت. اکنون که خبر فرار او و فرار اش شایع گشت همه آن بویدها بی‌پایه گردید و گریختن آنها دلیل و حجاب اوضاع تلقی شده در باطن روحیه مدافعان بی‌نهایت مؤثر واقع گردید.

عموم کسانی که از آن عهد باقی مانده‌اند در ایستاد متفق لقولند که اگر ستارخان فرار نمی‌کرد چنین بدلتی هرگز پیش نمی‌آمد. مرحوم محسنی می‌نویسد «و خود این محمولات داخلی، هارت ردبیل دشوار و مشکل بود. فرار ستارخان که از روی بی‌تحرکی اتفاق افتاد اردبیل را بعارض داد و اگر همان‌روز را استقامت بطرح میدادند تمامی طوایف مراجعت میکردند».

داستان فرار ستارخان در اردبیل از داستانهای عم‌انگیزی است که اسان را از چند جهت متأثر میسازد. نخست از آنجهه که ستارخان سوابق افتخار آمیزی در سرکوبی مستبدین داشت و از پهلوانان نامی مشروطیت بشمار می‌آمد ولی کنونی و چر بود بچنین کار ننگ آوری مبادرت نماید. دیگر آنکه مردم بلند شهر را، که امسوار بجانباری خود و نارانش نموده بود، بلاذع در دست اشرار بد رحم گذاشت و بلاخر از همه آنکه والی آذربایجان و آذربایجان قوی کافی بیاری وی فرساده و بد بطریق اجرای بهش‌های شوم

بیگانگی را سهلتر گردانند. آیهائی نیز که حکمت فرستاده شدید بعلب ضعف یا عوامل حیات بار دیگری در سراب متوقف گشتند و مردم بلادیده اردبیل را امکان استفاده از وجود آنها فراهم نگردید.

طیعی است که اشتباهات ستارخان هم در این واقعه اثر داشت و بطوریکه می گویند اهم آنها برهم ردن اردوی مجاهدان اردبیل در بدو ورود، دستگیری و توقیف حاج باباخان مجاهد رشید و صیسی اردبیل، اکتفا بچند فقره تلگرام تهران و تبریز جهت دریافت اسلحه و نیرو، تسخیرتی های بیجهت به سران عشیر که روزهای اول ورود او برای دیدار و ادای احرام بحضور وی آمده بودند تحت فشار گذاشتن توانگران برای دریافت پول و، بالاخره بقول امیرحیری اثر تلقینات بعضی از یاران بداندیش بود.

سردار جنگ آزموده ای مثل ستارخان، که از پیشرفت دشمن و تعداد بهرات و سلاح و فتنه آنها مرتباً اطلاع داشت می دانست برای دریافت فتنه و اسلحه بچند فقره تلگرام اکتفا کند بلکه حتی این بود که کسانی از نزدیکان خود را به تبریز و شهرهای نزدیک احرام دارد و عملاً بهر اهم کردن جنگ فرار بپردازد. و اگر نتواند، آبرومندانه و قبل از آغار جنگ، شهر را ترک کند در آنصورت رفتار رحیمخان و سوارانش بامردم بلادفاع شهر بیر دگرگونه می گشت و برای آنها دست و پری برای کشتار و تاراج پیش نمی آمد.

در نوشته های کسروی و مرحیزی و دانشهای مرحوم محسنی می خواهیم که علاوه بر محمد قبیحان آلازلو و هاشمخان پور تچی، که تاسرات باستقبال سردار رفتند، حوایی دیگر شاهسون هم بترتیب بار دبیل آمدند و سبت به وی ادای احترام نمودند ولی بقول اسلام مجاهد، که زیار ماندگان مجاهدان آننوره است و یسگاردند تعریف میکرد، ستارخان از روی سادگی در صدد تهدید آنها برآمد و کسانی را که مسئله ناموسی بزرگترین مقدسات دندگی آنها را تشکیل میداد، بدان ناسز داد. این بود که آنها هر يك بیهانه ای از شهر بدر رفتند و عهد و پیمانی را، که رحیمخان در صدد عقد

آن بود، گردن بهادند

مرحوم محسنی در یادداشت‌های خود با موضوع چسپ اشاره کرده است که میرعشایر، نصر الله خان، حبیبعلی خان سالاردیون فولادلو بدیدار سردار ملی آمده ضمن ملاقات چه احساس کردند. امیرعشایر و نصر الله خان شده از شهر فرار کردند و سالاردیون به سردار ملی قول داد که من می‌روم آنها را می‌آورم و هم قول کرد ولی اوفت و دیگر بر نگشت. .. شدروان کسروی نیز که اسیر سالار آورده بوده است که با آمدن آنها امید میرفت کارها به نیکی پایان پذیرد ولی آنها بیکبار آهنگ رفت کردند و هر يك صدهای از شهر بیرون شدند.

دورنامه ایران نو در شماره ۱۶ مورخ ۲۶ شعبان خود، ضمن اعلام خبر حرکت سرارباردیل، می‌نویسد که مردم از این خبر بسیار خوشحالند، معاهدات هم اختلافهای خود را تسویه کرده‌اند و با ورود سردار عشایر هم به پربان و پیرور تسیم خواهند شد. و در شماره بعد آمده می‌کند که خبر آمدن سردار ملی عشایر را ساکت کرده است تا آنجا که امیرعشایر، حبیبعلی خان فولادلو، نصر الله خان پورتچی اردبیل آمده و از تاخت و تار عشایر به آنها خبری نیست بلکه طوق گزاری که عمران خان حاجی خود به او با نعمت داده اتفاق رخ می‌خورد و قوه بیگونی نیز هم خورده است. دو تلگراف دیگری نیز درج کرده است مشعر بر اینکه ایان حاضر به همه نوع خدمت‌گزاری گشته‌اند.

صد حیف که تند خوئیهای سردار بیان را از او نمیدانند و نهند بدنهائی که وی نمود اتحاد گشته آنها را با رحیمخان تجدید کرد، مخصوص که سیاست خارجی و سلاح و پول آن نیز در اجرای این نقشه، عامل بزرگ تحریک و تشویق بشمار می‌آید.

دربارهای سیاسی و نظامی امروز، مثل همیشه پور بیش از هر چیز نقش بزرگی داشت و هر دسته که قدرت مییافت بسم تهیه سلاح و جنگ، فرار، مردم و مخصوص نو نگوان در برای دریافت آن تحت فشار می‌گذاشت. کسان ستارخان نیز از چنین کاری بارها استفاده و تا آنجا که توانستند زور و شکمجه را آنان پول گرفتند.

حواسته محترم میداند بنادریج مرور، که ابر با آرامش و امیسی دارد، اگر با صدای  
بعده و دکاب کسی مراجعه و او را بی کاری بکلاسری و ددگستری دعوب نماید  
اصطراط عمیقی مروروی و کسانش سایه می افکند و تا او بازنگردد بگرامی بررگی  
دلای آبار تحت فشار قرار میدهد در آب دوره که هیچ حساب و کتایی بود  
و فی المثل هب هر از مسعدین شهر بدون هیچگونه محاکمه و دفاعی، تنها بخیل  
چستی از مجاهدت غیر محبی، در اطاق در بسته ای تیر باران گردید، تحت فشار گدشتی  
و تعصب و تهدید مردم چه آثار رسیده و مطلوبی در روحیه آبد و کسانشان ایجاد  
مسمود.

این گفتار مبداء معنی نیست که توانگران نمی بایست در دفاع از شهر شرکت  
کنند و از بدل مال برای تهیه سلاح حاشا نمایند بلکه طرز رفتار باران متناحدن  
ظوری بود که تهلند رعب و وحشت و عدم رصیت میکرد. در این گفتار مرحوم  
امیر خیری نیز مثل سالخورده گان از ردیل سخن میگوید و ضمن بیان قهر محترمانه  
خود از سردار، چنین میآورد که «لاخره ور راضی کردم که متعاقب رشید لملک به  
تربو برگردم. فردای آن روز سرور از من گه ها کرد من آنچه لازم بود باو گفتم و او  
همه تصدیق کرد و سرگند خورد که اینها را رعایت کند و مهم ارفتن منصرف شدم  
» . اموس که این قول دیری پائید. پس از دوسه روز بار ترتیب سابق پیش آمد و  
دو هفته آشفته تر گردید بد پیشان یاراد مردم پرداختند و اسباب ربحش اشد بر  
فر هم آوردند. هر کس در کار خود حیران بود حتی سردار هم نمیتوانست از اوضاع  
مسحصر شود و بری عوقب امور ابدشهای کند. هر چند تن که از و حمایت مال  
اندیشند بودید دیگران از مفدرات آینده خود جبری نداشته.

ما از فرط علاقه بسردار، میگوئیم که کاش بودارد بیل باقی میماند و بدست  
اشرار بشهادت میرمید تب علاوه برگدشته های پراختحار خود «سالار شهیدان آر دی  
ایران» نیز میگشت و در کتابهای کسروی و میر خیری و خاطرات مردم اردبیل کسان  
«فرار کردن» و «گریختن» با نام او قرین نمیکردید. ولی حیف که چنین شد و

سردار قبل ردمدن صبح روز ۲۱ شوال با باران خود اقلعه بدر آمده در شهر خارج شد و از ره «آقباغی» در عرب اردبیل، راه سراب پیش گرفت.

نازبید یادآور شویم که مانند رخصت و نسیان از آب تاریخ چنین آروغی در بهره وی میکشیم وی بید بگوئیم که زندگی عبارت از امیدها است چه بسا سردار در آن درج مندوار بود که مشو بد بری محلات آزادی ایران، مستقر آن که بود، مفید گردد و حیداً بنیروی کافی بدفع دشمنان بپردازد. ولی میدانیم که چنین شد و سردار بار دیگر نتوانست در این باره مشأ خدمت جدیدی فرار گیرد.

مرحوم میرحسری داسان رقی سنارخان را از اردبیل چنین گفتگوی مجاهدان  
آورده است: «روز ۲۲ شوال طرف عصر چند هزار سواران  
مجاهدین با طبق سردار آمده بانهاست صرحت گفتند دیگر  
ما تو نائی مقاومت نداریم بهر نحوی است باید خودمان را  
از این مهلکه نجات دهیم. دامنه مذاکرات تا سه ساعت از شب گذشته کشیده شد. در  
این بین برادر اسماعیل خان میر بی گفت سخنان سردار آقیاں صحیح می گویند دیگر  
مقاومت ثمری ندارد جز آنکه باید تحت رهبای سارک بدیم یا کشته شویم و صلاح در  
این است که ما فعلاً خود را از مرگ نجات دهیم تا بتو بیم با استعداد کافی بردشمن  
بتزیم. اگر پیشنهاد آقا نورا مورد توجه قرار دهد تصدیق خواهیم فرمود که باید  
بهر نحوی است خود و باران را از این مهلکه نجات دهید. سردار فرمود تنها راه چاره  
بسته باین است که دست زمدافعه برداریم تا به بیسیم کار یکجا منتهی خواهد شد.  
برادر اسماعیل خان گفت من بنتم اطراف و اکناف اردبیل کاملاً مد هستم اگر میل  
باشید که از شهر خارج شوید من شما را میتوانم از راهی ببرم که سلامت سراب  
برسید. چون مجاهدین این سخن از وی شنیدند همه صدا بصدا داده گفتند که باید  
همین امشب را اردبیل بیرون برویم. و کار بجائی رسید که سردار مجبور شد که رأی عموم  
را بپذیرد و بالاخره شب ۲۳ شوال حوالی نیمه شب بود که سنارخان با کلیه سواران و  
مجاهدین، با مشتای چند نفر، اقلعه خارج شده بجانب سراب و هسپار شدند.

نکات جدی در این نوشته چشم محوورد مجسمه آنکه از طور گنگار سردار و جواب مجدد برادر اسماعیل خان سردار چپین پنهان خوانده متبادر میشود که سردار اشاره بمحاصره شهر و بسته شدن راهها نموده و چاره را محصور نمائند در این شهر و «دست برداشتن از مدینه» داسه ست ولی برادر اسماعیل خان این مشکل را حل کرده گفته است که او بهمه راههای اطراف آگاهی دارد و میتواند آنها را از محاصره در آورد. اطرافیان سردار که با بیست وی رزیدگی نومید گشته بودند چون این شنیدند «همه صدا بمدادند که باید همین امشب از اردین بیرون برویم»

امیر حیرتی با احترام ستارخان از نصربج و صبح آن شب امساك کرده و اشاره آورده است که «کار بجائی رسید که سردار مجبور شد که رأی عمره را بپذیرد» و بدبطریقی رطعین و عصیان آنها جلو گیری کند. شادروان کسروی هم، که کتانش را بیست و سه سال بود بکنز او مبر خوری بر من ستارخان نوشته است، گفته است که «ستارخان نتوانست بستاندگی کرد و هر روز چشم براه بود که فورحانه برایش برسد و گشایش پیدا شود و چون از هیچ جا گشایشی نشد و از فشنگ بیکباره سخنی روی داد و گریه شد و از نگهداری شهر چشم پوشیده برهائی خود کوشید و گویا شب، مردهم آمد» (۲۲ شوال) بود که فردا که بدیدن نامداد از آنجا بیرون آمدند»

رشید الملک، فرمانده کل اردوهای کمکی ستارخان، که بدسنور والی از تبریز حرکت و در سراب متوقف بود در تلگرام مورخ ۱۶ شوال حیرتور ستارخان را بمحیر السلطه والی آذربایجان معافیه کرده نوشته است که سردار باهار را در دوفرسخی سراب حواهد بود. گرچه این تلگرام از لحاظ تاریخ صحیح نیست ولی حکایت از آن دارد که سردار ویرانش را «مردیک بدیدن صبح» تا «بهار» بناحت حرکت کرده و در این فاصله تابع برده فرسخ راه پیموده اند.

مخابرات رسمی  
در باره سقوط  
اردبیل

رشید الملک در این تلگرام ترس و وحشت ساکنین سراب را نیز بولی ابلاغ و ضمن اعلام قدمات حکومت و انجمن آن شهر در اسحکام کوچه ها، موکداً تقاضای

اهرام کمک کرده است ولی که ارداستان فرسار جان بیخبر بود در جواب وی، که هم در و در حضوراً محدود شده، شکل بحسب اردبیل و سر نوشت و روحیه و مهمات را پرسیده است.

برای آنکه خود بدگان در حرین احسن مشورت و لی يك پالت بررنگ ایران سبب سر نوشت رقب و اردبیل، که خود وی مهمل پس از آغار حمله عارت از آن مطلع و برای جلوگیری از پیشامد هر گونه اختیارات شد، قرار دهم عین تلگرام ویر نقل مکیم؛ «جانب مستعد جن رشید الملک. شکل تحلیف اردبیل چطور بوده است. و روحیه و توپخانه آغار چه کرده اند. سیف سردار ملی چیست. جمعیت شهسوار و قراچه دای را چقدر تحمیر می کند. مدین امها و اردبیلی چه گفتگو شده است. با سردر چقدر سوار آمده. ارجاحی حواجه اردو کپش او و حسینعلی خان طالش چه اطلاع دارند. عنایت السلطه و علاء السلطه و سایر سردگان چه رأی میدهند و چه استعداد دارند. اردوی تبریز که امروز حرکت کرده است شجاع الدوله هم با عده سوار حاضر میشود. سعید الملک را هم میفرستیم اما اتحاد ری صحیح موقوف به اطلاعاتی است که حواستام معبر السلطه». *مختصه پور علی سردار*

مدرح این تلگرام کنونی نیز مایه تأسف رد بلبان است و را چنانکه ملاحظه میشود سر نوشت رفت و ردهها هر از مردم اردبیل بهیچوجه مورد عنایت وایی بوده و اگر راست باشد که سردار ملی و مدافعان اردبیل، سجویکه سر حیر و کسروی هم آورده اند، بدعت تقصای ارسال قوری جنگ افراز و استعداد کرده اند، این جمله که «شجاع الدوله هم با عده سوار حاضر میشود. سعید الملک را هم میفرستیم» خالی از سرزنش نخواهد بود و ذهن انسان را از قبول قضاوت های نامساعد برخی از مورخین درباره وایی مصون نخواهد داشت چه او که اکنون بدین کار مصمم گشته است اگر موقع بدرخواست سردار و مردم جواب مساعد میداد اردبیل و ایران را از يك بلای حاد باسور رها می ساخت. ولی چه شد که چنین نکرد بر ما روشن نیست.

ناری رشید الملک در جواب تلگرام، بر اساس اطلاعاتی که یار محمد خان



کرمانشاهی، از پیران صمیمی و بنام ستارخان، در احیای وی گذاشت عدد شاهسواران و جمعی را در قلمند کرده نوشت که آنها چند دفعه خمسه نموده گشتار زیاد دارند و سر محام و رد شهر شدند. قورخانه و مهمات در شهر مایه، سردار ملی با مصدق تراز پیرانه فرور حکمران اردبیل بنام مصدق تراز پیرانه شده است.

ستارخان و یارانش بتاخت خود را از محاصره عشایر بدر  
ملاقات ستارخان  
بردند و بشهر سراب رسیدند کسروی میگوید که ردوهی  
و قورخان در سراب  
دورخان سالار منی و حاج مصدق شجاع لدوله و رشید احمیت  
که برای کمیت بمحاصره شدگان آمده بودند در آن شهر (یعنی سراب) موقوف بودند.  
ستارخان، که این وقعه روح او را بشدت فشار میداد، بملاقات مصدق خان خودداری  
کرد و رشیدالملک بر مندها نمود و پس از آنکه سرگشت خود را با قورخان در  
میان گذاشت عازم تبریز شد و در میان اسفندل پسرشور تبریز رسان وارد آن شهر  
گردید ۱۴

نکته‌ای که در مآخذ موجود مورد خلاف است تاریخ فرار ستارخان از اردبیل  
میشود زیرا شاهدروان کسروی آنرا شب ۲۲ شوال و مرحوم امیر حبزی شب ۲۳ شوال  
نوشته اند حال آنکه روزنامه ایران در تاریخ ۲۲ شوال آنرا جزو اخبار ذکر نموده  
چنین آورده است: «ارقرار تلگراف رسمی که بحکومت رسیده معلوم میشود که جناب  
ستارخان بابت ملاحظه جنگی با سیمت تبریز از اردبیل خارج شده بسراب  
آمده که بیست فوج جدید از یوزدبیل معلوم بناورد.» چون در آن ایام سیم تلگراف  
ردسل با خارج، بوسیله عشایر قطع شده بود میباید تصور نمود که این خبر از سراب  
مخابره گردیده و چون فاصله سراب تا اردبیل دوازده فرسخ و حداقل با وسیله آبروری  
یک روزه راه بود جای تأمل است که سردار دوازده روز ۲۲ از اردبیل فرار کرده باشد، زیرا  
در آن صورت لازم میشود که خبر ورود او سراب همانروز بتهران و به «حکومت» واصل  
شود و آنجا روزنامه ایران بود که بتاریخ روز طبع و منتشر شده است، برسد.

مآخذ دیگری که ما دسترسی بآنتیم کپی خطی تلگرافات و مکاتبات رسمی

رشید لمدك باتهر ذوتیریر است<sup>۱</sup> در این مجموعه تاریخ تلگرافی که در آن رشید لمدك فرستادگان را بولی محابره کرده است، ۱۶ سوال فید شده در حلیکه ار فرستادگان در آن تاریخ حوی سود. بوزنه آنکه این تلگرم در بلگرام دیگر رشیدالملک ارجهه تاریخ تصعیف میباید و آن تاریخ ۲ سوال و مشعر بر آنست که «سالار امروز وارد شد» و اگر فرار ستارخان دور ۱۶ سوال باشد ملاقات وی با سالار منی، در سراب که کسروی بدان اشاره کرده است، صحیح نخواهد بود.

احمدلای مآخذ در مورد تاریخ صحیح فرستادگان ما را و ادار محسحوی رنادی مورد و سر نجم جبری که در شماره ۲۷ مورخ ۲۲ شوال ۱۳۲۷ قمری، در روزنامه شرق در تهران چاپ شده است این ابهام را روشن گردانید. حیر مندرج در آن روزنامه چنین است:

«دیروز دو ساعت بعروب مانده شوق از ملی با سیصد نفر و همراهانش وارد سراب شده دیگر امی هم نایاست محابره نموده که بملاحظه همدستی و رنطاط اهالی باشاهسونها بعد از چند روز که در محاصره بودیم لایق از اردبیل خارج شده خود را بسراب رسانیدیم».

این حرحاوی تاریخ صحیح فرار ستارخان از اردبیل است که نیمه شب پانزده ۲۱ شوال ۱۳۲۷ هجری میباشد و چون روزنامه روز ۲۲ منتشر گردیده است بدلائلی که درباره حرور رمة ایران نو آوریم نمیتوان در صحت آن تردید نمود. مایک نکته باثر آوری در آن پنجم میخورد و آن تهمنی است که بنام همدستی باعشیر مردم اردبیل رده شده است و این خود دور از حوا مردمی میباشد.

در صفحات پیش گفتیم که پیشنهاد رحیمخان برای انصراف از هرات اردبیل تسلیم سارخان بنو بود و اگر روح حرا مردمی و اصول مهمان نوازی اردبیلان اجازه میداد بقبول آن، شهر و دیار خود را از بدبختی بزرگی که در انتظار آنها بود رهایی میدادند ولی آنان حاضر بچین کاری نگشتند و آثار آنرا که قتل جمعی از

۱- این مجموعه متعلق به آقای موسی صادقی است.

مردم و عارت و چپارل هست و یست مکنه بود تحمل نمودند.

در آن روزها بن بعضی از بزرگان اردبیل در حیدخان چلبیانلو، فرمانده عشایر مذکور بی صورت مگر فت ناشاندآور و ادا در انصواف ارحمله نماسد و این حق طبعی آن بود. لیکن چنانکه گفتیم یاران ستارخان، که هست و نیست ممکن را از آنها گرفته و رحد علای بد رفتاری خودداری نمیکردند، برای آنکه جان خود را از این بهلکه بخت دهند موضوع را سحد دیگری بسرد و بکنند و چه بس که در موقع تنظیم تیگراف سر بری موحه قلمداد کردن فرار خود، آن عارت در درشتن آن حادثه اند والا حدی مشوال است که بن چه سارشی بوده است که عشایر پس از تصرف شهر بهیچکسی رحم نکردند و هیچ حده ای را از چپارل و عارت مصون نداشتند و گویا قسمت اعظم بن خشونت را بر بصر عدم دستگیری و تحویل ستارخان و یارانش بر مردم این شهر روا داشتند.

ناری بهام دیگری بر برای مدافعی ست و آن اینکه اگر ستارخان با اردوهای مافرحان و در فرمانده دیگر از سراب ناردین بر میگشت آیا می توانست کاری از پیش برده؟ و انگهی رشیدالملک که فرماندهی آن قوا بر عهده داشت آیا اردوهای سردار ملی اطاعت می نمود یا خیر؟...

ما هم چنین از علت توقف بقصرخان و حیدخان و رشیدالملک در سراب، و تحیرات و نیروئی که در اختیار داشتند، بیخبریم همچنانکه سردار محبی بر، که با عده ای از مجاهدان و چندین عرده توپ و طرف گیلان آمده بود، در آستان توقف کرده از پیشرفت تصرف اردبیل خودداری می نمود.

خود چنین میبنداریم که یا آذرو حیة متر لول عشایر و اینکه جمعی از آنها برگشته و باقی ماندگان بر میاجی هائی برگزیده بودند اگر هر دو نیرو، در زمان استقرار سردار در اردبیل، با بن شهر میآمدند با احتمال قوی مهاجمین را که از داخل شهر بر مسحت فحش تشار بودند مجبور بترك محاصره میکردند. چه شد که چس نکردند علت آن بد رشتی داشته نست و بهتر است بد استان خود برگردیم.

چون صبح شد نی چند از قهنگی که دگر بجه باقی مانده بودند آذوقه موجود در قلعه را برداشته بکسولگری دوس رسید با پدهده شویند. ولی کسول آنها را نپذیرفت و بکسولخانه راه نداد. این که جان خود را در خطر می دیدند با تعبیر وضع و شکل و تئنگ، مثل دیگر مردم عادی، ورد کسولگری شدند و هر یک در گوشه ای حائی برای خود گرفتند.

ما از علت باقی ماندن آنها، جر میرزا محمد و کاش، که از سردار دل پری در شش، آگاهی نداریم و چنین می پنداریم که وسایل کافی برای فرار در اختیار داشتند یا اخیراً در قلعه باقی ماندند که با ترس از پاره های پر کیده عشب را بخود مشغول دارند و فرصت کافی برای فرار و فرار هم نداشتند. شاید هم غیرت و مرد بگی چنین اجراء ای بدیده شده. آنچه قطعی است آنست که آنها دیگر مکان دفاعی شهر را پسند و در رفتن بکسولخانه، که روبروی در شمالی قلعه بود، جان خود را با نجات دادند.

میرزا محمد (آردبیل) بجه برادر رسودار، مثل روزهای گذشته  
و در شهر دوع مسکودند ولی آمدن آنده از قهنگیان به کسول-  
بشهر  
لگری و علام یکبار جوان از شهر رفته است دستگیر شده

کسولی و دیگران را از این واقعه خبردار کرد و بقول مرحوم محسنی در سالک زمانی این خبر مثل توپ در شهر صدا نمود و همه را در بهت و حیرت راید الوصفی فرو برد و در باطن روحیه مدافعان سخت مؤثر افتاد. و حمله آن چون ازین امر آگاه شد ابتدا باور نکرد و آنرا بهت حیه جنگی دانست ولی چون خبرهای قابل اعتمادی بوکیل-الرعای، که در مستدعمیات عشیر دربار بود، رسد جلسه مشاوره ای تشکیل یافت و با عجزه تصمیم باشغال شهر گرفته شد.

بدان متفقاً حرکت کردند و چون شهر بلا دفع شده بود بدون هیچ مقاومتی بدان در آمدند در حالیکه جمعی از مردم هم بتماضی آنها پیوسته بودند. وکیل الرعای طبق نوشته مرحوم محسنی بمسجد جامع رفت و در حین آن راه نارین قلعه را پیش گرفت. ساعتی بعد از در قلعه و وکیل در خانه خود استقرار یافتند و شهر بتصرف عشایر درآمد.

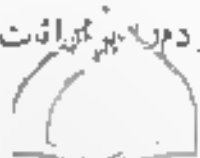
مانمید نیم که مرحوم و کل لر عایا در مسجد جامع چه کرد و نیز سهم او در این حمله و غارت چقدر بود و اصولاً آیا از تاراج و غارت مردمی، که خود و پدرش به آنها ریختگی کرده بودند، راضی بود یا نه؟ ولی رحیمخان باهقی امیر عشایر مثل سرداران تابع قلعه را، که مرکز سفر و حکمرانی بود، اغفال کرده بساط فرما و اثاثی بگسرد. گنشم که جمعی از عشایر ارطون محاصره خسته شده برگشته بودند، شاید، محاط بعضی از خوانندگان چنین تصور کند که مدت محاصره آنچنان طولانی بود، تا موجب حسنگی شود وی در جواب میگوئیم که ایان مردمی متحرک و بی‌بند گردی بودند و چند روز اقامت در پست نقطه برای آنها سخت و ناگوار بود. علاوه دفاع و لیرایه محاصره جمعی از آنها را در بن عقده راسخ گردانیده بود که با چنین استحکامات و چنان مردان مدافع، امکان تسخیر شهر فراهم نیست. این بود که توف را بی نتیجه دانستند و راه آوده‌های خود را پیش گرفتند. اما چون خبر فرستادند و سقوط شهر رسید همگی برگشتند و دسته دسته وارد شهر شدند.

**چگونگی غارت شهر** امیر خجندی می‌نویسد: پس از مراجعت سردار، مرده اردبیل به بالای جامع سوری گرفتار شد که واقعاً تأثیر بگیر و رفت آورد بود. سواران رحیمخان و بیگلر دگان شاهسون چون شهر را حالی از حراست دیدند با احتیاط و ولع و حساب به دست نقل و غنیمت بار کردند. آتشی افروختند که دودش فضای شهر را فرا گرفت و بر خشک و تر بقا نکردند. آنچه می‌توانستند و از دستشان بر می‌آمد در بیع نورزیدند.

کمرویی سز مگوند (فر دای آتش که سارخان و بارانش و اردبیل بگریختند سواران قره‌داع و شاهسون شهر ریخته بی آنکه پروائی کنند و از کسی جلوگیری بیست دست تاراج گشادند. بارهت و تیغچه و کار و تسرها، که پراز کالاهای یار دگانی بود، همه را جمع کردند. خانه‌ها را سراسر بحاروب تاراج روختند، چنانکه گنشم اسوهی از مردم بکسولگری پناه برده بودند ولی کسی نتوانسته بود چیزی از بارها و خانه‌ها بیرون برد. آنچه دارائی بهره در حگری گردید چرخ بستگان

روس، که رحمتان از آنان هواداری میسود، و خانه‌ها و حجره‌های ایشان گنجه‌ری میگرد، خانه و حجره کسی بی‌سراج نمید. مردم به‌شما میگردید و به‌ما گران کالا و کاج را بار کرده میبردند. کسیکه این هنگامه را دیده چنین میگوید: «رانا شاهسون هر کدام با چند شتری شهر شتافته بودند و بی‌هم بار کرده راه میافتادند»

در بازار و سراهای تجارتی معمره و حجره‌های نموده مرد که درهای آن شکسته و اجناس آن بیرون ریخته باشد و در محلات دور و نزدیک خانه‌ای بود که اثاث آن در حنگشه بی‌غمانتره باشد، در آنسوره موضوع آمار و بر آورد حسابات جماعتی معمول بود تا بتوان گفت که چه مقدار برای شهر ریان و رد گردید. ولی برای مجسم ساختن ثروت آنروز ردبیل نباید گفت که مرکزیت به‌رتی این شهر بارها و بارها و کار و اسراهای مرد گنگ و متعدد آید. براد کالا داشت و رفت و آمد مرتب بروسیه و تجارت با نقاط دور دست، خانه اکثر ب مردم به‌تجارت و مسکن روسی و لهستانی و اطرافش کرده بود.



روزگاری که هنوز در تهران و مرکز کشور، جو در خانه عمل مهم دولت، میرصدیقی دیده میشدند، عیب تجارت و تجارت را از دبتلی به‌بهترین صدلهای لهستانی و میرهای روسی «مسه» شده بود و تحمیل‌های قری مزین، اطافهای خوب آنها را محفل میسحت. سم‌ورر، بصورت ریشت آلاب رین، بمقدار بسیار زیادی در خانه‌ها موجود بود و پارچه‌های ترمه و رری و محسن و ماهوب رحمدانها را، بشکل لباس و یا طاقه‌های گرانها، پر میسود همه سکه فرش داشتند و تعداد سماوری که به‌مارت رفته بشمار بوده است آفتابه‌نگین و رشو، ساعت‌های شماطه رگرانها، صد و فهای ساحت روسه، دیگت و مجموعه و مسینه آلاب، قلیانهای نفیة نقوش کم‌نظیر، رخصرات و منکاهی پرفو و دیگر اشیای خانه‌ها همراه تربهی پارچه، کیسه‌های قند و شکر جبه‌های چای، عدلهای خوشکبار و ادویه و آنچه که در بازار پر از ماع آنروز اردبیل موجود بود همگی بارچهار پدان گردیده از شهر حصار شد و حشونت و وحشیگری مهاجمین رعب و وحشت خاصی بر همه مستونی گردانید.

ن غارت سه روز موالی ادامه یافت و چون نظم و نظامی نبود گاهی يك خانه در يكروز چندین بار بوسیله دسته‌های مختلف تاراج میشد. در بعضی از خانه‌ها که صاحبان آنها مختصر مقاومتی میکردند بانه تنگ مصروب و محروم میگشتند.

نوشته جراید آنروز در انجمن ولایتی ردبیل بعد از رفتن عشایر تلگرافی بهران میخامره کرده قسمتی از این محتایع را ذکر نموده است در آن تلگراف که در شماره ۷۲ مورخ ۸ ذی‌حجه ۱۳۲۷ قمری روزنامه ایران نوسنگس شده چنین آمده است.

و شرار چه کردند و چه میکنند حد یا قدم یارای تحریر ندارد. انهی باز و ودکا کین و کارو سراها و بیوتات حتی محلات نقبست مشرکه و مساجد بیعما رفت. دودخانه‌ها هوا را تیره کرده. کشته‌ها بی غسل و کفن و دفن در کوچه‌ها مانده. ناموس رفت. عصمت رفت. سبحان الله جائیکه بحدوث اسلامیة تمام در خوف عصمت و هتک ناموس اضطراب در مدخله که بعضی حویشاک محل امن میداشتند، بمیدانم باچه انداره از تعدیات اشوار بسوخته آمدید. ضحجه کمان بی چادر و محقر قرآن بسردر کنسولخانه روس پناهنده آمد. تلگراف مطایع ناثر آور دیگری دارد که ما از نقل آنها خودداری نمودیم تقسیمی هم از مکتوب دیگری ر که در آن دربار اردبیل بآن روزنامه رسیده است بیاوریم. آن نامه چنین می‌گوید:

«گردهم شرح من از ظلم و بلای و صدم سوزد از آتش دل نامده بر لب سختم سجدائی که بر افراشته یں سقف بلند شرمم از گفته خویش آید و از حویشتم ویر بی اردبیل به بخدی است که بشرح وسط گنجد. انلاف عرص و ناموس مسلمین و تجاسر اشوار و تحاسر اهالی بخدی است که میزان عقل سجد آه بیوه. زبان و ناله مطومان با آسمان و کروبیاک میرسد. شهر بآن عظمت و نقطه بآن اهمیت حالا دهکده محرومه و موال حجرات و دکا کین باران تماماً و محلات خانه‌های یت شهر، باستشای خانه‌های مستبدین بی‌دین، همه بتاراج و یغما رفت عموماً مفلس فی امان الله شدند که یکی زاهالی یت گیر و آنکه چای و یکته گیر و آنکه توتون از آستارا خواسته بود، دوازدهیل پیدا میشود. ارده هرار خانه روشنی یت جراع بمی‌آید.

همه در صحن کسب و لحاف گرسنه ، از سرما لرزان . در حریم که چرخ چرخا واژگون  
شد ... بساط کربلا را اولاد امیه در اردبیل از یو بر پا کردند ... ای همه طمعان ، باد  
رهای رنگ پریده و دلهای طپیده ، و موسهای ر دست رفته ، اتصال گشته و مفقود  
شده . در هر شهر و بلاد ، مجلس تعزیه بر پا سازید و « بباک مطالب دلشور دیگر  
استمداد و ناری میخواند

مقاله دیگر در آنچیز که میخواند که در آن آمده است یکموضع در یکپار از  
آبهم پیدا نمیشود . آنها ئیکه مرده اند جان بساز مرده خلاص شده اند . نقیه السیف  
در گوشه ای از گرسنگی تلف میشوند . در آن مقدمه هم از مردم استند و گشته است

در شماره ۶۷ مورخ غره دیقعه همین روزنامه در باره خودت اردبیل چنین  
نوشته شده است : « آنچه بدینستی میشود فهمید آنست که اشرار بعد از تصرف اردبیل  
هر قدر توانستند بقصد متصرفه را عاریت کردند . عاریت خود را برداشته بخرمی رفته بد  
در قرار معلوم دو محله شهر دو سنگر محکم داشتند اشرار بنو مستند متصرف شوند  
تاکنون بحال خود باقی است »

طبق مندرجات آنروزنامه اردبیل در آن تاریخ ده هزار خانه داشت که جز یکصد  
خانه کمابیش ، که محل سکونت مساجد و سرای عشایر بود ، همه در آتش گشتند و بقول  
روزنامه «کاسپی» چاپ کوه ، که روزنامه ایران نویسنده فوج جنگاوهاش بر هر ارباب  
شترمال و طرف مرز بردند تا باقرارداد آنها در حال روسیه ، ارتعقوب قوی دولتی  
در امان باشد .

آتش ردن سرای  
حاجی احمد  
برادر بکنی تاراج گردید درهای مغرور عموماً شکسته  
شده بر کف درازها افتاد . احساس همه بغارت رفت و آنچه  
که بردش برای غارتگران میسر نمیگشت بزمین ریخته  
با مال شد . کسی که این وقعه را بچشم دیده چنین میگفت که عشایر وقتی وارد یک  
دکان بزرگ بقالی میشدند جناسی را که مورد علاقه داشتند میبردند ولی مثلاً نخود ،  
لپه ، برنج ، صفاق ، نمک و غیر آنها را که سنگین ورن و سنگ قیمت بودند درهم



میر بحثند و کپسه‌های آنها را حابی کرده برای بار کردن احساس دیگر مورد استفاده قرار میدادند.

بازار اردبیل در آن تاریخ بالغ بر پانزده سرای بزرگ تجارنی داشت و در هر يك از آنها، كم و بیش، در حدود يكصد تجارتیه موجود بود و در آنها كه موضوع سرفهسی معمول نبود كوچكترين آنها، با چند هزار تومان يا بيشتر راگدار میشد. سرای حاجی احمد موعظت خاصي داشت رير مركز تجارت اسعه حاجي بوژره لدويه حات بود. عارتگران محست احساس آنها تاراج كردند و بعد برای آنها كه نقشه و عیان بدقت جبر شرد بدستور رحيمجان آنها آتش زدند و دورور بعد، كه هنوز هم دودار و پرايه‌های آن بر ميخاست كسول روس را كه بار حيمجان و امير موقر همراهي ميشد برای مازديد و تماشای آن آوردند.

مرحوم محسنی ميويست تماشای آنروز كسول طوري صورت گرفت كه عامي‌ترين مردم بير تعلت بين وضعه بي بردند و اين كار را مقدمه ورود قشون منگنه دانسته

قبل و حارت، بطور يكه گفتيم، سه‌روز بطول محاميد، ما بحال حسنه علي خان فولادلو تا روز ۲۹ شوال در اردبيل باقی ماند و بعد ر آن تاريخ بود كه تاب تحس نتايح جگرسوز اعمال و حشيانه خود و همدمتش را پاورده بدبل ديگران از شهر بدررفت، بخصوص كه خبر آمدن قواي دولتي سراز راه آستارا و سراب قوت گرفته سخن از ورود آنها در میان بود. حال آنكه سربازي روس نير بتدرج وارد شده حتيار شهر را در دست گرفته بودند.

رحيمجان خود روزها بقلعه ميامد و شها در قريه کلجوران ميخواستيد. او در

۱. نام برخی از اين سراها بدينقرار بود: سرای دوگوجی (دنج فرومها)، سرای گلش، سرای حاج شيخ الاسلام، سرای ديجري، سرای حاج ميرزا (سرای خشکبارچی)، سرای وکیل، سرای حاجی احمد، سرای ميرزا دجيم، سرای حاج امين، سرای حاج شکر، سرای جهودها، سرای مجيديه، سرای نيريريه و ...

این چشور از جانب خود، عمار جان سالار و قرا را محکومت ردیل منصوب داشت و محسن جان سردار قانع، پسر میری جان داشکسی را، که مردم او را از شر ارباب می‌شاحید، پیشکار حکمران گرداند. عجب آنکه همان یار دیگر در همان چشور در حکومت، دست تاراج حدیده گشود و حربه‌هایی را، که بمسبب سکونت سران عشیر، غارت شده بود، تهدید بعارت کردند و از صاحب آنها که نکصد خانه که ویش بود پولها گرفتند.

مردم بکلی متاصل گشتند و مساجد پناه بردند کسانی سر هفت تیر عشایر فرار گرفته کشته‌وی و حمی گردیدند. شارو و محسنی در نوشته خود تعداد کشته‌شدگان و رجمان و واقعه بر چهل هزار مجاهدان و ۲۴۰ نفر از هالی و عشایر را جمع می‌دند. روز سوم یکی از عمای و الا مقام شهر به نام حاج محمد علی که معروف به میر آخوراف و از روحانیان دانشمند و روشنفکر اردبیل و مردم احرام جامعه بود پیغمی در جمیع و دیگر سران عشایر بر سرده گفت *بیشتر و بیشتر* و بیان عبدالله می‌رود و کور در کربلای حسین (ع) قتل و عذرت کردند *آیا کسی بچند روز مجبور آید* این مردم بی‌سار تاراج کند؟

بن گمه طاهر در بعضی از آنها مؤثر فتاد و کم کم راه باز گشت پیش گرفتند بخصوص که مقصود تیر حاصل گشته و همه آنها، از طراح و محری، بهدهی خود رسیده بودند. گویا اس پیام باورود طلبة سپاهیان روس مصدق گردید و آسان بر روز چهارم یار دیل رسیدند. روزنامه ایران توضیح خبری که حاکی از این موضوع است مطلب دیگری بر اصفه می‌کند و آن اینکه دورور آخر مردمان بهرجان آمدند و چند نفر از شر را کشتند چند نفر را هم توقیف کردند.

طبعی است که رجمان و پدرش در صد احد مزد و پاداش خود بودند و بطوریکه سابق خوردگان می‌گویند عمال روس نسبت به سردار بصرت سخاوتمندی نشان داده اخیراً حاشینی محمد علی‌شاه را بگوش او می‌خواندند.

گفته فوق را پس بیکه وی بساسران عشایر در آسانة سقوط  
اتحاد مجدد عشایر اردبیل بسته. و در حاشیه قرآنی همه مهر کرده اند، تا حدی  
برای تسخیر ایران تأیید می کند، سبب ما را از کتاب پیام آدور بجای و مستر جان  
بعل از کتاب حاضر ات و خطرات محار السلطه عیاً می آوریم.

«بسم الله الرحمن الرحيم». بتاريخ آورده شول المکرم ۱۳۲۷. این بدگان  
در گاه رؤسای ایلات و عشایر ولایت خراسان، مقتضای تکلیف مذهبی و وظیفه شاه پرستی،  
که برای اعادة امنیت و سبب ایران و دفع شر مفسدین و قلع و قمع معاندین دین میو  
و ترویج مذهب جعفری علیه آلاف اسحق و الشاء، تفاق و اتحاد کرده و بدو در این ولایت  
اردبیل قدم نهادند و برای صلاحات کلیه در آتیه و انجام این کار کلام الله ربانی را  
قبضه خود شده قرار داده شرایط می گذاریم که با کمال معاضدت از بدو اقدام تاحتم  
و انجام، مالاً و جاناً تا آخرین قطره خون و حبه مال خودمان سعی ناشیم و حضرت اجل  
آقای سردار نصرت را بری خودمان سردار کل دسته اجرای اوامر ایشان برابر خود  
لازم ندانیم، هر کس ازین عمل تحلف کند و دست بچاقول برند او را از جرگه رؤسا  
خارج کنیم، حق ایست و مذهب صحیح را ندارد و این کلام الله مجید خدمه او را بر چند  
دید عموماً و مثلاً دارائی او را چاییده خود را متحمل و معذور نمائیم، سردار نصرت  
امیر عشایر سالار اسعد، سالار اسبغان، سالار نصرت، لطف الله خان سر تپ، افتدار  
نظم، اسعد السلطه، هاراجان، فتح الممالک، سالار عشایر، سیف السلطان، صارم -  
السلطان، سالار بیروز، رشید الممالک، سالار دیوان، مستعان المملک، پهل خان،  
حسین علی خانی، عبداله خان، ابوالفتح بک قدرت خان، ماشا الله خان، عزت الله خان،  
بلو خان، محمد قلی خان، محمد خان، جواد خان، اشفاق خان، نصر الله خان آقاییگ،  
فتح الله خان، محمد نصر خان، هاشم خان».

خواهندگان دانشمند توجه دارند و لا این عهد سه بموجب تاریخ آن، که ۱۹  
شوال است، بعد از حمله آنان با ردبیل تنظیم گشته و در دورهائی صورت گرفته است  
که فولاد بویا از محله نقوسه در شهر رسته کرده و خدمه حاج ناظم اسحار را گرفته

و سپس محبور عقب نشینی شده بودند و با آنکه در این عهدنامه بقرآن ربانی سوگند خورده اند که «هر کس... دست بچپاول برد، اورا جرگه رؤسا خارج» کند ما اینجا دو روز بعد از تاریخ این قسم نامه، که اردبیل دست آید، افتاد، تمام شهر متاراج رفت بدون آنکه کسی را از «جرگه رؤسا» خارج نمایند.

ناساً در بلگرام قلمی که در تبریز بوسیله سمات روس در تهران بمحمد عیسا شاه محابره کردند همواره صحبت رداعلی حضرت اقدس محمد علی شاه قاجار و روحا فدا» داشتند حال آنکه مرکز شخصتها در این عهدنامه «حضرت اجل آقای سردر نصرت» قرار گرفته و ورا برای خودشان «سردر کل» دسته اجرای و امر ایشانرا بر خود «لارم» شمرده اند. تحریم عذرت و چپاول سر بند بجهة بوده است که حضرت اجل مذکور هر آینه در شأ سلطنت قرار نگردد و در عداوت عارتنگر ب محساب سید عاقل از آنکه ماهیت و خودی و رفتار و حیثیت و نحوه تربیت کسان وی با این عهدنامه قابل تغییر نبود.



مرحوم محسنی می نویسد که من «در آن موقع در قسولخانه بودم و در محمد جان حسین زاده رئیس انقلابیون در محلات دینگر در آن کشیده شد حرفی نمیزد و فقط در بحر فکر و خیالات غوطه ور بود. در این ساعت خبر رسید که باران را عارت نموده میرزا محمد جان محض استماع من خبر بلند شده نمای رقصدت گذاشت. سؤال کردم چه خبر است و این اوضاع دهشت و وحشت چه حی رقصدت است گفت از صبح تا کنون در خیابان بودم اگر رحیم جان بدار تصرف اردبیل بمول مردم متعرض نشود و این توه باطهران خواهد رفت و از هر نقطه عبور کند اهالی آن محل بیام بمساعدت رحیم جان خواهند کرد.

حال آنکه اردبیل را عارت نموده مطمئن شدم و آن خیالات که مرا احاطه کرده و اسباب نگرانی بود، جمع گردید. بعد از این شده میتوانم بگویم که اینها شخص بی شرف و درد پلاس هستند و این مردم میدان سیاست هستند. من چنان تصور میکردم که قیام طلوعی از دین و مشگین از بطنه نظریه سیاسی است و با این قوه و استعداد بهر طرف

ایران که عزم می‌نماید بدون موانع تسخیر می‌کند.

انعکاس جهانی غارت  
اردبیل

قتل و غارت اردبیل دردنیای آبرور سروصدای رندی براه  
انداحت و خبر و قایم دهستان آب مدتها با عاوین درشت در  
صفحات اول و دوم نامه‌های لندن و پاریس و دیگر پانصحب‌های  
اروپائی درخ گردید. روزنامه تایمز لندن در تاریخ سوم نوامبر اخبار تی که مخصوص  
سیاست انگلستان است چنین نوشت «ضعف حراة و کمی پول را که وقایع نگار ما  
پیدا میکند که سبب تأخیر و تعویق اقدامات لازم دولت ایران برای جلوگیری و سر-  
کوبی شورشیان اردبیل شده همچنانکه مکرر در مکرر گفته ایم سبب عمده و عیب کلی  
آن بدحیثیهای فوق‌العاده داخلی این مسکت بیچاره است که مستغلاً باید متحمل  
شود ۵۰۰ و پس اردکر مطلب بالنسبه مهمی در ساره اضافه می‌شود بدین گویا چنانچه  
اردبیل فی الواقع معشوش شده است حیثی حای خوف و هراس است زیرا که غشش  
اردبیل سبب تضییع و تخریب اصلاحاتی است که در عوض این چند مساعده اخیر  
شده است ..»<sup>۱</sup>

این دسوریها به بخاطر اردبیل و مردم بلاد آن بود بلکه چون بسورود  
قشون روس مادر باحان ، در مصالح روزنامه نگاران عصر ، تعادل قوای روس  
و انگلیس در حادرمیانه بهم می‌خورد این اقدام نوعی اعتراض بر دولت بهیة روس  
محسوب میشد و خود هشدار بین‌المللی بر آن دولت شمار می‌آمد .  
دولت روس بر منفیلا بری آنکه عمیانیات خود در این واقعه مشروع جلوه  
دهند بیه رسمی ای صادر نمود که شادروان کسروی خلاصه آنرا در کتب خود آورده  
و ما آنرا در اینجا نقل میکنیم:

«اینها سرکش شاهسون، که در نزدیکیهای سرحد قفقاز نشین دارند ، از  
پیشامدهای کشور ایران فرصت یافته در این تازگیها چندین بار به تاخت و تارپرداخته بد

۱ - نقل از شماره ۷۲ مورخ ۸ ذیحجه ۱۳۲۷ قمری روزنامه ایران نو

۲ - تاریخ هیجده ساله آذربایجان

و از آمدن و شدن کاروانیان در راه آستانرا و ردبیل و تبریز چو گهبری میبندید و بنارگی  
 حور رسیده که بنی ابله همدست رحمتخان و بهو خواهی محمد همیشه و باهنگن برهم  
 زدن مشروطه بکار برخاسته اند. فرستاده ای آذربایجان مسترحان را سایکدسه از  
 مجاهدین بردبیل فرستاد که آرامش را در آنجا برپای گرداند و سارخان چون بردبیل  
 رسید پیش از همه حورست از مجاهدان قفقاز ابرار جنگ گرفته از شهر بیرون کنونی  
 در این کار پیروزی نیافتند در همان هنگام شاهسون و قره داغیان با ردبیل تردد میکردند  
 و آبادیهای سر راه را در ح میخوردند. بسیاری از مجاهدین از سارخان کناره حخته  
 به تبریز برگشتند و در دوازدهم اکتبر رحمتخان و شاهسونها بدرون شهر در آمده و ب  
 دسته کمی که بنگهداری آنجا می برداختند جنگ آغاز نمودند. سارخان و حکمران  
 شهر را گذارده بدر بنهاده شدند و سپس بگاهی رسید که سارخان سران گریخته است  
 و چون این پشامدها بتندی رخ داده دولت ایران در سایه بی بولی و ندانش لشکر  
 آرسته درست نمی تواند برودی سپاه اردبیل برسد و در چپس زمای قسول روس  
 در اردبیل تنها صد تن فزانی و دو دستگیره توپ کرچک برای نگهداری خود و ردو برای  
 آنکه این سروی اندک بتواند بستگان روس را پسائی نماید قسول دستور ددهمه  
 بستگان روس در قسولگری گرا آید. در این هنگام شاهسون و قره داغیان در را  
 بسختی بمردمان می کنند و چون قسول حور پهنوی دریده آنجا بر ریز آتش است  
 اداس دهگنیز که خان قسول و بستگان روس در زیر بیم است دولت روس با شتاب  
 دهنه مائی از سپه قفقاز با تمام میرسد زیرا که آه و دسپاه و تبریز و از غزونی با ردبیل  
 برودی نخواهد بود

اشعایای نظامی همواره با چنین دستاویزهایی همراه بوده است. وقتی هیتلر  
 قبل از جنگ جهانی دوم خوک نظریش را اشغال میکرد گفت که قهرم درش در آنجا است  
 و برای امکان رسارت آن باید کشور اصریش استقلال خود را از دست براه صمیمه  
 حاک آمان شود، و در بیکه بیکسون رئیس جمهور آمریکا در سال ۱۹۷۰ میلادی  
 نکاموچ لشکر کشید اظهار داشت که دشمنان ما در وپسام متحد خود را در مرزهای

این کشور برپا کرده اند و برای فیروزی در ویشام هتک حرمت کشور سطرف کمسوح  
 ضروری میباشد. اشغال ایران در جنگ دوم بین المللی بر چنین دستاویزی داشت  
 و سپاهیان روس و انگلیس، بنام آنکه چند افسر و جاسوس آلمانی در ایران فعالیت  
 دارند، بحال جنگ وارد این کشور بظرف و آدم شدند و بر مرا سالهار بر اشغال  
 نظامی حرد قرار دادند. این کار آنقدر نمونه در ده ذکر آنها خود کتبه های دیگری  
 بقطر چندین برابر این کتاب میشود. ولی همه آنها در این صرب لعلل برای خلاصه  
 میشود که گرگ همیشه گفت چرا پائین آب را گل آورد میکنی؟

بن صرب لعلل داستان کوچکی را نایت گرگ و لث میش محسم میسارد که  
 گرگ مردیک سرچشمه و میش پائسر از او آب میخورد. گرگ طمع در میش سه  
 دسال بهانه میگشت و از سیر و اور مورد عذاب قرار داده گفت چرا آب را گل آورد  
 میکنی. میش هرچه دلیل آورد که اولاً آب بر گل آورد نمیکند و ثانیاً مرض آنکه  
 چنین کند ریائی بگرگ نمیزند زیرا در دست بالای مجر آب میخورد و بی این  
 دلیل ها بگوش وی برف و لحظه بعد که گوشت لطیف میش را از گلوئی خود پائین  
 میرد میگفت «چه دبیلی بهتر از این برای گل آورد نمودن آب میباشد؟»  
 آنچه در اعلامیه روسها قابل توجه است تاریخ شعبان شهر ر صرف عشایر  
 مساند ریرادر آن اعلامیه رود مزبور دوازدهم اکتبر (برابر ۲۶ رمضان ۱۳۹۰ مهر)  
 ذکر شده حال آنکه طبق مدارك موجود تا روز ۱۳ شون عشایر هیچگونه نفوذی در  
 سنگر مدافعان شهر نداشتند و روز ۱۳ آن ماه (که مطابق با ۲۰ اکتبر ۱۹۰۹ و ۹ آبان ۱۲۸۸  
 بود) از دروازه ابراهیم آیدر حنه کرده تادرا چند کویچه پیش آمده و بی پر تر  
 کوشش و فداکاری محاهدان مجبور به عقب نشینی گشتند. ورود رحیمخان نیز بشهر  
 بطوریکه گفته ایم روز ۲۱ شوال به هتم نوامس و ۱۶ آب صورت گرفت.

شاید این اعلامیه سر، مثل تنگرم عشایر بمحمد عیشاء، مدتها قبل تهیه شده  
 و روز انتشار تاریخ آب اصلاح نگشته بهمن وضع ول صادر شده است و لا تمام  
 مدارك پیر اینی موجود مزار ستار حجاب و سقوط شهر ر روز تار آن تاریخ ذکر نموده بد.

و ورود روسها بشهر عشایر چنانکه گفتیم کم کم از شهر بیرون رفتند و با ثروت و غنائمی که بدست آورده بودند زاد او بهای خود را پیش گرفتند. در شهر بلا و مصیبت بشت بقی بود و درماندگی غیر قابل وضعی بر زندگی عمومی سایه می افکند. باران و دگای مدت تعطیل بود و مردم در عاقبت کار خود نگرانی عمیقی داشتند. چون زمستان در پیش بود ناچار بترمیم حرایبها برخاستند و خانه و دکان خود را بتجوی تعمیر کردند و باقیمانده کالای خود را جمع آورده از نو شروع بکسب نمودند. در این حال بیروی مسیح روس بر، احم از سادات و قراق مرتناً از فقار وارد آستار شده راه اردبیل پیش می گرفتند مخیر روزنامه ایران نو در آستار آمار ورود سپاهیان روس را در روز ۲۲ تا ۲۵ شوال ۱۳۲۷ قمری، بدینگونه گزارش کرده است:

«توسط کشتی البرز یکصد نفر قزاق توسط کشتی بوکمان سیصد نفر سادات با کشتی زایدیو چهارصد نفر سادات، توسط کشتی آنی یکصد و بیست و پنج نفر، پیاده از آستار ای روس همتاد و پنجاه نفر قزاق، توب و مسلسل سه عراده، قورخانه شش عراده، پولمت چهار دستگاه، خمسان، ۱۰۲ نفر، از سابق در کسولگری ردیل قزاق، حدود یکصد و پنجاه نفر جمع ۱۱۷۰ نفر.

الساعة بیست و هشت شوال دو کشتی فقار و مرکوری وارد آستار شش ساعت مشغول خدای کردن قزاق و سادات هستند»

روسها پس از ورود بشهر رشته امور را در دست گرفتند. ویس فسول آنها بنارخ ۲۹ شوال ۱۳۲۷ اعلانی در شهر منتشر کرد که دایک متی آبر از شماره ۷۳ مورخ ۹ دیقده ۱۳۲۷ روزنامه ایران نو عیاً میآوریم:

«بر عموم طبقات عموم مرا و اصناف و کسبه ولایت اردبیل با کمال توفیر اعلام میشود چون امروزها بواسطه ورود قشون نظامی دولت عیله روس اسباب آسایش عامه و انتظام شهر با سهل و حه ممکن و بر حسب حواش عموم اهالی اردبیل تطبیق



و بر بیات شهر را مر عهده میداریم اینک رسماً اعلان مینماید: «اولاً از این تاریخ بعد استعمال تفنگ و فشنگ و طباچه و آنچه که بر آلات باریه صدق میشود موقوف و متروک عنه داشته و بر در کوچه و محلات به همراه نه شنه باشد. اگر چه بچه کسی بخلاف همین اعلان رفتار نماید در صورت وقوع مکلف بر تکلیف خود بود و هر چه از آلات باریه همراه داشته باشد مسترد و توقیف خواهد بود. ثانیاً بنامی نجار و اصناف و کسبه بازار ردیبل اطمنان داده میشود که با کمان میل و رگبت و با نهایی آسودگی مشمول تجارت خودشان بوده باشد. ثانیاً اشخاصیکه به واسطه رسم در فسو لگری متحصنند با اطمنان مشمول کسب عمل خودشان بوده باشند. رابعاً از تبعاع دولت علیه ایران، از قبیل شاهسون و شهری و دهائی اگر ادعائی از یکدیگر داشته باشند در حوق بحکام شرع نموده و موافق حکام شرع عمل خودشان را قطع نمایند. البته عموم اهالی از قرارداد فوق تجاوز نکرده از همان قرار رفتار خواهند نمود. فی ۲۹ شهر شوال ۱۳۲۷».

این اعلامیه تاحدی موجب اطمنان اندی شد و کم کم شروع ترمیم حربی ها و کسب و کار خود کردند. باینحال روسها در پی طرح نقشه های جدیدی بودند و برای باطن دساویری در پاره که سپاهیان روس با جنگ وارد بن شهر شده اند، باردیگر رحیمخان را بشهر کشایدند ولی چون جدا نخواست نقشه آنها عملی شود بدست خود آنان نقش بر آب شد.

مرحوم محسنی داستانی چنین آورد، ست که در آتش که ساند تهای روس وارد ردیبل شدند خواهرزاده رحیمخان در شهر گشته شد. رحیمخان آنرا دستاویز حبله محذوقه ار داد و بنام ویو کسول روس، عده ای تابع بر پانصد نفر سواران خود را وارد شهر کرده از سمت عالی قاپو (دروازه شیخ) رونه محله طوی و بدار نمود. چون بدیدن سپاه رسمی دولت بهیه روس در اردیبل چپاول و غارت مجدد بوسیله عشایر ناقص تعداد اعلامیه سابق لنگر آنها بود بنابراین در حالت نظامی آنها در مقابل حارب عشایر حتمی مینمود. منظور کسول آن بود که چنین حالتی را بصورت جنگ رسمی بین روسیان و عشایر درآورد و با تحصیل امضا و شهادتنامه از

مردم دیر برای آنکه شهر و جنگ گرفته شده است، مقصد سپاسی خود را عمل نمایند. گویا و مجالی پیدا بود که فراموش فراموشی را این نظر آگاه سردر ویرا سپاهیان روس که در مقابله مسجد سلیمان شاه پادشاهی از کوچه اسماعیل بیگ و حاکم او ایستاده بودند، چون سواران را دیدند، بتصور اینکه میخواهند آن خانه را غارت کنند، جنوی حرکت آنها را گرفتند و چون آنان را در میان و اسان و روسها را می دیدند کسانی از مردم شهر، مجله مرحوم محمد حسن سمیع اوف، به دیدمچی (ترجمه) پرداختند. ولی دیلماحان را آنجا که دل پری از هر دو طرف داشتند، گفته‌ها را وارونه بیان کردند و روسین را بدین عنوان، که مقصد عشایر عاریت اسماعیل بیگ و کسول حاکم روس است، بر سر انداختند. این بود که آنها با تصدیق خود طرف عشایر شایه گرفتند و آنها را تهدید کردند. سواران و جمیعان چون برای جنگ با سواران روس نداشتند و چسب اجازه نمی‌دادند از سردار نصرت بداینها داده نشده بود برگشته با برار گذاشتند و از شهر دور رفتند. مردم چون چنین دیدند، بتعقب آنها پرداختند و در این گرویدار هیچکس از آنها را نکشتند.

روندنامه برای این دست در <sup>چین</sup> نوشته است که دور و با آخر مانده مردم هیچان کردند چند نفر از اشرار را کشیدند، چند نفر توقیف نمودند، بقیه از ترس فرار کردند. روندنامه مربوط به مسیح این خبر را نامه نجس ولایتی قلند کرده و تصریح نموده است که پلک مخصوصی حامل آن نامه بوده است. تاریخ تحریر آن نامه ۲۹ شوال ۱۲۸۷ م. بوده و نویسنده یاد آور گشته است که غبارخان سالها موقر حاکم، از بوسه فرار کرده در کسولگری محض شده است و نامه نیز در دست قرقمهای ایرانی است.

بهر حال کسول روس زین و فعه، که جنگی بین عشایر و سادات آنها رخ داده بسیار ملول گشت و فراموشه سربازان روسی در سیه نمود و جمیعان را بار دیگر بحمله ترغیب کرد و بی وی معدوب حواس و چینی تصور نمود که کسول سیاست کرده میخواهد آنها را بکشتن دهد.

عجب آنکه خود رحیمخان نیز از کفر اعمالش بدور نماند و با آنکه بقصد رهائی از مجازات اعمال رشت خود، مثل محمد علیشاه بروسیه فرار کرد و بی دست انتقام باردیگر او را با برن آورد و سرانجام در نیریز توفیف شد و چون روسها در صدد آزاد کردن او بودند با توافق معبر السلطنه استاسار و تصویب انجمن ایالتی، در ماه رمضان ۱۳۲۹ قمری بدیبری درویشان ارپای درآمد و لعنت ابدی مردم اردبیل و هرین وطندوستان ایران را توفه راه آخرت خود گردانید.

مخبر السلطنه والی آذربایجان بعد از این واقعه باردیگر رشید  
 اشتباه تاریخی  
 الحاکم در حکومت اردبیل اهرام داشت و او را، که در این  
 مخبر السلطنه  
 واقعه میر نقش خود را خوب بسازی کرده بود، بدین مقام برگماشت. خود مخبر السلطنه در کتاب خطرات و خطرات چنین مینویسد: «پس از مرگ محبت سردار ملی از اردبیل، چند روزی بی حکومت ماند، روسها اربلگران به محمد قلیخان آلاری توپ و قورچاها دادند که هر کس از اردبیل باشد و ترویج مسلت کند یعنی چپاول. شیخ علی اکبر مجتهد حکم جهاد میدهد قرآن را یکطرف شمشیر از طرف دیگر حمایل میندازد و بمیکان میاید. آن ایالات چند هزار نفر دور اردبیل اجتماع میکنند. این پرده هم برگذار میشود. شاید صورتا نمایشی بود لیکن سبب شد که روسها سه هزار قوا باردبیل بیاورند. انجمن نادان شرحی به کنسول روس مینویسد و تقاضای آوردن قوی میکند، در تریر کسی که بتوان اردبیل فرستاد نیست. رشید املک که در روسها دم خور بود اردبیل فرستادم...»

گرنه مخبر السلطنه اینها را در ایام پیری نوشته و نسیان بر او علیه کرده و از اینجهه مطالب را باهم مخلوط نموده است. سلاح گرفتن محمد قلیخان با حکم جهاد آقا میر علی کبر و قرآن شمشیر حمایل کردن وی از لحاظ زمانی فاصله زیادی با «پس از مرگ محبت سردار ملی از اردبیل» دارد، زیرا این اقدام آقا میر علی اکبر بعد از انقلاب کمونیستی در روسیه و سقوط نیکلای دوم آخرین امپراطور، روسیه بود که در نوامبر سال ۱۹۱۷ (برابر آبانماه ۱۲۹۶ شمسی و مطابق ماه صفر ۱۳۲۶ قمری) اتفاق

اقتاد و در آن تاریخ هرب سال از «مراحمب سردر ملی اردبیل» میگذشت .  
 داستان جهاد آق میرزا علی اکبر مدین قرار بود که چون لقب در روسیه روی  
 کار آمد ، نفلایون آن کشور کم کم در صدد نفوذ نقاط شمالی ایران بر مدد و نگرانی  
 خاطر او بیای برن و برحی و کشوردهی ، یگر را فراهم ساختند ، نگرانی از این جهة  
 بود که مبادا دامنه نفلایات با دریا و این د بر کشنده شود و بن کشور هم دستخوش  
 آشوب و انقلاب گردد و لذا مقدمات کار آنچنان فراهم گشت که آق میرزا علی اکبر  
 مدین کار بر خیرد و از اسلام و ایران دفع شرماید و ما در حدی خود چگونگی قدم  
 و را شرح داده ایم .

محرر سلسله این کار را بدیم فرارسترحول دست داده و دچارانشاه گردیده  
 ست ما بن شاه اوقه بن اصلاح ست و تاریخ بالا حره آبراروش میگرداند . یکی  
 اشتباه دیگری که وی در آداب مرکب شده قابل حیران است و آن انتخاب رشیدالملک  
 بحکومت این ولایت بود . در ارشیدالملک بنا به نوشته مرحوم کسروی از طرفداران  
 ویدران روسها بود و خود را والی غیر ایران «دم خور روسها» میدانست .

رشیدالملک در خطر مردم ردبیل یاد حوشی نداشت ، و حتی برعم بعضی او  
 در واقعه عارت اردبیل بعش «شریعت درد و رفیق قافله» را باری میکرد . ما مطلب  
 با حوش بدی از بعضی رگدشتگان ردبیل شبده اسم که فی لحظه اردکر آنها خودداری  
 میسائیم همبقدر میگوئیم که اگر در آن اناج حساس مرد و طمست و این حوامی  
 بحکومت این ولایت گم سارده میشد بدون تردید سر نوشت مردم اردبیل بدخوبتری  
 دیگر گره میگشت و اینهمه مصائب بدای روی نمآورد و آنچه گرفتار نهایی بدی که  
 از آمدن روسها عاید ملت ایران شد پیش نمی آمد .

دوره ای است که استعداد سیاه بعد از آنچه کشاور و عرب بار  
 دیگر سایه و حشمت خود در برین شهر گسترده ، فرو گرفتاری  
 مردم ، اردمب رفس جوانان و کسان ، فقدان سرمایه برای

روزهای سخت  
 اردبیل

کسب و کار ، ویرانی شهر ، سختی رفسان ، درماندگی غرقاب و صفی برای همه بوجود

آورده است رشیدالملک که چندماه پیش، از دست آزادبچه‌ها در کنسولخانه محصل بود و بتوصیة محمدراسخه و وساطت امیرحبری و سارخان از آنجا بدرآمده به تبریز مراجعت نمود چندی بعد پیش فرموده سوبی بود که برای ناری سرور می ارث بر حرکت کرده ولی بدون اینکه کوچکترین قسمی در راه رهائی مردم شهر بردارد در سراب ترقی سرور دلس توفیق آنقدر طولانی شد تا عشا بر دمار روزگار رسد کانی بنگاه این شهر در آوردند او اکنون بعنوان نماینده دولت مشروطه بهائیش منصب اداری این شهر برگزیده شده و بار دبیال آمده است تا روسها در سایه او آنچه را که میخواهند بدست آورند.

برخی از پیشین اصحاب او را از طرف وای مشروطه خواه آذربایجان بحکومت اردبیل و یادآوری سوانح وی در خدمت باستاند و بموجب تلقی میکردند و بدین سبب در صددقت و صمیمیت خود و آنی بر رحمت آردی خویشی شنو تردید مینمودند. گرچه ما در آن زمان بدویم و از مقتضات آنروز بی اطلاع، با آنها چون در نوشته‌ها میخوانیم که رشیدالملک به بردسی خاصه، سردار محبی را، که بامردولت مگر کری، با عده‌ای مجاهد و نوپ بیاری مردم اردبیل آمده بود روزود بشهر مصروف ساخت و از سنین شهر تا نارگردید نظر آنها را بکلی ردی نمائیم مرحوم محبی در پشیره میریسد که معر لستند سردار محبی، که از پیشقدمان مشروطیت بود، از راه دشت بابک‌مده مجاهد و نوپ‌های بزرگ وارد قصه‌ها من شده چند روز در آنجا بود، رشیدالملک رؤسای عشیر را تحریک کرد که بعنوان پیشوار، با سوارهای زیاد در جلوی وی نمایش دهند و خودش بعنوان استقبال بمعی رفه سرار را مرعوب نمود که با آن عده کم بمینو تا از عشیر جلو گیری کند و حیثیت دولت بکلی مرود .. و ما هزار دسیسه ایشانرا روزود بشهر ممانعت نموده عودتش دد

ما که امروز این وقایع امحوایم تعجب میکنیم که چگونه حاکمی که از طرف دولت برگزیده شده بود ستوبی را، که برای تقویت او آمده بود، با دسیسه برگرداند و بجای آنکه موجبات ورود و استقرار آنرا فراهم سازد بمعروب نمود

آنها پرداخت.

بن داستان در زمانی رخ داد که گنجینه رحیمخان اردبیل کسول روس بکلی  
در شهر روزه برگردانده دست و شاهسون عازن تگر بیز هریت در بور تهای خود مشغول  
تقسیم عیشم چپاول اردبیل بودند. این بها ما بیسیم که بعد از محقر در بساره در  
شگفتیم، بلکه در آن ایام بیگ بگات هم راین اقدام تعجب مکررند، چنانکه روزه نامه  
«صداء» که رن ترکی دریا کو منتشر میشد نوشت دارد وئی که برای مجازب اشقیاء  
فرساده شده بود امروز از طرف حکومت مرکزی محکوم بارگشت شده و با ستار  
وارد شد. نظر ما بن خبر هم حبلی عرب و هم حبلی اسفانگیر است. این دسته  
قشون که روزه روزه مشرب شده، و در صورتیکه ده روز پیش طیاره نموده و بدست  
رسیده کون کجا بره گردد؟ این قشون در اردبیل چه کاری دید که کون بر خوانده  
میشود؟ اگر مقصود خود نمایند از این شهر که فرستاده رحیمخان و محمد قلیخان هم  
مستندند که در قشون حضور هست اگر در این حال بودند که شاهسون در اردبیل  
براسد ایشان بیامده شاهسون ها ردیل را تخلیه نمود.

مظور از آمدن قشون همانا آن تحرکات شاکستوی بود که ردیل را حوین نموده  
بودند. آن این مجاریت شد؟ رحیمخان، محمد قلیخان و سایر اشقیاء گرفتار آمده  
مکافات شدند؟ پس از برگشت بن قشون آیا اردبیل و صحنه آن را شر دردن  
و چپو چپان آسوده میماند؟ راستی آنکه چون از این اقدام حکومت توده ایران چیری  
نمی فهمیم ناچار دروغ محض می پساریم هیچ میشود بن تصور را نمود که حادثاتی  
را، که شهر برزگی را بار و مار کرده اند، بقای دولت را هر دقیقه با وجود قوی تهدید  
میکند، و پوره رنجاعیون را بحاکم نمایند این قشون مار گردد و اشهر سه سموده  
معودت نماید بگنجان ما بن خبر سهو تنگرافی است و هیچ همچو چیری بوده است «  
عافل را آنکه واقعیت داشته و سهو و خطائی از تلگرافچی سر زده است شگفت آنکه  
سودت ایران در روسیه بیراد دولت ایران نمیه این شر را تقاضا می نمود تا بهای

دست روسها نمیداد. سهراب فریاد در تلنگرام خود به وزیر خارجه نوشت که با روسها مذاکره کرده است آنها دهر رنفر قشون در دیپل فرستاده بد دیگر بخواهند فرستاد و آنها هم بدریج بر میگردانند. دولت با عزم ثابت به تنبیه اشرار اقدام کند و برای آنکه رفع بهانه نمود دسهای قشون بد بجا بفرستد و در تقصیر شاهسون و رؤسای شوار اعماص شود که نتیجه آن خوب بخواهد شد.

رشیدالملک بعد از این واقعه بمکر احبای مشروطیت فتاد انجمن ولایتی جدید و برای آنکه ظاهر حکومت خود را مشروطه جلوه گرسارد در صدد تشکیل مجلس ولایتی برآمد صدوفهای استیاضات، چنانکه معمول است در همه جا نصب شد و پس از اخذ آراء و شمارش و قرائت آنها در مسجد جامع، شادروان حاج میرزا ابراهیم مخمندی (نواری)، میرزا محمد حسین نایب‌الصدر، میرزا محمد علیخان وکیل الرعایین، و حاج محمد حمید حبیب‌اللهی، عبدالخالق و میرزا ابراهیم از باب آرا بدخواهان، عضو انجمن شدند و چون تکار پرداختند مرحوم میرزا ابراهیم از باب انصاف انجمن ولایتی برگزیده و به تبریز فرستادند.

اما مردم بیچاره که هست و نیست خود را از دست داده بعضی واقعی کلمه بر خاک سپاه بشیبه بودند و متناً از دولت برای تنه چپاولگران کمک میخواهند و سرداد اموال خود را خوشتر بودند ولی آنچه البته بحالتی نمیرسید ناله و فریاد آنها بود

میکمی رنگرامهای آبرور بد رنگان و کسه این شهر در عنوان نموده از شماره ۱۰۲ مورخ ۱۶ ذی الحجه روزنامه ایران نو میآوریم:

«مقام میباید در لشورای کبری شید الله ارکانه، جهان و جهانیان را و صبح است مامل اردبیل از تعلیقات ضویف شاهسود سرکردگی رحیم چلیپانلر بیدین، دلیل و دیون، و وجه ساره از شرارت این گروه اشرار مظلوم اکثر کارو سراها را سوزانده

تمامی باران و حبه‌ها عارت و محبوس شده در حاکم حرمی ساقی است، آه و رازی  
ما بیچارگان تمامی کره رقص گرفته چرخ سماع امای ملت و ولایتی رواست میرسد  
هر گاه دسپله پس فدایتی در خصوص ما حاکم حاکمان حاکمان ما که خود  
از مذهب اسلام خارج نیستیم بفرص اگر کافر هم بوده استم حصر بعالی ملاحظه و عیب  
را فرمائید که در حال روح شهید و مقتویین ماستصر انتقام، و چشم رهی بی شوهر  
و اطفال بی پدر شکار که کی آستین مرحمت مای دولت و ملت سرشتار و عسارشان  
پاک خواهد کرد؟ و بهمه حبه حرایبهای ما بیچارگان و عدم فدایت آن حصرات عی  
رچست<sup>۹</sup> طوبع اشرف در اسعد دوم ماه اقدمانی در حق خودست ندیده دوباره  
مرحمت نموده بر رهاب و خوف شهر مشغول حد مایات و عس و عسرت نوره، اگر  
حدیچه مثل سابق اقدامات فعلی و جلوگیری و سبب اصلاحه شرع نبوده و بحال خود  
باشد آونک بی گناه وارد شهر شده، «بال که نموده» در بصورت حاکم و عرص  
و ناموس در معرض تعبد خواهد شد اگر مستظر تنگنوازی بومیه باشد چندی بری  
ما باقی نگذاشته بدیده و هم وجه آن تنگنوازی یکشاهی در شاهی و مهرین جمع  
شده بر صبی حاکم علاءالدین بقره و تنگنوازی و هم تنگنوازی و کسبه اردستان

سر انجام از طرف دولت مرکزی پیرمجان ارمی، که در محاهدات نام بود،  
بنفای جعفر قنبحان سردار بهادر در رأس یک ردوی چهارصد نفری، که سیصدتنی  
آنها سواران اختیار و یکصدتن دیگر در مجاهدان بودند با دو توپ «شیلدر» و دو  
توپ «ماکونم» مأمور سرکوبی عساکر شدند. البته بحسب در ربحان بدفع و دفعه  
ملاور نامی پرداختند.

ملاور نامی روحانی پیری بود که مثل مرحوم اب میرزا عی کبر ردیین،  
بنام اسلام و مشروعیت، با مشروطیت مخالفت می نمود و این واقعه موجب قتل  
گروهی از آزادیخواهان گردید.

یکی از این آزادیخواهان جوان برومند و اردیین بود که بنام «میرزا عی



کیرخان عظیم‌زاده» حو بنده میشد و مایهٔ داسان دلاوری و شهادت او را در ره مشروطیت برای آگاهی همشهرنانش می‌آوردیم.

عظیم‌زاده  
دلاوری کیران اردبیل  
در ریحان

مارسو بن زندگی و اطلاع کامل نداریم. در نتیجهٔ شراتی که بعضی از سب‌الحوردگان بوقعهٔ شهادت او در ریحان می‌گرفتند بجستجو پرداختیم و مقاله‌ای بقلم نوشته‌ای از اهالی زنجان در روزنامهٔ ایران نو سال ۱۳۲۷ قمری باسم

که در آن عظیم‌زاده در جوان معروف در فصل و سر و حصار، محامد حقیقی، قربانی کوی وفای مشروطیت، برونهٔ شمع جهاد و شهادت، شهید راه ملت ... معرفی کرده و ارفد کاریه و جباریه‌های وی معذات معصلی گفته است.

عی اکیرخان غررند کربلای عظیم بود و در اردبیل جنم بدینا گشود و هم در آنجا رشد و تربیت یافت هنگام جوانیش که مصروف به تحصیل روزهدی ظهور افکار آر دی در این ولایت بود او بدان آنین مصوب گروید و برای سطر و توسعهٔ روزافزون آن مرام، تلاش و کوشش نمود. کماتش ر زندگی وی فقط این دست در بحاطر دارند، که شها در بالاحیهٔ مخصوص تحویش پردهٔ تیشاهی برپا کرده می‌کشید و در نور شمی که روش می‌کرد جمعی ارجوانان محمه را بدور خود گرد می‌آورد و از آزادی و مشروطیت سخن می‌گفت. اراهن حابه فقط حواهرش در طاق دیگر، در کراسماری می‌بشت و گه وینگه بآدن یک استکان چائی میداد و چنین می‌پنداشت که آنان برای درس خواندن و تحصیل قرآن در آن طاق گرد می‌آیند.

در یم حکومت میر معرر گروسی در ردیین بود که چون عرصه بر آر دیخو هان این ولایت تنگ شد او بر منزل برخی دیگر رفقا و آنگاه نگلان رفت و در کمیتهٔ مشروطه حواهن رشت، که نام کمیتهٔ سازبخورد گرسه بود، دست به عملینهای مهمی زد. هنگامیکه نورم تصرف و رو بن پیش آمد عظیم‌زاده جروسر دستگاز و در مقدم جبههٔ عملیات فر رگرفت و در ین کار مهم سهم بس عظیمی عهده‌دار گردید و سب‌الحوردگان اردبیل کسانی که او را دیده‌اند با عبارت لایکپارچه برو، دلاوری و حو بندری و بر تعریف می‌کند و در عین حال

سبحور بی نظیر و سطق پر شوری می داد و چنین می گویند که با وجود آن همه مجاهدان قفقازی و آذربایجانی، که در کمپنه گیلان بودند، کار دینی و دلیبری وی تا اندازه رسید که حرو سردستگان آنهادر آمد و فرماندهی سمت مهمی از مجاهدان بدو سپرده شد.

شادروان کسروی، که شدت علاقه اش به تبریز گاهی او را مثل تیشه ساخت است که همه چیز بسوی دیدگاهش بر آید، عظیم راده را در تاریخ هجده ساله آذربایجان تبریزی قلمداد کرده است حال آنکه علاوه بر حسب و نسب و شهرت عظیم راده به میرزا علی اکبر خان اردبیلی، اساق قدیم و ارجمند روزنامه انوار بود در شماره ۱۴ مورخ ۲۲ شعبان ۱۳۲۷ قمری او را عظیم راده، ردبیلی معرفی کرده و چگونگی اسباب او را از طرف سپهدار اعظم برای سرکوبی مستبدین ریحان شرح داده است.

ناری بطوری که در کتاب تاریخ صیقل شده شب ۱۴ ربیع الاول ۱۳۲۷ قمری (۱۶

فروردین ۱۲۸۸ خورشیدی) قزوین بنصرف مشروطه خواهی که، از طریق گیلان عارم بحیر بهران بودند در آمد. آتش، شب تولد محمد علی شاه بود و دولتیان حشی بر پا کرده مشغول خوشی گهرانی بودند در این موقع قزلباش گیلان، که تا نزدیکهای قزوین را در دست داشتند، شهر را محاصره و در آن شهر بنصرف در آوردند مابری اولین از درینو قعه یا نام عظیم راده آشنا میشویم و در آنرا داداشهای تاریخی مجمله در نوشته های کسروی، حرو سردستگان آنان معوانه و سپس و در رأس دسته ی می پییم که برای محاصره پش چاه آرابیخوان بر ریحان عرام گردیدند.

تو صبح آنکه مشروطه خواهان پس از تصرف قزوین در صدد حمله به تهران بر آمدند و ای چو از مستبدین ریحان نگرانی داشتند مصعب در آن دیدند که سویی بدایحای عرام دارند و بدین طریق از پشت چاه در مان باشند. عظیم راده از صرف محاصره ولیحان سپهدار اعظم بدین کار مهم با مرد گردید و فقط ده نفر از مجاهدان را با خود برداشته عارم ریحان شد، کسروی در حق و مسووسد که عظیم راده «یکی از سردستگان مجاهدان و جوان دلیر و رابانداری بود» نامیر علی اکبر خان ریحانی، که او هم در دبیری از صاحبگان شمار معرفت، بدین کار مهم برگزیده شد و وارد ریحان

گردیدند. لیاقت و کاردانی عظیم‌راده بدتری بود، که بهرام میرزا، حاکم شهر، بدون هیچگونه مقاومتی فرار کرد و ملاقر با نعلی و کفش بیرو حاموشی گزیدند. کسروی آنگاه چنین آورده است که «عظیم‌راده رشتۀ کاره را در دست گرفت و مجاهدانی هم از آنجا به‌پشت پیوستند. جوان غیرتمند دمی آرام نگرفته میکوشید و گفتارهای پر مهر مردم را میشنید و چون مجاهدان از فرزند آهنگ تهرن نمودند عصیم‌راده، در حیرت و حجاب یک بوپ با گنوله‌های سرسل و اسوهی فشمگ را به‌روانشان فرستاد و از آنجا که آوره بیرونی مشروطه خواهان همه را مراگرفته بود بیرون ملاقر با نعلی در در کشیده حاموش مشتند»

لیکن تقدیر سحر دیگری باری کرد و مجاهدان روز سیزدهم تیرماه ۱۲۸۸ (۱۶ جمادی الثانی ۱۳۲۷) در کرج شکست خوردند. این خبر که بر حجاب رسید، مستبیدان آن ده چندان مررگ کردند و سکه‌های آن‌ها را که در کسری بود شعله‌ور نمودند. عظیم‌راده که مستبیدان دور اندیشی و احبب طر فار کند و چند روزی در حجاب باشد بتحریت کسبی بمسجد آمد تا سحر سحرانی کند و آن‌ها را از قدرت مشروطه خواهان و پیشرفت کار آن آگاه گرداند و بی‌شکایت که از کسروی برمی‌آید این خود دمی بود که برای آن جوان دلاور گسترده و اور، خود آگاه بدن کشایدند

او با حرارت سحر بی مهبی نمود و عقب نشینی مشروطه خواهان را عیار شکست آنها را بدو با وعد و وعید مردم را بیاری آزاد به خواهان فراخو بد کسب آخوند که هر لحظه در جریان اوضاع بود، بدو پیغام آوردند که مسجد حای این حرفها بیست و شش بیدر شهر بیرون روند ولی عظیم‌راده با سحرهای دیوانه داد، کسان ملاقر با نعلی و مستبیدان ربحان، که مقدمات بلوارا فراهم آورد، رتسگچی جمع کرده بودند، بگاه شروع به تیراندازی نمودند. عظیم‌راده و بیست نفر یارانش بمقابله برد حند و مردانگی‌ها کردند و پیکار کن خود را بدر لحکومه رسانیده سگر گرفتند و جنگها کردند و چون بمصیغه اسادند بحال میرا علی اکبر حجاب ربحانی رفتند لیکن از آنجا هم در آمده با جنگ و گریز راه فرار پیش گرفتند. سرانجام ربحان قوی-

فنائی<sup>۱</sup> ن کسان خود او را محاصره کرد و ربای در آورده حوان عبور و آزار بخوره را، در حالیکه لباسهاش از سوز گدغه شده بود، طلای پاش مستد و کشاکش کشان سندان شاهی آوردند و وضع را گوی و فیهی از در حب آوران کردند.

بن گسر ارموسوی نامی است که در شماره ۷۸ روزنامه ایران نو (۱۶ دی قمره ۱۳۲۷) در مقاله ی تحت عنوان «دیار مکافات است» نوشته و در آن تشریح اوضاع رنج و بی نظری حوان دلاور اردیس اشاره کرده است. عظیم رده اردسلی است. در فقر بود و اکوب برای زودب گوی محبت عمیدان حاناری شایسته است... همین عظیم رده با چند تن از هم مسکانش کشته شده بایشان ریسما پیوسته با کمال حواری، مثل لاشه حوان، در کوچه ها روی خاک کشیده می افتد. بدین هم که بیت مکرده حتی لواط و شر و در این کشتن گار اگر چه میگویند، هاب، ناسان، وین حدود برای ما آورده بد<sup>۲</sup> بقوای باب امام<sup>۳</sup> ملاقره بعلی، هر کس رخی شمشیر زنده در بهشت با حور عین عربی خواهد بود... این کلمات ر گفته ام، و ساره، خنجر کرد ابدان کشته اینها را لاش لاش می کنند.

حشر شهادت عظیم زاده در حوان آید معکس شد و مایه  
مقاله ای ر که تحت عنوان «تفصیل ر حوان» در شماره ۹۵  
مورخ ۷ ذیحجه ۱۳۲۷ قمری روزنامه ایران نو درج شده

چگونگی قتل  
عظیم رده

است و حکایت از مرگ داشت این حوان ایران دوست دارد نقل می کنیم

«... سید سعید عیات عاجز بهانه های مظلوم ر حوان، سپه دار اعظم، اراده عطف و رفت، عریض مصلحت و عداوت بشمار ابله و مصایبت احابت فرموده، عده قلیل از محافل را بر بست جواب معروف در فصل و هر ر حسانت، مجاهد حقیقی و قربانی کوی وفای مشروطیت، پرو نه شمع جهاد و شهادت، اعی آقای عظیم زاده، شهید راه مسترار و ابه ر حوان محبت سان فرمودند. آن مهمانان غریب، عریض ر حویه و فریب جمعی از مفسدین

۱- «قول» در ترکی معنی یار و «قضاء» بمعنی کوبه است و معنی «قولی» یار کوناه

به يك سرعت فوق العاده وارد ربحان، و بيايك همت مجدد به در عرض مدت قليل، از اقدامات و خدمات شايد در باب تشكيل انجمن وساير دو ثمر، و انتخاب هيت و كلا و قدغن، انصهتي منيه از شرب و مسكرات و افيون و غيره، نسبت به علم انسانيت و شرف مشروطيت فررگذار نگشته، و اتفاق و صداقت طرفين را با تدابير حكيمانه و تصحيح مشفقانه تبديل با اتفاق و معيت نموده، و آسايش و رفاهيت و امنيت را گوني ناخود سواد و هديه آورده، مثل سردر منصور حاكم جابرو مستند را... بمقام عزل و استعفاء رسانيده، كمالات و خدمات آن محاهد عيور و جسور و عوام تدبين و تمدن آن جوان پر جرئت نسبت به مسماسلاميت و شريعت، منصور خاص و عدم، و انسي عسري و جعفري مذهب بودن و را حدي انگار نميتواند، و شرف و نصاب هم بيبست.

پس آنكه حبيب آفای ديد و مسكن شد كه معاع نفس و گراسانه مشروطه در نقصه ربحان رواج گرفت، و آفتاب تمدن و چرخ بر چهره اقبال مطلوب و هو خواهان مشروطيت بطوع پذيرفت، با چادر در خانه رياست مسدود و در محل و دخالت مفقود است، و تعديت و تجاوزات مريدان مقطوع ميشود، حبيب آفا سر لايد رشته مسدود و عباد و برق و جهل را محكمتر سرد، و تدبير مانتوگزار آنديشه، ماحيل شرعي عظيم مراده را در فشار عوام متهم و به لامذهبي معروف نمايد، اي علي و آف احمد احوي را ده خود و ملا عيد بحسين لامذهبي شاه نشيني، و حتمي از صبه سادات دور را بواسات، «سيد و ص» و «سيد بشر» و «سيد تقی» و «حاجي باحي» و «حاجي مهر عبي برار» و سيد خدلاء و غيره را سر خود جمع و دستور العمل داد كه در محافل آفای عظيم مراده را به شاب مذهب پايه و تحريكات مذهب اسلاميه متهم، و شهرت و روح دهد، بلكه او را بدین بهتان از ربحان بعید كند.

آفای عظيم مراده ابتدا به لغويات و حيليات و تدليسات مهسدين عشاء بگريه همزوره محض عمل بوطيف مديريت وادي و ريش بسايت خود، در يكي از مساخذ ميان جماعت نطق ميسود، و شهر رنجان را از رفاهيت و اسايش نتيجه اقدامات و كمالات خود محسود معرض ميساج، و هو خواهان مشروطه را بآمل و آرزوي

حاضر چندین ساله موقوف میداشت.

«لجنه اوب کسی، که پاس حقوق مهم ساری و عرب بوری است بحقوق و رحمت آقای عظیم را شهادت ملاحظه داشت، و فرمود شهادت و مطرومیت آن بیچاره را بدستش داده مسجد شاه فرساده و در مال بهو در آنجا نمود، ذات دین نژاد، جوهر سدید، و نفس مهمله معطیه امام جمعه بود. ملاحظاتی عداوت و لحاح صاحب سابقه که با «شیخ عبدالله» مجاهد، در سرسرقه و حیاست جمعه جوهرت موروثی و امانت پدری مشار لیه مجاهد پیدا، و حیاست آقای امام را آشکارا، و باصق عدیه را اسرو منظم شد بود. علیهم السلام بلافی عداوت مجاهد مشار لیه، آقای عظیم را در عرب و عاص اردبیل و عرب آن رقیب، و تحریکات و گوش داده یکروز بانطق عموم مجاهدین بمسجد شاه، بری تنطق گسین و برای وعظ و بطق به ده مشغول گردید.

در انسی بطق مشار لیه «سید تقی» امام جمعه اسلام وارد، و گفت آقای عظیم را ده فرمایش حساب حجت الاسلام است بلاغ می کنم. منرمند اینجا موقوفه است. شما وعظ بکنید. آقای عظیم را ده تا کمال ملائمت گفت که اینجا حبه خدا و محل مد کره حکام الله است، آقای حجت الاسلام چه مانع میشوند مشغول بشنطق بود که مجدداً آقای سید بهی حاضر و تکرار پیغام کرد. در آن بین ر بای گنبد مسجد گماشتگان حساب آقا حواسند بعظم زاده گونه سدازد، چون حساب مسجد ممنوع جمعیت بود فرصت نشده جمعیت رویتنطق و فرار و آقای عظیم را ده و سایر مجاهدین آنروز جان سلامت، بدون هیچ انقلاب منزل خودشان مراجعت نمودند.

همانروز گماشتگان حساب آقا شروع بانقلاب، و بیرقها را اردکان و بارار سرنگون و برد شه نامر حساب آقا قرار گذاشتند که فرد هر کس دکان خود بار کند بی گفتگو غارت خواهد شد. صدی حرکات و جنبه حصر اب نگوش مجاهدین غیور، شبانه میرسد که حساب آقای دین دار حکم کمر و قفس مجاهدین داده، لابد همان شب بانطق منزل خود در بغیر و در عمارت شاهی، که خسی بود، سکمی و سنگر نموده، صبح یوم سه شنبه همدهم جمادی الثانی گذشته، بار و دکان کین بسته، صدی گلوله و شلیک از

طرحین بنده، و گوش فلک را کر میسود، رؤسای شهر عموماً، که مقدمه محامد آقای عظیم زاده قول داده بودند، هم نروژ مصروف گشته، هر کدام با حضار طایفه و عده قریبی، و اشرار حرد بر خاسته، اسدالدوله و مشر المماتک سوارهای قول قسه و گماشتگان ابواب حصوری خود را، مصر الدوبه که و حامی و بانی بنجین و دوطب و هو حواء مشروطه بود دسته بالا با بچه های خود، از نائب آقا و بور باشی هشتم و نعمت و محم سلطان و غیره و غیره؛<sup>۱</sup> نایب اصدد معون و مردود که از ترس مو حده جاب عظیم راده فراری و بیای نی بود سوارهای دزد خرد را بایک سرعت فوق العاده روانه رنجان نموده،<sup>۲</sup> هکذا دسته نو بچی و اهالی شهر با اتفاق محامد آقای حامی شریعت حاصر و باظر، و سنگرهای عدیده ترتیب، مشغول جنگ شدند

تا غروب آن روز و شب هفدهم حمادی<sup>۳</sup> (ثانی) تا صبح، عرصه فرصت و مهلت جنگ را بمجاهدین غرب تنگ کرده بود،<sup>۴</sup> یوم چهارشنبه هجدهم حصرات مجاهدین عبور، با حالت حسه گرسنه و تشنه، که بداً<sup>۵</sup> دلفقوای پیاسوره و بدو خود عده قلیل، ابتدا از مقاومت و مهاجرت با جمع کثیری پسندیدند، و بازار طرف مقابل را از شلیک خودشان بسوه آورده کفایت و خسارت محرج دادند. در همان روز آقای مروح شریعت حکم جار داد که هر کس سر عظیم راده را برد من بیاورد پنجاه تومانی انعام میدهم. تا عصر نزاع صرفین طول و با علا درجه شدت رسید. و حش و انقلاب کسه و بخار و دشت و کور بی بهیت و ارحه گذشته، بالاخره شهر زنجان یک پاره نموده محشر و قیامت، مردن آقای مروح الاسلام از سواره و پیاده و غیره بایک هیجان و هجوم محیر لعقل، حمله بممارت شاه، که سنگر مجاهدین بود برده و محاصره کرده، حصرات مجاهدین چون از معاهده و مقاومت و معیت رؤسای شهر بکاره مأیوس، و از امداد ایشان محروم گشته آخرین درخت قرار مقاومت را برقرار اختیار، و مجبور از تحلیه سنگر اولی شده عده مجاهدین فرار ولی آقای عظیم زده و میرزا علی اکبر خان و شیخ عبدالله بر سنگ فرار را بر عبرت خود هموار ساخته در سنگرهای دیگر با حالت تنهائی با آن کثرت جمعیت مشغول مدافعه شدند. مسلم است کسی که دو روز و یک شب در سب

تمه حسته و تشبه و گرسنه و غریب با عموم اهل بیت شهر معسسه و کفایت بحرج دهد  
 متنها هر و شجاعت فوق العده خود را بشود و آخر الامر عجز از مهارت پندار یک  
 بالجملة آن سه نفر مجاهد عبود و جرمین آورده از تشنگ و فشنگ خود را  
 خالی کرده ملتجی شدند. طرف مقابل بهر و محنت پنجاه تومان جایزه آبی حجت-  
 الاسلام، ایشانرا تعاقب و در حیات طیم خود را با آخر رسانید، رحیمخان قونقسه  
 برادر صبی شمر دنی، آخر قبل و قاطع پس حالی عظیم راده و آن مظلوم مهمل در  
 را روانه جناح ساخت. شمسعلی نام قوچی سعیددوله، که در هر دگی و شرارت  
 و حاد اظهر من اشمن سب، شمع خیاب میر را عبی کمر حجت و شیخ عبدالله را  
 مسطفی، و بدترین شکل مظلومان را بدرجه شهادت رسانید. . . لخت و عور و برهه  
 سه شانه روز احاد آن بیچاره مسلمانان را، که باب دم بهاده سبب کفر بایش داده  
 در میدان شاهی بی غسل و کفن، در پیش آن مظلومان نکرده، بلاخره بخش عظیم راده  
 شهید را محفی در کنار شهر در گودالی بی غسل و کفن در یک خاک مدفون و سایر محاهدین  
 رنجانی را محرمانه غسل و دفن کردند. **کافران معا کوبید داد از این مسلمانان.**

این مقاله بقیه هم دارد ولی برای آنکه مانع از خود را دنبال کنیم از آوردن  
 آن خود داری میسائیم و بدست حرکت اردو بدرییل می بردیم

پیرمحد پس از آنکه مستبدین رنجانی را بر ساخت بریارت  
 غیر عظیم راده و بارش شرافت و پس از چندی بقصد سریر  
 براه افتاد، او در تریز ستون خود را تقویت کرد و برای  
 سرکوبی رحیمخان مردم قراچه داع گردید. رحیمخان بحنگ  
 اردبیل

باو اسناد ولی شکست خورد و با کسایش بروسه گریخت و سون پیرم سر پس در  
 آنکه امنیت را در آب سامان برقرار کرد به تبریز برگشت.

این اردو مدتی در تبریز بمرام آوردن ماسحت و تکمیل سلاح و فرات برداشت  
 و در دوشه بیست و دوم فروردین ۱۲۸۹ خورشیدی (دوم ربیع لانی ۱۳۲۸ قمری)  
 ارتو بر سوی اردبیل برهفتاد. چون قضا دایان سرکوبی عشایر و ستر داول



میهن مردم بود این بود که عشایر بخلف با آنان به حامسند و ساطیعه فولادلو، یورتچی و امیر عشایر حبیبی، با نقشه‌های جنگی، با مردیکپهای سراب پیش رفتند و بسنگرندی و آرش در می جنگ آید ایستادند. ولی چون شکست رحیمخان و مراد او بروسیه روحیه آنان را متزلزل کرده بود گاری از پیش بردند.

فولادلو ها که حدود آنجا بودند بسجی نادولسان در آوینسد ولی با قتل رضا-قلیخان رئیس آنجا، که از میرزوبین حوایی عشایر مشر میآمد، و کشته شدن دو تن دیگر از سرداران خود، روی بهریمت نهادند. میرعشایر و نصر الله حای یورتچی بر بسجی شکست خورده بحال گریختند. اردو در تعجب آنها، متوجه صفحات خلخال گردید و بعد از یکی دو جنگ کوتاه، یکی آنرا درهم شکست. امیر عشایر و نصر الله خان تسلیم شدند و تحت لحاظ همراه اردو بدریل آمدند.

توجه ردوی دولی خلخال و جنگ با امیر عشایر مرخوم کسروی در تاریخ هیچکس ماله آذربایجان سخوی بیان کرده است وی شایرون محسبی بن داستان را بطریق دیگری آورده است و اینک ماعین نوشته در نقل مسامیم:

«طوایف یورتچی و فولادلو و امیر عشایر و سایر حوایی خلخال، متحداً برای جلوگیری از ورود اردوی دولتی تا نزدیک سراب رفته و در آنجا تهیه سنگر نموده و ردوی دولتی بر اسراب حرکت کرده در راه بلاقی فریقین و جنگ شروع گردیده و قلایخان فولادلو که از میرزوبین طوایف و شجاع ترین مردان دوره خود و از معروفترین طایفه فولادلو بود و پیشی فراوان سوارگان و طوایف معده، که تمامی نگاه و نکال و اطمینان بر عشایر برضا قلیخان بود، در بهد و جنگ از طرف اردو سنگر رضا-قلیخان را به شصت نفر گرفته، رضا قلیخان و دو نفر همراهان مشارایه را مقتول، محض مساهده بن اوصاف بعضی سوارگان فولادلو و حامسو و یورتچی و بهر رگداده حتی قلیچخان حامسو از محل جنگ ناعمین فرار کرده و امیر عشایر و سایر سوارگان خلخال بطرف خلخال فرار نمودند. چون یورتچی ها در سر راه اردوی دولتی واقع شده بودند و غیر از تسلیم چاره نداشتند سر اطاعت فرود آوردند و امیر عشایر بعد از فوت رضا قلیخان

و مشاهده تسخیم بورتچیان در حدود تاب مقاومت و سفامت بدیده به بورتچی آمده  
تسسیم گردید. عموم حوایس حلحال رفولارلی و بورتچی دست بسته بیگ فتصیح  
فوق لعاده بشهره ارد گردیدند»

حدود پیرمجان در اسموردیلگرانی نهر ان محیره کرده و در نامه شرقی در شماره  
۱۷ مورخ ۱۸ ربیع الثانی ۱۳۲۸ آراچین درج نموده است. «از ردبیل دوازدهم  
حرکت کردیم و در بخلجان که همه اشرار آنجا جمع بودند و لی نصرالله جان بورتچی  
و حسنعلیخان فولادلو و مرعشار و تمام مدیر حوایس تسسیم شدند. امروز پانزدهم سه  
هفت مایده الحمدلله همه سلامت و رد ردبیل شدیم. یفرم»

روز یکشنبه چهارم اردیبهشت ۱۲۸۹ (۱۵ ربیع الثانی ۱۳۲۸)  
ورود اردو به اردبیل (فهری) در دوره‌ی دیه‌بی و باشکوه ردبیل بود. در آن روز  
مپاه قاج دولت مرکزی در میان پرشورترین استقبال مردم و رد شهر شد و چند تن از  
کمی‌را، که ششماه پیش میان اعدای خود را به هستی آنها را برساند داده بودند  
بدلت واسارت ردبیل آورد و در زندان قلعه‌ای، که این ورحیمخان گروهی از مردم  
بیگانه را در آن به بند کشیده بودند، محبوس ساخت. زن و مرده، پیر و جوان، بزرگ  
و کوچک همه و همه به پیشوا آمده با کف‌زدن و هلهله مقدم سربازان و طرا را استقبال  
کردند و علسر و احساسات خود را بشهر و مردم آب نمودند. در عین حال سرده‌های  
عارتگران را برارین وطن و پرتب سنگ و خنی آب دهان معاف داشتند

آرروز شهر یک مکتب رنده برای یک درس آموزنده بود. چه در آن لحظه  
مال‌های عارت رفته و چپاون دار احگران در یاد بود بلکه یکبارچه احساسات پاک  
و صمیمانه‌ی بود که بر اعماق وجود هر کس برای عرضه به پستگاه وطن و اندیشه‌شکن  
طهور و بروز میکرد و در حرام ملیت و قومیت، احکای سربازان در مقابل دیدگانی  
ساله‌های روس‌بویی چشم مردم قرار میگرفت. آری وطن عزیز تر و گرا به ترین  
عامل اجتماعی بری وطن دوسان سب و مردم ردبیل در دوره و زمانی، رستخیزترین  
امتحانی در پاره‌ی سرفراز و موفق بیرون آمده بد.

اردو چنان روز در ردیل ماند و بترمیم کسریهای خود پرداخت تا بری  
 سه قوجه بیگلر و دو دیگر طوائف مسکین بدین صفحت حرکت نمایند. گفتم که رشید  
 املت حاکم بود و چون سروسوی به عشایر و روسها داشت، چنانکه معر السطان سردار  
 محیی را از آمدن باردین بر حذر داشت، پیوم و سردار بهادر و نیز اردو افتادند. قوجه  
 بیگلرها بیم داد و در صدد مساعدت از غریبت ردوی دولتی بدان صحت برآمدن سکن  
 ایمن باهوشتر و جنگ آزموده بر اردیگران بودند و از رفتار و بمکون خاطرش قوجه  
 داشتند. بی بود که نظامر انصاف خود را از حمله بداینها ظاهر داشتند و چون چندی  
 گذشت، عنوان اتمام حجت، نامه ای خطاب سران عشایر مشکین تهیه و به پیک  
 داده رر به نمودند و تفصیله شش ساعت بدار رفتن وی نیز فرمان حرکت اردو را  
 صادر کردند و بعدری سریع عمل نمودند که حاکم و ستون پنجم عشایر را در مهمل  
 کار انجام شده ای قرار دادند.

جنگ پیرم  
 با قوجه بیگلرها  
 جنگ ویرود قاصد مشکین شهر، حواین در يك مجلس  
 غروب جمع بودند. او به مرا بآنها تسلیم داشت و بی در  
 همین مصلحتهم ردو رسیده بمحاصره آنها پرد حن و جمعی  
 از نتراکه عاملگیر و روی جنگ و گریز نهاده بودند مقتول بدسگیر ساخت تا  
 اینحال طایفه قوجه بیگلر که از طوائف مهم و جنگجوی عشایر بود، بجنگ با اردوی  
 دولی ایستاد و «سردار خان» رئیس آن طایفه سختی با فزاری نمود ولی با قربانی  
 کردن «بختور خان»، «سلور خان»، «مرا خان»، «هاشم خان» و «حبیب خان» پنجم  
 از رشیدترین فرزندان و نوه های خود، واردست داد جمعی از سواران و تفکدانان  
 دست زپیکار کشیده فراری شد و عائله قوجه بیگلر حائمه یافت. روز بهم خرداد اردو  
 مظفرانه باردس بدگشت و بیش از چهل نفر از سواران اشرا را با سرت با خود آورد.  
 در اردیل کمسیون برای اسر دد موال مردم بشکل شد و محمد الملت بر دست  
 آن انتخاب گردید و امور عشایر، که دوکیل لرعا با بود، به میرا عفار خان تفویض  
 گشت و پس از انجام این کارها ستون مزبور، درحالی که شصت نفر از سواران عشایر را

در اسارت داشت، و راه گیلان عازم بهران شد، گروهی از سران بیرمقل شهبانمالت حمالی در نارین قلعه زندانی گردیدند و به رشید لعلک حکموان اردبیل سپرده شدند. جعفر و لیحان بخیار تلگرامی بنهران معارضه نموده و حرکت اردور اعلام کرده است و در نامه شرق آن تلگرام را در شماره ۹۰ مورخ چهارشنبه ۷ حمادی ثانی ۱۳۲۸ چنین صمد نموده است و در مورد طرف تهر و از راه رشت حرکت. شخصت محسوس با اردو چهل نفر تسلیم حاکم. حعفر قلی بختیار».

«دوی دولتی باریج بهم تیر ۱۲۸۹ خورشیدی در میدان استقبال پر شکوه مردم وارد بهران گردید ولی نبودن رشید الملت در رسل، کمسیون اسرود و غادیه کاری از پیش سرود بخصوص که هر تکه از مو با مردم بیرون کوهها و بیابانهای دور دست فرود ع و مشکین و حلجل و اردبیل و پارسنگه و با که محفی گشته و برندگان آنها بیرباش خنه بودند.

با بحال کسانی از شاهسونان و شکریه و اردک بدو، آنکه نتیجه ای بدست آوردند بدله گویان اردبیل باز مضامینی در امصاره ساجسد و شعرا سرودن اشعری از قول هارنگون پرداختند گویسدهای یک بیت اشعری را که بر آنروز بحاطر داشت از قول یک شاهسون چس میگفت: *باز یک بیت از شاهسون چس میگفت*

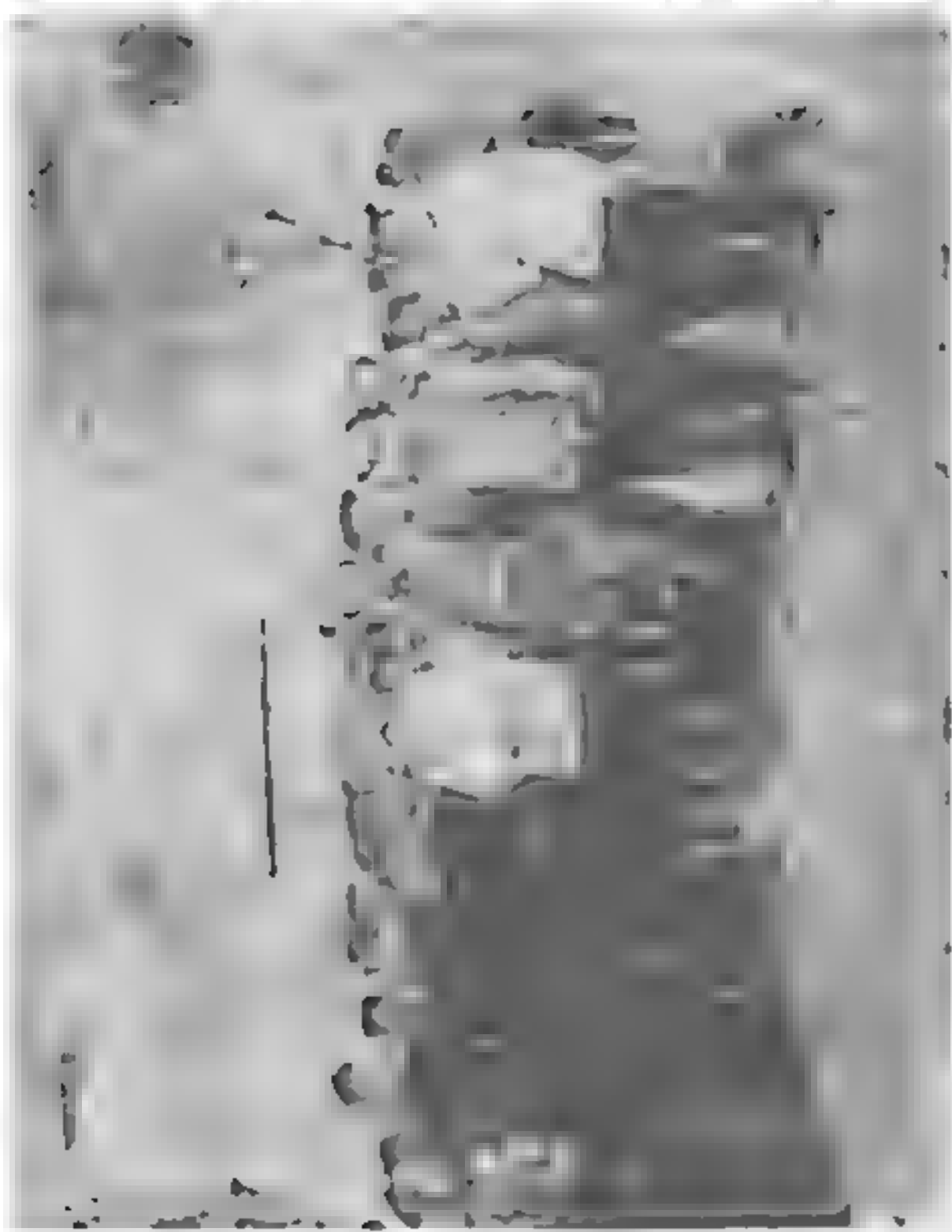
«عمر مردن قاطرون میمگنی بیلنه زدوک»

بویله بیلنه بدوک اگر بیو شهره گبرمه زدوک»

و بدین ترتیب پرونده عارت اردبیل بسته شد.

بایک نظر حمالی میتوان چنین گفت که عارت کمدگان تارومار شدند، غارت شوندگان بیحایمان گشتند. آزاد میخواستند سرگردان گردیدند. رحیمخان در بدر شد و مسدودین پیش مردم نما آخر عمر سرافکنده تر گشتند. ولی در این میان آنکه بر خوردار شد دولت بهیه روسیه تراری بود، که صرف نظر ر نقاط دیگر، بایک نیروی ۳۲۰۰ مری شهر اردبیل را تحت اشغال خود در آورد و بدبالة نقشه های استعماری

۱- مفهوم فارسی آن چنین است که در عصر خود آداب سوار شدن بر قاطر را نیکو داریم و اگر عاقبت کار را چنین پیش بینی میکردیم هرگز بشهر نمیآمدیم و حمله نمیکردیم»



رختخانه حکمران اردبیل با افسران روسی

این تصویر از کتابخانه شخصی نویسنده است و به عنوان سند تاریخی در این کتاب ثبت شده است.

خود ارتعادی بمردم کوباهی نکردند و عرصه را بر آردیجوهاں تنگتر ساختند  
 محسبی میویدد تناع روس که ساکن اردین بودند، در گذشته بامردم ین شهر  
 همربستی مسالمت آمیزی داشتند و اکنون که وضع دیگر گونه گشته برخی ر آسان  
 به پناه و آزار مردم پرداختند. کار بجائی رسید که حتی زبان کلرگری ارتعۀ آسویت  
 که در خانه بری مردم ند می پچند خود سر شده رهرو گوبه آری نیست به امالی  
 فروگذار نگشتند رشید الحک هم به پشت گرمی مخبر السلطنه آلت دست روسی گردید  
 طبعی است که تجمیع این وضع بری ملیون صاحب ساگوار بود و آنها را بتکاپو  
 و تلاشهای بیشتری و امیداشت یکی شرائعت چنان بود که آتن باارزوی خود در  
 احراج بیگ بگان توفیق باشد و طرفداران آنها را سرکوب نماید و کسمه آمل خود  
 بهی ایران عربو را اروجود آنها پاک سازد.

## فصل ششم

## بحریکات روسها

بلاش ملیون

برای اخراج نیروهای

سنگاه

گفتم که اشغال روسی در طرف سرماران روس در ملت ایران  
 بویژه در ادیخو هان ناگوار بود و در گوشه و کنار ایران  
 مخصوصاً در دیجان، به لسانی بری اخراج آنها عمل می‌آمد.  
 چون مقصود ما در اینجا بود و قایم ردین است از اینرو  
 گوئیم که آن در خواستن این شهر سر در این باره بلاش و کوششی منظمی داشتند  
 و با مشروطه خواهان بقصد دیگر روابط خود را حفظ میکردند، اما انجمن ولایتی،  
 که رشید لمک سرگزیده بود، بواقع نمی‌توانست با سنجواست مثل یک انجمن  
 مشروطه بوطیف خود عمل کند و بر علاوه اینکه رشید لمک کاملاً بر آن مسلط  
 بود، چنانکه در حای دیگر گفتیم، به هر حال معروف مستبدین اردبیل نیز بر حسته تری  
 اخصی آنها، تشکیل میداد هر گونه نگرانی و همه ادسوری که در هر کون انجمن  
 ولایات دیگر می‌رسد بقول مرحوم محسنی رشتی می‌باشد، عمده‌ای بدانی همیشه حتی  
 بین نامه ملیون ایران، که در سوم صفر ۱۳۲۸ قمری در مورد مشروطیت و همه  
 انجمنها رسانی گردید، در بی محسن بدو، ترجمه‌ای و امضا و پستگ آید و در باره  
 تنبیح اعمال روسها در اشغال ایران نادیده گرفته شد.

روسها، که اول بمیان حفظ بیخ روسیه بازبین آمدند، کم‌کم در صدد اجرای  
 نقشه‌های استعماری خود برآمدند و از هر گونه عدی بسکن شهر و طراف مصافحه  
 نمودند، حتی سنگی قنور را به آنکه در کسولخانه کینه می‌سازند بدانجا بردند  
 و با تشدید مقررات «کاپیتو لاسیون» در باب تبعه خود، بر کران و کلمه‌های ایرانی آنها  
 را نیز، بآنکه میت و تبعیت ایران داشتند، از مرئی آن بر حور در ساختند و  
 به بطریق دست جمعی از اجامه و و باقی را در اذیت و آزار مردم آردگذاشتند.

شکایت مردم بحکمران و هم چنین با انجمن ولایتی می‌نتیجه بود، و حکومت بظاهر

مشروطه هیچگونه همراهی نمی نمود و چنانکه گفتیم بیابیه‌های ملیون و آزادیخواهان ابران بیر که برای تقبیح اعمام در میان بدجنس ولایتی می‌رسید، پرشك میماند ولی هیچیک از اینها مانع فعالیت‌های آزادیخواهان نبی ولایت نمی‌شد و مشروطه‌خواهان اردبیل را از تلاش برای آزادی ناز می‌داشت. آنها سعی از اعلامیه‌ها را بدست آورده مردم را از معاد آن آگاه می‌ساختند و سکه ولایت را به جرای مفاد آنها تشویق می‌نمودند چه که اعلامیه فوق‌الذکر ملیون، از این طریق باصلاح اهالی شهر رسید و چون در آخر آن چنین نوشته شده بود که «لشش سال بود عرای مذهبی داشتیم عید را نگر فتم اسال عزای می داریم دلهای ما مکدر و معوم است. دیدگان ما گریه‌دار و محزون است. اسال عید سورور را بخواهیم گرفت. . . مصارف جشن را صرف قوه نظام بنائیم. . .» از اینرو اهالی اردبیل بر این خواست آنان پیروی کردند و از برگزاری مراسم عید خودداری نمودند، بخصوص که هست و نیست خود را نیز در جریان عاید شهر زیست داده بودند.

حکومت اردبیل بظاهر مشروطه بود و آزادیخواهان با آزادی رفت و آمد داشتند و بی‌رشدالملک که از کوششهای آنها احساس نداشتن می‌سود بدست‌انویزی می‌گشت و محدودی بر آنها فراهم سارد و هر چشمی از آنها بگردد. قصارا بهانه آنکه وی بدسال آن بود خود بخود پیش آمد و آن چنین بود که میرزا حیدرخان نام، مرد موقر و مورد احترامی، رئیس پست اردبیل بود و بدون آنکه نظهری کند در خوا با مشروطه خواهان ارتباط داشت. مرحوم محسنی می‌نویسد که او روزی محرمانه به آزادیخواهان خبر داد که يك پاكٔ به مهر آیت الله آخوند ملا محمد کاظم خراسانی از نجف اشرف رسیده و بگيرنده آن آقا میرزا عبدالله مجتهد تحویل داده شده است احساس میشود که حاوی مطلب مهمی باشد.

۶ - نوادر در آن شش سال بهایهای مجرم و صغر مصادف بود و لذا این بیان با احترام

شهادت حسین بن علی (ع) تجدید سال را جشن می‌گرفتند.



در طرف آزادبخواهان، که در آن موقع عنوان دموکرات داشتند و دارای مجلسی بهین ساء بودند، چند نفر مأمور شدید تا شبانه با آقا میرزا عبدالله ملاقات و از متن دمه، اطلاعایی بدست آورید.

ایمان با مذاکره با او باین نتیجه رسیدند که آقا میرزا عبدالله آن نام را با بحمن ولایتی برد و عین آنرا، که دستور حایتربن مرجع دینی است، قرائت نمایند. این بود که مجتهد و انجمن درخواست تشکیل جلسه کرد و با آنکه هو سرد بود همان شب برای تشکیل این مجلس برای بعد از ظهر فرد دعوت گردید. فردا انجمن ولایتی در خانه حاج میرزا ابراهیم مجتهد (نواری)، که ریاست آنرا بر عهده داشت، تشکیل جلسه داد و علاوه بر اعصاب، آقا میرزا عبدالله مجتهد و جمعی از آزادبخواهان سر برای استحضار از متن دمه و قدام بحمن، در جلسه شرکت نمودند. دستخط آخوند خراسانی بدین شرح وسیله مجتهد قولفت گردید:

«بسم الله الرحمن الرحيم . اردبیل . عموم آقایان عظام علمای اعلام و ارکان اسلام آن بلدة شریفه دامت برکاتهم و السلام و نور مخصوص مبداء. البته آن ذوات محترمه بوظیفه و تکلیف فعلی، که مروره در حفظ نصه اسلام و صیانت مذهب در عهده دارند، قیام خواهند فرمود و بن معنی را پیوسته در نظر خوهند داشت که دول مسیحیه از چند قرن قبل برین طرف، عریک از هر طرف که پیلاذ سلامیه ره داشته، بمحو استغلال اسلامیان و هم اساس مسلمانی همت گماشته، کاملاً بمقدمات آن مشغول و حالا بگرفتن نتیجه پرداخته اند. معاسد داخله مرکز (یک کلمه دحو) باطله معبدین اساس دیانت حقه و حدیب لامذهبان داخلی در موجبات نفرت قلوب و تفریق کلمه مله هم از فروع این اصل است و منشاء تمام بن مفاسد و اساس تمام حرایبها اقامت قشون اجانب است در داخله مملکت ایران، که علاوه بر تمام این مفاسد موجوده تدویراً به قیام احلاق ملت و ذهاب غیرت ایلات و ضعف عماید مؤدی، و بوسیله دامها تیکه افکنده اند مسلمانان مست عصر ضعیف الایمان را آلت اجرای مقاصد خبیثه خود

نموده، کار نجاشی رسیده که بستگی با حاکم و در محبت حمایت آنها بودن موجب شرف و فتح شده است. یا لاسف که در حقه بدان وجه است و بهتری مسلمانان مقتضیات دیانت اسلامی باین مویه منتهی شده است. خوب است که از حال مسلمین سایر ممالک، مثل ترکستان و قفقاز و بعضی صفحات هند و غیرهم، که بهمین ترتیب آنکه فرستاده دشمنان دنی، شرف و استقلال مملکت خودشانرا از دست داده حالا در دست اسارت و رقبت کمره گرفتارند، عبرت بگیرند. فعلا اهم و طایف عموم علمای اعلام و حصون اسلام این است در مسدودین ثلثه عظیمه و وارده بر اسلام مثل جهد و صرف مهجه فرمایند. تمام ارباب ماسر و وعصرا مقرر فرمایند که در مجمع عامه بمقدور حیار و آیات وارده در مسیح تواند و سحاب و سن یا کفره «صلوات» رکازگذاری بری آبهادهن قاطعه مسلمین روش نمود بجهت هماهنگی که بعضی کلام الله مجید الهی عرض است، لا اقدر قوما یؤمنون بالله و الاثم و الاخر یؤادون من بعد الله و رسوله، این رفتارها با واقعی بودن ایمان مدعی و البته اگر مسلمانان پاک عقیدت با حق تعالی میزدند و بفهمند که چشم و گوش بسته در وادی محو استقلال اسلام قدم میرانند <sup>بسیار</sup> سکوت و عملت متنه خواهند شد، و عقد حوت و اتحاد باهم دیگر در دفاع از حوره اسلام مؤمنان و بلکه بهما در فطرت اسلامی بدون حاجت بصورت حکم تحریر امتعه روسه، راین فصول عیش که موجب ذهاب ثروت و بیضه فطرت اسلام و دولت و اسارت مسلمین است. عمص عین خواهند کرد، و حتی بقوه دفعیه، که فعلا بر قاطعه مسلمین واجب است، و همب آن از تمام احکام مطهره بدیهی ست مبدرت، و احکام مس در مایه ر، که در این عصر مصداقش مدلل است، مثلاً، و اینکه در آفات بعد از مشورت با آقایان جمیع اسلام آنچه بنظر رسیده حوره علمیه تمام بلاد محروسه، باهم منعی و منواعد شوند و در موعده و اخذ همه بتعلیم قو بین حرب شروع کنند که موجب تأسی طبقات عموم ملت گردد. انشا الله تعالی و لسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته. من لاجفر الحاح محمد کاظم خراسانی. محل مهر کاظم.

مرحوم آخوند ملا محمد کاظم خراسانی از اجله علمای نجف و مرجع تقلید شیعیان بود و کتبی نوشت بنام «کفایه» و از اینرو در بین روحانیان به «صاحب کفایه»

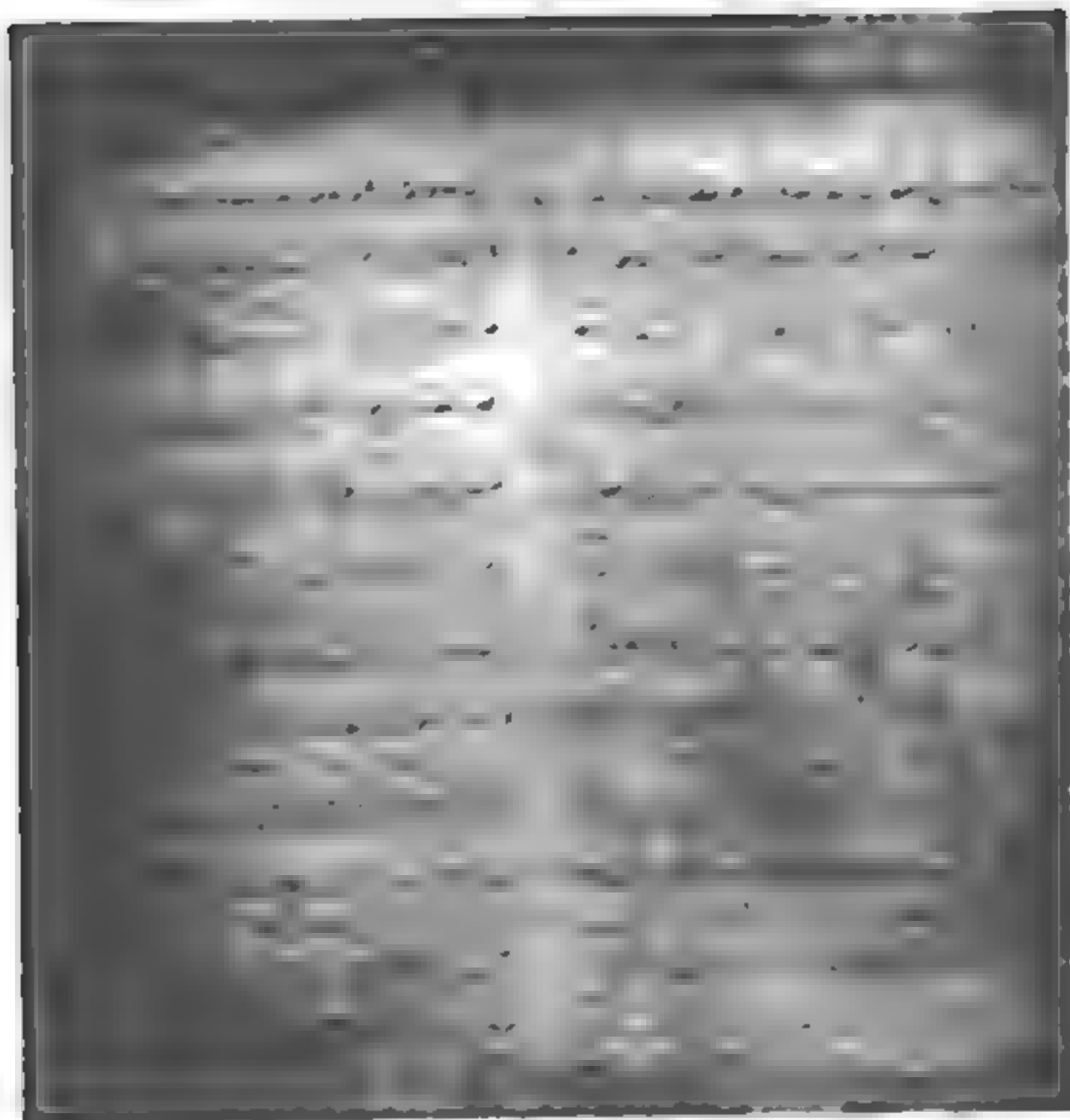
معروف شد. او با آنکه، بخصوص در اواخر عمر، از ضعف بیه و بیماری رنج میبرد با اینحال از مشروطیت حمایت می نمود، و چون از ورود روسها به ایران و رفتار نامطلوب آنها در ولایات ناراضی بود با تمام قوی برای رفع تجاوز کوشش نمود، و چنانکه میدانم در آخرین روزهای حیات خود مقدمات يك مهاجرت تاریخی را فراهم می نمود ولی اسوس که روز حرکت دل درد شدیدی یافت و در گذشت، و با کوششهایی که در راه برقراری مشروطیت، چه در دوران بهشت و چه در دورهٔ استبداد صحر، کرده و تاریخ مشروطیت ایران نام نیکی باقی گذاشت

بر خوردهای تند در  
انجمن ولایتی  
باری دستخط مریور در جلسهٔ مجلس فرست گردید و موجب  
بر خوردهائی بین اعضاء و آزادی خواهان شد و ما يك نوشتهٔ  
مرحوم محسنی را، که با بیگانه هایش خود نیز در آن مجلس

حضور داشت، عیناً می آوریم.

«پس از فرست احکام حضرت آیت الله آقای آفاضل کاظم خراسانی مسئله در مجلس سکوت حکمفرما گردید و قریب به ساعت اعصابی انجمن در مضیع امران دستخط صادره و رد داد نمود روسها به حرکت عظمیور، و بهت مجلس را فرا گرفته. آقای باب انصاری مشغول ناخن گیری شده، آقای میرزا بیوک آقا و هابرا ده گفت آقای باب انصاری، آنهاییکه اینجا بنشینند در عین بگه و (یکلوفریه است ملک نایب الصدر) نیست که شما با این بی اعتنائی مشغول ناخن گیری هستید. جواب دهید تکلیف معین کنید. در جواب گفت باید مراکز عدلیه مراجعه در خواست تکلیف نمایم. آقای میرزا بیوک آقا گفت اسامی مرکز اسلامی امروز همان صاحب حکم و حافظ بیضا سلام همان است که امر فرموده باید جر شود. ۴۰۰۰»

ما ز آوردن بقی نوشته ها خود داری می کنیم زیرا گشگوها بجای باریکی کشیده و کسانی مثل شد روان حاج شعبانعلی و دیگران که سلاح کمبری داشته اند دست بتهدید و کارهای قندی زده اند. سرانجام رشید الملک از جریدن خبر یافته دستاویزی را که گفتیم در صدد آن بود، تار هر چشمی از آزادی خواهان بگیرد، بدست آورد.



دستور تلگرام افرو والی  
 او بلافاصله موضوع را بوالی گزارش داد. اسجن نیز مرتب  
 را بوسیله نماینده خود، میرزا یوهم ارباب، با اطلاع انحص  
 ابائی رسانید و در نتیجه نگر فی دستور تبعید اینان از طرف  
 مخبر السلطنه رشیدالملک ابلاغ شد.

در آن تاریخ رشیدالملک حلفائی برادر امیرعشایر، که سابقاً بوسیله پیرم  
 دستگیر و در اردبیل زندانی گشته و بعد آزاد شده بود، با سواران خود نیروی انتظامی  
 رشیدالملک حکمران اردبیل را تشکیل میداد.

رشیدالملک گویا مرد دودلی بود با آنکه از مشروحات خوشش نمیا مذبذاه و  
 با آن مخالفت نمیکرد و شاید گرفتاری برادرش امیرعشایر در تهران موجب این تمایل  
 بود. چه بطوریکه گفتیم برادرش بوسیله پیرمغان و مستود او در خحال دستگیر و جزو  
 سایر سران شاهسون تهران برده شد و در آنجا زندانی گردید.

در این ایام حبیبعلی خان گاش در جنگلهای آستارا با سپاهیان روس میجنگید  
 و چون آرادپخواهان اردبیل بپیر آتاپر آپاری میبودند رشید لسمالک بکمک آنان برخاست  
 و قسمتی از سواران خود را با اتفاق شادروان میرزا محمد علی خان فراسیابی که  
 به «پیراحکم» معروف بود و راجرار و مشروطه خواهان اردبیل بشمار میآمد برای  
 مساعدت حبیبعلی خان به «ورموی» آستارا فرستاد و به طریق پیر قدمی در همکاری  
 با آرادپخواهان برداشت.

رشیدالملک تلگرام والی را بر رشید لسمالک در میان گذاشت و با او مصححت  
 ندیشی نمود. رشیدالملک گفت که بیان از آرادپخواهان این نباید اند و از طرف  
 کینه های آزادی ایران و تقاضای پشتیبانی میشود. در این موقع که وطن دوستان علیه  
 حکومت استبدادی روس و شمال نظامی آنان پیکار برحاصله اند اقدام به تبعید آنان  
 بمرله طرمداری علی شما از روسها و مایه رموائی خواهد بود. حاکم بسا این بیان  
 نگران گشت و علیرغم میل قلبی خود در اجرای مفاد تلگرام مخبر السلطنه دست نگه  
 داشت ولی مفاد تلگرام بگوش مردم رسید و همه جا صحبت از آن بمیان آمد بخصوص

که خود دیکراتها در انتشار آن نعمد داشتند و آنرا نتیجه تلاش انجمن ولایتی قلمداد میکردند و غیر مستقیم اعصابی آنها را تهدید می نمودند.

انجمن سر بکار بودند و جمعی از اوباش را علیه اینها تحریت میکردند و بوسیله کسان دیگری در صدد ایجاد اختلاف بین آزادخواهان بودند ولی اینها استعانت کردند و بدحیظ اتحاد خود مراتب را ضمن تلگرافی بعنوان سپهدار اعظم که رئیس دولت بود، نوشتند و چون محابره آن را اردبیل ممکن نبود، بوسیله پیکی به کرگری (کرگترود) فرستادند و از آنجا به تهران مخبره کردند. روز سوم تلگرافی از سپهدار به رشید لعلتر رسید و در آن هرگونه تعرض باز دخواهان در حکم بر کماری وی از حکومت اعلام گردید.

اعضای انجمن ولایتی حکم را برای اجرای دستور والی  
تحریر کنگرول روس و تبعید دیکراتها تحت فشار گذاشتند ولی چون این تلگرام  
علیه آزادخواهان سپهدار آگاهی یافتند از دولت ایران مایوس گشتند و ایستاد  
کنسول روس را علیه آنها تحریر کردند و جنگ حبیبعلی خان گالش را نتیجه تحریرات  
یها قلمداد نمودند. این بود که روشها دست نیانده و آزار بناب گشودند و موازات  
آن نصیقتانی نیز برای دیگران فراهم کردند.

روسها که با ورود سپهبد صدر دامنه خود کامگی را در شهر توسعه داده بودند هرچه میخواستند میکردند. کارگزاران و رئیس طعمیه با نظر و سهرش آنها اسباب می شد و گزارش مور را بر میداد. علاوه بر آن خود میر شهر بای دیگری ترتیب داده و افسری را قراقها را بر آن گماشته بودند و آنها را برای اجرای کاپیتولاسیون لازم می شمردند. خانه حاج محمدجعفر در اوچد کانه که از زیباترین خانه های آن روز اردبیل بود، اشغال کرده محل خوشگذر می افرو فراز دادند و بهینه نامین آزادی آنها، شبها مأمورینی در شهر برای گشت گماردند و حکومت را عملاً در دست داشتند. از نیرو مردم اول غروب بحانه های خود باز می گشتند و شبها هم بیرون می آمدند.

بالین واقعه برای آزادخواهان، که سابقاً آر دی عمل داشتند نصیقتانی فر هم

شد آنها جلسات شبانه و سرتی ترنپ ده هر چند گاه يك بار در حایه یکی گرد آمده گفتگو میپرداختند. کنسول از این امر آگاهی داشت و سالدانه را به تفتیش بیشتر کسانی که شبها در کوچه ها بر میخوردند موقوف مباداشت.

مرحوم محسنی میگوید در آن ایدم شبی در حایه حاج سیدزکی (واقع در حایه قاپوی اوچدکاد) بودیم، شش ساعت اوشب گذشت و رفقا برخاسته يكك جدا حایه می رفته اند (یعنی مرحوم محسنی)، آقامیرزا بیوا آقا و همدانده، میرزا محمد علی حکیم و مشهدی عیسی اکرمولا راده در يكجا خارج شده، حایه میرزا محمد علی حکیم در محلی متصل به بهر علی محمد میباشد. مشاوریه رفت و آمد، ما هم از کوچه باطمینان رهسپار شدیم. هوا خیلی تاریک و مه است ولی فابوسیچی داشتیم. از دور سیاهی احساس شد که در مقابل حایه راهرو قبرستان ایستاده اند. قدری تردید شده و ضاع مرافق معلوم گردید بکنسول عراق روس اند پیش آمده گفتند (رگاورك) یعنی دستها را بلند کنند.

دنااله یادداشت مفصل است و حکایت از آن دارد که سید آنها شروع به باورسی بدی کرده و مراحمته نموده اند و چون کسی از اینها بریان روسی آشنائی داشته اند خود را غبار از آن دناوات معرفی کرده اند و آنان بر اینها را بشاخنه و هامسخته اند ولی شب دیگری شاهد وادان حاج علی تاجر، حاج محمد جعفر تاجر، ملاخلیل محرو، ملا محمد تقی روضه حو، مشهدی معی که به روش، رشید علی قنادی را، که برخی از آنان از مستبدین معروف بودند، تحت کرده مختریات جیبهایشان را ربودند. چون صبح شد اینها با جمعی و حکومت شکایت کردند نتیجه ی بدست میاوردد بعدا معلوم گردید که برخی زده و کمر نهاده اند و این کار بی دحامت نموده اند باید موسسه مسدود را از روسها برنجسد و هر آینه از طرفداری آنهاست بروسها بگانه.

پس از این پیر محمد و سردار بهادر کم کم عهد بر سر بطعیا برداشتند و دست يك سلسله اقدامات ناروا زدند و در اصراف بنی ناحت و تار نهادند، و چنانکه دیدیم سربازان روس را

تجدید  
فتنه عشایر

بیر بر حمت انداختند.

رشیدالملک حکم اردبیل برای سرکوبی آنان بشکل اردوئی پردخت و با سواران رشیدالملک حمایلی و حمیدی سر بر عارم مشگین گردید ولی در برخورد ولیه، ارغشایر شکست خورده فرار خود و تمام مهماتشون، حتی لباس رسمی و نشان و شمشیر تشریفاتی و سردوشی‌های خود رشیدالملک، که مقام امیرنوبانی بشگری داشت نیز بدست آنها افتاد<sup>۱</sup>. شاهانه قتل رشیدالملک در شهر انشار یافت ولی بعد خبر رسید که اولجبت و برهنه بقریه<sup>۲</sup> بار آمده و شاهانه بقلعه وارد شده است.

حشر شکست اردوی دولتی ارغشایر، بار دیگر موجب وحشت مردم گردید و یاد غارت حامیان بر انداز گذشته را در خاطرها زنده گردانید. بار بار و دگاه بستانه شد و کسبه و تجار برای اسفال جاس و انبانیه خود بجاهای امنی، پلاش و کوشش بوخواستند. در عین حال همان شب جمع کثیری در تلگرافخانه گرد آمده از تهران و تبریز استمداد نمودند.



رشیدالملک چون احبایر گردید که بر ترشکست از عثیر آبرو و حیثیت خود را در شهر و در نظر حکومت مرکزی آراسته داده است ترتیب اردوی دیگری پردخت و علاوه بر سواران سابق، عثیر فولادلو را بیرضیمیه ستود خود گردانیده براه افتاد و پس از دوماه صف آرائی در مقابل آنها، که بیست سلسله تیراندازهای هوئی کتفا میشد، در یک برخورد جنگی بارشکست خورده از راه تبریز فرار کرد.

از نوشته‌های موجود چنین ستاوت میشود که این جنگها و شکستها، مصحنی بوده و احیاناً برای آن صورت گرفته است که مهمات دولتی بسیم عثایر گردود آنها را، که بعمل محمد علیشاه در ارتباص بوده اند، و مادر جی خود بدان اشاره کرده ایم برای اقدامات بعدی مجهر گرداند. این موضوع را مرحوم محسنی تبریزیان کرده یاد آور شده است که رشیدالملک و رشیدالملک در باطن باشر و متفق بوده اند.

۱ در دوره قاجار عناوین میرپنجه، امیرنوبان و امیر بویان از مقامات عالی لشکری بشمار میآمد و گویا معادل سرتیپ، سرلشکر و سپهبد امروزی بود.



اعتناشادات جدید اختصاصی بین شهر داشت و در جاهای دیگر نیز کمابیش بوجود آمد چنانکه در جنوب ایران بی نظمی حلق شد و دولت انگلیس در ۱۹۱۱ شوال ۱۳۲۸ ضمن بادداشتی ضرب الاحل سدهای دولت ایران داد تا در آن نواحی نظم و آرامش برقرار کند و گرنه خود آسولت با آوردن دسته‌هایی از سپاهیان خود، بچنین کاری اقدام خواهد نمود.

گرچه این ضرب الاجل انگلیسها بظاهر مربوط بجنوب ایران است و ربطی باردیس ندارد ولی درواقع، خود علت يك سلسله اقدامات جدیدی بود که بعد از آن رخ داد و اردیل نیز از آثار آن بر کار نماند، اینک مابدون آنکه با اقدامات انگلستان در جنوب پیر داریم خودت بعدی را با جمال یادآور می‌شویم.

نقشه‌های جدید  
خودت جدید را مشران بتشدید رقابت بین دو دولت بزرگ روس و انگلیس در ایران تصور نمودند و آنان، که یکی از سبیل و حمیت میکرد و دیگری علاقه بپشت و پشت نشان میداد، هر يك در صد دزدیاد قدرت و نفوذ خود در ایران بودند و چنانکه گفتیم دستاوردهایی، مثل غارت اردیل با بمتنی راه بوشهر و شیراز و نظایر آن را، برای آوردن بیروهای مسلح خود خلق و ایجاد میکردند. روسها چون استقرار حکومت مشروطه را معاً پیشرفت سیاست حریف و تضعیف موقعیت خود میدانستند و از طرفی آوردن سرو بایران را طبق اعلامیه رسمی بجهت تأمین امنیت تساع خود در اردین قلمداد میکردند با آمدن اردوی پیرمخان و سردار بهادر و گوشمال داد بعشایر طلعاً میبایست این شهر و ایران و ترك بماند، ولی بجای آنکه چسبند همواره در صد آن بودند که اتفاقات دیگری بوحود آوردند و علاوه بر ادامه اشغال نظامی، اقدامات جدیدی برای اخرون قدرت خود، در این کشور معمول دارند بدبجهت پیر دیگر شاهسونان اردر دوستی در آمدند و با آنان مهربانی آغار کرده آنها را برای تاخت و تاز و گرد بکشی دلبر تر ساختند.

گونا نقشه جدید روسها چنین بود که محمد علی میرور را، که پس از برار از ایران در اروپا گردش میکرد و از شهری بشهر دیگر میرفت، بار دیگر بایران بار گرددند

و او را، که در پست دراجتبار آنان بود، بنحمت سیطنت ایران بشاید برای خری این نقشه بود که در اردبیل شاهسویان گرم میگردند؛ در تریز حاج صمدخان شجاع الدوله را در دست داشتند؛ در مغرب ایران صدراعظم دوله برادر محمد علی میرزا را بری اشعاع آبخود تقویب میگردند و در گرگان و مازندران و خراسان اقدامات مشابه دیگری بعمل میآورند.

محمد علی میرزا آخرین بار در شهر «رویه» تریش بود. روزی یکی از نمایندگان سیاسی روس با او ملاقات نمود و بعد از آن شاه محمود ایران بصورت یک تجار ایرانی بدین مستعد «حسین بقا» راه فقار پیش گرفت و درهای تجاری خود را که محمولات صدوقه ای آن همه تنگ و متراویز و جنگ اهرای دیگر بود، بقصد بندرگمش تپه در گرگان، حمل کشتی نمود. او رفیق گمام گذشت ولی دولت ترار موجبات این سفر را فراهم کرد.

هنگامیکه مبعوثان این طرح نهی میشد بعضی از محارم و نزدیکان محمد علی میرزا نااشناخته به ایران آمدند تا کسانی را که از طرفداری میمودند آمده چاشمائی گردند. یکی را آمان مجلل السلطان پیشخدمت خاص وی بود که سابقاً جزو

آمدن  
مجلل السلطان  
به میان عشایر اردبیل

یاران شاه محارم در سعادت روس پناهنده بود و با او در ایران خارج شده و بر سر پشته بود. میثواد گفت که اگر محمد علی میرزا سلطنت را از دست داده و در فراق آن می مویحت کسانی مثل مجلل، که بشمار خود وی صاحب بود و ثروت و قدرت بودند با حلیع محمد عیاشاه، فاقد حکومت گشته از سردرشار و موقعیت ممتاز خویش محروم شده بودند و لذا برای برگردیدن سلطان محتووع کمتر از او علاقمند بودند.

در تقسیم مأمورین آنها، اردبیل نصیب مجلل السلطان گردید و او در اواخر سال ۱۳۲۸ قمری بیری روسها ولی بطور ناشناس بدین شهر آمد و یکشب در آنجا مانده بود و خود بن طایفه پورتچی رفت و سران آن طایفه را بمراجعت محمد عیاشاه و الطاف خاص او امیدوار گردانید.

حضر آمدن مجلس و سلطنت وی در بارهٔ بازگشت محمد علی‌میر را بوسیلهٔ آزادی خواهان تهران و تبریز گزارش شد و خود دولت مرکزی نیز بواسطهٔ این دیگر از این نقشه‌ها آگاهی یافت و برای جلوگیری از این وقعه تدابیری اندیشید. از جمله آنکه عین لیل را بوابگری آذربایجان برگماشت و بصلاحدید او دوازده نفر از شخصیت نظر رؤسای شاهسویان را، که اردوی پیرمغان و سردار بهادر اسیر کرده به تهران آورده بود، آزاد ساخت تا بدینوسیله آنها را با خود همراه گردانند و در موقع لزوم برای دفع شر محمد علی‌میر را از بیروی آنها بهره‌مند شود.

آزادی امیر عشایر  
خلجالی به مساعدت  
انجمن ولایتی اردبیل

گفتیم یکی از سران شهسوان که به سارت تهران رفت امیر عشایر خلجالی بود. برادر وی رشید اسماعیل بوسایل مختلف منشست شد و او را رها سارد ولی هنگامی که آن دوازده نفر آزادی یافتند امیر عشایر در بین آنها نبود.

رشید اسماعیل که از بودن مجلس در بین طایفهٔ یورتچی آگاهی داشت و اضطراب خاطر حکومت مرکزی و آزادیخواهان اردبیل را ابروالت و دیگر مأموران محلی علی‌میر را میدانست انجمن خلجالی و آشتی‌خواهان خود گردانید که اگر موجودات رهائی امیر عشایر را بر هم سازند او در دستگیری مجلس اقدام خواهد نمود و خاطر دولت مشروطه را از تحریکات و فحاشیهای وی آسوده خواهد ساخت.

آزادیخواهان خلجالی این پیشنهاد را مفید دانستند و شادروان ناصر روانی و وکیل اسماعیل را بعنوان نماینده همراه جمعی از سواران رشید اسماعیل به اردبیل عزیمت داشتند تا انجمن ولایتی را بدین کار متقاعد و راضی گردانند و بوسیلهٔ آن انجمن امیر عشایر را آزاد نمایند. اینان به اردبیل آمدند و چون بخواستند به ساقیهٔ بندی، که در چپاول سواران خلجالی در ذهن مردم باقی بود، بشهر در آیند، در بیرون شهر ماندند و از انجمن خواستند که با آنها در آنجا، یعنی محلی که میان در بیرون شهر نشینان داشتند، ملاقات و گفتگو کنند. ما اعضای انجمن آنها را دمی برای خود تصور کرده رفتند. تنها شادروان مهدی حسین آخوندزاده که از دلیران آزادیخواهان اردبیل

و از مردن باقر است و کسب بود سماندگی انجمن برگزیده شد و برای مذاکره نزد آنها رفت.

آنخوندزاده پیشنهادها را بمع مشروطیت دید و بافق آید و سید آراذگان حلجل، بشهر بارگشت و با مطلق قاطع و استدلال صحیحی که داشت انجمن را با خواست رشید الممالک موافق گردید و بافق آنها بلگرافخانه درآمد سه روز متوالی به تهران گفتگو پرداخت و آنقدر پایداری کرد تا سر محام امیر عشاير آزاد گشت و بلگرافخانه آمده با آنها محابره حقوری کرد اما در این موقع واقعه دیگری رخ داد و همه این ریشه‌ها را پیه نمود و آن اینکه آن روزها کنسول روسیه در آستارا بود و امور کنسولگری را «ویس کنسول» اداره میکرد. او از جریان مر جعب محمد علیبرر بایران آگاهی داشت و تعلیماتی را که در اینمورد از پطرو گراد می گرفت بمرحله اجرا در میآورد.

کسروی در شماره مسووسه در اردبیل ویس کنسول روس باحر باشی خودشانرا فرد حکمران و رئیس شهر بای آنجا فرستاد و پیام داد محمد علی میر را نادرده هرار تن سپاهی و بیست میون تومان پولی که نزد یکی از اشراف رسیده و از گناه همگی گذشته و شهر را سپهدار سپرده و برای او (همی ویس کنسول) بوزارت تهران دستور آمده که بنگهداری و آرامش اردبیل ببردارد و نگذارد در آنجا آشوب روی دهد. در وع باین آشکاری را پیام فرستاد و مردم را بیم داد.

در اینموقع اردبیل حاکم نداشت و مرحوم جعفر قلیخان صاحب جمع بموان رئیس نظمیة کارها را رسیدگی میکرد و با آنکه خود از آزادیخواهان بود و خواهش وی اسباب و اعزام فوری یک نفر حکمران کاردان و مدبر جزو خواستهای اعضای انجمن، که برای آزادی امیر عشاير در تلگرافخانه بودند، فراز گرفت. قصه را در اینموقع کنسول به حبله خود را از آستارا بار دبیل رسانید و چون در میان جیگری اعصای انجمن برای آزادی امیر عشاير اطلاع یافت و از ترس داد آنها بار شد الممالک، در مورد دستگیری مجبل آگاه شد، فوری مجبل را از جریان آگاه ساخت و او را بشهر فرخواند

فر خواندن وی علل دیگری داشت و این امر یکی از بهانه‌های طهری بود.

فردای ۳۰ فروردین، که دوشنبه ۲۶ شعبان ۱۳۲۹ قمری (۲۹ مرداد ۱۲۹۰ شمسی) بود، صحیفه‌ای در مجل بسا شخصیت برار و حکمرانی اجتماعی او بیادری که سول روس با گه‌ن خارچان در کوچه و بازار، از زمان کنسول روس

و مجل چس جاردند که «محمد علی میرزا دیشب سه ساعت گذشته پایتخت در آمده و تحت شسته وار همه گناه‌ها گذشته وای پس از این سید کسی نام مشروطه مرد» هگ‌میکه بن جرد کشیده میشد دسته‌ای در کهنه فراشان و او با نشان اطراف جارچی‌ها را گرفته عوی و فرید برآه بدجه بودند سهرور بدک رمایی بهم بر آفت و هر یک از آردی‌ها خود را بهانه‌های اند جسد چون دم کنسول روس در میان بود کسی تصور میکرد که بن مطالب ارسخ در نوع و ساختگی باشد

مر حرم محسنی می‌ویسد که کنسول روس بقریه داشکس رفت و مجل سلطان را بخود شهر آورده در بارین قلعه به که حال بود، مرل داد و او بسوان حکمران محمد عیشاء، که بقول جارچی‌های کنسول به تهران آمده و بر تحت شسته بود در قلعه استرااد یافت. مسدین جان ندره گرفته بر سارت حصرت حکمران قلعه رفتند. فراشان فدم از هر طرف گرد آمدند. کاطمخون نمی برادر عسکر دوانگر با جمعی از جامر و او بش تبریری بطمبه رفته آج را اشغال کردند و بر در دیوار شهر اعلانها کردند و مر حمت محمد علی به و گفت جارچی کنسول روس را ارفول حکمران با اطلاع اهالی رسانید و چون مردم شهر اعلان نامه‌ها را پاره کردند بگیری و به بد شروع شد و جمع کثیری دستگیر گردید در بین دستگیر شدگان کسانی بودند که به به مشروطیت حی تلفظ صحیح کلمه را نر میدادند و بی بیام مشروطه خواه گرتار شدند و هست نیست خود را اردست دادند

مصالح آنکه جمعی از مخالفان عکسی از مدرسه معدی ر برد محل بردید

و یکمده در محرم شهر را، که در موقع امتحان مدرسه دعوت شده و در آن عکس شرکت نموده بودند، با نوشتن زده آنها را بدی خواندند و بدینوسیله بری او صادر جدیدی جهت احادی در خود آوردند و گرفتاریهای رایج اوصافی بر مردم فراهم ساختند.

پس وقایع در ایامی اتفاق افتاد که اعضای مجلس ولایتی  
 قتل  
 با ساسندگان مشروطه حواریان حال در تنگتر فضا به پیری  
 مرحوم آخوندزاده  
 استعلاهی امیر عشایر سامر کرگهنگو میگردید و سواران  
 حاجل بر در پیرون شهر منتظر نتیجه شسته بودند حاضرین در تلگرافخانه وقایع  
 را با حرات تمام بهر کرنا گفتند و رآنان باری خواستند ولی هیئات که امکان کمی  
 فراهم بود. وحشی میدی هم بر آن میرفت در آن مس حجر ورود محل شهر بان  
 رسید و یکلی قطع امید گردید. چهارم آنکه در آنجا در آمده بمحیی گاهی رفتند ولی  
 قهرمان دلاور این صحنه، یعنی مشهدی حسین آخوندزاده، که سامر کرنا محیره میکرد  
 همچنان در تلگرافخانه ماند و لحظه به لحظه شامدها را اطلاع داد تا آنکه رئیس تلگراف  
 از ترس اشرار را و باش، در صدد تعطیل آژیر برآمد و آخوندزاده با حرات ر آنجا  
 بدر آمد. آخرین پیام او بهر کرنا پیشین فتن خود بود. این بگفت و از  
 تنگتر فضا به سرون آمد.

شهر آشفته و دشمنان آزادی فرصت انقضا یافته بودند. هیچکس بجن و مال  
 خود امان نداشت. مرد خویشجواری پیام مجل بر مسد حکومت شسته و مثل بردیای  
 دروغین تریح کهن یران، از هر رفتار ناصوانی روی گردان بود. و چون میداشت  
 که حکومت او عاصیان و بی اعتبار است دست باید و آزار مردم و دریافت پول از  
 آنها گشود و بوسیله سربازان روسی، که قوه اجرائی او را تشکیل میدادند، بطلب  
 دستگیری و محس و شکنجه و قتل مردم می گاه پرداخت و طبعی است که کسانی از  
 بردگان مستبدین شهر، و منتظرین تجدید سلطنت محمد عبثه، بیزا و را در این کارها  
 تشویق و تازی مسودند.

مرحوم آخوندزاده با ناصرروائی و وکیل الملک حلخالی و بلگر اتحادیه بیرون آمد ، روائی و وکیل احمدچون وضع را غیرعادی دیدند بجن آخوندزاده ترسیده با صرار بدم از و خواستند که همراه آدن از شهر خارج شود و بار دو گاه سواران بحال برود و با آدن بحال حرکت کند تا وقایع حالت روشنی بخود بگیرد وای آء مرد دایر قبول نکرده گفت که من در يك ویدم شهریانم باید شرکت کنم و در هم و شادی آنها سهیم باشم این شرط خواستندی نیست که در این لحظه حساس خود را بکناری بکنشم و شهر را دچار وضع سختی کنم .

و از آنها جدا شد و بسراع دوستان رفت وقتی که دریافت سربازان روسی و فرانشان سربزی محتل ، بازاری مستمس و سوار محتل کمربش آزاد بخود هت بسته اند بناچار راه خانه و هت بامی را پیش گرفت و در آنجا محلی گردید و هت خواهرزاده حاج مراهیم حسین خوئی بود و خانه اش در کوچه پیر و سر راه سرچشمه بشهید گاه ، در آخر کوچه بن سستی قرار داشت ، که کدول آن کوچه بنام شد و اد حاج آقارضا ملکی خواند میشود .

آخوندزاده سه روز در آنجا محلی شد و چون محتل و کسول روس بیش از همه در جستجوی او بودند روز چهارم ، که مصادف با اول رمضان بود ، سحی گاه او پی بردند و بادسته ساندب آن خانه را در محاصره گرفتند . وی تسلیم نشد و چون راه فراری نیز نداشت مردانه بدفاع برخاست و با اسحه کمرب خود دو تن از سربازان روس را زخمی نمود ولی سر انجام تیری خورد و از پای افتاد ، سربازان پهای اوطباب بستند و هنوز حد در بدن داشت که کشن کشان در که چاه سوی قلعه بردند و بارجر و آزادی که بدبطریق رو داشتند چراغ عمر آزاد مرد و الاقامی را ، که دوست و دشمن آزادگی و بزرگواری و یکخواهی و را همواره ستوده اند ، خاموش سجد و بام گرمش را در لوحه پر افحار شهیدی آزادی ایران عزیز قرار دادند . خدی آزادگان و ان اورا شاد فرماید و آراء منشان مشروطیت برانرا ارباد و غافل نگرداند آخوندزاده فرزند مرحوم آخوند ملاعلامعی بود و بر در يك قطرتی هم بام

مشهدی حس داشت که او نیز در پیشروان آزادی در اردبیل درد و نقاب سالخورده‌گان در و این بهصورت مشروطیت و دوران استبداد صغیر حدمات گز نهائی بدن آئین پسندیده نمود و پیش‌قدم و خاص مقبولیت و احترام زیادی داشت. وی در او خیر عمر بسط اهل عرفان در آمده بود.

د قبل آخوند زده وحشت‌شدندی در عموم اهالی شهر مستولی قتل عظیم مجاهد گردید و با ورود محسن‌خان داشکسلی (سرور فانیج)، که بعنوان فرمانداری انتخاب شده بود، اضطراب و گریه افرازش یافت. در بیان کم شروع سقن حناس خود بحالهای مظلومی کرد و کسب و کار تعطیل شد و بلا تکلیفی خاصی بهمة شهر سایه فکند. حیرتهای بسوه‌دار عصاب مردم در بکلی تحت فشار قرار داد. بخصوص وقتی که خبر رسید غروب همان روز، یعنی روز شهادت آخوند زده، عظیم مجاهد در میر دستگیر و شب در محسن خفه کرده اند. ناثر عمیقی در دهن پدید آمد. داستان قتل عظیم مجاهد سرشیدنی است. او را که از مجاهدان و آزادیخواهان این شهر بود، پس از آنکه بدست میر میرزا پروس گرفتار شد بطنه آوردند. محفل برای آنکه رعیت و وحشت بیشتری ایجاد کند دستور داد او را بدهانه نوب بگردانند ولی کسول روس چون این کار را با حضور قشود آندولت در اردبیل، از لحاظ بین‌المللی مصلحت ندانست و آن مخالفت نمود و آن مرد بیچاره شبانه در محبس بدست دزد حیمان حله گردید. روایش شد و یاد که در راه آزادی بشهارت رسید.

داستان شکست مجدد محمد علی میرزا را خوانندگان دانشمند در کتابهای تاریخ عمومی ایران ملاحظه کرده اند. ذکر اجمالی ما در اینجا فقط برای یادآوری است و بوجه آسان بمطالعه این مجموعه بحور مطلوب معطوف شود و نیز

شکست مجدد  
محمد علی میرزا  
در ایران

بر تیب منطقی نوشته‌های ما محفوظ گردد.

محمد علی میرزا، که تقسیم نام حیل بعدادی و بعنوان بارزگان عرفی در ساحل غربی دریای خزر با بارهای خود سوار کشی روسی شده بود، روز دوشنبه بیستم



ماه رجب سال ۱۳۲۹ قمری، یعنی ۶۵۶ روز بعد از رفتن از ایران، در بندر گمش نیه گزرگان پیاده شد و کالای خود را که شخصت تیروننگ و دیگر جنگ افزار بود به سرعت به طرفداران خود، از ترکمانان و دیگران تقسیم کرد و فردای آن روز، یعنی سه شنبه ۲۱ رجب (۲۶ تیر ماه ۱۳۹۰ خورشیدی)، به نام سلطان قاجار ورود خود را رسماً اعلام داشت و سپه‌دار اعظم در تهران، که در آن موقع رئیس دولت بود، نامه‌نگرانی فرستاده او را تا رسیدن خویش به پایتخت جان شب خود گردانید.

اقدامات او بر طبق نقشه قلی بود و سایر این پیش از آنکه ارفاق پیاده شود برای در خاک ایران بگذارد طرفدارانش ترتیبات لازم داده و زمینه پیشروی او فراهم کرده بودند. این بود که کسان او به سرعت بستر آباد (گزرگان) و ساری و بابل پیش آمدند و نیز در نقاطی مثل اردبیل و کرمانشاه و جاهای دیگر هواخواهان وی شهرها و نقاطی را به تصرف خود در آوردند.

آزادخواهان مکرچاره دادند و حکومت مرکزی برای مقابله با وقیام کرد. در مجلس قانونی تصویب شد که هر کس محمدعلی میرزا را اعدام یا زنده دستگیر کند یکصد هزار تومان و کس که شجاع لیسطه و سلاز الدوله را اعدام یا دستگیر نماید در مقابل هریک بیست و پنجاه هزار تومان از دولت دریافت خواهد داشت.

مملکت، که کم کم در راه آرامش پیش میرفت بهار بهیچان آمد. همه جا آمادگیهای جنگی آغاز گردید. بخصوص که محمدعلی میرزا و برادرش ملک منصور از راه شمال، از شدالدوله از طرف شهرود، ابوالفتح میرزا از سمت غرب و کرمانشاه پیشروی بسوی پایتخت را هدف مشترک خود قرار دادند و تهران از شمال و شرق و غرب در خطر حمله و سقوط قرار گرفت.

نابینان آزادخواهان بومید نگشتند و سرانجام شکست سختی بآنان دادند. محمدعلی میرزا را و دیگر همراه برادرش از ایران فرار کرده به روسیه رفت و این داستان ننگین بدینسان پایان یافت.

شکست نیروهای محمدعلی میرزا روز سه شنبه یازدهم رمضان ۱۳۲۹ قمری

(۱۳ شهریور ۱۲۹۰ خورشیدی) صورت گرفت با و حال طرفداران او در نقاط دیگر، منجمه محل در اردبیل، فتح و فیروزی دور با آب و تاب و ددی در مردم بی اطلاع بشو میدادند و کسانی را که احیاناً روایتی ماحری آگاه میبفتند بشدت تعقیب میکردند چنانکه آق‌قدیر بلوری را، که پدرش مرحوم حاج ابراهیم بلوری از تهران شکست محمد علی میرزا را بدو سگراف کرده بود، مجمل تحت تعقیب فرار داد و او را که مرد در سو و بیطرفی بود، پس از دریافت پانصد تومان جریمه آزاد ساخت.

خوشگفت داشتند لوله و دکاهی محمد علی میرزا کم کم در شهر ضعیف گشت و مردم از بی‌نگهی محل و کمسور دوس آگاهی یافتند. کس بی زبان سلامت حوا این بونچی گشادند و چون آنها هم به بی‌بایگی حکومت محل بی بردند و اطراف او پراکنده شدند و کمسول نیز نتوانست او را حمایت کند.

در این موقع حاج صمدخان شجاع الدوله بولنگری آرد با بجان برخاسته چگونگی خود ترتیب داده بود، او مجمل را تبریر فرستاد و پیش از آنکه، تمام آنچه را که و از مردم رد بولنگری و تهمینگری بود، برای خود اروی بارستند

پایان کار  
مجله السلطان  
در اردن پس

ویرا محسوس ساحت وسیع است و می‌تواند خود حکمران اردبیل گردد بید مجمل سرانجام در سلطنت کمسول روس در رسیدن شجاع الدوله رهائی یافت و در سال ۱۲۹۰ به برادر محمد علی میرزا رفت که، هنوز بایروزی خود در کرمانشاه و کردستان، در مقابل قوای دولتی ایستادگی شان میداد، و در سپاه و فرمانرو گردید. روسان این بار بدست حاج صمدخان ستمی دیدی در دریایان کردند و جمله شادروان ثقه الاسلام و جمع دیگری در روسیه شورای سال ۱۳۳۰ در تبریز بداد رفتند و در مه‌بد و نقاط دیگر صدها تن از محائین خود را دوشقه کردند و چشمهای آنها را در آورده تسلیم جوبه‌های در نمودند.

روای آردیحو هن اردبیل بر ستمی جدی پیش آمد چنانکه شادروان میرزا ابراهیم ارباب، که بنامدگی انجمن ولای اردبیل در انجمن ایاسی تبریز

عصوب داشت، دستگیر وزندایی گردید و سرانجام با تلاش برادرش میرزا اسماعیل و وساطت نقی خان رشیدالملک رهب شد. مرحوم حاج محمدحسین حبیب‌اللهی که به تبریز برده شده بود جزو محکومین بمرگ نشت‌نام گردید و بی‌آشنائی وی با محمد خان، که یادگار دوران حکومت محمدخان اردبیل بود، اورا چنین سقوفت‌شومی نجات داد. مشهدی یوس، برادرزادهٔ میرزا عبدالاحد اعتمادالایله دستگیر و به تبریز اعزام شد و بمحضر ورود بدین شهر عدم گردید. شادروان اسحق اردبیلی و جواد اردبیلی چه‌بکه کسروی در تاریخ هجده ساله آذربایجان یاد کرده، بدست دروغیان محمدخان در تبریز شریک شهادت نوشیدند و مستبدین رعب و وحشتی در دل مردم برچود آوردند.

محلل و کسانی مثل او، که اینهمه ظلم و تعدی بری مردم  
جنگ روسیان با  
به وجود آوردند، آلتی دردست روسها بودند و گرچه ذاتاً  
عشایر اردبیل  
استعداد چنین کارهای رسه و رشک را نیر داشتند، ولی  
بر دامه‌کشی همان بود که پیگانگان طرح میکردند و آرا بدست ایشان اجرا می‌مودند.  
دردناکترین مصیبت برای هر ملت آنست که کسانی از افراد آن ملت بنوعی  
بیگانه برنخیزند و بنمیدگی ملت خود، بر دامه‌هایی را که منضم منافع حاکم‌جیان  
و بدبختی و درماندگی افراد خود آن ملت است، بموقع اجرا بگذارند و متأسفانه در قرن  
۱۹ و اوایل قرن ۲۰ تعداد چنین کسان پست و فرومانه در تاریخ ایران چشمگیر بوده‌است  
مجلل‌ارایانگونه افراد ددصفت بود که در اردبیل، بام‌حکمران‌ایرانی، دستورهای  
سی‌طرز بورژوازی را اجرا میکرد و در این راه از هرگونه ظلم و ستم بر مردم این ولایت  
مضایقه نمی‌مود و عاقبت میرگرفتنارهموع پست‌تر از خود گردید و از این ولایت بدر  
رفت اما مارفتن او کارها اصلاح نشد زیرا این روسیان بودند که می‌بایست از ایران  
بدرود و بدرقت خود آسایشی برای ایرانیان تأمین نمایند. حال آنکه آنها روز بروز  
بر حیثیت خود میافزودند و مأموران سیاسی آنها در دحالت‌عصبی بامور داخلی ایران  
چیره‌تر میگشتند

قدما میگفتند وقتی انگلستان در امور داخلی کشوری دخالت کند بظاهر خود را بر کسب ثواب میبندد و حتی ، برای جلب محبوبیت مردم ، گاهی با عوامل وفادار خود نیز ، که محوری آن سیاستند ، در انظار جملة مخالفت درپیش میگیرد و بدین طریق ضمن آنکه با اجرای کامل نقشه های خود بمقصود میرسد در صورت شکست احتمالی اثر ناگوار آن نیز ، که یکی را آنها بدبسی مردم است ، مصون بماند .

روسیا که در سیاست بعد از انگلیسها بحثه سودمند علاوه بر آنکه در کرایه مشر محمل ورشید الملك و شجاع الدوله و . . . برای خود داشتند و عیناً از آنها حمایت میکردند خود نیز بوسیله مأموران رسمی مستقیماً در کارها دخالت مینمودند و بدین طریق دشمنی مردم را نسبت بخود از میانگینجند ، چنانکه در ردبیل بایب کنسول آنها جاری بود و راه انداخته بر خلاف تمام موازین بین المللی خود را در طرف محمد علی میرزا مأمور حفظ امنیت ولایت قفقاز و کوردوستان کنسول میرزا محسن بارگشت را مستقر بعد شکست رفت و محل را بعنوان حکومت کم راسمی شهر آورده در فقه مستقر ساخت و با همه مصائب برای مردم فراهم آورد.

دری حشری که روسها در این زمان انکار کردند و مدعی هائیکه درپیش گرفتند مختصر ارسال بود و چنانکه گفتم در تبریز و مهداد و دیگر جاهای دیگر بکارهای بسیار ظالمانه ای دستارده و طی پرمسان و آذوانه چوبی قرار کردند در مشهد گنبد حضرت رضا (ع) را بتوب بستند ، در اردبیل شدروان آخوند اوف را سالداده و پاره آوردند و هنوز بیمه جانی داشت که طاعن پایش بسته روی زمین کشیدند و ظلم و فشار آنها در این شهر بقتل آخوند اوف پایبند یافت بلکه علماً دست بهاراح مردم گشودند چنانکه مثلاً بعد از غروب آفتاب هر که در کوچه و بازار می دیدند لاجب میکردند و چون مشاهده می کردند که در راه رسماً بر آنها قانون کشیدند و جنگ آغاز نمودند .

این جنگ در وقایع حیرت آور و آخر سال ۱۳۳۰ هجری است و عین آردش محمد قلیخان آرا لور بود . محمد قلیخان اوسرازی با نفوذ عظیم بشمار میآمد و یکسار

بیز مادر گذشته از او یاد کرده گفته ایم که ابحمن ولایتی و را با لقب سیف‌المنه بحکومت اردبیل برگزیده ولی پیرمغان و سردار بهادر پس از آنکه عشایر را سرکوب ساختند او را بیز که جبرو مخالفین در آمده بود نادیدگر سراب شاهسوی، بخل و رنجیر با سرب پنهان بردند و هنگامیکه جمعی از آنان آزادی یافتند وی همچنان در زندان باقی ماند. محمد قلیخان ناموختانی که همراه کرد در اواخر سال ۱۲۳۰ قمری از زندان فرار نمود و از راه رفس عازم اردبیل گردید و بی‌روسها او را در آسترا دستگیر کرده بدست حکمران اردبیل در این شهر بند کردند. شاهسویان که از سابق باروها حوشدل نرسیدند بی‌پیشآمدرا بهانه فرار داده سخت بدشمنی برخاستند و با شویقی که میهن پرستان، و محمله میر اسماعیل خان کارگذار، از آنان میگردید برای ستیز با روسها گذاشتند.

در این زمان ژنرال «فیدار اوف» <sup>نامی</sup> فرمانده قشون روس در اردبیل بود و سه هزار سرباز با تجهیزات کامل و توپخانه سنگین <sup>تحت فرمان داشت</sup>، او رسماً جنگ با قوچه بیگلرلب و در درید «بیز» <sup>صف آرائی نمود</sup>، شاهسویان مثل بهاسلاح و نظام جنگی بد شدند و بصورت چریکی هر گسی پشت بخته سنگی سنگر گرفته تیراندازی می نمودند. این بود که آنچه سرباز روس و توپها و سلاحهای سنگین آنها کاری از پیش نمیرد حال آنکه هر تیری که رلوله تفنگ شاهسوی در مآمد سالک بی ر پی در مآورد.

این جنگ قریب شش ماه طول کشید و چون روسها نتوانستند از این درید بگریز برای یکسره کردن کار و جلوگیری از تلفات افراد خود، نیروی سه هزار نفری دیگری از راه اهربان منطقه اعزام داشتند ولی عشایر جلوی آنها را نبر گرفتند و با عملیات خاص خود آنها را در قسمت دیگری از ارتفاعات سیلان مشغول ساختند. نفقه عشیران بود که روسها را بدردهای سیلان بکشاند و بتسلطی که بر آنها داشتند سالد آنها را تارومار کند ولی فیدار اوف از درید ثمرین پیشتر بگریز و برای احترام از نابودی افراد خود از پیشروی خودداری می نمود. و از دلاوری

و بیباکی شاهسودن داشت و رحله و گریزهای مؤثر آن بیمناک بود. کسی که از این واقعه صلاح داشت چنین میگفت که چون از اردبیل نامشگس همه جا راه کوهستانی بود روسها مجبور بودند توپها و سلاحهای سنگین خود را با شتر حمل نمایند.

روزی قسمتی از این وسایل، که برپسجاء شتر بار شده بود، بردوگاه آسار در شمرین حمل شد و چون روسیان آنها را از چهار پایان پیاده کرده شتران را برای چریدن در کنار اردوگاه رها کردند. ظم میرزا نام رئیس طایفه عبسی بیگلو، یکی از تنگچیان خود، سوار بر اسب بناحت پیش آمد و در جلای چشم سالدانها و در میان رگبار مسلسلهای آنها نهم شترها را جمع کرده بیمه برد.

مروحوم محسنی در یادداشتهای خود گفته است که «عیدار اوف» فرم شده کل وای روسیه<sup>۲</sup> شجاعت و سهام طوائف مدینه را جمع می نمود و سوس میکرد که اینها فاقد علم و سواد هستند. اگر اینها را تربیت نمیداد قشون هیچ دولتی نمیتواند در مقابل آنها مقاومت و برابری کند.

حکمت بطول انجامید و در وقتیکه ناچاراً تسلیم و تهرات بدو و مشار آوردند و سرکوبی عشایر را خواستار گشتند. دولت رشیدالملک ویر امیر عشایر حبیبی را که گفتیم پادشاهی شادروان «خوید اوف» و آردیجوها اردبیل رسیدن تهران آراذ شده بود، بمقاله با عشایر فرساده و بیادانت این اقدامات روسها بر پیشهاد متار که کردند.

قوچه سنگوه، چون پای دولت ایران میان آمد، متار که را پذیرفتند و با مذاکراتی که انجام دادند چنین بهدند که سپاهیان تراری از ارتفاعات سبلان بشهر برگردند و آن نیز از پیکار باز ایستاده بمحللهای خود مراجعت کند و بر روی اطمینان

۱- حاج علی آقا نجاب فرزند حاج محمد حسین حبیب الهی

۲- منظور فرمانده سربداران روسیه در اردبیل است

۳- کدیه دوف، روسی و بمعنی داده است و لذا آخوندزاده را آخوندساری هم میگویند

از اینکه باردیگر بهارزه برنجزنند ثنی چند از سران خود را بدولت ایران بفرستند  
به این شرط جنگ با بان یافت و سپه تراری ببر پس از شش ماه معصی و تحمل تلغات جانی  
و حشرات مالی بدان گردن نهاد.

چند نفر سران عشایر بود رشید لعلت آمدند و بانصق وی به ترمیر پیش والی  
رفتند والی حاج محمدخان شجاع الدوله بود، و چنانکه گفته ایم نوکر شماره یک  
برای روسیان بشمار میآمد او باینان از درندبیر درآمد و در حق آنها توارش کرد  
و پس از یکماه اقامت آنرا بر مرخص نمود، بخانههای خود بازگردانید.

شکست و ناکامی روسها در این جنگ موجب خفت آنان در انظار مردم گسب  
و کمسول را سو فکنده نمود او بجای آنکه از این پیشآمد بهره گیرد و بملاطفت با  
مردم رفتار نماید برعکس بر شدت اقدامات خود افزود و بکارهای نامانسی دستزد  
چنانکه میرزا علیخان امیر تومان را برای ترمیر میرزا اسماعیل حسان کار گزار تحت  
شار گذاشت و ترمیر میرزا احمدخان مسیوقی همیشه آن دره را بر کار برکنار ساخت.  
حال آنکه اینان مأموران رسمی دولت ایران بودند و دخالت کنسول در این کار حادور  
ارثشون سیاسی و اداری او میبود. از طرفی اختلاف خود را با فیدار اوف نیز پیش  
آورتنر گردانید، چنانکه گفته ام از او گزارشهای تندی به اسحت روسه فرستاد.

اشراف ردبیل از این اختلاف استفاده کرده حمی جانب کنسول و گروهی  
اطراف فرمیده ر گرفتند و بدست آنها هرچه خواستند کردند ولی این وضع زیاد  
طول نکشد و فیدار اوف برای بازپرسی بنعلس احضار گردید، او در این سفر، برای  
آنکه اقدامات خود را موجه سازد، مرحوم و کین الرعایار، که ز قدیم خود  
و خاواده اش نزد روسیان حرمتی داشتند، و در این اختلاف از فرمیده جدیداری  
میکرد، با خود همراه برد و با مقاماتی که فراهم کرد از کهر و تعقیب رهائی  
یافته بهاصت بیست روز بر ردبیل مراجعت نمود و بر شدت خصومت خود با کنسول  
و طرفدارانش افزود.



ساروان میرزا علیخان امیرلومنان در سال ۱۳۳۲ قمری



سوء قصد  
نصرت بامیر تومان  
و قتل همسر او

در حمله کسانی که در بن احلاف از کسوف حامداری میکرد  
میرزا علیخان امیر تومان بود، میرزا علیخان اصلاً از قریه  
«هراوة» تفرش بود و در عهد ناصرالدین شاه بدرجه میرپسچی  
بهرمه سدهی قوچ ردین و مشکین برگزیده شده باین شهر  
آمد و مدتی بعد بدرجه امیرتومانی ارتقاء یافت و سر انجام در این شهر املاکی بدست  
آورده متوجه گردید. او مرد بی تکلفی و آزادی بود و در شایسته و سنجیده بدر مردم  
میخورد و عالاً در نوع تعبیر حکومت معون است بحکومه امور ولایت و اداره  
میسود و گاهی میر خود بحکمرایی منصوب میگشت. هر چند بزرگ او بامام مرزا  
حسینخان درجه سرتیپی داشت ولی در سال ۱۳۲۸ قمری، که پدرش در پیران بود  
در گذشت و مقام میرپسچی او به پسر دیگر وی که میرخان شده میشد، اعطا گردید  
رشید الملک، که در موقع فوت میرزا حسینخان حاکم اردبیل بود، بدست درستی  
صمیمانه اینکه محمد ولیخان تنکاسی سپهبد اعظم و نصرت وزیر وقت بامیر تومان  
داشت بتاريخ ۲۳ محرم ۱۳۲۸ تلگرافی بوی محابره نموده استدعا کرد که بن حیر  
دردنه را بامیرتومان اطلاع دهد و بپسر منصوب میرپسچی را «میرخان» فرزند دیگر میر  
اعطا نماید.

امیرخان اگر چه صاحب بن منصب شد و در اردبیل به سرپسح معروف گردید  
ولی بدین اعتنائی نداشت برادرسلک و هروان طرفت در آمده در سلسله ذهب بنزکیه  
نفس و تکمیل معرفت پرداخت.

پدری فیدر اوف برای آنکه از مخدعان خود انتقام بگیرد «آبی» نامی را که  
از راه ایستین امیرازقرنه «الایه» لاری بود رمدنی تر در حله او نوکری می کرد و در  
قتل امیرتومان نمود. آبی شبانه وارد خوابگاه امیر شد و بنام همسر او را قتل رسانید  
و سپس بسراغ خود وی رفت. امیرتومان با آنکه پیرمردی بود با حریف خود بستیز  
برخواست و در این گزرو در سی و پنج دخم برداشته افتاد. قابل تصور آنکه کار او نیز  
تمام شده است قرار کرد و حسب بیمه حاج میرزا علیخان را در کنار کشته رنش برحای

گدشت ساعی بعد کسانس حمزدار گشت و لوتر<sup>۱</sup> طبیب را به عادت و آو دند .  
لوتر مباحثه میرتومان پر راخت و سر محرم سرر علیخان بهور یافت<sup>۲</sup> .  
کسان دیدار اوف برای مخفی داشتن قبل ر ایجاد شسته در ده مردم، پس کار  
را بمکتبه دموکر بها سبب دارند ، بدیوسبله ترس و همه ای آن کوه پنه دند  
اشراف بوجود آوردند .

۱- I. ther لومریك طبیب اومنی م کز اردبیل بود و چون تنها کسی بود که در آن عهد

در این شهر کلاه سرمه پیگداشت لذا به لوتر سر بر حقه معروف شده بود .

۲- در یادداشت های مرحوم محسنی تند در حقه های امیر ۱۸ فقره داشته شده و طبیب

مدیح وی نیز بر احکما فید که دیده ست و بی آنچه در مدت آورده بی بی بی است که آوی

ساح علام مرده امیری بده امیر تومان چکا داده اظهار داشته است

## فصل هفتم

## آثار جنگ بین الملل اول در اردبیل

تعدیاتی که روس و انگلیس در ایران میکردند، و شرح آنها  
 اعلام شروع جنگ باشلیک روسها  
 قسمت مهمی از مدرجات کتابهای تاریخ قرن حیر ایران  
 را تشکیل میدهد، موجب کینه و عداوت مردم این دیار گشت  
 بخصوص آنکه استقلال وطن ویرانگه‌گوهائی نظیر فروداد  
 ۱۹۰۷ در خطر افتاد و ناشعل حاله ایران از طرف بیروهای بیگانه امید به دریافتن آن  
 از بین رفت. این بود که وطن پرستان آغار جنگ را، با همه مصائبی که همراه می‌آورد  
 بارقه‌امیدی یافتند و گر صاریهای دشمنان ایران را وسیله‌ای برای نجات این مرز و بوم  
 تصور کردند.

استقبال از جنگ کار هیچ انسان عدالتی نیست و کمتر شخص سالمی میتوان نامت  
 که بخریب و بدبختی‌های ناشی از آن رضا دهد و از قبل میلیونها عوس بیگانه رنج  
 و غد می‌نبرد. لیکن برای همین برآوردن آرزو جنگ تنها چاره‌رهایی ایران از جنگ  
 بیگانگان تصور میشد و اطومات و صدمات حاصله از آن در مقابل استقلال ایران قبل  
 اهمیت نمی‌بود.

خوشبختانه این جنگ موجب تغییر وضع سیاسی در روسیه گردید و انگلستان  
 نیز، که اقدامات خود را بر پایه رفات با فعالیتهای روسها گذاشته بود، در این کار  
 بی‌بهره گشت و اوضاع و احوال عمومی جهاد استقلال ایران را تأمین نمود.

حیر شروع جنگ بین الملل اول در هفتم ماه رمضان ۱۳۳۲ قمری، که ده‌روز  
 از احکامگذاری محمد شاه می‌گذشت، در اردبیل منتشر شد. بدیبطریق که بعد از ظهر آروز،  
 هنگامیکه مردم در مساجد نشسته بسجدها و عطف‌گوش میدادند، ناگاه صدای شلیک  
 معصی در شهر بگوش رسید و همه را در بهت و حیرت فروبرد.

ماه رمضان در هفتم ماه عبادت تنقی میشد و در این شهر کسب و کار مردم تقریباً

بحال معطل در آمد ، خرید و فروش در حدود احتیاج روز به بحال می گرفت و بوی این معاملات محدود ، فاصله بین ظهر تا غروب کافی بود ، از ایستگاه بازار و دکانها معمولاً تا ظهر بسته میشد و سکنه شهر در خانه ها استراحت می کردند و بعد از ظهر دکانها باز میشد و یکی دو ساعت بعد اغلب دکانها باز می گشاید و جلوی دکانها میکشیدند و برای شستن سخاوت و عاطفه میساختند

شلیک پسا فکته ترور ، که در مساجد بگوش مردم رسید ، نگرانی خاصی بوجود آورد زیرا تا ساعده همواره پیچش سلیقه بدبختیهائی برای مردم این شهر بدبیل خود می آورد . چون تحقیق کردند معلوم گشت که جنگ بین الملل اول شروع شده و قسمت عمده سپاهیان روس عازم جبهه جنگ میباشد و این شلیک را برای ادای تشریفات نظامی بعمل آورده اند .

در عهده ای که ایران ، بخصوص در آن کسین ولایت اردبیل ، در دربی مصدق دست و پا میزدند شروع جنگ نیز بلای جدیدی بری آنها بشمار می آمد . با اینحال چه که گفتیم چون این جنگ علیه دشمنان آنها و اشاعه نگرانی ایران میشود و وطن دوستان شاد و مسرور گشتند ولی مسیبتی که در آن زمان سیاحتی های خارجی در غم و اندوه فرو رفته اراغیت امر مگران شدند ، دولت ایران رسماً اعلام بیطرفی کرد لیکن آزادیخواهان قریباً از آلمان و ترکیه و متحدین آنها طرفداری مینمودند و فتح آنها و بارش را آرزو میکردند .

در اردبیل بیرکسانی بدین منظور قیام کردند و برای پیروزی دول متحد ، بقدماتی دست زدند و یکی از آنها حاج شهبانعلی معمار بود حاج شهبانعلی اصلاً اهل ریحان بود و چون در معمری شایستگی داشت برای سخنرانی در گنبد های بزرگ و بدین آمده متوطن گشته بود . پیشبیا او را مردم دایر و کاردانی میگفتند که با آزادیخواهان همکاری میکرد و چون شخص بی باک و پادشاهی بود بکارهای پر مخاطره دست میرد و عاقبت هم جاب خود را در این راه از دست داد . او خود مرد آزادیخواهی بود ولی برخی معتقدند که گرفتاریهای علیحسان رضا راده برادر او محرك وی در این کارها بوده است . این گرفتاری در نتیجه اقدامات

کمیته مجارات بود که علیحان در آن عضویت داشت. توضیح آنکه با انعقاد قرارداد بین ولوق لدوله و انگلستان، در تهران کمیته‌ای تشکیل یافت که نام کمیته مجارات معروف شد. هدف این کمیته از بین بردن طرفداران سیاست خارجی بویژه انگلستان



جمعی از اعضای اصلی کمیته مجارات  
مراول سمت چپ عکس در ردیف آخر میختر احمدزاده معروف به قزمختار است

بود. از ابرو ولوق لدوله میخانت با آنان مرخاست و برخی از آنها را بدو در  
علیحان بر در حاج شماعلی میر دستگیر شد ولی چوب همسرش در مدرسه آمریکاییها  
درس خوانده بود مرخیاتی فراهم کرده او را در مدرسه آندول در تهران سسری  
نمود. وی پس از چندی که بظاهر بهود یوف پای پیاده بیاد کوبه فر کرد.

### اقدامات آلمانیها برای تحریک شاهسونها

ناری حاج شعبانعلی در این ایام شمار بود و در بیمارستان سپاهیان روس در اردبیل تحت عمل جراحی قرار گرفته یکماه و سه در آنجا حوآمده بود. او از طریق دوستی که داشت از علاقه آلمانیها به اقداماتی در میان عشایر شاهسون آگاه گشت و چون مثل هر ایرانی دیگر از اشغال کشورش بوسیله سپاهیان روس و انگلیس رنج میبرد بمحض آنکه از بیمارستان مرخص گردید از طریق حلحال بیبه رفت.

گویند سفارت آلمان با استفاده از علاقه ایرانیان به پروری آنها، بوسیله جاسوسان زبردستی که در این کشور داشت، بمحضی ز علانمدان در تماس بود و سعی مینمود که بتوسط آنان ایلات ایرانی را علیه روسها و انگلیسها برانگیزد و با ایجاد مشکلاتی بر آنان پیشرفتهائی در حیطه های اصلی جنگ بدست آورد.

حاج شعبانعلی در بیبه بمأموران آلمانی تماس گرفت و دستور العملهایی دریافت داشت تا میان طوایف شاهسون بر گردد و آنها را علیه روسها تحریک نماید. او یکسر بمیان عشایر آمد و اقداماتی را شروع نمود اما عمل متفقین از اقدامات وی و مأمورانش بهر گشتند و مقامات روسی را آن آگاه ساختند.

ژنرال فیداروف، که فرمانده یکساحلوی سه هزار نفری در اردبیل بود، در صدد دستگیری وی برآمد و بز برای حشی نمودن تبلیغات او، مبلغینی بادره های لازم بمیان عشایر فرستاد و چون در دستگیری و باقتل حاج شعبانعلی توفیق نیافت بیست هزار مسکین جایزه معین کرد که بآوردنده مرده یزیده وی بپردازد. کسانی از گماشتگان مستبدین که دستگیری او را موفقیتی بری خود میدانستند بدی بطریق نظم گشتند و در صدد اقداماتی برآمدند لیکن رؤسای عشایر روی احساسات ایبی، که حاج شعبانعلی مهمان آنان بود، در مرتبت او کوشیدند و حتی کسانی را بر نگهبانی از وی گماشتند.

حاج شعبانعلی، که در این ایام در مشنگین بود، به داهره رفت و در حبان به سر رحیمخان جلبیانو مقیم شد. روسها سخت نگران بودند از اینکه مبادا سلاحهای

جدید آلباها بوسله او بدست عشایر برسد و سه مونه‌ها، که همواره از روسها دلتنگی داشتند، علیه آنها دست باندامات مسلحانه بزنند. این بود که در تبریز به‌رانی فشار آوردند و دستگیری و تحویل ویرا خواستار شدند.

ولی پیغامهایی بری سران عشایر فرستاد و اوامری صادر کرد که حاج شهبانعلی ر دست بسه تسلیم نمایند ولی بوضه او بهائی برسند. باچار رشیدالملک را برای دستگیری وی با سپاهی روانه امر کرد. رشیدالملک بدون آنکه موقتیتی بدست آورد مدتی در امر ماند و علیرغم تلاشهای وی حاجی شهبانعلی، با حمایت جسمی از سواران چلیانلو، از منطقه مشگین گدشته شب چهارشنبه آخر سال ۱۳۳۲ قمری وارد قریه وریاب شد و در خانه داداش خان سالار فرود آمد. او را آنجا کاعبدی برای بر حی او دوستش در اردبیل نوشت و این نامه سبب آگاهی روسها از محل وی گردید.

فیلدر اوف ستونی از سواره نظام در رنده روسی بهرم سدهی افسری بدوید فرستاد و ایان حایه داد شحان (فیچ صره کرید، عاقل ار آنکه یکساعت قبل از رسیدن سواران روس، حاجی ز آنجا خارج و بطرف میانه راه بسیار گشیه بود. روسها داداش-حان را باز در بیل آورده باز پرسیدند، او بودن حاجی را در خانه اش انکار کرد و پس از چندی آراد شده بقریه و خانه اش باز گشت.

آمدن عثمانیها  
با قدر بایجان  
در آن جنگ ترکان عثمانی متحد آلباسها بودند و باروسها و انگلیسها، که باهم اتفاق داشتند، پیکار میکردند. بین-النهرین در آبرور جزو مستملکات عثمانی بود و آنها سپاهین خود را از این حدود وارد ایران کرده در اطراف ممدان باروسها به جنگ برخاستند. دولت ایران، در آغاز جنگ اعلام بیطرفی کرده صرفین دعوی را از تصمیم خود آگاه ساخته بود، با این وصف ورود قشون خارجی بقلعرو این کشور و ضعف آر تبهای جنگی آنها خلاف اصول بین‌المللی بود. لیکن چون دولت ضعیف بود و وسیله‌ای برای اجرای مفاد اعلامیه خود نداشت بیگانگان حرمت این بیطرفی را

نگه‌نشانید و قسمی از حاك ابران را صحنهٔ مبارزه‌ی خوس ساجد.

بطوریکه قبلاً بر باد آرشدیم مت ابران، که از حور و تعدی روس و انگلیس  
بجای آمده بود پروری متحدین و مخصوص دولت اسلامی عثمانی را وسیلهٔ رهایی  
از این بلامیدانست و در علی و حقا ایدی با آنها خود را در می‌نمود ولی جای تأسف  
است که ترک آن در مقابل این عواطف و احساسات بی‌دقتاری با ابران  
گذاشتند و به‌واسطهٔ گوناگون در صدد بد و آزار آنها در آمدند و بویژه بهانه‌جمل  
اسکسهای بی‌ارزش خود نسبت به چاپیدن درائی مردم باز کردند.

این اسکاس حکایت شری در آن بل دارد که کبود بیر محاصر بعضی از  
مردین در شهر باقی است و مملکتی را آنها را برای مو به می‌آوریم، ولی و لا این  
توضیح را لازم می‌دانم که دولت عثمانی برای دامن محارح سربازان خود در آن  
جنگ، اسکاسهای بی‌پندوانهٔ <sup>بنام «تغایر»</sup> چاپ کرده بود، آنکه قیمت قائمه  
باعت داشتن پندوانهٔ چند نفر <sup>پیش روی</sup> بقول مرحوم کسروی سرباز بهریت  
را آنها پنج تومان می‌پنداشد و در چرید و فروش بی‌آنها بدین طریق حساب  
می‌کردند و اگر کسی مقاومت می‌نمود تا او بازور و قندری دفتر می‌مودند

سربازان ترك چون از بی‌ارزش بودن اسکسهای مزبور آگاه بودند چس  
می‌کردند که ردگانهٔ ری مقدار حرقی حس می‌هریدند و يك اسکاس چند تا می‌دادند  
و فروخته بهی حس را برد و بای ر، با نرخ پنج تومان بیول ابران، مسترد  
دارد، بدین طریق فروخته به آنها قیمت کالای خود را به دست می‌آورد معنی نبر از  
سرمایهٔ خود را از دست می‌دهد.

گویند روزی یکی از سربازان ترك در بازار اردبیل از عطاری مقدار کمی قند  
و جای هرید، عطاری که از حریان اطلاع داشت و قائمهٔ بردگی را در دست افسر برای  
پرداخت مشاهده می‌مود از او حواش کرد که لحظه‌ای چند، روی چهارپایه‌ای که  
در جلو دگاش بود، بشیید و باوی يك استکان چای صرف کند افسر پذیرفت و پس  
از صرف چای در صدد پرداخت قائمهٔ برآمد لیکن عطاری پیشدستی کرده اجناس خریداری



شده را، که قبلاً بسته بندی کرده بود، با کمال احترام بسوی داد و از قبول قیمت خود داری نمود. افسر سب پر سید از گفت چون امروز مصادف با روز درگذشت پدرم میباشد با خود عهد کرده بودم جاسی را که اولین مشتری از من خریداری کند مجاناً بدو تحویل دهم و خوشوقتیم که بن مشتری، ضما برادر مسلمان و مهمان کشور مامیباشید. و بدین طریق خود را از شرفائمه و شرارت افسر نجات داد.

عثمانیها در تبریر بر علاوه بر این کارها با مردم بدرفتاریها کردند و جمعی اردوین-دوستان مثل شیخ محمد خدیبانی، میرزا اسماعیل بوری، حاج محمد علی یادامچی و دیگران را، که بارفتار با بهنجار آید موافقت نداشتند، تبعید نمودند و بدین طریق قدرت عمومی را کسب کردند.

دور ۳۰ ربیع الثانی ۱۳۳۳ قمری در اردبیل شایع شد که عثمانیها برآورد شده اند و اینک بسوی این شهر پیش میآیند. این شایعه روسها را بوحشت انداخت و آنها در یک شب تمام مهمات و ذخیره سلاحهای ر که از چندین سال پیش دربارین-قلعه انبار کرده بودند برداشته شهر را تخلیه و با ستارها عقب نشینند و حتی انواع آندولت بر ز شهر خارج شدند. دوسه روز دیگر عساکره دیگری در شهر پراکنده شد و آن یکه قشود ترك به آذربایجان، قریه ای که در سه فرسخی شمال شهر و بین اردبیل و آستارا واقع است، وارد گشته اند. این حررها مدتی شهر را تحت موحشت انداخت و موجب مهاجرت آنها به فرام اطراف گردید زیرا بیم آن می رفت که اردبیل میدان جنگ روس و عثمانی شود و مسکنه بیدفاع آن از بین برود. این بود که هر کسی دست زن و فرزند خود را گرفته نظرب دیهی حرکت میکرد و خانه و کاشانه خود را بامید خود رها می نمود. ولی در اندک زمانی این خبرها تکذیب شد و حتی فاصله بیست و روز سپاه روس نیز از آستارا به اردبیل بازگشت ولی چه بازگشتی؟!...

اینان که رفتن خود را از شهر در نتیجه انتشارات دروغین مردم اردبیل میدانستند بیش از پیش بیست تا بان خشونت و بدرفتاری نشان دادند و بدستگیری و آزار کسانی دست زدند و منجمله مرحوم حاج ابراهیم خلیل جوئی را، که از طرف توکهای عثمانی

سمت تاجر باشی گری آنهار در ردیل بند کرد و دود گرفته بروسیه بردند و آذ مردیک  
در پس از چند ماهی در آنجا بدو در زندگی گفت

در سال ۱۳۳۵ قمری، شرکت کبابی مش در وان حاح ابراهیم  
بلوری، محمد علی و کین ارشایا، میرد بیور، آقا و هساراده،  
بهول و کیلشی و چندین دیگر حاسه ای در حبه میرد  
براهیم ارباب بشکل سد و باطرح اوصاع شهر و مسائل

تشکیل مجدد  
فرقه دموکرات  
در اردبیل

سیاسی منطقه و در ماندگیهای مردم سخن از تشکیل فرقه دموکرات به آن آمد و میرد  
براهیم ارباب، که تریب دهده این مجلس بود، دعوت نمود که در تریب بر تشکیل  
کمیته در شهر درخواست گردید و محاسن و معرفی در مقابل اعتمادی به صورت  
فرقه تفصیل شده است

از آنجا که امور جمعی این شهر به واسطه و دو پیروگی توأم بوده  
است در این مجمع نیز مطالب مختلفی اظهار گردید و پس از مساعها گفتگو بدو  
پیچیده بان یافت

مرور که پس از پیچاده و پیچ شال و فتح آن مجلس را بخاطر مه و رسم، بدو  
بر دید شکست آن پس از تشکیل هیئت میمائییم در فردی ر که در آن شرکت  
دشته اند باهم نامحاسن میمائییم و سادش آنهار باهم، که در دو جهه مختلف مکر  
میگردند، غیر ممکن تصور میمائییم. شادروان و کل ارباب و صرفه دان صمیمی  
است و بدو در درخشهای گذشته راجع به همکاریهای بن حانوده در چپاول و عارت  
سال ۱۳۲۷ اشرائی کرده یم حل آنکه کسان دیگری مثل راهساراده در آرادینخواهان  
مبارری بودند که به چوچه در افق اندیشه بانان سازگاری داشتند.

مرحوم محسنی عدم تعجاس مدعوین و از میزبان مجلس، یعنی شادروان  
میرزا ابراهیم ارباب، میدید و با آنکه در گذشته او را در پیشروان آرادینخواهان این  
شهر میپنداشته، کم کم و بخصوص بعد از این دعوت، در آرادینخواهی وی، به هم می  
که از کسانی نش و هب راه و پیر الاطباء و دیگران داشته، نودید میتمایید. علت این

تخلیف، چنانکه در خای و گور قبر سارده کرده ایم، آن بود که از دست و بردارش میبرد -  
 سمعیل یا کسان دیگری مثل هره معبر در خارج نگینسی تشکلات وده بد حال  
 آنکه بیرالطه، و کیشی و دیگران بدو - توجه بروس و انگلش و آلمان را آر دی  
 جماعت: میگردند



خانروان خاج میرزا میرزا

هرچه هست در این حسیه، فکر تشکیل کمیته رمو کرات در این شهر لازم  
 تشخیص داده شد و سخن مصدیکه پیرگردد حولی را برای تشکیل آن روشن  
 گردانید، بعضی از آنان محرمه، کمیته ناسی و فرقه در سریر مکانه کرده  
 فراد دیگری را برای عصبیت له د سه معرفی نمودند و در این سببه دم شد روان  
 میرزا آقاجان حبیبی، حاج سید دفر سیدین، میرزا یوسف آقا و امیر د، و سر نظام  
 رئیس پست حاج ابو هم بلوری، پنهول و کیلیشی و محسن محسنی را نوشتند  
 حولی بکشید که کمیته ناسی با این پیشهاد موافقت کرد و اوراق مخصوص و مهر  
 کمیته را بردیدین فرستاد و تشکیل کمیته را سماعیون نمود.

عهدی مبرور علیاً براد ماری بود و در محض فریب از دین شدت عمل  
مخرج میداد چنانکه در رده حاج مؤید رئیس نگراف و مدیر انجمن قوام بود  
حاج مؤید که در رأس اداره محلی مثل نگراف جایه شسته بود، کثرت مرتکب  
اعمالی میگشت که برخلاف آمار داشت جماعیه بود این بود که انجمن است  
بعون او تمام کردند و نامه و شکو شهادتی به بروهران فرستاد و چون نتیجه ای  
نگرفتند بکمیته مومن گسیل گشته و با ضوابط الاجل بیست و چهار ساعت او را از  
شهر اخراج نمود

شادروان مدیر انجمن رئیس اصناف بود و اشراف و مستدین بر مواقع لازم  
او را وسیله تحریکاتی در شهر قرار داده برای آرا و حیوانات تصنیفاتی فراهم میکردند.  
او نیز بدستور کمیته به سرور معید گردید و بعد از سه چهار ماه تلاش و کوشش  
سرانجام خود کمیته متوسل گشت و ~~دانشپژوهان~~ تعهد داد بترك روزه گذشته اردبیل  
مراجعت نمود

در این ایام مرد که مخالفین فی اوف، فرماده پارتی در سه روز در بیل  
با کسول بالا گرفت و از طرف فرماده کسی نام «آبی» برای قتل امرتوین بر نگذاشته شد  
و چونکه گفتیم آبی همسر او را کشت و خود سرور مخروح صاحب و گرفتار بودی  
آزور طرفداران فیدر اوف این واقعه بدموکرانها بست داد و در شهر پراکنده  
ساحب که آنها اقامت بقتل امیر کرده اند این شایعه در اشراف مؤثر افتاد و سرار  
کمیته دموکرانها بممالک گرایید بخصوص که بقاصه چمدنوری از این حادثه، چار  
نام پسراج صفرعلی تبعه روس بر بقتل دمید و آن هم از کارهای مقام محوییه  
دموکرانها نیست برونها قلمداد شد.

مستبدین بقدری از این اتفاقات بوخشت آمدند که بقول محسنی نصی از آنها  
شبها در سه بازخواستگاه خود را عوض کردند. فرماندار و رؤسای ادارات همه به  
کمیته حساب میبردند و گفته های آنها را اجر می نمودند. میرزا فضل الله خاں احمدی در  
تبریزی که بعد از فرستادن تبریز رئیس حسابداری و کمیل اداره شد و به

میر فاضل الله سلمی سامیده گردید، در آن عهد در ردیل مدیسو مدرسه بود و از  
عضای مؤثر فرقه بشعار میآمد. شادروان میرزا بیوک آقا و امیر اراده در ایام حیات خود  
میگفت که از طرف کمیته گاهی من (یعنی و همداراه) مأمور مذکره و بصیحت با  
معدن میشدم و سلیمی مأمور بهدید و ارباب، در مو ردیکه لازم میشد اقدامی بعمل  
آید من و و هم بر طرف مر قسم، من با صلح و نرمش و توضیح جواب کار، انجم  
میرا خواستار میشدم و گر طرف حاضر قبول نمیشد سلیمی با سلاحی که رپرپ در  
دست داشت او را تهدید مینمود.

دموکراتها در مجموع کارهای معیسی در شهر انجام دادند و مردم در سبب  
خود خوشبین ساختند این بود که در فحطی ای که پیش آمد مردم برای آسایش خود  
دخات کمیته را از حد کم تقاضا کردند و در نتیجه حاج سید نافر سیدین، میرزا ابراهیم  
رباب، بهلول و کیبشی از طرف کمیته مأمور این کار شدند و خدماتی بر انجام دادند.  
و بی خدمت مهم غیر مستقیم آنان مردم این شهر آن شد که روسها زئرس آنها بدون  
درگیری با مردم شهر را تخلیه کردند.

بطوریکه در جای دیگر هم الله در گرفته ایم بالشو یکها در روسیه و سقوط  
میرا طوری آن کشور موجب ر هم گسیختن آتش روس گردید و بی نظمی و ولاتکلیبی  
بر رگی برای سپاهین روس در برا، پیش آورد. بضا ط آنها درهم شکست و مرکز  
فرماندهی متزلزل گردید. هر گروهی را آنها واحد مستقلی شدند و در شهرها دست  
بجپول مال مردم زدند. اما در اردبیل چون از عکس العمل دموکراتها میترسیدند  
از راه دوشی با مردم در آمدند و حتی اعلامیه ای در این مورد صدور کردند و خود را  
برادران و مهمانان اهالی قلمداد نمودند و بالاخره بدین طریق شهر را خالی کرده  
بعد از سالها بکشور خود بازگشتند.

در آن ایام که کمیته دموکرات در اردبیل صاحب قدرت بود  
در بادکوبه جمعی از ایرانیان دست بایجاد فرقه ای در  
مقابل کمپو بیستها زدند و کمیته ای بهم مساوات بر سب دادند  
و با سرعت زیاد بتشکیل شعبات آن در شهرها، بخصوص

پیدایش کمیته  
مساوات و مبارزه  
آن با فرقه دموکرات

اردبیل پرداختند. محبت ردیپ بحاضر موقعیت خاص آن بود زیرا چنانکه گفته ایم این شهر، از آن لحاظ که بین روسیه و گیلان و آذربایجان واقع است، وجهات سیاسی موقعیت مماری داشت و همّت بازرگانی و قصاص آن مرکز در وضع سیاسی بود؛ بویژه آنکه در آن یم مرکز فعالیتهای سیاسی بزرگی هم بشمار میآمد.

در مؤسسه این کمیته اطلاعاتی سازمان ولی در بدو اشتهای مرحوم محسنی نام «حیدر کری» را در جمعه آنها میجویم و پیر رسانی شنیده ایم که ترکها هم از آن حمایت نموده و پانگامی بری خوری این نظریه بلبه های عنمدنی پیدا نمایند که «همه ترک زبانهای حصار میانه ملت و جدی هستند و باید زیر لوی دولت و جدی که همان خلافت عنمدنی است، در آیند» و این همان دستور کهنه ای است که به «پان ترکسم» معروف میباشد.

آنچه بظاهر میتوان گفت آنستکه فرقه مساوات و فرقه دموکرات هر دو ادعای آزادیخواهی داشتند ولی ریک نظر، بنحین امروز، فرقه دموکرات جناح چپ فرقی و فرقه مساوات جناح راست محسوب آید باری مگردید.

مساوایها نیز نقشه های وسیعی در برانداختن ساس اسید داشتند و گویا قتل کسانی را سر برای دل برادی لازم میشماردند که آقا میرزا عینی کبر مجاهد در ردیل یکی رآنها بوده است. این روایت ارتقای علامه حسین حبیب لاهی است که میگفت مساوینها در هر رایی قتل آقا میرزا عینی اکبر برانگیزه بودند. یکی رآنها که حل فرقه ثمرین دیو من دم داشت دو (یعنی به حبیب لاهی) نقل کرده است که من (یعنی یونس) بهرحال آف میرزا عینی اکبر رفتم رار مستخدم حای و را پرسیدم مستخدم مرا باطقی آقا رهبرانی کرد من وارد شدم و او را در این حال دیدم که بر دو راو نشسته و دو دست جرد را بر مین بکیده داده روی کتبی خم گشته است و مشغول مطالعه میباشد من سلام کردم و کنار در ایستادم ولی و موجه نشد. لحظاتی حسی بود من برای اجرای نقشه خود وضع را بررسی میکردم انا آقا همچنان

مشغول مطالعه بود. چند دقیقه، که بهرله چندین ساعت بود، گذشت و یکبار او سرش را از کتف برداشت و بیرون هیچ مقدمه‌ای در دستش را مصرف می‌دار کرد و این حرکت را با کلمه «حوج» یکبار در دهانش برآورد تا آنکه ساعت این حرکت او چنان رغبت و وحشی در می‌انجامد کرد که بدین برده افشاد، ایستادن نتوانستم و برگشتم.

در اردبیل خراف مسعودی بود که حاج حسینقی نام داشت او بجای بانگهی «مروری مشکلات بولی تحریر را حل می‌کرد و خود نیز مردموجه و مورد اعتمادی بود. او بهرله مساوات گریه و جمعی از بنحار نیز به تبعیت، یا برای خوش آیدوی بدینی فرقه در آمدن و کار آن و لا گرفت بهر نیست که روبرق این فرقه زیاد میشد بازار دموکراته رونق می‌دی. این بود که گردآمدگان فرقه اخیر، شدت عمل برد چند و بیش جمعی را اعضای نمیه مساوات در برابر، دس و ری قرار داده از مشر السطاب حاکم و دب نمید خواجه حسینقی و حیدر کوری نو و چندین دیگر ر خواستند مساوی ها هم متفلاً بیکار نهشته حاکم ر برای تمیید بعضی از عصه فرقه دموکرات تحت فشار گذاشتند.

حاکم، که با بعضی از دموکراتها سابقه حسن و افسی داشت، خواجه حسینقی و حیدر کریبو و چند نفر از مساوی تها را توقیف نمود ولی بنحار نظر بداری حاج حسینقی بر خاستند و دسه جمعی قلعه رفته استخلاص او را خواستار شدند. بالاخره مشیر السطان بصحبت ابوالقاسم رس راده، که خود از دموکراتها بود، حاج حسینقی را آزاد کرد و برای آنکه خود ر بیطرف نشان دهد میرزا محمد علی نیز احکام ر که از آر دیحو بدن بیکدم و اعضای فرقه دموکرات بود، با اتفاق حیدر کریبو بمین تبعید نمود.

نصار در آن شب و بهاصه یکی دو ساعت بعد از حرکت بیرالحکما، خواهر

۱- در اردبیل معمولاً کسی که بخواند دیگری را قریب بد این سار توأم بابت وضع حمله بدینی از دهان خود در می‌آورد.

وی بدو رو در ندگی گفت و چو صبح شد دمو کرات ها بغسل و کهر و دفن او برخاستند و دو روز در مسجد او چند کان مجلس ختم محلی ترتیب دادند و در سخنانی که در آن مجلس گفتند مشیر اسلطان و میرزا ابراهیم ارباب را ، که در آن بام با دمو کر تنها با سازگاری داشت، سبب قتل این زن سگده قلمداد کردند و جس و اسودند که تمعید برادرش موجب مرگ وی شده است .

چون مجلس پایان یافت نمی چند از دمو کر تنها نزد حاکم رفتند و با تفسیح اقدام او، خلاصی میرزا محمد علیحادر خواستار شدند و سر بجم دستور استخلاص او را گرفتند و بعد از چهار روز ویرا بشهر بازگردانیدند .

تغایر بین این ترفعه اختصاص باردبیل داشت و در جاهای دیگر بیرکماء بیش دیده میشد و شدت وضعف آن آثار و نتایج گوناگونی بوجود میآورد چنانکه در ابزلی<sup>۱</sup> رقابت بین دسته های سیاسی موجب قتل یکی از حوالت مسعود و داشتند اردبیل گردید .



این حوال یوسف بیگ<sup>۲</sup> پسر فیروز شاه و از ملاغفار بود ملاغفار مرد روشدل و موقری بود و در بار ، در حوی سرای و بجبر لو، بعنوان محرر اسامی مورد نیاز مردم تنظیم می نمود . یوسف که در مکتب چنین پدر داشت و روش بیسی تربیت یافته بود از فصیل و کمالات معری بهره وافر داشت و از آرا و خواهان عهد خود بشمار می آمد . او برای کاری به ابزلی رفته و برای مدتی در آشهر مقیم گشته بود . دسته های مختلف سیاسی که از رقابت و فصل و کمال وی آگاهی یافتند در صدد جلب همکاری او برآمدند و بی او به پیچیک از آنها نگروید .

مانند اینم بوسیله کد مک از آن دسته ها بی چون فاضل و روشن فکر محکوم به مرگ گردید و بی از محمد جعفر نمی که یکی از اهالی اردبیل بوده و در آن ایام در یکی از کاروا سر های آشهر دالاندار می کرده است این رویت را شنیده ایم که یوسف در انبار یکی از سراهای پهلوی توقیف شده بود و محمد جعفر بعنوان هم شهر نگری



گاه و بیگاه بدیدار او میرفت و بعضی مایحتاج برای او میبرد این گفتار از همان محمد - جعفر است که دوری بنصده ملاقات و رفتن ولی از وی خبری نبود . در صدد تحقیق بر آمدم معلوم شد دورور قبل او را از آنجا برده و کشته اند . روزیکه ویرا بظاهر برای انتقال بجای دیگر و در واقع برای کشتن می برده بد و سرنوشت شوم خود را حساس کرده بامش بر پینی خود کوفته است و بدون آن انگشت خود را آلوده و بر دیوار آن اندازانی بیت را نوشته است :

قدم بارساخ ، دوات بورتوم ، مرکب قتل

بر پیلون قبریم او ستند وطن مظلوم من محزون<sup>۱</sup>

باری حاج حسینقلی پس از آنکه بصحابت آزاد گردید به «ارشون» رفت و در آنجا تصمیم گرفت که بمشهد برود تا مدتی در این شهر بماند و او چنین کرد و از راه بادکوبه عازم عراق شد و گویا یکماه بعد خبر مرگ حاج او به دمو کر آنها

قبل  
حاج حسینقلی  
صرافی

رسید و بنان که از نفوذ او ناراحت و از «حجة میامی» باوی مخالفت داشتند تصمیم به «ترور» و قتل او گرفتند این تصمیم وقتی قتل اجرا بود که کمیته آنرا تصویب نماید. اما موقعی که موضوع در جلسه کمیته عنوان شد سه نفر از اعضا با این عمل موافقت نکردند و در نتیجه نقشه ترور تصویب نگردید . از بهلول و کلباشی روایت می کنند که بعدها میگفت در آن لحظه که بری قبل حاج حسینقلی رأی گرفته میشد من نماز میخواندم . یکی از حاضرین در همان حبس رأی مرا خواستار شد و من درحالی که مشغول نماز بودم سرم را بعلامت موافقت تکان دادم و قتل او را تأیید کردم<sup>۲</sup>.

ما نمیدانیم چه کسانی از اعضای کمیته با این عمل موافق و کدام سه نفر با آن

۱ و ۲- گویند این سخنان آقای غلامحسین حبیب الهی است .

۲- معروف قادی این بیت ترکی این است :

د انگشت قلم شد بینی ام دوات گشت ، خون مرکب گردید ( که این وصیت را بنویسم که )

بر روی قبرم نوشته شود : وطن مظلوم و من محزون هم .

مخفی بودند ولی بعد می‌دانیم که موافقین چو موافق قبولایند نظر خود را در  
محرمانه «قره» نام می‌جاءند، فرست «حاج ریاد» ساراور، مأمور قتل و در جنگل  
نموده و پرا بآستارا فرستادند.

قره مدتی پیش از آن نزد حاج حبیبی بنو کبری خدمت کرده و بوی آشنایی  
داشت. او را آستارا بعنوان مسافر همراهی گردید و در جنگل، در محلی که «اورم»  
خوانده می‌شود، از پشت درخت قرار داد و سه بر سر وی نشست نمود. بر هاروسه  
کارگزاران و حاجی در همان دم بشارت رسید. کسان و دوستانش حور در شدند و حور  
و را باز پهل آورده در مسجد ربان شاه دفن کردند. فرقه در هنگام فرار در تمین  
دستگیر و توقیف گردید و در محوئی و حالت دمو کرانها را اقرار نمود.

کر بلای اسلام که از مجاهدان آن عهد و ارمسویان قره است داشتند قتل حاج-  
حبیبی را چنین تعریف نمود که «حاج حبیبی» راه ناد کوبه بر رویل بر میگشت  
و در آنجا مبلغی در کمیته مرکزی قره مساوات پول گرفته بود و در اردبیل برای  
نقوش کمیته مصرف نمایند. قره که در آستارا را، حوران آگاه شد و بطراین پولها  
باوی هم ده گشنه او را کشت و آنها را تصاحب نمود و در باب محازات قره اضافه  
کرده قره را پس از دستگیری در شهر بانی توقیف کردند و از مرحوم شیخ سار، که  
از روحانیان ساده و بی‌آزار اردبیل بود حکم قتل و گرفتن مجاهدان که این  
حور یافتند مه‌سار: من (بسمی سلام) و حاجی آرمجهد و کر بلای محمد باقر اسحق  
کردند که قره را بحاج دهیم. مانعیر لیس داده بشکل چهر کهای قهقاری در آمدیم  
و شب هنگام، که شیخ ستار بانی چند ازیران و مریدان، از یک میهمانی بر میگشت  
مسلحانه جلوی او را گرفته تهدید کردیم تا فتوای خود را عرض کند. این تهدید در  
شرح مؤثر بود و گنگ من نظرم در اوشه بشهر بانی داده‌ام. باید در شهر بانی بر ریگر  
سو آل کند تا من جواب مقتضی بدهم. فردا کسان دیگری از مجاهدان برد رئیس  
شهر بانی رفته او را بیم دادند که اگر قره را آزاد نکند آرامش شهر را برهم خواهد  
زد. و خود را بی‌گناه قلمداد کرد و صوای شرح سار در باب اقدام خود ذکر نمود

ولی چون معاهدان و ر بیر بهید نمودند کاغد شیخ را با بهداد ناشیخ را و دادر  
یتوویض آن کند شیخ در کاغذ دیگری نوشت برای او محرر شده است حاج حسینعلی  
بوسله مردی بسم قره کشته شده ولی احرار اینکه کدام قره او را کشته است مسر  
نگردیده است. این نوشته مجاری قره را مرلزل گردانید و بالاخره ما (یعنی اسلام  
و معاهدان) او را مرز ده از شهر بخارج فرسادییم.

گوید در این یام بوده است که حکومت وثوق لئوله در تهران سقوط کرده  
و دستور کمیته مرکزی دموکراتها، در ردیبل سر تظاهراتی برپا گشته است دموکراتها  
باعدوت عمومی در مسجد جامع «مسنگ» بر رگی ترتیب دادند و از حیاتیهای وثوق-  
الدوله و قرارداد محوسش برای تقسیم ایران سخنان آتشینی گفتند میرزا فضل الله-  
خان احمدلر ده مدیر مدرسه در برابر سحرابی کرد و تلگرامهای تند عبه وثوق لدوله  
بتهران و سر بر مجاره شد و بکمیته آشکارا سر تعطیل عمومی و انجام تظاهراتی یاد آوری  
و توصیه گردید



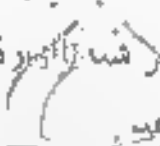
تقسیم که عثم بهپ در جنگ بین اسل اول با ایران آمدند و  
سر بجم تبریز را اشغال کردند. ایران در صدد تشکیل فرقه ای  
بحسب عنوان اتحاد اسلام بر آمدند و سر را کوچکون جنگلی  
را، که از مدتی قبل در جنگلهای شمال ایران علیه دولت  
مرکزی قیام کرده بود، با خود موافق ساختند. و، که قسمت اعظمی از گیلان و حلحال  
ر تحت نفوذ خود در آورده بود، در سال ۱۳۳۶ قمری مصطفی خان نامی را به نمایندگی  
اتحاد اسلام، از حاکم باردیبل فرستاد و در صدد فعالیت آن فرقه در اردبیل و  
آذربایجان بر آمد. مصطفی خان در حده حاج سید باقر سیدین منزل کرد و روز بروز  
بوسعه دامنه نفوذ آن فرقه پرداخت.

فعالیت اتحاد اسلام  
و میرزا کوچکخان  
جنگلی در اردبیل

فرقه دموکرات، که هدفهای اتحاد اسلام را استعماری و نفوذ عثمانیها را از  
جبهه موقعیت سیاسی و جغرافیائی آذربایجان مساعد نمیدانست، و در پی کار کوشش  
جناس انگلیسی آن نیز کم و بیش بی اثر نود، در حاکم بمخالفت با اتحاد اسلام

مرحمت و کم کم در شهر مایه مایه‌های خدیدی پیدا شد. مشیرالسلطان حکمران اردبیل چون نمیتوانست بر مشکلات فائق آید، چهار اسعفا کرد و در حمادی لاوس همین سال بر حکومت گماره گرفت.

در آن موقع اردسل با قحطی و مجاعة دست و پا می‌زد و به نوحی که گاهی از گیلان می‌آوردند نیاز مبرم داشت. میرزا کوچک‌خان نری تهدید مردم را در ورود رنج و ردییل مه نعت کرد و بدین طریق بر شدت گرفتاریهای اهالی افزود. گشت کمیته‌ای برای فرقه دموکرات طرح مدکرایی در جنگمی‌ها لازم دید و حاج شعبانسی را محرم‌ماه از راه خلخال به جنگل فرستاد.

حاج باباجان نیز، که در آن ایام دروشت بود و به جنگمی‌ها همکاری داشت، از طرف اتحاد اسلام برای توسعه و مدافعت آن فرقه ماور اردبیل گردید. رقابتی جمعی از جوانان فولادلو وارد شهر شد.  شهر را در دست‌گرفتار و مدافعت جنگمی‌ها و اتحاد اسلام را توسعه دهد.

با امضای مشیرالسلطان و طرف وای اردبیل این انتصاب امر السلطنة  
لسطنه حکومت اردبیل مه رب گشت و کمیته‌ای التي فرقه  
دموکرات هم آرا شده نمود. امر السلطنة به اب آمد  
والی حاج باباجان، که ر طرف جنگلی‌ها به حکومت ردییل  
بمرد شده بود، و بر طرف اردبیل اتحاد اسلام از این انتصاب

انتصاب امر السلطنة  
به حکومت اردبیل  
و مدافعت حاج باباجان  
با وی

ظهار عدم رضایت نمودند و تهدید و تحويف از ورود او شهر جلوگیری کردند. اعضای کمیته‌ی یسالتی دموکراتیک که در این ر قعه با حیر گشتند در تبریز بهنگرافخانه آمده حضوراً به فرقه اردبیل دستور حمایت از امر السلطنة دادند و شکست او را شکستی برای این دسه سیاسی قلمداد کردند. طرفداران اتحاد اسلام چون از این دستور اطلاع یافتند به مخالف خود با امیر السلطنة افزودند و جوانان فولادلو نیز که سابقه‌ی حوسی با امیر السلطنة نداشتند، بهنگر می‌به تبریز محاصره کرده مرحمت او را خواستار شدند و تهدید کردند که اگر حکمران دیگری برای اردبیل تعیین و عرام

شود ینان بقوة قهریه متوسل خواهد شد و مسئول عواقب آن خواهند گردید .  
بلافاصله سواران فولادیو در شام اسی، که گنیم دهنی است در يك ترسخی شهر و بر  
سوراه سراب و اردبیل قرار دارد، سنگربندی کردند .

امیر لسلطه چندی در سراب ماند و سر بجام با مساعدت فرقه دموکرات اردبیل  
و همراهی گروهی از سران طایفه یورتچی، شب ۲۴ ذیحجه از راه سرعین، وارد شهر  
شد و در حدة امیر، مصر منی مرب نمود در حالیکه شهر بپن دستجات سیاسی تقسیم  
گردیده تلگرافخانه در تصرف دسته ی اوسربازان ویرجی از ادارات دیگر بحسب نظر  
اتحاد اسلامی ها بود. ورود امیر لسلطه، دامه اختلاف بالا گرفت و هر دوسه بنقوبت  
بیروی خود قیام نمود. اکثریت سردمداران تر با طرفداری از یکی از طرفین، بجهت  
عدالت حرد را مشخص گردانیدند و شهر در آمشدة يك جنگ داخلی قرار گرفت

مرحوم محسنی میگوید که در ین موقعیت خطرناك او (یعنی محسنی)، میرا  
بیوك آقا و اهبزاده و بهلول و کملاشی بطرفی خود را حفظ کرده باصلاح ین دودسته  
میرداد احمد و چون اتحاد اسلامها از دستور ستاد مرکزی جنگی ها در رشت پیروی  
نیکر دید با تنگراف حضورى، حاج شمسعلی و امیر عشیر خلخالى را، که آزمان  
حاکم رشت بود، متوجه وحامت اوضاع نموده دستور دستور ترك محاصره حو ستار  
شدند و آنا را، بخصوص متوجه فحطی و محافه اردبیل کرده هر گونه اقدام جنگی  
را سبب محو ساکنین شهر توصیف نمودند،

کمیة دموکراتها بپس موجه سخنی وضع گردیده ضمن مکتوبی به یکی از  
اعضای خود مأموریت داد که پیش میر لسلطه برود و در درجیدن اضطراب آور  
کارها بگذارد و ببشهاد کند که خود او از حکومت کناره گیری کند و بپن وضع، که  
واقیت سهمی دارد، پایان دهد. رفتن بحضانة میر لسلطه کار مشکلی بود زیرا هوا  
بشلت سرد و زمین یخ بسته بود. بر بام بقعة شیخ صفی الدین و دیگر نقاط مرتفع شهر  
بیز تفکجهای طرفین کشیك میدادند و عابراین بحساب خود مصونیت کامل نداشتند  
بعلاوه در اطراف حدة امیر لسلطه عشیر یورتچی و کهمه فرارشان حکومت پاس

میدادند و از هر گز به آمد و شدی جلوگیری میکردند. با اینحال بمیدۀ دمو کرانهب سرور خانۀ راه یافت و مأموریت خود را با ارائه نامه کتبه ابلاغ کرد.

امیر اسلطنه که در این موقعیت حساس حمایت دمو کرانهب را درست میدانید، فوراً اتفاقاً همان شب میرزا ابراهیم از باب از سریر وارد شد و در حاضرت امیر ناصر که مقرر امیر اسلطنه بود منزل کرد. امیر اسلطنه موضوع را با وی، که برای حمایت از او آمده بود، در بر رگداشت و صلاح دید ری شادروان مشهدی ابو الفضل رضا زاده، میرزا حاج بابا محید زاده، آقاچواد محمدی، آقا حسینعلی تبریزی و آقا میر یوسف احمدی (که بعداً به حسسی معروف گشت) و تنی چند از دمو کرانهب را بمنزل خود بخواند و پیشاوره پردخت. اینان نصف شب یکمینه آمده صندوق و مهر و اوراق رسمی دمو کرانهب به دست آوردند و پاسخ نامه اولیه را مشعر بر تأیید و حمایت از امیر اسلطنه نوشتند و نامهر کتبه مهور نموده به حکم دادند. او بیربستاد آن در شهر ماند و همچنان بخوابش را حاکم خواند.

قصر و دربارش امیر اسلطنه از چند روز قبل بوسیله حاج بابااحسان دستگیر و در قریۀ حجن (داشکس) توقیف بود. امیر اسلطنه خبر این را با نوشتن وین نامه بدست حاج بابااحسان اساد و او را از چگونگی وقعه مستحضر گرداند و ضمنی او را علاوه بر میر اسلطنه، متوجه کسان فوق بفرمود و تنبیه آنان را حرو بر نامه اقدامات وی فرمود. حال آنکه اینان در اطراف میر اسلطنه جمع شده با محافظت گماشتگان وی، از گزید حاج بابااحسان مصون بودند.

روز بروز اختلاف طرفین بشهر میشد و از طوائف قبیله بیگو و یورتچی دسته هائی برای کمک به امیر اسلطنه وارد شهر میگشتند. فولادلوها هم دسته های کمکی قاره بسی در اختیار مخالفان آنها قرار میدادند.

عید نوروز نزدیک بود. با آنکه بن ایام بهترین زمان کسب و کاسبی درین شهر بود لیکن مردم از ترس جان دکان و بازار را بسه بچانه ها پناه بردند و با اضطراب و نگرانی روزها را بسر میآوردند.



از چپ: تراست شادو آدان، جو آقا صعلک (همس)، مهر ۱ حاج با یا معبد آده،  
آقا سید یونس احمدی (حسینی)، حسینعلی اردبیلی، مهر ۱ هنر نامه سلیمی (کبرجی)

براسنی روزگار سحنی برای مردم بود. گرمسنگی و قحطی از یکطرف، سردی هو و سحنی رستان از طرف دیگر، بودن کسب و کاسبی و ننگدستی عمومی از سوی سوم و بالاتر از همه، فقدان معیت و صف آرائی مخالفان مطالبی است که امروز ما میگوئیم و میگردیم ولی با آنکه توجه و توجه آنجا موی بر تن آدمی راست میگردد. آنجا که نتایج مصیبت بر این وضع را پیش بینی میکردند، و ما نام ستن از آنها را از قول محسنی نوشتیم، بتکاپو بر حاسسد و با گفتگو هائی که بار و سای داریت نمودند، سرانجام بیاری آنها بین طرفین قرار دادی در برده ماه تنظیم کرده بامع و صافیدند.

مراد یارده گانه این قرارداد اکنون بر ما معلوم نیست ولی از ماده اساسی آن، که متفرق ساختن قوای طرفین و بیرون کردن شاهسویان از شهر بود، آگاهی داریم و نیز میدانیم که همانروز اجتماع بردگی در مسجد جامع ترتیب یافت و کسانی، از جمله شادروان محمد حسن صالح زادم معروف به «سوسیال محمد حسین»، سحیان آتشیبی گفتند و خطرات ناشی از این مصیبت را، که ویرانی شهر و قتل نفوس بیگناه در آن روزگار درمیدگی بود، بیان کردند و اجرای آن قسمت از قرارداد را، که ناظر بر تفرقه قوای طرفین بود، حواسار گردیدند و جماعت نیز با صدای بلندی آنرا تأیید نمودند.

مع الاسف تنظیم قرارداد و اجتماع مردم نتوانست امیر لسلطه را از اقدامات طرفداران اتحاد اسلام مطمئن سازد و متقابلاً حاج باباخان و سران فولادلو نیز از اعیان حکومت مرد گذشته در شهر اداره نظمی را اضغال کردند. با این اتمام وحشت امیر السلطه بیشتر گردید و بخصوص شایعه آخرین روزهای سال، که گفته شد و شب عید حاج باباخان امیر السلطه را دستگیر خواهد نمود، بر تشویش و اضطراب خاطر او و بارانش افزود.

باز کسانی از اشخاص حساس و مردم دوست دست به مالیتهای اصلاحی زدند و با وجود سرمای سخت و سردی و مداخلتی که شهر را فرا گرفته بود بملاقات طرفین رفتند



وار بر حورد آنها جلوگیری کردند. محرك اید، چنانکه میدانیم بوعلی و نگرانی از نتیجه کار بود. در عین حال تقاضای مردان دور مدیش، بویژه اردیلبان ساکن شهرهای دیگر نیز آنها را بیش از پیش بدین کار تشویق مینمود. مدبرای نمونه تنگرم مورخ ۶۸ حوت (اسفند) ۱۳۳۶ قمری گروهی از تجار اردیلبی ساکن رشت را که بشماره ۴۰۸ مغیره گردیده است ذیلاً نقل مینمائیم:

«ار رشت یاردیل توسط میرزا عباس میرزا بیوک آقا، مقام محترم کمیته دموکرات، اگر قیوتفنگ در اردیل حالی شود برای عموم مایه بدبختی، و بدامت آن جبران پذیر نخواهد شد. متضررمان اردو ت محترم استدعا داریم راین بدبختی، که مصوم را بحظر دچتر مهساید جلوگیری، و باعث بدبختی مردم را بنام مستحواهی پایمال فرماید.

تجار اردیل مقیمین رشت: اقل میرزا یوسف، اقل حاج یوسف، اقل میر کاظم مشیری، اقل التاجر اسمعیلی، اقل التاجر عبد الله، اقل التاجر محمدرضا، اقل التاجر هاشم صدرزاده، اقل آقابالا، اقل حاج بابا احمدی، اقل التاجر محسن اوف، محمد علی، حمد زاده، حسینعلی اسد اوف».

صد حیف که تلاش و کوشش اشخاص بیطرف برای آشتی دادن متخاصمین بجائی نرسید و هم برود عید نوروز، نزدیک طهر جنگ شروع گردید. در یکطرف امیرالسلطنه و قریه مختار و میرزا ابراهیم ارباب و دیگر یارانش بافاق یورجی ها و نوجه بیگلوها، و در طرف دیگر حاج باباخان بمجاهدان و طایفه فولادلو دست به سلاح بردند و چهار شبانه روز جنگ کردند. کسائی از طرفین و سکنه شهر کشته شدند و جمع معتابیه زخمی گردیدند. در پایان کارزار بیروی امیرالسلطنه فائق آمد و فولادلوها شهر را تخلیه کردند. حاج باباخان هم قریه آملای عجب شمس و در آنجا نشین نمود.

امیرالسلطنه بافتح و بیروزی از خانه امیر ناصر به بارین قلعه درآمد و در آنجا

اسفرار به وقت وقوع محاربه سر رئیس بنده شد. امیر سلطه شروع به تشبیه محاربه کرد. در حمله محمد حسن سوسپال را به چوب بست و محسن جان داشکسی معروف به سرد را با چوب را بر سحتی شلاق زد و پس از مدتی توقیف و بر تخت الحفظ به تبریز فرستاد.

چوب خور دن سوسپال از آنچه بود که وی در حتمه مسجد جامع است. نامیر السلطه سحتان ای گفته بود و چون مردم دهی بود و سقفه مدی بست. نآردیخواهان بدشت بعضی را آردیخواهان بود حاکم از او وسطت کرده آرادش سحتان ای از محسن جان، که بقول سالتجوردگان محسن سهرابی این مردم نداشت و گاهی آردیخواه ورمای مسند مگر بدیده ها کسی حمایت نکرد و نه آردیخواهان حکمران سحتانگیری دربار ذوی شوی بود. کسی که او را دیده اند گویند که وی با آخر عمر مورد نفرت های اردبیل و مرعوم محسنی بر در بادد شهی خود نوشته است که کتاب آبی حدیث وی است. و س، در آن م چاپر منتشر کرده است.

«میر سلطه با آنکه حاج، حذر از شهر میروا کرده بود از وسعت تشویش حائل داشت و بد برای رفع خطر از جانب وی «حمعی از دموکراتها بمنورت پرد حب و سر محام، با بصلاحید آنها و از در محبت در آمده و پرا محکومت حلحال برگماشت.

یکی از وقایع سحتان فاس باسف، اردبیل فحطی و خشکمالی سنوات ۱۳۳۵ و ۱۳۳۶ قمری است که همورهم یاد آن، کسانی را که گرفتار آن بوده اند، بر سه در می آورد. این سالتها

فحطی و محامه  
در اردبیل

مصدق با جنگ بین امن اول بود، فحطی و کمبود حو از در ربیع هر جنگی است ولو کوچکتر و محدودتر شد. در جنگ، چنانکه در جنگ دوم جهی هم اتفاق افتاد، سپاهان محاصم، که در کشور ایران بودند، غلات و مایحتاج مردم را باورین گوناگون از دست آنها در آورده برای تأمین غذای سرتاراد خود میبردند و صنف

دولت و اشغال قسمتی از خاک کشور و سیله سپاهیان بیگانه ، و برمودن سرحدات نهر بدین امر کمک میسود . در جنگ جهانی دوم ، که روسیه و انگلیسها ایران را اشغال کردند ، قحطی را بیک جهت دیگر سر بر ملت درمآید . ایران تحویل نمودند و آذانس بود که ایران باین گرفتار این سختی گردید و مشکلاتی برای شاهانگزان و مزرعینی در امر حمل سلاح و مهمات امریکائی برای روسیه ، که از طریق ایران صورت میگرفت ایجاد نمایند .

در آن سالها طبیعت سر را مردم قهر کرد و آسمان چنان برسانکمان میبود بخبل گردید که گداهان نیز بقول سعی لب بر نکردند . تا آنکه هوا عذاباً آری و مستعد بارندگی میشد و بی بدون آنکه «طره بار» میبارید درها رطوبت میگشت و برنگرایی میافزود . مردم کم کم احساس مصده کردند . غلبه و سادات و طبقات اهلای بمصی رفتند گریه و زاری و استعانه نمودند و ای بسجده ی بگرسند .

اردبیل قبل از آنهم در بار بچ طولانی خود قحطیهای زیادی دیده بود . سال ۱۲۸۸ قمری که مجاعه بسیار سختی در آن اتفاق افتاده بود کنون هم به نام «هشت و هشت» شهرت دارد . وی این قحطی را گذشتهها فرق داشت را در قحطیهای گذشته اگر گندم و جو کم میبود مردم با خشک و د بگیها سد جوع میکردند با از سرزمینها و ولایات دیگر عه میآوردند . اما در این مجاعه خشک و د بگیها بر نایب بود و کشورهای همسایه و ولایات طرف بیز با جنگ و انقلاب با قحطی و گرسنگی دست بگریبان بودند و خود ببار مردم بکمک داشتند . دوام قحطیهای گذشته بر اثر حیث مدت کم بود و عالباً از یکسال بیشتر طول نمیکشید حال آنکه این قحطی از بجهت هم خیلی طولانی بود

از پائیر سال ۱۳۳۲ ، که محصول نسبت بسوات پیش کمتر بود ، بر خوار بار رو بر نای نهاد و چون در حرمن سال ۱۳۳۵ بز چیری بدست نماند اضطراب و بگریانی عمیقی مردم را فرا گرفت . بدبختی دیگری که علاوه بر کمیابی گریبانگیر مردم شد فقدان کار و کاسبی بود زیرا دی در آنش جنگ میسوجت و بزرگای و اقتصاد رونق

و جریانی نداشت غالب طبقات سکه اردبیل نیز بیکار و ناکام در آمد بودند و با مصیقت معاش بسر میبردند. بند نذوحته ها خراج شد و سپس اذنیه حایه و زندگی بمعرض فروش در آمد و چون خریداری نبود عرضه بر نقض فرونی گرفت و قسمها حداقل ممکن تنزل نمود ... گر نه تریس فرشها و مبلاها و ظروف، که اندوخته سالهای مستمر مرادات تجاری این شهر با حارج بود، بارزاترین قیمتها از دست رفت و شهرهای همدان، کرمانشاه و حتی مشهد حمل گشت و هر تکه ای از آنها رست بحس حایه ای در آشهرها گردید اجناس هر روز در انتر و روح علالت و نان ساعت ساعت گرانتر میگشت و آنجا که هرمی آرد سه تومان و هر سه کیلو قند هجده ریال و هر متر چیت هفت قران ... شد.

در آن دوره که قیل از فحطی مرد و تخم مرغ بکشی فروخته میشد ارقام فوق بسیار زیاد و کمتر شکی بود. قیمت نان از پس زیاد و غیر منظره بود که آن ایام به سالهای (اوج تورمائی) یعنی سه تومانی معروف گردید و گویا تیریس سالخورده گان مبداء تاریخی برای ذکر پاره ای وقایع میباشد.

در سال ۱۳۳۵ دولت سهرار خروار (خروار ۶۰۰ کیلویی) در انبار دارائی غله داشت. بر اثر فشار مردم بتدریج آنها را با وادان دادند و نان در اختیار مردم بگذارند. ولی قسمی از آن محبانه در بازار سیاه بفروش رسید و عمل دارائی، مخصوص رضاخان نامی که رئیس آن اداره بود، طبق نوشته مرحوم محسنی، از این نمذ کلامهای برای خود ساختند.

در این قبیل موارد است که اهمیت تربست ملی و وجدان پاک انسانی خود نمائی میکند. مردم درمانده و بیچاره هر روز دسته دسته از گرسنگی میمردند، مادر بود، که جگر گوشه بی رمق خود را در جلوی چشمایش دراز کرده با گریه و دلسوز خنگی جان دادن او را می نگریست.. شوهر بود که از محالیت بی غذایی خیالات گرسنه، در گوشه حیاط بحالت اعماء افتاده روی آمدن پسان نداشت، ناله و ضجه بود که از سکه بیچاره این شهر، شب و روز بگوش می رسید ... و در این واقعا، اینچنین کسانی نیز

یافت میشد که با رد و غله آنها ، یعنی آنچه که آنانرا از مرگ نجات میداد ، برای ازدیاد ثروت خود ، چنان معامله می نمودند و در صفت بیهای جان هزاران نفر هموع خود ، بر مقدار زروسم خویش می افزودند . جهان همواره پر از چنین افراد نابکار بوده و هست و چقدر قتلها و کشتنرها و بدبختیها که بدست آنها افتاده است ! ناری تهیه نان در خانه ، از گذشته بسیار قدیم ، از کارهای معمول خانواده های این شهر بشمار می آمد و در این عهد نیز ، که بشریت خود را بتمدن ماشینی متحیر میداند ، دویارهای از خانواده های این شهر بدین سمت عمل میشود بدیده می که در موقع بدست آمدن محصول ، کسانی که نمک مالی دارند ، بمران مصرف یکساله خانواده خود آرد تهیه میکنند و در نوری که در خانه ساخته اند هر پانزده پایست روز یکبار آن می پزند و پس از دوسه روز که آنها را خوب خشک کردند در جای مخصوص جمع کرده نگهداری مینمایند و کدبانوی خانه هر روز بمقدار احتیاج تعدادی از آنها را آب باقی مانده برم میکند و آماده مصرف مینماید

در سال ۱۳۳۵ قمری با آنکه محصول کم و قیمت غله زیاد بود ، بر جمعی از متمسکین توانستند آردی تهیه نمایند . ولی تعداد آنها بسبب بگذشته بسیار کم شد و در نتیجه عدّه خانواده هایی که نان از خاراج ببحریدند چندین برابر گردید و مصرف کنندگان نان بارار بمرقم ۷۵ هزار نفر رسید .

در آن زمان جمعا ۱۸ دکان نانوائی در اردبیل وجود داشت و چون بعضی از نانوائیان هم مثل عمال دارائی از این آب گل آلود درصدد ماهی گرفتن بودند جلوی دکانها ازدحام میشد و چه بسا که تمام افراد بیست خانواده ، از صبح رود ناپایی ازشب رفته ، در جلوی دکان نانوائی التماس و خوارش می کردند و شب بدون آنکه مرفی ببحرید فرص نایی شوند مأیوس بزمیگشتند . ما کسانی را شنیده ایم که نمک مالی برای خرید نان داشته اند ولی چون موفق بخریدن آن نشده اند از گرسنگی جان سپرده اند .

مشیرالسلطان حاکم اردبیل نتوانست بر مشکلات فائق آید  
و چند بکه گفته اند استعفا کرد و میر لسلطه بجای وی حکمران  
شد. و هم مدتی بین چرخهای مبارزه دموکراتها و فرقه تحدد-

اقدام دموکراتها  
برای بهبود اوضاع

اسلام گیر کرد و با کشمکشهایی که برای وی پیش آمد قتلست در این کار مهم قدمی  
بردارد ولی پس از آنکه بر جریب فداقت آمد و در قیام مسافر گردید کمیسیونی از  
مسئولان حوره های فرقه دموکرات ترتیب داد در این کمیسیون، که با حضور چهل  
و چهار نفر اشراف دموکرات تشکیل شد، هیئتی مرکب از شدروانان مشهدی، ابوالفضل-  
رضاراده، میرزا ابوالکاف و اهداراده، جو د آقا محمدی، حسینعلی تبریزی، میرزا محمد  
حمیدی، میرزا حاجی بابا مجیدزاده و میرزا عباس محسنی انتخاب گشتند تا آنها در  
تأمین باب مورد احتیاج مردم اقدام کنند.

بعضی از مستخفین، بدو نظر گرفتن رفتار برخی از عمال دارائی و محظورات  
دیگر، صهار عجز کردند ولی پس از گفتگوهای زیاد، رضاراده انجام این کار را  
با عضویت این هیئت پذیرفت بشرط آنکه اختیار تمام بآنان داده شود، حاکم شرف  
را قبول کرد و ضمن نامه رسمی با اعضای این اختیارات موافقت نمود کمیسیون  
بلافاصله دست کار شد و طرف سه چهار روز آمار و مشخصات کسانی را که از بازار  
نان تهیه میکردند بدقت تنظیم نمود آنگاه برای هر خانه براده، بدو حه بندهار هراد  
مقداری نان (بقره هر نفری ۷۵۰ گرم در روز) معین کرد و ورقه ی بنام «پنه» حاوی  
مشخصات رئیس خانواده و مقدار نان و دکانی که بایستی نان را از آنجا گرفت، چاپ  
و تنصیم نمود و برای هر روز از ماه، یک پنه بشماره و وره ی ماه، بآنها داد و خانواده هارا  
بامعيار صحیحی بین دکانهای نانوائی تقسیم کرد، و در ادامه مجموع پنه های هر دکان  
آرد در اختیار آنها گذاشت. این کار موجب شد که ازدحام جنوی دکان نانوائی از  
بین برود و بازار و دکانهای شهر، که مدت ها بصورت تعطیل درآمده بود، برگشته  
کار و کسب آغاز شود. هر خانواده نانوائی خود را میشناخت و میدانست که هر موقع  
از روز مراجعه کنند نان خود را دریافت خواهند نمود.



عکس این ارجحیه اردبیل که بنا به روی مرعوم حاج میرزا یونس آقا و احصاءه تأسیس شد  
 مردود شد - و است - خود و احصاءه است که عکس از آن در خبرها در حال گرفت است

این کار ارجحیت نظم و ترتیب بسیار مؤثر گشت و مردم بعد از آن همه مصائب از این جهت آرامشی یافتند ولی دوم مشکل مهم دیگر بدقی بود یکی فقر جمع زیادی از مردم ، که قدر بتأمین بهای زندگی خود نبودند ، و دیگری فراهم آوردن آرد و غله‌ای که میبایست با پایان مجاعه در اختیار کمپسیون باشد و بناتو ها تحویل گردد .

برای رفع مشکل اول کسانی از بیکو کاران شهر ب فکر کمک بدرماندگان افتادند و در این کار دمو کر به برهبری ضروان میرزا یوک آقا و اهلبزاده پیشقدم گردیدند و دو بیست نفر طعمال صغیری را ، که وندیشان از گرسنگی مرده بودند ، جمع آوری کردند و حایه حاج یوسف لیکرانی را ، که نزد یک مادر حبیبی سزده بود ، اجاره نمودند و ب نگهداری آنها پرداختند . مرحوم حاج رسول و اهلبزاده ب هر یکصد نفر از فقراران مدتی اداره کرد و بیز مشهدی محار احمد رده ، که گنیم از آرد بخواهان نام اردبیل بود و پس از شکست حاج باخان از امیر لسلطه ریاس بلدیة شهر رسیده بود ، عدد دیگری از این درماندگان را تکمیل نمود . با اینحال جمع زیادی بشدت سختی میکشیدند و کار برخی از جا باده‌های بی بصاعت ، که هست و بیست خود را از دست داده بودند ، بد بجا رسید که اضطراراً با سطلهایی به کشتارگاه میرفتند و با رحمت رباب مقداری خون گاو و گوسفند دست آورده در ظرفهای مخصوصی موسوم به «ساج» روی آتش سرخ کرده میخوردند .

زنی نام «بی بی خان» تاجندی پیش در اردبیل زندگی میکرد که او را «لی» (لی) میگفتند لی کلمه ترکی است و بمعنی شکاری میگوبند ولی مجازاً بکسی گفته میشود که عفتاً و پادشت و غصیب خاصی با سنان حمده میکند و آنچه در دست اوست رها کرده فرار میدهد . این زن در آب روزگار مثل دیگران سختی بسیاری کشیده و از هستی ساقط شده بود ، او روزی در جلوی دکان نانوائی ایستاده بود . مردی بر حمت نانوائی دکان گرفته بسوی حایه خود میرفت . لی ، که با مرگ دست بگریبان بود ، بسوی مرد چیزی برداشت و بان را اردست او قاپیده بروی شکم بزمین افتاد و شروع به خوردن آن نمود . مرد ، که خود وضعی بهتر از او نداشت ورنه غرورندانش از گرسنگی در معرض



تلف بودند، آنچه لازمه کوشش بود بجای آورد تا آنکه ای ارژان را اروا ساز گبورد  
توانست و بی بی جان، که ضربات لگنها و مشتها و وحشیهای مرد را تحمل نمیکرد  
وقتی از جا برخاست که همه بان را با عجله خورده بود، بخاطر این کار او را لی گفتند  
و او تا عمر داشت بدین نام شناخته میشد. از این «لی» هم آبروز در ردیل تعداد به نسبت به  
زیادی دیده میشد.

محسسی میبویسد: روزی که هیئت مورد بحث اختیار بان شهر  
مصادره غله  
و برنجهای مستکرمین  
در ثنی وجود داشت حال آنکه پول محصول بیش از  
پنجصاه بانی بود. طبیعی است که این مقدار بهیچوجه تکافوی عدای بیست و پنج هزار  
نقره، که از بازار بان میخریدند، در آن مدت بالنسبه طولانی نمی نمود و این مشکل  
دوم بر دگی بود که در مقابل اجمن قرار داشت. کمسیون بفکر چاره افتاد و اقدامات  
همه جانبه ای آغاز کرد. از جمله آنکه کشتانی ناماموران مسلح دولتی بقراه اصراف  
فرستاد و غنای مالکانی را، که بارزوی گرانفروشی تبار کرده بودند، کشف نمود  
و پس از وضع خوراه صاحبان آنها را سگزا کردند و از قرار ضروری یکصد تومان محسوب  
داشته با پرداخت قیمت بشهر حمل کرد. و نیز مقداری از برنج نجار اردبیل را ضبط  
نمود و از برنجهای نجار تبریز هم، که در بازار عاملین آنها در اردبیل نگهداری میشد  
مقداری مصادره کرده بهای آنرا از قرار ضروری سیصد تومان پرداخت نمود

بهار جدید فصل امید بخشی برای مردم برد زیرا بر اثر بارندگیهای که شد  
در پیایان غله روئید. جمعی از مردم فقیر با خوردن آنها سدحوع کردند و آبهائی که  
با پختن و خوردن خون زندگی مینمودند از حیث غذا نوصی یافتند. از ایل حرداد بود  
که محصول مغای بازار آمد و قیمت گندم در عرض چند روز از سیصد تومان به شصت  
تومان تنزل یافت و کم کم برای مردم اراپو حیث گشایشی حاصل گردید. اولین کسی  
که این گندم را بشهر آورد نجفقلیخان آراالو بود. چون خبر ورود او بشهر رسید  
جمعی باستقبال وی رفتند و پیش پای او گوسفد قربانی کردند ازین رو جمعی در بین

مردم احترامی بهت و ریحی بحاطر این قدم از او نه بیکی یاد نمودند.

شیوع حصه  
ولغات سنگین آن  
ولی مورد مردم از بلای فحطی بکنی رهائی یافته بودند که  
بلای دیگری سام حصه بر آنها نازل شد

حصه در مرور، که کلمات خارجی در بران کم و بیش  
مثلاً «پار بیهوشید» میگویند و با شماری و گیرداری است که محل شود. می  
مکرر بهش چهار حصه بدستگاه گوارشی، مخصوص رودها میباشد و از راه آب  
و ظروف آلوده آب دهان سمار و سر از راه مدفوع وی سرایت میکند. این مرض  
در قدیم که داروهای «آنتی سونت» کشف نشده بود متلاشی در بمرگ تهدید میبود  
در دوران بحران این بیماری، که بهتب سختی همراه بود، مرض به چ چیرا شش  
به شب و لی وقتی دوره نقاهت و ضعف شروع میشد از آنجه که بروی بدن تحلیل  
رفته و در صری روده های بیمار تر شد تب ریحی داشت عددی او مستلزم مراقبت  
کامل بود و میباشد که بامو د کم [حجیم و مقوی] و برم تعدیه گردد.

مردم بلاد بله ردبیل نه با معده و گرسنگی دهائی میباشد و چون ماهها  
و حتی سالها غذای کافی نخورده بودند بروی بدنی شمة آن به تحلیل رفته و مسخوب  
و پوسی بدنی مانده بودند تا با بر وضع اسلای بدن مرض آنها را بکنی از پای در آورد  
و کمترین مسائلی دمه شد که از این بیماری جان سالم بدر برد و این ناخوشی «...» حتی  
تلفات وارد ساخت از مرض و بامدهش تر بود.

بدیهی است چون دنیا گرفتار جنگ بود و اجاب مورد احتیاج در کمین  
و بهار آنها بسیار گران بود و آن نسخه سارڈ پر شک کمتر از سه چهار تومان تمام میشد  
زیرا مثلاً فلوس که يك دواى عصبی پیش پا مانده بود در آن یم مثقالی (تقریباً ۳/۷  
گرم) بهشت قران فروخته میشد.

- ۱- نوع دیگری از این مرض که در قدیم «محرقة» میگویند هر روز بیهوش میبود
- حال آنکه «مطبقه» را که شد بدتر بود تیپوس میگویند
- ۲- عبارت مرحوم محسنی در صفحه ۳۰۹ با دداشتهاش

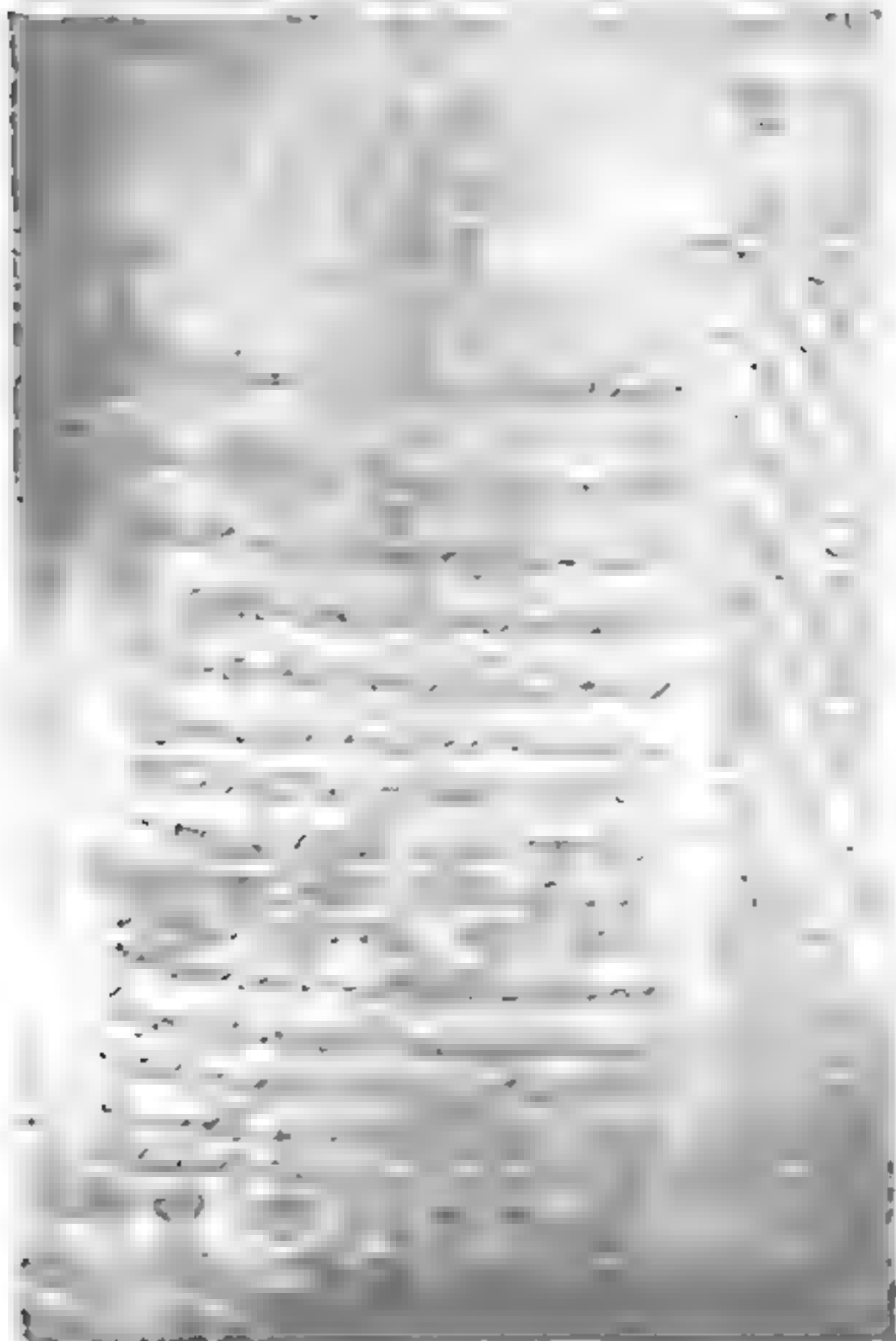
کسانی پیدایش حصیه را در آرمون در نتیجه خوردن علف بیابان می‌دانستند ولی بعدها معلوم شد که در آن ایام بر اثر جنگ و کشتار عثمانیان در آذربایجان عربی بویژه رصائیه، این بیماری در آنجا شیوع یافته بقاط دیگر، مجمله اردبیل، هم مرساب کرده سبب آنهمه تلفات سنگین شده است. چنانکه در تریز و جاهای دیگر نیز چنین گشته بود.

آثار مجاعه و تلفات سنگین حصیه چنان تیر و پود زندگی  
 نوالی رعنائی شهر  
 مردم را از هم گسخت که هر گونه مدی برای بهبود وضع  
 برای خدمت بمرهم  
 ازین رفت و وحشت و اضطراب سنگین بر زندگی سخت  
 مردم سایه افکند.

سختی و درماندگی عمومی بجائی رسید که کارگردان شهر، با وجود احیالاتی که با هم داشتند، در اجتماع گرد آمدند و برای تأمین سعادت مردم عهد و پیمان‌هایی بستند و اینک اسامی آن اجتماع را که مربوط با سده ۱۳۳۶ قمری است عیناً درج می‌نمایم:

بسم الله الرحمن الرحيم

چون از نقطه نظر مدیریت، بهمة موحدت نظام و ترتیب مقتضیات آسایش و ترفیه حال عموم طبقات هر ولایت، بر عهده معاریف و زمامداران امور اعاشه آن ولایت منوجه، و در حقیقت دانمودن این خدمت و فراهم آوردن مصالح ولایتی در پیشگاه حضرات احدیت و احساسات و جذابی مطمح انوار سعادت دو جهانی بوده، و این تکالیف اداره کردن امور حیاتی ولایت، با اقتضای اوصاف حایه، که هر ساعت بر و حامت خود افزوده و منضمین پیشامدهای ناگوار میشود، مریداً علی ماسبق جالب افکار و مرجع معاریف گردیده. علیهذا در اسواق آقاییان مرقومة الاسامی جناب مستطاب آقای نظام العلماء، جناب مستطاب آقای باب‌الصدر، جناب مستطاب آقای میرزا لطفعلی، جناب مستطاب اجل آقای مبشر، جناب صدر الاشراف، جناب حاج میرزا یعقوب آقا، جناب حاج رئیس السادات آقا، جناب ناعلم السادات، جناب



اصل توافقت بزرگان اروپا برای خدمت مردم

مستطاب اهل آئین میر پناه، حسب مستطاب اهل آئین اعتماد بر عیال، حسب مستطاب اهل آئین حاج مستوفی، حسب حاج کاظم آقا، حسب حاج میرزا محمد آقا، جناب حاج محمد عی آقا، جناب حاج محمد حسین آقا، حسب مدیر انظار، محصل انعام آسایش و تکمیل نظام و رعایت عمومی، با اتحاد و سایل لازمه تشی و جهت جامعه اسلامی و اسایش و کمال صمیمیت و خلوص بیت دست اتحاد و نقد بهم داده قرار گذاشتند همه دور و در محلی مرکب از آید فوق مذکور، تشکیک و در فراهم آوردن سبب پیش و خو گیری از پاره ای ایتمانات غیر مترقبه، شور و مصلحت نموده، هر چه را بتبدیل آید، رئی داده و تصمیم نموده، در جری آب از فرقه محترمه دیمو کرا با استظهار و با حلیت مساعدت های حسیه آن فرقه محترم موقع اجرا گذاشته شود، چنانچه یکی از آقایان عظام بدون عذر موجه اتلاف موقع کرده حضور بهم رساند ناید موافق مقررات نظامه داخلی، که برای تعیین جلسات و مواقع اجتماع و انتظامات مجلس نهی خواهد شد، دو تو میان بدار المعجزه خانه نمایند، محل میزهای انجمن خاص فوق

این مجلس ، چنانکه در یوم فیه فی الحلقه میشود ، نسبت به فرقه دموکرات  
ادای احرام خاصی نموده و برای شرکت در جلسات خود از کمیته مزبور مساعدت  
خواسته بود ، کمیته ، با صدور اعتبارنامه لازم ، چهار نفر نمایندگان تعیین و معرفی  
نمود و بیک رونوشت آن اعتبارنامه را که در حاشیه اسامنامه مزبور درج شده است  
برای تکمیل مطلب بن مسائیم : و بموجب مرقومه واصله از طرف کمیته مقدسه  
محلی فرقه دموکرات که عین آنرا دبلادرج میشود حاج فخرالحکما و آقای مشهدی  
ابوالفضل آقا و آقامیرزا اسماعیل ارباب و آقا میرزا عباس سزاوار طرف کمیته مقدسه  
و فرقه محترمه نماننده و داخل عصوبت مجلس مشاوره گردید . و عن مصمون مرقومه  
کمیته مقدسه آنست که درج میشود : هم مسلک محترم آقای حاج فخرالحکما ، آقا  
مشهدی ابوالفضل آقا ، آقامیرزا اسماعیل ارباب و آقا میرزا عباس از قرار پرب  
واصله آقایان اهالی محترم برای اصلاح ارضاع ولایتی کمیسیون مشورت تشکیل  
نمودند . ایست آنهم مسلک محترم بموجب همین اعتبارنامه هموست در جلسات  
کمیسیون مزبور حاضر و داخل مذکره شده را پربندای هر مجلس را اوضاعاً خواهند

د.د. شاربیح ۱۴ خوت ۱۳۳۶ - شماره ۱۰۶. کمیته ردبیل فرقه دموکرات ایران محل  
مهرچهره مرآفایان نامروده بلا

اقدام عمال انگلیس  
برای شوراندن عشایر  
اردبیل علیه عثمانیها

۱. کتب که در دورنمای فایتهای دستجات سیاسی آن دوره  
را بررسی میکنیم نمیتوانیم احساس خود را کنعان نمائیم  
که گرچه همه فرقههای آن زمان صرفاً اراده وطن دوستی  
و به منظور نجات ایران بوجود میآمدند ولی در همان اوان  
تشکیل و یا در جریان فعالیتهای آنها سیاستهای خارجی به بعد محفل در آنها نفوذ  
میکردند و آشکار بعضی از اعضای مؤثر، یا وارد کردن برخی از طرفداران خود در آنها،  
آنچه را که میخواستند اعمال می نمودند و حزب و جمعیت را در راهی که مقصود آنان  
بود سوق میدادند. فرقه دموکرات سرگود از این امر بکار نموده و کسانی در آن  
عضویت داشتند که بهر حال نسبت به سیاستهای خارجی بی علاقه بودند و  
مردم محلی در یادشهای خود بیکدیگر از اعضای کمیته یالتی آن فرقه در  
تبریز بنام میرزا علی حریری اشاره کرده و او را طرفدار مسیحیت نگین داشته  
است. او میگوید که حریری تعداد کمیتهها بر تبریز، چوب حساب خود را  
در خطر دید و جمعیتی از محامدان راه اردبیل پیش گرفت تا عشایر اسخود را علیه  
عثمانیها بشوراند.

فرقه دموکرات اردبیل، اقداماتی که در منظم مساجد امر با عمل آورده بود،  
در بین مردم محبوبیت زیادی کسب کرده و اعضای جدیدی از تحریک و صاف یافته بود  
و جلسات مرتب و متعددی با شرکت اعضای مربوط در محله بیشتر آن تشکیلات مدد  
با یمن در داخل کمیته ولایتی، بویژه پس از ورود حریری بین اعضا برودت  
و اختلاف بروز کرد و دسه بدیهی بوجود آمد. این دسه بدی مختص کمیته این  
ولایت بود بلکه در تبریز و در کمیته ایلی هم بوجه شدیدی تری ظهور و بروز داشت  
و بین جدیدی و کسبش از یکسو و سردمداران دیگر از سوی دوم کشمکشهای مرنی  
و مرنی موجود بود و اختلافهای مذکور در کمیته اردبیل هم از آن حصار چشمه میگرفت

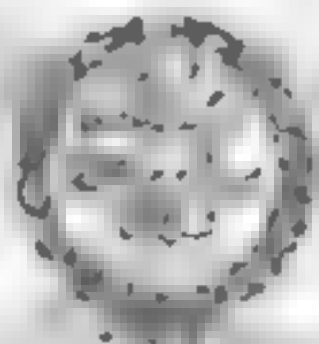
چنانکه در بدو تشکیل مجدد این فرقه در ردیبل یو بن میرزا ابراهیم ارباب، که مثل فرقه مختار و برخی دیگر از آزادخواهان نژادش جناح انگلیسی تشکیلات را بازی میکرد، بااعضای مدعوین دیگر اختلاف بوجود آمد و ما در جای خود بدان اشاره کرده ایم.

میرالسلطنه هم، چنانکه گفته ایم، ارضانیها خوشدل بود ولی نه از آنچه که طرفداری از انگلستان مینمود بلکه چون از باب و حامیش رشیدالملک، بعزت طرفداری از روسها باعتمانیها مخالفت داشت او نیز با آنها مخالف مینمود و نژادین رنگتر بود که او باحریری دمساز گردید و در صدد کمات بدو برآمد.

حواس حریری آن بود که کلیه دموکراتها را وی همدست شوند و مشاوران اطراف را علیه ترکها برانگیراند. حال آنکه اکثریت آزادخواهان اردیبل بی ریب و ریا ایران را دوست میداشتند و صرفاً برای تأمین سعادت هم میهمان تلاش و کوشش مینمودند.

حریری چون در نقشه قتل خود شکست خورد در صدد آزار و انتقام از دموکراتهای این شهر برآمد و با ایجاد تفرقه بین آنان بضدیت با مخالفان برحاست و حتی وسایلی برای قتل برخی از آنان برنگیخت و در نتیجه کسانی شباهه بقصد کشتن محسنی از دیوار حایه وی بالا رفتند. روز دیگر قصد حای حاج شعبانعلی را، که ب احساس قبی خطر از شهر فرار کرده بود، نمودند. بکروز قتل مشهدی ابوالفضل-رضازاده را جرو بر نامه کارهای خود قراردادند و شب دیگری در حای حاج ابراهیم بیوری را زدند و چون او پشت در آمد برای کشتن وی نیز اندازی کردند... دموکراتها هم بدین نقشهها پی برده بوسایل مقصی حتی ناگماش نگهبان مسح آنها را حتی مینمودند.

سپاه ترك كم كم رتیریز بسمت سراب و خلخال حرکت کرد و در خلخال امیر مشاور را بابر درش رشیدالملک دستگیر نموده به تبریز فرستاد. لیکن آنها بیس میانه و تبریز فرار کرده اردست عثمانیها رهائی یافتند. بی موضوع از مطالبی است که



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هدانا لهذا...

ما كنا لنهتدي لهدى...

هذا...





مرحوم محسنی در بارد شتهای خود آرا آورده است ولی بعینه قابل تأمل می باشد زیرا چنانکه از قول وی گفته ایم میر عشا پر د میور، کوچکی حتی جنگلی ارناط داشت و چون جنگی هم از فرقه انجمن سلام، که به عباس عثمانیها موجود آمده بود، طرفداری میکرد بعد مصر میرسد که عثمانیها ناوی چنین رفتاری کرده باشند با یحل چون امیر عشا پر مرد حاد طلبی بود ممکن است در رفتار خود تغییر داده و از آنجه مورد تعقیب عثمانیها قرار گرفته است چون مکان تحقیق برای ما فراهم نگردید نوشته محسنی را در اینجا نقل کردیم.

استقرار نشون ترك دوسراب حریری و امیر السلطنه سحت  
فرار امیر السلطنه  
بوحشت و اضطراب انداخت و چاره ای حرر را برای آنها  
و حریری از ادبیل  
باقی نماند، و بر اکارهای رشتی که از آن سرورده و رفته های  
نحو امردانه ای که برای اعمال نظرات سیاسی خود مرتکب شده بودند مخالفی  
مستختی برای آنها بوجود آورده، و در چنین وضع مهمی حیات آنرا در خطر  
انداخته بود. این بود که از شهر فرار کردند و جان خود را نجات دادند.

امیر السلطنه يك کار دیگر میر کرده بود و آن اقدام بدستگیری حاج شعبه علی  
بود. حاج شعبه علی پس از آنکه از طرف کمیته یائتی فرقه دموکرات نرد جنگی رفت  
برصد انگلیسیها و روسها در ترکها جایب دی نمود و پس از مراجعت باز بدینینتهائی  
برای انجمن اسلام عمل آورد، در آن هنگام، که ترکها در تبریز بودند و طرفداران  
سیاست انگلستان از آن شهر فرار کرده پنهان می گشتند، او نامه ای بحاج میر آقا  
پلوری، که از طرفداران عثمانیها در تبریز بود، نوشت و بشخصی موسوم بکر بلائی  
حاجی صراف داد که به تبریز برده به بلوری رساند، ولی وی در سراب از طرف عمل  
امیر السلطنه دستگیر گردید و نامه بدست آنها افتاد. امیر السلطنه که حاج شعبه علی  
از پیش خداوتی داشت در آن موقع حکمران ولایت بود و تحت تعیبات حریری  
باعتنایها مخالفت مینمود. او وسیله تلفن از منی به آگاه شد و در صد دستگیری  
و قتل حاج شعبه علی برآمد و بی او کساعت پیش از صدور دستور توقیف، توسط

رئیس تلگراف از واقعه خبر داد و گردند و بدون درنگ بطرف فولادلوها فرار کرد  
 یعقوب پاشا فراماده قشون عثمانی چون سرب آمد با اطلاعاتی که در طرفداری  
 حاج شهابعلی از ترکه و مخالفت وی با انگلیسی‌ها داشت و را برای مدد کرمانی  
 خواست. دوستان وی فوری کسی برد و فرستاد و چون امیراستاد هم از اردبیل  
 رفته بود و بر شهر آوردند و و روز دیگر به یعقوب پاشا از طریق تلعس مدد کرده بود  
 ما از سخنان آندو آگاهی نداریم ولی میدانیم که هنگام مراجعت حاج شهابعلی  
 بشهر دمو کرته است و پشوری از او گرفته و تظاهرات ایمان‌گسائی مثل مبرور  
 اسماعیل از دست را، که از همکاران حویری و از مخالفان عثمانیها بودند، سحب  
 بوخت می‌داشت. میان و کسان دیگری که از انقام حاج شهابعلی و چیرگی بارش  
 نگران بودند در بین مردم به تحریک و تبلیغ سوء عیبه او پرداختند که یکروز  
 بازار و دکانها را و در بعضی کورده و مردم را در مسجد جمع کرد آورده سخنان  
 تنیدی گفتند و حویر حاج شهابعلی و میرمهدی صدر لو عظمی را بشهر حو سوار شدند.  
 شعاریکه آروز میدادند این بود که حاج شهابعلی اهل زندان و صدر لو اعظمی  
 هس فروین است. خواست مردم آنست که اینان شهرهای خود سار گردند و اردبیل را  
 باردیبه‌ها و گذارند.

این اقدام سرعت در بازار اثر کرد و موجب رکود کسب و کار گردید. قیمت  
 جناس برل نمود و صدمه کمی متحار و مردم وارد آمد ولی حاج شهابعلی بدون آنکه  
 هم با پرو بیورد بفرق اتحاد اسلام را بردوش گرفته در میدانها بسحر می‌پرد و حب  
 و هس در پایان سحرایی‌ها آن پرچم را در بالای دو حایه حاج مجید صدیقی، واقع  
 در محله اوچدکان، برافراشت و فرقه اتحاد اسلام را در اردبیل موجودیت داد.

مردای برور قشون عثمانی و در اردبیل شد. حاج شهابعلی  
 و جمعی دیگر با استقبال رسید و در میان تظاهرات و احترام  
 راید الوصفی آنها را وارد شهر کردند. این حرمت و تحلیل  
 به اردبیل

از ترکه در درجه اول سیاست مخالفت و دشمنی مردم بروسها و انگلیسیها یعنی

دفع افسد بقسد، و در مرحله ثانی بحاضر اسلامیت عثمانیها بود و چنانکه اشاره کرده ایم مردم مسلمان ایران در قبال تعدیات همسایگانی که کشور ما را اشغال کرده بودند آمدن عثمانیها را وسیله ای برای بیرون کردن آنها میداستند و عموماً، جر کسان معبودی که از علاقمندان دوهمسایه مذکور بودند، از برکها استقبال مسمودند.

عثمانیها پس از ورود بشهر در قلعه و کنار آن، یعنی اطراف رود بالحو، اردو زدند و دو روز بعد تشکیل رسمی فرقه اتحاد اسلام را، که پرچم آب از روز پیش بر سر در خانه حاج محمد در هراز بود، علام کردند. و با انتخاب اعضاء برخاستند. نهایتها شروع شد. موافق و مخالف برای مصححت در انتخابات شرکت نمودند و چون امر انتخابات مثل طقس حرمزده در ایران اصالت دتی نداشته بدون دخالت صورت نگرفت، و وقتی قرئت آرا پایان یافت شد و آنان حاج شعبانعلی صادق اسلک، شیخ الاسلامی، میرزا بیوک آقا و آقا و آقا و آقا، صدرالو عظیم، مدیرالتجار، بهلول و کلباشی و بعضی دیگر با اکثریت آراء منتخب علام گردیدند.

مانعجب میگیریم که چگونه کسانی مثل واهب راده، و کلباشی و دیگران که جزو فرقه دموکرات بودند یکباره از صندوق اتحاد اسلامیها سر در آورده تغییر مرام و مسلک دادند و چنین میپنداریم که چون باسلطه ترکها بر آذربایجان اساس فرقه دموکرات از هم پاشید در اردبیل نیز کمیته دموکرات از بین رفت. بخصوص آنکه از پندی پیش کلدورت و تبرگبئی بین اعضاء آن بدیدار گشته و تبدیل مکتوب عدوت شده بود. این بود که اینان وفق عصویت گردیدند مثل افراد عادی شده بودند و چون در مجموع اشخاص صاحب العمل و قابل اعتمادی بشمار میآمدند و در مواقع سخت، بخصوص دوره مجاعه و خلاف امیر اسلطان و حاج باباخان، خدمات مهمی بنفع مردم انجام داده بودند، از اینرو معتمدان بودند و انتخاب آنها بر مبنای سب و حقه هوایی بود که آنها در جامعه آورده داشتند. چنانکه بار دیگر آن فرقه جدید دموکرات آذربایجان هم، که در سال ۱۳۲۴ خورشیدی، بتحریر یک دولت خارجی در آن استان قیام کرده مجلس ملی و دولت جداگانه ی ترتیب دادند، برای آنکه قیام خود را موجه قلمداد کنند و از

حسن شهرت و حبه لعلها استعداد نمایند برخی از مددگان مجلس را در شهره  
اراین نبل اشخاص مقبول لعبه اسباب کردند و در اردبیل بر سر راه بیرون آتی  
واحد را یکی را آب قرار دادند و علاوه بر او کسی مثل حاجی نمی‌دادند، از  
سرمایه‌داران بزرگ بر آن رشید سبب حسرویی، مدد و رنگ و نور نیکو صایه معروف  
یورنجی، و معمول و کس مجلس آذربایجان انتخاب کرده به نثر برده

قصه ما در اینجاست بر آن گاه کاران سیاسی با نهم سبب نیکو ها، احسان نئی  
بست. ما را گفته ایم که صرف برای سال و فیمات و حفظ حرمت حقیقت قسم در دست  
گرمه ایم و گریه خود دیوانگی می‌بود که بجای تنویر مجموعه‌های دیگر و تقرب  
بصحاب قدرت روز امتحان و ده اسبخوانی پوسیده گذشتگ پیرداریم و فی مثل  
داسان مصر میب ملازم مردی و تعدی و ستمکاری امیر معز گروسی را زنده می‌شیم.  
سبب حقه اسب گوسم که شادروان و اهدا ده در این دوره در سر گذشت خود  
بر مثل دوره‌های پیشین فرد و طحور و در بدو سی بوده از وضعی که در آذربایجان  
پیش آمده بود براری می‌مورد.

نگار ده در تاسن ۱۳۲۵ خورشیدی، که نسخه زیارت و ادب حوی، بر بهار  
نار در رفته و در روزی در بیلاق مرعین آب یکمرد بر خورد و در حالش خود شده  
و سر امیر خود در و چو با حلقه بود آب طمیع. قبا از بدی اوصاف آغار سخن کرد  
و ا را از اهدان سرمداران با کار فرقه و عدم سازش روحی خود با آنها، مصدلی من  
د شد که چو شاره ندهد ما از موضوع کتاب بار می‌دارد رد کر اها صر و قلمر مسک نیم  
همه معر می‌گوئیم که مرد خا بدیده شصت و اند ساله به ما صدقانی شدت گریه می‌کرد و آن  
سبب اسب و کتاره گیری خود را از سببهای نمایندگی مجلس، فرموده ری و لا.

از دین شهر داری شهر که یکی بعد از دیگری بدون ده نورده بر می‌شمرد و قنوب صیدی  
ریاست دسرمه دسره شهر را نوعی خدمت و در عین حال بهانه‌ای برای رد محاسب  
دسبب خود عهد است که و مخالف آردی رد مو کرانی مورد دعای فرده ندهد  
می‌مورد.

باری عصر هم برور که انتخابات اتحاد اسلام صورت گرفت میتسنگ بر رگی نیز  
 باشرکت طبقات در صحن بقعه شیخ صفی الدین تشکیل گردید و ابتدا یعقوب باشا فرمانده  
 ترک و سپس میرزا جعفر قلی حبیب الهی آستارائی<sup>۱</sup> و بعد شخص دیگری بنام توکلی در باب  
 اسلام و اتحاد برادران مسلمان علیه روس و انگلیس و تقویت قشون عثمانی سخنرانی  
 گفتند. م این توکلی را بشا احتیم ولی از کسانی که در آنجا بوده اند شنیدیم که او  
 با آنکه جوان بود سخنان متین و وطن پرستانه ای گفت و همه حاضران حتی عثمانیها  
 را بتحسین و احترام خود واداشت.

چنانکه قبلاً هم گفته ایم عثمانیها مردمان حشی بودند و در مقابل محبتی، که  
 ایرانیان بام برادران مسلمان بدانها میکردند، بآنان بدرفتاری می نمودند و باتحسین  
 قائمه و غیره همه را از خود می آزرده<sup>۲</sup> و خوشبختانه اقامت آلمان در اردبین  
 طولانی نشد و چندی بعد عساکر عقب شبیمی<sup>۳</sup> از این ولایت رفتند. بدرفتارهای  
 آنها سبب شد که درایموقع کسانی از مسیحی<sup>۴</sup>ین و طو بداران سیاست انگلیس علیه آنها  
 برحیرند و بوسیله بعضی از شاهان قبیل<sup>۵</sup>ین و عشق<sup>۶</sup>داران سپاه عثمانی برنده  
 عجب آنکه اسلحه بعد از رفتن ترکها شروع بجمع آوری پول از مردم کردند و آنها را  
 بدین بهانه که «برای عشایر یکد عثمانیها را زنده مد نحه تهیه میکند» تحت فشار نگذاشتند.  
 عقب شبیمی عثمانیها بدان حهه بود که بلعارستان، متحد ترکها، از متفقین  
 شکست خورده بطور انفرادی با آمد صلح کرد و از سوزی دیگر بیر آمریکای تیره نفس  
 بیدری متفقین وارد جنگ شد و سپاه عثمانی مجبور گردید از اردبیل و بادکوبه و دیگر  
 جاه عقب بشنند و همین عقب شبیمی مقدمه شکست قطعی آنها شد. شکستی که  
 بر اثر آن مستعمر نشان از دست رفت و جلالت عثمانی مقرص گشته جمهوری جدید  
 ترکیه حاشین آن گردید.

۱- او برادر میرزا عسکری واکد، او بدو روسها او را گرفته بروسه بردند  
 اگد کلمه روسی است و به معنای شرک کشتی رانی روسها در آستارا گفته میشد.

حکومت مجدد  
امیرالسلطنه و مبارزه  
باجاح باباخان

از رودیکه امیرالسلطنه اردبیل فرار کرد این شهر حکمران  
داشت و وکیل الرعایا بمواد نایب لحکومه کارها را اداره  
میسمود. چون عثمانیها عقب نشستند و سپاه خود را شرق  
کشورشان بجهةهای غرب منتقل ساختند محمد ولیخان  
سپهدار عظم برای و بگیری از نهران بدر باباخان آمد و امیر لسنه بر پسر دیگر  
بحکومت اردبیل منصوب گشت

جاح باباخان از مراجعت وی اردبیل راضی نبود و او را تهدید میکرد که او  
سراب برگردد، و از حکومت این شهر چشم پوشد. امیر لسنه در اردبیل پسرانی  
داشت و ایسان موجبات ورود او را فراهم ساختند. سرانجام او وارد شهر شد و در  
حانه وکیل اقامت کرد. جاح باباخان در وی باتفاق چسبیدن از کسان خود بحانه وکیل  
آمد تا او را دستگیر سازد ولی چون در آن خانه سربازان و فراسان بیشتری گمارده بودند  
دو تن از آن در صدد جلوگیری آآمدند جاح باباخان که مرد پرفدرتی بود گریبان  
نکی را گرفته بوسط حیاط اسلحه و نایب صریقه دست دیگری را بر سر راه خود  
بوداشت و رپهها بالا رفت. امیرالسلطنه و وکیل در بالا برویی، که مشرف بر حیاط  
بود، نشسته بودند و چون این فرقه را دیدند از ترس باندرون حانه گریختند و درها را  
از پشت بستند. جاح باباخان با احترام بامواد حرم از رفتن باندرون خود داری کرده  
مراجعت نمود و امیرالسلطنه بدین ترتیب رهائی یافت.

امیر لسنه بعد از این واقعه بحبی میرزا رئیس شهرنایی و میر عبدین خان  
معونش را مأمور دستگیری و توقیف جاح باباخان کرد و اینها بدجمعی از فراس  
و پیغمی حنه او را محاصره کردند. هیچوقت از ایان جرئت نمیکردند وارد حیاط  
شوند و هر چه رئیس آنها دستور ورود میداد مأموران خودداری میمودند. بالاخره  
برادر رئیس شهرنایی بری شویو دیگران وارد حیاط شد ولی در دم هدف گلوله  
قرار گرفته از پای درآمد.

حبر بحکمران و رئیس شهرنایی رسید و سامر امیرالسلطنه عدهای قزاق و

سوارانی از طایفه یورتچی ساعتی خود را در سجده رسانیدند و بنسای تیراندازی و جنگ گدازیدند.

در آسخانه که در «کله محنه» (سرتیب آیدمسی) واقع و بیخه حاج گنجعلی معروف بردحاج بباخان و پنجاه سوار سعادین و یارانی بود. آنها بدفاع پرداختند و چهارشنبه روز بادولتیاک جنگیدند و چون فشنگهای آنها رو به تمام هوا و شب به هم ز خانه بدر آمدند و خود را بجائی رسانیدند که در آنجا اسبهای قلا آماده شده بود. بر اسبها نشستند و بتاحت راه جنگل پیش گرفتند تا حوره را با سترا برسانند و با گذشتن از مرز ارغنیب حکمران اردبیل مصون ماندند.

گوینده ی چینی نقل میکرد که حاج بباخان در آن چند روز با کامیهای برای حکمران فراهم کرده بود و چون امر السطه از وی سبقت میبرد این بود که از طایفه فولادلو نیز یکمک خواسته بود تا بشهر بیاید و قزاقی حکومت نماید. سرداران فولادلو نیز با جمعی سوار آمده شب در قریه نیار مانده بودند. حاج بباخان پس از آنکه ر شهر بدر آمد و آن قریه را پیش گرفت و چون وارد آن خانه شد یکمک باطافی که رؤسای فولادلو در آن مشغول ورق بازی بودند، وارد گردید. آنان که هرگز چینی وضعی را تصور نمی کردند بباخان حاج بباخان سخت مضطرب گشته حور را با چند وی حاج بباخان تأمین داد و مقداری فشنگ و فریب ۲۵۰ تومان پول از آن گرفته سواره بتاحت از قریه دور گردید. هنوز مسافتی راه نرفته بود که رؤسای فولادلو به حور آمدند و بتعاقب وی پرداختند اما بدون آنکه کاری از پیش ببرند دوباره قریه بازگشتند.

فولادلوها برای دست یافتن وی در قریه «ویرید» در جنگل آستارا، در حالیکه حاج بباخان مشغول استراحت بود، سواران رشیدخان طاش شده ویرا حایلگیر کرده دستگیرش ساختند. خبر دستگیری او بآستارا رسید و دوست و دشمن

۱ گوینده ابن مصاب حاج شیخ آقاییا میسار است که اکو در حیدمان نظامی تهرن پشت سواران مرکز آتش نظامی مدافع میساری دارد.

و بحرکت آورد ، امیر لسلطه بسرعت پیکی نزد رشیدخان فرستاد تا هر چه رودنر  
او را دست بسته تسلیم مأموران حکومت کند ، دوستان وی نیز بتکاپو افتادند تا بهر  
وسیله که باشد موجبات استخلاص او را فراهم سازند و از دست یافتن امیرالسلطه  
بدان مجاهد دلاور جلوگیری کنند

درهائی حاج باباخان  
از دست رشیدخان  
جدا شد  
از جمله دوستان وی یکی شدروان میرزا بیوک آقا عباسزاده  
بود که از احرار و آزادیخواهان معروف آستارا بشمار میآمد  
و مردی متین و باگذشتی بود او محرمانه کسانی نزد رشید  
خان فرستاد و اقدام او را در دستگیری حاج باباخان نکوهش  
کرد و با یادآوری دشمنیها و عداوت امیر لسلطه ، استرداد او را مقدمه قتل حاج  
باباخان و برانگیختن احساسات عمومی علیه رشیدخان قلمداد نمود .

رشیدخان پیغام داد که اگر دوستی جاساح بابا و سلامت او ایمنه ادرش دارد  
و عباسزاده را سبب مگویند دو هزار تومان ، برای آزادی وی ، باو بپردازد . او تصور  
میکرد که عباسزاده این مبلغ زیاده را نخواهد پرداخت و در نتیجه بهانهای برای تحویل  
حاج باباخان به امیرالسلطه بدست خواهد آورد ولی عباسزاده ، که مرد متمکنی بود  
قبضی بدان مبلغ نوشته بری رشیدخان فرستاد .

وصول این قبضی او را موجه اهمیت کارکرد و بابر دران و کسانش بمشورت  
پرداخت و سرانجام با آنان چنین گفت «وقتی کسانی مثل عباسزاده حاضرند برای  
دوستی با حاج باباخان دو هزار تومان بپردازند چرا خود ما با آزاد کردن وی اردوستی  
او بهره مند نشویم» این بود که قبض را برای عباسزاده پس فرستاد و حاج باباخان  
و همراهانش را آزاد کرد و بهرستاده حکمران بیرجین و انمود که حاج بابا و یارانش  
فرار کرده بروسیه رفتهاند .

این مطلب را از نوشته مرحوم محسنی آورده ایم ولی کسان دیگری داستان  
آزادی حاج باباخان را بنحو دیگر بیان میکنند و چنین میگویند که وقتی اودرخانه  
رشیدخان توقیف بود میرزا عباسقلی حبیباللهی معروف به «اگند» از آستارا عازم



اردبیل بود ظهر محرم رشیدخان رسید و برای صرف نهار در آنجا برود آمد و چون او دستگیری حاج باباجان آگاه شد خواهش کرد که با حضور وی نهار بخورد و وقتی نهار پدید رسید آنگاه در صندل حرکت برآمد. همه بر حاشیه بودند و سر پا ضمن جدا حافظی بایکدیگر مد کره میکردند. کسر حاج باباجان یکی از نمکدین رشیدخان نمک بدست از وی محافظت میبود. آنگاه رشیدخان پیشهاد کرد که او (یعنی حاج باباجان) را پس به روش صریح شروع بجایه دادن کردند و از ده هزار تومان بدو هزار تومان توافق نمودند. در این لحظات که مراقبت محافظ کمتر شده بود حاج باباجان بایک حرکت سریع نمک او را گرفته لوله آنرا از پشت سر برگردان رشیدخان گذاشت و بکیف کرد که اگر فوری سلاح بجهان او را بدهد و آنها را آزاد کند و او را بقتل میرساند. رشیدخان که در بردستی حاج باباجان بود تسلیم شد و بدین طریق وی آزاد گردید و بسوی رفقش

او در آنجا بایکصد نفر از دوستانش، که او را همیشه حسد، بخدمت دولت قهار وارد شد ولی طولی نکشید که راه سکران و معان بایران بازگشت و پس از آنکه تأمین یافت بهجنگ بااسماعیل آق سیمسوق اعزام گردید.

سرسلطه چون از دستگیری و قتل حاج باباجان نومید گشت بدوستان وی برای محالف گذاشت و در صدر آزار کسانی سرآمد که دیروز صدقانه بوی خدمت میکردند. از جمعه در ایام بررور سال ۱۳۳۷، که مردم مشغول دیدن و بازدید بودند، دستور حلب مشهدی 'نواعص' دصاراده را داد غافل از آنکه او چند روز پیش، بر اثر بر خورد تندی که ساجکمراب داشت، بوطنه‌ای را علیه خود

سختگیری  
امیرالسلطه است  
بمخالفت خود

- ۱- گوینده این داستان مشهدی ولی خواهر داد حاج باباجان است
- ۲- دولت ایران پس از کودتای ۱۲۹۹ و پس از وقفه لکسان و سلماس لگیری برای سرکوبی اسماعیل آق و ستم و او را شکست داد ولی بر تر دحانت سیاستهای خارجی، با او که طر ایش بر، کننده گشته و خود تر بقلبه چهرین پنهانده شده بود، مدارش نمود

پیش‌بینی کرده از شهر خارج و محرمانه از طریق آسارا عازم تهران شده بود. امیر-السلطنه پس از اطلاع از رفتن وی به حکم آستانرا تلگراف کرد تا او را دستگیر و بازگرداند ولی تلگرام وقتی رسید که او از منطقه آستانرا بدر رفته بود.

محمد حسین سومبیل هم از جمله کسانی بود که در آن موقع تحت تعصب قرار گرفت و ماسیفة او را با امیر السلطنه و سخنرانی‌های او را در باره، قیلا گفته‌ام. محمد حسین مرد بی‌سواد ولی بساک بود. او که از وقته بارار بعد به «شیخ شیپور» معروف شده بود در عین سادگی حسن خلق داشت و با همه با محبت رفتار می‌کرد.

شیخ شیپور شدن او هم داستانی دارد در بیامی که میر السلطنه از اردبیل گریخته و وکیل الرعایا نایب‌الحکومه بود و روی کسی را آردی خواهان در مطب شادروان میرالحکمه راه شوی به وی پیشنهاد کردند که شیپوری برآورد و در بارار بدمد و در مقابل مردمی که بصدای شیپور جمع می‌شوند از مضالم دستگاه حاکمه سخن بگوید. او از سادگی آنرا جدی گرفت و اتفاقاً رحیم‌نام شیپورچی، که او را «رحیم جی» می‌گفتند و محبوب شیپور می‌نامیدند، برآورد رفت و پس از جمع شدن مردم به بصدای شیپور آمدند سخن تند علیه حاکم و رئیس مالیه گفت و از رفتار رئیس نظمیه بیز نکوهش نمود.

گرچه بعد از چند روز کسب رئیس مالیه او را در بارار سخنی کتک زدند و این حال امیر السلطنه پس از مراجعت به اردبیل را در دست برداشت و بایضاً و آراش پرداخت.

سوسیان مرد حادثه‌خوئی بود و در هراقلاب و اتفاقی که رخ میداد خود را دیمدخل نشان میداد و در نتیجه بعد از هر واقعه و حادثه نخستین شخصی بود که دستگیر و توفیق میشد و ایدمی در دهان سر مسرد و سپس آزاد میگشت. از ابرو نام او جزو حصار اتفاقات اردبیل به تبریز و تهران محابره میگشت و شیخ شیپور اردبیل در آرزو از فلاپیون نامی بشمار می‌آمد تا آنجا که گویا در یکی از سفرهای او به تهران و برآورد

۱. چیزی که ممکن است از کما جن گرفته شده باشد مجازاً بعضی کوچک استعما میشود

و ثوق، لدوله برده شبح شیپور، افلاهی معروف اردبیل، را بوی معرفی میسپیند.  
 میرزا لطیفی شیخ الاسلامی و حاج کاظم زمانی برادر راز، میر سلطه بدور  
 مدینه و مر به تبعید آنها شد. این پا آنکه ماه رمضان بود بناچار هر دو به کوبه  
 رفتند. چندی بعد حاج کاظم بر پشت برگشت و مدتی پس رآن میر شیخ الاسلامی از  
 کوبه احاطه نمود. هر دو، سرگردی امیر السلطنه، در حکومت اردبیل، در  
 آنجا ماندند و بعد از رفتن وی به اردبیل بازگشتند.

## فصل هشتم

## اردبیل بعد از جنگ بین الملل اول

آملن بالشویکها  
یاردبیل

نظری که در کتابهای تاریخ عمومی صمدگر زیده آتش حاک  
جهانگیر ول بسبب کشته شدن ولعهد اتویش در صربستان  
آغار گردید و از چهاردهم مردادماه ۱۲۹۳ تا دهم آبانماه  
۱۲۹۷ دومین جنگ در این دوره بیشتر مابین اروپا و روسیه بود و در مقابله  
صرب آرائی کردند. روس و انگلیس و فرانسه باجمعی از دول کوچک، بسم متفقین،  
عسیر آلمان و اتریش و یونان، که چون متحدین بمیدان میشدند، به پیکار برخاستند  
و میدان جنگ را به حاورمیا به وحشی قسمتی از خاک کشوره توسعه دادند.

دولت عثمانی، که از ماکو تا حبیب فارس همسایه ایران بود، در صف متحدین  
قرار داشت و چنانکه اشاره کرده ام در مغرب این ان ناصب بین انگلیس و جنگ پرداخت  
ویر برای بیرون رفتن روسها، که از میدانهای جنگ بدر میزدند، تاردین پیش آمد.  
روسیه در سال ۱۳۲۷، که بیولای غارت اردبیل را پیش آوردند، و در این شهر  
شد و قریب ده سال، به دستورهای گوناگون، گرفتاری و ناراحتی برای مردم فراهم  
ساختند. اما شکست آنها، بر آلمانها و شورشیهای داخلی روسیه موجب قیام محابین  
آندول گردید و سرانجام انقلاب سرخ رژیم آن کشور را دگرگون ساخت و انقلابیون  
ر، که آروز بالشویک خوانده میشوند، بر ریکه قدرت امپراطوران روس  
جای داد.

پس از این انقلاب سپه ترار از هم پاشید و نظم و نظام آن درین رفت، متونی هم  
که در ردین بود درین وضع بر کنار نهادند و مالداتها و قراچه دسته دسته حاک این  
ولایت ترک کرده بروسیه برگشت.

انگلیسها، که بحاطر اشغال شمال ایران بوسیله روسها، قسمت های جنوب و  
جنوب غربی این کشور را در اشغال نظامی خود داشتند، در روسها از ایران بطرف  
شمال آمدند و بمطوور حلوگیری از نفوذ انقلاب سرخ درین مملکت، بر نقضی از شمال

بر آن نیز اسلحه پدید، حتی بمب و کمیت به حکومت ضد انقلابی است که در آن تاریخ در قفقاز تشکیک شده بود بیرونی بهر مادی «ژنرال دسترویل» به کوبه فرستادند و قسمی رکشنی‌های دولت تراری را، که پس از بهم خوردن نظام روسیه در برخی از بلاد جنوب غربی درمیان حذر لنگر انداخته بود، مورد استفاده قرار دادند. لیکن چون مشار به لشوینکها در قفقاز زیاد شد حکومت ضد انقلابی از هم پاشید و انگلیسها نیز در آنجا پاناداری نتوانستند و به نندرپهلوی عقب نشستند و کشتی‌ها را نیز در اصراف پس بدررها ساختند، هنوز بیست‌روز از تسلیم به کوبه به کمونیستها نگذشته بود که انگلیسها از پهلوی هم عقب نشستند و آن شهر را برای بالشوینکها، که با سپرده کشتی قصد حمله بدینجا داشتند، واگذاشتند.

مرحوم محسنی زدیگاه خاصی این عقب‌نشینی را نگرینسته و در یاد شندی خود نوشته است که به وجود آنکه سه هیأت انگلیسی موقع عقب‌نشینی هیرم اردوگاه را بر با خود بردند تا اینحال قسمت بزرگی از مهمات جنگی خود را بجای گذاشتند. او نشر خبر این عقب‌نشینی را در جرایدها، سبب تشویق بالشوینکها برای هجوم بشمال ایران میداند و باقی گذاردن مهمات جنگی را به برای افزایش قدرت مهاجمی آنها از طرف انگلیسها، عملی دانسته می‌پسند می‌پای که فساد بود حتی هیرم آشپزخانه را، در منطقه جنگلی گیلان، از پهلوی برض متفق کند بجا گذاشتن مهمات جنگی اش صرفاً برای آن بود که سلاح بیشتری در اختیار بالشوینکهای مهاجم قرار گیرد و ایان (یعنی انگلیسها) دولت ایران را با ترسیدن از قدرت کمونیستها، برای حد امتیازات بیشتری تحت فشار بگذارند.

ما چنین می‌پنداشتیم که محسنی از راه بدینی با انگلیسها عقب‌نشینی آنها را چنین تعبیر کرده است ولی «اسمعیل رائین» که از نویسندگان مطالب سیاسی در عصر ماست، در مقاله‌ای که تحت عنوان «ساز سیاسی درباره روابط ایران و شوروی» در مجله نهران مصور نوشته نظری مثل نوشته محسنی بیان کرده و چنین آورده است:

دوست انگلیس و دسرویل بدو است بران اطمینان میدادند که این عقب‌نشینی برای دفاع از ایران است و چنانکه بالشویکها بایران حمله کنند بمقابله آنها، بر خواست آمد ولی وقتی نیروی دریائی افلائیون شوروی در انزلی پیاده شد، نه تنها در مقابل آنها مقاومت نکردند بلکه بایجادگذاشتن اسلحه و مهمات جنگی، هنگام فرار رگیلان بر دجبر جنگی صربازان سرح و کمویستها افزودند.

مردم گیلان که در آن دم شاهد حمل هیزم و حوادر بوسیله ارتش فراری انگلیس و بحای گذاشتن اسلحه و مهمات برای بالشویکها بودند این اقدام را حریفی از میاست مودباة انگلیسها برای کشیدن ارتش سرح و دولت شوروی بداخل خاک ایران تلقی کردند. «آنگاه بوسیله مقاله مذکور تلگرم محرمانه شماره ۸۷ مورخ ۱۸ فوریه ۱۹۲۲ نرد کردن وزیر خارجه وقت انگلستان در ایرانه بن میکند و با آوردن تلگرام شماره ۱۷۰ مورخ ۲۴ ژانویه ۱۹۲۲ و ثوق لدوله بحسب وزیر ایران، که به صرة الدوله وزیر خارجه ایران بمسند مجابره کرده، سرندری بک بالشویکها از طرف پاك سر بار هندی (انگلیسی) به ندای از طرف انگلیسها برای حمله بالشویکها بایران قلمداد می نماید که چون این مطالب خارج از موضوع کتب حاضر است از آوردن آنها خودداری میکنیم و ی ذکر مطالب فوق را برای درود بوقایع ردبیل بعنوان مقدمه لازم میدانیم.

مصدرین بر احوال بود که بالشویکها از ره آسدر سمت اردبیل سرار بر گشتند و بصرف این شهر را برای نفوذ در آذربایجان و ایران لازم دیدند، این داستان و وثوق الدوله در تلگرام شماره ۱۶۵ خود، که در محرم حرد ۱۲۹۹ (۲۹ ۱۹۲۰م) ، به صرة الدوله مجابره کرده چنین گفته است: «وصفیات داحیه بوسیله همین یاس، که از طرف انگلیسها حاصل شده و مردم می رسد اثری اردوستنی آنها ظاهر نیست، قهرین کمال و حامت است. در ذرا بایجان بواسطه فقدان وسایل تأمینیه و تحریکات عثمانی و بالشویکها، اغلب اعتشاش زیاده است عذاب شاهسون و اگراد مشغول شرارت شده اند، بالشویکها در آسارا قشون وارد کرده بدو سمت اردبیل و رش

میروند...»<sup>۱</sup>

آستارانیها اربالشویکها سخت میترسیدند زیرا اجبار و وحشت کی از نقلاب و رفتار بر حمله انقلابیون ششیده بجان و مال خود سم میداشتند. این بود که غالباً حابه و کسب و کار خود را رها کرده همه زن و بچه خود بار دبل گریختند.

چون دولت ایران ضعیف بود و نیروی کافی برای جلوگیری از این واقعه نداشت سرانجام جمعی از قفقازیها بنام بالشویک نادبیل روی آوردند. هنگامیکه آنها بشهر نزدیک میشدند حاجی تقی و هم برادره و بعضی دیگر در مردم در کنار شهر از آمان استقبال کردند و جمع کثیری از سکنه نیز برای تماشا از شهر بدر آمدند و آنرا، که تجهیزات جنگی کافی با خود داشتند، وارد شهر کردند. اما توقف آنها چند روز بیشتر طول نکشید و بزودی شروع به مراجعت نمودند.

ما از علت مراجعت آنها بی اطلاعیم ولی میدانیم که غلامحاک رئیس طایفه آرائلو در گیلانده، که قریه ای است نزدیک فرسجی اردبیل بر آنها کمین کرد و با تفنگداران خود بیکار بر آنان تاخت. بالشویکها غالباً جوانان بی تجربه ای از مسلمانان قفقاز بودند و در بکار بردن سلاحهای خود ورزیدگی و آشنائی کاس نداشتند. این بود که عاملگیر شدند و بیش از یکصد نفر بقتل رسیدند. قسمت عظم سلاحهای آنها بدست آرائلوها افتاد و خود آنها بقریه «تازه کند» پناهنده شدند و در آنجا بار دیگر محصوره گردیدند. صابرم السلطنه بمینی از واقعه با خبر گشت و آنها را از محصوره در آورده بهمین برد و پس از آنکه قسمت دیگری از سلاح و مهمات آنها را گرفت آنها را به جنگل راهنمایی کرد. بهجت برگشته ها در آنجا نیز با گاشها روبرو شدند و جمع زیادی کشته داده باقیمانده سلاح را بجای گذاشتند و بروسیه باز گشتند. چهار نام ریش سفید محله در واره هم از طرف آقامیرزا علی اکبر مأمور تعقیب آنها شد و پس از چند روز که در پی آنان رفت به سر بریده یکی از کشته شدگان بشهر باز گشت و آنها را، که در توپره ای گذاشته بود، بعنوان شاهد نداکاریهای خود نزد آقا برد.



سارو از شیخ نسیم سید قی، سید شیراز مستورینی، ظهور سیرت ادم و بیان (ج)  
 ارجحیت به استناد روحانیان : شیخ نسیم، بو اتم، هفتاب، شیخ نسیم، و در جلوه‌ی بیجا بچه‌های آثاری، سید ناصر و زده و متون.



حساره کشته شدگان مدفن یوزمین ماند و عاقبت بصلاح دین مرحوم حاج میرزا یوسف مجتهد، که ارفرندان حاج میرزا محسن و از مردان پاك صفت و بزرگوار و مورد احترام طبقات مختلف شهر بود، بر بپ دفن آنها داده شد و شادروان شمس العبداء صدوقی، از روحانیان روشدل و کارآمد ردیل، که در عین حال جزو مستطربین ظهور امام بشمار میآمد، با عده ای عمه برای کفن و دفن آنها رفت و چون کندن قبر جداگانه برای هر يك از آنها میسر نبود گود لی در کنار جاده حفر کرد و اجساد را کنار هم گذارده مدفون ساخت.

سلاحی که بنعت آرائلرها و دیگران انتاد بلای دیگری برای مردم گشت و امیت را، بویژه در خارج شهر بخطر اساحت و حمل و نقل مسافر و مال التجاره را پس ردیل و شهرهای اطراف با مشکلات دیگری مواجه گردانید

در این یام وثوق الدوله بحست وزیر ایران بود و گویا با ککلیسیها سر و سرگی داشت، آرادیهو هن ایران علیه اودست نمودند ز جمله در تمیر شیخ محمد سیببائی قیام کرد و در سال ۱۳۳۸ قمری آذربایجان را آرادیشان نامید و به مخالفت با حکومت مرکزی دست بکارهایی زد بولات آذربایجان حکام جدیدی تعیین شد و اجلال الملک صباطبائی هم با حکومت اردیل منصوب گشت.

اجلال مرد مقتدیری نبود و با آنکه خود از آرادیهو هن بشمار میآمد در یں مأموریت، برای آنکه از قدرت بیشتری برخوردار گردد، خود را زیر حمایت آقا میرزا علی اکبر قرار داد و بقول بعضی آلت حری مقصد به مساعد میرزا موسی، برادرزاده و داماد وی گردید.

میرزا موسی سابقاً با آزادی خواهان آذربایجان بود و در مهاجرت سال ۱۳۳۰ آ را همراهی نمود و گویا خودش نیز مرد فاضل و با فهمی بود، در این ایام او در جرگه دموکراتها قرار داشت ولی دموکراتها عقیده داشتند که او، نه از روی ایمان

بنکه به خاطر ماضی، خود را در بین دسه جای داده است.

عجب آنکه آقا میرزا علی اکبر هم حصارش دست میرزا موسی بود و آن می که او در شهر بمسود آقا میرزا علی کمر ماکت و آرام نگشت و در مسائل شهری و سیاسی سخنان تندی بر زبان می آورد ولی هر وقت که میرزا موسی شهر میآمد تحریرات و تندرویهای آقا باو ح خود میرسید.

در پیش گفتیم که بین عصری رئیس فرقه دموکرات در بین کدو تهائی پیدا شد و بی عدالتیهائی بر خود آمد و تسلط عندها تا در بجن عدالت آنها از بین رفت. در این زمان که موضوع سخن دست برخی اردوگر ته مهر و وراق رسمی و رفته را در اختیار خود گرفته تمام کمیته را آنها سوء استفاده میکردند. این امر موجب شد که کسانی مثل حاج شعبانعلی، میرزا طهماسب شیخ الاسلامی، میرزا حکمت، محسنی، عباس-زاده و دیگران آنها را پسندیده در صحنه جلوه گیری برآمد. ولی دسه مخالف، که میرزا موسی بر زبان بود، با آنها مقابله برخاستند و چون قدرت آقا میرزا علی کبر میرزا میرزا موسی و همسایهش بود مخالفین آنها بسادگی توفیق نیافتند. این رای مقابله با آنها به فکر ترتیب «میتینگ» افتاد و برای بعد از ظهر روزی مردم را بحال حاج میرزا حسین برادر آقا میرزا علی اکبر دعوت کردند.

میرزا موسی بوسیله احلال اسمک برای جلوه گیری رتشیکیل این مجمع قدام کرد و بدستور حکمران، روضی صاحب جمع رئیس شهربانی وقت، بمساعت قبل از شروع میتینگ، و رفتهای بر در حباله مرزور نصق شد که در آن بوشه بودند «دخول این خانه ممنوع است» و پاسپا، ی نیز در آنجا گماشته بودند.

هشت مدیره میتینگ چون کار بدست آمد دیدند مردم و بحال میرزا طهماسب-شیخ الاسلامی راهنمایی کردند و چون جمعیت گرد آمد حواد آقا محمدی گونده میتینگ، سخن پرشوری گفت و جمعیت، که سعت بهیجان آمده بود، حواستار آن

۱- و فرزند حاج حاجی آف همیمی بود. پدرش چون سینه موس بوده و در موس حاجی آقا، شهرت داشت.

گردید که اجلال بیزدین مجمع بیاید و بخوست مردم بوجه نماید. صاحب جمع که خود در آن جلسه حاضر بود، مجبور شد بانفاق یکفر از هیئت مدیره بقلعه فرد حاکم برود و او را نزد خواست مردم آگاه سازد. حاکم ناصرالایاله را بسایندگی خود باین مجلس فرستاد و او چون کثرت جمعیت و ابهت میتینگ را دید از طرف اجلال وعده همکاری داد. قطعنامه میتینگ در چند ماده تنظیم شد و یکی از مواد آن تسلیم اورق و صندوق و مهر کمیته دموکرات اردبیل بامیرگان در فوق بود.

اجلال چون از این اجتماع و تصمیمات آن آگاه شد خود را در موفقیت سختی دید زیرا اریکطرف میرزا موسی داماد آقامیرزا علی کبر با آن درخواست مخالف بود، و بخواست که مهر و اوراق کمیته را اختیار او و باراش خارج شود؛ و از طرف دیگر هیئت مدیره میتینگ، که قادر بتحریت مجدد مردم علیه حکومت بودند، در اجرای آن با فشاری داشتند. این بود که در مسافه دوستی با عباس راده، بدو متوسل گردید. عباس راده بادرستان حرم مشورت پرداخت و سر انجام چنین پیشنهاد شد که اشیاء فوق از اختیار مردم و طرف خارج و مهر و موم شود تا وضع آذربایجان روشن گردد. چه در آن اوقات مردم تبریز علیه عین الدوله، که بوالیگری آذربایجان منصوب و از تهران حرکت کرده بود، بر حاکم و انتصاب شخصی مثل محیرالسلطنه را بجای وی خواستار بودند.

پیشنهاد دموکراتها، درباره مهر و موم کردن اقاچه و اورق -  
 کمیته دموکرات، از طرف اجلال لملت پذیرفته شد و میتینگ  
 باموفقیت پادشاهت ولی موجب تشدید مخالفت بین دو  
 دسته گردید و محرکات جدیدی آغار شد و کمایی، که مهر  
 تعقیب دموکراتها  
 بوسیله آقامیرزا  
 علی اکبر

و مدارک کمیته را از دست داده بودند، بقصد تلافی با اقدامات جدیدی دست زدند. از جمله آنکه روز سوم محرم ۱۳۳۹ قمری میر محسن خسان (سردار خانج) دانشکسی از حاج شعبانعلی برای صرف باهار بخانه خود دعوت کرد و چون عصر شد حاجی در صدد مراجعت برآمد. محسن خان، باعتراف کردن سخنان و تعارضات

حدید، مدد مع از رخص وی گردید و چون غروب شد مهمان دریاوت که در آن جا به  
مادگار و توقیف است و این امر بر حسب نقشه‌ای است که محالین بری حد استقام  
از گرداسدگان میتیک ترتیب داده و کنون معرجه جرا در آورده بد

عبر از او شادرو بد، و انصاف رضاراده، جواد آق محمدی، میرر حاجی و  
محبدر ده، به‌صی دیگر در رفقه دمو کرت و بر مشهدی غنی کمر، ولاد اده و محمد حسین  
سوسیان، رسو سالسها، تحت تعقیب قرار گرفتند و جمعی از ادب و طب و بر حی دیگر  
مخفی گشتند اینان چون در صدد تحقیق را آمدند معلوم شد که همگی بشوینک شده بد  
و آقا میرر شی اکر در صدد آنها قوی داده است. کسای رین متهمین و همراهی  
بر حی و محرمین، که بر د آقا میرر اعلی کمر میرانی داشتند، در صدد ملاقات با وی  
بر آمدند و در مورد احکام صادره ذهن و بر روشن سازید ولی او، که باتفاق همسرش  
کر بلانی خانم دریکی اربونات مسجل نشون کرده بود، حیدر در بارش و میرر موسی  
بود و ملاقات وی بدون اجرة او میسر می‌شد

در تاریخ ایران گاهی دیده شده است که بعضی حدیثه آفرینان معروض محالین  
خود را نگارنده سیاسی، دینی و اجتماعی متهم ساخته بدبطریق در صدد رین بردن  
آنها بر آمده بد. متهم شدن به بالشویکی در آن عهد کار صحتی بود و کسانی که چنین  
تهمتی گرفتار میشدند در معرض تهدید و قتل قرار می‌گرفتند. بیشتر کسانی که از بد  
دم بردیم خود مسلمانان باقوائی بشمار می‌آمدند که و حیات دینی را عمل می‌کردند  
و از حیث ثروت و مکتب میرر بر حی را نامور ردیف نشود لها و مالکان شهر قرار داشتند.  
عبر از این بزرگ کسی چنین اتهامی یافتند. یکی از آنها شادروان حاج میرر -  
سوک آقا و اهلبزاده بود. مرحوم محسنی داستان به‌نشون شدن او را چنین آورده است  
که، وقتی بالشویکها بر باد کوبه مسلط شدند ثروت و سرمایه همه ساکنان این شهر  
و از جمله تاجر ایرانی، بحضرافتاد، میرر بیوک آق و امباراره، که مورد دورانی  
بود، قسمتی از بقیمه خود را بتدریج تبدیل بطلا کرده چهار هزار لبره عنیمی فراهم  
سوده بود، و قصد داشت که آنها را بایران منتقل سازد. بالشویکها باین کارها پشت

مخالف بودند و اگر موجود آنها پی میبردند خود صاحب پول را نیز از بین می بردند. قصه در آن ایام مشهور احمالك بصری، سیر فوق العاده ایران که بمسکورفته بود، اراده باد کوبه در آن بار سنگشت. و هب زاده با عبدالله خان نامی از نوکران او چمن فرار داد که او ضلای ویرا، با استفاده از مصوبیتی که دارد، امرور عبور دهد و یکصد لیره حق السعی دریافت دارد. اسدالله خان چند روزی بآستارای ایران رسید چهل پنج لیره اصدفی نیز برداشت. واهب زاده این امر را مخالف قرارداد و اصول است دانست و بشدت باو اعتراض کرد. اسدالله خان درصدد انتقام برآمد و چمن شایع نمود که بالشویکها او را با این پول بایران فرستاده اند تا بفتح آنها تسبیح کند. این شایعه در آستارا قوت گرفت و عبدالله خان بصیر الوزاره حکمران آجا آنرا به اجلال الملک حاکم اردبیل گزارش داد و موضوع باطلاع آقا میرد علی کبر رسید و بدستور او واهب زاده بآردبیل مصوع الورد گردید. میرد بیوک آقا عباس زاده که در دوسان مشترک واهب زاده و اجلال الملک بود نزد حاکم رفت و از شخصیت و ایراندوستی واهب زاده مطالبی گفت و با اشاره بدشیرعلی اجلال نام او را جزو آرادپخو هندی شان داد که در تبریز، قبل از حرکت اجلال بحکومت اردبیل، باو توصیه شده و او آنها را در آن دفتر بآدد شب کرده بود.

اجلال چون متوجه واقعیت امر شد بکفر چاره صادر تا آقا میرد علی اکبر را از مخالفت وی باز دارد چند پاکت استخاره فراهم کرد و بزد آقا میرد علی کبر دست من پاکتها همه یک جور و چمن موضعه شده بود که اگر آمدن مرزا بیوک آقا بآردبیل مصلحت است جواب استخاره خوب باشد. چون یکی از آنها خوب آمد اجلال کاغذ دخل آنرا در آورده به آقا ارائه داد و چون آقا میرد علی اکبر نمیتوانست با امری که حد مصلحت دیده مخالفت کند باآمدن واهب زاده مخالفت نمود.

برای ما، که امروز بعد از بیستون این داستان را میخوانیم، تصور مشکلات آنروز کسنی مثل واهب زاده ممکن نیست و بی ناراحتیها، نگرینها، ترسها و بلا تکلیفی هندی که بحاطر چهل یا پنجاه لیره خلاف فرزداد برای او پیش آمد در حد

خود بسیار سخت و طاقت فرسا بود و اگر عباس راده بیاری او بر نمیخاست و جلال تدبیر نمیکرد آثار عمل اسدالله جان هستی او را نیز بر باد میداد. واجب راده تا عمر داشت زنجیر شود. تهم اسدالله جان مصون باشد و هر گاه و بیگانه که مایه مستبدین و مخالفان وی محظر مایهات باشد و بك بودن او زنده نگشت.

گفتیم که جمعی از اعضای فرقه دموکرات و سوسیال، بحرم  
 عراداری در قلعه  
 و آزادی زندانیان  
 دانشجویکی دستگیر و در قلعه زندانی گشتند. در آن ایام رسم  
 بود که روز هفتم محرم عرادان محروم خاکم بقعه میرفتند

و در مسجد قبه عراداری مسعودند و در موقع مراجعت همو رسد بیای را تقاصا  
 میکردند. چوب آنروز فرارسید هر دران محله پیر عبدالملك بقعه رفت و پس از  
 عراداری از اجلال آردی آنانرا حواصتار شدند. اجلال پیر آنها پذیرفت و رند بیه  
 را برنش سفیدان آنها بحول داد و عرادان آنها را با خود برداشته بمسجد آوردند.  
 این خبر با قاضی را علی اکبر رسید و بموجب همینان وی شد. کسی بود ریش  
 سفیدان پیر عبدالملك فرستاد و استر را از آتش گان را خواست ولی اینان قبول  
 نکردند و باحوالش و تمی عنان خود استی و چون حاضران فرساده را بیشتر دیدند تندو  
 کرده برار مقاومت نمودند. آقا از این جواب بر آشفت و نجفقلیخان آرا را  
 فرستاد تا آنها را کشیده برد وی بیاورد. او بمسجد پیر عبد الملك آمد و چون ایستادگی  
 و مقاومت مردم را حساس کرد با حیثیت عشایری خود قول داد که آنها را سالم بر  
 گرداند. حاج شعبانعلی و رخی دیگر از آرد شدگان قبول کردند و همگی براه افتاده  
 بمسجد آقا میرزا علی اکبر رسیدند. هنگام ورود آنها مسجد پر از مؤمن بود و آقا در  
 بالای منبر وعظ میکرد. چون آنها وارد مسجد شدند کسانی از حاضرین در صدد توهین  
 و آزار بر آمدند ولی نجفقلیخان دسب با سجده پرده تهدید کرد که اگر کسی با آنها  
 دست زند ملا درنگ کشته خواهد شد. در بطریق آنها بر آزار وادیت مصوب ماندند  
 و سرانجام روز عاشورا همو شده سلامت بخانه های خود باز گشتند.

مخالفان چون در این وقعه شکام شدند در صدد نصیحت جدیدی بستند

برآمدند. حاج شعبانعلی احساس خطر حای کرد و با آنکه با امیر عشایر خجالی روابط نیکی نداشت با چهره‌ار شهر درآمد و پیش او رفت. امیر عشایر نسبت باو مهربانها کرد و چون مورد احترام و اعتماد آقا میرزا علی اکبر بود نامه‌ای بدو نوشت و حاجی را مرد موجهی قلمداد نمود. در نتیجه آقا میرزا علی کبر او را به‌حشیده اجاره مراجعت داد. احاره نامه‌ای که آقا در این باره با امیر عشایر نوشته است چنین بود:

بسم الله الرحمن الرحيم ايها المجاهد في سبيل الله . مرقومة شما عروصول بائت . در خصوص حاج شعبانعلی شرحی اشعار فرموده بودید من خود مشار لیه (ر) کاملاً میشناسم. شخص متدین و صاحب اوراد و ادکار است . از آنجائیکه بفرقه ضالة دموکرات مسوب است از آنجهت مورد سوء من واقع گشته . اگر درامورات فرقه ضاله دخالت نکند مراجعت نماید کسی معرخص مشار لیه بوده و بخواهد شد.

باری این نامه چون بدست امیر عشایر رسید آمر بحاج شعبانعلی داد و او چون تأمین یافت باردیبل بازگشت و مورد لطف آقا میرزا علی اکبر قرار گرفت . پیام بالشویکها در روسیه ، کشورهای مجاور و منجمله آذربایجان و صفحات شمال ایران را تهدید بانقلاب می نمود . این بود که دولت در ابتباره می اندیشید و برای رفع خطر تمهیداتی میکرد. و من خواهان بیر از آینده نگرانی داشتند

حکم جهاد  
آقامیرزا علی اکبر  
علیه بالشویکها

و بهر طریق ممکن برای مقابله با کمونیسم کوشش مینمودند آنچه از نوشته بعضی از مورخان استنباط میشود حتی تغییر نام آذربایجان به آرادستان، از طرف شیخ محمد حجابی، هم بدانجهت بود تا شبهه اسمی بین دو آذربایجان از بین برود و خطری متوجه بین استان ایران نگردد .

مخالفت با کمونیستها منحصر به کشورهای خارج نبود بلکه در داخل روسیه بیر کسانی علم طعیان برافراشتند و مجسمه در آستارای روس جمعی ارطوائف محلی علیه کمونیستها بپاچاسند و با آدن ، که هنوز تشکیلات منظمی نداشتند ، به پیکر

ایستادند، کمونیستها و محققین آن لئو کمات خو شدند و و از آن سنگ و توب در نایب کرد تا عشا بر اردبیل را محو کرد و بکمونیسها بی‌دهد، گرچه محققین پس از آنکه مقداری سلاح از آنها گرفت روی، از آن بر تفت و به پیکار با خود بالشویکها، رخاست ولی جبر سارش او، آنها در اردبیل تولد ترس و وحشت کرد و نحر و بدرگان کالای خود را از شهر خارج و عاباً بهمدان انتقال دادند، زیر هور بگلیسها در آن محدود قدرت و نمود داشتند.

سابقاً اشاره کردیم که دسته‌ای رباشویکها، که اکثراً جرایم مسمان و بی تجربه قمار بودند، به اردبیل آمده و پس از چند روز مجبور به گشت شدند و، تحمل تلفات سنگین، با ایمانند، معدود آنها بروسه برگشتند، ایبار که آمدن بالشویکها در شهر مشر گردید مردم بشیر از آن جهت نگرانی داشتند که ما را اسها بهکر بنقام آنها باشند و در اردبیل بحوحواهی کشته شدگان قتل و غارت کنند.

در این ایام کمونیستها همچنان در آسترا داشتند و نگاه و بیگاه با مخالفین نزد و خورد می برداشتند. آسترا آنها، چنانکه قبلاً نیز یاد آور گشته ایم، در مبره با آنها حسنه شده در صدد استمداد از مردم اردبیل برآمدند و ضمن نامه‌ای، که در ۱۵ صفر سال ۱۳۳۹ قمری (۶ آبان ۱۲۹۹)، با مصای روحانیان و بزرگان، بری آقامیرزا علی اکبر فرستادند از او باری خوارستند و ینک ما آن وشنه ر عیباً نقل مسائیم

۱۵ صفر اخیر ۱۳۳۹

بسم الله الرحمن الرحيم

حضور مبارک حضرت مستطاب ملاذ الامام و حجه الاسلام حضرت آیت الله آقا میرزا علی اکبر آقا مجتهد مد ظله تعالی.

الته خاطر آن ذات مقدس از تهجم چند ماه پیش متجاسرین بازلی و رشت و حرکات بیرحمانه و حق شکسته آنها بحو بی مسوق و مستحضر است، که از هیچگونه فحایح در حق امالی آن صفحات فرو گندری نکرده، علاوه بر کزورده صدمت و خسارت فوق العاده، مساجد و مابر و امکة شریفه و بازار رشت را آتش زده، صدها زبان و اطفال معصوم را هدف بر ظالمانه خودسان نمودند و سب و بهمین



حرابه، اکتفا نکرده بصلد تحریک قواش دس و آئین سلام نیز برآمده، و چنانچه کرات در رشب مطلق (یعنی میسنگ) دادند که زیبا حجاب را از روی خردشان بردارند و آرد نه بش ربه ی فرنگی گردش نمایند، و چنانچه مسوق هستید متجاسرین همواره در صد آن بوده اند که قوه بر ر راه آستارا بسمت اردبیل سوق داده اعمال قبیحه و بیاد فسله خردشانرا در صحنه اردبیل سر ترویج بدهند اینجانب محض حفظ شتوبات اسلامی و وطن مقدس و عرص و ناموس حوهران و برادران اسلامی ششمن ماه است با تحمل حسرت مائی و حای در زیر حرارت آفتاب و بارش هوی آستارا در پشت سنگرها در مقدس دشمنان دس مس مقاومت کرده دارائی اکسائی و موروثی خردمان را به تفنگ و فشنگ داده از تحطی و تجاوزات متجاسرین بسمت اردبیل دعساع و جلوگیری نموده ایم، در ایامات از حیث رسانیدن حقوق مصوبه مؤمرین بر محل، ارفیقین حقوق اداره حکومتی و امنیه و نظمیه، و رسانیدن توپ و فشنگ و اسلحه و عده نظامی از طرف دولت به هیچگونه بوجهی مندرج نگردیده سهل است از طرف آقبان اردبیل نیز بملاحطه و طعه ملیت و اسلامیت و حفظ حقوق دارائی (و) ناموس خودشان و اهالی آنصحنات مساعدتی فرموده اند، هرگاه فرض نماید که مجاهدات ما فقط بری حفاظت دارائی خودمان است انصاف فرموده اند زیرا برای ما ممکن است مختصر درائی و ایمنی خودمان در درجنگلهای طبیعی و حدودی اینصحنات، که مسائلی هم بین مایست، محکم و قیام کرده وسایل زندگی خودمان بر مدتها در آنجا فراهم کرده و در اردبیل در بار گذاریم، ولی بواسطه عبرت اسلامیت و عصیت و وطن پرستی برقی مابین اردبیل و آستارا نگذاشته از جان و مال خودمان تاکنون دریغ نکرده ایم، اینست محض بوائت دمه بآی مقام مقدس یادآور و جسارت بعرض نموده است، دریم، چنانچه از آستارا هم اقدام شده، آنچه خود مقدس بر ر دولت تفصا فرماید:

اولاً "دو عراده توپ و دو عراده پولیموت" عده مختصر نظامی، هر چه رود تر،

بدون هرت وقت بسرحد عزام فرماید





بیت نامه پورسان و معارف آسار پری آقا میرزا علی اکبر

ثانیاً حقوق عقب افتاده اداره حکومتی و امیه و نظمیه آستارا (را) مرتسماً تأدیه فرماید.

ثالثاً نا رسیدن قوه و حقوق از دولت ، مروجین فرماید اعیان و تجارت محترم اردبیل اظهار وجود کرده و کمر همت را بمیان بسته افرستادن مقدار تعنگ و هشتگت ، اماهی و مجاهدین دین مبین ابن سامان را حور شوق و روح مطهر حضرت حتمی مرتضی صلی الله علیه و آله و اولاد طاهره او را از خود شدن راضی و حشود ، و بیشتر از پیش بحریص و تشجیع و تشویق فدائیان شروع میس مفرانند.

حاجمه "بما داریم قبول فرماید مراتب قدوبت و ادعیه حاجه ای ادعیه بایر نسبت بوجود مقدس. عریضه عموم معاریف و ریش سعدان آسارا و رؤسای ائلاف. الاحقر لجایی علی ابن حسن امیر). الاحقر احقر اجایی عبدالحمید مهر). اقل لسادات ابراهیم موسوی (مهر). الاحقر شریعتی (آستارائی (مهر). نل لسادت و لنتجار میرهدی میرحبیب اللهی رئیس قوی ملی آستار حداد معاون راده. سالار اشجع. صرغام عشایر رئیس امیه. رئیس بطیبه. رفیع عبداللهی. نل لنتجار رفی مهدراده. اقل التجار حسین یعقوب زده. الاحقر قاضی آستارائی. نایب لحکومه و بایب کاره گذاری در آستارا، مهر و امضا. و ۱۸ مصای دیگره.

هوز این همه نرسیده بود که آمدن بالشویکها حست گر حته موضوع صحنه ای خصوصی مردم شد و روزی شدت خبر ورود آنها شروع یافت و اضطراب و وحشت بزرگی در بین توده اردبیل بوجود آورد. مردم دکانها و بازارها را بسته مراسم راه حابه پیش گرفتند و گروه کثیری نیز در مسجد آقامیرا عسی اکبر گرد آمدند. آقا که بنادگی از سفر عتبات حایات برگشته و روز پیش میر نامه آستارائیها را دریافت کرده بود بالای سر رف و از بالشویکها و مرام آنها نقش بردار و مردم را بمقابله با آنها تهییج کرد و آنها را زموارد جهاد اسلامی شمار آورد

احساسات مشتمعین شدت تحریک گشت ، بخصوص موقعی که حسن آقاپور خود آقا کهن پوش بی حاسب و آمادگی خود را برای پیری بمجاهدان آستارا اعلام

داشت. حاضرین هم با وی همصدا شدند و فی المجلس کمکهای مالی زیادی جمع کردند و بهای ده هزار فنگگ فراهم نموده برای آنان ارسال داشتند. مسجد همچنان در اردحام و جداعت بانگرانی منتظر ورود بالشویکها بود. ساعتی بعد معلوم شد که این خبر دروغ است و شایعه‌ای بیش نیست.

مردم از مسجد متفرق شدند و آنگاه بیرون رفت ولی خود او بیرون نماند و آمده بود و تصور ورود بالشویکها او را بیش از پیش اندیشناک میساخت. این بود که یکروز دستور داد مردم عموماً مسلح شوند و شب و روز گشت دهند مبادا که بالشویکها مخفیانه وارد شهر گشته مسلمانان را غارتگر سازند.

هر کسی برای خود سلاحی فراهم کرد و برای بکار بردن آن تمرین پرداخت. جای تمرین جلوی قلعه بود. مردان محلات در آنجا گرد آمده مشقهای نظامی میکردند. یکی از روزها بدستور آقا، برای رژه معین شد و در آنروز خود وی شمشیری حمایت کرده در میدان مشق حاضر گشت و در آن روز بر آقا، عبارت «فخر من الله وفتح قریب» نوشته شده بود قرار گرفت و از دو طلبان محلات ششگانه شهر، که با پرچمهای مخصوص خود از جلوی او می‌گشتند، رژه گرفت در این رژه موافق و مخالف همه حاضر بودند حتی بابی‌لصدر، مرد شماره یک منطقه حیدر بهام حضور داشت و نیز سیصد نفر از سران عشایر و شاهسونان سوار بر اسب نمایشهای جالب جنگی میدادند. چون رژه پایان رسید و نمایش سواران تمام شد آقامیرزا، علی‌اکبر بهرشته مبری که در صبح غربی قلعه و منابل عمارت سالاریه (در جای دیوار جنوبی دیوارسان پهلوی کنونی) گذاشته بودند بالا رفت و خطبه هیجان‌انگیزی ایراد کرد و همگی را بدفع از سلام و ناموس ملی تحریض و ترغیب نمود. این تظاهرات اثرات بسیار مهمی در جلوگیری از نفوذ انقلاب بایران بوجود آورد و نگرانی عمیقی در قفقاز ایجاد کرد تا آنجا که بقول سالخورده‌گان حتی در لنگران بالشویکها از سرس حمله آقا میرزا علی‌اکبر و مجاهدان اردبیل از شهر خارج شده محمی گردیدند.

بعدها کسانی درباره این اقدام آقا سخنانی گفتند و سیاست ننگستان را در آن

بی‌التر ندانستند و حتی گروهی که به دست ماو عقب‌دینی بدشتند خود آن‌مرد را عدم انگسسیها قنبداد کردند و این نظر کنون بر بین برخی از معمرین گفتگو میشود. محسنی در یادداشت‌های خود، که مربوط بدان ادم است، باقید عهد رب و العهد علی- لر وی می‌نویسد که نماینده‌ی امروز محاطر کفر مأمور ساسی خارجی ترتیب داده بود که بطور ساسی در آن میدان حاضر و در گوشه‌ای این صحنه نشست میکرد. و بعد اضافه میکند «در مقابل چه قیمتی معلوم نیست»

ما از آن عهد پیش از بیقرن بدوریم و گفته‌ها و نوشته‌های مردم را نقل میکنیم. اما خود چنین می‌پنداریم که آقامیر علی کبر با همه کارهایی که کرده است مردم پکنه‌دی بوده و خود وی در این فصل کارها بدسته آلت احادی مقاصد اطر فدان خود می‌گشته است و گر چنین معامله‌ای در وقت نامعلومی هم صورت گرفته شد نظر نوی خود وی طرف معامله بوده و مدعی طبع و روح سرکش و بلب پروازش حاضر بچنین کارهای سنگینی نمیشده است.



شایعه آمدن بالش‌چکها و حر نظهرات و مشتهای نظامی مردم

در خارج شهر تبریز پراکنده گردید و موجب از هم گسیختن

نظم موجود و دایمی زها شد. نعمت مصرفی ردبیل در

آنموقع باکشی اروسیه می‌آمد و در آسارا، در چشکهای مخصوصی در شهر می‌گردید و باردین حمل میشد. این ناامنی موجب کمبود نعمت شد و چه بسا که در واردات آن در روسیه بپرسب بقلاب نقصانی پیش آمد. هرچند نعمت باردین کمتر رسید و نعمت فروشان برج موجودهای خود را بالا برده بچند بر برهمت سابق رسیدند و اکنون که میدان بدست آنها افتاده بود از هرگونه حجابی بار دیدند.

مردم چون در مصطفی فادند تهرات و سریر شکانتها نمودند و در ایستاد اوایی دوست استمداد کردند برآوردبیل حاکم بداشت و احلال لملک بعد از واقعه حجابی از طرف محیر لسلطنه به تیریز احصار و کفالت حکومت اردبیل به سلام- علیخان کاشانی رئیس پست واگذار شده بود.

ناستانی  
سام کمیابی نفت

اوسا و طبعه خود به نفع فروش دستور رفع مصیقه دد ولی نعت فروشان بعضی از مقامات منصفه محبی را ، بدد دن نعت بهای ارزان ، با خود همراه کردند و گویا با همدنم مدالی وجه نقد بین و آن نیز حامیدی برای خود یافتند . مردم چون در تهران و تبریز اندم مساعدی ندیدند از آقا میرزا علی کور سمداد نمودند لیکن او هم حکم «الانس مستظون علی آمنو یسیر» را به دست آورده کاری ریش سردوین خود موجب شایعات جدیدی گردید . از جمله آنکه گفته شد که بعضی ها پا صد ناهمصد تومان وسیله میرزا موسی داماد و برادرزاده آقا ، به علامت جان کاشی بایب الحکومه دادند و این کار علاوه بر آنکه آنها را در جهات خود جاری بر صاحب موجب حسن رابطه بین بایب الحکومه و آقا میرزا علی اکبر برگردید .

همه مردم ر تاجور نعت فروشها رفتی بیافته بودند که  
 بگپرو به بندهای جلیدی شروع شد و مسئله فعالیت های سری  
 بالشو بکها و کشف شبکه های کمو بستنی موضوع دور گردید  
 تفتیش دولتی و ترم تا بار جوئی کسان ، قا ، از مردم آغار  
 گشت و جمعیتی بیکباره تحت تعقیب در آمده بحویل  
 رفتان شدند .

هدف این اقدام دعوت مخالفان و سرجهاب و نسبه افرد ددی بود که جلوی ریان خود را نگرفته سبحانی در باره انقلاب رومیه می گفتند ، از کسبیکه در این واقعه گرفتار شد پیش از همه در رید حاجی مرقی در خطر ها بساقی مانده است که بدین تهمت حابه ش تفتیش گردید و چند هزار تومان پول نقد او ، که در زیر حاکم پنهان کرده بود ، بدست مفتشین و دیگران افتاد

حاج میرقی سید ضعیف لجنه و سما کتوبی آراری بود که در راسته پیر هیدال ملک شول بهائی و مردم فروششی داشت و لذا سید مومجی نامیده میشد . دخالت او در امور سیاسی باور نکردنی بود ، از این رو مرحوم محسنی کشف شبکه در خانه او را ، در یادداشت های خود توطئه ای قلمداد کرده نوشته است که چند هزار تومانی که در خانه

او در تبریز حاکم پسا شد، رهاصمه بر پاکسندگان بر طئه گذشته. آقای غلامحسین حسینی  
 اهی بر خلاف نوشته محسنی بصحت این وقعه معتقد است و چنین میگوید که در سال  
 ۱۳۱۷ خورشیدی در تبریز به شخصی نام «کویایی» آشنا گشتم که در آن زمان،  
 یعنی در ایامی که موضوع گفته شده است، در اردبیل خدمت میکرد و رئیس تأمینات نظامیه  
 بود او (یعنی کویایی) سخن از وقایع مهم دور آن خدمت خود در آن شهر بهمان آورد  
 و منجمه دین وقعه اشاره کرد من (یعنی حسینی اهی) چون مثل دیگران این ادعای  
 را توجیه میدادتم در قبول آن تردید نمودم ولی کار یایی، که دست بدر آب کار بود  
 واقعیت آن را تأیید کرد و وجود آن را یقینی و قطعی گفت.

دری واقعه دیگر بن اسام برگزینی مجلس حتم برای مرحوم سید محمد  
 طباطبائی و مخالف آن میرزا علی اکبر، آن بود

سید محمد، بر خلاف بعضی دیگر از هم کسوتان خود، در بهیض مشروطیت  
 ایران با کدلاهورر شد و در نهضت قبول ایستاد و تشکیلات مجلس شورایی صمیمانه  
 حمایتی نمود او در این مجال (یعنی ۱۲۹۹ خورشیدی) سرود رنگی گفت و خبر  
 در گذشتن وی بشهرها رسیده موجب اندوه خانه گردید.

دموکرانها و آزادیخواهان اردبیل پیامن خدمات و تلاشهای او، در مسجد  
 اوچدکاد، مجلس حتمی ترتیب داد ولی آقا میرزا علی که شدت با آن مخالفت  
 کرده مانع بشکل آن گردید. علامعلیخان، باب الحکومه، که اطمینان بردنکی و آقا  
 داشت روی طرفداری نمود و این امر موجب شد که تشکیلات دهندگان مجلس حتم  
 تهران و تبریز شکایت کنند و موفقت بایب الحکومه را محظوظ اند رود

در این ایام باب لصل در سمت حیدری خود را رقیب آقا میرزا علی اکبر،  
 که همه کاره سمت یعنی بود، میدادست و از مخالفان آقا حمایت نمود. او بود  
 که او نیز به مخالفت با علامعلیخان برخاست و برای تقویت یاران خود عدهای ر  
 تنگدازان فولادلو را بشهر آورد.

علامعلیخان، که از جانب آقا میرزا علی اکبر حمایت میشد، علانی مشر کرد



وصفی آن فولادها بیست و چهار ساعت مهلت داد که سلاحهای خود را تحویل دهند، و برای اجرای این دستور آن نوها را محب . یاست علامحاب بشهروار دکرد. فولادها معاذ علان حکمران را ندیده گرفتند و در نتیجه جنگ من آنها و آرائلها در گرفت و پس از چند روز، که ناویر می و کشتار همزه بود، فولادها و پیرورگشند و دارالحکومه را هارت کردند .

علامعیحد بعدی میرزا حاجی بابا، مجیدر ده دشت و سلطان علی اکبرحسان رئیس ژاندارمری هم، که ژاندارمهایش وسیله فولادها حلیع سلاح شده بود، بعدی ارباب راده پده برد، علامعلی حدان وضع خود بنگران بود. آن دیخواهان از راه مهمان داری بدلمحرثی از برحساند . مشعلی نو حصن رص رده بحال مجیدراده رفته و را با خود نزد نایب لصد آورده بااصله یکی دوروز وسایر سفر او و عیالاش و فرهم کردند و سه روز بعد از اردیبل رعب علامحاب آرائل و در اتفاق میرزا موسی از شهر هراز کرده راه بهران پیش گرفت . آقا میرزا عیسی اکبر هم، که در این وقعه شکست خورده بود، از دری که پشبحانه اش قرار داشت در آمده همراه کر بلای حاسم (عیالاش) بمسجد رفت و بر دیگر دریگی از بیوتات آن مرز مسود . وضع ادارات دوشی بکلی مختل گشت و رشته انتظامات نا آجا گسیخت که محبوسین سیدی اریدان در آمده ر محانه های خود پیش گرفتند و بعد از آن نیز خود را در دسترس مأموران حکومت دور ساختند. اقامت آقا در مسجد بهار می بکسوع بست بشمس بود و دیو سبله از اقدامات دیگر مصونیت می یافت .

این وقایع مقارن کودتای ۱۲۹۹ خورشیدی ایران بود و سقوط دولت پشیر و عدم تسلط کامل دولت جدید موجب شده بود که ایالات و عشایر اردیبل شرارت های گذشته را تجدید و بی نظمیهائی در طراف شهر بوجود آورند . در این گبر و دار

بصیر السلطه  
حکمران جدید  
اردیبل

بصیر لصبه بمحکوم اردیبل مصوب گشت و تا سر ب پیش آمده ولی با اعتنا شدنی که در منطقه اردیبل موجود بود مصلحت در آن دید که در سراب سشید و برای ایجاد

امیب و آسایش مردم بیدیش.

اقامت حاکم در سراب سکه اردبیل در بیش از پیش بوحشت بداحب، هزار  
ارزونی اند، اعماد و اطمینان از همه سلب گردید. سکاری داشت هر چه بماند بیش آمد  
و معاش مردم دچار مصیقه شد. باریگر فروش اذنه حایه ها آغز گردید و چو عرضه  
بر تقصا فروسی یافت قیمتها پایی آمد و گز نهانترین فرشها و مبلها و طلا آلات و لوازم  
دردگی بارزترین به از دست صاحبان آنها خارج گردید و بر مشهد و رجب  
و کرمانشاه و نقاط دیگر حمل شد.

این وضع روم باعث وحوف و وحشت دور بود و پیشتر گشت تا آنکه کسانی  
مثل باب الصدر، میرزا محمد صادق و میرزا سماعیل از سبب سراب رفعت و از  
حاکم تمصای حرکت اردبیل نمودند و بولی و قبول نکرد و توقف خود را در سراب  
بمصالحات خود دند. این امر عشا بر، که همواره موحد بی نظمی های اردبیل بود،  
جری تو ساخت و بر آنها را بفرستاد و بفرستاد و بفرستاد و بفرستاد و بفرستاد.  
حاج باباجان، که در این دورها از بفرستاد و بفرستاد و بفرستاد و بفرستاد و بفرستاد.  
حفظ امیت شهر بیاحسب و بیماهدن خود بر ای نامس آسایش همشهریان قیام نمود.  
سراب عشا بر چون او را مانع احرای نقشه های خود دیدد امیر فرور رئیس  
طایفه فولادلو، و بجق قلبخان رئیس صایفه آر لور، که از سردار به هم طوائف بودند  
برد او فرستاد و پیشنهاد کرد که وی مو ققت کند سواران آنها بشهر ورد شوند و  
ببر بجدی آنکه بصوالسلطه حکمران اردبیل گردد خود حاج باباجان بن و طیفه را  
بر عهده گیرد. و اگر برای او مشکلاتی باشد صارم السلطه بمیی بحکومت بر گزیده  
شود و حاج باباجان سرداری کل عشا بر شاهسون را قبول نماید.

گفتیم که آلمان مصادف بوقایع دور د کودت بود و هر صاحب قدری در  
کنار و گوشه مملکت بفرستاد و بفرستاد و بفرستاد و بفرستاد و بفرستاد.  
سوار برگرد خود داشت آروهای برگدی در سرب می پرورید و هر رئیس عشیره  
و صایفه ای خود را مالک الرقابی تصور مینمود.

ساح با آحاب، که بقول ساجوردگان دودلاوری و شجاعت کمربرداری در ایران  
پای او میرسد، اگر مثل سرداران دیگر جاه طلب مسود این پیشنهاد می پذیرفت و  
به پشتمانی آنها مسواران شاهسون، که میتوان گفت قدرت هیچ گردنکشی در آنورها  
ار لحاظ کم و کیف بدان پایه نمیرسد، در این گوشه از کشور بلوائی دیگری پ میکرد  
و با ارقاصی که به دولت و طرف مرز با انقلابیون خارج از کشور ممکن بود، میتوانست  
مدنی حکمرانی کند و چنانچه معوب شود با طرف مرز رفته جان خود را بجات دهد.  
ولی او شرافتمندتر از آن بود که بچین کار مخالف مصالح مملکت دست بزند و با  
وجود آنها رحر و شکسته های روحی، که در واقعه اهر و زیجان بوی رسیده بود  
چس تصویر در در محبته خود راه دهد.

شاید بتوان گفت که این صفت اختصاص این همگاور دیر بداشت و فکر از نمونه ای از روح وطن دوستی است که در دین و اصول آن همه حدودت مهم دارد، که در آذربایجان و ایران و سراسر ایران اتفاق افتاده هائی این ولایت بدست امحان و طبع دوستی داده در شرف و پیشرفت و تحمیل ناپذیر . موجهای خدایا بر نداری را از سر خود رد کرده بد و از بوتله آرم پشهای بزرگ سیاسی و اجتماعی سرفراز بیرون آمده اند .

صاح باباخن آفروز می‌رشد همیشه مرد نگی و شهامت اخلاقی بر رگی از خود نشان داد و به شاهسونان گفت که آنها می‌تواند شهر آمد و رفت نمایند ولی باید صلاح همراه داشته باشد در باب انتخاب صارم السطنه به حکومت تیر اظهار داشت که این امر مربوط به دولت مرکزی است و او بصیر السطنه را ، که به حکومت اردبیل تعیین شده است ، حکمران رسمی این ولایت میداند . راجع به خودش نیز جواب داد که من خدمتگزار این مردم و مایل بیستم حکمران آنها باشم . . . این جواب آرزوهای شاهسونها را بر باد داد و تخم صداقت و کینه‌ای از وی در دل آنها کاشت . تخمی که چون سبزه شد هستی او را نیز بر باد داد .

پدر او مهدی حبیب نام داشت و مادرش از خانواده نازرگانی  
 بود که کنون بخانواده محمدی معروفند و شادروانان حاج-  
 نجفقلی و حاج مهدیقلی محمدی دایی های او بوده اند. او

حاج باباجان  
 کیست ؟

از بچگی سرپرشوری داشت و بین دوستاش بر درنگی شناخته میشد. در دوران جوانی  
 طبق معمول آنروز، دکانی در راسته بازار باز کرد و با شغل نو تو فروشی شروع به کسب  
 و کار نمود. سرمایه زیادی نداشت و مثل بعضی کاسبهای دیگر احساس مغرورانه و غده  
 از فروشنده میگرفت. جوان سربربر و مهربانی بود و با خلق و خوی لوطی گری که  
 داشت با مردم گذشت و مهربانی می نمود و همواره خود را آماده گره گشایی از  
 دوستان میکرد.

روزی در بازار هراشان حکومت به درد دکان وی آمدند و از او مالیت خواستند.  
 حاج بابا استمهال کرد ولی آنها در ضمنی نمودند که او با کلمات رکبت، که معمول به  
 دستگاه حکمرانی آنروز بود، سخن گفتند. مخسوسین لحظه زندگی او آن بود که  
 کسی بدو سازا گوید و بخصوصی مجبای ابر عرقش و باموس بوربان آورد. وی شدت  
 بر آشفت و از دکان پائین آمد و در بک چشم بهم زدند، قهقهه یکی از آنها را از کمر او  
 در آورده بروی بواحت. هراش رحمی شد و بر زمین افتاد. رفیقش از ترس به فرار  
 گذاشت و خود در قلعه، که مقر حکومت بود، رسید. دستگاه حکمرانی بجنب و  
 حوش افتاد و دسته ای از فرانشها را برای دستگیری و حبس او به بازار اعزام داشت و بی  
 قیل از آنکه آنها بیاراز برسند حاج بابا توری را، که هر دکاندار موقع رخصت بجائی  
 حیوی دکان خود میکشید، کشیده خود را از معرکه بدر برد. فرانشها مدتی متظر  
 ماندند حاج بابا نیامد. شب شد و کسب وی، که از پیشامد خود را شده بودند، آمده  
 دکانرا بستند. از فردا جستجو و تحقیق درباره او شروع شد و بی هر چه گشتند انری  
 از او نیافتند و سرانجام معلوم شد که او شهر تاراج شده بجای دیگری رفته است.

ما از سرگذشت وی بعد از این فرار اطلاعی نداریم. همینقدر میدانیم که پس  
 از تعبیر حاکم بشهر باز گشت و چون بهضت مشروطیت آغاز گشته بود در صف مجاهدان

درآمد او در این موقع جوانی دلاور و حادثه‌جوئی شده بود و بشرکت در ماجراهای بزرگ و رغبت نشان میداد. قد بلند، هوش و تشخص بموقع، شجاعت و بساکی بویژه جلدی و چالاکی وی مزور بدین کارها مساعد میساخت. چنان شهامت و شجاعت از او بظهور رسید که در بلك مدتی بین دسته مجاهدان در غشیدن گرفت و بسر گردنگی آنها انتخاب گردید.

ما در تاریخ مشروطیت ایران با سرداران و دلاوران دیگری نر آشنائی داریم ولی در شرح حال هر يك از آنها نوعی از نفاخص اخلاقی و اجتماعی ملاحظه مینمائیم. حال آنکه دوست و دشمن این مجاهد دلیر را واجد صفات بلك و نافذ دماثم اخلاقی تعریف مینماید و از ادب و تواضع و امانت او داستنها می‌گیرند. هم در دوران حیات و هم امروز که پناهگاهان او قتل او میگذرد حاج بااحسان از احترام قلبی همشهرسان و بیشتر آزادخواهان ایران برخوردار بود و بهمواره نامش بیکی بر زبانها جاری شده است زیرا بمصداق گفته سعدی *ندیدم بیعت عروب و بادشمان مدارا داشته است*، در وقایع قتل آندیان او *یک در قلعه که گهتیک مجاهدان فقیر بریاست* امروز محمدحسان حسین‌زاده مرتکب گشتند، او شدت بمخالفت برخواست و مدتها با آب و بکشمکش و ستیز پرداخت. در حادثه حاسا سور عارت اردبیل، او محروم قدرت و انکلی قلبی مدافع شهر بود و دلاوریهای وی در صحنه‌های سخت پیکار پایداری و استقامت جوانان و مجاهدان را بیشتر مینمود. اتفاق افتاد که او بسایر دشمنان رحمی شد و بی بمحض بستی آن، قهقگ بسبب گرفت و در سنگر جدید بدفع از ناموس شهر و همشهریان پرداخت.

قصد ما از بیان این مطالب اعطای مقام تهرمی کاذب بدون پشت بلكه نقل سخنانی است که جمعی از بار ماندگان معاصروى در حق او بیان مینماید و از مردانگی و جو نردیهایش داستانها میگویند.

دلایر پهای حاج -  
 دباخان در تریز  
 و مهاجرت او با  
 آرادینخواهان  
 آذر با بجان

نمها مردم اردبیل میسند که از این مرد شجاع تمجید میسند  
 و شهادت و بیباکی او را میسند بلکه کسی مل کسروی  
 تبریزی از او داستانهای میگوید و در دلایری معرفی  
 میسند. کسروی در تاریخ هجده ساله آذر با بجان مأسف  
 است که «او را دیرتر شاخته» است و خواسته است درباره  
 جو مردنها و بهلو اسهای او تحقیق بیشتری کند با اینحال در

واقعه جنگهای تبریز و رومنها، که از روز و سن از آذر سال ۱۳۳۰ قمری شلت  
 یافته بود، میویسد «هر کس میخواست غیرت و مردانگی را تماشا کند مییست در  
 این روز به تبریز آمد» آنگاه بشرح جنگهای مهادهس و اطراف رء چنین میگوید  
 «دیگری در پیرامون ارک که روسیان کوجه را گرفته بودند و مجاهد دگم گناه جنگ  
 کنان آباد را پس میر سنده و بیایی دوزمو کشته میسند در اینجا یکدسته سادات  
 خود را بجای یکمرد سمنی انداخته آنرا را سگر گرفتند که هر که میخواست  
 فردیک شود آماج برش میساختند. آن حواسد راه بار کنته آه بگریزد.  
 در این میان حاج با دحان اردبیلی سادات خود را سگرتکه جنگ با آن را بگردن گرفت  
 و کسان او را بحدو گد رده در اندک زمانی روسد ر همه از پا انداختند»<sup>۲</sup>

کسروی درباره جنگهای همانروز تبریز (پنجشنبه ۲۹ آذر ۱۲۹۰ خورشیدی  
 برابر ۲۹ دیحج ۱۳۲۹ قمری) در جای دیگر آورده است که روسد چند روز پیش از آن  
 دسته ای از ساداتهای خود را اردبیل به تبریز آورده در کاروانسرای محمدافه خاداره  
 بودند و بن سربازان جدید از هر باره بر دیگر ساداتها برتری داشتند و بیباکی  
 و دژخوئی فروتر از آن نشان میدادند که از روزیکه رسیدند بیم مردم بشتر گردید.  
 این ساداتها از آن کاروانسرا در آمده با مجاهدین تبریز جنگ کردند و چون شب

۱- تاریخ هجده ساله آذر با بجان احمد کسروی، چاپ دوم - تهران - امیر کبیر

۱۳۳۳. ۹۲ ص

۲- صفحه ۲۶۴ همان کتاب

رسید سر کرده روسی مادوتس دیگر که زنده مانده بودند بکار و اسرای محمدافها آمده شب را در کنج طویله سربردید. چون روز شد کسانی که از بودن آنها در آنجا بیخبر بودند ندانسته بدینجا آمدند و روسیان از بهانگاه دست بار کرده مهتق را با گلوله زدند و رانجها مجاهدان از بودن ایشان در آنجا آگاه گردیدند و چون مسگر استواری پدید آورده بودند کسی دلیری نمیکرد پیش رود با حاجی باباجان اردبیلی بدانجا رسید و با پیش گزارده ناچند تیر هر سه را از پا انداخت.

در این وقایع دردناک مود که آرایخواهان تبریز تاب مقاومت در برابر روسها نیاوردند و صلاح را در خروج از شهر و مهاجرت زوطن دیدند. حاج باباجان نیز از آنان تبعیت کرد و شب چهارشنبه پنجم دیماه به اتفاق امیر حشمت بیساری، ملووی امیر حمیری، یکایی، میرزا حسین اردبیلی و جمیع دیگر براه افتاد و در حلبیکه دوتن از نار بش «ایش و عورت» سز همراهش بودند در کور دوشه دهم محرم (دور عاشورائی که در آنروز روسها مرحوم وثقه الاسلام را بچند تن دیگر در تبریز به دار زدند) به صوفیان وارد شدند.

این دسته در نظر داشتند که بحاکم عثمانی بروند ولی چون به «کهنه شهر» در آنطرف سلیمان رسیدند در مقصد خود بیعت و گفتگو پرداختند حاج باباجان، امیر حشمت در آنجلسه رفتی بحاکم عثمانی و پشت سر گذاشتن وطن را پسندید و مرجعت بنهراب و کوشش برای بیرون رفتن بیگانه را عسائلا به قلمداد کرد. سرانجام چنین شد و جمعی که در کتب کسروی رویهمرفته بیست و پنج نفر قلمداد گردیده اند، از دیگران جدا گشتند و چنین نهادند که از راه مولدور و مسوجلاخ و کردستان بسمت تهران حرکت نمایند. کسانی از این دسته میگویند وقتی بنهران برسیم در آن ابران ما را توقیف و بحاطر جنگ باروسیان استنطاق خواهند نمود. ما دیگران جواب میدادند که نوشته ی ارسبیاء اندوله وثقه الاسلام و یاریدگان انجمن در دست داریم که برای حفظ جان خود ما را در جنگ با دشمنان مجاز داشته است.

بهر حال اینها از کهنه شهر به راه افتادند و پس از تحمل سختیهای بسیار و سرمای

شدید زمسان در کنار دریچهٔ رصائیه بفریادهای رسیدند که «زیر» نام داشت و «عبداللّه بیک» نامی، که رئیس بل «هرکی» بود بپیرنگ بستمال آنها آمد و بمهربانی آنها را در کاروانسرائی وارد کرده سواران خود محاصره نمود تا دستگیر کرده بدشمنان تسلیم دارد. در این کاروانسرا بود که اردبگر حاج بدخت و برانش پیش عزت دلاوریها کردند و کارهایی نمودند، که بهتنها همراهان، بلکه دشمنان را نیز متحسین واداشتند و بعد از دوازده روز محاصره سرانجام پدران را ر مرگ و بیستی نجات دادند.

در ایامی که اجلال الملک در اردبیل حکومت داشت حاج-  
 باباجان رئیس مأموریت یافت که بامجاهدان خود باز در بیل  
 آمده قوی نظامی و اجرائی او را تشکیل دهد. هورنکمه  
 از ورود او باز در بیل نگذاشته بود که طوق دستور مرکب مأمور  
 سرکوبی متجاسرین در گیلان گردیده بر شرف رفت متجاسرین آندوره، چنانکه  
 اشاره کردیم، باشوئیکه وصی وداران مرام اشتراکی بودند که بقول اسماعیل رانین  
 بر اثر اقدامات مودنامه نگلسیها روز بروز در آن منطقه بر پادشاهان افروخته میگشت  
 و دولت مرکزی بدر نظر گرفتن مقتضیاتی دفع آنها را لازم میدانست.

انتخاب حاج باباجان  
 بحکومت ابهر از طرف  
 دولت کودنای ۱۳۲۹

حاج باباجان طبق دستور پادشاه و بامتنحاسرین همکاری نمود و آنها را به پیروی برپس راند ولی بدلی که معلوم نیست دولت دستور عقب نشینی داد و مجاهدان فاتح علیه عم تهیلات خود با جبار بهروین عقب نشستند در این میان اختلاف جهانشاه خان امیر افشار بادولت پیش آمد و دفع طغیان او در برنامه دولت مرکزی قرار گرفت و چون کسی را یارای مقابله با و نبود حاج باباجان بدین امر مهم همزد و انتخاب گردید.

امیر افشار صاحب اختیار خمسة ورجان بود و چون برخی از بزرگان و متنفذین تهران از بهمن ابهر همد بودند باعتبار آنها در صدد ازدیاد قدرت در آن حدود بر آمد و تدارکات جنگی فراهم کرد بخصوص که سواران ولایات حمسه نیز رعایای او بودند.



واقعه مربوط با نام کودن و اوایل حکومت صدرروزه سید ضیاء الدین طباطبائی بود و چنانکه گفته ایم در آن ایام هر کس که چند سواری برگرد خود داشت با استفاده از بی نظمی های دور، جواب استقلال میدید و آنکس که حشمت و شوکت بیشتری داشت مقامات عالیتری آردو می نمود .

حاج بابا که در وقایع تبریز و گیلان دلاوریهای کرده و با دشمنی بسایندگان و مهاجرت با مجاهدان چروآرادیو ها و وطن دوستان بنام گردیده بود، و سردار سپه میر که رکن اصلی کودتا بود و او آشنائی داشت و بحوبی ویرا مبشاحت ، در شعبان ۱۳۳۹ از طرف دولت بحکومت بهر رجاء منصوب گشت و دفع فتنه میرافشار بوی واگذار گردید . مقدمه ای که بر این حکم نوشته شده موقعیت آنروزی را از نظر دولت مشخص میدارد بویژه آنکه او را توانا و قادر باشاعة امنیت میدند .  
ایک متن آن حکم :

«وزارت داخله ، اداره پرستار ، شماره ۱۲۰۲ ، مورخه ۲ شعبان المظلم ۱۳۳۹ ( ۲۲ برج حمل ۱۳۰۰ ) تصمیم دولت و اراده وزارت داخله بر آنست که حکام آتیه توانا و قادر باشاعة امنیت بوده عدالت را اخترم و مصلح عمومی را حفظ و تجلیل کنند . بنا بر این آقا حاجی دای اردبیلی را که شخص کافی و لایقی است ، و در طی مراحل خدمات سابقه ، اعتماد دولت را بکمال صداقت و نيات حسنة خود جلب نموده بحکومت ابهر رود خمسه منصوب و مأمور کرده ام که بدیانت اهتمام و جدیت در تنظیم و تنسيق امور آن حدود کوشیده و اهالی رحسن اداره ایشان متمتع و برخوردار شده و مقررات ابشار را مقررات دولت داند . سید ضیاء الدین طباطبائی . مهر وزارت داخله حاج بابا خان باردنگی و تردستی قابل تحسینی خان افشار را دستگیر ساخت و اردوی افشار را ارمه پاشید و چون چندین سال بود که دولت نمیتوانست از خان افشار مالیات بگیرد فاتح اردبیلی آنها را بیر وصول و بدولت ایصال داشت .

حاج بابا خان گزارش این مأموریت را بمرکز داد و سید ضیاء الدین طباطبائی رئیس الوزرای وقت طی نامه شماره ۲۱۵۳ مورخ ۱۱ اردیبهشت ۱۳۰۰ کتباً از او



فرمان حکومت حاج باباخان که بشاصلة پنجاه روز بعد از کودتای ۱۳۰۹ صادر شده است

قمری نبی نمود. او در این نامه خطاب به حاج بابا حاکم بهرود می‌نویسد: «... از لیاقت شما برای انجام خدمت محوله آگاه بوده و بهمین نظر شمار برای حکومت آنسجل انتخاب نمودیم. دولت تیر بر تریبقت و کاردایی بویژه شجاعت و دل‌آزایی وی از غائله فشار رهائی یافت و بهود و قدرت خود را در حمسه و انشار مسفر مساحت».

در اسباب علمه حاج بابا حاکم بهجهان‌شاه در اردبیل چنین تعریف می‌کند که هنگامی که طرفین آماده جنگ شدند شعی حاج بابا حاکم با پشتیبانی تنی چند از یارانش محفیه خود را بهادر جهان‌شاه حاکم رسید و چون مرد پرزور و بلند قامت و چالاکی بود او را گرفته، بر پشت خود سوار و در آن راه اردوی خویش پیش گرفت. محافظین حاکم چون خبردار شدند در صدد تعقیب و تیراندازی برآمدند و بی حاج بابا حاکم تهدید کرد که اگر تیراندازی کند، سخت خود جهان‌شاه حاکم هدف قرار می‌گیرد و این بود که حاکم فشار ماضی بلند در آن دل‌شکستگان خود توصیه می‌کرد که چون جانش در خطر است از تیراندازی خودداری نمایند.

پس از آنکه غائله انشار پایان یافت و کارهای ابهر نظم و ترتیب بخود گرفت حاج بابا حاکم در صدد دیدار حاکم زنجان **نوطعه قتل حاج بابا حاکم در زنجان** برآمد و به تحصیل چهاره نعل سوی عربست کرد. گویند کسانی که در گذشته از نعمات حاکم انشار مشعم بوده اند از اقدام حاج بابا حاکم در نجاته توطئه‌هایی علیه او فراهم ساختند و احقری آمر به حاکم زنجان و گداور نمودند.

حاج بابا حاکم وقتی به سفرسخی شهر رسید برای صرف نهار پیاده شد ولی هنوز ساعتی نپاسوده بود که خود را از طرف سواران حاکم در محاصره دید. فرماید سواران بدو تکلیف کرد که بدون مقاومت سلاح خود را بخوبی داده تسلیم شود ولی او امتناع کرد و با آنکه عاف‌گیر شده بود بدفع از خویش پرداخت و با آتش شدیدی که بروی آنان گشود راهی برای خویش بر کرده خود را از مرگ نجات داد ولی تمام اموال و دارائش بدست آنها افتاد.

ساح نادخدای ماسی از منم خدای خرد به اورا لطف فرموده است



او را آنجا بجهل گزیدند و از آنجا فرار دادند، که در آن زمان دشمنان سر سخت وی بودند، گذشته باز در سل آمد. مردم چون از آن پسرید و خواهرزاده و سلامت و آگاهی یافتند خوشحال گشتند و معاریف شهر، اصم از مستبد و آزادیخواه، تنگرمی بر رئیس الوراء محابره نمودند که من آن بعد از این چنین بود.

و آقای حاج بابا آیه خدمت و قدر کارهایی که در تاراج این ولایت و گیلاوات دارند چند روز است وارد، بیادیت مشاهده سال از سوء اتفاقات قرب رحمت، در پاداش خدمت مشارالیه، که حق او امر دولت بود، در صفحات حمیه موجودات تریدر فرستاد که این چند شخص فداکار فانی قدر، با چنان مقتضیات کنونی، با یک سلسله نو میدی وارد و مبالغه اذنه آن در حمیه تعجب دیگران گردد. محض تشویق مشارالیه و تشکر عامه مستدعی است بیس تو جهات خادم پرورانه اسباب استرداد عارت بشائر مصیقه صبور او امر تلگرافی، با ارجاع هر گونه خدمات، بر انت تشویق بی چنین اسبابی حد کار بیفزاید. و بی الصدر، حجه الاسلام، میرزا محمد صدوق، شیخ الاسلامی، آب الله ده، حاجی قاضی، مجتهد ده، حاج سید محمد، سید عبدالله، مجتهد ده، ارداب زاده، اسماعیل عمادیه تجار، اقلی حاج محمد حسن، صادق ملک، معتمد التجار، معین التجار، جناب، بیرون آقا عباس زاده، حاج امین، مرتضی قلی سر تپ، مؤتمن، امینی، میرد صر، محیر السطون، محمد علی، احمد، سید هاشم، باقر، حاجی مسوقی، ملک التجار، حبیب الله، حاج محمد حسن، حاج کاظم، محمدی، حاج عبدالله، یو طال سرریه الحاج ربی العابدین برریه، حاج حبیه، ابن یوسف، قلی التجار عبدالله، قلی التجار محمد رحیم، قلی التجار محمدی، قلی التجار بقی، قلی حاج شکر الله خوری، رضا ملک اشجار زده، قلی التجار ارداب زاده، اقلی التجار رضا زاده، اقلی التجار محمد رحیم، ابن الحاج مهدی عزیز زده، حواد محمدی، مجتهد زاده، ابن عبد مجتهد، محمودی، مترجم اسلحه، امجد السطون. تاریخ مخیره ۳۰ صراط ۱۳۰۰ خورشیدی برابر ۱۶ دیقمده ۱۳۳۹ قمری.

خود حاج باباخان هم بمجلس و محبت و وریر و وزارت جنگ تلگرافها کرد و خدمات خود را توضیح داد و این توطئه با حواصردانه در تقبیح کرده اسرار اموال خود را خواستار گردید.

ما که گفته‌ام و یادداشتهای دیگران را نقل کردیم خود از علت آن توطئه آگاهیم نداریم ولی از جوابهایی که تنگرنهای حاج باباخان رسیده چنین درمیابیم که او در وقت چهارشاه خان بغارت اموال وی بمقع خود متهم شده و دولاب مرگبری در آن رنجیده ست. و این موضوع حسته گریخته را معمربین اردبیل ضلعه میشود که میگوید حاج باباخان ثروپ بسیاری را بهر آورد و مخصوصاً بمقدار زیادی طلا آلات، حتی آفته لنگن زر سی که بدست وی افتاده بوده است، اشاره می نمایند و بعضی از بدیسات نیز رابطه‌ای بین کماشی در واقع و تل او بدست حاج باباخان میداند، که چون شخص بی مدرکی است و منظور ما بر حارج می باشد، ضروری برای رگر آن نمیدانیم.

ماهمه بین احوال باید گفت که حاج باباخان در بهر دست حالی در گذشته و مقداری اردراتی خان قشربصیب وی شده است و این مر ازنامه‌ایکه در ۱۴ شهریور ۱۳۰۰ خورشیدی امین‌الاعمال اردبیلی از بهران بوی نوشته است بحوسی بر می‌اند. او در این نامه، ضمن اشاره به گله حصر اشرف سردار سپه از حاج باباخان، می‌نویسد «حرفی نیست که ما اردبیلی هستیم ط لب پنجشده نقد می‌شویم پر پیج می‌یون نسبه باور نمی‌نمائیم... حلی بدکار فرموده بد آن و پورته که از بهر آنصفحات میرسد چه عرض کنم...» و بدین ترتیب میرسد که کار «حلی بدی» از او در بهر سرده و راپورت دهندگان هم آنها را برگر می‌کنند. با اینحال سوابق خدمت حاج باباخان و جو سردی و دلیری و که معروف اولیای دولت بود موجب گردید که راپورته مورد تحقیق قرار گردد و در مورد اسرار اموالش دستوری بحکومت ریجن صادر گردد و این امر ارتنگرام محبت و وریر مستند میشود.

رئیس‌الوزرا در تاریخ ۳۱ سرطان تحت شماره ۶۲۹۴ در جواب تلگرام حاج-

باباخان چنین مخیره کرده است: «دارد بیل حاج باباخان تلگراف شمار ملاحظه کردم بطوریکه سابق هم تلگراف کرده ایم تعلیمات لازمه برای رسیدگی بقضایای حیوه داده ایم و وزارت جنگ هم توصیه شده است نسبت شما لازمه محبت و مساعدت در منظور دارند. بحکومت ربحان هم تعلیمات لازمه داده شده باید کماکان باکمال امیدواری مشغول خدمت باشید. رئیس لودرا»

يك امر نهائی نیز بعد از این وقعه بحاج باباخان کمک نمود و آن آمدن کلنل «فلارتیوف» روسی باردبیل و پذیرائی حاج باباخان اروی بود.

حضرت اشرف سردار سپه ور بر جنگ در ایام خدمت در آطریاد ممدان، از تعلیمات یکمتر افسر روس، که کلنل فلارتیوف نام داشته، بهره مند بوده است و اور مثل معلم خود احترام میکرده است پس از آنکه انقلاب روسیه اساس امپراطوری نو برپا در هم ریخت و حرب بالشویک زمام

کلنل فلارتیوف  
روسی و عنایت  
سردار سپه نست  
حاجی باباخان

احصار آب کشور در دست گرفت از حرب و محاربتی کموبیستنها درآمد و در ایران بقی ماند. زمانی که درآمدن روس بین بالشویکها و ایلات آنجا جنگ بود و بحقیق باباخان آرا اللوسرپس از بدیافت سلحه از روسها علیه آنها جنگ میمود و فلارتیوف با احراز دولت در این وقعه شرکت داشت و مدتها بالشویکها سرره میکرد ولی چون عاقبت کاری ریش برنت کلنل بطور داشتند سردین آمده دچار درماندگی گردید. بخصوص که برادرش نیز در این جنگها قتل رسیده و خود هم زخمی برداشته بود

یکی از معاهدین حاج باباخان ساهار تناع روس بود و دوری در بار فلارتیوف را دیده و با اصلاحی که از وضع گذشته او داشت ویر نرد حاج باباخان برد و معرفی نمود. حاج باباخان، که ذاتاً جوانمرد و کرامت بود، درامهر بانی کرده مهمان خود نمود و تمام محارح او را قبول کرد. حاجی خان نام باور که سرگرد نظامی و مأمور اردبیل بود چون از قضیه مطلع گشت موضوع را بمعاون نهائات محسن

مأموریت خود، بود و جنگ گزاردش داد. سرار سیه از طریق این گزاردش از اقامت کلن در ردسل و بدیرائی حاج، احال آگه گشت و ر حاج به بحال مگر فی قدردایی نمود. متن آن بلغرام چنین بود:

«آوی حاج بابا جان. ر طاق صلاحی که پیچید رسیده است کلن و لار بیوف چندی است در حال شما مهمان و بطور خوبی ر او پذیرائی نموده و مسامحه است در مایل جفتنسی شما شرحی، توسط پست شما نوشته شد. نمره ۱۱۶۱ وزارت جنگ رسد»

در شرحی هم که با پست رسد چنین نوشته شده بود: «حاج بابا جان. امراتک دت و استیست شما خوشوقت هستیم. از اشدات رحمت عفو و اغماص محترهست. سهران بیثیت یا عرضی و خدمتی، و او امید رجوع جو هذشت نسبت نکاتل قیلار تیوف هر اداره ملاحظت نمایند مررد جشودی پست می شود و هر قدر محارح لازم باشد بدهد بحساب بحال شما دژه می شود. سردار سپه و ربر جنگ»

علاوه بر این همه دوست و پیوسته و عیب خوله بیر از صرف سردار سپه به حاج بابا جان رسد

حاج بابا جان رفتن تهران بیم داشت. این بود که در جواب نوشته سردار سپه عذر آورد و در تاریخ عره رجب ۱۳۰۴ «استیست مبارک سدکات حضرت اشرف آقای و ربر جنگ فرمیده کن نشون دمت عظمیه» مگر می محارحه کرد و ر مراجع و جهت کامة حضرت اشرف سپاسگزاری نمود و ضمن اعلام مراتب خدمتگزاران بسیار آور شد که چون موقعیت اودیل حساس است و خروج وی موجب طعنان اشرف و گسیخته شدن رشته انتظامات موجود جو هذشتلد عذر جو می سکند و اعطای شغل را هم بظرف و مرحمت خود حضرت اشرف واگذار می نماید.

کس بیر از می سپاسگزاری از سردار سپه بلغرام دیگری بخاره نموده، با اشاره شدت و عسر بیکه در مدت پنجاه در حانة نجفعلی جان دیده بود، در مهمان داری حاج بابا جان تمجید کرد و در ضمن تقاض نمود که موجبات تشکیل «آطری دی».



بطریق آنچه که در همدان ترتیب داده بود ، بیری حاج باحد در اردل فرستاد  
 اواسن نارنج رو بط حاج باحد امر کر بهتر گردید و رخصت او رو بخوشی  
 گذاشت اما حرف که این خوشی بیری پائی و بیاضه ۲۰ روز حرمانت مجد  
 امیر السلطه حکومت اردبیل رسید و باتوضئه او این مرد دلاور خواستردانه دستگیر  
 و مفتول گردید

و در وقت بصره اسلطنه بحکومت اردین منصوب شد  
و در اطراف شهر ناامنی هائی بوجود آوردند ، این بود که  
بصره اسلطنه در سراب توفیق گردید و با وجود آنکه جمعی از معارف شهر بد بخارج رفته  
و برای آسایش عموم ، آمدن او را لازم دانستند و ، که مرد کاردار و دورانیشی  
بود ، همچنان در آنجا ماند و میر علیخان میرنومند را نایب الحکومه اردین نمود .  
در این زمان احمدخان قوچه بیگلر در اطراف شهر شرارت میکرد و بیجا و لنگری  
اشتغال داشت . روزی کسان امیر ترخان او را در شهر دیدند و نایب الحکومه را از  
مدن او بشهر مطلع ساختند . امیر ترخان دستور دستگیری و توقیف داد و احمدخان  
در قلعه رید بی گردید . قوچه بیگلر که در رگزی و محرا حواری و شاهسون  
بودند بیعتی با میرد دید و مستحلاص احمدخان را خواستار شده تهدید کردند ، که  
گر از آردی او حرداری شود ، آنها شهر خواهد ریخت و او را کشیده بخود  
خواهند برد .

امیرنومان موضوع در باحاح بدیخان در میان گذشت و احاح باباخان بکسان  
فوحه بیگنوها گفت که در آن صورت کشته احمدخان را خواهند برد . پس حرا ورد  
به پیشه‌داری که رؤسای عشایر باحاح باباخان نموده و از و جواب رد شنیده بودند، در  
سراب نه بصیر استصه رسید و او را دست جوی علاقمند گردانید . ناجانی که از آنجا  
حکمی بری احاح باباخان فرستاد و در فرمانده رسمی پنجاه مجاهد دولتی قرار داد  
و مقرری داده به سر نوای آنها تعیین نمود . اعتبار مهم اس حکم آن بود که بعد از قایع

ز جان و آنها مات حاج بابا خان صادر گردیده و ضمناً بصیر السیطره به مقدم گزارش لازم برای صدور آدکس اعاده نموده بود. این حکم چنین بود:

«سرآب یازدبیل آوی حاج بابا خان: طریقات واقع مائنی که در حق شاه داشتم ایک مرتبست حکم مقام بابا حیلله دامت عطیسه پنجاه هزار سو ز در محبت ریاست شما مستمراً برقرار کرده وار مرور. دهم سببه (شهریور) میر حقوق در حق سوار خواهم داد. لایحه است این پنجاه هزار را فوراً از جو مان رشد و کافی حاضر بشاید مسهر ورود به محبت که چهار روزه حرکت خواهم کرد بشید و مرتب مطاع و حکم بضمی این عده و ریاست شما قریباً صادر و ممکن است در مواقع لازم عده دیگریز باب پنجاه هزار و ده و مأموریتی داده شود و پس از انجام مأموریت مرتخص شود. رای این پنجاه هزار بطور استمرار بر مگر رسمی دولت خواهد بود. دهم سببه همره ۴۴۰. بصیر السیطره»

سرکردگی پنجاه هزار میخانه برای شخصی مثل حاج بابا خان مضمی بهورولی در عالم وطن روستی، مدرک از پندهای برای وی میبواسند باشد. زیرا او که این مقام کوچک را بر روی گذشته این پذیرفت چند زور پیش فرماید بیست هزار نگار شاهسون که رؤسای عشایر به و پیشهاد نموده بودند رد کرده بود.

بصیر السیطره بعد از چهار روز بدقی جمعی از سواران سرآب یازدبیل حرکت کرد و با استقبال حاج بابا خان و گروهی از مردم مواجه گردید. و چون بشهر درآمد یکسر بقعه رفت و بحکومت نشست. همر چند روزی راستفرش نگداشته بود که حاج بابا خان را با موجب حکم شماره ۹۲۳ مورخ ۱۶ صفر ۱۳۴۰ بر بست. طایفه دور سو نحوه و تکه برگرد و معاف آب برای اسر داد اموال وی در حادثه و نجان این تلگرام را بتهران محابره کرد:

«مقام مبع وزارت جلیله دامت شوکته. حاضر مبرر بحومی از سبفه خدمتگزاری حاج بابا خان مسوق، پارسال در قضیه و نجان کله اموال مشراله عبارت فته. باب اینکه حسن بمرات ۵۵۳۷ و ۲۱۶۶ از جانب رفیع لجو نب ریاست جلیله و رر. عضاء

دامت عظمه مشهور هرگونه مرحمت، و سرودد مهوریات مشر له مقرر شده  
تأجل متبحره مهید بدست بیامده، ارا بها که حاج باباخان فعلا در اردیبه  
مشهور خدمت وار هرچگونه و کاری در راه خدمت دولت کوهی مدد تو جهات  
کامله و مراحم عیه در نسبت بحاجی باباخان درخواست میباشد که مزار الیه کمال  
دیگرمی و طاف خود را انجام دهد، اول جدی، نمره ۱۷۵۶ نصیر السلطنه ۵

حکمر بی نصیر السلطنه در اردیبه دیار طول نکشید و بطوریکه

انصاف

گفتیم در ماه رحب سال ۱۳۴۰ قمری امیر السلطنه برای بار

محمد امیر السلطنه

صوم بحکومت ردیبل منصوب گشت، امیر السلطنه در سی

بحکومت اردیبه

مردم اردیبل شهرت خوبی داشت زیرا نگفته بعضی او در

جوانی پیشخدمت خاص رشید ملک (حاکم اردیبل) بوده و عصمت اخلاقی داشته

است. بعدها که رشید ملک در تبریز از باز بگراں بر حسته گردیده بود امیر السلطنه

یکمشت وی بدقعات بحکومت این شهر منصوب می گشت و چون توفیق بدست نیامد

قراری یا معزول میشد و بار دیگر باری آمد در دست و پائی میکرد و مدتی سمت برگزیده

شده بآردیبه میآمد و حاجه جدیدی براه میآید و کسروی در تبریز هیجده ساله

آذربایجان رانده شدن او را از تبریز، پس از روسها، از طرف مردم ذکر کرده

و او را از دستاران رشید الملک و حاج صمدخان شجاع لدوله قلمداد نموده است

در علم قضا و شخصی نام «کر شام» نظریه ای بیان کرده و درباره پول گفته است

که «پول بد همواره پول خوب را از جریان خارج میکند» و مرادش آنست که اگر در

یک جامعه اقتصادی، پول رایج بین مردم طلا، یعنی پول خوب باشد وقتی پول بقره،

که نسبت بطلا پست تر است، وارد بازار شود هر کسی طلائی خود را از جریان خارج

کرده بگه مسارد. اگر رور دیگری بیک رایج باز آرد بقره بقره، که سبب بیکل

پول بهتری است، بش طلا جمع آوری گشته جای خود را به بیکل میدهد.

میتوان گفت این نظریه از لحاظ اجتماعی، دارای بیاسنها نیز صدق دارد

و کسانی مثل امیر السلطنه که مادی بی آبروئی ها و ششانت در عرصه مصاص و مشاعل  
 ظهور می نمایند چه است که موجب کنار گذاشته شدن در دهر افسرد و بدفصلت میگردند.  
 حاج بابا جان دایه بقیه دی که بامیر السلطنه داشت از آمدن او بگران گردیدند  
 و در صدد برآمدن که در اردبیل بنهر نرفته در حل بطام شود. برای اجرای این منظور  
 تلگراف می بعنوان وزارت جنگ تهیه نمود و در آن آمادگی خود و صد نفر از بارانش را  
 برای خدمت سربازی اعلام کرده درخواست ارسال لباس رسمی نمود. امیر حاج  
 بشارت نامی که رئیس تلگراف و اردو سربازان میر السلطنه بود در این کار بهر دست  
 و بقول محسنی دایه الصدر و بطام است و هم که برای محابره تلگرام تریک خصوصی  
 به میر السلطنه، در تلگراف محابه بودند مابین از محابره آن گردیدند و بعنوان که در عدم  
 پیشرفت وی در بطام، سرش و در با میر السلطنه توصیه نمودند و سرانجام از و  
 تلگرام دیگری بعنوان تریک استصاب میر السلطنه گرفته محابه کردند که یک ربع  
 ساعت دیگر جواب آن رسیده بود حاج بابا جان ابلاغ شد. امیر السلطنه در این جواب  
 از وی تشکر کرده و بپایان دهی خاص محزان گذشته ها را وعده داده بود. او در  
 تلگراف دیگری میر موفرد بعنوان دایه بقیه بزرگوار از دلیل تعیین نمود

میر السلطنه، که گفتیم مرد بدخوبه و مال دیشی بود، چون از انتصاب  
 امیر السلطنه آگاه گشت از قلعه محابه مریومان نقل مکان کرد و بنهیه مقدمات سفر  
 پرداخت رفتن او بحده امیر پیشتر بعلمت اضطراب خاطر می بود که وی از شاهسودها  
 داشت و حده امیر امان گاهی از این حیث بر او می بود. حاج بابا جان در تلگراف محابه یکسر  
 بود وی رفت و ماجرا را بدو گفت. او از ره خبر حواشی ماند و بر درازد سل صلاح  
 ندانست و با اعلام حضر بدو پیشنهاد کرد که با وی بشیر برود و در املاکی که بصیر  
 السلطنه در آنجا دارد بهم زندگی نمایند. حاج بابا جان آنرا بپذیرفت و با اطمینان  
 بقدرت و شجاعت خود سخنان مصلحت آمیز دیگر دوستان و آزدیخواهان را نیز  
 بدیده گرفت و چند روز بعد که امیر السلطنه وارد میشد با استقبال او رفت و هنگامیکه  
 میر در حده میرد اسماعیل ارباب فرود آمد حاج بابا جان حلوی پای از قربایی کرد

و در یکی از شبها هم با حضور سائب، صدر هر دو نفر آن کرم سوگند خوردند و به همدیگر اطمینان دادند.

سابقاً گفتم که هنگامیکه بصیر السلطه در سراب بود امیر فیروز رئیس فولادلوها سه پیشنهاد به حاج باباجان نمود که هر سه رد گردید و منظور اصلی از آنها جلوگیری از آمدن بصیر السلطه به اردبیل بود. فولادلوها در آسوره بود گریب و ثروت مند ترین صایقه شاهسون بودند و قلمرو بزرگی داشتند و چون شهر اردبیل بر داخل در محدوده نفوذ آنان بود از مال اسخاره و مسافری عوارض می گرفتند و روزی بالغ بر یکصد و پنجاه تومان از این راه درآمد داشتند. پس رآنکه بصیر السلطه بشهر آمد تصبیهائی برای آب هر هم کرد. امیر فیروز بر آب شد که بصیر السلطه را معزول و شهر را تصرف کند لیکن بصیر السلطه پیشدستی کرده، او را دستگیر و زندانی نمود و برای مطالبه مالیاتهای سالهای پیش ویرا بچوب بست. این اقدام حکمران به نکای حاج باباجان بود و چون سران فولادلو نمیتوانستند بارور باباجان را قانع آیند کسی از محترمین شهر را بری حسب او بواسطه بر نگینند آنها او قبول نکرد و کینه وی در دل سران فولادلو صندچندان بیشتر گردید.

امیر السلطه، که از نتیجه رفتارش معلوم شد از همان دورهای اول درین فکر بوده است که بنقام گذشته ها را از حاج باباجان بگیرد، از این کشور فولادلوها بست بوی آگه بود. او برای آنکه نقشه خود را درباره حاج بابا بوسیله مخالفان وی مرحله اجرا در آورد قاضی ابن آنها آشنی داد و بدین طریق در تسخیر قصبه ساده وی قدم دیگری پیش گذاشت و در این باره، طبق نوشته شادروان محسنی، سه امیر موفق شتر بود. بچه سحیان محب آمیری، که این مرد درباره اغتلاهی مقدم حاج بابا حسب از طرف حکمران و صافه حقوق کافی و اختیارات بشرو اعطای فرماندهی نظامی کل ولایت سو، باوی می نمود در عاقلگیر ساجن از اثر کمی داشت.

عقیده محسنی بر آنست که میرموقر بن هشهف را باری سائب الصدر نادان او طرح نکرد. او غلبه دولت سائب الصدر را درین توطئه رقابت وی با آقا

میرزا علی کمر قلمداد میکند و میویسد که چون حاج بابا جان دحر بر در آف  
میرد علی کمر را بعد ردواج خود در ورد زین راه بوی بردن گشت ، باب  
الصدر که خود فلباً از حاج بابا حروشدل نبود این وصلت و بیروحت تصحیف خویش  
میدانست و چون به امیر السلطه هم بردن بود بدین کار اقدام نمود ، گرچه حمله  
افکار مردگان آروز اردین بسیر محدود و در چهار چوب این فیل کارهای حرئی  
دور میرد معهدا این نوشته محنتی هم شایسته تأمل میباشد

ما خود بیوا و نانا اطلاعی در ایساره نداریم ولی بیک میزاسم که ردوستان  
و علاقمندان حاج بابا خان آنها تیکه امیر السلطه را میشا حنت با با اورنت و آمد  
داشتند ، احترام زیاده ارحد حاکم را نست بوی طبیعی نمیدانستند و ورا از غمز و  
حیله حاکم و حیثت امیر موقر بر حذر میداشتند اما حاج بابا همچنان بزور و قدرت  
خود اطمینان داشت و بان گشها تراختی میمود.

حاج بابا خان روز ششم شعبان ۱۳۴۰ قمری ( ۱۴ فروردین

دستگیری

میه ۱۳۶۱ خورشیدی ) برای صرف شام در خانه حاج

حاجی بابا خان

علیقلی تریخی دعوت داشت بحر آوردند که امیر سرور

هو لادلو برای صرف شام بهانه او میآید او ترك کردن مجلسی را که بافتحارش  
تشکیل یافته بود خلاف ادب داشت و رد مهمان خانه خودر نیردور ز حسن مهمان تواری  
تلقی کرد ، این بود که ورا نیر یا خود بهانه حاج علیقلی آورد و بدس طریق ادب هو درا  
در پیش مهمان و میربان حفظ نمود ، حال آنکه آمدن ین مهمان ناخوانده ، که بظاهر برای  
استحکام میانی دوستی قلمداد میشد ، گوی قسمتی از شسته باجو نیردانه برای قتل وی بود .

فردای آن یعنی هفتم شعبان ، حاج بابا خان که احساس سنگینی مینمود بدستور  
طیب دو خورد و در خانه استراحت نمود ، امیر السلطه کسی فرساده او را بقعه  
فرا خود و حاج بابا این شرفیابی را برای بعد از ظهر موکول کرد .

۱- این شخص عبدالله فرارش بود که چون در شهر دگه بود لالکی حرف میرد وادار و

د لالاح عبدالله ، میدهد میشد .

اوسه ساعت مغروب مانده باتفاق «آبی» نام، که از مجاهدان بیباک و دلاوران وی بود، بقلعه رفت. آبی در حیطه اندرون ماند و حاج بابا برای دیدن حاکم بهمارت دو طبقه، که معروف به «کلاه فرنگی» بود، بالا رفت. ما ارسخدا بیکه در بن دیدن پس او و حاکم در حضور امیر فیروز فولادیو، نصیب آمده اصلاعی نداریم. همیشه در بندیم که امیر لسلطه کمافی الساق مهریابی و احترام خاصی بدو کرد و حاج بابا نیز بامحبت و صمیمیت سخن گفت اب در دره دستگیری او بدو روایت اشاره میکنیم یکی نوشته محسی و دیگری مطالبی است که در آرمان در شهر شایع گشته و کون سز سالخوردگان بخاطر دارند.

و مطابق نوشته محسی وقتی امیر لسلطه حاج بابا جان را بدرقه میکرد دم در صاق از وی خواست نشود مرقع رهن حکمی را که برای او تهیه شده است از دفتر بگردد. حاج بابا بخان بدین منظور وارد اطاق دفتر گردید و در میرزا احمد خان مستوفی، که رئیس دفتر بود، مطالبه حکم نمود. در آن ثنا که مسوومی از چپ حکمی اصهار بی اصلاعی میبود و رئیس نظامه و چند تن مأمور مسلح وارد اطاق شده از او خواستند که هفت تبرش را تحویل دهد. حاج بابا جان که موضوع را غور قابل توجه میدید بهب شایعه را بالا انداخته گفت «خود را بیایند و بردارند» ولی هیچکس جرئت نکرد پیش رفته از کمر او سلاحش را بردارد. این بود که خود وی آنرا برداشته بظرف رئیس نظامه بداحت دوهر از مأموران بازجیری که داشتند و در پشت سر مأموران دیگر محمی بودند غفلتاً از پشت دسهای او سه بریدان قهقه بردند و رئیس نظامه بر حذر آرا حکم از او برد، محسی مسووسد که در آن موقع امیر لسلطه و میر فیروز فولادیو سخت مضطرب بودند و در اطاقی دیگری در انتظار عکس العمل حاج بابا مخدوم می لرزیدند.

آبی که در دپری و بیباکی نالی مرتبه حاج بابا جان بود و در سفر و حضر، حتی در مهاجرت محرم ۱۳۳۰ آزاد بخوانان، که حاج بابا جان نیز با آنها بود، از او

جدا نمیگردید ، چون از دستگیری وی آگاه شده در صدد عکس العمل برآمد ولی  
بقول محسبی از سر نوشت او و دو تن دیگر از ساران حاج باباخان که بناوی آمده  
بودند حری بدست بیامد .

ام قول شایع درباره دستگیری حاج باباخان چنان است که امیرالسلطنه در  
اطلاق خود ، که جمعی دران فولادلو بیر حضور داشتند ، وقتی حاج باباخان صحبت  
میسود سخن را اسلحه و هفت تبر همین آورد و با تعریف از هفت تبر حاج باباخان ،  
رای ملاحظه سلامت کارخانه آن اظهار علاقه کرد . حاج باباخان آنرا در آورده  
برای تماشا بوی داد و درین لحظه با اشاره حاکم کسانی ، که از پیش در صاق محاور  
گماشته شده بودند ، عصا وارد شدند و دستهای او را بسته بمحبس بردند و چون آبی  
یگانه همراه او ، در حیات دست ناسلحه بر او را بر از بالا خانه تیرباران کردند .

آنچه از هر دو روایت استنباط میشود آنست که حاج باباخان بعد از ظهر روز  
هفتم شعبان ۱۳۴۰ قمری که ۱۵ روز از عید نوروز میگذشت ، بسایر ننگ و دسیسه  
امیرالسلطنه و امر فرور فولادلو در دربار قلعہ دستگیر و زندانی گردید . بهامی  
که در وقعه دستگیری ، قول حاج باباخان برای ما باقی ماند شهرت حاکم به « قوام  
الایاله » است . چه در تمام مأخذ کتبی و بیو طهارات سالخورده گان مضع ، نام  
حکمران آنروز امیرالسلطنه ذکر شده ولی یکی بوی فقر ، کسانیکه نگارنده در اینباره  
با آنها مصاحبه کرده است او را « قوام الایاله » گفته اند و در تأیید نظر خود نصیری را که  
بوزندگان آنروز مسموم شده اند شاهد آورده اند ، گوی آن تصنیف خطاب به حاج باباخان  
سروده شده و یک بیت آن چنین بوده است :

« قوام سنی آل ایله دی قلعده قودی ایله دی » .

ممکن است که امیرالسلطنه لقب دیگری بدین عنوان پیدا داشته است .

باری عروب همانروز خبر دستگیری حاج باباخان در شهر شایع  
گشت و طرفداران او ، بویژه مجاهدین را بتکاپ انداخت .  
اینها همه حاج جمع شده سلاح در دست گرفتند و بتلقه هجوم

چگونگی  
قتل حاج باباخان



آوردند و مردان خود را راه‌ها رسید. لکن در محضاتی که آمدند آمدگی می یافتند شخصی از حاسب نایب‌الصدر پدایم آورد که مدد کرده ناحاح تحقیقی محمدی، دانی حاج بابا حان، چس مصاحبت دیده شده است که دست زدن بهر گونه اقدام تند، راه آشتی را میبندد و رهائی او را مشکن میسازد و چه بسا که جانش را نیز بحظر میبندارد. صلاح آنست که نام کید در طریق مدد کرده او رفع گزاری شود. این گفتمان مطالبی است که مرحوم محسنی در یادداشت‌های خود آورده و اضافه کرده است که این پیغام طهری‌الصلاح مجاهدان را اقدام مسلح برداشت و شرف قرار سپرد و آنچه مردم ناور میگردیدند انهد افتاد.

شهر واران نایب‌الصدر در این واقعه و رقاع دیگر با چنین فقه‌هایی مجسم گشته است ولی نگارنده لازم میداند در این کتاب ارزش محبت وی نسبت به خود تحقیقی نماید. در سال ۱۳۳۱ خورشیدی بگرفته در بهران ریاست دبیرستانی در بر عهده داشتم. در تاسمان آنسال احسن شهر اردبیل سه نفر را برای شهرداری آشنه برگزید و با توجه به سبق خدمات گذشته، به مناصبات دیگر، آراء بیشتر آن نصیب نگرفته شد.

شهرداری در آن عهد در سول برخی از معذین محسن بود و شهر در بیش از یکی از این دوره در پیش نداشت یا حری نظر آمد، که نتیجه اش تقدیر مستند به است ولی بدون امکان خدمت مردم بود، و به مردم در این است با مظلوم و تحمل مصائب و آثار ناگوار آن.

نگارنده راه دوم را بحساب کردم زیرا با مبنای تربیت حیواندگی و اقتصادی شمل اصلی، که معنی و هدایت جامعه بود، حر آن راه دیگری نمیشد. این کار بهشت مخالفت آنها را برانگیخت و خود و نادی شان را در اردبیل و سوبو و تهران با قدامات بسیار حش و میر حمانه‌ای علیه نگارنده واداشت. غافل از آنکه

کاروایی که بود بهر قه‌انرا لطف جدای بتخلی بشیید شحمل برود

در آن تاریخ طبق تعرفه قانونی از روحیه روحی که از اردبیل صادر میشد

میشی عوارض شهرداری دریافت میگردید. روری مأمور وصول، ریکی از آن متصدین، که حدایش بیاموزاد، در برابر صدور چند حبس روعن مطالعه عوارض میکند و این کار کینه او را، که هرگز عوارض نمیپرداخته است، شدت تحریک میدهد. بلافاصله پس او و یارانش پیکها ردوبدل و همدردیها آغار میگردد و سرانجام جلسه ی درخانه یکی ر آنها تشکیل میشود و پیشهاد قتل شهردار به تحریک چند نفر ارویش مطرح مذکر، برار میگردد. گوی در آن مجلس، وده است که شادروان دیب الصدر آنهار مدت میکند و دریافت چند تومان عوارض قانونی ر مجبور قتل نمیشی میداند. باری میر لسلطه چود احمد من کرد که نگهداشتن حاج بابا جان در قلع، موجب تحریک طرفه رانوی و نحد بلوئی خواهد شد که احیاناً او از عهده دفع آن بر خواهد آمد، ین بود که بکسب از دست رفته ویر تحول میر فیروز ددو حساب فولادلو محبوس دست سته را از شهر خارج کرد و با تحریک جمعی از تنگداران خود بطرف «پیره سحران»<sup>۱</sup>، که بر سر ده آطلیه شهر واقع است، حرکت داد و چون بداهه رسید او را بقتل رسانید.

مردم نیز داستان قتل او ر چنین میگردید و سران فولادلو را عامل قتل می دانند حال آنکه آقای علامحمین حبیب لهی، که در پاره ای از وفتایع این شهر صاحب نظر است، و مادر بعضی موزد دیگر بیر بیرخی از گفته های ایشان اشاره کرده ایم، ز قول نعمت نمی ارطافه ایملو چنین رویت میکند که من (بعضی نعمت) در آن زمان نوکر ایمان جان صرعام بر در بختلی خان ایملو بودم. میر لسلطه حاج بابا جان را در آن شب به صرعام داد و من و صرعام او را دست سته بایره سحران آوردیم

۱ - در دو کیلومتری مشرق اردبیل بهای است و بر بالای آب فیری دیده میشود که در محل آنرا «پینه سحران» میگویند. مردم معتقدند که در آنجا پیری اهدیم مدفون است که نصحران معروف بوده است. معرین اردبیل میگفتند که فجا در قدیم یکی از محلات شهر بوده و بناد معروف کرم ابریشم کمبود خان بهیبت تجارت آن اشاره کرده اند. در آنجا اثر ددشته است.

و در آنجا به تیرده کشتم .

مطعمس بحوۃ قتل و در چنین میگویند که وقتی حاج باباخان دست بسته بدانجا رسید امیر فیروز (بقول مرحوم محسنی) یا صرافام (بابا ویت حبیب الهی) بوی فحش داده سرش نمود . حاج باباخان که مرد مؤدبی بود و علاوه بر آنکه خود رفحش دادن تنگ داشت از ناسرشتیدن سر سحت در رخ مسرد رویدو کرده گفت شرط مردی این بست که سال يك محوم دست بسته ناسرا بگوید . مرد بگی آنست که دستهای مرا بار کرده تنگی بدهید تا اهامم بکشیم و مردی خود را بیارم بئیم میر فیروز (یا بقول حبیب الهی صرعدم) از این جواب احساس جهت نمود و دستور داد «کارورا تنم کند» این بود که محظین در که ردیو ریکی رحر به ها و را رپشت هدف فرار دادند و دیوار حر به را بروی جسد خود آورد وی بکشد .

هرچه بود چرخ عمر آن مجاهد دلاور در آتاش با نوطنة مبراسطه و همدستش هموش گردید و نأسف و اندوه فراوان عابد مردم اردس گردانید .

امیر اسلطنه چون از مجاهدت این بزرگوار بپرسید پرچه از این راز بر نداشت و گاهی بآبادی مخصوص خود و در نیمید و رمی در رند و گاهی نیز مقتول قلمداد کرد . خود نیز حرث بیرون آمدن از قلع نداشت و جز در تشریفات سیار ضروری در آن پناهگاه بیرون نمی آمد و در این موقع بر فراش و قرائت ربودی دور خود جمع می کرد تا از مقام جوئی دوستان حاج باباخان در مد باشد چنانکه خویش فولادو نیز برای آمدن شهر درجه دمی دهند و اگر هم ضرورتی بحاجت میکرد مخفی به و گاهی لباس مدلل و شب هنگام مجلس کاری دست میزدند . مرحوم محسنی میو بعد که حاج باباخان در موانع شهادت سه طعری چک نرد خود داشت که به است حقوق گذشته بوی داده شده بود یکی نامیر موقر رسید دیگری باطم اسادات وی از چک سوم خبری بدست نیامد .

## مقدمات حرکت

## قوای دولتی برای

## سرکوبی عتبر

## اردبیل

هر روز که میگذشت داستان حاج بابا جان که به بر میخند و کم کم  
 حطرت او از بدو مبرفت ، این حال تنی چندان غلاقمندان او  
 در پی نمی نشست و کسانی مثل مشهدی ابوالفضل ر صدر ده  
 میر را بیوک ق و امیر ده ، عباس محسنی و دیگران محبت به  
 شمس ۵۴۸ ، منتشر می کردند و با امضاها ، مستعار نگراهم و  
 نامه های شکایت آ میر به تهران و تبریزی می فرستادند و چگونگی

سرگذشت او ، وریده یا مرده بودنش را در مقامات مرکزی اعلام می نمودند . گوی  
 از تهران در این باره از امیر لاسطنه توضیح خواسته اند و او در جواب نوشته است که  
 حاج بابا جان برای تحقیق و بازجوئی به تبریز اعزام شده بود در راه قرار گرفته  
 و مراقبین بر حسب وظیفه او را رده ند .

پنجمه و نیم رقتل وی میگذشت و هر روز سرگذشت او جزو مهیبات بود . ماه  
 محرم فرار رسید و دوستان وی او را قتل در شهر خطا ۵۴۸ هائی بهمه کرده سوخته خواندند دید  
 تا در محال عرا غور کند و از حکمینان میخواهد بری آنکه تکلیف شرعی آنرا  
 ارجیت نمده ، کسوه و بقیه شرعی را پیش گیرند و در امر مرگ یا احباب شوهرش مطمئن  
 سازد . امیر لاسطنه از این امر آگاه گشت و قبل از آغار مراسم عزاداری سوخته خواند  
 و ریش سفیدان محلات را بقلعه حواست وار آنان در ایستاد تعهد گرفت که چیزی  
 نگویند . حاکم علاوه بر این قدم در ایام عاشورا نیز رصافه و بکفته بعد محسنی در  
 دستگیر و بوقف نمود ولی بر اثر وساطت جمعی آنها ر آزاد ساخت .

درین ایام اسماعیل آقا سمیتو ، رئیس یل شکاک در منطقه کرستان با قوی  
 دولت می جنگند و عشر اردیبهشت با شیدن پیرو بهائی ، که او بدست می آورد ، بر چیرگی  
 خود میافزودند . روز هشتم محرم بود که خبر شکست او در شهر منتشر گشت و حسب  
 وحوشی در مردم پدید آورد . هر کس این خبر ر بشنید میانسبت و بعنوان مؤده  
 بدبگیری میگفت و آنرا مقدمه زدن قدرت عشایر میشمرد و صمیمی است که شمسرویان  
 از شنیدن این اخبار اندر هگی میگشتند و فتح و فیروزی ارتش ر سبب فنا و قطع

تر کتاریهی خود می‌داشتند تا آنجا که امیر فیروز رئیس طسایفه فولادلو روزی باطرفش گفت گریجای این خبر، خبر قتل یکی از فرزندانم را من میدادم صدبار برانم گوارا تر از این واقعه بود

باری اهالی شهر دل و جراتی بدفتند و دست بافتی زدند و جمله تلگرافهای متعددی بتهران و تبریز محاسبه کردند و اعرام بیرونی سرکومی عشق را مصرّاً خواستار گشتند. اینک جواب یکی از این تلگرافها را که از طرف سرلشکر امیر طهماسبی فرماده اشگر و والی آذربایجان محاسبه گشته است عیناً میآوریم:

«از دبیل. حیدان آقبا، عم و تجار محترم. تلگراف مشروح آن جنابان وصول، تصور نمکیم در بموقع که تصمیمات دولت و عملیات هوای نظامی را در استمرار امنیت و نظامات آذربایجان بر ای لعین میسید در مورد دبیل بردند کنید. اگرچه اینجانب بجنابایان حق میدهم در آمدت مکرر از طرف مقصدان مورد عده احقاق حق داده شده نتیجه برور برگردان لیکن بموقع حالیه آذربایجان و نظریات قطعی دولت در تأمین و تنظیم تمام ابرار و تنصای این تصورات را نداشته و نمی‌بایست وعده اینجانب را موهم بداند زیرا از سماعت اولی که زمامداری این ایالت در عهد دلو شده‌ام تمام فکر و خیال خود را در آسایش فطیه اهالی و تأمین تمام ولایات حوره ایالتی مصروف داشته و اسلک در نتیجه اقدامات، کار کردستان الحمدالله بحوبی حاتم پنداکرده عملیات هوای بیرومند دولت آنصحنه را امن و منظم نمود دیگر تردیدی باقی نیست که از آنصحنه سایر نقاط سو و کلیه اهالی این سامان از بدت امنیت بهره‌مند خواهند بود. مخصوصاً نظر باطلاعاتی که شخصاً از اوضاع اردبیل و مطلوبیت اهالی آنجا دارم مقدم بر سایر نقاط با نظامات آنجا اقدام و امروز مقدمه قشویی که برای اردبیل تخصیص داده شده وارد تبریز شد. فقط یکی دو روز متوقف خواهد شد که بعضی نو قس ضروریه افراد تکمیل و مشاالله دور سیم بطور حتم صرف اردبیل رهسپار هستند. از توجّهات قادر دوالجلال امنیت برقرار، برودی ریشه اش را از همه جا قطع، اهالی بنهایت راحتی و اطمینان قلب در ستر امنیت غنوده، سختی‌های

ایم گذشته و نکلی فراموش نه یبد ۲۳ مسله (۲۲ محرم) . ایلت نظامی آذربایجان امیر لشکر»

آنچه در این تلگرام قابل توجه است اعتراف و قراری است که وای نظامی در مورد مطلوبیت ساختن این شهر نموده و بر وعده‌های مکرری که در گذشته دولتها برای تأمین رفاه مردم این سامان داده و عمل نکرده‌اند اظهار تأسف نموده است

در مورد تهیه مقدمات سرکوبی عشا پر می‌باشست بیست که واقعه‌ای معروف به «بلسون قرانماسی» در حدود سال ۱۳۴۰ قمری ، به واقعه‌ای که به «پلسون قرانماسی» شهرت یافته است اشاره کنیم و آن عبارت از بغض آمدن رحمت‌الله نام پلیس نظمیه اردبیل بود .

کلمه ترکی «قر لمانح» که معنی تحت اللفظی آب در میان ورسی «سپاه شدن» است مجراً مفهوم «مغضوب شدن» دارد و بدین معنی در جایی استعمال میشود که شخصی بر اثر کهر و الحاد یا عدم اعتقاد و توهین بمقدمات مذهبی مورد عصب و عصبی قرار میگردد و چون در چنین موقعی رنگ صورت بسان عصب شده سیاهی میگیرد و از ابرو آنرا «قر لمانح» میگویند *تغییر رنگ صورت*

عصب کرده شدن ممکن است ر لحاظ دو نشستی بیك حالتی تغییر شود که آنرا با اصطلاح حرجی «شولك» میخوانند و بر اثر تحریک شدید عصبی حاصل میگردد و در بعضی مواقع به مدت شدید و حاد و فشار ناگهانی روحی سبب آن میشود و در هر حال از حیث معتقادات مذهبی در مفهوم بکار میرود که مایدان اشاره کردیم .

در ابامی که موضوع سخن ماست ماشین و کامیون درین شهر و اصرلا شهرهای دیگر ایران بود و حمل و نقل بوسیله چهارپایان صورت میگرفت و چون دولت ، بویژه در آن روزگار که مقرون با آخرین سالهای حکومت قاجار بود ، اسب و اسیر بقدر کافی نداشت در موارد قشون کشی و نقل و اشتغالات نظامی ، شروع بجمع آوری چهارپایان مردم شهر و صراف میکرد و پلیسهای نظمیه در هر جا که سراع باز کشی را می‌گرفتند یزور و تهدید وارد کرده شده حیوان را بیرون میکشیدند و میزدند و درین

ماجرای پیش از همه ، خانواده‌های عاجز و درمانده مورد تهاجم واقع میشدند . اما متعین با اطلاعی که قنلا از «اسب و قنطریگیری» بدست می‌آوردید اسب و استر خود را از شهر بیرون می‌رساندید

ضعیف و درمانده شدن رنموان تنها در آن دوره و آن شهر سبب تعدی و تجاوز دیگران دست بکنه ین امر در همه زمانها و مکانها صادق بوده و عجز و ناتوانی موجب بیچارگی و بی‌نوائی شخص شده است .

نگارنده بحکم شغل اصلی خود ، که معنی و تربیت جوانان است ، بآن دسته «روحوندگان این کتاب» که از طبعه خود میباشند و هنوز سرد و گرم ایام نچشیده اند ، سفارش می‌نماید که بگویند و خود را همواره قوی سازند و این مری‌اسب که از هر جوانی ساخته میباشد .

مراد از قوی بودن تنها در مورد توانایی جسمی نیست بلکه منظور عمده بدست آوردن موقعیت ممتاز اجتماعی است و برای این کار قوت معنوی و نفوذ و کوری و علمی بیش از قدرت جسمی ضرورت دارد و شخصی که می‌خواهد تعلیم و نشو و نما را احلاقی و نسبی آراسته شود پیوسته مورد احترام دیگران قرار می‌گیرد بشرط آنکه این کمالات را از ره بیت و گوشه‌گیری دور دارد و انتخاب دوستان موافق و حشر و شر با آنها ، بویژه با خدمات عقلانی بهموعان ، موقعیت بهتری برای خود کسب نماید و گرنه دهر نیز هر جا زبونتری است بر او چیره خواهد شد .

باری در سمت مغرب ، در کنار شهر ، در محله‌ای که بعداً به «محرز» معروف گردید ، خانواده فقیری بود که يك اسب سفید داشت و بصطلاح اهل آن خانه ، مان‌آور خانواده محسوب میشد و مفتوح الله نام پدر آن خانواده یا کریه‌ای که از بارگشی با آن اسب بدست می‌آورد معشای خانواده را تأمین می‌نمود .

رحمت الله بلسن نظمیه ، مثل پیسهای دیگر ، مأموریت داشت که در هر حال اسبی سراع بگیرد آنرا گرفته بظلمه بیاورد . او روز هشتم شوال ۱۳۴۰ قمری بحاجه فتح الله

آمد و آن اسب را از طویله بیرون کشید و در حیوانده او را محضرت ابوالفضل عباس بن علی (ع) سوگند داد و بدیعی حیوانده را باز دست داد آن اسب پد آور شده ابصراف او را خواستار گردید. ولی رحمت الله بدو توجه دسترخام آن زن بر اسب سوار شد و راه عظمیه را پیش گرفت

و هو را مسافت زیادی از آن خانه دور شده بود که در وسط کوچه بر اسب بر می افتاد و جسد سجاش نفس بر روی گردید و در حالیکه رنگ صورتش نرنگ شده بود. اسب بلافاصله محله برگشت و عابرین و ساکنان حبه های اطراف تماشا بر آمدند. واقعه فوراً در شهر شایع شد و مردم دسته دسته بدین بخش سیاه شده رحمت الله که از آن بعد بعثت الله نامیده شد، رفته آنرا سنگسار کردند. آنگاه طایبی پایش بسته باطل و شپور در کوچه و بازار گردانیدند و سرانجام جسد را، که قسمتی از گوشت آن بر اثر کشیده شدن در زمین از بین رفته بود، زیر پل داشکسن انداختند. از این تاریخ آن اسب احترام بزرگی یافت و بحاجه صاحب آن، که بحاله معجز معروف شد، مورد توجه قرار گرفت و بدو زیور زیادی عید آنها گردید.

در آن دوره اطراف شهر نامی بود و کاروانها مورد دستبرد درون و راهزنان قرار میگرفتند. بعضی از کاروانان با اجرت دیار اسب معجز را کرایه میکردند و آنرا که بر چم کوچک سرورنگی هم بر بالان آن نصب مینمودند، پیشاپیش کاروان قرار میدادند و چون عشایر و راهزنان، چنانکه در حدی خود گفته ام، از حضرت ابوالفضل علیه السلام ترس داشتند جرأت نمیکردند که آن کاروان را غارت نمایند. گاهی بعضی از کاروانها اسب سفید دیگری را در حلق کاروان می انداختند و موقعی که با راهزنانی مواجه میشدند آنرا اسب معجز معرفی میکردند.

در این واقعه بزرگوار اشعاری سرودند که چند بیت از یکی از آنها چنین بوده است:

گه هشتم شهر	شور شونده	تماماً بین اوج بود چهل ساله
اولوب حکم بی نظم	نظمیه دن	نه نظمیه دن بلکه ظلمیه دن
گیروب ابولره آنلاری	آختاروب	گروب هریری هر به آب و در نابوب



وبالاخره گوینده با اشاره بر رحمت الله گفته است :

بظاهر اگر رحمت الهی دی ولی باصفا لعنت الهی دی<sup>۱</sup>

یاری وعده‌های سر لشکر طهماسبی در سب در آمد و به‌اصلة  
 و در د قشون دولتی ده . و در سوبی از قزاقی دولت نهم ، بدی سر هگک عدسجان  
 و تحریر کاتی غلبه ابرر وارد اردین شد . مردم ن شور و شعب را بدالوصبی  
 آزاد یحواهان از سر یار و وطن استقبال کردند و با دست زدن‌ها و هور  
 احساسات قلبی خود در قشون آمد و نمودند . آنروز بیر در دورهای دینی ردیل  
 بود . مردم که سبیاں ممدی از سب جمعی عشق در خونخوار ، که آب اجرای مقاصد  
 یکمشت مسند و مسند شهر شده و هر چند صباح یکبار موجب قس و عارت سبکی بی‌پناه  
 می‌گشتند ، بحال آمده بودند ؛ سر یار و دولت و حامی و ناهی خود دانسته ن شوق  
 و دوق ریادی به پیشوار رفتند و جلوی پای آن قرب بها نمودند .

چنانکه گفته ایم در آموغ در شهر دو سیر گهانی بود . در یکطرف مجاهدان و  
 آردیحواهان بدیحواهی حاج ن جان و در مقاس آنها حاکم حمر و بدیران مستند او قرار  
 داشتند . حشیر ، مخصوصاً فولادلو ، و ورود قشون نگران بودند و بایر من و کهر  
 اعماشان حمران شهری خود در بچرد جوئی و امید داشتند . این بود که بقول محسنی  
 مستبدین بدست و پا افتارند و برای اجرای نقشه‌هایی که طرح کرده بودند خود را بر مایه  
 ستون بزرگ برده حایه شدرون می‌شرد فتر و در محیه او چکان برای سکونت وی  
 آماده ساخته .

میشرد فتر مرد مؤدب و متبی بود ولی چون پسرش در قیقه بدست مجاهدان  
 همری کشته شده بود با مشروطه حواهان ضدین مسمود و از مخالفان سر سخت  
 مشروطیت بشمار می‌آمد . محسنی در نوشته‌های خود سر کرده مستبدین آن یام را

۱ - یسی یار در هشتم شوال سال ۱۳۴۰ء از نصیه بی‌علم حکم شده است که وارد حایه

شده اسبها را بگردند . و هر چه امب است پیدا کنند . بظاهر اگر این شخص رحمت الله بود  
 ولی باصفا لعنت الله بود .

دب‌الصدر داسه و مشر را ببر «پارطبه» او محسوب داشته است. و می‌پسند که ایناب دور و بر عباسخان را گرفتند و با تلیفاتی که در وی نمودند عطف و محبت وی را نسبت به ولادلوها جلب کردند و متذللان هر چه توانستند کینه و عداوت و را دربارهٔ آر دیخواهان برنگهختند.

آرادیخواهان بر بیکار ماندند و سرانجام بر تر قدمات مداوم آنها سر حلقه از حکومت معزول گشت و دستور دستگیری و عزم تحت لحفظ او سر همگه عباسخان ابلاغ گردید. مسئولین برای لغو این دستور و نگهداری او بدست و پا افتادند لیکن اقدام آنها بجائی نرسد و در دههٔ اول ماه صفر ۱۳۴۱ قمری دستور رسیده بموقع اجرا گذارده شد.

امیرالسلطنه، که گفتیم از دستیاران رشیدالملک و، بقول ساجدورگان در دوران صباوت در خدمت او بود، در این زمان دوست یاران حاج باباخان شنگ آمده و از اقدامات بی‌گیر آنها در مانده شده بود. در ماندگی و وقنی ششتر شد که شمس‌الدین خان حقی رئیس تضمیه و محرم اسرار و همه‌کارهٔ او عرض شد و نیز مقالات تند و آتش‌بازی علیه خود وی در جرایدها قرار گرفت. قلیچ و سیرافان و سرانجام بدان وضع موهن از اردبیل رفت و سردار قلیچ محکم از اردبیل وارد شد.

درود فشان درلنی، چنانکه گفتیم، مایهٔ دلگرمی مردم بود و خود جانی ناره بر دلهای افسردهٔ سکنهٔ این محیط محسوب میشد اما بی‌تجربگی فرمانده آن در امور عبر نظامی، به ویژه بی‌اطلاعی و بر وضع اجتماعی اردبیل و حمایت وی یکی از دو دستهٔ مخالف، موجب تشدید درگیریها گردید و مشکلات جدیدی پیش آورد.

عباسخان که بر اثر سکونت در خانهٔ مشر، داسه پیدا شده، بامستندین دمسار شده بود ناآر دیخواهان بدی مخالفت گذاشت و تلقین اصرافیان خود بآزار و ادبیت بنان پرداخت. محسبی در نادردهای خود در اسارهٔ مطالبی نوشته و ارحمله دربارهٔ رفتار عباسخان نسبت به میرزا بیوک آقا و اعیان راده چنین آورده است که:

در سالهای ۱۳۳۵ و ۱۳۳۶ قحطی و مجاعه در اردبیل پیدا کرد و گروه کثیری

از مردم را بهلاکت رسانید. عده زیادی از اطفال، با ردسب دادن پدران و مادران خود بی سرپرست گردیدند و بر اثر نداشتن کفیل معاش در معرض مرگ قرار گرفتند. میرزا بیوک آقا، که مرد رحمدل و حساسی بود، اعمالی از دموکرتهای و دیگران جمع کرد و مواجعت نگهداری دوستداران اطفال یتیم را در ده شجاع یوسف لیکری فراهم ساخت. بعد از سالیان فحشی، چون اعمالی جمع شد، نگهداری آنها را بر عهده نگریه و چوبکسب و کار نیز در شهر از رونق افتاده بیکاری و در مساندگی گریه نگریه مردم گشته بود اینها از کمکهای مؤثر افراد بیکوکار محروم شدند. شبها را بامدلت و مسحتی در پشت دم سنگك خانهها و زیر گنبد های بساط در بصبح میآوردند و درورها نیز با گدانی لقمههایی بدست آورده مدحوع میمودند.

در یکی از دوره های سرد اردبیل ایست دورهم جمع شده دسته جمعی از باران میگذشتند و اشعار سرود مینویسید، که مفهوم آن درخواست مساعدت، بخصوص تقاضای لباس گرم بود، میخواندند. قصار سرهنگك عباسخان با آنان برخورد کرد و آنرا یکسوع بی نظمی در محل مأورست خود داشت. محالان، که در پی چنین فرصتی بودند، میرزا بیوک آقا را محرك آنها قلمداد کردند و با اشاره بشایعه ای که اسدالله خان درباره یی در آستارا منتشر کرده بود چنین وانمودند که وی عامل بالشویکهاست و بدو وسیله میخواند قلم کمیسی راه انداخته این مرام منحوس را در این ولایت اشاعه دهد.

عباسخان دستور توقیف او را بشهربانی داد و میرزا بیوک آقا تحت بارجویی در آمد. او در جواب استعطق، اتفاقات شهر را پیش کشید و توضیح اقدامات بانکاران، نوطنة قتل حاج باباجان و وضع ناگوار دیگری، که همه آنها با همکاری و دسیسه مستبدان صورت گرفته بود، قسمتی از اقدامات آنها را بارگو کرد و این جلب و بارجویی را بر پرده دیگری از آن «برآزیدی» قلمداد نمود. با اسحال وی مدتی در زندان ماند و چون شهربانی مدارك گاهی برای تحريك گداپان از طرف او نیافت و با تحقیقات ادامه داری که کرد ویر ییگاه دست از زندان آر دگردید.

مستندس وقتی در آردی و آگاه شدند در صدد بر آمدند که شخصاً و بر احوال  
 کند و لذا دو نفر را ویش را با تمام جمع ، به ضرب و جرح و تهدید او واداشتند . این  
 دو ونگرد در يك شب در يك ، در حرانه درار (جست سری ربحرلی) جاری او را  
 گرفتند و پس ر در آوردن ساعت طلایش در صدد حرای دستور بر آمدند . آقای  
 علامحسین حبیب الهی که راوی این داستان است میگوید که رفتار و سببراده با آن  
 دو تن ، در آن صحنه تأثر آور ، بقدری بدتر نه و محضت میر شد که آنان از کرده خود  
 اظهار پنداشت کردند و آلت دست شد خود را بمسندن ، برای انجام آن کار ، معلول  
 استیصال و در مانگی رندگی گفتند . شرمندگی آنها وقتی بیشتر شد که در حران حمله  
 آن را راه برد ، چند نفر از شبسان او را آنجا میگذشتند و به مشاهده این صحنه در  
 صدد مسعدت بوی بر آمدند . لیکن او آن دو را از دوسان خود معرفی کرد و عاریین  
 را باده راه واداشت .

مأموریت سرهنگ عیاسحب در اردبیل زیاد طولانی نشد و بر اثر چنین کارهای  
 باصواب احصاء رگشت و سرهنگ ابوالحسن پور رند به حاشینی وی ناس منطقه آمد .  
 ورود رند مصادف با طغیان طایفه آرائقو گزینی و قشون مأمور سرکوبی آنها شد .  
 آرائقوها از ضوابط مرحسبه شاهسود بودند و حواین آنها در بین کلا تران سی و یک  
 طایفه دیگر اسم و رسم و احرام خاصی داشتند . با اینحال در برابر هوای دولت بیش  
 ارسه روز تاب مقاومت بیاوردند و تسلیم رؤسای آنها عثله خانم یافت و این اولین  
 موفقیت ارتش در مقابل عشایر گردید

حسینعلی خان گلش نیز از حمله کسانی بود که موجب بی نظمی هایی در جنگل  
 و صفحات آسارا مشد او را بر اتفاق پسرانش در آنجا بدام انداختند و امید عشایر را  
 از یاری او قطع نمودند

بوالحسن پور رسد مأموریت خود را جمع آوری سلاح اعلام کرد و  
 از امیر عشایر و بر درش رشید الممالک رؤسای طوائف خلخال ، و سر حسینعلیحاج  
 و سوری خد از بزرگان طایفه فولادلو ، که در این موقع در شهر بودند ، خواست که

اسبحة موجود در طایفه‌ها را جمع آوری و تحویل دهند. آنان وعده کردند که بمحل خود برگردند و آنها را گره آورده تسلیم نمایند و بی این را حمله‌ای برای خروج خود از شهر قرار دادند و چون رفتند برگشتند و این خود بهانه‌ای برای آغوش جنگ بین آنان و قشون در لئی گردید.

بهمان سبب که اختلاف بین فرماندهان قشون و سران عشایر اقدامات قابل مکتوب شد مییافت بین دسته‌های آزادپناه و مستند نر کشمکش زعمای اردبیل

محترمیست و بدبختی‌های تازه‌ای برای مردم فراهم میساخت. خودی که در گذشته مردم در این شهر روح داده و شیر ره زندگی مردم را هم گسیخته بود اصحاب میکرد که عملای هر دو طرف اختلافات را کنار بگذارند و در راه تسامح آمیزش عمومی دست تجدید هم در در عمران شهر و بهبود امور اقتصادی و اجتماعی صمیمانه کوشش نمایند. لیکن برعکس در مابقی را روز بروز توسعه میدادند و آتش اختلاف و دودبختی را بیش از پیش ترتر میساختند. تجارت و دست عمده عیالاً بدست آزادپناهان و دموکراتها بود و غلات و حبوبات در احبار مکان و مسدان قرار داشت و این دو دسته هم روز در فکر دسیسه و سرزده ای که بگر بودند و در این میان جماعت بیگانه‌ای مستأصل و در مانده میماندند.

ما امروز وقتی دورانی بین باریهای کودتاه را تماشا میکنیم تأسف میخوریم که چرا آنان بیچشم میاندیشیدند و محلی آنکه میدان دید خود را وسیعتر کرده‌ان پیشرفت ممالک جهان و توسعه مسائل کشاورزی و اقتصادی، و دیگر گویهای اصول زندگی اجتماعی اصلاحات کامل و کافی بدست آورد و محیط زندگی خود را بهتر گرداند بکارهای بی ارزش و کوچکی، عیب بکه بگر، می برداشتند و حتی از افترا و تهمت بهمدیگر یار می استادید.

خواصده محترم بر ما ابواب نگردد که ما خود را از منطق دموکراتها و مستندین آنروز بر کنار نگهداشته‌ایم و بعد از مقرر، که آرمشی در محیط دیده میشود بخورده گیری از آنها در حاشه‌ایم. مایه‌اگر جبرو آن دموکراتها بودیم صدی مستندین و مالکان متمسک آنروز را وجهه همت خود قرار میدادیم چنانکه گز در «پرطیه»

مستندین بر مشیدیم از هر کوششی برای اضمحلال آب و فقه «ضالیه» یار نمی‌ایستادیم اما اگر طرفدار هیچیک نمی‌شدیم و در ردیف اکثریت مردم درآمده و بیچاره این شهر قرار میداشتیم جز این فکری نمیداشتیم که چگونه این دو دسته سر و حال یکدیگر افتاده و بکارهای پیماییده‌ای اقدام میسازید. برای آنکه نمونه‌ی رفتار حصاره آنادر بیاوریم با افتباس در رشته‌های محسسی گوئیم که مستندین به غیر عباس‌خان نقشه‌های خود را ناتمام دیده دل‌سنگ گشود و با ورود ابو الحسن پور زندکوششهای دیگری برخواستند تا هر آینه و را بیز در اختیار خود گیرند. وی چون توانست دست به دست یاری و تحریکات جدیدی زدند و از حمزه عیبه سرهنگ ابو الحسن حساب نامه و ر پرتهب و شکایت‌هایی به میرشکر عبدالله‌خان طهماسبی، والی بیدمی آذربایجان، فرستادند و چنین گفتند که ابو الحسن‌خان میخواست دامغان لاهوتی را در اردبیل تعجیل کند و در این نقطه حساس آذربایجان به عدل‌های سیاسی نامساعدی از آب و گل دست بزند

دو کر نهاییز متغیلا شرو و غار سب نامه‌های تمدی به تهر ان و تر بر کردید و در آنها، بجای آنکه بر ی نامس رفته و آمایش مردم تعصای مساعدت نماید، باین دسته از همشهریان خود که بر یس بنیاد برقی از آن نامه‌ها که در صصحات ۵۰۴ تا ۵۰۷ در دانشهای مرحوم محسسی درج شده است برای نمونه دیلا بق مکرم.

«مقام میباید امارت جیلده لشکر شمال غرب دامت شو کنه اعلالی.

اوصاع اردبیل و صرف از چند سال قبل رفت آور، و دهت حرا به و م‌یر ع امامی بالمره مساصل و پریش، و دسهای حرجی در آستین دلب لصدرها و مشرها و رئیس تلگر مها نماید، ایلات اردبیل خصوصاً نحو بین فولادلو را آلت اجرای مقاصد محومه خودشان فر داده، اردبیل ر دیورو کرده، عمل شیعۀ اشان در صصحات تاریخ باقی و محو شدنی نیست. تنها بکدسته اشرف معروف به پارطیه محومه هستند که در دوره رژیم استداد روس میان قسول و فرمانده قشود، که هر دو نماینده بکدولت بودند، چنان بهم ضدیت و نفاق در میان دو فرمانور داشتند، در شیعۀ هر دو نماینده را ر طرف دولت برای استعاق و رسیدگی بنفوس احصا کردید.

۱- اشاره است به اختلاف کسول روس با فیدازوف فرمانده قشون آسولت در اردبیل.

استه ممکن است در میان مأمورین دولت غیبه در این شیطنتها بنماید. گر تاریخ شرم آور حیات پشاور مشروحاً مذکور دهم اسباب غیبه و علاوه قلم از تحریر عرب خواهد کرد. اگر دولت از مشر سوآل نماید این ثروت هنگمت را از کجا تحصیل کرده غیر از اینکه خوب بگوید از پیلان مسلمان عنوان دیگری ندارد. در این اواخر که دولت تصمیم گرفته صفحه آذربایجان را از لوٹ وجود شرر پاک و اما بی در عطفوت و مهربانی دولت امیدوار نماید با اعزام یککده قوای نیرومند، بر دسب عباس خان سرهنگ هدلی و مطمئن صاحب، محض ورود همان اشخاص بی... دور اور محاصره آنچه لازمه استفاده بود در سیه آنتریکات بیل الصدر و پارلیه اش بعمل آوردند و عباسخان بکثرت عمومی با خود همراه برد. ۱۴۰

در بقیه آن روز، برای حفظ حرمت کتاب خود، حی آوردم و مفهوم قسمتی از مندرجات آنرا مینویسم که در آن از شرارت مرعشایر، علام آرانلو و امیر فرور فولادلو و برادرش در گذشته مطربی سرگشته است و رحمت بعضی از آفت بانگلیسیها و بر همکاری و پشتیبانی مستبدین شهر، سحابی همان آمده و سینه آنان، مخصوص طایفه فولادلو، که پیش از بود پارچه ده و متحدر از چهار میلیون تومانی ثروت منقول داشته اند، درخواست گردیده است

ما به یادآوری حریفی آنروز شهر، و در ماندگی شدید مردم و فقر و فاقه و بدبختی عمومی، اسوه فراوانی از این قبیل کارهای بیحرمانه در وحدان خود حس میکنیم و بکار رفتن افکار و قلمها و اوقات عزیز متعکری و ثروتمندان شهر را، در این فدا مات کوچک و دشمنی آور، بار و آمدیم و بعنوان جواب مقدر برای کسیکه ممکن است از نظر هر يك از طرفین، آب کارها را لایه بدسد، میگوئیم مگر و قلم و ربانی که میتواند در راه جنب مخالف بکار رود و نتیجه آن تأمین آسایش عمومی

۱- شاهسجان ناردیگر در سال ۱۳۱۸ خورشیدی نام سرریب النور بفرماندهی لشکر

۱۵ اردیبهست منصوب شد. وقتی حیدر نصابت او ناردیس رسید م حی ارکسانم که سابقه خویشی با او داشتند سامرت رفتند

گردد چرا باید در يك شهر موجب عداوت و دشمنی بین حاکم و دهائی شود که دختران آنها در خانه همدیگر بر می شوئی رفته اند و یادوار یادوار همسایه یکدیگر میباشد ، آنها بدست جمع معدودی که بزرگان و زعمای شهر قلمداد میشدند .

آنها و کشتهای مستندین بر بسیار رنده و تآثر آور بود  
**آبدن امیر لشکر**  
**عبدالله خان طهماسبی**  
 بد برای از بین بردن مخالفان یا حشی کردن اقدامات آنها  
 بادین  
 مصروف میگردد و بقول گندمگدان گاهی اردیرفرو بردی  
 نیز خارج میشد .

مازرباره مدرست بین دو جبهه سحاب و یادی از پیشینیان شنیده یم که از ذکر آنها صرف نظر میمائیم و یکی از اقدامات مستدین بر روی نوشته های محبسی اشاره کرده میویم که رفتار سران عشیر و عدم ایفای آداب بعهده که بری جمع آوری اسلحه بفرمانده فشانده بودند و میرافند است بخصوص این دوسته مستند و موکرات موجب شد که میر لشکر طهماسبی ، وائی نظامی آردیجان ، شخصاً بر دبیل سفر کند و بامور پرکننده وید مان این محدود تنظیم و نظامی بداند .

مسافرت او محال جدیدی فراهم کرد که هر دو دسته قدیمت نادره بری شروع نمایند و بایر مس ردا حرفه موقع خود در معار گردانند از جمله نسکه مستدین ، که با عشار همدست بودند ، چون شنیدند طهماسبی بورورخان ، برادر امیر دیور اولاد نورا ، که معروف به میر تومان بود ، احضار کرده است باو یاد دادند که اگر میر لشکر درباره عتب بیامد وی بشهر د و سوآلانی کند وی دموکرا آنها ، بویژه میرزا بیوک آبا و هاراده را معرفی کرده بگوید که تهدیدهای نامبرده مسبب این کار است ، و هوچایی فراهم آورد که امیر لشکر بدست مدافع شر آنها اقدام کند .

بوروزخان چنین کرد و پس از شرح درسط مفصی نامبر گفت که ما واقعاً داریم سوء قصدی علیه ما صورت نگردد و عکس العمل آن نظم ولایت را برهم راند و تا این دسته موکرات نما ، بخصوص میرزا بیوک آبا بالشویک ، در این شهر است آسایش



برای مردم بخواهد بود.

طهماسبی میرزا بولا آقرا حضار کرد و قبول بعضی، پس از آنکه سلی محکمی بر صورت وی حب، دستور توقیف داد. حرر توقیف او چون بازار رسید هیئت تجار و باقی بمیرل امیر لشکر رفتند و اعلام بحضرت نمودند. میرانشگر که در آن موقعیت حساس بر تحضرت تجار بگراں بود، نمایندگان آنها را نزد خود خواست و حاج صدرالاشراف و حاج کاظم رمایی همه بیدگی بارزگانان بوی سخن گفتند و موقعیت واهمه زاده و مدارات سیاسی و راه در راه مشروطیت و حفظ استقلال ایران شرح دادند و با اشاره بند دستگی موجود، پس مستبدین و آردیجوها را، او را متوجه دسیسه ای که بوسیله یورورخان فراهم شده بود گردانیدند. در نتیجه دستور استخلاص وی صادر شد و تجار او را بدخود برداشته به تجار بخانه اش بردند.

تا این پیش آمد میراحساس حسرت می کشید زیرا بهای آنکه هیئت تجار شهر، آن وضع مرد و لی رفته برای ترسعه امر تجارت، با عمران و آبادی شهری، که در نتیجه این کشمکشها، رونق بر می میزخفتند، درخواستی نمایند بکنعز، که نادسیسه دستا دیگری در هدشهریاش توقیف گشته بود، میسجلمش گردانیدند.

ناری گفته که عمل مهم مسافرت میرانشگر بآردیل خودداری عشایر فولادلو بر تحویل سلاح و شرارت دانی بود که گاه و بگاه از آن، با چاپیدن دهات یا قتل و دردی، سر میرد و امیت منطقه را بحظر میاداحت طهماسبی خودش نیز در بر خودد باور و زخاں لروم بحویل اسحه را نار آورشد و یورورخان نیز مثل برادرش از امیر لشکر مهلت خواست. بمیان ایل رفته سلاحهای موجود را جمع آوری کند و تحویل فرماده قشون نماید. ولی او هم رفت و مثل برادرش برنگشت. امیرانشگر از این مرد دلشنگ شد و آنها را تهدید به حمله نمود.

امیر عشایر، دانی یورورخان، و حسبعلی خان فولادلو که برای احترام طهماسبی بشهر آمده بودند ظاهر خود را از این رفتار یورورخان دلشنگ نشان دادند و با کسب جاره از امیر لشکر، برای تعقیب وی و تسریع در جمع آوری سلاح، از شهر بدر رفتند و از مراجعت بشهر و ایهای بعهده خودداری نمودند. طهماسبی این بار رشیت



پیرزاده آقا و پسرزاده در پیش درخت کنار و معروفی رندیل.

نشتان ۱. است چو شاد و آفتاب ؛ حاج محمدصالح تقی زاده ، حاج محمدعلی و محمدی ، حاج ابو بکر صافقی ، پیرزاده آقا و پسرزاده ، ملا علیزاده ، حاج صدرالاک انصاری ، حاج آقا سید محمدی ، حاج محمدحسن حسینی ، حاج و هادی محمدی

المصلحت برآید امیر عشایر را در پی آنها فرستاد ولی اراین کار نیز نتیجه‌ی نگرفت و فرمان حرکت بسپاهی که در اردبیل آمده بود صادر کرد.

جنگ فولادلوها  
و قشون دولتی  
جمعی از حیرندپیشان اردبیل در ایبار و ساطت کردند  
و احجام مرد ار راه مد کرده و ساروش بهر ز برادر کشی و  
جنگ قلمدار نمودند. طهماسبی گفتار آنها را بدیدرفت و

هشتی در مرکب رحاحی فرج حاجی حواجه لو، سرهنگ دوم محمود خان امین،  
نایب‌النصر، و کبل الرعد، حاج تقی و هابر ده، میرزا سوك آقا و اهب زاده و حاجی  
کاظم زمایی برای اتمام حجت برد آنان فرستاد.

این هشت، که از مدافع و مخالف و بیطرف و رئیس صایقه و افسر قشون ترکیه  
یاخته بود، بر دستان فولادلو رفتند و به شرح مقتضیات زمان و اقتدار دولت مرکزی،  
آنچه لازمه‌ی مصیحت بود کردند ولی نتیجه‌ای که گرفتند این بیست ارشاهنامه فردوسی  
بود که در آخرین جلسه «سوری حد» برادر امیر فیروز بر زبان آورد و آنرا بعنوان  
پیغامی برای طهماسبی فرستاد.

«چو فردا بر آید بلند آفتاب من و گرز و میدان امراسیاب»

سوری اردلیر قریب و بیابانترین بیگانه‌رادگان فولادلو بشمار می‌آمد و بیشتر اتکای آن‌ها به  
بیرمردانگی‌ها و شجاعت وی بود. ولی از مقتضیات دور غفلت داشت و قدر  
سرداران دولتی را ضعیف می‌پنداشت. بهر حال چون خبر به امیر لشکر رسید قشون  
بسمت قریه آراالو، که مرکز اشرار بود حرکت درآمد و آنجا را بنوب بسته به حاکم  
یکسان نمود. جنگ شدت گرفت و فولادلوها، بویژه سوری‌خان دلاوریها کردند و از  
هر طرف کشته دادند و جمعی از بهترین جنگاوران ایرانی، که میتوانستند در حفظ  
تمامیت ارضی و وحدت جغرافیائی میهن خود کاردی کنند، باتیر برادران برای حویش  
در حاکم و خون عنید بسد و تنی چند و سران شاهسون، مجمله سوری، تبر خورده قالب  
نهی کردند. شکست در اردوی عشایر افتاد و با آنکه در جاهای دیگر بیر به جمع‌آوری  
قوای پراکنده پرداخته در مقابل قشون مقاومتها کردند ولی برودی ارپای در آمده تسلیم

شدند. امیر و گروهی از آنان دستگیر و پس از محاکمه مسلم چوبه دار گشتند. از عجایب روزگار آنکه این وقعه در هفتم شعبان ۱۳۴۰ اتفاق افتاد و آنروز که بیان پدار آویخته شده درست بکمال تمام از قل حاح بابا، حان میگذشت و بر او را هم نان روز هفتم شعبان ۱۳۴۰ قمری کشته و دیوار را برویش انداخته بودند.

شادروان میرزا ابوبکر آقا عباسزاده (آستانرئی)، که اردوستان حاح بابا حان بود، بدین ماسیت شعری سروده چنین گفت:

درباغ حسان ای ملک حر حصارا      بر روح جو دایم در من بر تیره پیامی  
بر هستی ات آتش زد صیاد جفاکار      اندر دهنم قسم خود نهاد بدامی  
اینست محمود دل سجده نمایدم      پائیده برومند شود خیل نظامی

دوریکه این روز را میزدند مردم شهر همه بمات آمدند و هیچکس میکم محکوم سر بپای چوبه دار مآور به کسی از معاش چنان ندانها ناسرا می گفتند گاهی آب دهن به طرف آب می انداختند. آزاد و جوانان، اقربا و یاران پسر صخر و شریح و حاح بابا حان و نام قرمر پوشانده مقاب چوبه دار در قتل گاه میبردند و در آن لحظه، که خطاب بگردن محکومین میباند ختم، یکی را با خنجر بپای بند میبندیدند و دیگری بر ریان و بدو پد هیجان خاصی خطاب بعضی چشم گفت: «گفتند که چوبه دار را در دستم حبه می اندام پدرنر به بطریق رفقا تان و میگیرد»

فولادلوها سسم شدند و بی میر عشا بر بحال گریخت و در دره مشکول دو مقابل قشون دولتی به جنگ ایستاد. او سختی پدید ری کرده بعدتی بیو قشون دولتی وارد آورد و عظیم زده نام امیر ارتش و گروهی از سرداران را قتل رسانید. با ایستادن تاب مقاومت نیاورده شکست خورد. خود او و سران طایفه گرفتار شدند و تمها رشدا الممالک برادر وی از راه جنگل موفق به فرار گردید و از آنجا به مشهد رفته متحصص شد.

امیر عشا را اردبیل آوردند و پس از محاکمه نظامی بدار زدند و گروهی از دستگیر شدگان را نیز به تبریز بردند و پس از محاکمه اعدام نمودند. بدین ترتیب جنگ قشون با موافقت کامل بابان و اب و بسط حاکمانی فولادلوها در هم ریخت و ثروت بیشمار و املاک و اموال آنها از طرف دولت ضبط گردید.



عظمت که ملکه فولادلو و مادر سوری و نوروز و امیر فرور و دیگر سران آنها بود، بشهر مسفن گشت و در خانه کوچکی، در محله یعقوبیه ندگی محفزی یافت<sup>۱</sup> او شب و روز در خانه بوازی مثل اسر عشاق و مردان دلاوری، مانند امیر فرور، سوری و دیگران اشک میریخت و صدای ناله و ناله از مناره بگوش همسایه ها رختی عذری می رسید. محسنی می رسید که عظمت زرقعی افسی بود و در بام کمرای از گشته شدن بنگاهان و آه و ناله کسان آنها اندوهی بخود داد و می داد ولی اکنون که جدا بدیدند اسفام بیچارگان را از و میگردید در فقدان عزیزان خود و بدمی بداشت.



جمعی از عشایر خلخال که از طرف بیرونی دولتی دستگیر شده اند.

۱- معروف است که وقتی هفت صلح سر نشکر طومانی بر دستان فولادلو رفت امیر عشایر چواهرش (عظمت) پیشنهاد کرد که باقی ای دولتی صلح کنند و تسلیم شوند ولی عظمت حاضر قد خود پیش نهاد حقه گفت پس چاره نماند پس کن و این بود که امیر عشایر و تسلیم منصرف شد.

مدتها زندگی او بدین سان گذشت و سرانجام پنهان رفت و بیاری سیدامحققین املات خود را در دولت پس گرفت و تا آخر عمر باجوری جان ، بگانه پسر باقیمانده اش بزندگی تلخ خود ادامه داد .

زوال قدرت  
آقامیرزاعلی اکبر  
گفتیم آقا میرزا علی اکبر از آنجمه کسان نادری بود که  
دوستان و دو دشمنان بی امانی داشت . دوستان او مرید بش  
بودند که گاهی جانبداری بهر او را در عبادات میپنداشتند .

و صادقانه به او ارادت میورزیدند . ایان غالباً افراد عجمی بودند ، و از دسای جدید  
آگاهی نداشتند ، اجماع و اصول کهنه زندگی را ، که خود وارث آنها بودند ، اندی  
میدانستند . با هر فکر نوی مخالف میکردند و هر کار اصلاحی جدید را مخالف احکام  
دین مقدس تصور میمودند .

دشمنان او نیز ، در روشفکران و آزادیخواهان بودند . ایان که در خلاف دسته  
اول از طریق مسافرتها یا جراید و مطبوعات از پیشرفتهای علمی و اجتماعی جهل کم  
و بش آگاهی داشتند ، او را و چون قاتل ، که علب عقب ماندگی ملی تصور  
میکردند ، در این نقطه رانیده تعلیمات آقا میرزا علی اکبر میپنداشتند و بدینجهت  
بهر طریق که ممکن بود با او و کسبش مبارزه میمودند . ایان پول جمع کرده مدرسه  
تأسیس میمودند و آنان بدستور آقا ، معلمهارا بچرب میبستند و شاگردان را پراکنده  
می ساختند . اینها آخرب روشفکری پیدا کرده بمیر میبردند و آنها بدیاق بکفیر  
او را تهدید نموده از هر اقدام ممکن فرومی کشیدند . با همه اینها آنچه میتوان گفت  
اینست که آقا میرزا علی اکبر مثل بعضی دیگر دتا شرارت مآب نبود و در بهدش  
ارخبثت و موزیگری اثری بچشم نمیبخورد .

او مرد باهوش و درمک و بظاهر سادهای بود که حکومت شرعی را از آن  
خود میدنست و در برابر این قدرت همه را حقیر و رن می شمرد و در تحقیر صاحبان  
شوکت از هر اقدام مشروعی باز می بستاد .

برای آنکه خرائتة محترم به نحوه عمل او در اینمورد آشنا شود بدو رفتار او

معاون نموده اندره میمانیم که یکی در مجلس حرم پدر سرلشکر طهماسبی و دیگری در تشریفات استقبال او در مراجعت ارباب سمر کوة نقد قرار

سفری رکوة ارم بر تپای دینی بود و قافله بعضی از مواقع به شرفات حرمی از شهر حرکت کرد و برای جمع آوری وجوه شرعی بدهت و بخشها میرفت و یکی از این سفرها وقتی هر بازار گشت او بشهر رسید طاق معمول جمعی برای محصلین ثواب حروی و بعضی برای مصوحت رنگبیر دیوی در قبال وی از شهر خارج شدند شهر را در یک طرف راه و عشب در مقابل آنها نصف ایستادند و در حوی نصف اول منظر را و در وسط دوم و کمال از راه را در عرض حرم میسر از داشتند. آقا میر لایح سیدی سواد بود و قرآنی نیز در حوی خود بر روی قاجاری در دست داشت چون بمقابل سید علی میر طاهر رضایت نمود و آنگاه را حرم آنکه الایح حرم قرآن کریم است امیر را در ورکش از عمارت را در زیر پا و سدن گوشهای لایح کرد و گویا در میان مینگب گاه مرحوم من اصاعت امر کرد و ای و کی که مرد در رنگی بود و طایف از حین رسیدی سر و گوش لایح کشید و بدعون کردن مطالب دیگر زیارت الایح را از خود منتهی ساخت

داسان مجلس حرم پدر امیر طهماسبی نور شنیدی است. گفتم که امیر ولی نظامی آذربایجان بود و برای سوز کونی عبدالعزیز در دس آید و در دس شهر مقرب به مجلس حنفی بود که هر هفته پادشاه اردبیل به همراه در گذشت پدر وی در مسجد عالی قیو معقد ساخته بود و در آن همه طعقات و معدن شهر شرف داشتند. آنجا که در شاه نشین مسجد کبر امیر بشکر طهماسبی نشسته بود اخباره حرم مجلس در و شادروان ملاطیف محمد الو عظیم برای وعظ مسررفت و از شخصیت عبدالعزیز حرم و خدمات بر حسیه و آثار سخن نمود. در وسط گفتار و آقا میر و علی اکبر خطاب به محمد گفت ملاطیف سخنان را کوتاه کن من شش درم و نیمه هم زبان نشی و و این بیان ساده شخصیت امیر طهماسبی را که بر مسجد سایه افکنده بود در نظرها منزلت گردانید.



باری محالست و به درس و مدرسه بشر بر مبنای اعتماد او بر مریدان و سادگی و بی اطلاعی دسته اخیر و احیاناً عدم عرص و نظر خاص بر حق آنان بود. و به حکم اجتهاد و ایمان مبنای اسلامی نمیتوانست با علم و دانش محالست کند ولی متعصیب و معرصیب تدریس جغرافیا را عموماً کرده گردش زمین را بدشخ و برگز رید پیش او می گفتند و او که بهیشت به مومن عقد داشت با خود آنگاه به محالست با این مؤسسه علمی و ادار و توقیف و آزار مملکت و تنبیه شاگردان و حتی تکفیر اولیای آبهار سبب میگشتند بر حق او محالفتش به ملاحظه این رفتارها و را عمل بعضی از سیاستمداری خارج میدستند و این کارها را دیکته شده بر و تصور می نمودند.

بر رگترین گده او این بود که تصور می نمود بگانه متواند در این نقطه از جهان جنوی پیشرفت علمی دید و بگرد و بی لافل دور اردبیل خضار محکمی بکشد و آنرا از نفوذ تمدن جدید باز دارد. عاقل این است که پیشرفت و وسعت فرهنگ و تمدن و این بقدری سریع بود که به صله بسیار کمی حتی هر ده سال خود او را بر در بر گرفت و هنوز چند سالی از مرگ او به گذشته که در دوران خودی بدون حمایت و یاسرهای برهه در همس مدارس مشغول تحصیل گشتند و علی رغم خوش است پدر بزرگشان بامسیر آن پیشرفت و ثن خاطره نگارنده بهرین گواه آن میباشد که همواره به نام آقامیرزا علی اکبر متداعی میگردد.

در سال ۱۳۱۸ خورشیدی، که آغاز اوس سال خدمت معلمی و دولتی نگارنده بود در ریستان دختر سه پورا به تحت اردبیل بدبیری برگزیده شدم و روزی درباره پیدایش و نام اولیه آن مدرسه، که به نام «مهمسی» است اردبیل بوده است یکی از پرونده های مربوطه دبیرستان، در دفتر مدرسه مطالعه می کردم در آن پرونده نامه ای بود که خانم مدیره مدرسه برای فرماده قزو اردبیل نوشته و ضمن اعلام آنکه «کتاب آقامیرزا علی اکبر دبیر و کلید ریخته میجر آمد سفت اطلاقها بر سر دختران خرب کنند» از وی کمک خواسته بود. فرماده قزو نیز در نامه جوابیه به عنوان و علیت محذره علیه مدیره مدرسه مهمسی است اردبیل نوشته بود که فرق درسامت کسان آقامیرزا علی کبر را از آنجا دور سازند. در این لحظه که هر دو نامه در دست

نگارنده یور در اطاق ارشد و دختر جدی اردشش آموزان را در گردید تا برای نوشتن معلم در تخته سبزه گچ برد و او که مش سابر دختران سروروی بی حجاب و روپوش مدرسه بن داشت بوقت آقامیرزا علی اکبر و دختر یکی از پسران وی بود و در آنروز کمتر از دوازده سال از مرگ آف میگذشت.

پری آقامیرزا علی کبر در گذشته قدرت زیادی در هر کاری که در این ولایت رخ میداد اثری از موافقت نامحالفات او به چشم میخورد و ای کم کم که سبب عمرش فروده میگشت بخصوص بعد از آنکه سران عشایر که مددکاران او بودند، بدست فاشون دولتی نارو مار گشتند مش گذشته ها حرارت و تلاش زیادی بدشت باسجل در سال ۱۳۰۶ خورشیدی داعیای پیش آمد که مزحمت جدیدی برای او فراهم ساخت و آن قتل امین العلماء بود که در شب ۲۲ رمضان ۱۳۴۵ قمری رخ داد

نام وی ملا عبدالعظیم بود ولی همشهرین و بطور کلی هر کسی که با او سروکاری داشت ویرا باسم امین العلماء میشاخت

قبل  
امین العلماء

و مرد مسعد و شوخ طبعی بود و ترافع مردم رسیدگی میکرد و مثل صاحب دفتر اسناد رسمی گنواشی و تکریر معاملات مراجعین رسیدگی مسمود و ظهر و غروب بر در مسجد در چاقو زدن که از بزرگترین مساجد اردبیل است نماز جماعت میخواند و گاهی برای وعظ بمبیر میرفت. برخلاف وعظ دیگر سخاش بیشتر جبه شوحی میداد و بدین طریق مطالبی را که گمش برای دیگران مشکل بود، بیان مسمود و از بسجده مستمعین و پای سر شبان وی هم عدلاً مش خود وی ظریف و شوخ بود و بخوشروئی گفته های او را تحمل میکردند.

از این بیان باید تصور نمود که او مرد بی ادبی بود و خارج از براکت وعظ میکرد با حکام و احادیث و دیگر گویه میساخت. بیکه در ادای مطالب شیرین کاریهای مسمود مثلا روزی در مبیر چنین گفت که من وقتی بمسجد میآمدم در نظر داشتم برای

۱- در آن ایام چون اعتبار مالی مدارس کم بود گچ را که با آن روی بخت سیاه مینوشتند

در دفتر دبیرستان میگذاشتند تا دانش آموزان بهوده تلف نمایند

شما در جهت سخن گویم و سرگذشت اسد را در آن محیط و حشمت سال کنم. وای  
و هی حسرت لا می آمدم تغییر عهده دادم و تصمیم گرفتم بهشت را بری شود بگذرانم خود  
معرفت تمام را بر دورح در همه شما بچشم خواهید دید آنچه بهتر که من را بهشت  
سخن بگویم زیرا نه خود شما و نه کائنات آنجا را بخوبی دید

امین سفرهایی کرده و در بهر و در بر و در حال و بر گاه آسمانی و شب و شب  
سرد و سپید و شب بود و گویا قضاوت لشکر را بعد از کودتای ۱۲۹۹ بتوصیه او پذیرفته  
بود اما برخی طرفداران آقامیر را عیانی اگر و بر بهائی مدد رساند و این مطلب را  
کم و بیش در شهر شهرت داده بودند.

در آن روزگار در اردیل عده ای را عطف مطیع و با شخصی بودند که بن مردم  
حسن قوت داشتند یکی از آنها ملا یعقوب نام داشت که به قطب لواء عصیان معروف شده  
بود. گویند او روز بیستم به شب بهشت پنجم رمضان سال ۱۳۴۵ قمری در یکی از  
مناظر خود سخن از صلالت و گمراهی آن دنیا آورد و گفت که امین اسماء گفته است  
روز بیستم رمضان عید فطر است و برای ماه منورده روز است و مایکماه دوره گرفته ایم.  
روز بیست و یکم هنگام غروب قطب را امین در نزدیکی مسجد سرچشمه بهم  
مستوف شدند. من را قطب گله کرده و حملاتی از خود دفع نمود صداها اندکی  
بسیار شد و مردم کم کم جمع شدند هر کسی بصرفنداری را یکی برخاست. قوم  
السادت نامی که در سادات حلال و ساکن اردیل بود، به حمایت از قطب سخنایی  
گفت و چون سر بازار از جمع شدن مردم جلوگیری کردند موضوع با آرامش ختم  
یافت و جمعیت پخته های خود رفته

بعد از قطار قطب و قوام السادت برد آقامیر را عیانی کر آمده حاجر را گفتند.  
ما را مطالبی که درین ملاقات عنوان شده بی صلاحیم ولی مدتی که فرموده عشون  
چون از د فعه غروب آنگاه گشت همان شب قطب و من را احضار کرد و با حضور

۱ گویند «بیها عدد ۱۹ را که به حساب امجد به دنیا دو حده است مقدس می شمارند  
و ماههای خود را ۱۹ دور و سال را نیز ۱۹ ماه حساب میکنند که ۳۶۱ روز میشود



علی اکبر هشتم و چون رای او چسب بود بدینکار مبادرت کردم ولی آقامیرزا علی اکبر موضوع را تکذیب نمود .

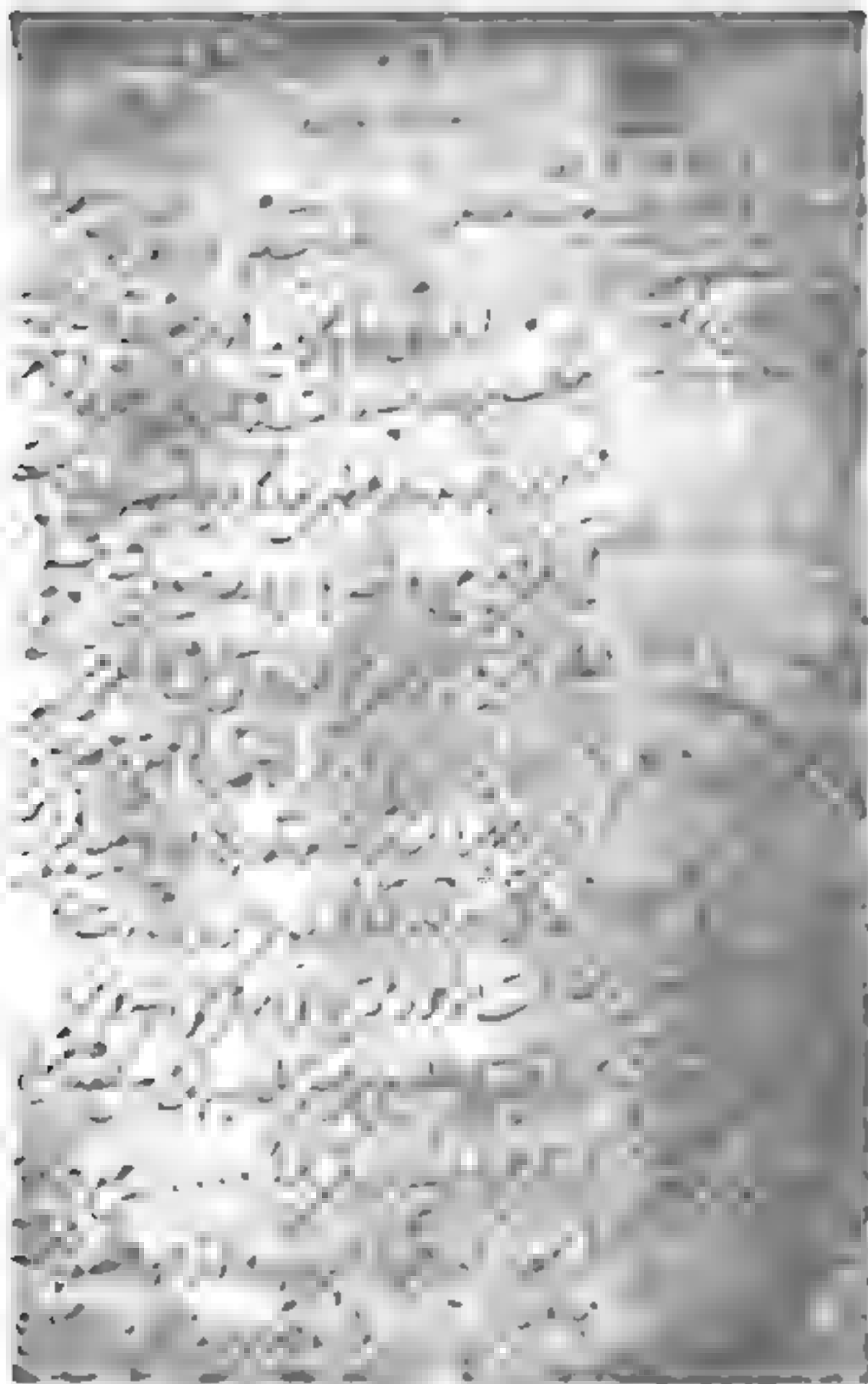
دوستی امین العلماء  
باحصرت اشرف  
سردار سپه

ما را امین العلماء اطلاعات بیشتری نداریم و بوانفع تبعیت او را از مسلک بایبگیری میدادیم ولی اکثریت و بلکه همه کسانی که ما ، در مورد وی از آنان پرس و جو کرده ایم ، استسباب او را بدان فرقه اتهام راهی دانستند و رویه گرفته قتل آسرد را دسیسه ای قلمداد نمودند .

امین ، چنانکه گفتیم در تهران و تبریز با کسان و بزرگانی آشنائی داشت و مورد علاقه و احترام بود ، یکی از دوستان وی حضرت اشرف سردار سپه بود که مدتها قبل از کودتا با او آشنائی داشت و بعد از بیل مقام سردار سپه برای تبریز رفته خود را به وی حفظ نمود ، در وقعه ای که بعد از حکومت بهر برای حاج باباخان روح داد و در تهران علیه آن مرد دلاور پرونده سازی شد امین برای رفع تعاهبات سوء و اصلاح کار حاج باباخان فعالیت های میوادمندی نمود و با سردار سپه و دیگر جنگ بزر ملاقات و گفتگوهای کرد . او بعد از این ملاقات نامه ای حاج باباخان نوشته است که متن قسمتی از آن بدین شرح است :

«شیر و خورشید ، دیویزیون فراق علیه حضرت قوی شوکت اقدس همایون شاهنشاهی ، اداره قاضی القضاتی ، دایره دیویزیون ، شماره ۱۱۵ ، تاریخ ۱۶ ربیع سلسله تخفوی لیل ۱۳۰۰ ضمیمه ندارد .

هدایت شوم از اقدامات حضرتعالی کارما بروفق مرام گردید . افسوس حضرت اشرف آقای وزیر جنگ سردار سپه دامت شوکه گله حضرتعالی باحق برمود . آنچه لازمه عرص برود گردید ، تفصیل رباب است بر تحریر میآید ، خیلی مایلند با هر درجه میل داشته باشید و دخل نظم شوید بعد بمحل خوبی و لایق شاد حکومت داده شود برادر ، آبرورها که در مزن حضرتعالی احقر و حضرت اشرف آقای وزیر جنگ دامت شوکه مدتی مهمان بودیم یقیناً فراموش نشده و بخواهند . جمعا اولیاء



امور رشادت و شجاعت و خدمات آن وجود محترم در مرش نحو هد فرمود. ۱۰  
 امکان تحقیق بنحیم که حضرت اشرف و برجنگ در کجا و چه تاریخ میهمان  
 حاج باباخان بوده است و این بنا بر گفته مالخوردگان این وقعه در اردبیل صورت گرفته  
 و در موقع مأموریت قوای دولت بهرامشاهی پیرمجان و سردار بهادر برای سرکوبی  
 عشایر و چپاولگران این شهر بوده است که ساداتان آن در قصص پنجم این گزارش  
 آورده ایم.

بفرز اظهار نظر معبرین سردار سپه نیز در آن اردو بوده و فرماندهی دسته مسلح  
 را بر عهده داشته است. افسر اردو هنگام اقامت در اردبیل، هر يك در خانه یکی از  
 متمکین منزل گردان و گوی سردار سپه میر میهمان حاج باباخان بوده است. سردار سپه  
 در تابستان ۱۲۹۹ میر، که «رضا خان سر تیم» نامیده میشد، بجای سرهنگ «شیخ لسکی»  
 بهرامشاهی آذربایجان اردبیل منصوب و مأمور نامی امنیت در دیلمان گردید. آذربایجان  
 در آن زمان در دیلمان بود و شیخ لسکی، بجای رفاه مردم را مورد تهدید قرار میداد  
 این بود که آنها بدو اب متوسل گشتند و سبب عزل او شدند. دولت وقت نظر بناقت و  
 کاردانی های رضا خان سر تیم در وقایع کاشان، کرمانشاه و کردستان و آذربایجان او را  
 بجای شیخ لسکی منصوب داشت و امنیت را در آن حدود برقرار ساخت.<sup>۱</sup>

سردار سپه در مدت اقامت در اردبیل از دلاری و مردم مکی حاج باباخان خوشحال بود  
 و بعدها به یکی از وی یاد مینمود چنانکه امین العلماء نیز در نامه خود بدان اشاره کرده است  
 همسر حاج باباخان بعد از قتل وی تلگرامی به امین محابره و در باره استخلاص  
 او ستم کرده است.<sup>۲</sup> مین در این موقع قاضی لشکر آذربایجان بود و گوی در شرفخانه  
 استقرار داشت و پیرا تلگرام بدان نقطه محابره گردیده است و ایندشمن آن «شرفخانه» آقای  
 امین العلماء قضاوت لشکری، مکتوب رسید متأسفانه بدون مقدمه حاجی جان گرفتار تحویل

۱- اقتباس از مقاله پیشگویی درباره سلطنت پادشاه خواندنیها بهمن ۱۳۳۹

۲- چندی که گفته ایم موضوع قتل حاج باباخان مدتها در پرتو ابهام بود و مثل ساکم  
 شایست گویا گونی درباره زنده بودن و مرگ وی نشر میدادند.

مولادلو فعلا مقهور لائو ار صد حتمی صمد شر افمند با سحر خلاص مشر له سمد د  
میطلبیم ، رود خواب ، کمپنه مجتهد زاده .

به آنکه آقا میرزا علی کمر او اقدام حاجی آقا یقال در قتل

سعید

امین العلماء اظهار بی اطلاعی نمود با اینحال از طرف او ایای

آقا میرزا علی اکبر و

در باب حکم به سعید وی صادر نگردد. پس مردم و حبس عطل

مراجعت و مرتکب او

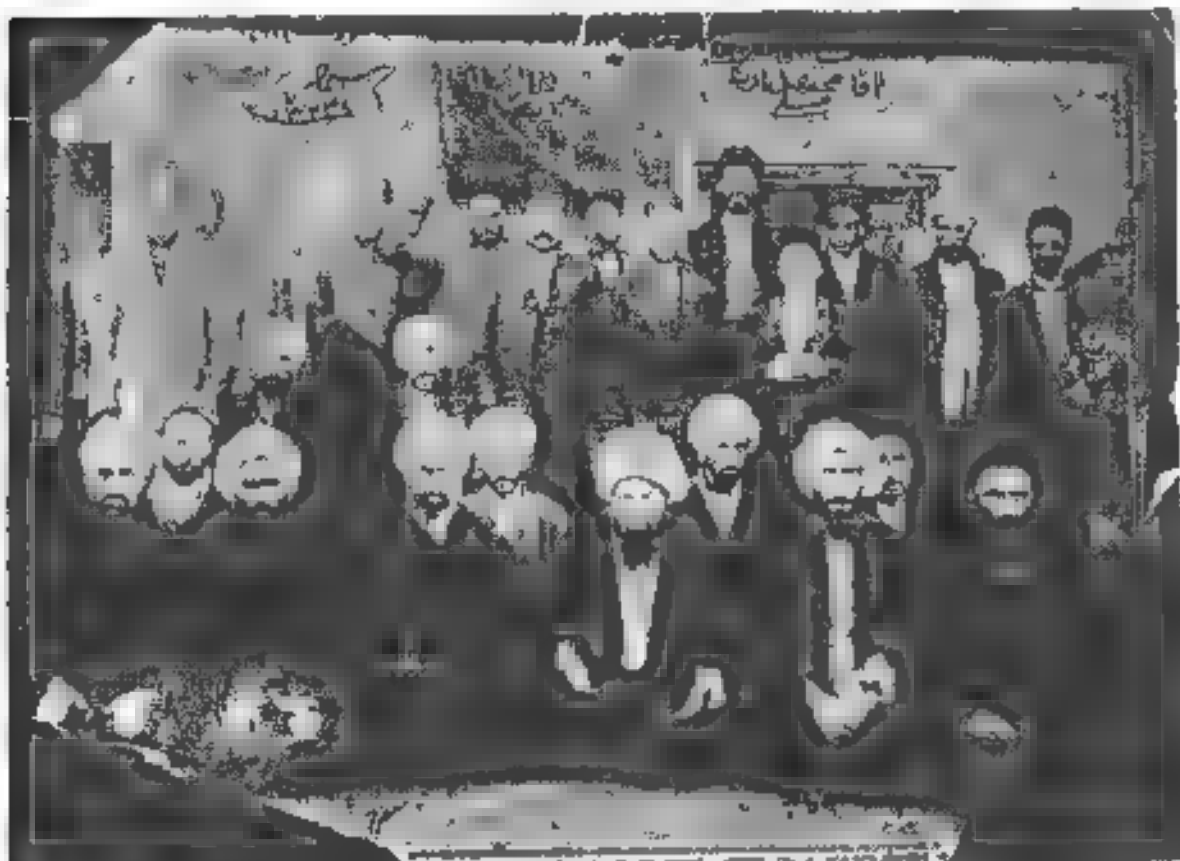
عمومی و بسته شدن بازار و دکان شد. مردم ، بویژه مریدان

و کسان و ، محامیان او ، برخاستند و ی چون ریش بر شهر و اطراف تسلط کامل

داشت و قتل رؤسای عشایر ویر موجبات دخالت طوایف اطراف را از بین برده بود

و سرکاری از پیشرفت چنانکه در «رؤ حلر گوی رفتن» بین بعمام بر می رسید

کاری نمایند



مادروان آقا میرزا علی کبر در اواخر عمر



دین حذرة مبنی موضوع مشکلی بود چه هیچکس در محلات ششگانه نمی-  
گذاشتند که بعضی وی در قریب آب محل حذرة سپرده شود زیرا چندینکه گهیم نامی  
بودی از بر شهر شایع گشته بود و مردم دین جسد او را در کنار قبور آباء واجد خود  
موجب دراحتی روح مردگان خویش تصور میکردند.

ما بیکار نیز گفتمایم که شامه و اکثریت مردم در مقابل تفاوت سببهای لشکر  
بودند و بدون آنکه در مدد مری آنگاه باشند غالباً از چندی از متعبدین و  
سردمدان محلات پیروی میکردند کسانی را آنان غالباً با این نام چندی حذرة  
و در مساحت پای منور و مساحت بودند و چنانکه بعضی از آنها مسائل شرعی خود را  
از و آموخته و عقد ازدواج خود را بواسطه او منعقد ساخته بودند ولی مرور او را  
بالتفصیل دیگر نامی میدادند و از دین حذرة و حلومیکرند.

بهر حال حذرة مبنی مردمی بودند و سرانجام فرامیفته پادگان دخالت کرد  
و به گماردن سربازان مسلح او را در دستارهای گوی، که امروزه دبیرستان صوفی و  
سسمای شهرداری برخی قسمی و آب ساخته شده است، دین نمود.

با سبب تقامیر اعلی کبر شهر و وضع غیر عری داشت و سم تفاوت جدیدی  
مروقت تا آنجا که رئیس بصره شخصاً مردم سحر می کرد و تاج سوء قدامات  
آنها را به آورسد و بنگر می ایستاد و در میان مردم شب پیش از حد شعاع در گمار  
خود ملائمت نشان داد. خلاصه نامات او خطبات مردم چنین بود که این رفوس شعاع  
محافظتی است که با مأموران دولت در این ولایت اثر میدهد و بی مأموران و میل  
و دوست خود دین شهر ساخته بدینکه با مأموران مرکزی دین مقدمات منصوب  
شده بدو به حکم و نای مرکزی است که آنها را از این مصاصت بر کنار مسازد  
گروختی و شکایتی مست نامقامات و رفتار مأموران دولت دارند بنگر اصحاب رفته  
مطالب خود را بر کرا اعلام نمایند و الا سستی دکان و بازار را مأموران محلی بعنوان  
و بام علیه دولت میدادند و حباب آ کسانی را که چنین کنند بسختی تنبیه مینمایند.

خود آقا میرزا علی اکبر هم که موجه و خامب اوضاع بود، مرحوم نقیب

السادات و برادر فرستاده به مردم پیغام داد که دست از تعطیل بردارند و یکسب و کار خود بپزدارند. باینحال بگری و اضطراب همچنان برآمودان و مردم اسیر می‌آورد و آخر کار معلوم بود تا آنکه فردای تبریز آقا میرزا علی اکبر متدی پسرش میوز - محمد و امادش میرزا موسی بقصد عثبات عالیات در اردبیل حرکت کرد و بسبب ریحان برادر افسرده.

در قتل او اندکی شهر آرام گرفت و دوسه روز دیگر حجتی آقا و تل امین العیاض نیز مسلم جوفه دار گردید. آقا میرزا علی کبر، که مادرش ریحانی و خود در آن شهر شایسته شده بود با احرام راند الوصف علمی ریحان. دانش وارد شد و بی توقف مدت زیادی طول بکشید زیر اسم جمعه خوانی در تهران و سرر صادق قاصد در تبریز، افسانه پی گیری رای آزادی و بازگشت وی بعمل آورد و الاخره با کسب موفقیت دولت مرکزی موجبات معاودت او در اردبیل فراهم گردید.

آقا در اوخر سال ۱۳۴۵ قمری (اواخر بهار ۱۳۰۶ خورشیدی) در دبیال برگشت و در میان استقامت پرورش و جدلی و بدخاطر خود گردید. مریدان و دوستان هنگام ورود وی تظاهرات زیادی کردند و یکی از مریدان با هیجانی که دیده بود فریاد خود را جنوبی آقا بساحه در صدد فریاد کردن وی برآمد ولی مخالف آقا، جان ناردای بر آن طعن بگناه بخشید.

مراجعت رجبز اعتدل فتاده و آن مرد قوی از بیماری رنج و عذاب میرد. و قتل قتل میں و ملائمت های تبعید، شکستاری در روح او بوجود ورده روحاً و جسماً ویران مجبور میساخت. تا آنکه روز بیست و پنجم شعبان ۱۳۴۶ قمری (۲۸ بهمن ماه ۱۳۰۶) مرگ، طومار زندگی پرماجراهای او را در خود پیچید، و شخصی که بشمار ثلث قرن باریگر مقتدر بن ولایت بود عاخر و سچان گردانید.

۱- شادروان آقای حبیب آقا مجتهدی برادر دهنه آقا میرزا علی اکبر چنین می پنداشت که مادر آقا دختر آخوند ملاقر باعلی ریحانی بود. متأسفیم که برای ما وسیله تحقیق نیست. فراهم نکردید، به آقای مجتهدی میر که برادر بود در این باره بررسی نماید اجل مهلت نداد. و بی شکوند آخوند ملاقر باعلی اندوای نکرده دختری نداشته است.

جنازه و در محراب ماب در گوشه‌ای در مسجدش دفن کردند و در سوگ و ماتم و مجلس متعددی برپا داشتند، بیست و دو سال بعد یعنی در سال ۱۳۲۸ خورشیدی جمعی از مریدان جسد او را در آردو به سرپرستی شادروان حاج محمد علی ماب، ده بهشت بردند و در آنجا دفن نمودند.



### پایان جلد اول

در اینجا این مجلد از کتاب را پایان می‌رسانیم و به ای احترام از نظر ریاست آن باقر کتایب را بیاری خدا در مجلد دیگری عسر مه میداریم. **پدر گاه** حدیثی که در کتب سپاس می‌گزاریم که ما را تألیف این مجموعه موفق داشت و آرزوی را که سالها ازین حین در دل داشتیم بر آورده شود **الحمد لله**

از خوانندگان دانشمند و صاحب نظران گرامی به حسب نقائص ممکن پویش می‌خواهیم و یادآوریه‌ای از باب اطلاع را برای تصحیح اشتباهات بدیده مت می‌پذیریم. در جلد دوم بخشی را بدین منظور اختصاص داده‌ایم تا نظریات رسیده را، اگر برسد، در آنجا بیاوریم و عکسها و اسنادی را که ممکن است بعضی از علاقمندان ارسال دارند در آن قسمت ثبت نمائیم.

ما در تألیف این کتاب قریب سه سال رحمت کشیدیم کتبها، مقالات و نوشته‌های زیادی جراستیم و در جستجوی محدود از ساجوردهگان اردبیل، که ممکن بود اذوقه‌ی گذشته این شهر اطلاعاتی داشته باشند، وقت زیادی صرف کردیم. بهمه اینها خود اذعان داریم که آنچه گرد آورده‌ایم در دریای ژرف تاریخ بی‌طولانی این حصه است. بهر حال بیش بیست و هزاراد يك حوادث و اتفاقات آن سر در بر

چه توانستیم کرد؟ بیش از این منابع و مساعد دیگرى دسترس نیافتیم و اصرار از چاپ و نشر مطالب این کتاب را میر، صدر نفس احتمالی گفته نابخشودنی داشتیم و همین پنداشتیم که گر ما میر این کار را نکنیم چه بسا که قیمت اعظم این وقایع، بویژه حوادث دوره‌های اخیر، آریده‌ها برود و پس از گذشت سال‌خورده‌گان 'نگشت‌شمار معاصر، آنها بر مثل وقایع قراموش شده، از صفحه حاملین رده‌ده شود و تاریکیهای تدبیر این سامان بیشتر گردد.

بحکم و طبیعت اخلاقی سروان مرحوم عباس محسنی درود میسر شدیم و اسفاده از دداشتنهای او، بویژه از لحاظ ترتیب تاریخی و قسمتی از مطالب گنجانده، بدآور می‌شویم. همچنین از هیئت به کد لایه آفر مرثی دلجو، که موحیات استنده از آن پدداشته‌ها را فراهم کردند، تشکر می‌نمایم و مسامی دارند؛ آقایان سید محمد سیدی، شیخ محمد محسنی و رسول محسنی، از یس خبث حقیقت می‌نمایم. نیز از الطاف مدیریت اولیای محترم انجمن آمار ملی، بویژه از محبت‌های گرانمایه تیمار سید فرح‌الله آذولی ریاست هیئت مدیره آن انجمن، که با همکاری این کتاب تشویق و یاری نموده‌اند صمیمانه سپاسگزارى می‌کنیم.

ما عنایات دو برادر محترم آقایان علامه حسین حبیب‌اللهی و حاج علی دجاست را توأم با محتبهای سمیمه، آقایان علامه حاج امیری، علی‌اکبر حبیبوند، منوچهر احمدی کرمانی اسلام مجاهد، سید اصغر اردبیلی و موسی صادقی، که چند ساعتی از اوقات عزیز خود را صرف مصاحبه با کردند یا عکس و مددکی در اختیار گذاشتند، ندیده احترام می‌گیریم و از رحمت آقای دکتر مهدی حسن و اهب‌راده که مصوبی از سر نامه آدم، بویه آریوس و ترجمه و از اروپا برای ما فرستاده‌اند قدردانی می‌نماییم.

ما بافتی سوسل خود در هیچک از وقایعی که در این کتاب آمده است شخصاً نموده‌ایم و بنابراین در ذکر آنها از خود چیزی ساخته‌ایم بلکه همه آنها را از مساعد و همس و جوها، که کثراً هم بنا به اشته کرده‌ایم گرد آورده‌ایم و چون کوچکترین

نفع و ضرری در آنها نداشته‌ایم موجب‌تی برای انحراف از طریق  
بیطرفی نیافته‌ایم گو که هر گونه سود و زیانی هم مینو ست ما را در  
این طریق بار ندارد. از این رو در برابر تاریخ و وحدان خود سر قراریم  
و بدون کوچکترین حب و بغض، آنچه را که بعد از افتاد مدارک مورد  
استفاده، مقرون بواقع دریافتیم بنقل آنها میادرت می‌دهیم



اعتقاد : ذکر این نکته را بعنوان پوشش لازم میدانیم که ، آنکه در  
دستور زبان فارسی، مثل هر زبان زنده دیگر، برای اوب شخص و دوم  
شخص مفرد ضمائر «من» و «تو» وضع گردیده باینحال در گذشته و  
هوشنده معمولی، اولی کلماتی مثل «بجانب» بنده، قدوی،  
از اذیتند (و هم‌چون «وکی الدظی عافتد شما، سرکار، خدا یعالی،  
حضر عالی» ، بکار می‌برد زیرا لفظ «من» مایه ی رجوع حواشی و  
نخوت و کمال به همین «تو» نیز یک حالت تحقیر استنباط میشود  
در این کتاب، آنجا که می‌بایدست ضمیر اول شخص مفرد استعمال  
شود، «لایل مذکور از بکار بردن لفظ «من» خودداری گردیده و  
چون موردی هم برای گیماتی مثل بنده، اینجا ب، قدوی و ضمائر آن  
نیوده است تا گریز غالباً از ضمیر جمع استفاده شده است. این کار علاوه  
بر آنکه غرضش برد عقلاً مقبول است پیش خدا نیز مطلوب میباشد  
زیرا در دستور اولیای دین او، هر فرد مسلمان باید در شبانه روز او را  
در مرتبه دربارهای واجب یا همین ضمیر جمع مورد خطاب قرار دهد  
و به پیشگاه مبارکش چنین معروض دارد.

«یا ایاک نعبد و ایاک نستعین. اهدنا الصراط المستقیم،



مآخذی که در تألیف این کتاب از آنها استفاده شده است:

- ۱- آثار باقی‌مانده عن العزیز الخلیفه تألیف ابودیاح میروسی
- ۲- اسنن‌الانکاسم تألیف مقنسی طبع لیدن ۱۸۲۲ میلادی.
- ۳- امام حسین و ایزد ایزدین تألیف کورن فریشتر آلمانی ترجمه دیب‌الله منصوری، محقق خواندنیها سال ۱۳۴۹.
- ۴- ایران باستان حسن پیرنیا تهران چاپخانه مجلس ۱۳۰۶ خورشیدی
- ۵- ایران در زمان ساسانیان ترجمه رشید یاسمی چاپ تهران ۱۳۱۴.
- ۶- ایران‌شهر محمد کامران اصفهان چاپ برلین ۱۳۰۵ خورشیدی
- ۷- ایران نو (دورنامه) تهران ۱۳۲۲ قمری
- ۸- بامک‌حرم دین سعید نقیسی تهران ۱۳۳۰ خورشیدی.
- ۹- تاریخ اردبیل و دانشمندان عجم‌الدین موسوی اردبیلی چاپ نجف اشرف ۱۳۴۷ خورشیدی.
- ۱۰- تاریخ زندگانی و خدمات محمد ولیخان خلعتیری سیهسالار سناسی  
نظم عبدالله خلعتیری، تهران ۱۳۲۸ خورشیدی
- ۱۱- تاریخ مشروطیت ایران، احمد کسروی، تهران چاپ پنجم ۱۳۴۰  
خورشیدی
- ۱۲- تاریخ مفصل ایران عباس اقبال تهران ۱۳۱۲ خورشیدی
- ۱۳- تاریخ نو شاهرده جهامگیر میرزا یکوش‌عباس اقبال تهران ۱۳۲۷  
خورشیدی.
- ۱۴- تاریخ و جغرافیای تبریز شاهرده ناصر میرزا، تهران ۱۳۲۳  
خورشیدی
- ۱۵- تاریخ هیجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، تهران چاپ ۲ ۱۳۲۳  
خورشیدی.

- ۱۶- تاریخ یعقوبی چاپ بیروت ۱۹۶۰ میلادی، برابر ب ۱۳۷۹ قمری
- ۱۷- تهران اکوئومبست (مجله) تهران- ۱۳۴۴ خورشیدی
- ۱۸- جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی لستریج - ترجمه محمود ترقان تهران ۱۳۳۷ خورشیدی
- ۱۹- حبیب السیر خواندمیر تهران چاپ سنگی ۱۲۷۰ قمری
- ۲۰- حدود العالم در حوضه بکوشش دکتر منوچهر ستوده انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۴۰ خورشیدی
- ۲۱- خطرات و خطرات مخبر السلطنه تهران ۱۳۲۹ خورشیدی
- ۲۲- خواجۀ اتحاد زان کوره فراسوی ترجمۀ دیبج الله مصوری، مجله خواندنیها سال ۱۳۴۱ خورشیدی
- ۲۳- خواندنیها (مجله)، سالهای ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱
- ۲۴- حیایا مشکی شهر، علامه حسین طباطبائی تهران ۱۳۴۰ خورشیدی
- ۲۵- دایرة المعارف اسلام پاریس ۱۳۳۳ میلادی
- ۲۶- دایرة المعارف عربی چاپ بیروت ۱۸۱۸ میلادی
- ۲۷- دلائل گمنام مولود فراسوی ترجمۀ دیبج الله مصوری خواندنیها سال ۱۳۴۹ خورشیدی
- ۲۸- راهمای شهر سندی ای ای که دآورده سارمان فار، تهران، ۱۳۴۵ خورشیدی
- ۲۹- روضة الصفا، میرخواند تهران ۱۲۷۰ قمری
- ۳۰- زندگانی شاه اسماعیل اول رحیمزاده صفوی تهران ۱۳۴۱ خورشیدی
- ۳۱- زندگانی شاه عباس اول، نصر الله قنصی، تهران ۱۳۴۵ خورشیدی
- ۳۲- سرمدۀ ابودلف ترجمۀ ابو الفضل طنابائی، تهران ۱۳۴۲ خورشیدی
- ۳۳- سر نامه آدم اوده آریوس، ترجمۀ اختصاصی دکتر مهندس حسن واهمداده
- ۳۴- سرمدۀ ناوریه، ترجمۀ ابوتراب موری، محرم ۱۳۳۱
- ۳۵- سلسله نسب صفویه، شیخ حسین ولد شیخ ابدال زاهدی، چاپ برلن، ۱۳۴۳
- ۳۶- سیاحتنامه شاردن، ترجمۀ محمدعباسی تهران ۱۳۲۶ خورشیدی



- ۳۷- شاه‌حسنگ ایر پیر، تألیف اشش‌مقر، ترجمه دیب‌الله منصوری، تهران ۱۳۴۳ خورشیدی.
- ۳۸- شخصبتهای نامی ایران، تألیف محمد رساردنایسی، تهران ۱۳۴۷ خورشیدی.
- ۳۹- شرح حال رجال ایران در قرون ۱۲، ۱۳ و ۱۴ هجری، مهدی نامداد، تهران ۱۳۴۷ خورشیدی.
- ۴۰- شرق (روزنامه)، تهران ۱۳۲۷ و ۱۳۲۸ قمری.
- ۴۱- شهریاران گمنام، سید احمد کسروی، تهران ۱۳۰۷ و ۱۳۰۸ خورشیدی.
- ۴۲- شیخ صفی و نیرش سید احمد کسروی، چاپ دوم، تهران ۱۳۴۲ خورشیدی.
- ۴۳- صوره‌الارض ابن حوقل، ترجمه دکتر جعفر شاد، بنیاد فرهنگ، تهران ۱۳۴۵ خورشیدی.
- ۴۴- قاموس الاملا، ترکی چاپخانه‌ای، ۱۳۰۶ هجری قمری.
- ۴۵- قیام آذر، مجله و ستاره، اسماعیل امیرحجری، تبریز ۱۳۳۹ خورشیدی.
- ۴۶- کشوری و مناسبات ارض ایرن در عهد مغول، پسر و شعسکی، ترجمه کریم کشاورز، تهران ۱۳۴۴ خورشیدی.
- ۴۷- مائرو لثار، محمد حسن‌خان اعتمادالسلطنه، تهران ۱۳۰۶.
- ۴۸- مرآت‌البلدان، محمد حسن‌خان صبیح‌الدوله، تهران ۱۲۹۴ هجری قمری.
- ۴۹- مسائل الممالك، مصطخری، تهران ۱۳۴۰.
- ۵۰- منجم‌البلدان، یاقوت حموی، تهران ۱۹۶۵ میلادی.
- ۵۱- مقالات سقواء‌الصف، ابن‌برار، نکوشش احمد میرزای ۱۳۲۹ قمری.
- ۵۲- نزهة‌العنوب، حمدالله مسوقی، لندن، ۱۳۳۱ قمری.
- ۵۳- نثریه قره‌سنگ اردبیل، اردبیل، سال ۱۳۲۸ خورشیدی.
- ۵۴- یادداشت‌های جمعی شادروان میرزا عباس محسنی (اردبیلی).

## احصای شخص که در این کتاب آمده است

### الف: اشخاص و طوایف

نام	صفحه	نام
۲۹۱	آقا علی	آ:
۱۲۶، ۱۲۲، ۱۲۱	آقای کبر و ملی	آش
۱۶۱	آلاندو	آبی
۲۱۹، ۲۲۷	آلش	آخوند (طایفه)
۴۷	آمت الله راده	ثروان
	۵	آخوند راده (آخوند اوف)
	۲۱۱، ۲۱۶،	۲۲۲، ۲۲۰، ۲۵۸، ۲۵۹، ۳۱۹، ۳۲۰
۲۸	مادر	۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۸، ۳۳۰
۷۲، ۱۲۷	براهیم (ح)	آدم اوته آرنوس
۲۰۱، ۲، ۲۰۸، ۲۹۱	براهیم (اریک)	۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷
۳۱۳، ۳۲۶، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۵،		۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷
۳۴۸، ۳۵۴، ۳۵۷، ۳۶۱		آسمان النجار
۱۷۹، ۱۹۳	براهیم سواری (حاج میرزا)	آه محمدحاج قاجار
۲۰۰، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۹۱، ۳۰۹		آقا ابن السلطان
۳۲۶، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۷۱	ابراهیم ملوری	آقا احمد
۶۲	ابراهیم بن جعفر	آقا بیگ
۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹	ابراهیم (بن حیدر)	آقاجان آیت الله راده
۳۶	ابراهیم (بن لبث)	

۲۸	ابوسین	۴۸، ۴۹	ابن ہیم (سالادی)
۴۱۷	ابو طالب ذریعہ	۷۶	ابراہیم (شیخ شاہ)
۶۵	ابو عبد اللہ جعفر	۲، ۱۰، ۲۰، ۲۱	ابراہیم صدیقی (حاج میرزا)
۳۲	ابو عمر ان	۲۱۶، ۲۱۷	ابراہیم حبیب حوئی (حاجی)
۵۲	ابو نصر (روادی)	۲۲۷، ۳۲۲، ۳۴۱	
۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۳	اجلال الملک	۴۰۰	ابراہیم موسوی (آسدرائی)
۳۹۴، ۴۱۲		۲۶	ابن الکبی
۳۵۲	احمدی (حاج بابا)	۲۲۰، ۶۹۰، ۷۱۰، ۱۱۲۰، ۱۱۵	اسرار
۱۹۲	احمدی (حاج اسماعیل)	۲۳۰، ۳۰۱، ۴۰۱، ۵۰۱، ۶۰۶	اس سوتل
۴۱۷	احمد	۲۲۵	ابو حیاط
۶۲	احمد الاخرابی	۴۹	ابن عمید
۴۶	احمد ابو جعفر	۴۹۰، ۱۰۴	اس مسکویہ
۳۰	احمد بن عثمان البریری	۴۴۲، ۴۴۳	ابو الحسن خان دند
۶۳	احمد بن علی بن عتبہ	۴۹	ابو لیسان دہلی
۸۸، ۸۹	احمد پشا	۱۹۳	ابو لفتح خان
۲۲، ۷۱، ۱۱۵	احمد بکیری	۲۷۹	ابو لفتح سنگ
۱۴۸	احمد جہا	۳۲۵	ابو لفتح میرزا
۴۰۷	احمد جان قوجہ بیگلو		ابو لیسار (ع) معباس بن علی (ع) مر جعفر مائید
۳۵۲	احمد زادہ		ابو نقاسم: یہ قائم مقام مراجعہ فرمائید
۲۴۲، ۲۴۵	احمد شاہ	۳۰	ابو کراب عینا بیانی
۱۹۷، ۲۰۰	احمد غلامی	۱۱۵	ابو نواف بوری
۱۴۹، ۱۵۰	احمد میرزا	۲۹	ابو جعفر (خلیعت)
۸۰، ۸۱	ادوارد براون	۱۰۹	ابو حامد اندلسی
۱۶	اردبیل بن آرمینی	۱۳، ۲۳، ۴۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴	ابو دلف
۱۸	اردشیر	۱۹	ابو ریخان بیرونی
۱۳	اردہ	۱۶	ابو سعید
۱۷۸	ارسطو	۶۸، ۶۹	ابو سعید ایلخانی
۳۲۵	ارشاد الدولہ	۷۷، ۷۸	ابو سعید تیمودی
۵۳	ارٹک بن پھلوان	۶۴	ابو سبہ (شیخ)
		۳۶، ۴۰	ابو سعید محمد یوسف (لصانی)

۳۳۹ ۳۳۱	اسماعیل خان کارگران	۲۱۰	استالین
۱۵۲	اسماعیل میرزا	۱۲۷	اسحق (ع)
۲۰۰ ۲۰۱	اسماعیل هشتروندی (قره)	۳۲۷	اسحق اردبیلی
۳۴۱	اسماعیل بوموی	۲۳۹ ۲۹۳، ۲۹۴	اسحاق خان
۲۵۲	اسماعیلی	۳۵۷	اسدوف (حسینقلی)
۱۰۹	اشرف اسطک	۲۹۹ ۳۰۰	اسعدالدوله
۲۶	اشعث بن نفوس الکتندی	۲۷۹	اسعدالسلطنه
۱۷۵	اسفر	۹۷	اسکندر بن قاجار
۲۵۰، ۵۵۱، ۵۶۱، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲	اسطغری	۲۱۸ ۲۱۹، ۲۴۱	اسکندر خان کشیکچی باشی
۲۲۷	اعتمادالاولی	۲۴۳	
۲۶۹	اعتماد لری	۲۵۵	اسکندریک
۱۶۷	اعتدالسلطنه	۱۳۰، ۱۳۵	اسکندر کبیر
۲۶۰، ۲۷۰، ۲۸۰، ۲۹۰، ۳۰۰ ۴۱	افشین	۱۶۶	اسکولاسیت
۱۷۸	افلاطون	۲۲۶، ۲۴۶، ۲۶۳، ۲۵۰، ۲۵۱	اسلام محاهد
۲۷۹	افندار نظام	۲۴۳	اسماعیل (ع)
۸۰	ابون میرزا	۴۱۶	اسماعیل
۲۹۸	ابولحسن	۴۸۱، ۴۲۲	اسماعیل آقا سمقو
۴۶۲	امام جمعه خونی	۳۲۷، ۳۴۳، ۳۶۹	اسماعیل ارباب
۱۵۲، ۱۵۳	اماموردی میرزا	۳۷۴، ۴۰۵، ۴۱۶ ۴۱۷، ۴۲۴	
۴۱۷	ابوبکر السلطان	۶۲	اسماعیل (برادر شیخ صفی)
۶۸	امیر احمد	۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۲۸	اسماعیل امیر خیری
۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۶، ۳۵۷	امیرا حله	۲۴۶، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷	
۲۵۸، ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۷۱ ۳۷۳		۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸	
۲۷۴، ۳۷۵، ۳۷۸، ۳۷۹ ۳۸۰، ۳۸۱		۲۶۹، ۲۷۳، ۲۸۹، ۲۹۱	
۲۸۲، ۲۸۳، ۲۰۶ ۳۰۷، ۳۲۳ ۳۲۴		۶۲	اسماعیل بن احمد
۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۸ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲		۱۹۸، ۲۴۸	اسماعیل بیگلربیگ
۴۳۸		۱۱۲	اسماعیل توکل
۸۲	امیر اوحدی	۲۶۶، ۲۶۷	اسماعیل خان سرایی
۱۹۲، ۲۱۳، ۲۰۵، ۲۲۱	امیر تومان (علیخان)	۱۵۰	اسماعیل خان قره‌داغی
۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷			

۳۷۳	اسامی خاص	
۲۷۹	میر سمورگو کس	۶۸۷ ۰۷۲۰۷۲۰۷۴۰
۳۷۲	نورپنشا	۷۵۰۷۶۰۸۰۰۸۲۰۸۷۰۹۴۴
۱۲۰۱۷۰۳۲	بدشیر و ب	۷۳
۱۶۱	اودولو (طیفه)	۳۳۳
۷۵۰۷۶۰۷۷۰۷۸	آرون حسن	۴۱۱
۶۸	اولعاشو	۳۳۲
۷۱۰۷۵	ایندرم پیرود	۲۵۴
۴۲۰	ایمانخان سرغام	۶۵
۱۶۱	ایمانلو (طیفه)	۶۲۰۶۳
	ب :	
۲۰۸	ب :	۱۸۱۰۴۱۱۰۲۴۷۰۲۵۰۰۲۵۸
۳۶۰۳۲۰۳۲۰۳۵۰۳۶۰۳۷	بانک حرم دین	۲۵۹۰۲۶۴۰۲۷۹۰۳۰۰۰۳۰۲۳۱۱
۳۸۰۳۹۰۴۰۰۴۱۰۴۲۰۴۳		۳۱۹۰۳۲۰۰۳۵۴۰۳۷۳۰۳۹۵۰۴۰۶
۷۳۰۷۴۰۷۶	پاکستانی پاریزی	۴۴۰۳۴۲۰۴۴۵۰۴۴۷۰۴۴۸۰۴۴۹
۴۱۷	پاقر	۴۵۰
۲۶۹۰۲۷۰۰۲۷۱	پاقر خیاب (سالار علی)	امیر قیروز مولادلو
۱۵۲	پاقر موسی	۴۲۶۰۴۲۷۰۴۲۸۰۴۲۹۰۴۳۰۴۳۱۰۴۳۲۰۴۳۳۰۴۳۴
۲۰	بختری	۴۴۷۰۴۴۸۰۴۵۰
۲۰۳	بختورخان	امیر مزگروسی
۶۲	بدر لدین (بن موسی الکظم ع)	۰۸۸۰۲۰۳۰۲۰۴۰۲۰۵
۶۸	بدرالدین (پیر)	۲۰۸۰۲۰۹۰۲۹۲۰۳۲۶
۲۷۹	بدرخان	امیر موقر
۲۷۹	بدرخان	۲۷۲۰۴۲۴۰۴۲۵۰۴۲۷۰۴۲۹
۱۵۲	بدیع، لرمک میرزا	امیر ناصر
۴۲۴	بشارت	۲۰۱۰۲۰۲۰۳۵۳۰۳۵۷۰۴۱۷
۴۲۱ ۴۲۲ ۰۴۲۳۰۴۲۴۰۴۲۵	بسیر لسلطه	۴۵۲
۴۵۳	بیلیموس	امیری (حاج غلامرضا خان)
۲۸	بهای کبیر	۲۳۴
۲۵۰۲۶ ۲۷	بلادی (ابو الحسن)	۵۲
		امیر یاقوتی
		۲۴۱
		امین (ساحی)
		امین الدین احمدناری
		۶۵
		امین الدین آباددار شیرازی
		۶۴
		امیر اعتماد اردبیلی
		۴۱۸۰۴۵۴۰۴۵۵۰۴۵۷
		۴۵۸۰۴۵۹۰۴۶۰۰۴۶۰۰۴۶۲

۱۱۵	بیره عینی بریتی	۳۷۳	بلوری (حاج میرزا آق)
۱۱۵	بیر - منکشا - عرقیسی	۱۰۴	بنیاد فرهنگ ایران
۱۱ ۱۸۰۲۰	برایه (مشیرالدوله)	۱۲۰ ۱۱۴۶ ۱۱۴۷	بوروگان
۴۰۱۱۸	بی یقرو دولادانه	۷۴	بهادرخان
	ت	۲۹۵	بهرام میرزا
۱۱۴	تاج اندیس عوض شاه	۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۵ ۳۴۹	بهاول و کیلیاشی
۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷	ناوریه	۳۵۳ ۳۷۵	
۲۱۰	ترومن	۱۴۹	بهمن میرزا
۱۷۲	تقی	۳۶۴ ۳۶۵	بی بی چمن (لی)
۴۴۶	تقی زاده (حاج محمدصادق)	۱۷۲ ۱۱۷۳	بیگم پاشا
۱۶۱	تکنه لو (طایفه)	۷۷	پیکر آغا
۳۷۷	توکی	۱۴	بیل
۶۵	تیمور	۳۸۰ ۳۹۰ (میرزا)	یونک آق عباس زاده (میرزا)
	ت	۳۹۱ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۱۷ ۴۳۸	
		۳۶۸	سوک آق (میرزا)
۳۲۶ ۴۰	تفه لاسلام تبریزی	۲۱۱ ۴۱۵	یونک آق واهیدزاده (حاج میرزا)
	ج	۲۴۲ ۲۴۳ ۳۴۵ ۳۵۳ ۳۵۷ ۳۶۲	
۱۶۱	حاجی یارلو (طایفه)	۲۶۳ ۲۶۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۹۲ ۳۹۳	
۳۲ ۳۳ ۴۲	خاویدان پسر شهرک	۴۲۸ ۴۲۹ ۴۴ ۴۴۲ ۴۴۵ ۴۴۶	
۲۸۷	خبار (ریش سفید عافی قیو)	۴۴۷	
۵۲ ۶۰ ۶۱ ۶۲	جیرگیل (شیخ کلخوران)		پ
۷۴ ۷۴ ۱۳۸ ۱۴۵		۳۱	پاسیبت
۴۱	حراج بن عبدالسلک	۹۹	پاسکویچ
۴۸ ۴۹	جسمان	۶۸ ۶۹ ۱۰۹	پتروشکی
۲۸	جعفر بن محمد (ح) (امام)	۱۶۱	پتولیو (طایفه)
۶۲	جعفر بن محمد (جداشیخ صغی)	۱۱۵	پهلوان حبیل
۱۰۴	جعفر شاد	۱۱۵	پهلوان مقبرس
۱۶۱	جلودارلو (طایفه)	۱۱۵	پیر ابوسید
۷۰	جلال الدین حویسی	۱۱۵	پیر عزالدم



۳۲	حاجه بن الحسن ع (امام)	۳۶۹	حاجی محمدعلی
۲۵ ۲۹	خدمه انبیا	۴۶۲	حاجی محمدعلی منار د
۱۵۲، ۱۶۷	حسام السلطنه	۳۶۹، ۴۱۷	حاجی مستوفی
۴۰۰	حسن آقا (پسر آقا میرزا علی اکبر)	۳۴۴	حاجی مؤید
۳۲۴	حسن آخوندزاده	۴ ۷	حاجی مهدی مریرزاده
۵۶	حسن ایلگانی	۲۹۲	حاجی مهرعلی مرار
۳۳	حسن بن سهل	۲۳۱	حاجی میرزا آغاسی
۷۹	حسن بن علی ع (امام)	۳۹	حاج میرزا حسین
۶۲	حسن بن محمد	۲۶۲	حاجی میرزا صادق مجتهد
۱۷۱	حسین (حاجی)	۱۶۷، ۳۸۹	حاجی میرزا محمد مجتهد
۲۸۰، ۱۲۸۰، ۱۲۹۰، ۱۲۹۰	حسین بن علی ع (امام)	۳۶۹	حاجی میرزا محمد
۱۳۰۰، ۱۳۱۰، ۲۴۰، ۴۲۰، ۱۶۱۰، ۲۳۴۰		۳۸۹	حاجی میرزا یوسف مجتهد
۲۳۵۰، ۲۳۶۰، ۲۳۷ ۲۷۸، ۳۰۸		۱۶۷، ۱۶۹	حاجی میرزا صالح امیری (مجتهد)
۲۵	حسین بن عمر اردبیلی	۴۴۰، ۱۱۷۱، ۱۱۷۲، ۱۱۷۴، ۱۱۷۹	
۱۶۹	حسین (سید کوه گدی)		حاجی میرزا نفی مومچلی
۵۳، ۸۰، ۸۱	حسین و ابی شیخ ایدر راهدی	۴۱۷	حاجی حاجی
۳۵۴، ۳۵۵۰	حسین بن کبر بری (ردبلیجی)	۳۱	حاجی بن عمرو
۳۶۲		۶۰	حافظ (شیخ محمد)
۲۱۱، ۲۶۸، ۲، ۲، ۳، ۴، ۴	حسین بن حاش حاش	۱۵۱	حافظ شیرازی
۴۴۴		۴۱۷	حبیب الله
۲۴۷، ۲۶۴، ۲۷۷	حسین بن خاں فولادلو	۲۰۱، ۲۰۷	حبیب اللهی (حاج محمد حسین)
۲۷۹، ۳۰۲، ۴۴۵		۲۹۰، ۳۲۷، ۳۴۰، ۳۶۹، ۴۱۷، ۴۴۶	
۴۰	حسین یعقوبزاده	۲۰۸، ۳۴۶، ۳۴۹	حبیب اللهی (علامه حسین)
۱۵۱، ۱۵۲	حسین الدوله	۴، ۴۰۳، ۴۳۱، ۴۴۰	
۱۵۰، ۲۲، ۱۰۹	حمد الله مستوفی	۳۲۷	حبیب اللهی (جنفر قلی)
۶۲ ۶۲	حمزه بن موسی الکظم ع	۳۸۰، ۳۸۰	حبیب اللهی (میرزا عباس قلی اگند)
۸۵	حمزه میرزا صغوی		حبیب حان
۳۶	حمزه الطوسی (سردار عرب)	۳۰۲	
۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۱۴۴	حمزه صغری (شیخ)	۲۴۱، ۳۴۳	حبیبی (حمزه قلیخان)
۳۴۶، ۳۴۷	حیدر گری و	۲۴۶، ۲۴۷، ۴۱۷	حجوة الاسلام



خ:	دیر نظام	۳۴۲
خانمبائی	۲۲۴ ۲۲۲، ۲۱۲، ۱۹۶	۷۹
	۲۲۵	درویش توکل: به این برادر مراجعه فرمائید.
خاقانی (بوکر امیر توماس)	۲۱۳	دلآوری (نورالله)
خاکان (پادشاه حور)	۳۱	دستوریل (ژنرال)
خامسلو (طایفه)	۱۶۱، ۱۷۹، ۱۳۰۱	دورسونو حه (طایفه)
خايلار امجاهد قفقاری	۲۱۹، ۲۲۷	دولتی (بانو)
خداداد مدون راده	۴۰	دهدرخان
خدیجه بیگم (خواهر اوروں حسن)	۷۷	دیسم کردی ۱۰۲، ۴۸، ۴۷، ۴۶، ۴۵، ۴۴
خدر سه به (مادر مریدان سالادی)	۴۳	۱۰۴، ۱۰۵
خرد (طایفه)	۱۲	دپله گرد، لمر (طایفه)
خسروخان یورتچی	۳۹۵، ۱۷۶	دید بیسیوس
خسرو میر دا قاجار	۱۵۱، ۱۵۰، ۱۴۹	۳۳
خلیل به دادی. به محمد عیسیا مراجعه فرمائید		دواندرخان
خلیل (سیطاس)	۴۶، ۷۵، ۷۴	۱۲۵
خلیل (بوکر معین)	۳۱۲	تائیس السادات
خواجہ رشد الدین فضل الله (وزیر)	۶۸	رائین (اسماعیل)
خواجہ علی سب، پیش (شیخ)	۷۱، ۷۲، ۷۴	رحوی کاظم
	۷۵، ۷۶	رحمت الله (پلیس)
خواجہ نظام احکام	۳۲، ۳۵	رحیم (جیلی)
خواجہ زمشاه (محمد)	۵۷، ۱۰۸	رحیمخان آقاخانلو
خواندمیر	۸، ۵۹، ۱۱۰	رحیمخان قراچه دخی (سردار نصرت)
خودی (دلک)	۸۵	۲۴۲، ۲۲۴، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۵۰، ۲۵۱
خوردن (موسی)	۱۱، ۱۲	۲۵۲، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸
	د	۲۵۹، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۷۱، ۲۷۲
		۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹
داداشخان	۳۳۹	۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۸۶
داریوش	۱۰	۲۸۷، ۲۹۰، ۲۹۱، ۳۰۰، ۳۰۱
داوین داودشت	۱۰۶	۳۰۲، ۳۰۴، ۳۳۸

۲۳	روح القدس	۲۹۵، ۳۰۰	رحیمخان قولی قمانی
	:	۱۳۱	رستم (مترجم عهد صفوی)
	:	۷۷، ۷۸، ۷۹	رستم میرزا (آق‌نوبختی)
۱۳۸	داروغه‌خواه	۳۷۶	رشد السطنه
۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۹، ۷۰	راحد گیلابی (شیخ)	۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴	رشیدالملک
۲۰	رندی	۲۰۱، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۶،	
۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۴	رودشت	۲۱۸، ۲۴۹، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹	
۶۱	رعباب (محمود)	۲۷۰، ۲۷۱، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۱	
	:	۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷	
	:	۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۲۷	
۹۴	ژان کورن (فره‌وی)	۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۹	
۱۴۸	ژوس (فراسوی)	۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۸، ۲۷۹	
۹۴، ۹۵، ۹۶	ژول پور فرسوی	۲۵۸، ۲۷۹، ۲۰۲	رشید اعمانک حدغالی
		۲۱۳، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۰، ۴۴۷	
	س:	۴۴۸	
۷۰	سارکس (عبدیه)	۲۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱	رشیدخان (صالح)
۱۶۱	ساری‌تصویر (عبدیه)		رشید بی‌سمی
۱۸۸، ۱۹۲، ۱۹۶	ساعت‌الملک	۱۶۱	رضا سگلو (طایفه)
۲۰۶	ساعری	۲۶۰	رماحی
۲۷۹	سالار سعد		رمادانه (معهدی ابوالفضل)
۴۰۰	سالار اشجع	۱۹۰، ۲۲۷، ۲۵۲، ۲۶۲، ۲۶۹، ۲۷۱، ۳۸۱، ۳۹۲	
۲۱۸، ۲۲۵، ۲۲۶	سالار اندوه	۴۰۵، ۴۱۷، ۴۲۲	
۲۷۹	سالار امان	۱۹۳	رضا علی بیگ
۲۷۹	سالار دیوان	۹۲، ۱۹۳، ۲۰۱	رضا قلی‌خان فولادی
۲۷۹	سالار عشایر	۴۰۰	رفیع عبداللہی
۲۷۹	سالار قیرو	۴۷، ۴۹	رکن‌الدوله دیلمی
۲۰۳، ۲۲۸، ۲۸۶	سالار وقور	۵۲، ۱۵۳	رکن‌الدوله باخار
۲۷۹	سالار نصرت	۶۵	رکن‌الدوله بجاوی
۴۲	سالاریان	۲۱۹، ۳۲۳	روانی (نصر)
۲۱۰، ۲۲۰، ۲۳۸	سارخان (سردار ملی)	۴۹	روادیان
۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹			

۷۲، ۸۳	سیدم (بالقور)	۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۱، ۲۵۲	
۷۸	سیدمان اوغلی	۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸	
۹۷	سلیمانخان گیلک	۲۵۹، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵	
۱۲۸	سنان ابن اس	۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰	
۳۲	سیناد	۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۸۲، ۲۸۳	
۵۳	سجهر (سلطان)	۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹	
۴۴۰، ۴۴۷، ۴۵۰	سوزیخان فولادلو	۱۰۶	ستوده (منوچهر)
۱۸۱، ۱۸۲	سهاام الدوله (جعفر قلیخان)	۱۶۱	سرخان بیگلر (طایفه)
۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۶، ۲۱۱		۲۱۰، ۳۰۴، ۳۱۹	سردار احمد بختیاری
۲۱۳	سهم بشکر	۳۲۹	
۲۰	سهل بن سباط	۲۹۲، ۴۵۹	سردار بهادر
۱۵	سباوش (کیانی)	۲۵۴	سرخار بهری
۱۱۹	سبتی مائی (بانو)	۳۶۳	سرخارحان
۱۹۱، ۲۵۱	سیدکو احمد (مجنهد)	۴۵۰، ۴۵۵، ۴۵۷، ۴۵۹	سردار سپه
۴۵۱	سیدالمحققین	۳۰۳، ۳۱۹، ۳۲۰	سردار محبی
۲۹۷	سید بشیر	۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳	سروانلار (طایفه)
۲۹۷، ۲۹۸	سید تقی	۲۰۰	سلطنت السلطنه
۲۲۳	سید حلال‌موی	۲۵۲	سعدالله بیگ
۲۱۲	سید جلیل اردبیلی	۶۱، ۶۲، ۴۹	سعدی شیرازی
۱۱۴	سید جمال‌الدین اصفهانی	۷۸	سید اردبیلی
۱۷	سید جمال‌الدین صموی	۲۶۸	سیدالملک
۹۲، ۹۳	سید حسین اردبیلی	۳۸	سید نفیسی
۱۹۰، ۲۲۳، (حاجی)	سید دگی میرتو می	۱۲۸	سمرات
۳۱۵		۴۰۳	سلفه‌زخان
۷۵	سیدعفی مسعود	۸۸	سلطه‌نحسین (شاه)
۲۵۱	سید عی پیشمار	۹۹	سلطه‌نحسین کجوری
۲۱۰، ۴۰۳	سید محمد طباطبائی	۷۷	سلطان بهبهان
۲۹۷	سید واصل	۱۹۷	سلیم تقی‌زاده

۴۳۸، ۴۵۶	شمس الدین حقی	۲۴۳، ۲۴۵، ۲۵۱	سیدپس (حاجی سیدناقر)
۱۱۴	شمس الدین کاسه گر ردیله	۲۷۹	سیف السطن
۸۰	شمس الدین لاهیجی	۳۲۶	سیف المنک
۱۱۴	شمس الدین محمد ردگر	ش :	
۶۱	شمس بیرونی	۶۲، ۶۹، ۸۳	ش. دس
۲۰۰	شمعی، راجح، محبی	۶۳، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰	ش. د. اسماعیل دموی
۶۳	شیدک خان	۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۹۱، ۱۴۱	
۲۷۹	شیخ آقا بارسه	۷۵	شهرج میرزا
۱۸۶، ۱۹۲، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۱۵	شیخ الاسلام	۲۰۰، ۱۲۰	شاه صفی
۲۸۳، ۲۹۰، ۴۱۷		۵۶، ۷۵، ۷۶، ۸۲، ۸۵	شاه عباس بزرگ
۳۸۸، ۳۸۹	شیخ الملاء سموی	۸۶، ۱۱۸، ۱۹، ۱۳۶	
۱۹۶، ۳۵۰	شیرستان	۵۱، ۱۵۲	شجاع السلطنه
۶۴	شیرشهاب الدین	۴۷	شجاع لشکر
۵۵، ۵۶، ۶۷، ۶۸	شیخ کدراوندین موسی	۶۲	شرف شاه
۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۱۱۲		۴۹	شهر مران
۱۴۵، ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۲۹		شیرمحمد آستاراکی	
۵، ۲۹، ۵۳، ۵۵، ۵۹، ۶۰	شیخ صفی الدین	۳۲۵	شجاع السلطنه
۶، ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۹، ۷		۳۱۱، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸	شیخ اسمعی (حاجی)
۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸		۳۳۹، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۷۴	
۸۴، ۸۶، ۸۷، ۹۲، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴		۳۷۵، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۴، ۳۹۵	
۱۰۶، ۱۱۲، ۱۱۸، ۲۰، ۱۱۲۴، ۱۱۲۶		۲۹، ۲۲۰، ۲۲۷	شیخ (مجاهد همدانی)
۱۲۹، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴		۴۳۲	شکاک (این)
۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۰		۱۲۸، ۲۷۸،	شهر بن دی الجوس (ضبابی)
۱۶۳، ۲۱۳، ۲۲۲، ۲۲۳، ۳۵۲، ۳۷۱		۳۰	
۱۱۳	شیخ عبداللطیف	۲۱۲	شمس الحکماء
۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰	شیخ عیدالله (مجاهد محبی)	۱۱۴	شمس الدین آقچوی
۱۱۳	شیخ عطار اعاری	۶۸	شمس الدین برتقی
۳۱۵	شیخ علی مددی	۶۹	شمس الدین بن زاهد گیلانی
۱۵۲	شیخ علی صرا		

۴۰۰	خرفام مشایر	۴۵۹	شیخ لکئی
	ط :	۶۲	شیخ محمود شمسقری
۱۲۲	طالب حان		ص
۱۶۱	طالب میکانیل لو (طابعه)	۳۲۰	صاحب جمع (جعفر قلی)
۴۱۳	طالبیائی (سید صیاء الدین)	۲۵۵	صاحب بیخان
۵۲	طغرل سلجوقی	۳۶۵	صادق اسلاک
۸۴۰، ۸۵۰، ۸۹۰، ۹۰۰، ۱۴۴	طهماسب (ت. سموی)	۴۲۶	صادقی (حاجی یوسف)
۸۸، ۹۱	طهماسب میرزا	۲۷۰	صادقی (موسی)
۱۵، ۱۶	طوس نودر	۲۷۹	صادق اسلطان
	ط	۲۰۹، ۳۰۵، ۳۸۷، ۴۰۶، ۴۰۷	صادق اسلطان
۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳	ظفر اسلطان	۱۵۰	صالح اردبیلی (طیبی)
	ع :	۱۳۷، ۲۰۶	صالح (امامزاده)
۲۵۵	عباد الله بیگ	۳۶۷، ۴۴۵، ۴۴۶	صدر لاشرف مصطفوی
۲۵۴	عباد الله حان	۶۳	صدرا دین موسی (بن موسی الکاسم ع)
۱۹۷	عباد الله (قدسی)	۱۹۶	صدرا الدین
۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷،	عباس در بلی (ندقی)	۳۷۴، ۳۷۵	صدر بن عسیر (میر مهدی)
۲۳۸		۳۵۷	صدرا زاده (حاشم)
۹۶، ۱۱۲	عباس اقبالی	۴۳	صعلوک
۱۶۱، ۴۳۶	عباس بن علی ع (ابراهمعل)	۳۴۴	صفور علی (حاجی)
۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰	عباس حان لیدر	۶۲، ۶۴، ۶۵	صلاح الدین رشید
۴۴۲، ۴۴۳		۵۵، ۶۰، ۶۱	صلاح الدین صفوی
۱۲۹	عباس عم پیمبر صلا	۱۱۹، ۸۸، ۲۶۸،	صمد حان شیخاح لدوله
۹۰، ۹۱	عباس میرزا	۲۶۹، ۲۷۱، ۳۱۸، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸	
۱۶، ۹۷	عباس میرزا (نایب اسطوخاچدار)	۳۳۱، ۴۲۳	
۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۱		۴۴۶	صدی (حاج وغان)
۱۹۶	عبدالحسین	۵۸، ۹۰، ۱۰۸، ۱۲۹، ۱۵۱	منیع الدوله
۱۹۷، ۲۹۱	عبدالحق میخچی	۱۵۲	
۶۲	عبدالعظیم حصار		ض
۴۱۷	عبدالمجید	۴۱۱	ضیاء الدوله

۴۴۸	عظیم راده (افسر)	۴۰۰	محمدالمجید آستاراکی
۳۰	علاءالدین احمدی	۴۱۷، ۴۵۲	عبدالله
۵۸	علاءالدین کیقباد	۳۵۷	عبدالله
۶۲	علاءالدوله صفایی	۱۵۰	عبدالله اردبیلی
۲۶۸	علاءالسلطنه	۳۳	عبدالله ابداک
۳۶	علویه اهور	۱۹۲	عبدالله اوف
۲۳۱	علی بادامچی	۴۱۲	عبدالله بیگ
۲۶، ۲۸، ۱۶۳، ۱۷۹، ۸۰	علی بن ابیطالب (ع)	۸۸	عبدالله پاك
۸۱، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۶۵		۳۷۹	عبدالله حان
۴۲۶		۳۹۳	عبدالله خان بصیر ابوراه
۲۵، ۴۶	علی بن حسن	۴۲۳، ۴۳۷، ۴۴۲	عبدالله خان طوماسبی
۴۷، ۱۰۵	علی بن جواشوله	۴۲۳، ۴۴۵، ۴۴۷، ۴۵۰، ۴۵۲	
۴۰	علی بن حسن	۲۵۵	عبدالله خلعتی
۷۶، ۷۷، ۱۷۸	علی بن محمد	۴۴۶	عبدالله لالک (لالیج)
۲۶	علی بن سده	۲۴۹	عبدالله مجتهد (حاج میرزا)
۲۶	علی بن محمد بن بی حاک	۹۷	عبدالله میا (دارا)
۴۲	علی بن مرز	۲۲۴، ۲۳۵، ۲۷۸	صیدالله بن ریاد
۲۲۶، ۲۲۷	صیحان رساراده	۲۶، ۲۹	عتبه بن فرقه
۱۶۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۸	عبیخان والی	۶۱	عزیزشاه اردبیلی
۷۸، ۷۹، ۸۰	عسی کارکیا	۱۴۶	عرب حان
۱۵۵	علی اصغر حان اتایک	۱۶۱	عربلو (طایفه)
۱۵۲	علی اصغر حواجه ملازندی	۴۱۷	عزت
۱۶۸	علی کبر جلیلووند	۳۳۹	میرزاالله خان
۴۰۵	علی کبر حان	۳۲۱	مسکروانکر
۲۴۴	علی کبر مولاداده	۱۱۴	مسدءالدین عطاعان
۷۸	علیقلی خان شملو	۴۵۰	عطمت مولادلو (حام)
۲۶۴	عمران حاجی حواجه لو	۲۹۳	عظیم (کر بلائی)
۲۵، ۲۶	عمر بن خطاب	۳۲۳	عظیم (مجاهد)
۳۴	عمر بن لعلاء		

اسامي حاس	۴۸۳
غنايت لاسطند	۲۶۸   قرح حابير ۱۲۲
عوض القواس (شيخ)	۶۰   قرح بيگك حاسلو ۱۷۹
عيسى بن مريم ع: به مسيح مر جده و ما كيد.	قرح ساء ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰
عيسى لو (طيفه)	۱۶۱   قرحوس ۱۶
عيسى الدوله ۳۹۱، ۳۹۹، ۲۱۰، ۲۰۹، ۲۰۸	قريب ركباني ۱۵، ۱۶
ع:	قربون (شاه) ۲۲
عر (طيفه)	۵۳   قرحل بن كاوس ۳۶
غفار (مجاهد قفقازي)	۲۲۷، ۲۲۰، ۲۱۸   قرحل ش بن اثير ۳۵
علامه خان آرا اللو	۴۲۳، ۴۰۵، ۳۸۷   قرحل ش سليمي ۳۴۴، ۳۴۵، ۲۵۱، ۳۵۵
علامه خان محمدي	۲۱۸، ۲۱۲   قرحل الله بوري ۱۶۸
علامه خان كاشي ۴۰۵، ۴۰۴، ۴۰۳، ۴۰۲	قولا دلو (حايه) ۲۱۲، ۲۱۱، ۱۷۹، ۱۶۱
مير اندا وارتات	۳۱   ۳۰۰، ۳۰۲
ف:	قهيبي (حاج حاج آه) ۲۹۰
فاتح بيمالك	۲۷۹   قهيدار او (ثغرالدوسي) ۳۳۱، ۳۳۰، ۳۲۹
فار (سارمان)	۶   ۳۳۴، ۳۳۹، ۳۳۸، ۳۳۳
فاضل آندر مي	۴۰۰   قيوون و ساساني ۱۶، ۳۳
فاضل شرباني	۲۰۵   قيرود شاه ذرين كلاه ۶۲، ۶۰
فاطمه بنت محمد (ع)	۶۲۹، ۶۳۰   قيلاد نهوي (كلندروسي) ۴۱۹، ۴۲۰
فاطمه خاتون	۷۰، ۶۸   ق:
فتح الله حسن	۲۷۹   قديم مقام (ابو العسم) ۱۵۰، ۹۹
فتح الله امهدي	۳۳۵   قاسم (ابو محمد) ۶۲
فتحعلي شاه	۹۶، ۹۵، ۹۴، ۹۳، ۹۲، ۹۱   قاضي جمال الدين ۱۱۴
۲۳۱، ۲۲۰، ۱۵۲، ۱۴۹، ۷۸، ۹۸، ۹۱	قبيجاني (طيفه) ۷۰، ۶۸
۲۳۳	قديان دين بن موسى الكاظم (ع) ۶۳
۱۵۰	قديت حان ۲۲۹
فتح الحكماء	۳۶۹   قدير طوري ۳۲۶
فتح السادات (حاج)	۱۹۰   قرح ۲۵۱، ۲۵۰
فرانسوا آرشيفوك	۲۱۲   قرح موسى لو (حايه) ۱۶۱
فرج اديلي	۶۲   قطب الدين ۵۳، ۵۴، ۶۱

۴۸	کیخسرو سالاری	۳۳۰	قلم میرزا
	نکته:	۱۹۳۰، ۴۰۱	قلوچخان
۹۶، ۱۵۱، ۱۶۲	گنبدان (ژلرال)		قوم الایاله به امیر لسلطه مراجعه فرمائید
۹۹، ۱۰۰	گراف سوختس (ژنرال روسی)	۴۵۵، ۴۵۶	قوام الصادق
۱۰۱		۱۶۱، ۳۲۹	فوجده بیگلر (طایفه)
۱۱۳	گنجه بکول (پیر)		ک :
۱۶	گودرز	۳۲۱	کاظم خان
۱۶۱	گوده شلو (طایفه)	۸۰، ۸۱	کاظم راده ابراهیم
	ج :	۱۶۵	کاظم یزدی (سید)
۴۴۲	لاهوری	۱۵، ۱۶	کاوس (شاه)
۵۸	لنجر	۴۰۴	کاویانی
۴۴، ۴۵، ۱۰۳، ۱۰۵	لنجر	۹۲	کجهچی (شیخ محمد)
۲۸۶	لرد کرد	۴۲۳	کر اشام (عالم اقتصاد)
۴۶۴، ۴۳۹	لنجر بی حاج یوسف	۱۰۹	کریم کشاورز
۲۸۸	لین	۸۲	کسروی (سید احمد)
۲۷۹	لنجدان جلی سرتپ	۱۶۸، ۱۹۶، ۲۰۴، ۲۲۵، ۲۲۳، ۲۳۸	
۴۲۴	لوتر صیب	۲۲۵، ۲۴۶، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۶۸	
۲	لوند امورج	۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۸۱، ۲۸۸، ۲۹۴	
۱۵۹	لندوف (کنل روسی)	۲۹۵، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۷، ۴۱۰، ۴۱۱	
	م :	۴۲۳	
۱۸، ۵۰	ماد (مسلک)	۱۶۸، ۲۰۸	کلاتری (حاج میرزا یوسف)
۱۱، ۳۳، ۳۵، ۴۰	مار کوارب آلمانی	۲۱۳، ۲۱۵، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۵	
۳۷	ماریار بن قارن	۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۸	کبعلی خان
۲۷۹	ماتشاه الله خان	۱۳۸	
۲۵۴	مافان جان	۱۶۱	کلمرلو (طایفه)
۳۶	مأمون (حبیقه)	۲۳۴، ۲۳۵	کودت فریشار آلمانی
۷۱، ۱۲۰	مدد شلو	۱۶۱	کودعیسلو (طایفه)
۴۶۷، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۴۳	میشردنر	۱۵، ۱۶	کیخسرو (شاه)
۲۲۲، ۲۲۳	میشردنر (مقتول)		



۱۹۲، ۱۹۳	محمد اسماعیل (بورچی)	۴۱۷	مترجم لسانه
۳۵۰	محمد باقر (مجاهد)	۴۱۷	مجهذ در ده
۲۰۵	محمد باقر (دیجونه)	۱۱۳	محمدانیر کاکلی
۶۲	محمد بن ابراهیم	۴۵۲	محمد بن عظیم
۴۲	محمد بن ابی الساج	۲۱۱، ۳۱۱، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱	مجلل، لسلط
۲۳۶، ۲۳۷	محمد بن اشعث	۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸	
۶۲	محمد بن اسماعیل	۳۰۳	محمد، لملک
۶۲، ۶۳	محمد بن خیرگیل	۳۵۴، ۳۵۵، ۳۶۲	محمدزاده (حاج پدیا)
۶۲	محمد بن حسن	۳۹۲، ۴۰۳، ۴۱۷	
۶۲	محمد بن شرفشاه	۴۱۷	محمد بن سلطان
۴۷	محمد بن عبدالرزاق	۱۸۸، ۲۰۴	محسن، امراده (میرزا)
۹۰، ۳۵۰، ۷۱، ۸۰، ۸۱	محمد بن عبدالله (س)	۳۵۷	محسن اوی
۱۲۴، ۱۴۲، ۱۵۴، ۲۵۲		۴۴۹، ۲۷۸، ۳۲۳، ۳۵۸	محسن خان دافکسی
۳۰	محمد بن عمر و	۳۹۱	
۴۲، ۴۳، ۴۷	محمد بن مسافر	۱۶۹	محسن خوشویس (حاج میرزا)
۴۶	محمد بن یوسف	۴۴۹	محسن دباغ
۱۷۲	محمد تقی رحمانی	۱۸۱، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۸	محتی (میرزا عباس)
۳۴۸، ۳۴۹	محمد جعفر	۲۰، ۲۰۳، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۶	
۱۹۰، ۱۹۸	محمد جعفر صراف (حاجی)	۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۵۵، ۲۵۹، ۲۶۲	
۲۰۸، ۲۲۷، ۳۱۴، ۳۵		۲۶۳، ۲۶۴، ۲۷۲، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۰	
۹۸، ۲۱۲، ۲۲۸	محمد (حاج میرزا)	۲۸۵، ۲۸۹، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۰	
۲۵۴	محمد حسن	۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۲۱، ۳۲۰	
۲۸۶	محمد حسن سمیع اوی	۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰	
۲۱۷	محمد حسین	۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۶، ۳۶۹	
۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۵	محمد حسین زاده	۳۷۰، ۳۷۳، ۳۸۰، ۳۸۵، ۳۹۰، ۴۰۲	
۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۱		۴۰۳، ۴۰۴، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷	
۲۷۲، ۲۸۰، ۴۰۹		۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۷، ۴۳۸	
۲۵۶، ۲۵۸، ۲۸۲، ۲۹۲	محمد حسین سوسپال	۴۴۲، ۴۴۴، ۴۵	
۲۷۹	محمد جان	۶۵، ۶۶	محمد ابراهیمان

۲۹۶، ۳۱۴، ۳۲۵، ۳۳۳، ۳۷۹	محمد خان قزاق	۹۵ ۹۶
محمدی (حوادث ق) ۳۵۲، ۳۵۵، ۳۶۲، ۳۹۰	محمد حداد	۸۵ ۸۷
۳۹۲، ۴۱۷	محمد حبیبی (شیخ) ۳۸۹، ۳۹۵، ۴۰۲	۳۴
محمدی (احاج جمعین) ۴۱۷، ۴۲۹	محمد رحیم	۴۱۷
۴۴۶	محمد رضا	۳۵۷
محمدی (حاجی مهدیقلی) ۴۰۸، ۴۱۷	محمد عباس	۸۳
محمودخان امین ۴۲۷	محمد علی	۳۵۷
محمود عربی ۸۰، ۱۸۲	محمد علی	۴۱۷
محمود میرزا ۱۵۲	محمد علی تقی راده (حاجی)	۱۹۷
محمودی ۴۱۷	محمد علی حریری (حاجی) ۲۰۱، ۲۰۲	۲۰۱، ۲۰۲
محبی الدین آفرانی ۶۱	محمد علی شاه ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۷۶، ۱۸۲، ۱۸۳	۱۵۵، ۱۵۸، ۱۷۶، ۱۸۲، ۱۸۳
مخبر السلطنه ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۲۷، ۲۲۸	۲ ۶ ۲ ۴ ۲ ۳ ۲ ۰ ۳	۱۸۴، ۱۹۲، ۱۹۶، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵
۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۷	۲۰۹ ۲۱۰، ۲۱۶، ۲۰۹، ۲۳۰ ۲۲۱	۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۶، ۲۰۹، ۲۳۰، ۲۲۱
۲۶۸، ۲۷۹، ۲۸۷، ۲۸۹، ۳۰۶، ۳۱۳	۲۵۲ ۲۳۴ ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰ ۲۵۲	۲۵۲، ۲۳۴، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۵۲
۳۹۱، ۴۰۲	۲۵۵ ۲۷۸ ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۷	۲۵۵، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۷
مختار احمدی (فره مختار) ۲۱۰، ۲۲۲	۲۹۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰	۲۹۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰
۳۳۷ ۳۴۳ ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۴، ۳۷۱	۳۳۴، ۳۴۲ ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۸	۳۳۴، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۸
منداف (ژنرال روسی) ۹۶، ۹۷	محمد علی میرزا خود و (حاجی) ۲۷۸	۲۷۸
مدیر لنجر ۳۴۴، ۳۶۹ ۳۷۵	محمد علی و کیبانی ۲۲۲، ۲۲۶	۲۲۲، ۲۲۶
مرادلو (سایقه) ۱۶۱	محمد قلیخان آراالو ۱۹۳، ۲۱۶، ۲۳۹	۱۹۳، ۲۱۶، ۲۳۹
مرین ملی ۴۲	۲۴۰، ۲۶۳ ۲۷۹، ۲۸۷، ۲۹۰، ۳۲۸	۲۴۰، ۲۶۳، ۲۷۹، ۲۸۷، ۲۹۰، ۳۲۸
مرین عمرو ۲۹، ۳۰	۲۲۹	۲۲۹
مر قسی اصاری (شیخ) ۱۶۹	محمد مهدی ۱۵۰	۱۵۰
مر قسی قلی مرتب ۴۱۷	محمد میرزا (شاه) ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱	۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱
مرشد قبیحان استاجو ۸۷	۴۹۰، ۱۵۰، ۱۵۳، ۲۳۱	۴۹۰، ۱۵۰، ۱۵۳، ۲۳۱
مرزمان سالاری ۴۳، ۴۴، ۴۵ ۴۶، ۴۷	محمد نصیر خان ۲۷۹	۲۷۹
۴۸ ۱۰۴	محمد ثعربی ۴۶ ۴۷	۴۶ ۴۷
۳۲، ۳۵	محمد ولیخان خلعتبری (سپهسالار) ۱۵۲	۱۵۲
۲۷۹	مستارباستک ۱۵۴ ۱۵۵، ۱۷۹، ۱۸۱ ۲۱۰، ۲۹۵	۱۵۴، ۱۵۵، ۱۷۹، ۱۸۱، ۲۱۰، ۲۹۵

۱۶۱	منازلو (طایفه)	۱۶۱	مستملی بیگلر (طایفه)
۲۵۰۲۶	میرتہ من شیبہ	۲۲۷	مستوفی (حاجی)
۲۸	مقداد	۵۲	مسعود (سلطان)
۵۵ ۱۱۰	معدسی	۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸	مسلم بن عقیل
۱۸۸، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷	ملا اماموردی مشکینی	۲۱	مسلمہ ترک
۳۷۶		۱۹۰۳۲	مسیح (ع)
۲۴۴	ملا رضا روضہ خوان	۲۹۳	مشاور المہ لک اصاری
۲۹۰	ملا عبدالحصین شاہ شبلی	۴۰۸	مہدی حبیب
	ملا صدق اعظم بدامین العلماء مراجعہ فرمائید.	۲۸۱	مہدی ولی
۲۱۶	ملا علی اصغر روضہ خوان	۲۱۵ ۲۲۲، ۲۲۳	مشیر التجار
۱۷۸	ملا علی کریم	۲۰۹	مشیر الحکماء
۳۴۸	ملا عمار محرد		مشیر الدولہ: یہ پیر بہ مراجعہ فرمائید.
۳۲۳	ملا قلامعلی	۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۲، ۳۶۲	مشین السلطان
۲۹۲، ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۰۰	ملا قریب علی زبیری	۲۹۹	مشیر الممالک
۳۱۵	ملا محمد قنی روضہ خوان	۳۵۲	مشیری (میر کاظم)
۱۶۷۰	ملا محمدی کاظم خراسانی (مفتی)	۳۰۰	مسیح السلسلہ
۲۲۷، ۳۰۸، ۳۱۱		۳۸۸	مصطفوی (میر فاضل)
۴۵۵، ۴۵۶	ملا یعقوب قطب لواظطین	۳۵۱	مصطفی جان
۱۵۲	ملک آر	۱۴۹، ۱۵۰	مصطفی میرزا
۳۱۷، ۴۴۶	ملک النجد	۲۹۹	مطر لدوہ
۵۳	ملکشہ سلجوقی	۱۰۱، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰	مطر لدین شاہ
۳۲۵	ملک مسرور	۱۶۳، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۲۳۱	
۳۲۲، ۴۱۷	ملکی (حاج آقا رضا)	۲۸	مناویہ
۵۰۰، ۵۲	معالن رو دی	۳۶، ۳۹	مقیم (خلیفہ)
۳۱۵	ممن کت پیروش (مشتدی)	۴۱۷	مقیم التجار
۷۹	منسود بیگہ پرتک	۲۰۰	مقیم ہمایون
۸۳	منصوری	۴۱۷	مقیم التجار
۲۲۲	منوچہر احمدی	۱۶۳، ۲۱۳، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۵	مبین الرعایا
۱۹۳، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۹	مؤمن الرعایا		

۱۸۰۰، ۱۹۳، ۱۹۶، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰	۴۱۷	مؤلف
۲۰۲، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۸۷	۲۰	موسوی اردبیلی (سید فخرالدین)
۲۸۸، ۲۹۲، ۳۴۴، ۳۸۷، ۳۸۹، ۳۹۰	۲۹۶	موسوی زنجانی
۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۶، ۳۹۸	۱۲	موسی (ع)
۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴	۶۲۰، ۶۲	موسی بن جعفر (ع)
۴۰۵، ۴۲۵، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴	۳۱۵، ۲۹۲	مولازاده (علی اکبر)
۴۵۵، ۴۵۷، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲	۶۱۰، ۶۲	مولوی (جلال الدین)
۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۳، ۴۷۴	۴۲	مونس المظفر
۴۱۰	۱۵۰، ۱۵۲، ۲۰۹، ۲۴۶	مهدی (بامداد)
۴۱۷	۲۴۷	
۴۷۷	۲۶	مهدی (خلیفه)
۴۰۳	۸۷	مهدی قنوجان جانشین
۲۵۱، ۲۵۲، ۳۷۲	۱۰۹	معلی
۲۷۳	۱۵۷، ۵	میر اسدین
۴۰۶	۹، ۴۰	میر پنجه، به امیر حاج مراد مراد
۲۶۲	۲۵۸، ۲۵۹	میر حسن خان طالب
۱۶۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲	۲۷۷، ۴۲۷	میرزا احمد خان مستوفی
۴۰۳، ۴۰۵، ۴۶۲	۱۲۸	میرزا بردگه فراغانی
۲۵۷	۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۱۵	میرزا جلیل
۱۸۶، ۱۹۶، ۲۱۲، ۲۱۵	۴۱۱	میرزا حسین اردبیلی
۲۱۶، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۴۲	۳۰۸	میرزا سدر
۲۴۹	۳۰۸، ۳۰۹	میرزا عبدالله
۳۷۸	۲۹۵، ۲۹۹، ۳۰۰	میرزا علی اکبر زنجانی
۹۷، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۱۱	۲۱۶	میرزا علی اکبر زنجانی
۴۰۰	۲۹۳، ۲۹۴	میرزا علی اکبر صلیب زاده اردبیلی
۲۱۷، ۳۲۳	۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰	
۳۵۴، ۳۵۵، ۳۶۲	۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹	میرزا علی اکبر (مجتهد)
۱۳۰، ۴۱	۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶	

۱۵۲	نصرت الله میرزا فاجار	ن:	
۲۸۶	نصرة الدوله	۱۴۸، ۱۴۹	دیلثون
۲۵۴	نصرة الملوك خان	۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۱۵۴	نادرشاه
۹۹	نصیر خان طالش	۳۵	نادر میرزا
۲۶۷	نظام العلماء	۳۹۹	نادرالای
۱۰۱	نظر علیخان	۱۶۴، ۱۷۷، ۲۳۱، ۳۳۳	ناصر ابدشاه
۲۹۹	نعمت	۴۸، ۴۹	ناصر - لاری
۴۳۰	نعمت ایدولو	۲۵۸، ۲۷۹، ۳۱۵	نظام التجار
۲۱۸	نیم تبریزی (شیخ)	۲۵۰، ۳۵۷، ۴۲۴، ۴۳۹	نظام السادات
۲۱۷	نقی	۱۷۲، ۱۷۴	نظام السلطنه
۴۶۲	نصیب السادات	۱۹۹	نایب آق
۴۰۰	نقی مهدیراده	۱۹۷، ۲۲۷، ۲۹۹، ۳۱۱، ۳۶۲	ناسا نصیر
۲۲۳	نوال الدین میرفوس	۴۰۱، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۱۷، ۴۲۴	
۲۵۵	نورالله خان	۴۲۵، ۴۶۶، ۴۳۰، ۴۲۸، ۴۲۷	
۱۵۲	نورودخان چاردولی	۲۹۹	نورالدین رنجانی
۴۴۴ ۴۴۵ ۴۵۰	نورودخان فولادلو	۱۹۸، ۳۳۰	نجات (حاج علی)
۳۱۲، ۳۱۵ ۳۴۲، ۳۴۷، ۳۴۸	نیرالحکما	۲۹۹	نصیب سلطان
۳۸۲، ۳۹۰		۲۶۵، ۲۹۲ ۲۹۶ ۲۱۹، ۲۲۰	نحیفی آریلو
۲۸۲	نیکسون	۲۳۰	
۲۳۲، ۲۸۷	نیکلای دوم	۱۱۴	نجم الدین پیر
		۵۸	نجم الدین د...
	ه:	۵۸، ۶۱	نجم الدین کبری
۱۶۳، ۲۰۴	هادی امام (حاج میرزا)	۸۰	نجم گیلانی
۱۵۲	هادی خان معینی	۶۲، ۶۴، ۶۵	نجم الدین برغوش
۳۴	هادون لرشید	۳۰	فرسی
۳۰۴	هاشمخان قرجه بیگلو	۲۰۴ ۲۰۹ ۲۴۷	نصرت الله خان (پورتچی)
۲۳۹، ۲۶۳، ۲۷۹	هاشمخان یورتچی	۲۶۴ ۳۰۱ ۳۰۲	
۲۵۴، ۲۷۹، ۳۰۲	هراتخان	۹۸	نصرت الله سند لبالک - مدینه
۳۱	هشام بن عبدالملک	۷۱ ۷۹، ۸۱، ۱۱۹	نصرت الله قلعی

۳ ۲ ۳ ۹ ۳۲۹,۴۵۹		۶۲	هلاکوحان
۱۰۰	یحیی حن	۱۲ ۳۱	هون (طایفه)
۴۱۹	یحیی حن داور	۲۱۰ ۲۸۲	هسلر
۳۷۸	یحیی میرزا	۳۷	هیم غنوی
۸۲	یزدگرد سوم		و :
۲۸,۱۲۸	یزید بن معاویه	۲۵ ۲۷	واقعه زربلی
۶۲	یعقوب بن شمع حمز قیل	۲۵۲	واحداده (آقا /)
۱۶۰,۲۰ ۲ ۳	یعقوب (حاج میرزا)	۱۲۰	واحداده (حس)
۲۰۸,۲۲۷,۴۶۸		۳۳۷ ۲۵۱ ۲۸۳ ۲۸۶ ۲۸۹	وثنوی انبوه
۷۸	یعقوب (سلطان)	۱۷۶,۲۰۹,۲۱۳ ۲۱۵ ۲۳۹	وکیل الرعایا
۳۰	یعقوب (مورخ)	۱۵۰, ۲۵۹, ۲۶۲, ۲۷۳, ۲۹۱, ۳۰۲	
۳۷۴ ۳۷۷	یعقوب پادشاه	۲۳۱, ۳۴۲, ۳۷۸, ۳۸۲, ۴۴۷, ۴۵۲	
۴۱۱	یکانی	۱۹۰,۲۲۳	وکیل اسماءك خلخالی
۱۶۱	یکه لور طایفه	۱۹۹	ولی (نایب)
۱۲۰	یگر حری	۲۵۲	ولیعنان
۱۶۱,۲۱۱,۳۰۰,۳۰۲	یورتچی (طایفه)	۴۷۶,۲۸۷,۴۴۷	وحداده (حاج قلی)
۳۰۳		۳۳۳,۴۶۴	وحداده (حاج رسول)
۲۹۹	یوزباشی هاشم	۲۳۰	وحداده (حاج کائلم)
۲۴۸	یوسف	۴۹,۵۰,۵۱	وهسودان روادی
۴۲	یوسف بن ابی الساج	۴۳,۴۷,۴۹	وهسودان سالاری
۳۵۷	یوسف (حاجی)		ی :
۳۸۸	یولچی قصاب	۲۴۳,۳۶۸	یار محمدخان کرمانشاهی
۳۲۷	یوس	۲۰۱۶,۵۷,۱۰۷,۱۰۸	یقوت حموی
۳۴۶	یوس (تقریبی)	۲۱۰,۲۹۲,۴۰۰,۴۰۲	یوزم خان اردنی

## اسامی خاصی که در این کتاب آمده است

### ب : امکنه

۲۸۳	آیسکون (حریره)	۱۰۸
اتل (ادیل) بهولکا مراجعه فرمائید.	۲۰۶ ۲۰۷ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴، ۲۱۵	بهر
۱۱۰۱۲، ۲۳، ۳۵، ۴۱، ۴۴ ۵۳، ۱۰۶	۴۵۷	آران
۱۱۰۱۳، ۲ ۰۲۵، ۳۱ ۴۷، ۷۶، ۸۹	۳۴۱	آرپاسه
۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۶، ۱۲۱، ۱۵۱	۲۴۰	آردالان (قریه)
۳۷، ۳۴۹	۱۱۸	آرپون
۱۱ ۱۲، ۲۲، ۳۳، ۴۴، ۵۳ ۹۳	۳۹۵	آردیستان
۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۶۳	۲۱۶، ۸۱، ۱۳۴، ۱۵۶، ۱۷۶، ۱۸۷، ۱۹۶	آستارا
ارومی: به رضائیه مراجعه فرمائید.	۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲ ۲۷۱، ۲۷۵، ۲۷۷	
۶۹	۲۸۲، ۲۸۴، ۲۹۰ ۳۱۳ ۳۲۰، ۳۲۸	آرونگد
۱۱۷	۳۴۱، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۷۲، ۳۷۹، ۳۸۰	ارمیر
۱۴۸	۲۸۱، ۲۸۲، ۳۸۶، ۳۹۳، ۳۹۶، ۳۹۷	آره
۱۶ ۱۹، ۸۷، ۸۹، ۱۱۷، ۱۸۸	۳۹۸ ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۲ ۴۳۹، ۴۴۰	اسابور
استرآباد، به گریگان مراجعه فرمائید.	۲۶۶	آقابامی
۱۱۸	۲۱۳	آقا فنی خرمئی (محلہ)
۶۸، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴	۱۴۷	آق قیز (قریه)
۲۸۶	۲۵۰، ۳۱۵	آل محمد (بهر)
۷۷ ۷۸، ۷۹، ۱۰۶	۲۳	آمد
۳۴ ۴۷ ۷۶، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۱۱۵	۴۰۵، ۲۵۵، ۲۵۸، ۲۶۱	ابراهیم آباد (محلہ)
۲		اسلامدور

۲۷	نصره	۱۰۴۲	ایرژ
۳۶ ۴۲۰۸۹۰۱ ۵۰۱۱۸۰۱۵۲	مندان	۲۵۷	امام جمعه (بهر)
۳۳	مندان	۱۰۴	اندس
۷۴	بدج		انزلی نه صدر پهلوی مر احمه فر مابد
۳۷	مدرستان	۱۶۵ ۱۹۰ ۳۱۴ ۳۱۵	اوجندان (محل)
۱۷۸ ۲۴۰۰۳۴۸۰۳۸۵۰۳۸۶	مدر پهلوی	۳۴۸ ۴۰۴ ۴۴۷	
۳۹۶		۱۶۵	ارنجی میدان (محل)
۲۳۵۰۲۳۷	بنی حبه (میدان)	۱۷۰۲۵۶۰۲۱۶ ۳۲۹۰۲۳۸ ۳۳۹	اهر
۳۱۷	بوشهر	۵	اهل یمان (فیات)
۱۵	بهمی در	۹۵	ایروان
۷۶	بیتا مقدس	ب :	
۱۷۰۲۱	بروس	۳۳	یابل
۱۲۰۲۱۰۰۹	سغان پیاک از	۲۵۰۲۶	دجروان
۱۵۵۰۱۸۳۰۲۰۳	بیل سوار	۳۳۲ ۳۷۶ ۲۹۰	پدکوبا (باکر)
۲۱ ۳۳	چولنهر	۳۳۷۰۳۴۵ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۷۷۰۳۸۳	
ب :		۳۸۵ ۳۹۲ ۳۹۳	
۵۰	پارس	۱۶ ۱۷	مادر هیرور
۱۷۰۷۱ ۱۲۰	پادیس	۶۲۰۱۳۵	پاروق قریه
۸۸ ۲۵۵۰۳۲۰	پلزد بودگه (پلزوگرا)	۱۰۱۱۶۰۱۳۵	بغرد (کوه)
۳۲۳	پیر محله	۱۵۹	پاغشاه (محل)
۱۱۵۰۱۶۵۰۲۱۲۰۲۵۱۰۲۵۸	پیر عبد الملک	۵	پاغشته (محل)
۲۹۲ ۲۰۳		۲۰۴۰۵ ۱۳۶ ۲۵۷ ۲۸۵	بالخو جای
۱۰۴۰۳۳۰	پیره سحران	۱۲۱	بهارود
۴۰۱	پهلوی (دبیرستان)	۳۲ ۳۳۰۲۶۰۳۷۰۳۸۰۳۹۰۴۱	بن (باد)
۴۱۲۰۴۵۳	پوراندخت (دبیرستان)	۱۰۳	
ت :		۲۳ ۴۲	بردع (بردع)
۱۶۵۰۲۸۵	تامار (موی)	۳۷ ۳۸	برند
۱۴۴	تاتارستان (مرکسان)	۳۳ ۵۳	بریس
۳۸۷	ناوه کند	۲	برکتی (کوه)



۳۳۳	۳۲۱، ۳۳۰	۳۱۹، ۳۲۰	۳۱۶	تیریز	۶۹، ۷۷، ۷۸، ۵۸، ۴۹، ۴۵
۳۸۲	۳۷۹، ۳۷۸	۳۵۱، ۳۴۳	۳۳۷		۹۸، ۹۷، ۸۸، ۸۹، ۸۰، ۷۸
۴۱	۴۱۰	۴۰۵، ۴۰۴، ۴۰۳، ۴۰۲	۴۰۲		۱۵۰، ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۱۶، ۱۱۵، ۱۰۶
۴۴۴	۴۳۳، ۴۳۲	۴۲۹، ۴۲۰	۴۱۲		۱۸۷، ۱۸۱، ۱۶۶، ۱۷۵، ۱۶۴، ۱۵۳
۴۵۱، ۴۵۵	۴۵۷، ۴۶۲				۲۰۸، ۲۰۶، ۲۰۵، ۲۰۳، ۲۰، ۹۶
ث:					۲۵۵، ۲۵۴، ۲۵۲، ۲۴-، ۲۱۰، ۲۰۹
۳۲۹	۳۳۰		تدریس		۲۶۵، ۲۶۳، ۲۶۲، ۲۵۹، ۲۵۷، ۲۵۶
ج:					۲۸۰، ۲۷۰، ۲۶۹، ۲۶۸، ۲۶۷، ۲۶۶
۳۰	خاروان				۳۱۶، ۳۰۰، ۲۹۴، ۲۹۱، ۲۸۷، ۲۸۲
	حجین	داداشکس	مراجعه فرمائید		۲۳۰، ۲۲۸، ۲۲۷، ۳۲۶، ۳۱۹، ۳۱۸
۱۹۹	چمری (دیستان)				۳۴۴، ۳۴۳، ۳۴۲، ۳۴۱، ۳۳۹، ۳۳۱
۱۹۸	حقه شهر				۲۷۰، ۲۶۷، ۲۶۵، ۳۵۲، ۳۵۱
۱۸۷	حلف				۴-۲، ۳۹۳، ۳۸۹، ۳۸۲، ۳۷۳، ۳۷۱
۱۴۱، ۱۴۲	حسرت سرا (مسجد)				۴۱۳، ۴۱۲، ۴۱۱، ۴۱۰، ۴۰۹، ۴۰۸
۸۹	خود پی				۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۲، ۴۲۱، ۴۲۰، ۴۱۹
۲۷۷	جهودما (سرا)				۴۶۲، ۴۵۷، ۴۵۵
۱۴۱، ۱۷۵	جیحون				۲۶۷
ج:					تدریس (سرا)
۲۲	چاندروس				تحت جمشید
۵۰۶۴	چشمه اوستی				تحت سلیمان
۱۶۵، ۳۲۳، ۴۵۵	چشمه ناشی (قبلاں)				تورکیه
۱۲۹، ۱۴۰	چله حبه				نقرش
۳۸۱	چمبری				نعلین
ج:					۱۰۲، ۱۰۱، ۸۹، ۱۷۰، ۱۵۶، ۵۴، ۵۳
۲۱۶، ۲۱۷	حاج احمد (سرا)				۴۴۲، ۴۴۱، ۴۴۰، ۴۳۹
۲۱۷	حاج امین (سرا)				تکاب
۱۴۰، ۱۸۸	حاج ترخان				تودک وکام
۴۷۷	حاج شکر (سرا)				نهران
۲۷۷	حاج شیخ الاسلام (سرا)				۲۱۳، ۲۱۲، ۲۰۰، ۲۰۰، ۱۹۶، ۱۸۳
					۲۸۰، ۲۷۴، ۲۷۰، ۲۶۳، ۲۶۲، ۲۶۰
					۳۱۳، ۳۰۴، ۳۰۳، ۳۰۲، ۲۹۵، ۲۹۴، ۲۸۹

۸۸ ۸۹	داغستان	۲۷۷	ساج میردا (سرا)
۱۲ ۳۹، ۱۴۷	دربند	۲، ۳	حرم داغی
۴۰	درج (درجا)	۲۶، ۲۷، ۳۸	حصن الفهر قصبه
۱۱۸	دشق	۶۵، ۶۶	حلبه کران (قریه)
۹۳	دوجاق	۶۹	حسلی (مرزعه)
۲۷۷	دوگه جی (سرا)	۱۰، ۳	حندان، کوه
۹۹	دهخوردان	۲۱۱	حیران (گردنه)
۷۵	دیدنکر		
۴۱۲	ریر	۱۰۳	خاجین (کوه)
۴۲	دینستان	۳۶	خش (قصبه)
		۱۰، ۱۹، ۲۲، ۹۰، ۱۹۱، ۳۱۸، ۳۲۹	خراسان
۹۱۲	رئیس سید (دروازه)	۳۲	حرم (قریه)
۱۳	ربیع، کوه	۲۰، ۱۱، ۱۲، ۳۱ ۳۲، ۵۷	خرور (دریا)
۲۵۷	گرمسرخان (حمام)	۱۰، ۱۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۳۸۵	
۷۸، ۲۰ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۳، ۲۰۴	رشت	۲ ۴۰، ۶۸، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۸۱، ۱۲۰	حیدر
۳۵۱ ۳۵۳ ۳۵۷ ۳۸۴ ۳۸۵، ۳۸۶		۲ ۱۳ ۱ ۳۰، ۲، ۳ ۴۰، ۳۱، ۳۱۹،	
۳۹۶، ۳۹۷، ۴۱۲		۳۲۰ ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۸ ۳۷۱، ۴۱۷،	
۸۸، ۱۴۹، ۳۶۷، ۴۱۲	رسانه	۴۴۸، ۴۵۵	
۱۵	روئین در	۸۸	حبیج حبیبقلی
۱۹	روم (شور)	۸۸، ۳۸۴	خلیج ی.س
۳۹۰، ۵۸۰، ۷۵۰، ۱۱۹	روژ (نرکیه عربی)	۹۷، ۴۱۲، ۴۱۵، ۴۱۷	خیمه
۲۳، ۴۷، ۴۸ ۶۲، ۶۳، ۱۱۸	ری	۳۷	خوردین
		۸۸	خوردسان
		۱۴۹	خوی
۲۴، ۳۲، ۹۷، ۲۱۲، ۲۱۳ ۲۹۴، ۲۹۵	رنجان		حیاو: بهمشکین شهر مر آخیه هر ماکید
۲۹۶، ۲۹۷ ۲۹۹، ۳۳۶، ۳۷۴، ۴۰۶			
۴۰۷، ۲۱۲، ۴۱۳، ۴۱۵، ۴۱۶ ۴۰۶			
۴۱۹ ۴۲۲		۱۹، ۲۰	دالی بی یا (دود)
۲۷۷، ۳۴۸	دلیجیرلی (سرا)	۴۰۵، ۱۰۰، ۱۷۵، ۲۵۷	دشکس (جیحین)
۲۵۰	زینلماه	۳۲۱، ۳۵۴، ۴۳۶	

۱۰۳	میو بیگ (کوه)	س:	
	ش:	۳۲۵	سادی
۲۷	ش	۴۰۶	مالاویه
۱۹۰۱۳۶۱۲۵۳	شاه اسبی (قریه)	۴۰۰۴۱	سامرا (سرمن رآه)
۶۸۱۳۳۵	شامرود	۴۱۱	ساحیلاخ
۱۲۱	شاه مر	۱۰۳۰۵۰۱۵۰۱۸۰۴۰۰۲۱۰۲۲۰۲۲	سیلان
۸۹	شاهین	۳۵۰۴۵۰۱۰۳۰۱۰۹۰۱۱۶۰۱۱۸۰۱۳۵	
۱۱۵	شبی گردنه	۱۶ ۳۲۹۰۲۳۰	
۱۱۷ ۱۳۲۰۱۴۶	شمحنی	۱۰۲۶۰۶۸ ۸۳ ۸۷۰۹۲۰	مراتب (مرام)
۴۳	شمیران (ش)	۹۷۰۱۴۳۰۲۲۰۰ ۲۴۰۰ ۲۴۱۰ ۲۴۲	
۱۱۵	شورگون (اتلاف)	۲۶۳ ۲۶۶۰۲۶۷۰۲۶۹۰ ۲۷۰۰ ۲۷۱۰	
۲۲۳	شهندگه	۲۷۷ ۲۸۲۰۲۰۱۰۲۴۱۰ ۳۵۲۰ ۳۵۳	
	شویج کبایعی : به عالی قاپو مراجعه فرمائید	۴۷۹۰۳۷۳۰۳۷۵۰۴ ۵۰۴۰۶۰ ۴۲۲	
۴۷۰۶۵۰۸۰۰۱۱۹۰۱۲۲۰۱۸۱۰۳۱۷	شیراز	۳۷۹	سرتیب آباد (کله محله)
۷۶۰۷۷۰۷۹۰۱۱۶۰۲۳۲	شیروان		سرچشمه : به چشمه ناشی مراجعه فرمائید
۱۱۰۱۹۰۲۵۰۲۶	شیر - می	۱۰۳۰۲۳۹	سرعین (قریه)
	ص:	۱۴۶	سلطه به
	ص:	۲۸۱۰۴۱۱	سلجس
۴۶۹	صفوی (دیورستان)	۲۴۸	سمبانشده (محله)
۲۸۴	صربستان	۷۱	سمرقند
	ط:	۱۲۲	سمیران (پله)
۴۳۰۴۷۰۴۸۰۸۰۰۱۱۸	طرم	۴۷۰۴۸	سمیرم
۱۳	طاق بستان		سن پترزبورگ : به پترزبورگ مراجعه فرمائید
۲۰۵	طالیه (مدرسه)	۸۹	سندج
۱۰۲۰۲۶ ۸۸۰۱۵۳۰ ۲۱۰	خالش (طواش)	۴۱۱	سولموز
۲۱۱		۴	سیدآباد
۱۸۸	طراپوزان	۱۹۸	سپستان
۴۷	طوی	۱۱۰۴۳	سیسکان (سپسجان)
	طوی : به تدر مراجعه فرمائید	۱۰۴	سپیل

۳۸۵۰۳۸۷۰۴ ۱۰۴۰۹	ع:		
۱۵۲	قلعه سفید	۵۰۱۶۵۰۲۸۵۰۲۵۲	صلی قابو
۱۱۵۰۱۸۶	قم	۱۵۱	عباس آباد (قلعه)
	قنبلان - پیشینه ماشی مراحمه فرمائید	۹۸	عراق (عجم)
۱۰۳	قوتورسو	۲۰	عقیل (مسجد)
	ک :	۷	صلی د شی (محل)
۱۱۵۰۴۵۹	کاشان	ع:	
۲۸۲۰۲۸۳	کامبوج	۱۸۷	عمادیان
۳۴	کرج	۶۸	عمربان (قبرستان)
۸۸۱۳۲۶۰۴۱۱۰۴۲۲۰۴۵۹	کردستان	ق:	
۳۱۴	کرگ برود، کرگری	۱۹۰۸۸	فارس
۱۸۱	کرمان	۱۲	فداییان (دروازه)
۳ ۸۸۱۳۲۵۰۲۲۶۰۲۶ ۱۰۴۰۶۰۵	کرمانشاه	۲۳۵۱۱۸	فلسطین
۴۵۹		۱۱۱۱۱۱	فیروزگرد
۱۹	کهنه -	ق:	
۵۳۰۶۰۰۶ ۱۶۲ ۷۳ ۱۲۲	کلخوران	۴۵۰۹۶۰۱۰۰	فیان اکوه
۱۴۵۰۱۶۹۰۲۴۲۰۲۵۰ ۲۵۳۰ ۲۵۵		۹۸۰۲۰۹۰۲۳۲۰	فرائاع
۲۵۶۰۲۵۲ ۲۷۲		۲۵۴۰۳۰۰۰۳۰۴	قراجه دایع (قره دایع)
۴۰	کلیک	۵	قره پیر (محل)
۱۶۸۰۲۳۴۰۲۴۵۰۲۴۸	کوه	۲۰۳۶۰۹۷ ۱۳۶	قره سو
	ک :	۱۹۲	قرل قیه
	گردان: به او می میدان مراجمه فرمائید.	۴۷۰۸۵۰۱۱۶۰۱۱۷۰۱۱۸۰۱۴۴	قروین
۵۴۰۵۶۰۸۸	گردستان	۱۵۲۰۲۱۰۰۲۸۲۰۲۹۴۰۲۹۵۰۳۷۵۰۴۱۲	
۲۴۰۱۵۲۰۳۱۸۰۳۲۵	گرگان	۶۱	قلب آباد
۲	گرمی	۰۰۱۲۰۳۱۰۲۷۰۸۰۰۸۸۰۸۹۰۹۴۰	قققاز
۶۷	گرم رود	۲۱۰۱۴۷۰۱۶۳۰۱۱۶۰۱۷۷۰ ۱۸۸۰	
۲۷۷	گلشن (سرا)	۱۹۸۰۲۰۳۰۲۱۰۰۲۱۸۰۲۱۹۰ ۲۳۲۰	
۲۱۸۰۳۲۵	گمش قبه	۲۸۱۰۲۸۴۰۲۹۴۰۳۱۳۰۳۱۸۰ ۴۸۱	

۵۴۰۷۰۰۱۱۱۰۲۱۳۰۲۱۶	مسجد جمعه	۸۵	کنجه
۲۰	مسجد النبی	۱۱۰۱۷	گمرق
۱۲	مسکت	۱۱۲۶۰ ۳۳۱۷۹۰ ۸۸۰ ۱۱۶۰ ۱۱۷	گیلان
۱۸۸	مسکو	۱۳۵۰۱۳۶۰۱۲۲۰ ۱۵۵۰ ۱۸۲۰ ۲۱۰	
۲۰۳۲۰۶۸۰۹۷۰۹۸۰۹۹	مشکیمی شهر (حیات)	۲۱۱۰۲۷۱۰۲۹۲۰ ۲۹۳ ۳۰۲۰ ۳۴۶	
۱۰۰۰۱۰۳۰۱۵۳۰ ۲۰۵۰ ۲۰۶۰ ۲۰۸		۳۵۱۰۳۵۲۰۳۸۵۰ ۳۸۶ ۴۱۲۰ ۴۱۳	
۲۰۹۰۲۴۲۰۲۵۶۰ ۲۸۰۰ ۲۰۳۰ ۳ ۴		۳۸۷	کیلانده
۲۱۶۰۲۲۰۰ ۳۳۳۰ ۲۲۸		۱	گریونویج
۲۲۸۰۲۶۰۰۳۰۶۰۴۲۸	مشهد	ل:	
۴۲۵	مسجد (محلہ)	۳۳۳	لار
۶۴	مصومشہ (محلہ)	۷۹	لاہیجان
۲۰۸ ۱۸۰۱۹۰۲۶۰۳۸۰۴۵۰ ۴۹۰ ۵۰	میان	۱۲۰	لاپیریک
۵۱ ۵۲۰۷۶۰۸۱ ۹ ۰ ۹۱۰ ۹۴ ۱۷		۸۸	لوسقان
۱۲۱۰ ۱۵۵۰ ۱۵۶۰ ۱۶۰۰۳۶۵ ۳۸۱		۳۸۱	لکستان
۱۹۰۱۵۳	مکہ	۱ ۲۸۱ ۳۸۶	لند
۱۵۲	مہسبی	۶۵۰۳۷۲۳۲۰ ۲۸۷۰ ۳۸۱۰ ۲۰۱	لیکران
۲۲۶	مہاناد	۱۶۰	لیدن
۲۳	موصل	م:	
۲۰۲۳۰۲۵۰۲۶۰ ۱۹۶۰ ۳۳۹	میانج (میدہ)	۱۱۹	ماردن
۳۶۱		۱۴۷۰۳۱۸	مارندران
۲۷۷	میرزا رحیم (سرا)	۳۸۴	ماکر
۲۶	میمہ	۳۶	ماوراءالنہر
۳۱۰۳۲	میمہ	۲۱۲	مچیدیه سرا
ن:		۴۱۰	محمد اوقیا سرا
۹۳۰۹۶۰۱۴۹۰۱۵۱۰۱۵۴۰۱۶۲	قادر قسہ	۷۱۰۱۴۲۰۱۴۴	مدینہ
۲۷۲۰ ۳۰۲۰ ۳۵۲		۲۲۰۲۵۰۴۲۰۵۸۰ ۵۹ ۱۰۶۰ ۱۵۲	مراخہ
۲۰۰ ۱۶۸۰ ۱۶۹۰۱۷۱۰۱۷۲۰	نجد شری	۳۱	مرگستان
۲۰۵ ۲۲۷ ۳۱۰		۱۹۶۰۲۷۲۰۲۷۳۰۲۹۱۰ ۳۵۱	مسجد جامع
۵۳۰۹۹۰۱۵۱	نکجوان	۲۵۸۰ ۳۷۲	

۳۵۰۰۳۷۹	ویرید	۹۸۰۹۹۰۱۵۳۰۲۱۱۰۲۴۳۰۲۸۹	نمین
۱۰۳	ویرور (کوه)	۳۰۱۰۳۴۷۰۲۵۰۰۲۸۷	
۹۸	ولکنیج	۲۵	تهاتند
۳۱۸	ویته	۱۱۲/۱۱۴	توشور
		۱۸۸	توگراد
۶۴	هرمز	۷۰۱۰۳۵۷۰۲۵۸۰۲۵۹۰۳۷۹	نیاد (قریه)
۳۳۳	مزاوه	۲۶۰۲۹۰۳۰۰۴۲۰۲۴۱	نیر (نریز یا نرسی)
۱۳۰۱۲۰۰۱۲۱۰۱۲۶۰۱۳۶۰۱۳۷	ملشتاین	۱۸۸	نیرنه
۳۴۰۳۵۰۸۹۰۱۵۲۰۲۶۰۰۴۱۹۰۴۲۱	همدان	۳۰	نیشابور
۱۱۵۰۱۲۳	مندوستان		
		۱۰۳	واسط
		۴۷۰۴۸۰۱۰۶	ورثان
۱۸۱	یزد	۳۳۹	ورنیاب
۴۰۲۵۰۰۲۵۷۰۲۵۸۰۲۷۹	یعقوبیه (محل)	۱۲	ولگا (اتل یا ادیل)
۴۵۰		۴۰۱۱۸	ونیز
۱۰۲		۲۸۲۰۲۸۳	ویقنام



## اسامی خاصی که در این کتاب آمده است

### ج : کتب و مجلات و اسناد

ت :	الف :
۲۰ تاج العروس فی شرح القاموس	آثار الباقیه عن القرون الخالیه
۱۹۰۲۰ تاریخ اردبیل و دانشمندان	اتفاق (روزنامه)
تاریخ زندگانی و خدمات محمد ولیخان	احسن التثامین
۱۵۵ سه سالار قنکاشی	اردویراف
۱۹۶۰۲۰۴۰۲۳۳ تاریخ شهر و طبیعت ایران	امام حسین (ع) و ایران
۱۱۲ تاریخ متصل ایران	اوستا
۹۶۰۱۴۹ تاریخ نو	ایران بلستان
۳۵ تاریخ و جغرافیای تبریز	ایران مودمان سامانیان
۱۶۸۰۱۹۶ تاریخ هیجده ساله آذربایجان	ایران شهر (مجله)
۲۳۳۰۲۸۱۰۲۹۳۰۲۲۱۰۳۲۷	ایران نو (روزنامه)
۲۸۱ تایمز لندن (روزنامه)	۲۴۱۰۲۴۲۰۲۴۳۰۲۴۷۰۲۵۸۰۲۶۴
۶۵۰۹۶۰۹۹۰۲۳۰ ترکمنچای (معدنامه)	۲۶۹۰۲۷۰۰۲۷۵۰۲۷۶۰۲۷۸۰۲۸۱
۲۳۲	۲۸۲۰۲۸۶۰۲۹۰۰۲۹۱۰۲۹۳۰۲۹۴
۱۸ تهران اکونومیست	۲۹۶
۲۸۵ تهران مورد	ب :
ج :	بحر الانساب
جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی	بلوای تبریز
۵۸	بندهش

ش :	ح :
۸۲ شاه جنگ ایرانیاں	۸۰۵۹۰۱۱۰ حبیب المیر
۱۶ شاهنامه	۱۷۰۹۸۰۹۰۶ حدود العالم
۶۱ شخصیت‌های نامی ایران	خ :
شرح حال رجال ایران در قرون ۱۲ و ۱۳ و ۱۴	۲۷۹ خاطرات و خطرات
۱۵۰۰۱۵۲۰۹۰۲۲۶۰۲۲۷ خواجه تاجدار	۹۴
۲۷۰۰۳۰۴۰۴۰۴ شرق (روزنامه)	۷۳۰۷۴۰۷۶۰۸۳۰۹۴۰۹۶۰۲۳۴ خواندنیها
۴۵ شهریاران گمنام	۲۳۸۰۳۸۵۰۳۸۷
۶۲ شرح صفی و تیارش	۲۰۶ خیابو یا مشکین شهر
ص :	د :
۲۹۰ صدا (روزنامه)	۱۶ دایرة المعارف اسلامی
۲۰۲۲۰۶۹۰۷۱۰۷۲۰۱۱۲۰۱۱۳ صلوة الصفا	۱۷۰۳۵۰۳۲ دایرة المعارف عربی
۱۱۵	۵۵۰۹۶ دلاور گمنام
۲۳۰۳۲۰۱۰۵ سورة الارض	ر :
ع :	۶ راهنمای شهرستانهای ایران
۸۰۲۱۰۱۱۰ عجائب البلدان	۱۵۰۳۵۰۳۵۱ روضة الصفا
۲۲ عجائب المخلوقات	۲۲ روم (سورة قرآن مجید)
ق :	۶۲ ریاض العارفین
۱۶۰۸۹ قاموس الاعلام ترکی	ز :
۲۲۰۲۶۰۲۸ قرآن مجید	۸۱ زندگانی شاه اسماعیل صفوی
۲۴۶۰۲۵۵۰۲۷۹ قیام آذربایجان و ستارخان	۲۱۰۷۳۰۷۵۰۷۹ زندگانی شاه عباس اول
ث :	۸۱۰۱۱۹
۲۷۶ کاسبی (روزنامه)	۸۸۰۹۰ زندگانی نادر پسر شصیر
کهاورثی و مناسبات ارضی ایران در عهد منول	س :
۶۸۰۶۹۰۱۰۹	۱۱۵ سفرنامه تاووشیه
۳۱۰ کفایه	۵۴۰۵۵۰۵۶۰۶۳۰۷۰ سلسله النسب صفویه
ک :	۷۵۰۸۰۰۸۱
۹۶ گلستان (مهدنامه)	۸۲ سیاحتنامه شاردن
	۲۵ سیاستنامه



م :	مطلع سعادين	۷۶
مآثر و آلا تار	۱۶۷	معجم البلدان ۵۷، ۲۵۱، ۲۲۱، ۲۰۱، ۲۳۱، ۲۲۱، ۲۱۶، ۲۲۱
مثوى	۶۱	۱۰۷
مرآت البلدان ۱۳۹، ۱۰۸، ۹۹، ۹۰، ۶۲، ۵۸	ن :	
۱۵۰۱، ۱۵۱، ۱۵۲	ترجمة القلوب	۱۵، ۴۲، ۱۰۹
معالك المعالك	نشرية فرهنگه اردبيل	۱۷، ۵۵
۳۵، ۱۰۶		



مرکز تحقیقات کتاب و اسناد ملی